

نَقْضُ
مَعْرُوفَهُ
نَقْضُ مَثَالِ النَّوَاصِبِ
نَقْضُ بَعْضِ فِصَالِ الرِّفَافِ
 انصاف جلد ۷۰ هجری قمری
تصنیف
الضَّالَّامُ الرَّزَّازُ لَا سَلَامَ سَلَا الْعُلَمَاءِ فَلَا تَعْلَمُ
نَصِيرُ الدِّينِ ابُو الشَّيْبَانِي
عَبْدُ الْجَلِيلِ ابْنُ الْحَسَنِ ابْنِ الْفَضْلِ الْقَزْوِينِيِّ
 با مقدمه و تصحیح و تعلیق
اسْتَفْقِيدُ مِرْجَالِ الدِّينِ حُسَيْنُ الشَّرِيفِ
«مَحَدَّث»

* * *
 کتاب نقض

جلالت تعلیب شرایین قلب یزید که معالج حرکت را برای او اکتفا منع کرده بود، و با وجود مرض قند و... بنیادی از ضیاعها را با پاسی بعد از نیمه شب کار میکرد، و روزها فرمهای چاپی را خود به چاپخانه میبرد و میآورد. این از یک سو، و از سوی دیگر دعوت و آذردگی خاطی که پاشی از برخی امور دیگر بود منبسطا هنوز چاپ تعلیقات را با خیر رسانده بود که قلب پر تلاش و پیر دانش آواز حس کتابخانه را شنید، و باس که او یکی از کاغذهای ادب کتو و غیره ریخت.

* * *

کتاب نقض را با نسخه بدلها و بعضی خواهش لغوی و دیگر مطالبی که بیوستگی آنها با متن ضروری بود یک جا بچاپ رسانید. وبقیه تعلیقات را مجزا، و تعلیقات که منسوخ شد در دو جلد قرار داد تا استفاده از آن ممکن و آسان باشد.

بشرحی که در آغاز کتاب و نیز ضمن مبحثی نسخهها گذشته آن عقید مقدمه کتاب را نوشت ولی هنوز آن را تنظیم ننموده بود که بیک اجل در رسید. نسخههای خطی را نیز مبحثی نکرده بود. این جاب مقدمه را تنظیم و نسخهها را مبحثی نمودم. دهم مبحثی نسخهها، نوشتههای بدیم را در مورد آن پنج نسخه که چاپ اول کتاب بر آنها مبتنی بود، و در مقدمه نقض و تعلیقات آن مبحثی کرده است. حتماً نقل نمودم و برخی نکات لازم را نیز تذکره کردم وبقیه نسخهها را بهمان روشی شناساندم.

وعلیه خود میدانم مرادب امتنان و سپاس فراوانم را از هیئت محترم مؤسسان انجمن آثار ملی به خاطر بذل همه گونه مساعدت و تقوین نسبت به انجام کلیه کارهای مربوط به چاپ این میراث شریف که دینی و فکری و فرهنگی و علمی این اژداه و موفقیت ایشان را در انجام همه گونه امور غیر آرزو کنیم.

و نیز از همه عزیزانی که بگونههای درفش این سه جلد کتاب ما تا تکمیل ویرای نموده اند سپاسنامه بسیار دارم.

دی ماه ۱۳۵۸ هجری قمری
 علی محمدت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هر جواهری که خواننده در پای دین صحت دلیل از حق جبر دل
بنوعی ارادت یا حاصل زبان آورده باشد حضرت واجب الوجودی باد که مؤثر
در معرفت او یا بتیاه تکلیف فکری و نظر است و اول آن مدیر که گفت:
موجب آن معرفت تقلید و تسلیم و تحیر است. آن ملکی متعال که موصوفه است
بصفات کماله، لایزال و لایزال، عادل، متواضع، آنکه غبار نیست جبری و مشیعی
و معطلی جمال کمال او یا لایزال، تعالی عما فوق المجبوسه و تدیس عما نظری
المتدعة.

و صدقاً درود و تحیات از خدای تعالی و از همه احباً بر ذمه اینها
درست باشد. سقیر این عالم غیبه عرض مقدس ایشان معرأ و میرا از همه عاراً

- ۱- ج: و چون جواهر و صفا باشد و جواهر و صفا رجوع شود به طبقه ۱- ۲- ج: و یا از ۲- ۳- ج: و یا باقیه بن از قبل و آفرین بهلده است که معنی «ولی به» است و عبارت این
نسخه بهتر است. ۴- ج: و نکره. ۵- ج: و یا سید مرتضی نازی (بر) در تصدیق
المراد گفته (ص ۲۰۱-۲۰۲) چاپ است قد عباس (الباقی) و اما میان گویند معرفت خدای
واجب بود خلافت میر که گویند بشرح و اجیه شود و گویند معرفت خدای بکزی
اندیشه بد و لائق حاصل شود خلافت ملاحد که نزد ایشان بقرن علم حاصل شده و
یز گفته (ص ۱۸۶) و اما میان گویند معرفت خدای تعالی بقرن علم حاصل شده
شود و یز گفته (ص ۱۸۲) ۱- ج: و حکایت صفات داری و معرفت بکلم حاصل بود
۲- ج: و جزی. ۳- ج: و افعال. ۴- ج: و صفات. ۵- ج: و احادیث
(مثنی جمیع حقیقت است یعنی دوست و صافی جمیع حق یعنی زنده) ۶- ج: و احادیث
و صفات. ۷- ج: و احادیث و حروف و یز بشیوه معنی حقیق است.

و صوب و باضافہ آن فصیحات مترادفات شخص پر پاکیزہ و روح لطیف محمد مصطفیٰ باؤ، آن مہتری کہ شریعت و شفاعت بقصد و بوعد پر ان کا بہشت اور باز بستند و حاشا! چنانکہ مذہب مجتہبان^۱ است کہ سینہ پاک او پشاکند تا ببستند از اسلاب طیبین^۲ و احرام طاهرات پنهان آمدہ کربدعت و غلالت از حیث تیغ او درجہاں بہان آمدہ و ہم چندان آفرین و تنہا از اہل زمین و سماوی^۳ آکر محمد و یاکان و یی گردیدگان از احباب و ازواج و اسماعیل او باہ ماورائک رسو ملک^۴

ابا

بدانند منتضای که این مجموعه^{۱۱} برخواستند که درامه وسیع الازل و یاصد و پنباه و شن سال^{۱۲} از حیرت صاحب شریعت علیه الصلوٰه والسلام باقیل افتاد که کتای^{۱۳} بهم آوردند و آنرا^{۱۴} بعضی فاضلین و افاضه^{۱۵} نام نهادند و در محافل کبار و حضور صفای بر طریق تشیع می خوانند و مردم عالم کافل^{۱۶} از استماع آن دعای برپشتن و صواب^{۱۷} متحیر میمانند، مگر دوستی مسلمانی نسبت از آن

- ۱- ح: اى الله اى الله
يكرار بوزن امداد تسه و دوالى باشد که از پیش زب آب او بوزن و آترا برکی
تجره گزیند. ۲- ح: دما که.
۳- بر اى نظر در کلمه «وین» و جوع خود
باشد. ۴- بر اى تخمین دادن عیبه دجوع خود باشد.
۵- شد تاراج. ۶- فدا کرد.
۷- درین ت: و امداد تلك و صبح الله.
۸- ت: ۱۱- ح: و صجوع. ۱۲- ح: بنی
مال و امداد و صبح شستن زیرا بر اندر تاراج است. ۱۳- ح: و ت: و کباب و صبح
نسخه قای صبح باستانی را که در آن وجه است بر اینجا بنی که کباب و کباب آورده اند
بر این توضیح ضایع نام نهاده اند آغاز می شود از اول کباب تا اول عبارت ناقص
است. ۱۴- ح: و او را.
۱۵- ب: و نفس ضایع از آراء. ح: و نفس و نفس
ضایع از آراء. ۱۶- ح: و درین آقصر الخ و باید صبح و در ح: و نفس و نفس
باشد و «فهر» به حرکت هاء غین مدحه می رسد و احوال و بر تجربه است چنانکه «و اما»
و این است. ۱۷- ح: و این است. ۱۸- ح: و این است.

بامیر سید رئیس کبیر جمال‌الدین علی بن محمد الدین الصینی - آگاهان علم -
که رئیس شیعه است پُر د و او آن را مطالعه کرد باستقامت تمام و پیش برادر
مهمتر او حمدالدین بن الصنین که مفتی و پیر طایفه است - مدافعه عمره و آگاهی -
فرستاد او نیز مطالعه نسخه تمام کرد و زانمن پوشیده داشتند از خوف آنکه بمبادا
من در جواب کتاب و هفت آن تمجیلی بکنم - مدتی دراز شد که من طالب آن نسخه
بودم میسر نمی شد و خود ندانستم که گزوه ای از علمای هر طایفه باستقامت تمام
تفحص اوراق آن کتاب نمودند ویر کلمات یک و بدش و قوی یافتند و استبعاد
و تعجب نموده که اصول و فروع مذاهب بر علمای و فضلا پوشیده نباشد و شتم
لن و زور و بهتان در کتب معتاد و معهود بوده است بدلیل دلائل و از این
آن مؤلف حوالاتی و اشاراتی بمقتضای احاطه اصولیه کرده که پُر می از آن
مذهب فضلا و اخباریه و حشویه است علی اختلاف آدابها و نفی و تبرأ از آن
و از ایشان در کتب اصولیان - اثنی عشره بی ظاهر است و بضمی - خود وضع و
نموده - که مذهب کسی بودیست و سه نسبت کرده یکی بخزانه امیر - معروف
فرستاده و دیگری مصنف میبازد و در خلیه - بر عوام اتناس میخواند و دستخط
از آن نقل کرده بقزوبین - که هرگز علمای منصف بدان مقام نکند - سحر

- [illegible]

سبب هیچ عوام الناس و اکثر پای خوانان دوست آویز فشانان شود و از آنجا تولد فسادهای گران ممکن گردد که بیشتر دزد و دلال آن نکال آن بدبیا و آخرت در کردن مؤلف بداند که: من سن سنه سیبته فلیه و ذرها و دوزمن عمل بها الی یوم القیامة.

انتقاد در نسخه اصل بدست سید امام شهاب الدین محمد بن تاج الدین کیسکی^۱ افتاد که مترجمه است و او آن را از سر صفای دل و کمال فعل و اعتقاد نیکو مطالعه کرد و بما فرستاد و ما در آن ضل و کلمات چند روزی تأملی شافی رفت با خطاطی کافی؛ بمشعر مذهب جبر و هواوی طبع و حب التشرؤف فراهم آورده، الحق جانانی است دوست و خوش و سهل سلماً کلماتی متبع از سر تصب و جهل و حوالاتی در بر جاد حقیقت، تشبیهاتی مقیم پیر شیعه، مدار خانی نامعقول و آشپزانی نامعقول نامقبول^۲، انسابی از عمر رفته متقدمان بصورت کثیت بدیده^۳ نقلی بر شکوه^۴ که در عاقلی فاضل که با مصافق بتواند نامحضر و نادانی مصنف بداند و او را از خود نداند و بخواند، بیچاره از معنی این آیت

- ۱- ذلت پای خزان برای تحقیق دندای خوانان و دوزخ مرد بنطقه؛
- ۲- فتح نام و تشدید نام بر وزن شهاد یعنی دزد و تشه انگیز و آغوب طلب و شور شرار است و فشانان جمع آتست
- ۳- عبارت نسخه و جمیع بجای عبارت دوستدار من چنین است؛ و یکی دیگر بزین فرستاده تا هر کس آن را بخواند بونقه و فساد افتد و دزد و دلال آن در گرن مصنف بداند
- ۴- حدیث معروفیست که منی و شیعی آنرا چهار اسم متفق و موقوف بقره نقل کرده اند و ما غالباً آنها این مضمون است: من سنه جنة فلیه و ذرها و دوزمن عمل بها الی یوم القیامة و من سنه سبته (الحديث)
- ۵- ح: «کیکی» ترجمه حال این شخص در آینده خواهد آمد
- ۶- ح: «کلماتی»
- ۷- ح: «کلماتی»
- ۸- ح: «کلماتی»
- ۹- برای تحقیق در این دو کلمه رجوع شود بنطقه
- ۱۰- ح: «متبع» و «مشعر» را بهینه اسم فاعل و اسم مفعول هر دو میتوان خواند و بعضی از ادباء متأخرین قرائت بهینه اسم فاعل را ترجیح بر قرائت بهینه اسم مفعول داده است
- ۱۱- ح: «نامعقول» قط در د: «د»
- ۱۲- ح: «نامعقول» از صورت توانی متقدمان و صورت کتب ندیده
- ۱۳- ح: «دندنگر»
- ۱۴- ح: «دکه آزار»
- ۱۵- ح: «مصافق»
- ۱۶- ح: «دنی انسانی» و نادانی و جهل مصنف بقیقت بداند و آن را به مطالعه کند

بینگاه افاده که حق تعالی فرموده: ولا تقبلوا منکم من علم ان السبع والیسر والقواد کل اولئک کان عنه مسئلاً و بدین غایت جصاصی^۱ و نهایت خسارنی^۲ قلم در میدان حد بان افکنده، مشتبان توحید و عدل را و مقرر آن نبوت و امامت را و حناصان شریعت را بجهت کذب منسوب کرده و سادات بزرگوار و مشایخ کبار را بی حیثی معیوب دانسته و مشتبان امین و دایمان مستند را خائن و مضطرب دانسته، و متکلفان معیض و متباین بتدبیر و مغیران عارف را مملوای گفته و نوشته و وزیران عادل و خواجهگان بریندار را طمعهای بدمنه و فساد و رشوه و شراری مسلمانان را بدی^۳ یاد کرده و از معنی این آیت نیز دور افتاده که در نص^۴ قرآن مجید مذکور است که: فو ربک انزلکم اجمعین عذاباً کانوا یعملون^۵ و اگر چه مصنف خود جزا بر^۶ عمل داغشگر است

و چون بر^۷ پشت مجموعه نام مصنف بود و^۸ اصلی مستند از نام و لقب و فعل و نسب از اعلام گوید^۹ که کیست و در ضمن از جمع^{۱۰} این کتاب چیست معلوم شد که این شروع از سر بعضی و عداوت امیر المؤمنین علی است که میبختی هم متعلق و هم شقی است که دلا پیسته لا متعلق شقی^{۱۱}

و پیش از وصول این کتاب بدلا ممکن زمرای از خواص علماء شیعه که این کتاب را مطالعه کرده بودند^{۱۲} در حضرت مقدس مرشاه کبیر سید شریف الدین عاک النقیباة سلطان المشرقة المأهولة أبو الفضل محمد بن علی^{۱۳} المرعشی شافعه جلالة و بر لفظ گهربار سید السادات بر فته کند و عبدالجلیل قزوینی^{۱۴}

- ۱- ح: «و فرمود»
- ۲- آیت ۳۶ سورة مبارکه الاسراء
- ۳- ح: «د»
- ۴- ح: «ج»
- ۵- ح: «ج»
- ۶- ح: «ج»
- ۷- ح: «ج»
- ۸- ح: «ج»
- ۹- ح: «ج»
- ۱۰- ح: «ج»
- ۱۱- ح: «ج»
- ۱۲- ح: «ج»
- ۱۳- ح: «ج»
- ۱۴- ح: «ج»
- ۱۵- ح: «ج»
- ۱۶- ح: «ج»
- ۱۷- ح: «ج»
- ۱۸- ح: «ج»
- ۱۹- ح: «ج»
- ۲۰- ح: «ج»

چون نسخه اصل بما آوردند و المأمور افتاد غفل چنان اقتضای کرد که اگر چه تقریب در آن بخدا فی عیب و عار و باحمد مختار و پدید کر آد باشد و بیاجابه کتاب باید باسم امام روح نگار خاتم الایادیر مهدی بن النسن السکری - علیه و علی آباءه الصلوٰه والسلام - باشد که وجود عالم را حوالت یتاقی اوست و عقل و شرع منظر حضور و ظهور و کفای او؛ و آیت: **وَصَلَّی اللّٰهُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْمَوْحِدُ** و غیره و لم یبق من الدّیّانیه بر صحت عصمت و انبیاات امامت گرامه اوست **وَعَلَّی اللّٰهُ عَلَیْکَ** و الاسلام بفرجه و ظهوره و ملا الشارح و المعارف بن یوسف

چونابین عزم مصمم شد لکن زده بجان داد، و جان پیغام برآورد، و زبان بیان کرد، و بنام بیان کرد که اگر بخوای که این لعل را طرف کمر کنی، ایمان کنی، مواب آن باشد که دیباجه کتاب بنام آخرین امامان کنی، درحال قدم در راه فرمان بدهم، و بعد از استظهار هر یک از اب و آب و آبداد و وسیله و ذخیره، یوم العاشر شروع افتاد در این جواب ملزم، بنام و رأی بد صاحب الزمان مهدی، بن الحسن بن علی بن محسن بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن العسین و علی بن ابی طالب علیه السلوٰة والسلام، آن امام مقرر بن الطاعة، که فضل و علم و عصمت از اهل

- ۱- ب: «بوجه خوشه»؛ د: «بوجه خوشه»
 ۲- ا: «چنانکه تا اینجا قبل از ح»
 ۳- «۵۵ سوره مبارکه نوره دوجی خود لطیفه ۷»
 ۴- «باعت این حدیث عربی غنی لطیفه ۷ بیان شده است»
 ۵- ح: «وایان و بیان»
 ۶- «وایان»
 ۷- «وایان میل را»
 ۸- «۴؛ و مکرر ۳؛ و این حرف را طرف»
 ۹- «کبر ایان بشماره ۴۲۵۴۳ ضمیمه معانی طرف کشفه؛ و نیز حرف باستانداران نامی»
 ۱۰- «ببینی گنجی که برای آرایش بدنه و بعضی بند و زهره که برکنده برای ملاحظه»
 ۱۱- «ترشاند آن جروح درود بپوشان ایوانی (۲۵۴)»
 ۱۲- «۱۰- و خفته»
 ۱۳- «۱۱- و شاد وانی»
 ۱۴- «۱۲- و شاد»
 ۱۵- «۱۳- و ۴؛ و هندی و حسن بن علی بن ابی طالب»
 ۱۶- «۱۴- است»
 ۱۷- «عالم دینی و فیروزمستطیلمی از سادات علی (ع) که یونان و فرانسه است از اینجا بنی و مترش»
 ۱۸- «عالمی آتازد از دود ماله»
 ۱۹- «۱۵- و ۱۶- و ۱۷- و ۱۸- و ۱۹- و ۲۰- و ۲۱- و ۲۲- و ۲۳- و ۲۴- و ۲۵- و ۲۶- و ۲۷- و ۲۸- و ۲۹- و ۳۰- و ۳۱- و ۳۲- و ۳۳- و ۳۴- و ۳۵- و ۳۶- و ۳۷- و ۳۸- و ۳۹- و ۴۰- و ۴۱- و ۴۲- و ۴۳- و ۴۴- و ۴۵- و ۴۶- و ۴۷- و ۴۸- و ۴۹- و ۵۰- و ۵۱- و ۵۲- و ۵۳- و ۵۴- و ۵۵- و ۵۶- و ۵۷- و ۵۸- و ۵۹- و ۶۰- و ۶۱- و ۶۲- و ۶۳- و ۶۴- و ۶۵- و ۶۶- و ۶۷- و ۶۸- و ۶۹- و ۷۰- و ۷۱- و ۷۲- و ۷۳- و ۷۴- و ۷۵- و ۷۶- و ۷۷- و ۷۸- و ۷۹- و ۸۰- و ۸۱- و ۸۲- و ۸۳- و ۸۴- و ۸۵- و ۸۶- و ۸۷- و ۸۸- و ۸۹- و ۹۰- و ۹۱- و ۹۲- و ۹۳- و ۹۴- و ۹۵- و ۹۶- و ۹۷- و ۹۸- و ۹۹- و ۱۰۰- و ۱۰۱- و ۱۰۲- و ۱۰۳- و ۱۰۴- و ۱۰۵- و ۱۰۶- و ۱۰۷- و ۱۰۸- و ۱۰۹- و ۱۱۰- و ۱۱۱- و ۱۱۲- و ۱۱۳- و ۱۱۴- و ۱۱۵- و ۱۱۶- و ۱۱۷- و ۱۱۸- و ۱۱۹- و ۱۲۰- و ۱۲۱- و ۱۲۲- و ۱۲۳- و ۱۲۴- و ۱۲۵- و ۱۲۶- و ۱۲۷- و ۱۲۸- و ۱۲۹- و ۱۳۰- و ۱۳۱- و ۱۳۲- و ۱۳۳- و ۱۳۴- و ۱۳۵- و ۱۳۶- و ۱۳۷- و ۱۳۸- و ۱۳۹- و ۱۴۰- و ۱۴۱- و ۱۴۲- و ۱۴۳- و ۱۴۴- و ۱۴۵- و ۱۴۶- و ۱۴۷- و ۱۴۸- و ۱۴۹- و ۱۵۰- و ۱۵۱- و ۱۵۲- و ۱۵۳- و ۱۵۴- و ۱۵۵- و ۱۵۶- و ۱۵۷- و ۱۵۸- و ۱۵۹- و ۱۶۰- و ۱۶۱- و ۱۶۲- و ۱۶۳- و ۱۶۴- و ۱۶۵- و ۱۶۶- و ۱۶۷- و ۱۶۸- و ۱۶۹- و ۱۷۰- و ۱۷۱- و ۱۷۲- و ۱۷۳- و ۱۷۴- و ۱۷۵- و ۱۷۶- و ۱۷۷- و ۱۷۸- و ۱۷۹- و ۱۸۰- و ۱۸۱- و ۱۸۲- و ۱۸۳- و ۱۸۴- و ۱۸۵- و ۱۸۶- و ۱۸۷- و ۱۸۸- و ۱۸۹- و ۱۹۰- و ۱۹۱- و ۱۹۲- و ۱۹۳- و ۱۹۴- و ۱۹۵- و ۱۹۶- و ۱۹۷- و ۱۹۸- و ۱۹۹- و ۲۰۰- و ۲۰۱- و ۲۰۲- و ۲۰۳- و ۲۰۴- و ۲۰۵- و ۲۰۶- و ۲۰۷- و ۲۰۸- و ۲۰۹- و ۲۱۰- و ۲۱۱- و ۲۱۲- و ۲۱۳- و ۲۱۴- و ۲۱۵- و ۲۱۶- و ۲۱۷- و ۲۱۸- و ۲۱۹- و ۲۲۰- و ۲۲۱- و ۲۲۲- و ۲۲۳- و ۲۲۴- و ۲۲۵- و ۲۲۶- و ۲۲۷- و ۲۲۸- و ۲۲۹- و ۲۳۰- و ۲۳۱- و ۲۳۲- و ۲۳۳- و ۲۳۴- و ۲۳۵- و ۲۳۶- و ۲۳۷- و ۲۳۸- و ۲۳۹- و ۲۴۰- و ۲۴۱- و ۲۴۲- و ۲۴۳- و ۲۴۴- و ۲۴۵- و ۲۴۶- و ۲۴۷- و ۲۴۸- و ۲۴۹- و ۲۵۰- و ۲۵۱- و ۲۵۲- و ۲۵۳- و ۲۵۴- و ۲۵۵- و ۲۵۶- و ۲۵۷- و ۲۵۸- و ۲۵۹- و ۲۶۰- و ۲۶۱- و ۲۶۲- و ۲۶۳- و ۲۶۴- و ۲۶۵- و ۲۶۶- و ۲۶۷- و ۲۶۸- و ۲۶۹- و ۲۷۰- و ۲۷۱- و ۲۷۲- و ۲۷۳- و ۲۷۴- و ۲۷۵- و ۲۷۶- و ۲۷۷- و ۲۷۸- و ۲۷۹- و ۲۸۰- و ۲۸۱- و ۲۸۲- و ۲۸۳- و ۲۸۴- و ۲۸۵- و ۲۸۶- و ۲۸۷- و ۲۸۸- و ۲۸۹- و ۲۹۰- و ۲۹۱- و ۲۹۲- و ۲۹۳- و ۲۹۴- و ۲۹۵- و ۲۹۶- و ۲۹۷- و ۲۹۸- و ۲۹۹- و ۳۰۰- و ۳۰۱- و ۳۰۲- و ۳۰۳- و ۳۰۴- و ۳۰۵- و ۳۰۶- و ۳۰۷- و ۳۰۸- و ۳۰۹- و ۳۱۰- و ۳۱۱- و ۳۱۲- و ۳۱۳- و ۳۱۴- و ۳۱۵- و ۳۱۶- و ۳۱۷- و ۳۱۸- و ۳۱۹- و ۳۲۰- و ۳۲۱- و ۳۲۲- و ۳۲۳- و ۳۲۴- و ۳۲۵- و ۳۲۶- و ۳۲۷- و ۳۲۸- و ۳۲۹- و ۳۳۰- و ۳۳۱- و ۳۳۲- و ۳۳۳- و ۳۳۴- و ۳۳۵- و ۳۳۶- و ۳۳۷- و ۳۳۸- و ۳۳۹- و ۳۴۰- و ۳۴۱- و ۳۴۲- و ۳۴۳- و ۳۴۴- و ۳۴۵- و ۳۴۶- و ۳۴۷- و ۳۴۸- و ۳۴۹- و ۳۵۰- و ۳۵۱- و ۳۵۲- و ۳۵۳- و ۳۵۴- و ۳۵۵- و ۳۵۶- و ۳۵۷- و ۳۵۸- و ۳۵۹- و ۳۶۰- و ۳۶۱- و ۳۶۲- و ۳۶۳- و ۳۶۴- و ۳۶۵- و ۳۶۶- و ۳۶۷- و ۳۶۸- و ۳۶۹- و ۳۷۰- و ۳۷۱- و ۳۷۲- و ۳۷۳- و ۳۷۴- و ۳۷۵- و ۳۷۶- و ۳۷۷- و ۳۷۸- و ۳۷۹- و ۳۸۰- و ۳۸۱- و ۳۸۲- و ۳۸۳- و ۳۸۴- و ۳۸۵- و ۳۸۶- و ۳۸۷- و ۳۸۸- و ۳۸۹- و ۳۹۰- و ۳۹۱- و ۳۹۲- و ۳۹۳- و ۳۹۴- و ۳۹۵- و ۳۹۶- و ۳۹۷- و ۳۹۸- و ۳۹۹- و ۴۰۰- و ۴۰۱- و ۴۰۲- و ۴۰۳- و ۴۰۴- و ۴۰۵- و ۴۰۶- و ۴۰۷- و ۴۰۸- و ۴۰۹- و ۴۱۰- و ۴۱۱- و ۴۱۲- و ۴۱۳- و ۴۱۴- و ۴۱۵- و ۴۱۶- و ۴۱۷- و ۴۱۸- و ۴۱۹- و ۴۲۰- و ۴۲۱- و ۴۲۲- و ۴۲۳- و ۴۲۴- و ۴۲۵- و ۴۲۶- و ۴۲۷- و ۴۲۸- و ۴۲۹- و ۴۳۰- و ۴۳۱- و ۴۳۲

از زمانه خود منصوص است و بعضی طاعت از حق تعالی منصوص است و باقی از آن تمام علیه السلام این کتاب بروی من مرتب شد که خواص را داخل قیامات باشد و عوام را منس. دلالات، بیماری سهل و آسان به بر قاعده دیگر مصنفات ما که حقش ورقتی دارد که قبول چنین کتاب نه از وقتش؟ عبارت باشد بل از شرف حوائط و دلالت باشد تا هر خواننده که بخواند در هر سوره که بنویسد هر شوقه که بشنود از آن بهره تمام بر گیرد و فایده بسیار حاصل کند و ما یوفی الالبه علیه توکلت رهو حبسی و سها العاطف والعمین، و الحمد لله رب العالمین، صلوات الله علی محمد و آله الطاهرین.

در اول کتاب این مجتبر ابتدا کرده است به «سپاه الله» الی حسن الی رحیم و چون بمذهب مجتبر اسم و سستی یکی باشد فایده «سپاه الله» معلوم شود و فرقی ظاهر نباشد میان خدا و نام خدا؛ پس می توان دانستن که اینتا پنداری که مدامت یا نام خدای، چنانکه در اثبات صفات نه قدیم لازم است بلکه «بند اسمی هزار درک خدایش لازم باشد» و چون نادان متکبر است و خدای خود قدیم است باجماع بمذهب مجتبران این اجرا خطا باشد که خود فرقی نمیداند که «سپاه الله» خلقت یا نام خلقت است.

آنکه بغداد تسمیه ابتدا کرده است بخطبه‌ای بتازی، و این مایه از طرف معلوم نکرده که کتاب یارسی را خطبه تازی^{۱۱} معهود و معتاد نباشد.

- ۱- م: وصفات دیگر نام: ت: دیگر از صفات نام،
۲- ب: ت: و به س: م: وقتها،
۳- ح: م: و بلکه،
ج: ح: و تمام انبیین محمد و آل الطاهرین با همین،
است از این باب که زمین کلمه فصل آغاز میشود و از اول کتاب تا اینجا را که مشتمل بر خطبه و سرآغاز کتاب است ننوازد.
۴- ح: ح: و خودی
۵- ج: ح: و در بیان هر صفت بعد از خودی یک جمله،
۶- ج: ح: و در بیان هر صفت بعد از خودی یک جمله،
۷- ج: ح: و در بیان هر صفت بعد از خودی یک جمله،

بدان خطبه گفته است که: «پس بر سبیل اختصار بدان ای برادر که این مجموعه است اندوه شرح بعضی از فتایح و قیام رافضیان را ابتدا کرده شد. بنام خدای بی همتا و توانا و درود بر رسولان خدا، خاصه بر محمد مصطفی سیدنا و نبی ما محمد علیه و آله و سلم و خلفاء راشدین نبوی کریم الله بنو المصطفی صاحب الفار و معدن القادر و حیدر المهاجرین و الاصله و عن الفاروق النقی ناسر الاصله و عثمان ذی النورین از کتب الشهدیه فی الدار و علی المرتضی الوفی که فائز الکشف و الکر از غیر القراءه امامان ابرار رضی الله عنهم».

اما جواب این لفظ که بر سبیل امر اشارت کرده است که: «بدان ای برادر آنستکه مذهب این فاضل این برادر باید که قائل و معترف باشد و او را در فعل خویش اختیاری باشد تا بداند اگر به این امر و اشارت لغو و بی فایده باشد و اگر باری سبحانه و تعالی قدرت موجه وی یافزیند و بداند خواهد که او این بداند و ادراک یافزیند که مذهب مجبب منی است هرگز نتواند دانستن پس چون خواهد که این لفظ اجرا کند و این تقریر معترف و معترف گردد، یا دست از مذهب جبر بیازد داشتن و بنده متکلف و قائل و مختار می گفتن» و این تقریر می کردن موافق مذهب اهل توحید و عدل و خلاف مذهب رافعه اهل جبر و تشبیه و اگر نه دست از آن مذهب بدینواهند داشتن که پس گران خریدماست بدینا بدناوت علی مرتضی و آلش ائمه هدی و قبله مشفقوت و درج عذاب خدا باری چنان می بایست گفتن و چنین تقریر کردن که: «بار خدا یا تو قدرت موجه و ادراک یافزیند برادران منی این معنی بداند و بشنوند تا معترض نبودی» در صورت پس این قول که «بدان ای برادر» ازین و چون خطاست

۱- ث م ب: و خدای تعالی. ۲- مدحی نسخ: دو درود و شاه. ۳- ث م ب: و ابوبکر الصدیق و عمر الفاروق. ۴- ث م ب: و النوفی. ۵- ح: و منی است. ۶- ح: و مقرر و حقه. ۷- م ب: و می باید گفتن. ۸- م ب: ح: و شواهد. ۹- ح: و چنین. ۱۰- ث م ب: و یزید.

اما جواب این تکلیفات که «این مجموعه است درو شرح فتایح و قیام رافضیان» آنستکه این فتایح و قیام از سقمت خارج نباشد، بدهمه خلق خداست و بیست است. اوست بدهمه فعل رافضیان است و بخواست و اختیار ایشان مواقع آمده است و بپایری از آن فعل خداست و بهر فعل رافضیان است اگر نه فعل خداست پس خطای عظیم باشد که خواهد فعل خدای را منسوب کند بر رافضیان و بر مذهب جبر و تشبیه این لفظ چنین اجرا بیست کردن که: این مجموعه است در فتایح و قیامی که خدا آفریده است و مخالفتی نیست و رافضیان بر آن قادر نباشند اما حوائش بدینان است تا هر عاقل بدست حال این چنین معترف گواه بر وی و اگر بپایری فعل خداست از آن فتایح و پیری از فعل رافضیان است و در دست بیانی بایست تا فعل خدای از فعل ایشان ظاهر نشود و اگر خلافی است مبارک باد کبر کنی معترض، و این قسمت ازین وجه باطل و مختل است و اگر می گویند که: فتایح و قیام فعل رافضیان است و لیکن معترف اند و رجاء بالوفایه دست از جبر و تشبیه باید داشتن و در توحید و عدل آفرینند تا اجرای چنین الفاظ معترض نباشد و اگر نه بر آن مذهب و طریقت بد می بودن و فتایح و قیام را حوائش بدینا تعالی می کردن و رافضیان را تسلیم و صاف و معذور داشتن.

اما جواب آنچه گفته هست: «ابتدا کرده شد بنام خدای بی همتا» ازین مجمل معلوم نمی شود که ازین خدا آن خدا را می خواهد که اهل توحید و عدل اثبات می کنند، خداوندی که ظلم و کفر و فساد و عیان و مقدمات یافزیند و بدان راضی نباشد و تلبیس ادله نکند و تکلیف مالاطلاق نکند و چرا دهد بر

۱- ث م ب: و خدای تعالی. ۲- مدحی نسخ: دو درود و شاه. ۳- ث م ب: و ابوبکر الصدیق و عمر الفاروق. ۴- ث م ب: و النوفی. ۵- ح: و منی است. ۶- ح: و مقرر و حقه. ۷- م ب: و می باید گفتن. ۸- م ب: ح: و شواهد. ۹- ح: و چنین. ۱۰- ث م ب: و یزید.

اعمال بیامست و خلاف وعده نکند، و هیچ یکو کاران شایع نکند و یغیران را تصدیق کند و آدم و محمد و همه انبیاء را اولیا و مؤمنان را^۱ بی شبهت بیعت فرستد، و یوچهل و فرعون و همه کفار را بقطع بدوزخ فرستد اگر این خدا را تنای می کند، مرجحاً باو وفا که خلاف نایل شد و مقصود حاصل، و اگر ازین لفظ آن خدا را میخواهد که کفر فرعون و نمرود و ابلیس او آفریننده است و هم تکلیف مالایطاق کند و هیچ یکو کاران شایع نکند و همه فضاخ و قباخ این عمل او باشد، بیان بایست کردن تا مذهب قائل در اثبات خدای پرشیده بودی، و آن خدای که موسوف بودی صفات همی مستحق حمد و ثناء بودی بزرگ غلایا، پس باثبات مذهب چیر دشمنی این اجرا بر اخلاق مرئی و محمود نباشد و این تنای مقبول و مسموع نباشد

اما جواب این کلمات که گفته است: هفتاد و درود بر رسولان خدای عالم که ازین رسولان آدم سنی را می خواهد تا بسبع مریم علیهم السلام و درین اجرا صورت مذهب خویش فراموش کرده که مذهب خواجه و همه مجتبران چنانست که آدم در خدای صیان کرد، و نوح از برای پس کفر از خدای تعالی طلب امان کرد، و موسی عمران عمل شیطان کرد و یوسف صدیق همت بر فای سوان کرد، و داود بازن اودیا همیشان کرد، و ایوب نعمت خدای را کفران کرد تا باری تعالی نفس او را حسمه کرمان کرد، و باری تعالی سخن چندی را چورت سلیمان

۱- ح: و همه انبیا و اولیا و مؤمنان را. ۲- ح: و آفریده. ۳- نسخ: و همه. ۴- ح: و مذهب خواجه و آن همه. ۵- کرمان جمع کر است بخاری (بکرگان مرئی) و سنی آن معروف است و لفظ و نوح آن جلالت جمع است از قبیل الف و نون در صورتی و و نادر و وصال آن، معنی در یوسان (در باب اول در فقهه ای، ص ۳۳ چاپ طهران تصحیح امیر خیزی) گفته: و قطع کرده بود که کرمان خورم که ناگاه بخوردند کرمان مر. و اشاره بقضایست که جهال و قعاص و هنگامه گیران نقل می کنند که درین حضرت ایوب در ایام بیماریش که بدین آمد و آن همه از اکاذیب و ترکات است چنانکه در تلبیقه و بتضیل و استدلال بیان خواهد شد این شاهانه تعالی.

کرد، پس اگر این مشفق انبیا را از اتمام این مهمت مسلم داشتی و زبان نشان در حق رسولان خدای تعالی بخطا جنبایدی اولیش بودی از آنکه بر ایشان درود و ثنا بدوی فرستادی و بر مسلمانان تلبیس بکردی و اگر درین دعاوی قبیله و انکار کند از خوف شمشیر سلطان بود که کتابی بزرگ که آنرا ذرّه الانبیاء خوانند ابوالفضل شفاط کرده است در کتاب تنزیه الانبیاء^۱ که سید علم الهدی مرئی کرده است قدس الله روحه نامعلوم و مسو^۲ شده و قیامت نهادم که بهره از شفاعت انبیا آنرا باشد که کتابی تنزیه الانبیاء باشد یا آنرا باشد که همینش ذرّه الانبیاء باشد پس با دست ازین دعاوی بی حجت باید داشتن و انبیا را مسموم می گفتن؛ مرجحاً باو وفا، و اگر نه درود بدوی در باقی نهادن. اما جواب آنکه بدینا این گفته است: «خاصه بر محمد مصطفی علیه السلام حساب بدست خواجه است تا رفتی می گویند سید ازین و آخرین را دل از شکم بر گرفتند و از کفر و شیهت بشتند و گاهی گویند بر زن زیند حارمه عاشق شده تا در اول کافر باشد و در آخر عاشق و بصورت و انکار بچگونه یواند کرد در مانند این دعاوی که علمای طوائف اسلام را از مذهب بدر میچران مسو^۳ است. آنکه خواجه چنین بیفامبر را بسلوات مخصوص میگرداند و دای بر چنین مذهب بد اگر سلطان عالم و امیر^۴ بداند.

اما تاین خلفا بر آن انکاری نیست بزرگان دین اند از مهاجر و انصار و الساجون الاولون من المهاجرین و الانصار و الدین ائیموم باحسان رضی الله عنهم^۵ (برای تحقیق در مضمون این عبارت رجوع شود به تلبیقه ۹، ۲- ب ت: و بزرگان و بزرگان و وفات پنج تاه و تذکره تاه و برون فداد یعنی فتا انگیز است. ۳- و تنزیه الانبیاء کتاب بسیار مرئی است که علم الهدی (زم) در تنزیه انبیا طبعه السلام از امثال این نسیها که درین از مجیران نقل شده تحفیت کرده است و بحمد الله طبع و نشر شده و در دسترس طالبان آن قرار گرفته است. ۴- و صورتی یعنی «مسموم» است و برای تحقیق آن رجوع شود به تلبیقه ۱۰. ۵- در اندراج گفته: و در باقی شمعین معروف شمع، و در باقی داشتن موقوف داشتن (تا آخر کلام اوست). ۶- بیت: و کاه گره. ۷- سلطانان عالم و امیران: ح: و سلطانان و امیران: م: و سلطان و امیران: ۸- ب س م ح: و بزرگان اند: ت: و بزرگان عزیزانند. ۹- از آیه ۱۰۰ سوره مبارکه توبه.

آنکه بعد از آن چنانکه ما براساس حق - ضاعف الله دولته - ثبت گفته ایم از سلطان سید محمد بن محمود (قدس الله روحه) که تألیف در عهد دولت و حیات او اتفاق افتاده بود مدعی و تنائی گفته است، بدان آثار نتواند بودن، باری تعالی همه سلاطین اگر سلجوق را غریب رحمت گرداند و درایت اقبال بظرف و وسعت بخلاف از اسلافه مؤثقه و منصور بباد درعدل و انصاف.

ناما درین موضع که امیر المؤمنین علی را علیه السلام «قاتل الکفار» خوانده است، بتقیه و فراموش کرده است که درین کتاب میگوید: کذب علی، سبلا کشت قتال و قتل مسلمانان پس مقید بایست گفتن: «قاتل المسلمین» و «الکفار» تا اول سنن با آخر مانده بودی بی احترامی و صحابه را در حق الله غنیمت گفتن و پوشتن بر مذهب مجبور و خطا باشد که دشمنی خدای چون در مشیت باشد اگر نخواهد راضی باشد تا در اجزای الفاظ مذهب بد فراموش نکند.

آنکه ذکر بازه گفته است که: دیه لیکه این جماعت راضیان که خود را شیعه می خوانند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را از ایشان خبر داده است و این مؤمنان علی باو طالب را در حق الله شفعه گفته که: ای علی جماعتی خواهند بودن درین امت که دعوی دوستی تو کنند، ایشان را لیبی باشد که بدان باز خوانندشان و آنرا فاضله است و نشان ایشان آن باشد که [۱] این دو وزیر مرا بویکر

۱- مراد عبارت الدین ابو شجاع محمد بن محمود بن محمد بن ملک شاه سلجوقی است که جلوسش بر تخت سلطنت در اواخر سال ۵۴۷ قمری هجری و وفاتش در سلخ ذی القعدة ۵۶۵ بوده است پس مراد شروع بتألیف است زیرا خود محقق چنی صاحب بعضی تصانیف و الروافض گفته: و فرغ من هذا فی الحرم منعیس و حسین و عثمان [۲] چنانکه در آخر کتاب خواهد آمد. ۲- ح ۱ ب: و نتوان بودن. ۳- ح ۳ س: و وظرف. ۴- ح ۴: و بزمه. ۵- حرف جلف ووه اگر نباشد حتی نوشتن است لیکن در همه نسخ هست. ۶- از وجود این چند کلمه در اینجا چیزی نیست تا مراد معلوم شود و دلیل بر این وجود نداشت در متون عربی حدیث منسوب به پیغمبر (ص) چنانکه در تلیقه ۱۱ یاد شده است. ۷- ح ۴: و آن فور ح س: و این دو. ۸- ح ۳: یعنی ابوبکر.

و عمر را دشمن دارد یا علی چون در بابی ایشان را بکنی که ایشان از جمله حقان باشند و چون در جمعی خروج کرد و روافض او را بفریخته و دست بیخ بزدادند. ادهم چنین گفت که ایشان این راضیان اند که رسول خدای از ایشان خبر داده است و در غری و نکال آخر تنده.

اما جواب: اشتقاق راضی بموضعش که لایقتر است برود ان شاء الله تعالی. و اما آنچه گفته است که: رسول علیه السلام علی را خبر داد که جماعتی راضیان خواهند بودند برادر دل خواجه و موافق مذهب: خواجه میبایست که گفته بودی که: ای علی جماعتی باشند که خدای تعالی بپهر اعتقاد راضی در ایشان آفریند و ایشان قادر نباشند بر ترک و منع و رد آن و مجبوس و میکوه باشند. آنکه گفته که: دشمن آن دو وزیر من باشند اگر ایشان را در بابی بکنی تا ظلمی خدای کرده باشد و یکی من و یکی تو، حاشا عن الله و عن رسول و عن الائمة الطاهرین، و چون علی دو باید پیغمبر دروغ گفته باشد و اگر دریافت و نکشت، علی خیانت کرده باشد و اگر بکشت آن حوالی که در آخر این کتاب خواجه کرده است که: عبداللّی حسن راضی بود بایستی که علی بتایید فرمان مصطفی او را کشته بودی که چند بار پیش علی آمد و من بدو سیرد علی او را نکشت و تغییر او را که خواجه گفته است و دیگر که در این یک فصل چند سخن متناقض است: اول دروغ بر رسول خدا نهادن، دوم فرمانی علی مصطفی را ظاهر بگردان. سیوم بویکر عمر را با خدای تعالی مشارکت و برابری دادن، که با تفاقی مسلمانان.

۱- برای تحقیق در این عبارت منسوب به پیغمبر اگر (ص) رجوع شود به حلیقه ۱. ۲- ح ۴ س: و روافض (یعنی حرف جلف). ۳- در نسخ: و همچنین: و این تعبیر تا ورم ایشان برای آنست که گفتار زید بن جریج حدیث منسوب به پیغمبر درجه تسمیه به روافض صادر شده است و اصل در تنبیه همان عبارت منسوب به پیغمبر (ص) است و تفصیل این اجمال در تلیقه ۱۱ یاد شده است. ۴- معبر و مکره باید هر دو بصیغه اسم مفعول خوانده شوند چنانکه مرجم قزوینی در تعلیقات بر نسخه خود گفته است. ۵- ح: و اظاهرتهم. ۶- ح ۴ ب: و ناقرمانی.

مقرر آن باشد که خدای و ابائز گردید و انکار و حدیثاتی گفته نه آنکه مخالفت خلافت یوکی و عم گفته و حق اقل کامل که در چنین فصل اندیشه کند بماند که بر چه طریقت ایراد کرده است و آن کلمه که در حق زید علی بن الحسین علیه السلام گفته دمانه این مجموعه فصلی گفته است در خروج او و خلافت قوم او و ما آن را جوابی شافی کافی گفته ایم و تکرار و تطویل ملال افزاید موضح مستمسکی برود ان شاء الله تعالی.

آنکه گفته است: میسای آن خدای را که دل و مینه را در روشن گردانید
بنور معرفت و از ما پرورد زندگی بدعت بیچاره هدیه تا دور باشیم از ضلالت
و ممانع باشیم طریق حق را و آن مذهب شست و جماعت است چه با از گمار
طوفانیت تا یستدینج سالگی بر مذهب رخص بودیم و نفوذ و قربیت ما با ایشان
بود چون از خبیث عقیدت ایشان آگاه شدیم و آن منکرها و بدعتها که ایشان
کنند و کردند چون شتم اجلاء صحابه و فرجه بر بولولو نرسا کشفه عمر و
امامان دین را و از دکان سلف را بد گفتن و وقیعت زلفان رسول خدای سالی الله
علیه آله و در نمازها منکرها کردن چنانکه شرح هر یک بجای خود داده شود
ان شاء الله تعالی.

اما جواب آنچه گفته است که: «مسیحی باد آن خدای واکه دلِ ما روشن
گر داند بنور معرفت، و از ما هر دود زنگار کثرت» بنعت شرحی بنده است که
خارج نیست از دو قسمته یا دلیلی بگرفتند و از کفر و ضلالت بپشتند، یابی طبعیت
بنور توفیق و لطف و هدایت روشن گردانیدند.

اگر قسمت اول است بزرگوار دست که بایستد اولین و آخرین در هدایت مشارکت دارد، و اگر قسمت دوم است محتشم شخصی است که درجه او عنان

۱- ح ۱ ش: درین کتاب چنین فصلی.
۲- ب ۴ م: «و میان».
۳- ح: «و رنگ»
رنگار بدست: رقرینه جواب مصنف (د) گویا فدا اینجا نیز در متن باید «و رنگار» هم باشد.
۴- م ب م: «نشو و نما».
۵- ح ۴ م: «و رنگ مردهست».

در روضه نعت از درجه سینه همه انبیا محمد مصطفی علیه السلام که آنجا هدایت
مشرود و مقرون است بقطیعت^۱ و اینها هدایت است بی قطیعت^۲ تا هر کس که
باصناف تأمل کند میر این مذهب بد بداند که بر چه وجه است. ۱۱

و اما جواب این لاف که زده است از طریق حق و متابعت سنت که بعد از
یستیعین سال از وفات سلامت یافته است چون باری تعالی او را هدایت کرامت
کرد و دیدان هدایت افعالی شده و دیگر رافضیان را آن هدایت کرامت نکرد؟ این
تفتیح یابستی که بر خدای زنده و این حوالت بر اقصیان نکرده که اینان منزّه
و مبرا اند

و آنچه گفته است که «از طایفه طغیانیان نیست» هیچ سالکی بر مذهب
 رفض بودیم، صیغ باشد از اقلی که حد تکلیف نداده و وقت بلوغ متفلسف
 مانند ابن طفیل را مذهبی و اعتقادی نباشد.

و آنچه گفته است: چون از خیر عقیدت ایشان آنگاه شنیدم، درین کلمه
خوبی خدایی کرده است و بافرمودن و در شریک شده است، که براسرار و عقاید
باعتقاد همه مسلمانان آلاوری تمامی مطلع نباشد، و علی ثمه درآید که این
احوال و اقوال که از ارضیان واقع میآید همه حق و طاعت باشد، و باری تعالی
بحکم مصلحت بصورت باطل و محبت بند نموده باشد و این مضرب غر خواجه
باطل است و خدای تعالی بصورت حق بند نموده است که مشرأشر چنان است
که تلبیس اداء میوز است.

و اما ترجمہ پولوئوۃ و شتمی صحابہ کہ در مواضع این کتاب بتشہیم یاد

۱ و ۲ - ح (دهرود): و قلیطع (عقلم عین ربیاء) و قلیطع: چنانکه از ملاحظه کتب لغت می آید این مصدر قلیطع مصدر فاعلی از هجرها و هجهاست و در اینجا به معنی طلق شد و برین بکار رفته است پس می آید بکار رفته خواهد بود و گویا این تغییر از تغییرات کلامی مصطلح دهرودها بوده است که به لغت خودی می آید. ۳ - ح: این کلمه در لغت اشرع: ص ۴۰۴ آمده است. هـ - معنی طلق و شرب و نسک و مغلبه این کلمات در لغت واضع لمع الیه می آید.

کرده است، دعوی بی حیثیت است و حوالش بی برهان و نقلی نادرست و اگر
بهر موضوع آن تخریج بود روزگاران در آن صرف شود، و بدعوی بی پشت غفلت
و شراً هیچ چیز ثابت نشود. اما در فصولی که مطلوب ترست شرحی بوجه برود
ان شاء الله تعالی.

آنکه گفته است: «در سرمایه مذهب رافضیان بیشتر از دو چیز بسته چنان
برسلف صالح، و نیز آرایشان و چون از خیر عقیدت ایشان آگاه می شدیم از
آن عقیده فاسد جزا می جستم و با ایشان در مجادله و مجاهده بودیم و مذهب
بد ایشان فرا روی ایشان می داشتیم».

اما جواب آنچه گفته است که: «در سرمایه مذهب ایشان دو چیز است» راست
می گویند یکی توحید است، دوم عدل است، و دو دیگر هست نبوت و امامت.
و آنکه از است و نهی، و وعد و وعید، و لواحق و توابعی که این آرمان را هست
مقبول و منقول که مبارزان راه دین و میراث آن طریق اسلام در آن معانی در
اسول و فرود از آن کتاب تصنیف کرده اند و پنداری این دعوی که کرده است
که بسته پنج سال هر آن طریقه بوده است هم اصلی نداشته است.

و آنچه گفته است که: «از مذهب ایشان بسیاری کتب نوشته ام» بایستی که
دانستی که سرمایه مذهب ایشان چیست.

و آنچه گفته است: «یکی چنان است بر سلف صالح، و دیگر نیز آرایشان»
نمی دانم که این حواله بکدام ناقل است، و این اشاده بکدام کتاب است و باز
این سلف صالح که در اینجا خوانده و این نیز آرا را نسبت با کلمه که در آیه ظاهر و
معلوم است از مذهب شیعه اصولیه پوشیده نیست که خدای را یکی دانند بی مثل
و مانند، فاعل همه اجزای عالم و اعراض مخصوصه، عادل و منزله، موصوف
بصفات کمال، دانا و توانا زنده و حست، خواهان طاعت و کاره از همه قیام و

۱- ع: شنب: در روز گاه: ۲- ع: د: هیچ ثابت: ۳- و میر: بهیله اسم فاعل
از باب تفعیل از ماده و ب: زه کسی را گویند که بظلمات و کمالات برافرازد و امثال خود
برتری داشته باشد ۴- ب: د: و غیره.

مذاهب، مددک همه مدد کات، سمیع و جیب دغنی و حاجت، مستغنی از جای و
مکان و صاحب و ولد، و پند میرانش همه صادقان و امیتان، امامان را معصوم و
منصوص گویند از قبیل خدای تعالی، بعد و وعید منیر، یا مدعوی معترف، بیست
و نه و در جواب و عقاب دانی، همه شریعت قبول کرده از مخالفان این جمله که
توحید و عدل است نیز آگشته بنیاد مذهب شیعه بر این است، و سرمایه اعتقاد
این است، و آنچه حواله کرده است دروغ و چنان و بشن و کین است و الحصفه
رب العالمین.

اما آنچه گفته است که: «من با ایشان در مجادله و مجادله بودم» بر اصل
مذهب مجتهدان مجادله با خدای تعالی می باشد که کردندی که رافضی^۱ بهر
وجیب در ایشان آفریده است بقدرت موجب و بر رافضیان^۲ در ظلم نباید کرد یکی
آنکه خدا در آن آفریند، و یکی آنکه با خواجه مجاهده و مجادله کند، و مجاهده
و مجادله او را چه اثر چون توفیق و هدایت خدای تعالی نباشد، و چون خدای
تعالی توفیق کرد و هدایت داد و مجادله و مجاهده آنچه حاجت اقتضا مصلحت مگر
آن باشد که مشارکت با خدای تعالی در باقی کند و هر یک را بکار و فعل و عمل
خود بگذارد که مثل من شاء بدهی من شاء^۳.

آنکه گفته است: «اکنون بدان ای برادر که ما اندرین مجموعه بعضی از
فناجیح و قباایع ایشان شرح خواهیم دادن چنانکه از ایشان بدانستیم و اشارت
به کتابهای ایشان کرده که در میان ایشان است، و هیچ سراسری از سرهای محققان
ایشان نیست و الا از این کتابها یکی و دو در آن سراها باشد و رافضی را قاعده

۱- ب: د: ع: صاحب: و خیر من مأخوذ از قرآن مجید است که در سوره جن در آیه
سوم فرموده: و ما نقض صاحبها و لا ولدنا. ۲- ع: د: و هیچ: ۳- یعنی رافضی
بودن و نظیر این تعبیر یعنی الحاق با صلاحت بکلماتی که مخترع بیاد واصل کلمه است
مانند و ناصبی و «و ناصبی» در این کتاب فراوان دیده میشود. ۴- کذا: در همه نسخ
پس در کلمه: «در این» در عبارت آینده نظر بفرمود است. ۵- یعنی بر کار بگذارد و
ترک کند. ۶- و خود فقط در نسخه س. ۷- از آیه ۹۳ سوره مبارکه نحل، و
در جاهای دیگر از قرآن مجید نیز هست.

باشد که چون مذهب او فراروی او داری انکار بدو رخ میکند که ایشان را تقیبه در راه باشد و روا دارند که اندر باطن چیزی گویند و اندر ظاهر دیگر^۱ و این خود عین نفاق باشد و ازینجای^۲ زدگان و ائمه ما گفته اند که: ایمان ملحد و توبه رافضی قبول نباید کردن زیرا که ملحد و رافضی باطن و تقیه روا دارند پس صحیح قول هیچ حد^۳ بنشاید داشتن و قبول ایمان و توبه هیچ دو نباید کردن و اندرین مختصر جز اشارتی درود زیرا که شرح تطویل احتمال نکند.

و اما جواب^۴ این فصل بی اصل و کلمات بی فایده آن^۵ باشد که چون گفت: «ما بعضی غنا بی قیاس رافضیان را شرح خواهیم داد» بایستی که نوشتی^۶ فراموش نکرده بودی و بتوفیق و مشیت خدای تعالی مقرون کرده بودی که چون بنیاد مذهب بدش بر این است که بنده باطل نیست بر حقیقت و مختار نیست در فعل و مقهور و مجبور^۷ است در کار و آنگاه گویند: «ما شرح مذهب دهم» بخلاف مذهب اشارت کرده باشد.

و آنچه گفته است: «ما در کتب ایشان دینداریم و خوانده» بحمد الله تعالی کتب شیعه اصولیه ظاهر و باهر است و بیرون آنکه^۸ در سرائای ایشان باشد نهضت های بسیار در کثیفات و بلاء اسلام نهاده است بر کعبه کعبه خافه^۹ صاحبی و باصفهان در کتب خافه^{۱۰} بزرگه و ساوه در کتب خافه^{۱۱} بو طاهر خاتونی^{۱۲} و بیست شهرهای عراق و خراسان معروف و مشهور مستغنی از آنکه او بدان حوائج و اشارت کند برای کسی همه معلوم^{۱۳} بجهت عدل خدا که و مشمول از بر این نوحید و نفی مشارکت و رد بر دشمنان دین از غلبه و بر ائمه و طایفه و غلات و جلوسه^{۱۴} و غیر ایشان از اصناف مبالغان چون مجسره و مشبهه و مجسمه و غیر هم:

- ۱- ب: ۴؛ دیگر چیز. ۲- ح: س: «دین سببه». ۳- ث: ب: ۴؛ «هیچ مرد». ۴- ع: «جواب آنچه». ۵- ع: «این». ۶- «و» ح: قتل. ۷- اسم: معلوم است از «چهره» بقال: «چهره علی الامرواچر علیه ای اگر چه» پس مجبور یعنی مجبور است. ۸- ح: س: «بیرون از آنکه». ۹- برای اطلاع بکتابخانه های مذکور در اینجا رجوع شود بحقیقه ۱۲. ۱۰- ع: «وهمه». ۱۱- ح: «وحوالیه».

والحمد لله علی هذه الشیعة الجسمة والمثمة الرقیمة.

و اما آنچه گفته است که: «رافضی را عادت باشد که چون مذهب وی فرا روی وی داری انکار کند و تقیه روا دارد» حساب کودتراست^۱ که این طایفه را در بلاد اسلام و شهرهای معظم هزاران کراسی و منابر و مدارس و مساجد است که درویشی مذهب کنند ظاهر بصورت رنگ و تازی و نوبتهای خود مجالس^۲ ایشان اظهار من الشمس است و آنچه مذهب ایشان باشد در اصول و فروع پوشیده ندارند در گفت^۳ و کتب و فتوی^۴ اما اگر دعای بدو رخ که خصمان ایشان بر ایشان کنند از شتر حمایت و وقیمت اشعار المؤمنین و مانند این که در مواضع این کتاب ناقل تکرار کرده است لابد از آن حدیث^۵ کنند و بر آن انکار کنند و لعنت و عداوت شیعه بر اعدای علی و فاطمه و ائمه معصومین باشد بی تقیه و مدانه و در دمنی^۶ تقیه بوقت نزول مشرت^۷ روا دارند و موافقان در این معنی با ایشان همه عقلا و همه طوائف مسلما^۸ آن که دفع مشرت^۹ معلوم و منظور از نفس واجب است هرگاه که مدفوع بدون مدفوع^{۱۰} باشد و از اینجاست که در عهد دولت محمدی عماد یاسر دشی الله علیه چون رسول علیه السلام هجرت کرد از مکه با خبیث رسول کفار قریش اذوا بگریختند و گفتند: «خدا را و محمد را دشمنانده و اگر نه ترا هلاک کنیم» از آنچه درخواستند بگفت و خلاص یافت خیر بعدینه رسید که عمار پدی در حق^{۱۱} خدای تعالی و رسول علیه السلام زبان جناییده است یعنی از صحابه بروی انکار می کردند باری تعالی آیت فرستاد که بر عمار هیچ غرامت نیست و بوقت دفع مشرت^{۱۲} تقیه رواست آنجا که گفت: من کفر بالله من بدایمانه

- ۱- ح: س: «از حساب کودرا» است. ۲- ع: ۴ ب: ۴؛ «وچهره». ۳- یعنی گفته و گفتار مانند قول اردوسی: «درست این سخن گفت پیشتر است». ۴- ح: س: «معلوم» ع: هم «معلوم» و هم «علوی» می تواند باشد زیرا هر دو ضامه دارد پس باید یعنی تبری باشد نه یعنی معلوم. ۵- کذا و شاید در دمنی اینجا یعنی در واقع و در حقیقت. ۶- بکار رفته است. ۷- ع: ۴ ب: «و تقیه»؛ «و بشیر» و گویا اسفله آخر: و مشرت بطریقه بوده است.

و چون خیر عینیت ایدان بدانستم توبه کردم و مذهب سنت اختیار کردم و در آخر این فصل آن تفسیر و تعهد فراموش کرده است و میگوید: «بزرگان ما و ائمه ما گفته اند: البته توبه دافعی قبول نباشد و قبول تقاید کرد که از توبه روا داده اکنون خالی نیست یا خواجه راست میگوید که از دفعی بیست و پنج ساله توبه بکرده است و سنی شده یا دروغ میگوید و هنوز دافعی است اگر خواجه راست میگوید بزرگان و ائمه خواجه که گفته اند: «توبه دافعی قبول نباشد که او توبه میبکشد دروغ گفته باشند ویرنول این بزرگان و ائمه اعتماد نباشد و خائن و نامتد باشند و چون دریک قول بدین مریخی خائن و نامتد باشند در هر کلمات که در این کتاب بدیشان حواله کرده است همان حکم باشد تا همه دعاوی و گفته ها و فصول این کتاب باطل و مضحل باشد و با بزرگان و ائمه صادق و راستگویی باشند و توبه دافعی ممکن نباشد و توبه منسوب باشند پس مستحب این کتاب بقول و اعتراض او هم دافعی و مبتدع و ضال است و آنچه میگوید بتوبه و مباحثه میگوید و آنرا اصلی نیست و هنوز دافعی است و از این الزام بر قول وی دام که مفری نباشد و هر کس که این فصل باستفا بر خواند کذا بی و نامتدی او بداند نمود بالله من شر الشیطان و من سوء المقال.

آنکه گفته است: «وما در این توبه الا شیء و الا نام که جمع کردیم شرحها دادیم واضح مذهب دافعی را که که بوده است»

اما جواب این کلمه آنستکه: چرا من سر که را يك قطره چاشنی کفایت باشد بد توبی این بر باید گرفتن در نظام الفاظ و اجزاء کلمات و نقل بر اصل اما کل اداء بر شرح بمافیة در سینه ای که بشیر پس بر طالب مأوا گرفت يك ذره طرفه نباید داشتن که توفیق و هدایت و سعادت و اقبال و نور شریعت و کمال.

۱- ب: ۴: و اهل سنت. ۲- ۴: و که خواجه. ۳- ب: و همه و در نخستین تعلیق کتاب باندازدانی خواهد استعمال این نوع تفسیر را که ادعا نمود که «دره» باشد در کلمات قدما بر کلمه جمع داخل می شده است نقل کردیم اگر مراجعه شود در صحت آن برای اهل نظر هیهای باقی نمی ماند. ۴- ع: ۵: و که کی بوده ۴: ب: و که بوده.

صیرت و ضیاء اصناف از آنجا میسر گردد تا هر چه گوید و کند همه خطا و ربا باشد خسران دنیا و الآخرة ذلك هو النضر ان المبین.

آنکه گفته است: «آن گروه که این مذهب نهادند محمد چهار بختان بود و ابو الفضل محمد بن ابی زینب، دسران، توبخته و پوز کر یا شیر فروخته و جابر جعفی، دیو بن عبدالحق بن القمی، الرافعی، و محمد بن نعمان الاحول المعروف بشیطان الطائف و محمد سمید و ابو شاکر محمد بن دیمان و هشام بن سالم الجوالیقی، و هشام بن الحکم الامامی، و محمد بن محمد بن نعمان الحارثی الفیدی، و ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی، و ابو جعفر البایهقی، و ابو طالب الاسر آبادی، و ابو عبدالله از آل بابویه الجوسی، و زبدر بن اعمین الفالی، و ابن البرقی».

اما جواب این کلمات آنستکه هر مافل که اندک مایه آگاه باشد از علم تواریخ و آثار و اسامی رجال و آن علوی که بدان متعلق است چون در این اسامی تأملی باصاف بکند غایت جهل و نادانی این ناقل بداند اولاً محمد چهار بختان در عهد امیر احمد عبدالعزیز بود بکثر بود و الف بر آن روزگار که

۱- مناسب مقام است آنچه گفته اند:

و هر سگی کرد و بوی باغیر یزدان بچه کرد
 ۲- از آ ۱۱ سوره مبارکه حج. ۳- برای شرح حال و محمد چهار بختان رجوع شود به تعلیق ۱۲. ۴- برای ترجمه محمد بن ابی زینب رجوع شود به تعلیق ۱۵. ۵- محمد معبد بطور تحقیق شناخته نمی شود لیکن باین نام اشخاص بسیار در روایان شیعه هستند هر که طالب باشد خروجش مراجعه کند. ۶- ب: ۴: و ابیاسمی. ۷- چون غیر آنان که بشرح حال ایشان پرداختیم از نامبردگان یا از مشاهیر هستند و یا به ترجمه ایشان در آینده اشاره خواهد شد به سرفی احوال ایشان نپرداختیم. ۸- ع: ۵: و خلع. ۹- ۱۰: و بالصدق ب: ۵: بالصدق ۴: و صادق. ۱۱- ۱۲: و بکلمه بود گفت و بطور تحقیق عبارت در این نسخ با دجی از آنها و بکره بود گفت و بده و الحاق نام با هر دو لغت منی بر برخی از اهل بیت علی بوده است مانند و پادشاه و و پادشاه و و خورش و و خورش و بنا بر این کتابان عبارت را انهمیده و بگمان خود بآن صورت که نقل کردیم آورده اند و صحیح است که در متن بلا حمله شود و ترجمه امیر احمد عبدالعزیز و تحقیق در تفسیر و پادشاه و پادشاه و پادشاه. ۱۳- ۲: ب: ۴: و برین: ۵: و برین: ۵: و آن.

بیشتر از دوسه قرن^۱ مردم بگذشتند و او محمد بن ابی زینب را کجا دید و کجا بدو رسید؟ و اتفاق حضور شریعت در وضع مذهب و دریافت، و نویختن پس از عهد حسن عسکری بودند علیه السلام و کتب ایشان در تقویت توحید و تریب اسلام و ردّ بر فلسفه و زنادقه و دهریان معروف و مشهور است، در همه کتبخانه‌ها نهادند و سخن بزرگ پادان^۲ فصل مخصوص که در آخر کتاب اشارت کرد دعاست مستقصی برود انشاء الله و جابر الجعفی^۳ - رحمه الله علیه - در عهد جعفر صادق علیه السلام بوده است، و از وی روایات بسیار است او را بدین جماعت که رسانیده و ایشان او را کجا دریافتند؟ و یونس عبدالحی^۴ در عهد ایشان کجا بود... و این اتفاق چگونه نبود...؟! و [ابو جعفر] محمد نمان مؤمن طاق - رحمه الله علیه - به ششم حکم سالها بود و عدّه‌های دوازده و ابو جعفر موسی شیخ کبیر ابو جعفر بابویه را کجا دید؟ و ابوطالب^۵ و ابو عبد الله بابویه^۶ در عهد ما بودند ایشان

۱- ب ت م: در قرن اول پس از گذشتن از مردم پادان: مفسر قرن بعد فرمود: ۲- ب م: در دین: ۳- ب ت م: در قرن ۳: در نسخ موجود صریحاً با الف و لام، و اینکه مصنف (ره) و را تنها از اصحاب امام جعفر (ع) معرفی کرده مبنی بر اشتهار استند: که بهادست علمای رجال جابر امام باقر و امام صادق هر دو را در رد نموده است. ۵- ع م: وکی رسیده. ۶- مصنف (ره) در این مورد اشتهار نموده زیرا مؤمن طاق باهما مبنی حکم معاصر بوده اند و فرائض سیر برین دلالت میکند و از آن جمله حدیث اول کتاب چیست اصول کافی است. ۷- م د از ابوطالب گویا همانست که دین شهر آشوب در دعائم النعمه و تحت عنوان دیاب جامع فی معرفت بکتابه اورد چنین معرفی کرده (ص ۲۲۴) جابر نهران باهند استاد فقه عباسی اقال: ۸- ۹- ابوطالب الاشرافیه که متعلقه الصبح، الايوب والمصنوع لتوی الایاب والفقول، المقدمة، انشدرد م و این احتمال در موردی است که این شخص با مصنف معاصر بوده باشد، چنانکه گفته و در عهد ما بودند. لیکن در نظر داریم که در بسوط شیخ موسی (ره) ضمن ذکر اختلاف کتاری نامی از ابوطالب ستر آید و در گذشته است پس طالب تحقیق خودش در این مورد دقت کند. ۱۰- مراد از ابو عبد الله بابویه بطور قطع غیر دستتیب الدین صاحب دهرست است زیرا وی در زمان تألیف نقض آن شهرت را نداشته که و عبد الجلی (ره) نام وی را در این کتاب جزء بزرگان شیعه یاد کند بلکه بسیار کوچک بوده است زیرا طبق تحقیق وفات و سنجه الدین بعد از ۶۰۰ ه بود است و مخصوصاً توجه باینکه مصنف (ره) گفته که: و ایشان در عهد ما بودند بدین است که مستند: زکریا و بودند آنست که آن دو نفر در زمان تألیف و نقض در گذشته

متقدمان را کجا دریافتند؟! و کجا دیدند؟! ندانم که این اتفاق نامقول نامذکور تا مسموع چگونه ممکن گشت...، که اتفاق غلاست که چون جماعتی بمشاورت یکدیگر کاری کنند چیزی اندازند و مذهبی بپندارند که حضور شان بهم باشد و یا بسکایت و مرسلت یکدیگر را خیر کنند، و این جماعت را که او واضعان مذهب می خوانند از یکی تا دیگری دوست و سیصد سالست و بهری خود مخالف آن دیگر اند^۱ در حدّ ثانی معین، و بهری را خود علمی و فنی بدرجه کمال نبوده است، تا هر کس که این فصل بر آن وجه بر خواند جزالت فضل و عقل ناقل بداند.

آنکه گفته است: و گفته اند که: واضع مذهب را فاضل زنی بود است از دکان مذهب، و گفته اند که: دوافض متقدم پیش این الفتح شده تا او این مذهب از بهر ایشان اختیار کرد و گفت: شما هر چه بر کارتان راست باشد می گوئید.

و اما جواب این کلامت که گفته است که: واضع مذهب را فاضل زنی بوده است این است که این دعوی مخالف آنست که دیدش گفته است و تبیین واضعان کرده؛ که هر دو تواند بودن، ازین دوفول یکی دروغ باشد، و حکم^۲ بیست پنج سال که این مذهب داشته است این مایه بنده است که شیعه خود متابعت هر مردی اختیار فکر نداند که بایمان و سبقت و جهاد و اضاف اگر صحت محتفی^۳ باشد امانت نگویند پس ب این جلالت رفعت چگونه متابعت زنی کنند

— بوده اند، تا بر این مراد یکی دیگر از بزرگان بخاندان بابویه خواهد بود که جلالت مشهور بوده و نزدیک به زمان تألیف و نقض وفات کرده بوده است، پس معلوم شد که آنچه در تعلیقات چاپ اول گفته ایم: و مراد دستتیب الدین صاحب فهرست معروف است مبنی بر اشتهار است.

۱- کذا در نسخ و مشتمل است که و خبری باشد. ۲- برای تحقیق در مبنی و انداختن رجوع شود به منطقه ۱۷. ۳- ب م: و باید که همه باهم باشند. ۴- م ت ب: و متالیف آن دیگران. ۵- ع م: و که ازین. ۶- ب ت م: و این الفتح. ۷- یعنی در طرف این مذهب. ۸- ع م: و مبنی یعنی با احرار ایمان و سبقت بان و جهاد در راه خدا و اتفاق در سبیل دین اگر صحت نباشد.

که چون مرد باشد که متبوعش گویند: باید که نص و معصوم و عامتر همه است^۱ باشد با حکام شریعت.

و آنچه گفته است که: دراضیان متقدم پیش این المقنع^۲ آمدند تا از مذهب نفی اختیار کرده ای عیب اگر متقدمان خود را نفی بودند آمدن و اختیار این المقنع^۳ کردن باطل و بی فایده باشد تا هم قبول^۴ خواجه کاتب و خائن باشد و آنچه گفته: دوا اخباری اختیار کرد^۵ و گفت: شما میگوئید چنانکه خواهیم دید که [از] آن مذهب بیست و پنج ساله این قدر علم حاصل کرده بودی که بزمی بزمی شیه اخبار^۶ اتحاد ايجاب علم و عمل نکند و بی دلیل و حیثیت هیچ خبری^۷ مقبول نباشد تا از آن جمله این دعاوی همه باطل و بی اصل باشد و مذهب محدث^۸ آن باشد که نسبت کنند شخصی معین، و در شیعه عادت نرفته باشد که گویند: ما مذهب معید و بوجعفر و مرتضی داریم بلکه گویند: مذهب ائمه المؤمنین و باقر و صادق داریم پس مذهب محدث^۹ چون مذهب اعتزال باشد که حوائش پیروین عید کنند و چون مذهب کرامیه که حوائش بابو عبدالله کرام^{۱۰} کنند و چون مذهب اشعریه که دانش بلحسن^{۱۱} اشعریست^{۱۲} و او دعهده یوعلی و بو هاشم بود و مائلا معتزلی بود و این مذهب اختیار کرده^{۱۳}

- ۱- ب ۴؛ و گویند. ۲- ب ۴؛ و همه امر. ۳- ۴ و ۵- ب ۳؛ و این النسخ.
- ۴- ج؛ و با هم. ۵- ج؛ قول خود. ۶- ج؛ نقل. ۷- ب ۴؛ و هیچ چیزی.
- ۸- ب ۴؛ و با ضا: و طهیم السلام. ۹- ۱۰- فیر و زآبادی گفته: و مصدق کرام کنند: امام المکرّمه و زیدیه در جبهات گفته: و هو این عراق بر جزایه ابو عبدالله السجری طالب تفصیل ترجمه حاشی بر سواد مقوله مراجعه کند. ۱۱- ب ۴؛ و ابو الحسن.
- ۱۲- ج ۲؛ و اشعری است و صحیح هابا متن است محدث قبی (ره) در هدهده الاحیاء گفته: و ابو الحسن الأشعری علی بن اسماعیل نیشابوری مشهور با یوموسی اشعری و در الکافی و الاصاب گفته: و الأشعری نسبت الی اشعری و اسبه نسبت بن اجد بن زید و اما قال له: اشعریان^{۱۴} امعولده و اشعری بنده کذا عن السجری، و نسب الی علی بن اسماعیل بن ابی یزید و لیس الحاشیه الا اشعریه. ۱۳- ب ۴؛ و اختیار کرده، ب: اختیار و موضوع اوست: ۴؛ و اختیار او و موضوع اوست.

در موضوع است، و چون مذهب بشاریه که حوائش بحسن بشار است و چون مذهب کلامیه که دانش این الکلامیه^۱ است، و چون مذهب پادشاهی که دانش با اسماعیلی^۲ پادشاهان است و مذهب زیدیه که از زید علی دوگیرند، و مذهب نادریه و فتحیه و کیانیه و غیر ایشان از اصحاب مذاهب و مقالات و دقه و شریعت و اجتهاد خود معلوم است که هر مذهب را نسبت و حوائث بکیت^۳ و سامیه فقها و مجتهدان^۴ معلوم است که گویند: مذهب مالک^۵ و زکریا و یوسف و او زناهی، و مذهب احمد حنبل و غیر آن^۶ همه فقها و علما و اصحاب نواریخ و آثار [را] معلوم است که خلفای سلف شیعه اصولیه را استناد^۷ مذهب و طریقت در معقولات با عقل و نظر باشد و بر اثبات توحید خطا و عدا و پاکی و یسکانگی [او]^۸ و صحت و سقم همه انبیاء و ائمه را این طریقت خدا تحریر کرده است و عقل عقیده^۹ بی تقلید و تعلیم، فریشتگان آسمانها همه این مذهب دارند^{۱۰} و بر این اعتقادند، و انبیاء علیهم السلام در معقولات این مذهب و طریقت بوده است اما در شرایع و فروع اگر خواهد که بداند که دانش مذهب شیعه که بود است اول خدای تعالی که از کتاب^{۱۱} ببین لیل^{۱۲} امین دانه و بیست و شصت فرستاده و از انبیا جاست که شریعت منصوص گویند این طایفه چنانکه حق تعالی میفرماید: و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا^{۱۳} آنگه بعد از آن رسول

- ۱- در قاموس گفته: در عبدالله کلام کرام منکلم و زیدیه در شرح عبارت گفته: دوهو و اس الحاشیه الکلامیه. ۲- ج؛ نقل. ۳- ۴؛ و یکپست. ۴- ج ۲؛ و فقها مجتهدان. ۵- ب ۴؛ و مالک. ۶- ۷- در نسخ و که. ۷- در نسخ؛ و استاد و بقرینه و ۹؛ و با عقل و نظر که باید، تصحیح شد. ۸- ۹- ب ۴؛ و فریشتگان. ۱۰- ۱۱- محتمل است که بگوئیم که عقل در نسخ از اشتباه ناسخان افروخته شده و عبارت چنین خوانده شود: و مقلد و تعلیم فریشتگان آسمانها همه این مذهب دارند پس و عقیده مصحح و محرف از عقیده گردیده است و الله اعلم.
- ۱۲- ب ۴؛ و او را کتب. ۱۳- ۱۴- از آیه ۷ سوره حشر. ۱۵- ب ۴؛ و آنگه را ندارد لیکن اسلوب تفسیر مصنف (ره) جداوار دیگر از قبیل و الا بی و نهادهای مخفی وجود است زیرا چنانکه والی، یعنی واه است، و بعد از آن نیز مباد الکلمه و آنگه است و این نوع تکرار منوی در این کتاب فراوان نظر میرسد.

علیه السلام بامیر المؤمنین علی و همه صحابه و اهل البیت بگفته و نقل افتاده^۱ بصحت اسناد از معتقدان بها.

و در روزگاری منصوبی^۲ بوده است که اگر خللی راه یابد [بدین] دفع کند یا اگر شبهتی افتد درش عیبات؛ حل آن بکنده اوّل حسن علی پس فاطمه زهرا علیهم السلام نه^۳ و معصوم از قبیل خدا، بعد از وی ابو عبدالله الشّهد الصّنین بن علی امام و مقتدا، و بعد از وی سید مجتهدان و زین عابدان علی بن

۱- پوشیده نمانده که چون در نسخه و ج نظریه منشی شدن صفحات و صحافی شدن کتب و ازین رفتن دادهای پائین صفحات که در کتب قدیمه در حکم اعداد و شماره صفحات کتب بوده است که امروز در میان ما معمول به و متداول است که در بالای صفحات میگناییم جای دو ورق از کتاب عرض شده و در نتیجه عبارت متن کتاب بهم خورده و عبارت آخرین سطر صفحه همت که این است؛ و آنکه بعد از آن رسول بشیر المؤمنین علی و همه صحابه و اهل البیت بگفته و نقل افتاده متصل شده است عبارت صفحه دوم همین ورق که عبارت سطر اول آن این است؛ و شیعه و مذهب این ضایعه آنست که دین درست و اعتقاد پاک بطور بروج حاصل توان کردن در صورتی که ذیل و نقل افتاده این قراست؛ و بصحت اسناد از حجتان بها که نخستین عبارت صفحه دوم ورق دهم است و چون احوال بوج وجه درست نمیشد در نسخ نو نویسی که همه نسخ غیر و ع باشد کلمه و افتاده را بگذاشت؛ و استاده تعریف کرده اند و در نتیجه عبارت چنین شده؛ و آنکه بعد از آن رسول بامیر المؤمنین علی و همه صحابه و اهل البیت بگفته و نقل افتاده و مذهب این ضایعه آنست که (آخر) و خلاصه سخن آنکه در این عمل ربط کلام گسیخته شده و رشته سخن نظم مطلب بهم خورده است و بیش از آنکه نگارنده این نسخه را ببیند ربط سخن را بقتل خدا پیدا کرده و در تعلیقات مسئله کتاب درص ۹۹-۱۰۲ بتفصیل بیان نموده است پس معلوم شد که این ضایعه در وضایع و صحافی سبب نشویش نسخ گردیده است و علاوه بر اطلاع رشته سخن و بودن ربط در میان مطالب بنا بر وضع فعلی نسخ که بر گزین دلیل بر صحت گذار نامست نویسی بودن داده ها در نسخه و ج که بعد از وضایع گذارده شده شاهد دیگری بر صحت مدّعات و همچنین شاهد دیگر بر این مدّعا وجود بیاضی است با اندازه سه کلمه در دو نسخه و ج و ب که نویسنده گان آنها باین امر که در این مورد ربط گسیخته شده و نظم رشته سخن بهم خورده است متوجه بوده اند و تحدید الهی هدایتان^۴ اما کمالی لولان هدایتان^۵. ۲- ع م و معصوم (یعنی یاه رحمت در آخر) و این معنی مطابق مقصود آیات مبارک و احوال مترائره است که زمین هرگز خالی از حجتی نبوده است و نخواهد بود تا روز قیامت. ۳- اینکه زمام حسن (ع) شروع کرده و نام امیر المؤمنین (ع) را نبرده است برای آنست که در عبارت سابق نام و لقب او را بخواند و امیر المؤمنین علی را یاد کرده است. ۴- برای تطبیق در این تعبیر رجوع شود به تعلیقه ۹۸.

الحسین قبله انقیاء و بعد از وی الامام محمد بن علی باقر علم ادبیا و بعد از وی ابو عبدالله العارف جعفر بن محمد بن زین اولیاء و بعد از وی کلیم عالم موسی بن جعفر از همه عیب و جهمت مبرا و بعد از وی غریب خراسان دقین طوس علی بن موسی النّشاء و بعد از وی محمد الشّقی صاحب صدف و بعد از وی و بعد از وی علی بن محمد الشّقی زین اسفیا و بعد از وی الحسن بن علی المکری امام از کیا و امروز مهدی است باقی ائمه هدی و خاتم اوصیاء محمد مصطفی علیه و علیهم صلوات ربّ العالی.

و از این مذهب شیعه اینانند بمنی مقتدا و پیشوای این جماعت اند و شریعت خود منصوب علیه است و مدارق عقلی خود معقول است. ابو جعفر با نبویه فقیهی است مقدم و شیخ المفید مقبلی محترم و هر منشی محقق است و ابو جعفر طوسی میر زری است در دین، کذلک هر يك را [که] اسامی یاد کرده است نه واضح اند نه صاحب مذهب نه مطاع اند نه مقتدا، نافلاهی^۱ نه معتقد، مستنبطانی اند امین کافی، تا این جمله بر خوانند و بدانند معلوم شود که آن حکایات و اسامی بر حق و بی فایده است و تنی چند چون محمد چهارمختار و ابو کریم و ابو الخطاب و دصافی و غیرهم چون معطوف و مشتم اند در آخر کتاب ذکر شان برود ان شاء الله.

و این مذهب نداشته اند و الحمد لله ربّ العالمین:

آنکه گفته است:

و همچنین روایت می یابد^۲ این جماعت همی گویند: عن ابی عبدالله^۳ عن ابی،

- ۱- و باقر طوس؛ و ازین و در اخبار بسیار از اقبال امام محمد باقر علیه السلام بشمار آمده است. ۲- این تعبیر در صلوات مرویه از امام حسن عسکری علیه السلام در حق جدش حضرت جواد وارد شده (ص ۲۸۳ صحاح شیخ طوسی؛ و تاریخ البیان محدث قسبی ص ۵۵۹ چاپ اسلامیه سال ۱۳۵۹ هجری قمری)؛ و اللهم صلّ علی محمد بن علی بن موسی علم الهدی و نور الهدی و بعد از الوفاء و فرج الاثر کیا و ۳- ب ت ۳؛ و بکنند. ۴- ح م س تا این عبارت تا حدّ مبین اینجا و جای بیاضی است که نشان دادیم و معرفی کردیم در ص ۲۰ و عبارت و از حضرت در این دو نسخه که یکی ما متعلق به چنان آقای علی اصغر حکمت

عن آباءه، عن رسول الله صلى الله عليه وآله وجعفر از آن اسناد درویشان آگاه ده.
اما جواب آنچه گفته است که: «روایات می‌برد تا جعفر ویدانش» عجب تر
این است که خواجه اسناد اخبار از پاچه فروش در سن تاب و جزایلی و حلاج
و شاه نرانی می‌برد تا باسی مالک و پوهریه و پوهریه و بر آن اعتماد کند و عالم
بدین مذلت می‌داند اخباری پیشتر متضمن جبر و تشبیه و مغالطه عدل و توحید
و عقل و قرآن بر بطلان آن گواهی و اگر شیعه اخباری روایت کنند موافق عقل و
قرآن باسناد صحیح از آنکه که بنزدیک شیعه مقلوع علی هستند و بنزدیک
هذه مخالفان عالم و امین و معتدات پندارم بر شیعه در این نقل هر جی باشد.

و نیز این مؤلف مجیب را پنداری معلوم نیست که بمذهب چنانچه اسباب
وی اخبار آحاد ایجاب عمل کند و بر اخبار هر مسلم عمل کند و منواله و اجازه
دادن در روایت اخبار معتبر گویند و وحدتئی و «آخری» گویند ناشنوده از
مضیر و نادیده و کراه و شیعه در سماع اخبار این وجوه روا ندارند الا که از مضیر
مستند بشوند تا روایت و اجازت درست باشد و بهمه مذهبی غیر صحیح مقبول
و معول علیه باشد.

باید بی‌غمزه برده و دیگری به عالم ربانی میرزا محمد سارانی - قدس سره - عبارت
چنین است: و بوقت دفع ضررت هیه و است آنجا که گفت: من کفر یافه من بدایه نامه الا من
اکره. اما آنکه گفته است میگویند: من ای عذله من آیه من آباءه من رسول الله صلی الله علیه
و آله و جعفر از آن اسناد آگاه نیست.

اما جواب آنچه گفته است که روایات می‌برد تا جعفر ویدانش (تا آخر آنچه در
ص ۲۰ همین کتاب اشاره کردیم) پس این نوشته فاقد آن نسبت ازمن کتاب است که
در نسخه‌های ع ب م موجود است و چاپ اول مطابق آن دو نسخه است زیرا آن وقت
هنر نسخه روح در دسترس نداشتم چنانکه در مقدمه و تعلیقات نفی نیز که کتاب مسکلی
است و سابقاً طبع کرده‌ایم تفصیل ذکر کرده‌ایم (در ج ۱ ص ۱۰۲ - ۱۰۶).

۱- ازجمله شواهد این مطلب تصریح بزرگان اهل سنت و جماعت است بر جلالت و نقل و
کمال و هذات حضرات معصومین علیهم السلام و برای نمونه نقل عبارت دو نفر از آنان
در متن آن حضرات می‌پردازیم لیکن در تعلیقات و ج ۱ ص ۱۰۶ - ۱۰۲ ع ۲:
و ناشرده.

و آنچه گفته است:

«که صادق از آن بی‌غیر است. منظور است که علم باسناد و اخبار و
صحیح آن نه کفر هر خامی باشد و اگر نه، دانستی که هیچ غیر نباشد که شیعه
از ائمه خود روایت کنند و الا در آن روایات بسیار [ع] از اصحاب و بحقیقه و
شافعی ایشان را موافق باشند در آن الفاظ و در بیشتر معانی و اگر خلاصی باشد
در بهره در فایده غیر باشد نه در لفظ و اگر بدان اخبار که متفق علیهاست
مشغول شوم احتمال نکند و بدین اشاره مجمل شبهه ناپذیر است.

آنکه گفته است:

«و چون دولت در دست خلفا بود و امیران عالمان بودند و مواضع را زیور
داشتند و بتقیه ایشان فریفته نشده‌ای و بدین اسلام ایشان را لقب ننوشتندی و
در معنای و مناظره ایشان را تسکین نکردی».

اما جواب این کلمات با صاف فهم باید کرد که گفته است: چون دولت
در دست خلفا بود تشنیه می‌زند و انکار می‌کند بر سلاطین آن سلجوق که
ایشان خلفا را ممکن نمیدانند و بنادجی بر سلاطین گواهی میدهند و فرامی
نماید که دولت در دست خلفا نیست و در دست غاصبان و ظالمان است.

و آنچه گفته است که: «امیران عالم بودند».

معنی آنست که این امیران جاهلند و ایشان مواضع را زیور داشتند؛
ایشان مگر از جهل و بی‌حیثی آن طریقت را ترک کرده‌اند خامنه بعضی که
بدلیل المطالب گویند، خاکش پدهان که بغافل اینست که نموده است آن
دولت که بنی‌السبأ را بود هنوز بر آن قرار و قاعده است و امیران و ولایه اکنون
عالمتر و زیر کمر و همیشه تا بوده است سادات و علما و رؤسا در حضرت خلافت

۱- ب ۲: «و باسناد اخبار» ۲- ع ۲ ب ۲: «و اگر بدانستی» ۳- ع ۲ ب ۲:
«بدین اسناد» ۴- ع ۲ ب ۲: «و در معنای مناظره» ۵- ع ۲ ب ۲: «و بنادجی» ع:
و بر خادجی سلاطین علامه ترویجی (ره) گفته: «دینی بخادجی برده پس یاه دوم یاه
مصدورت می‌باشد».

و یار گام سلاطین و پیش امرای موفّر و معجز و ممکن بودم و مقبول القول و مشارالیه، اکنون امرای دّولت بر آنصنعت سنبه و طریقه مرئیه میروند و تا بیامت چنین باشد و آنکه تواند دید کور شود.

امّا آنچه گفته است که: «این جماعت را بدین اسلام لقب ننوشتند». عجب آید از عاقلی که دعوی علمی تواریخ کند و بدین دکیکی سخن گوید!

اولاً در آن عهد پیشین که لقب عادت نبودی خود هیچ کس را ننوشتندی چه سنی چه شیعی، چون ابتدا رفت و قاعده افتاد اگر ملوک غریب را القابی بود چون غیاث و منبّه؛ ملوک دیالم را که شیعی بودند؛ القاب سابق بود چون عمّاد و درکن و سیف الدّوله و مانند آن، و در تواریخ و کتب و اشعار شمر اعراب و عجم مذکور شد از آنستکه آنرا انکار توان کرد، و چون هیچ دستاورد را هنوز لقب نبوده؛ ابوالقاسم^۱ عمّاد را که در شیعه عتک^۲ بود صاحب کفای نوشتند؛ و بعد از وی لقب صاحب وزرا را بطریق افتاد، و چون حسن علی اسحاق را نظام الملک نوشتندی در زیرش ابوالفضل برادرش را مجد الملک نوشتندی، و در آن عهد پیشین که خلفا و مقتدر و مستظهر و مکتفی نوشته اند؛ اثمه^۳ شیعه را با اتفاق اهل باهر و صادق و رضا خوانند، و در آن هنگام که بویگر باقلانی را لقب بود

۱- ج ب ۴: «دوخته»؛ دوخته. ۲- ج ب ۴: «دوخته»؛ دوخته. ۳- ابوالقاسم کتبی کالی الکفای اسماعیل بن عیاد بن العباس طالقانی است و مصنف (ره) در ترجمه وزرای بنام شیعه از وی چنین نام برده (ص ۲۱۱ چاپ اول) و در دهیم دستاوردی بقیل و هنی از صاحب کفای بزرگتر نبوده است ابوالقاسم بن عیاد بن ابی العباس که هنر و وزرا را بخرمت او صاحب بنیسمند، و در پیرهان قاطع گفته: «دستار بندان کتابه از سادت و صبور و نیا و حلم و فضا و فضل و متیان و درویشان و امثال ایشان باشد و بری ارباب الصائم خوانند» پس مقصود از وطم در شیعه شخصی و معروفیت و بزرگوار وی میباشد؛ و برای تحقیق از مراد القاب این اشخاص رجوع نمود بکتب تواریخ و القاب مانند معجم الاقرب این القاطی. ۴- ج س: «و بقیل او خوش افتاد». ۵- ج س: «نوشتند». ۶- ج ح س: «و خوانند»؛ و خوانندند.

محمد نعمان حارثی را شیخ التّقیه خوانندیدی، و مرشای بغداد را با اتفاق علمای هندی و سید اجل^۱ خوانندیدی؛ و در عهد آخر اگر استاد ابومسلم را تقی الملک نوشتند سید مرشای قم را خدایعزین نوشتند؛ و چون بر برتر آید از اهل دین و دولت اگر کسی را لقبی بود اینای چنین ایشان را از شیعه مانند آن و زیاده از آن بود، پس نمیدانم که این بکدام روزگار بود که این جسامت را بدین اسلام لقب ننوشتند؟!.

و هر کس که این فصل بخواند نامشغی و جسد این قائل^۲ بداند. امّا آنچه گفته است که: «در مجالس مناقرات^۳ شیعه را نمکین نکردند» خود بخلاف آنستکه میگوید، امّا هم دور باشد، که مذهب بنشیند^۴ است و مجالس هر یک پیداست و هر طایفه بجای خود گویند، اگر حنفی را معطی باشد که شافعی مذهب را آغیا نمکین نکنند یا در محفل شافعیان حنفی را گوش ندادند؛ و مذهب و اعتقاد کنند، و مانند این پروگار بگردد^۵ و با صاحب حکم تا خود کی باشد و چون افتد^۶ و حکایات برین وجه و شبهات بی دلیل دلالات نصان مذهب نباید، و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است:

۱- ج ب ۴: «تألیف». ۲- در سابق این بخران و مجالس و مناقرات نقل شد. ۳- ج: «و بنشیند» علامه فروغی (ره) گفته: «و کلاه (و فایده) بنشیند یعنی شترعه و منکره و منفرقه باشد و شاید صواب: «و بنشیند» باشد بهین معنی» مرحوم مللک الشرای بهار در مقدمه محل اثرا و تاریخ ضمن اشاره بر برخی از لغات و ترکیبات و جدلات که آنها را بسیار زیاده هم دانسته گفته است (ص ۱۱): «۲۰۰ بنشیند یعنی تقسیم و توزیع مکرر، مثال از ص ۳۳۲ و و آنچه بر این عادت خراج بایست کرد بر مردم بنشیند چنانکه دیگر بازماند از عادت بنی: هزینه عادت بغداد را منصور بن مردم توزیع کرد چنانکه پس از وضع خراج ملکی هم زیاد آورد. ۴- بنشیند یعنی قسمت شد مثل از ص ۷۵: «در دهجه تر در میان ملک ساخت و گردش آن بکشتن چون ماه و آفتاب و عاتیا بنشیند بر آن طالع بنی قسمت کرده بر مثال خاتهای ماه و آفتاب». ۵- ج ب ۴: «و بگذرد». ۶- ج س: «و با صاحب حکم تا کی افتد و چون باشد».

«ویرودگار سلطان سلطانه و سلطان محمد قدس الله روحهما لگفتا شنیدی که اینان مدرسه و خانقاه سازند».

اما جواب این کلمه که از وجود دفع ضروری کرده است آنست که نمیتوانم که بکدام جمع اشارت میکند اگر بتصویر دهنده مدارس سادات مشغول شوم در بلاد خراسان حدود مازندران و شهرهای غام از حلب و حران، و از بلاد عراق چون قم و کاشان و آبه که مدارس چنداست و کی بوده است و اوقات چند دارد طومارات کتب خواهد آمد از برای دفع شبهت را^۱ اشارتی برود بهر روی که منشأ و مولد این^۲ قائل است:

اولاً مدرسه بزرگه سید تاج الدین پیر محمد کیسکی رحمه الله علیه بکلاسه دوزان که مبارک شرف^۳ فرموده است و ثرب^۴ بود سال است که در آنجا خدمت قرآن و نماز بیجماعت هر روز پنجبار و مجلس وعظ هر یک هفته دو بار و یک بار و درین مدرسه موضوع مناظره و نزول مصلحان در آنجا که مبارزان انداز اهل علم و زهد و سادات و فقهای غریب که رسند و باشند و معهود است به در عهد طفول بزرگه سقا الله^۵ [رحمته] کردند:

و در آنجا^۶ مدرسه شمس الاسلام حسکا با پیوه که پیر این طایفه بود که

- ۱- جنی از چند جهت دفع امر بدی و انتقاد ضروری که همه میدانند کرده است.
- ۲- مراد همان موضوع است که یاقوت در معجم البلدان گفته: وهي مدينة متينة مشهورة من جزيرة افرو، وهي نصبة ديار مصر، بينها وبين الرقة برمان وهي على طريق الموصل والشام والروم قلیل: سینت هادان اسی ابراهیم علیه السلام لانه اول من باها انتم بیت قلیل: حران (الی آخر ما قال) و در منتهی الالب^۷ گفته: (حران گفته اند نام شهر است بنام).
- ۳- طومارات و کتب (طومارات) در شریات اللغات گفته: طومار بالقم نامه و صحیفه (از متغی) و در کشف مکتوب حداد طومار پنج و سیم مکتوب جمع طومار و در انتداج گفته: طومار بالقم عربیست باصطلاح ادباف دفا تر از عالم برات و مانند آن بود که دارای داشته باشد طومار جمع، و املاقی آن برنامه و کتاب و دفتر مجاز است.
- ۴- برای تحقیق جمع ما بین دو داده قلیل رجوع شود به تعلیقه ۱۳.
- ۵- ع ب ت و که بهر.
- ۶- ع ب ت و آن ح س هم ندارند.
- ۷- مثلاً و شرقی (خاف) و از کتب انساب و طایر دیگر بدست نیامده که کیست.

و از آنجا.

تو دیکه برای ایافت است و در آنجا نماز بیجماعت و قرائت قرآن و تعلیم قرآن کودکان را در مجلس وعظ و طریق قنوی و تقوی ظاهر و مبین بوده است و هست نه در عهد دولت این دو سلطان کرده که خواجه اشارت کرده است:

و دیگر مدرسه ای میان این دو مدرسه است که تعلق یساعات کیسکی دارد که آنرا خانقاه زینان گویند و مصلحان در مدغم باشند نه هم در عهد سلطان محمد نور الله قبره فرمودند:

و مدرسه ای بدروانه آهتین که منسوب باشد بسید زاهد بلنتوح^۱ هم نه [در آن عهد دولت سلطان ملکشاهی کردند:]

و مدرسه فقیه علی جاسبی بکوی اسفهانیان که خواجه امیرک^۲ فرمود است که بدان تکلف^۳ مدرسه ای در هیچ طایفه ای نیست و سادات دارند و در آنجا مجلس وعظ و ختم قرآن و نماز بیجماعت باشد نه در عهد سلطان سید ملکشاه فرمودند: در آن تاریخ که سرهنگه ساوکی^۴ جامع جدید میگرد برای اسباب الحادیث که اقبال را در وی مسیح آدینه بود.

و مدرسه خواجه عبدالجبار مفید که چهارصد مرد فقیه و متکلم در آن^۵ مدرسه درس شریعت آموختند نه در عهد مبارک ملکشاهی و روزگار بر کیارق رحمه الله علیه ما کردند: و این ساعت معروف و مشهور است بدین علوم و نماز بیجماعت و ختم قرآن و نزول اهل صلاح و فقهاء همه پیر کت^۶ شرف الدین مرتضی که مقدم سادات و شیعه است.

و مدرسه کوی فیروز^۷ نه در عهد این سلاطین بنیاد کردند:

- ۱- کذا صریحاً در نسخ ع ب ت و لیکن در نسخه ح س و در این دو نسخه شاید مراد در بیان بوده و بیجهت تغریف و بیان گفته شده یعنی مدرسه منصوبان بری چنانکه در تعلیقه چاپ او گفته ایم.
- ۲- ع ب ت و ح س و ابراهیم.
- ۳- ع ب ت و ح س و ابراهیم.
- ۴- ع ب ت و ح س و ابراهیم.
- ۵- ع ب ت و ح س و ابراهیم.
- ۶- ع ب ت و ح س و ابراهیم.
- ۷- ع ب ت و ح س و ابراهیم.

نسخه در آن رجوع شود به تعلیقه ۴۹.

و خواهام امیر اقبالی نه درعهد کرم غیائی کردند: ۱۱

و خانقاه علیر عثمان که بیوسته منزل سادات عالی زاهد و متدین بوده است در آنجا نماز جماعت و ختم قرآن متوائی و مترادف باشد نه درعهد سلطان ملکشاه فرمودند و هنوز محمود مشهور است: ۱۲

و مدرسه خواجه امام رشید راوی بنوداژه چاروب بندان که برادر از دوست داشتند در وی درس اصول دین و اصول الفقه و علم شریعت خواندند که علامه روزگار خوبی بودند نه درعهد دولت سلطان سید محمد رحمة الله علیه کردند: ۱۳ و هنوز محمود و در آنجا درس علم میروید و هر روز ختم قرآن و منزل مسلمان و فقه است و کتبخانه دارد و همه انواع مزین است و مدرسه شیخ محمد مکی مدرسلسنگاه نهم درعهد سلطان محمد رحمة الله علیه کردند: ۱۴

همه باشند ائمه سلاطین و پدید نوآب و شجنگان ایماں

و صیب است که بسج خواجه فرسیده است که در شهر دسنة خمسائه که پنجابودش سال است که در قزوین قتل [ای] پدید آمد و شهر جنگی بود خواجه امام ابواسماعیل حمدانی رحمة الله علیه با سفهان رفت پیش سلطان محمد و آنجا با ملاجده لغتهم الله متاخر کرد و ایشان دامنگیر و محبوس کرد و کوه بدادند و عیاش افرع کشته شد، سلطان محمد خواجه ابواسماعیل را تا ناصر الدین لقب داد و تشریف فرمود و مدرسه اش در قتل خراب کرده بودند بفرمود تا عمارتش کردند و کرسی نهادند و او پاس قاعده و رسم خود رفت و این مدرسه هنوز محمود و مشهور است

- ۱- ح: ث م و نه و نه نداشتند. ۲- نسخ: و خوانند. ۳- برای تحقیق در کتابه و مسلکگاه رجوع شود به تعلیقه ۳۳. ۴- قزوینی (ره) گفته: و بی جنگ شهری بود.
- ۵- ح: ث: و در تذکره بدادند ب: م: و کرد تذکره بدادند: ح: م: و در تذکره بدادند پس تصحیح نظری و براین خارج است.

و بیرون از این که شرح داده آمد در وی چند مدرسه محمود است که در آنجا ذکر خیر و قرآن و نماز و طاعت میروند اما این جمله که یاد کرده شد است که درعهد این سلاطین اگر دعادت که خواجه اشارت کرده است در کتاب که دشیعه مدرسه نیارستند کردند و مساجد و منابر سادات شیعه را بخود حدیث نیست از پردگ و کوچک که بد ذکر همه کتاب معلوم شود تا بداند که دروغ محض گفته است و حواله کرده است بنصفان سلاطین کبار: گفته است که: منیع کردند از مدرسه و مسجد حاشا عنهم مع صلابتهم فی اعتقادهم، و من اعظم ممن منیع مساجد الله ان دند کرفها اسم و سعی غریبا: الآية، بنگر که درحق کدام گروه است، و خواجه درحق سلاطین دعوی میکند: و حقیقت است که در بلاد عالم و بیسطر زمین و قسم دنیا هر خیری که در مسلمان ظاهر میشود از مدارس و مساجد و

- ۱- ح: و خبر: ب: م: ث اصلا ندارند و شاید نسخه وح: بهتر باشد زیرا تغییر و حدیث و قرآن و خبر و قرآن شایع و فراوان است معنی گفته: و آنکس که بر آن و خبر دوزخی است جوابش که: جوابش ندی.
- ۲- ح: م: که درعهد این سلطان: علامه قزوینی (ره) در حاشیه نسخه خود گفته: یعنی سلطان محمد بن ملکشاه که ظاهر آنکه تمام کتاب بعضی فاضل از اروض درعهد تألیف شده نگارنده گوید: این استظهار درست نیست زیرا که آن مبنی بر آنست که عبارت من و سلطان باشد در صورتیکه سایر نسخ یعنی ح: م: ب: همه و سلاطین است و نسخه ح: و همچنین م: که از روی آن استناخ شده یادستورده است با سهواً نقلی نگارنده است باین دلیل که در کلام مؤلف بعضی فاضل از اروض نام سلطان ملکشاه و سلطان محمد برده شده است و شیخ عبدالجلیل (ره) ضمن تذکره او از طبرک بزرگ و سلطان برکیارق نیز نام برده است پس باید عبارت و سلاطین تغییر شود تا همه ایشان را شامل باشد. و اما اشتباه مرحوم قزوینی بجهت آنست که مؤلف بعضی فاضل از اروض تصریح کرده که تألیف او کتاب مذکور را درعهد سلطان محمد بن محمود بوده است و محمود مذکور در کلام نو پسر محمد بن ملکشاه است و محمد بن ملکشاه سلجوقی چند محمد بن محمود است و محمد بن ملکشاه پسر پانصویان زده (۵۱۱) وفات یافته است پس معلوم شد که تألیف بعضی فاضل از اروض درعهد سلطان محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه بن ابوالسلطان بوده است که در اواخر سال ۵۷۷ بهشت سلطنت جلیس کرده و در اواخر سال پانصویان و چهارده در گذشت است. ۳- در نسخ: و نه. ۴- صند آیه ۱۹۴ سورة مبارکه فرود.

خافقها و منابر و سنتهای نیکو و دفع بدعتها همه بر کف قوت و تبحر آل سلیم و رحمة الله المائین منهم و آسانی عصر الباقین^۱ - بخلاف آنکه این قائل حوائث کرده است

آنکه گفته است: «زیرا که رافضیان را درس فقه و شریعت نباشد و خود باجتهاد مجتهدان و رأی و قیاس و اخبار صحیح بشکوندند»

اما جواب این کلمات آنست که:

چگونه درس فقه و شریعت نباشد جماعتی را که کتبخانههای ایشان مملو باشد از کتب اصولی و فروعی که تعدید و تحصیل آن متعذر باشد و در اسامی رجال از مستفان در رأی ایشان مجتهدی مفرد باشد اما چون اشاره بفقہ و شریعت کرده است کتابی چند که متداولتر است و معروفتر گفته آید تا شبهت بدان ذایل شود و این چون منقمة، و عریض، و فرائض، و مصباح مرغنی، و شرایع علیر حسینان و مجتهدان من لا یضررنا لقیه، و کتاب علی الشرایع، و عمل یوہولیل، و هدایة المسترشده، و التمسک بالعلویة فی الأحکام الثبوتیة، و الجمل و العقود، و کتاب المغنی فی الفقه، و بدیه مجله، و کتاب فقه القرائین، و بدیه مجله و مناسک الزیارات، و کتاب عروض الندوی، و کتاب و فائده السامیة و الخاصة، و کتاب المہذب، ب که این ایراد کرده است و کتاب التمسک بجل آل محمد و فهرست کتب الأصحاب

۱- ث ب م: و رابانی مرابانین ح: و آقا صر الیقین و برای تحقیق در کلمه و اساس رجوع شود به تعلیقة ۳۳. ۲- برای تحقیق حال و تعریف این کتب رجوع شود به تعلیقة ۳۳. ۳- کذا و شاید اصل صحیح: و المناسک و الزیارات بوده است و نام: و المناسک و الزیارات یا «مناسک الحج» و الزیارات کتب قراوان نوشته شده است. پوشیده فضا که در نسخه ح م بجای این عبارت من: و الجمل و العقود و کتاب المغنی فی الفقه؛ بدیه مجله، و کتاب فقه القرائین؛ بدیه مجله، و الجمل و العقود و کتاب الانصار، و کتاب الہایة و شرحش ذکر شده است و ما در تعلیقات بعدی و شرح و بیان آنها نیز خواهیم پرداخت ان شاء الله تعالی در همان تعلیقة ۳۳. ۴- ح ث ب م: و عروضا القدوری ح: و عروضا الذوری و من نظر و قاس تصحیح شده و بنابر آیات موجود در کتب فرائض و الطیرة و الاصول و الاحیاء و الاصل و الاصول که عبارات متخله وارد شده است.

و مسائل الخلاف چند مجلد و مصباح کبیر و تہذیب الا حکام چند مجلد و مجتهدات کتاب المیسوط، و عمل السنہ، و کتب منابر و مسائل خرده که آنرا حدی نیست همه بشرح و بیضا تمام، همه منقول و مستند از آئمہ طاهرین باستان متعذران و ناقلین ثقة^۲ از علما و فقہاء و حرر کتاین کتب را هزاران نسخه^۳ در اطراف عالم، پس اگر با این همه حیثت و بیان انکار کند که این طایفه را فقهی و درسی نیست انانم تستعنی فاصنع ما شئت^۴.

و اما آنچه گفته است که: «باجتهاد مجتهدان و رأی و قیاس بشکوندند» شبهتی و شکنی نیست که شیعة امامیہ شرایع و احکام همه از طریق اصول اثبات کنند و بنیاد مذهب ایشان بر این است.

و آنچه گفته است که: «باجتهاد صحیح بشکوندند»

دروغ و بهتانست چنانکه دیگر دروغها: مذهب شیعة اخباری آحاد البشہ ايجاب علم و عمل نکنند و غیر چون صحیح و متواتر باشد مسوم و مقبول باشد و ايجاب علم و عمل کنند.

و اما آنچه گفته است که: «ایشان را درسی نباشد»

مگر بسیر این قائل نرسیده است که مرئای بغداد را^۵ رضی الله عنه - چهارصد شاگرد فاضل متبحر بودند و از دیگران؛ دناصول و فروع و فروع و فروع علوم، و او دهصد خلفاء بنی الباس مدرس بود ممکن و محترم و مقبول القول و القلم، و پندش سید اجل^۶ طاهر قیپ السانہ در مدینة السلام حاکم در جنب دار الخلافه و متنبی درین قمیہ مدح او میگوید: شمر؟

انذا علوی لم یکن مثل طاهر^۷ فما هو الا حجة للتواصب

۱- ح م: و فقهون فقه. ۲- ح ب م: و از کتب م: و عروضا کتب. ۳- ح م: حذیک مشہور باقیانند از ائمال انبیا طہیم السلام است و رجوع شود به تعلیقة ۲. ۴- ب م: و غیر مرغنی علم الہدی را. ۵- ح م: و تہذیب سادات. ۶- برای تحقیق این امر رجوع شود به تعلیقة ۳۳. ۷- ح م: حذیک مشہور باقیانند از ائمال انبیا طہیم السلام است و رجوع شود به تعلیقة ۲.

و آنچه مرفعی کرده است از تقویت اسلام و ترویج شریعت جدش مصطفی صلوات الله علیه و آله در جواب شبهات منکران توحید و رسالت چون فلاسفه و زنادقه و پراهمه کسی را قوت نبوده است. ویش از وی شیخ البغید را شاگردان بسیار بوده اند و مناظرات دفع کرده است و تصنیفات کرده و اگر چه بعضی از اقوال او خلافی هست که با دلایل نقلیه گفته است و فضل و بزرگی شیخ کبیر یوسفی بابویه رحمة الله علیه را خود چگونه انکار توان کرد از ضایف و وعظ و درس و از وی تا بلاد ترکستان و ایران این علم و فضل و بزرگی زهد و امانت او پوشیده نیست و یوسفیان و محدثین شاذان که فضل ایشان در جهان ظاهر است و نوافضین مرفعی قومی که فضلی عالم را از خطب دعائیه های او سر می یابند و شیخ ابو جعفر طوسی رحمة الله علیه که فضل و زهد او از نظر من الشمس است و ابویعلی سالار و ابن البر ارج و از متأخران چون خواجه یوسف دودیشی و ابوالفرج حمادی و الحسین بن المظفر الحمادی و خواجه مفید عبدالجبار رازی و فقیه امیر کاقر وینی و چون سید امام محمد کیسکی و سید امام مانگدیم الرضی و مفید عبدالرحمن نیاپوری و برادرش ابوسمیع محمد و محمد الفتال و فقیه یونیم و فقیه عبدالجلیل و خواجه امام رشید محقق و خواجه

۱- در نسخه نوع در هر جا که نام شیخ مفید را آورده بآلف و لام در «الفید» یاد کرده است.
 ۲- اشاره به مناظرات مفید (ره) است در روایات الجنت ۳۳۴: دوازده مرتبه مناظرات لطیفه و حکایات مع القوم جیده طریقه آفرینا المرفعی رضی الله عنه کتاب ذکر اکثرها. و یاقصی در ص ۱۴۵ الجنت بعد از ذکر ترجمه و تاریخ وفات او گفته: و أرواح القهنة (ای اهل المنة) و قاضی نورالله (ره) در مجالس المؤمنین و عالم ربانی میرزا محمد امین طهرانی (ره) در حاشیه نسخه خود بطور اجمال بطور مقام مناظرات مفید (ره) با علما و مخالف مذهب او اشاره نموده اند.
 ۳- ع ث ب ۴: در ذیل کتاب.
 ۴- نظر به روایتی بخیر حاجت ترجمه حال ایشان نیست.
 ۵- برای ترجمه او رجوع شود به تعلیقه ۳۲.
 ۶- استعمال مصنف (ره) جمع الجمع را در این کتاب فراوان دیده میشود.
 ۷- برای شرح حال او رجوع شود به تعلیقه ۲۹.
 ۸- برای ترجمه این عالم و تراجم علای دیگر که بعد از او در این فصل یاد شده است رجوع خود به تعلیقه ۳.
 ۹- ع ث ب ۱: و ترونی ح می هم ندارند و قیاساً تصحیح شد.

حکام و ابوطالب بابویه و خواجه یوسفی یشابری و قاضی ابوعلی طوسی و رشید علی ذریک قس و خواجه امام ابوالفتح عالم که مصنف بیست مجلد است از تفسیر قرآن و مؤلف کتاب شرح شهاب نبوی که همه طوایف اسلام بنوشتن و خواندن آن راغبند و غیر ایشان از متقدمان و متأخران که بذکر همه کتاب معلوم نشود که همه مدوس و متکلم و فقیه و عالم و مفسر و محدثین بودند و اشعری درین معنی کفایت است تا قائل و غیر او از مجتهدان که این کلمات بخوانند معلوم شود که تیسر دهم مدسه بوده است و هم مدس و هم فقیه و هم فقه بوده است و والحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: «و در روزگار سلطان سید ملک شاه قدس الله روحه در ری چه استغفار داشت بر افضیان و همه را [با] بر منبرها بردید که ایمان یابید». اما جواب این کلمات آنست که این و جنس این دلالت افسان و بطلان مذهب نباشد چون جماعتی خصمان سماعی کنند پیش سلطان و او در آن حرکت کند و در همه شهرها در عهد سلطین مانند این رفته باشد چنانکه در عهد ملوک دیلمی و ساسانی و سکیان و علما و مجتهدان رفت و چنانکه در اصفهان در عهد محمودی با مشیبهان رفت و بهمدان در عهد سلطان مسعود رحمة الله و بری در عهد قشقر و امیر عباس که اصحاب یوحنیه را بمحفل پادشاه حاضر کردند بکرات که بدیدار خدای تعالی بگوئی و بنویس که قرآن قدیم است و ایشان امتناع میکردند چون شیخ ابوالفتح نصر آبادی و خواجه محمود حداد حنفی و غیر

۱- ث: دنیای ح س: در همه بر سرهارفتند که ایمان یابوند و عیادت متن مطابق اصطلاح آن زمانست که در بعضی کتب نقل بر خود بنظر میرسد و برای تحقیق در آن رجوع شود به تعلیقه ۴۱.
 ۲- ح س: «لاستکان» و برای تحقیق در کلمه «لاستکان» رجوع شود به تعلیقه ۳۳.
 ۳- ح س: «تفسیر» برای تحقیق در این کلمه رجوع شود به تعلیقه ۳۳.
 ۴- ح س: «پادشاهان».
 ۵- ع ۱: «بگوئی و بنویسی» مثلاً: «بگوئی و بنویسی» ح س: و بگوئی و بنویسی و متن مطابق اصطلاح قدیم است که مراد میبرد مخاطب خدا را جمع مخاطب است چنانکه در تعلیقه ۳۱ تفصیل یاد شد.
 ۶- ح س: «و خواجه محمد».
 ۷- ح س: «حنفی».

ایشان که در آن مدت ایشان را این مذهب نبود و هضام^۱ نکرده باشد و در عهد دولت دیلمان که ایشان امامتی^۲ بودند یا علمای دیگر طوایف مانند این کردند و این هیچ دلالت بر طلاق مذهب نباشد و در وقت ما مگر خواجه مجیری غیر است که هیچ ماه نباشد که کرده کرده میباشند در طبرستان و مازندران پیش رفت شام مازندران ندارند و الزام نکنند که ایمان یاری^۳ و دست از مجیری بدارید و بر آن معاصره بسیار دارند و با آن مذهب جبر بر گردند پس اگر در عهد ملکشاه مانند این باقیمه رفته باشد هم این حکم دارد و بر آن قیاس میباید کردن و تأییدها همه بیاد داشت^۴ تا چون جواب شود در دل و ریه جان باشد.

آنکه گفته است

و در عهد سلطان محمود غازی چندی از قتل و سلب و ردی علمای رفس سیام کردند و منیر هاشمکشیر^۵ و از مجلس داشتند منع کردند و هر وقت جمعی را میآوردند دستها را گردن کرده که ایشان دستها را نیاز فرد گذاشته اند و بر مرده پنج تکبیر کرده اند و پس از سه طلاق تجدید نکاح کرده اند و آن بزرگان حقیقت مذهب اینها را بداند داشته بودند و بنیسه و زعفران^۶ قول اینها فریفته نمیشدند که ما تو را بخاندان کتب و مذهب اهل بیت داریم و بداند داشته بودند که اینها هم را دروغ گویند.

اما جواب این فصل چون بحقیقت و اصناف بخوانند و بداند شیهت را چندانکه مدخلی باشد که همه خلاف اهل تبعیض را معلوم است که چون لشکری بیگانه و دایم سلطانی غریب یغیری و ولایتی رسد و پادشاه آن جایگاه را

۱- ح: نی؛ و هضامی. ۲- ح: م؛ و امامی. ۳- ح: ی؛ و یاری. ۴- از قیل الطلاق میگوید مفرد مستطاب و اناده جمیع مستطاب طایف اصطلاح قدیم چنانکه در تلیقه ۳۹ گذشت و مذکور است جمیع استعمال کنونی و آن عصر شده است که ایمان یاری و دست از مجیری بداند داشته شده است چنانکه در تفسیر ابوالفتح (ره) نظائرش درج شده است. ۵- ح: ی؛ و باید دانست. ۶- ح: ی؛ و زعفران. ۷- ح: م؛ و دایم.

منهزم کند و یا بگیرد یا اهل مذهب و مقاتل^۱ او بیسرمی و بجا کند بسبب مذهب و طلب و دایم و قدیم^۲ گر بیفتگان و متواریان و این نقصان مذهب و طلاق اعتقاد کند و عزیزان شهر را قلیل و ناسر کر داند بدلات^۳ قول سبعمان در قس باقیس و سلیمان که: «فقال ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدها وجعلوا اهلها اعداء» و یاری عمالی برین قول گواهی میدهد آنجا که گفت: و كذلك یقتلون^۴ پس اگر برود^۵ دایم سلطان محمود رحمة الله علیه که ملک عراق از دیالم باشد این طایفه را هضامی رسد از قتل و سلب و سلب [دلالت] طلاق مذهب مگر باشد و نه بیعت اعتقاد محض بود میباشند [بلکه] بیعت تحریر سلطنت و قاعده ملک باشد قیاس بر^۶ لشکر قرآن در ملک عراقی اسان داخدا سلطانی چون شیخ که خدای عز و جلال تالی بود و قتل و سلب و سلب از گفتن سادات کبار و علمای بزرگه و مقتیان و قاضیان چون سید اجل بلخ^۷ و محمد بن یحیی الفقیه الشیبی^۸ که علامه عالم و عدیم الشیخ بود در اصحاب شافعی^۹ و شیخ همدانی^{۱۰} حنن آقا^{۱۱} که زاهد روزگار بود و دالوف الوف علما و صلحا در آن حداده گفته آمدند پس اگر^{۱۲} آنچه لشکر خزین کردند با شیعه ای هضامی مذهب را شاید اینچه^{۱۳} خزان کردند با اصحاب سنن هم دلالت بر طلاق باشد بلکه همه عاقلان دانند که مثل این برای هیبت و تحریر ملک کنند و هضامی باشد بدلیل آنکه چون محمود برفت علمای شیعه با حضور شیخگان و برآب او با سر قرار و قاعده^{۱۴} خود رفتند و چون خزان رفتند مسلمانان در بلاد اسلام باسر قاعده خود رفتند اما آنچه گفته است که:

۱- ح: و مقاتل. ۲- ح: مد آیه ۳۴ سوره مبارکه نمل. ۳- ح: مد آیه ۳۴ سوره مبارکه نمل. ۴- ح: مد آیه ۳۴ سوره مبارکه نمل. ۵- ح: مد آیه ۳۴ سوره مبارکه نمل. ۶- ح: مد آیه ۳۴ سوره مبارکه نمل. ۷- ح: مد آیه ۳۴ سوره مبارکه نمل. ۸- ح: مد آیه ۳۴ سوره مبارکه نمل. ۹- ح: مد آیه ۳۴ سوره مبارکه نمل. ۱۰- ح: مد آیه ۳۴ سوره مبارکه نمل. ۱۱- ح: مد آیه ۳۴ سوره مبارکه نمل. ۱۲- ح: مد آیه ۳۴ سوره مبارکه نمل. ۱۳- ح: مد آیه ۳۴ سوره مبارکه نمل. ۱۴- ح: مد آیه ۳۴ سوره مبارکه نمل.

«تکبیر بیخ کرده، دست فرو گذاشته، و تجدید نکاح کرده در آخر این کتاب ضوئی را که فضیحت نام نهاده است و تشنیع یاد کرده جوابش گفته آید ان شاء الله تعالی»^۱

اما آنچه گفته است که:

«علمای شیعه را از مجالس منع کردند».

همه عقلا را معلوم است که سلطان از بهر مصلحت^۲ و امر از خوف^۳ گفته در همه شهرها مانند^۴ این کنند با هر طایفه‌ای، و بی دینداری و شتو^۵ که کردند و تضامن مذهب و اعتقاد نکند.

آنکه گفته است: «و دین بنسبت نیست و آن گیرگان بودند که ملک بنسبت داشتند، در این دین سلمان پارسی را و بلال حبشی را و صهیب رومی^۶ را و زید حارثه را که مولای رسول^۷ است و اُسامة زید را عزیر کرد و ابید و همه بر نعت دعا و اخوت افتادند»^۸ بدین دین، و بوطالب قرشی را و بولهب و بوجهل هاشمی و عتبۀ را که رئیس جمهور قریش بود و ولید مغیره را که او را در میان قریش^۹ خواندندی با شرف سب شانه، در بایز گهر جامه شان بدوز کردند^{۱۰}.

اما جواب این فصل در کیک عاری از معنی، مختل در عبارت، بی وزن و

- ۱- ع: «وان فاد الله تعالی وحده» ۲- ح س: «ویر منعت و مصلحت» ۳- ح م ث: «باشد» ۴- مراد استعجاب است از اینکه چرا اجانب ایمان آوردند و از ادب مخالفت کردند چنانکه بعضی از شعراء گفته است
- حسن زبیره بلال از حبش صهیب از روم زخاکه مکه ابرجهن این چه بواجبیت ۱۹
- ۵- همه نسخ: «مولای رسولند» و برای تحقیق در وجه تصحیح رجوع شود به تعلیقه ۳۶
- ۶- ح س: «و همه رفعت دنیا و آخرت یافتند و گویا متن اعزله بضمون آیه دوم سوره مبارکه حشر است که بعد از مدح مهاجر و انصار در قرآن مجید ذکر شده است و این عبارت: «و ان الذين جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا و لاجتواننا الذين سبقونا بالایمان (الایه) ۴»
- ۷- نسخ: «و در میان اقریش» و برای تحقیق در آن رجوع شود به تعلیقه ۳۷

بی مغز که از سر جهل و عصبیت^۱ ایراد کرده است آنست که دگویی^۲ تا مذهب کیست از همه مسلمانان که دین بنسبت است و امامت بعضی د میراث است بلکه اعتقاد^۳ شیعه و مذهب این طایفه آنست که دین دوست و مذهب و اعتقاد پاکیزه بنظر بر وجه حاصل توان کردن در دلیل که هیچ شبهتی و شکّی را در آن مداخلی نباشد و چون دین بر این وجه تحصیل کرد^۴ مرد مشرف و معظم شود و اگر چه بنده حبشی باشد، و با تقد این علوم که علم است بتوحید و عمل و بروت و امامت و احکام شرعی مندر داخل ذکر^۵ و دون آید و اگر چه سیدی^۶ قرشی باشد چنانکه شاعر رازیان^۷ گفته است:

- ۱- ث: «و عصبه م ب: «و عصبه» ۲- عبارت: «دگویی تا مذهب کیست از همه مسلمانان که دین بنسبت است و امامت فقط در دونه سخ ح س است» ۳- نسخه ع از این کلمه «اعتقاد» که آخر کلمت او که منتهی چهاردهم است بکلمه «و شیعه» که اوّلین کلمه قسمت دوم صفحه هشتم است بر میگردد توضیح اینکه نظر به پس و پیش شمس اوردان در صحافی و گذاشته شدن رادها بعد از صحافی بظن نویسنه مشوک و دهم و برهم شده و از ص ۱۲ برهم بر میگردد. و علاوه بر آنکه در خط عبارت و نظم کلام و اتصال رشته سخن بهم با این تصرف درست میشود و دونه سخ ح س نیز بر همین وجه است که ملاحظه میشود پس معلوم میشود که نشویش سایر نسخ نیز بیخ نسخه ع بوده است که مانع از بیخ آن نسخ در چاپ اوّل کتاب چهارم شده و بعد از تعلیقات (ص ۱۰۳-۱۰۶) برقع اشتباه و تصحیح متن پرداختیم
- ۴- ح س: «و حاصل کرده» ب م ث: «و حاصل کرده» یا «و گردیده»
- ۵- کذا صریحاً در دو جایی گنایم، و چون مستحسان نتوانسته اند بخوانند جمله نوشته اند در حقه نسخ ب م ث ح س م: «سیده» و این عبارت ترجمه حدیث معروف است که: «خلقت الجنه لمن اطاع الله ولو كان حبشياً» و تعلیق: «ان الله لم یعی الله ولو كان حبشاً»
- ۶- کذا دو نسخ ب م ث ب اما ح س ندارند و در نسخه ع و رازیان^۷ بوده که به «و رازیان» تصحیح شده است و این تصحیح ناصح بنظمی آید زیرا این دو بیت از صاحب بن عبد (ره) است چنانکه در دروسات الجنات و آمین النبیة و الکلی و الانقلاب و غیر آنها تصریح شده است و چون صاحب و وزیر سلاطین آل بویه و دیالنه بوده و غالباً در ری سکونت داشته بدین جهت از او به «شاعر رازیان» تعبیر شده است و الله اعلم، در فهرست قریب بمضمون این دو بیت است آنچه سنائی در حدیقه گفته (ص ۲۰۲ چاپ آقای مدّرس زعفری): «بولهب از زمین یثرب سود لیک قدقعات اهللنا نشووه»
- ۷- «و بود مسلمان خود از دیار حبیم بر در دین همی نشرد قدیم»

بیت

لنمرک ما الانسان الایدینه فلا ندع الحق الا کلاماً علی النصب
لقد دفع الاسلام فارسی . وقد وضع الشریک الشریف ابالهب
وعلماي اسلام را معلوم است که مذهب شیعه درین مسأله چنین است آنکه
آئینه موضع تراغ و مجال خلاف است آنست که چون شریف نسبی دفع قدی
مؤمن باشد که همه خصال نیک برایشال و اشکال راجع باشد از علم و تقوی و
زهد و امانت و ورع و سبقت در اسلام و اتفاق مال و قبول شرایع و احکام و قتل و
شجاعت و سخاوت و ترک همه منکرات بطرد عصمت اولیتر باشد بمقام و دیت از
مؤمنی دیگر که او را این خصال حاصل باشد و خواجهمجیب باید که این حجت را
منکر نباشد و اگر کور نیست از قرآن بر خواند و اگر کر نیست از تفسیر
دانایان بشود که وارث آدم علیه السلام شیت است چون امتحاق و اهل بیت دارد
از ایمان و علم و عصمت و در دیگر فرزندان و وارث نوح سام است دون کمان و
وارث ابراهیم اسماعیل است و وارث یعقوب یوسف است و وارث داود سلیمان
است و وارث زکریا یحیی است و امثال این که هست و این انبیا را علیهم السلام
هم صحابه بودند هم باوران هم خدمتگاران و هم چاکران مؤمن مسلح و این
کتاب با وجود فرزند و برادر و پسران رسید خواجهمجیب میبایست که آن اعتراض
بر خدای تعالی کند و بگوید که ملک بنسبت گیر کن دارد نه پیغمبران پس با
وجود فرزند و برادر مستحق بیگانه با پیغمبر مؤمنی رسد و از آیات

سور قمر و این مضمونست آنچه ابوفراس حسدانی در پیوسته که معروف است گفته:

«کانت مودة سلمان له رجلاً ولم تکن بین نوح وابنه دحیة»

و نزدیک منی آنست گفتار سلمی:

«یس نوح یا بلان بنشت خاندان نوحش گم شد
و سگ صاحب کوف ووزی چند بی نکان گرفت و مردم شد»

۱- کذا در حقه نسخ و شاید صحیح بوده است. ۲- ث ب ۴: و یا کی و ج س:
و یکی. ۳- ج: و دانای آن و شاید و تفسیر دانای بوده است. ۴- ب ۴: و
امثال نیز هست.

قرآن و اخبار رسول علیه السلام این معنی معلوم و مسطور است و همیشه کردن این
طریقت بگیر کی الوجود محض و انکار صرف باشد و بلاول دسامان و مهیب و
غیر ایشان از صحابه همه مؤمن و مقر و معترف باشند اما خواجهمجیب بدین کودی
دینی یوقینی هست که شاگرد را از خداوند کار نمیشناسد و فرق از میان تابع و
متبوع و امام و مأموم بنماید.

و آئینه چهره قریش را شاهد آورده است و ابوطالب را - رضی الله عنه -
در کتب برایشان تقدم داده و بتاریخ پلید و در چهار چهر چهل برابر داشته چگونه
راست باشد...!

آنکس که صبر و قوت و مدد کند مصطفی را بر ادای رسالت و اظهار
دعوت و انتشار شریعت با این جماعت که عدلان کنند او را و انکار کنند بر او و
جفا و انی کنند او را بشویش و ابوطالب - رضی الله عنه - معلوم است که او را
[او را] تربیت کرد و در حال پشت او را صبر و تقویت کرده و چون از دنیا
بیرون می شد فرزندان و برادران خود را بدین کلمات بصورت محمد علیه السلام
وصیت کرد (شع):

«أوصی بصر النبی الخیر مشهداً علیاً ابی و شیخ القوم عباساً
و حمزة الأسد العاصی حقیقه و جعفرأ أن یخودوا دونه الشاسه
کونوا فی لکم نفسی و ما ملک فی تبصرأ أحمد دون الشاسه أناسا
و مانند این آیات و کلمات بسیار است ابوطالب را که در صبر و بصیرت
اسلام و مصطفی علیه السلام گفته است که دلالت و حجت است بر صفای ایمان و
ثبوت اعتقاد او! تا خواجهمجیب بداند که او را با کفار مکه و سنا دید قریش

۱- ج س ۱: ب: و تقدیم. ۲- ب ۴: و آن. ۳- ج: ب: و ایضا.
۴- برای رسیدگی بحد این اشعار و وصیت ابوطالب (ج) رجوع خود به تعلیقه ۴۸.
۵- در نسخ چیست؟ و اباسا. ج: ج: الفصول الفوائد علم الهدی (د) که مختصر العیون
و المعاصی (د) است این مصراع چنین آمده است: و کونوا فی لکم امی و ما ولکته.

برای وی دادن انقیاد، جمود حق و ظهور عذرت، پسرش باشد و در ایمان، ابوطالب این خبر کفایت است که از صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که گفت: روزی امیر المؤمنین علیه السلام بنشیند و با فرمی بسیار یکی بر خاست گفت: یا امیر المؤمنین أنت بالمكان الذي أنت فيه و أبوك بمذنب بالنار ۱۲ فقال عليه السلام: مه فتر الله فاك و الذي يمت محمداً بالحق بغيراً و نذيراً ۱۳ لوضع أبي في كل مذنب على وجه الأرض فقمه الله فيهم أبي مذنب بالنار و ابنه فسيم بين الجنة والنار ۱۴!

آنکه گفته است: «اگر دین و دولت و خلافت نیست بودی چنانکه مذهب گیر کل و رافضیان است یابستی که نه بویگر را بودی و نه علی را! عیاس را بودی که هم نزدیکتر است برده که پسر هم» و اگر خود نیز چنان بودی که رافضی دعوی میکند که این کار قرابت، قریب است یابستی که حسن و حسین را بودی که پسران فاطمه‌اند نه علی را که قرابت قریب حسن و حسین راست بشرف فرزند زادگی.

و اگر از جهت این عصبی دعوی میکنی؛ در درج این عصبی جز علی دیگران بودند چون پسران عباس و غیرهم، و اگر از جهت دامادی میکنی؛ عثمان عثمان و ابوالعاص بن ابی سبیح به دامادان بودند چون علی! پس اگر گوئی: شرف فضل فاطمه راست دون از آن دختران دیگر؛ بدانکه اگر چه فاطمه فاضلتر است و بزرگتر از دیگر خواهرانش، این شرف همه را بر سول خداست (صلعم) نه بفاطمه، و دیگر دختران همچنان فرزندان رسول بودند چون فاطمه، و دامادان هم چون او داماد، اگر چه علی فاضلتر بود که ابوالعاص که داماد سید است بر زینب بنت رسول (صلعم) و فاطمه از زینب بهتر است.

امّا جواب این کلمات مکرر تا مفید از پیش گفته شد که بمذهب شیعه

۱- ورنه اگر فقط دو نوشته ب ۲- برای تحقیق در این حدیث رجوع شود بناسخ چهار چاپ ابن الصرب (ص ۲۲) و یا کتاب النسخة علی النسخ فی ایمان آری طالع تألیف سید قطار چاپ نجف (ص ۱۵) یا بص ۲۰ چاپ اوک النسخ. ۳- و ۴- ع ۵: و قرابت قریب ۶ ب: و قرابت قریب ۷ (ند هر دو مورد). ۸- ج: «هم چنان». ۹- ح: «و». ۱۰- ح: «و».

امامت و خلافت بنسبت نیست و استحقاق امامت بدان شرایط است که میان کرده شد و آن عصب و عصبیت و علم است که باقی یکی ازین سه گانه امامت نباشد و اگر چه فرزند پسر هم با علم باشد امّا این خواجه که این تصنیف کرده است نه دعوی میکند در او کتاب که بیست و پنج سال رافضی بوده است انتقالی شده است علی زعمه، قولش در دعوی او که مقبول و مسموع باشد و در دعوی رجوع صحبت و بیست باید، آخر دین حدت در آن عهد طویل بایستی و شایستی که این مایه بدانسته بودی که شیعه موت و امامت بنسبت نگویند، و میراث ثبات نکنند تا عیاس را یا فرزندان و دختران و حلفاء و بنی عباس را باشد بلکه از شرایط امامت عصمت و عصمت و کثرت علم گویند و هر که دا این سه منزلت باشد امام مقتدر الطاعة او باشد اگر خویش باشد و اگر نباشد و یک شاهد که بدان این شبهت ساقط شود و این مشتعل لال کردد آنست که اگر شیعه امامت بنسبت گفتندی حسن علی علیه السلام فرزند مهتر است علی را و فاطمه را؛ و شیعه در اولاد حسن علی اندازد قایم شر و هیچکس دعوی امامت نمیکند، و از فرزندان ذری العابدین آنرا در باقر دعوی میکنند و فرید علی علیه السلام که پسر ذری العابدین است و خروج کرده است باعلتش قبول نکنند برای فقد عصمت و عصمت و کثرت علم؛ تا بدانی که شیعه امامت بنسبت نگویند الا علم و عصمت و عصمت نگویند که ذلك در هر يك از ائمتنا ذریه ذریه وجه که بیلان کرده شد تا این سؤالات همه ساقط باشد و این تشبیهات که آورده است همه باطل.

امّا آنچه گفته است که: «علی بهتر است از ابوالعاص» حجت بهاده است بر سر علی، و کرم و فضل کرده است که شخصی را که سید انبیا سید اوصیا خواهد و

۱- ع: «و سگانه». ۲- عبارت نسخ ۳ ب: و که باقی یکی از این (ش: یکی این) یگان امامت باشد. ۳- ب: و وکرده است. ۴- شاید اصل چنین بوده: و در علی که پسر ذری العابدین است علیه السلام. ۵- ع ۵: «و برای خدمت و عصمت نگویند».

آیات یسرا^۱ از قرآن مجید در فضایل و مناقب او منزل شده باشد و اخبار بی‌عدد در شرف اظهار و باهر، خواجه از بغض مادر آورده^۲ روا ندارد گفتن که این بهترین است از عثمان، ترسد که موداخی در مجبوری باشد و بیون درست شد که امامت بنسبت و قرابت قریب^۳ نیست بصمت و علم و بصویتی است مستغنی باشیم از تکرار بی‌فایده.

اما جواب این کلمه که گفته است که: «دین و دولت و خلافت بنسبت گفتن منتهی گیر گشته کلماتی لطیف برود که هر عاقل و فاضل قبول کند اولاً قال این قول و معتقد این اعتقاد بیرون از آنکه از خدای تعالی تبرا می کند و بر حق قرآن انکار می کند و درین قول انبیا را مخطی و مجرم می شناسد بر خطای بنی العباس طعن می زند و بر سلاطین آل سلجور انکار می کند و از سنی^۴ رجوع میکند چنانکه از دانشی کرده است.

اولاً ما خود بحدیث دمه بدست کردیم که نسبت نه از شرایط امامت است امّا از قرآن این آیه بر نموده است که چون پادشاهی ابراهیم خلیل را علیه السلام گفت: انی جاعلک للناس اماماً ابراهیم گفت: و من ندی^۵ بایستی که خدای تعالی خلیل را گفتی که: این سخن منگویی که این سیرت گیر کار است و چون موسی علیه السلام بر طور سینا با خدای خود مناجات می کرد گفت: واجعلنی ذریه من اهل^۶ هارون اخی^۷ قدیم تعالی بایستی که کلمه را گفتی که: این حدیث ممکن که این طریقه گیر کار است و چون زکریّا پیغمبر علیه السلام بمناجاتگاه آمده بود و میگفت: فیهلی من لدنک ولیّاً^۸ بر منی و بر من آفر

۱- ویسره یعنی حساب و بی حساب. ۲- شاید اصل چنین بوده: «ی عذّه تا با وی مر» مترادف باشد. ۳- ع: و مادر آورده و نسخ م ب اصلاً ندارد. ۴- و نسبت و قرابت قرابت م ب: و نسبت قرابت و قرابت ج: و نسبت و قرابت و قرابت و با بر این نسخ شاید نسخه ج بهتر باشد و مراد غیثاوندی نزدیکتر باشد. ۵- ع: و که همه حاقی و فاضلی. ۶- یعنی از منی بر من و را فاضلی بودن. ۷- م: و آیه ۹ و ۱۰- از آیه ۱۲۴ سوره مبارکه بقره. ۱۱- دو آیه ۲۹ و ۳۰ سوره مبارکه طه.

بعقوب^۱ حق تعالی میبایست که او را گفتی: زهاد درین معنی زبان مجتبان که این سنت دسیرت گیر کار است و اگر انبیا این معنی نداشتند و خدای تعالی ایشان را معلوم ننکرده میبایست که معنی لغوی سر از در پیچه نداده او لیست^۲ بدر کردی که دین و دولت و ملک و خلافت بنسبت خواستن طریق گیر گشته است.

و آیت^۳ دیگر که حق تعالی منت میباید انبیا دمیگوید آله ابراهیم و آل عمران علی المائین^۴ ذر^۵ بمنها من یش^۶ پنداری و خواجه می شناسد و آنچه مصطفی صلی الله علیه و آله میگوید: کل حسب و نسب منقطع یوم القیامة^۷ الا حسبی و نسبی^۸ بر قاضی خواجه لفظی غلط است و متابعت گیر گشته علی ندیده، حادثا عنه صلی الله علیه و آله.

۱- آخر آیه ۵ و اوّل آیه ۶ سوره مبارکه موم. ۲- کذا در نسخ و ظاهر آنست که چنین باشد و سر از در پیچه دره آنست ناچاره عالم در^۳ باشد که طمائی تفسیر در تفسیر آیه: و انت بر یکم بیان آن پرداخته اند و انبیا و پیغمبران ظاهر آن در کتب احادیث مذکور است. ۳- نسخ: و در آیت. ۴- ذیل آیه ۳۳ و صدر آیه ۳۴ سوره مبارکه آل عمران. ۵- سیوطی در جامع صغیر از کثیر طبرانی و مستدرک حاکم و سنن بیہقی از صمو و نیز از کثیر طبرانی از ابن عباس و از مسود نقل کرده که پیغمبر اکرم (ص) فرموده: و کل حسب و نسب منقطع یوم القیامة الا حسبی و نسبی و حکم بصحت حدیث کرده است و بیسی (ره) در قاتل بخار بای بنیان و اندیشه الفاس با سماء امهاتهم الا الشیعة وان کل حسب و نسب منقطع یوم القیامة الا حسب رسول الله (ص) و صهره (ص) ۲۵۹-۲۶۱ جاب امین القریب) و همچنین در مجلسنم بخار بای عنوان فأن کل حسب و نسب منقطع یوم القیامة الا حسب رسول الله (ص) و سبیه بن تغلبر در اخبار بسیاری در هر یک از این دو باب بقطوسیب و نسب و اند نبوده است اما یلفظ: «حسب» فقط و روایتی از کنز العمال ذکر اجتناب (ره) باین سند نقل کرده است (ما یج بحد ص ۲۴۱ چاپ گنجانی) و من القاضی السلس السندین ابراهیم بن المذکی صریح علی بن محمد بن اسحاق البندانی عن الکدی عن یزید بن مهران عن شریک بن شیب عن عرقه عن المسطل بن حصین قال: خطب عمر بن الخطاب الی علی بن ابی طالب علیه السلام ابته فاعل علیه صرخا وقال: انی املد لها لاین انی جعفره قال عمر: انی سمعت رسول الله (ص) یقول: کل حسب و نسب منقطع یوم القیامة ما خلا حسبی و نسبی و کل بنی انی عصیتم لا یهم ما خلا بنی فاطمة فانی انا ابرهم و انا عصیتم پس این حدیث شاهد صحت عبارت حدیث دومین است.

و آنچه غیر آنست که جهانیان را معلوم است که خلفاء بنی العباس بغداد سرایهای محکم بگردانند و بیگاهان را در وی رها نکنند و الحالف خود را با احتیاط تمام با مینان جانان و معتقدان مشفق موافق سپارند تا ترتیب بوجه میفرمایند تا خلافت از خاندان ایشان بنشیند و اگر متعلقی طلب این کند بیعتی نمی کنند خواهجه انتقالی میباشد که این شفقت نگاهداشتی ایشان را معلوم بگردی که دین و دولت و خلافت نسبت گفتن مذهب گبر کاست نداشتند آن بدانشندی و اگر دین همه وجود نکور و کس است این یک شاهد را که از آفتاب ظاهر ترست بایستی که فراموش نکرد بودی که نا سلطنت بفرخی با آن سلجوق افتاد ناالی بومنا^۱ هذا هر کجا طلای یکماده سلجوقی باشد امیری معروف و گسردنی عهیب ایزدا بسدجیله و چاره و خرج و دین بدست آرد و بطرفی از لطف عالم شود و مضطرب میدارد و اگر چه طفلی بی عقل و بی علم و بی غوث باشد هر کس از عقلا که پشتو د آن امیر و تانک را مددور میدارد و میگویند او سلطان بیه دارد، معشرف مشفق متعصب میبایستی که ایشان را معلوم کردی که ترک این طریقت کنید که دین و دولت و خلافت بنسبت داشتن مذهب و طریقت گیر گان است، درینا منعمانی که بطریق شفقت و انصاف این حال بر این وجه^۲ بر خلفا و سلاطین و امراء عرض کردندی تا خواهجه را افتادی آنچه مستحق آنست. با آنکه مذهب شیعه نیست

۱- ب؛ و آنست جهانیان را؛ ۲- ب؛ و اگر در این همه وجهه. ۳- ب؛ ت ح س؛ و آن. ۴- ح س ب؛ و الی بر شاه (بنون دنا). ۵- ب؛ ت؛ و امیری معروف بگردی در بر هان قاطع گفته: دگر بن بر وزن اذن معروف است و جری جید و غنی خوانند و هیچ آن گرد نه است؛ و شجاع و قوی و صاحب قدرت را نیز گویند و هیچ آن گسردان باشد و در انجمن آرای ناصری و غیر آن نیز باین معنی تصریح کرده اند. ۶- و کذا در نسخ و گویا در هیچ آردن این دو نظر بکلمه دهر است که افاده تمسب میکند. ۷- ح س؛ و مصنف نامشروع متعصب. ۸- کلمه و ب؛ یعنی آخرین کلمه قسمت اول صفحه ۱۰۰ نسخه است و بعد از آن عبارت (و بصحت احاطه است (نا آنس) که در سابق بتفصیل آن اشاره شد و بطی عبارت من حاضر که از جمله و که ایشان را (نا آنس) باشد اول قسمت دوم من چهارده است. ۹- ع؛ و این حال و این وجهه.

که امانت و خلافت بعلم و عصمت و مصونیت است دین نیست ندانم که چرا در همه انبیا و خلفا و سلاطین و امراء و رؤسا و قضاة این طریقت در دست و متابعت گبر گان نیست چون نوبت بشیعه رسد که در بعضی فرزندان و اولاد فاطمه زهرا یا حصول سه شرط میروند که گفته شد دعوی امامت کنند متابعت گبر گان باشد ای مسلمانان، نفر با الی الله تعالی درین یک فصل با انصاف تأمل کنی که نایب داور سلیمان باید، و وزیر موسی هارون و جبار گبر یعقوب یوسف و قالم مقام ذکر یا بعضی و خلیفه مستن شد اند، و بر جای ملک شامسین^۱ و قائم مقام محمد محمود و نایب حسن استرا بادی^۲ در حکم و قضای سرش، و در هر دهی^۳ که رئیس متوفی شود حاکم^۴ پیشش

۱- م؛ و بر. ۲- ح س؛ و بر. ۳- کذا صریحا در دو نسخه و ع و و و در نسخ ۴ ب؛ ح؛ و کیده و متی موافق اصطلاح متداول در زمان مصنف (ره) است چنانکه بتفصیل در تعلیقه ۳۹ بیان شده است. ۴- سنائی (ره) گفته (ص ۳۶۸ دیوان او بتصحیح استاد مدرّس رضوی)؛ و از پس سلطان ملک نه چون نمی جادی روا. ۵- تاج و نعت پادشاهی چو که سحر داشتن و از بر سلطان دین پس چون روا داری همی جز علی و بر تشر محراب. و منبر داشتن. و در ذیل ص ۲۳ چاپ اول آیات دیگری نیز نقل شده است. ۶- در همه نسخ موجود و ب؛ ب؛ ح؛ ح؛ عبارت چنین است «و قائم مقام محمود محمد پس علامه ترویجی (ره) در نسخه خود بر روی کلمه محمود حرف و ح و بر روی کلمه محمود حرف و ح نوشته است یعنی محمود مؤخر و محمد مقدم است و باید چنین خوانده شود: و قائم مقام محمد محمود و این تصحیح صحیح و درست است زیرا بشهادت همه نوادر و غیره مثلاً ابن ابوالقاسم محمود پس محمد بن سلیمان سلجوقی است که قائم مقام محمد است و بعد از پدرش بنسبت سلطنت نخست در جرح خود پوزاریخ به حوادث یا تصویب از دهمین سال و راوندی در راجع الحضور گفته (ص ۲۰۳)؛ و السلطان بنسبت الدنیا و الدین محمود بن محمد بن سلیمان بن امیر المومنین آنگاه بتفصیل ترجمه اش پرداخته و ذکر کرده است که سلطان سنجری عوی او دختر خود محمد خانین را با داده است و بعد از فوت محمد خانین دختر دیگرش را با داده و تربیت او و تقویت سلطنتش پرداخته است، و همدکاب نیز در تواریخ آل سلجوق بهین عبارت او را معرفی کرده و بتفصیل شرح حالش پرداخته است (رجوع شود به ص ۱۱۹ چاپ اول). ۷- مراد قاضی حسن استرا بادی است که ذکر او مکررا در این کتاب آمده است و ترجمه اش در مورد دیگر از همین کتاب اشاره خواهیم کرد ان شاء الله تعالی. ۸- ح س؛ و بر. ۹- ح س؛ و بر. ۱۰- ب؛ و در کتب ح س؛ در کتب حاکم.

با برادری باید که صاحب حق است و منشور سلطان توقیع امیر دارد و اگر من گویم؛ چون امیر المؤمنین علی از جهان بهمان شود خلافت حسن علی را باشد که پس فاطمه محمد است و محمد سیّد اولین و آخرین است و آخرینها همه طفیل آفرینش است خواه آن همه فراموش کند و خلفه هدایت مرضی در گوش کند و گوید: این متابعت گیران است که ایشان و رافضیان دین و دولت در خلافت بنسبت میگویند و هذه قصیرة عن طویلة^۱ و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: و اگر گوی؛ فتنل بهجاعت است زبیر و خالد چنان؟ شجاعان میمثل بودند چون علی، تا^۲ اختلاف بود میان سبایه پهری میگفتند: علی شجاعت است، بهر نمیگفتند زبیر، تا آنکه که^۳ مشتق شدند و گفتند لا قارس أجمع من الزبیر، ولاراجل أجمع من علی^۴ بن ابی طالب، و خالد کم یهزم قط زبیر در حال سوار شجاعت است، و علی در حال یادگی، و خالد کس^۵ بهزیمت نکرد پس بایستی که هر دو در خلافت و زان^۶ همسر علی بودند.

اما جواب آنست که بشرح فصلی پیش گفته شد و شرایط امامت همان قسم است که بیان کردیم پس مستغنی باشیم از جواب این فصل که ما شجاعت را از شرایط موجه نگویم در امامت اما گزیر نباشد از کلماتی چند مختصر

۱- و باید خط در ح س است. ۲- ث ب از جمله و از جهان نهان شده تا و محمد سید را ندارند و م در حایه دارد لیکن بجای فاطمة محمد است و محمد چنان فاطمة زهرا است دختر محمد و نه نهانند. ۳- از افعال معروفة حرب است و در کلام امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث مشهوری که عبارت همدانی فرموده است باین عبارت وارد شد: و هذا لیک باسار و قصیرة عن طویلة أنت مع من حیثه و الله ما أکتب^۷ (امالی مفید مجلس اوکی) و بعدای در مجمع الامثال و نیروزادی در قاموس گفته اند: و القصیرة اکثر و الطویلة انقطة بضر لا تضار الکلام. ۴- ح س: «همچنان». ۵- ح س: «و». ۶- ث ب م: «و آنکه». ۷- ب ث م: «و کسی». ۸- ث: «و در دانش ح س: و زانست م ندارند، در مصباح المنیر گفته: و هذا و زان داك و زانیهی مادل و و قاموس گفته: و زان عاده و قایه و هوزنه و زنه و زانه و یزانه و یزانه ای قایله و حاده».

در جواب این کلمات:

اما جواب آنچه گفته است از سبایه ای و غیرش و خیانت و بغض علی مرضی و که زبیر و خالد هم چنان شجاع بودند که علی را که از اجماع و فر آن و اخبار متواتر پهرهای نباشد و عقل را خود اثری ندارد قیاس چنین کنندای حجب بایستی که علما و مفسران فریقین در بلاد اسلام بر سر کراسی و معنای ذکر این دو شخص نیز بهجاعت کرده بودند در فتنی از فتنهای اسلام در عهد مصطفی علیه السلام با آیتی^۱ در قرآن مجید در فضل شجاعت و قتال و جهاد ایشان از خدای تعالی تازل بودی، یا خبری از مصطفی علیه السلام دارد بودی که ایشان در شجاعت و قتال اولیتر اند، و بدین سخن قلّة الاثقات^۲ اولیتر که^۳ مثل یری میخندد و شرع خود نمی پسندد، و عجب است که سبایه بر آنکه امین دیده باشند مردی و شجاعت امیر المؤمنین را و آخری به حقیقت داشته و از جبرئیل شنود که لاتی الاصلی لاسیف الا ذوالفقار^۴ آنکه خالد و زبیر را با دی براب کنند، و پنداری زبیر بخور این جماعت که گفتند زبیر در سوار شجاعت است او مفروضه است و حرب جمل اختیار کرده و گمان برده که چنانست پس نمیدانم که خون ابریکر کن که باشد بلکه سبایه این معنی گفته اند و روا ندارند که در شجاعت کسی را با علی براب کنند این تخریر و دروغ انما اختلاف^۵ او باشد که نوبه امامان است و از نیست

۱- ث م ب: «و یا آیتی» ح س ندارند. ۲- در نسخ: «الا فاقه». ۳- ح س: «و در این قضیه که ث: «بدین سخن نقله...» (بجای قطعها بقید ام): «و بدین سخن قیاس ب: «و بدین سخن نقله پس گویا در نسخه م قلب را به معنی ناسره و غیر رایج و در نسخه ب و نقله را بجای نقله که در فارسی به معنی خط عربی استعمال میشود (چنانکه در آنها تصریح کرده اند) بکار بردند پوشیده نمائند که در نسخه غ نوری و نقله ممدو نوشته شده تا دلالت کند بر اینکه ما از اینجا کلماتی باطل شده و به سبایه برده شده است اما در حایه چیزی دیده نمیشود پس عبارت متن مشوش است و تصحیح نظری است و نقل برای ربط عبارت جعل آمد اگر نسخه ای دیگری به دست آید و صحیح عبارت در آن باشد سود اعتقاد همان خواهد بود و السلام علی من اتبع الهدی. ۴- حدیث معروف و مذکور در کتب شامه و عامه است بطوری که حاجت بشرح بیان ندارد. ۵- همه نسخ و اختلاف و تصحیح از علامه».

ویکی کتاب خدا است، ویکی سنت مسطی است، پس اگر چنین بود که ناضی می گویند: اجماع مهاجر و انصار که ایشان بودند حکام بنی غلط بودند. اول بودند، و ائمه اهل بیت بودند در هیچ صورت نبودند؛ چه پوشیده، نیست که اهل حل و عقد و بنای جهان اساس دین و قواعد اسلام ایشان بودند باجماع ایشان چه حاجت بودی که هر که نسبت بر شریعت بودی امام اعظم و سلطان اکبر بودی و بسی بودند که درجه علمی داشتند.

اما جواب این کلمات آنست که معجب آید از انسان و قلت فضل نافلی که در کشتی فادست چندین تکرار بکند و چند لفظ بگوید که محتاج به یکنوعی باشد و در جواب بعضی شروع بفرقت و جواب همه ملزم شد.

اما آنچه گفته است: «که اجماع مهاجر و اصحاب که ایمان حکنام بودند بر خلق و رسد و اول بودند و نادانان حضرت بیوت بودند» اولاً چون امامت مرفوع باشد بر ائمه و ائمه مکتباً، «مفسر» باشد و قرع فرعی از فرد عیسی باشد که نصایح ایمان نکند پس این تقریر در تشنیع و تکرار که خواجمع میکند می فایده باشد و معنی: اما آنچه گفته است که: نادانان حضرت بیوت بودند نه ایمان که از این «نادانی» چه خواسته است؟ اگر آن میخواند که نقد قرآن و اخبار کردنی اشتغال است که در عهد سید علیها السلام با زبیل و جبریل و قرآن پندام بقیاس حاجت بنیستند بل این آیت که: و ما یظن من الهیة انما هو الهیة ذوی بوی: اولی

[illegible]

درا باشد که با وجود حضور سید ابی‌تائید آیات مشاهدت کرده‌ای و اگر آن‌ها بخواند که رسول دمسالم با ایشان مشورت کرده است، می‌خواه اهل مشورت را از افغانان بازمی‌شناسد و این لفظ اجرا کردن از ادبی و بی‌علمی باشد و آنچه لازم است در این اجرا زبان عقل بیان میکند.

و آنچه حواله کرده است که بنیادین ایمان نهادند از چنین لفظ موهّم اگر احتراز کرده بودیم؛ شایستی، که انتقاد حتمّ مسلمانان است که بنیاد دین و قاعده اسلام باری تعالی نهاده است قال تعالی: اِنَّ الدِّينَ تَعَالٰی اِسْلَامٌ. و حواله دین و شریعت بپیر خدای تعالی کردن از غایت جهل و نادانی باشد و چنین احلاق کفر محض لازم است.

امّا آنچه حواله باجماع کرده است، شیعه اصولیه اجماعاً منکر نباشند
 بلکه از چهار جهت خود اجماع طایفه معتقّه است امّا فرق میان حقّ و باطل
 در عقایط بشّر در دلیل توان دانستن، و چون مستفّص دعوی علم اخیره و آثار
 کند باید که انکار کند که روز سقیفه که مهاجر و انصار تقریر امامت میکردند
 بوکر دهم در مسجد رسول بهم فروگذاشیده درآمد و گفت: چه خواهی کردن؟ و
 عمر گفت: ننظر هذا الشّایب حتی یأبیه، گوش یغلی میبارد تا بر دی پست کنیم
 مغیره که او را داد، العربی گفتندی گفت: نه از برای علی، بیست معسکی و دیگر کرا
 اختیار کنی، که کفایت است زمانت در بنی هاشم تا ایشان سقیفه رفتند و بر بوکر

[illegible]

پوشه‌ها، بیعت کردند، و فاطمه زهرا را روز بیعت پوشیده بیابان نجد آمد و می‌گفت: لاهم دلی بقوم أسوأ منكم، ترکت رسول الله فی جنازة ین ایدینا و قطعتم أمرکم فیما بینکم کأنکم لم تعلموا ما قال الله یوم غدیر خم، والله لقد فقدت یومئذ الولاة لیقطع منکم بذلك، الی جاء ولکنکم قطعتم الا سیاب بینکم و بین نبیکم، والله حسیب یننا و ینکم فی دنیاکم و آخرتکم.

و یو یکم که اصل بود در اختیار این روز می‌گفت:

یا أبا الحسن انی لو علمت انک تنار عنی فی هذا الأمر لما أردت ولا مللت، فان یا منی ففک فتنی، و ان لم یایع فی وقتک هذا و تحب ان یظن فی أمرک لم اکثرک علیه فاصرف راشدا اذا شئت.

و ابوالحسن قرنی روایت می‌کند از فاطمه از زهرا از عروبه از عایشه که گفت: ان علیکم یا ایها الاممستة أشهر، و این حدیث در تفسیر اعم است که تصنیف احمد بن احم است که شافعی منقح است و سخنی بنزدیک خواجه مقبول باشد که راضی است، و در جمیع من الصحیحین که ابی (ای) عمر حمیدی جمع کرده است هست، و بنزدیک شیعه چنانست که علی علیه السلام هرگز بر ابویکو و غیر ابویکو یا امامت بیعت نکرد و نه عیله جراح که بنزدیک خواجه یکی است از عشیره ناجیه، [و ابی] بعد از سه روز پیش علی آمد و می‌گوید: یا علی! ائت اولی بهذا المكان فضلك و سافکت و قرائتک و لکن ارض بما رضی المسلمون و سخر

۱- در تفسیر الادب گفته: و جانه بالکسر مرده و یضغ: یا بالکسر مرده و بالفتح نخت که مرده را بروی بردارند و یا عکس آن باشد، و در صورتی که در اینجا ثابت است. ۲- برای تحقیق در این مطلب رجوع شود به تعلیقه ۳۹ (اما ترجمه خود این اعم مشهور و در کتب تراجم مذکور است). ۳- محدث قمی (ره) در الکبری و الاقرب گفته: و العبدی ابوجعفر محمد بن ابی نصر جرح بن عبدالله بن حید (مصر) الازدی القندلسی القرطبی الناظر المشهور (تا آخر کلامش). ۴- ح: و ابویضه و در نسخه ۴ کلمه و ابویضه تونیس بعدا علاوه شده و متن مطابق اصطلاح قدیم است که و ابوی را گاهی چنانکه و ابوی را نیز و بلکه غالباً در این قیصر اعلام حذف می‌کرده‌اند. ۵- ح: س: و گفته.

دوازده، پزرگه از مهاجر و اصحاب با کفار بیعت بر یو یکم و حصول فی ای ایشان در حصول مقصد متبع بیان کرده‌ایم درین کتاب! چون بخوانند، بدینند، پس دانشیان اول ایشان بودند که انکار [این] اجماع و این بیعت کرده و اگر این لعنت و این تشیع که این منصف مجبر کرده است و نه، یعنی است باید که اول در آن جماعت رسد که کیار مهاجر و اصحاب بودند آنکه درین جماعت که بدان باصدا اند سال انکار امامت و بیعت اختیار می‌کنند تا درین بافضل باضاف نظر کنند و بدانند که انکار اختیار در امامت نه کفر است و نه سلال که دوازده شخص معروف معتبر در یک مجلس همه انکار کرده بر آن بیعت و کلماتی گفتند بیادانی مختلفه همه مقتضای یک معنی که در حق امامت علی مرتضی است و اخبار متواتر از رسول صلی الله علیه و آله روایت کردند و یوسفیان حرب که پدر خال المؤمنین خواجه است این روز بعد حجرت علی آمد و در قریش بود و با و از بلند این بیتها میخواند:

بنی هاشم لا تسمعوا الناس فیکم ولا سیمایم بن مرتی اوعدی
فما الامر الا فیکم و الیکم و لمیس لها الا ابوجعفر علی
ابا حسن فاشدج کف حاتم فانک بالامر الکی یرتقی علی
و خزیمه ثابت ذوالشعنا فیتین که جعل و مرتب او در صحابه بدان حد بود که بگوهر او تنها بی‌شیرین سید علیه السلام حکم کردی چون بشنید که

۱- ح: داین دوازده و شاید اصل: و آن دوازده بوده است. ۲- ح: و در ضعیفی. ۳- گویا مراد از «مقد» چندا گانه است تا مخالفت با موصوف جمع که و ضعیفی است نداده باشد. ۴- اشاره با و آخر کتاب است (رجوع شود به ضمیمه ۵ و جواب آن). ۵- ح: ۳ ب: و تا در این فصل. ۶- ح: و تا در نزد اهل نقل نظر کند و بدانند. ۷- ح: ۳ ب: «بهارتی» ح: و در حیات. ۸- ح: و که بخود امامت با علی مرتضی است. ۹- این سه بیت را علم الهدی (ره) در فضول مختاره از والحبین و المعاصین منقذ (ره) نقل کرده و با آنها تفصیل استقلال امامت بلا فصل امیر المؤمنین (ع) کرده (ج ۲ چاپ لوز: ص ۵۲) و ملیات او را در ذیل ص ۲۳-۲۴ چاپ اول نفی ترجمه خادری هم کرده‌ایم.

بر یوبکر بیعت کرده اند بر آن انکار کرده و این پیشها میخواند:

ما كنت أحسب هذا الأمر منسفاً من هاشم ثم حننا عن أبي حنن
أليس أول من سألني لقبهم وأعرف الناس بالآثار والسنن
وأخبر الناس عهداً بالنبى ومن جبريل عون لهفى السلسل والكنز
من فيه ما فيه لا يمشرون به وليس فى القوم مانع من الحسن
ماذا الذى ردكم عنه فسلمه ها إن يمشكم من أفين الفين
و چون یوبکر پو حافه ند اول عهد خلافت با سامة زيد منويسد كه:

ومن ابى بكر خليفة رسول الله الى اسامة بن زيد

اسامة بانكار يردى جواب برين وجه مى نويسد:

من الأمير اسامة بن زيد الى عتيق بن أبي قحافة: أما بعد فإذا أناك كتابي
هذا فالحق بمكتبك فإن رسول الله (ص) بعثني أسيراً وبشكأت وصاحبك في الغيل

۱- این اشعار را علم الهدی (ره) در مفسول مختاره به ریمه بن الحارث بن عبدالمطلب نسبت داده، و قاضی شوشتی (ره) در مجلس سوم مجالس المؤمنین فضل بن عباس بن حبه نسبت داده، و سید علی خان مدنی (ره) در الذوات الرغیة نقل از مناقب خوارزمی به عباس بن عبدالمطلب نسبت داده، و از تفسیر قاضی یحیای و یثا یودی نقل کرده كه آنها از حسان بن ثابت است، و نقل از ابن جریر در الاصابه گفته كه آنها از فضل بن عباس بن حبه است. و مجلسی (ره) در بخار از شرح ابن ابی الحدید نقل کرده كه آنها را یكى از فرزندان ابی وهب بن عبدالمطلب سروده است (ج ۸ ص ۶۸ چاپ گنجانی) و در تعلیقات چاپ اول ص ۴۱ ترجمه این اشعار نیز نقل از دوفه الصفا مذکور است. ۲- این مصراع در بعضی كتب منبره چنین است: ومن فیمانی جیح الناس كلهم. ۳- كذا فى النسخ پس میتواند بود كه اشاره بآن باشد كه ابوبكر قبل از بیعت و سولاً كرم مسلم كتاب بود یمنی مكبندار چنانكه مجلسی (ره) در تلمیح بخار در خانه و مسافران ابوبكر (ص ۲۷۷ چاپ امین القرب) گفته: و كان [أبى ابوبكر] فى الاسلام خيلاً وفى الجاهلية مسلم الصبيان (۲ آخر) و مراد آن باشد كه تو بروى مكبند دارى، و ترا خيانتى امامت و خلافت مسلمین نیست. و میتواند بود كه صحیح و مكابك یا دهر كزله یا بكتيكه باشو مجلسی (ره) در تلمیح بخار در باب و مكابك ابوبكرالى جماعه یا دهرهم الى البيعة روايتی از احتجاج طبرسى نقل کرده و در آن بجای كلمه مورد بیعت عبارت: و انظر به ركز ولا تظنك آمده است و مجلسی (ره) آنرا چنین معنى كرده (ص ۹۰):

و أنا أمير عليك كما أمرني رسول الله (ص) الى آخره.

و اگر بذكر آنچه مهاجر و اصحاب گفتند درین معنى مشغول شویم كتابها خواهد و روزگارا باید و ما را این قدر كفايت است پس در حكمتی كه بهره از اصحاب اقرار كنند و گروهی انكار كنند و عقل را در آن نرودى باشد اگر شينت را در آن خلافت باشد حواالت نباید كردن بمخالفت و خصومت صحابه رسول، و چون جماعتی امامت با اختيار و اجماع گرفته و جماعتی بنس و شرط صحت؛ این بر حساب آن جمله باید گرفتن كه خواجه ديمواشمى بدليل آورده كه: اختلاف ائمتي رحمة، تا شبهت زایل باشد و مقصود حاصل. آنكه گفته است كه:

پس چون كار با این جماعت افتاد كه ایشان را غم دين كفتن است دافضى بر ایشان نلبيس ميكند، و آنچه هر كز ندیده اند اكنون مى بینند و آشكارا ضمايح خوش مىگویند و بتعصب خانه های مسلمانان ميكند، و بگوئه ديگر فراوى ارباب دولت میدارند و ملعب دافضى را تربيت ميكند.

اما جواب این فصل آنست كه ديگر باره خواجه نومسلمان كه بهيست و پنج ساله دافضى، اغتراف داده است بر تركان غازى و شبان اصلى، تشيع ميزد و انكار ميكند و ميگويد: ایشان را غم دين و اسلام كمتراسته مثالش در دين امر بمصرف چنانست كه در حكايات مى آيد كه چهوى مسلمان شد و هم در باعت

و انظر به ركز الى الى مركزه و مملكه الذى الامام فيه النبى (ص) من عسكرى و امره ان تكون فهم، او من كركه رعية الامير المؤمنين (ع)، و انظر الى امره و مملكه و از اين بيان معنى چنانكه نيز روشن شد و اما و كيتيكه فايد باین اعتبار باشد كه كتيه بهنى لشكر و سپاه است و چون ابوبكر رحمت امامت اسامة بن زيد و جزء سپاه اسلام بوده است از اين روى و كيتيكه تميز شده است طالب تفصيل بكتب اعتبار و سير كه امير مربوط بهيوت ابوبكر را مقصود است مراجعه كنند زيرا اين مقام گنجایش بط ييش از اين را ندارد.

۱- ح: و خلاصه. ۲- ع: و بقرمه. ۳- ع: ح: ب: ح: و دافضى بر ایشان نلبيس ميكند و ظاهر: و انظر الى امره و دافضى. ۴- م: ابوبكر ابى ميكند. ۵- م: دافضى. ۶- ح: و قريته. ۷- ق: و كه يرفض يست و پنج ساله خوش. ۸- ح: و اصلي.

درد بازدار (مسلمانان) میگذشت: و میگفتند: راه پسرمان باز می‌آید؛ و پنداری که با این همه نابلیس خواجیه خود را سلیطتی و متعصبی می‌پندارد از لایه دروازه و قلعه و سکه‌ها و علما و خواجگان، و خود نمیداند که سلطنت ملک دین ایشان بهتر دانسته، و اگر جهان خراب شود خواجیه را ازین مس با کسی باشد؛ بط راجه تیران اگر جهان گیرد آید؛ و بداندسته است که منقلب و فاسد "اسلامیان" مختلف است و پادشاه داعی رعیت" باشد و داعی را با آفتاب" مشبهت کرده اند که بر همه فحاح و نیک و بد فائز شود، و نیک و بد بدین جهت" ظاهر شود و بقیامت پدید آید حق از مبطل، داعی از فاسق، و موافق از منافق، و دیت کل نفس ما کسبت هم لا ینظلمون"

[نیک گفته است:]

«و در زبان‌ها مناقب خوانان گنبد دهن فرا داشته‌اند که مانتقت اُمیر-
للمؤمنین میخوانم و همه قصیده‌های پسر بنان، رافعی و اشعار او^{۱۳} میخواند و
جمود روافعی جمع میشود همه رفعت، مطبوعه پاک و خلفای اسلام و غزالیان دین
است که میخوانند صفات تنزه که خدای راست جل جلاله و صفت محمد که

- [illegible]

رسولانِ خدایِ راست علیهم السلام، قصهٔ معجزات که آلائیهام بر این خدایِ را
نماید بشر که در حق او آید و معجزه و عظمی، بواسطهٔ می‌شدند.

اما جواب این فصل آنست که عجب است که این خواجہ پر بارانها
مناقب خوانان را می بیند که مناقب میخوانند و فتاویل خوانان را می بیند که
یکبار خاموش باشند و هر کجا قصاید بخوانند؟ باشد که در دهان چهرای باشد
بحقیقت نخل بیگره دارد نه در جگر عجب شناسد برای داهان یعنی چند دشتام
نارضانی از یکباره دوسر مایه گرفته و مسلمانان را دشتام میدهد و لنت تلوحه
میکند و آیه می نماند؟ چنانکه می رود و بنما و زنا میدهد و بر سبیل قدریافت
مجبور آن میشود و این قاعده قویست که فتاوی و مناقب دربارانها فتاویل و
مناقب خوانان اما ایشان همه تو حید و عدل و بوی طاعت و شریعت خوانند
و اینان همه جبر و تشبیه و لنت من عمل صالحا فلنعمه من أساء فلنهاره
و اما آیه گفته است که:

و تنزيه خدای و محبت و معجزات و سولان^۱ بر علی می بیند این خواجہ
خدای را بدین منز^۲ می نداند که هر کس را الحاد و عیبیان که در جهان میرود از
خلق^۳ همه قبل خدای^۴ داند، و سولان را بدین مصومی نداند که همه را معطل و

- ۱- ح ۱۰ و صیپ است از خرچا دره.
 ۲- ح ۱۰ و صاری و صاری ث ب؛ و طاری
 صاری؛ و گوی مراد از صاری شراب فروش و از صاری صاحب خانه شراب بخاری است.
 ۳- (تاجی که کلمه فارسی) ح ۱۰ و در صاری کج و بیقرار و صاری ناهد و هر کجا عاری
 صاری باشد که دشنام می دهند ح ۱۰ (برهان) و نام یی چند در دشنام در صاری ازیر کرب
 و صلیان را ح ۱۰ دشنام می دهد و آنچه می شنود ح ۱۰
 و کلام از کلمه صی سانه گنجینه شده و بالا خلاصه متصل می شود بحدود و صیبت انسانید
 از دشمنان (تا آخر) که در صلیان (صیبت صیبت) بآن ظاهر کردیم و صیبت و صیبت
 می رند و صیبت و صیبت و صیبت از ذکر گردیده است لیکن نسخ ح ۱۰ و صیبت صلیان من
 و صیبت صیبت صیبت صیبت صیبت صیبت
 ۴- ح ۱۰ و صیبت صیبت صیبت صیبت
 ۵- ح ۱۰ و صیبت صیبت صیبت صیبت
 ۶- ح ۱۰ و صیبت صیبت صیبت صیبت
 ۷- ح ۱۰ و صیبت صیبت صیبت صیبت
 ۸- ح ۱۰ و صیبت صیبت صیبت صیبت

عاصمی و جایز الخطا خواند پس خلاف اولی بادی در تنزیه خدا و صفت انبیا است نه در فضیلت و منقبت مرثی.

و آنچه گفته است که:

«معجزات رسولان در حق علی اثبات می کنند».

پنداری که این قائل بدان سبب که پس روزگاریست که سنی هده است احوال این مذهب سره نینداند که گاهی بگویند: شیخ جنید پروری از بغداد بشام آمد، و شیخ شبلی بماعنی از کوفه بیست الحرام آمد؛ و معروف کرخی را از میانه^۱ سنگه طام آمده و ابوالحسن نوری را از درخت سلام آمده و آن پیران نکوریت^۲ هرگز این دعوی ناکرده و این طامات بنمود راه نداده اند^۳ و خواجه این معنی را بشوق مشغب کرامات نام بر نهاده و دلالت داده که از معجز پلینتر است که موسی عمران با درجه نبوت از مصر یک هفته بمیدین میرسد^۴ و مصطفی که سید انبیاست چند روز از مکه بمیدینه میاید^۵ پس اگر شیعه امامیه بوقت حاجت امامزاده ای اظهار حجت معجزی اثبات کنند بدین باید داشتن و یادست از آن طریقت بیاید داشتن تا چون بدان معترف است بدین هم حق باید شدن و هده قصیده عن طویله.

آنکه گفته است:

«دو معاذربا^۱ میخوانند که علی را بطرمان خدای تعالی در منجیق نهاد و بدات السلاسل انداختند تا بشنای آن قلمه را که پنج هزار مرد درو بود هیچ زن^۲ بستند و علی در خیبر یک دست بر کنند^۳ دزدی که بصحرای خوزجینا پندندی

- ۱- ح ۱۰ د ۱۰ بی.
- ۲- م ب ح ۱۰ د ۱۰ و گوید: د و گوید: ح ۳- ح ۲ د ۱۰ و رفت.
- ۳- م ب ح ۱۰ د ۱۰ و باز.
- ۴- ح ۱۰ د ۱۰ و بران طریقت.
- ۵- و ۶- ح ۱۰ د ۱۰ و رفت.
- ۶- و ۷- ح ۱۰ د ۱۰ و رفت.
- ۷- ح ۱۰ د ۱۰ و رفت.
- ۸- ح ۱۰ د ۱۰ و رفت.
- ۹- ح ۱۰ د ۱۰ و رفت.
- ۱۰- ح ۱۰ د ۱۰ و رفت.
- ۱۱- ح ۱۰ د ۱۰ و رفت.
- ۱۲- م ب ح ۱۰ د ۱۰ و رفت.

و بر گرفت.

و بدستی^۱ میداشت تا لشکر^۲ بدان گذر میکرد دیو پکر و عمر و عثمان و دیگر صحابه از حسد بر علی بر آن در آمد و شد میکرد تا علی خسته گردید و بهوش ظاهر گردید.

اما جواب آنکه «معاذربا خوانند که آنرا اصلی نباشد» این هم بظاهر بنظر علی^۳ مرثی است و اولاد او^۴ چنانست که متعصبان بنی امیه و مروایان بعد از قتل حسین^۵ بافضیلت و منقبت علی طاقت نمی داشتند جماعتی خارجیان از بقیت سنی^۶ علی و گروهی بدیشان^۷ را بهم جمع کردند تا معاذربا^۸ بنورج و حکایات بر اصل وضع کردند در حق^۹ رستم و سرخاب و اسفندیار و کلبوس و ذوالنورین ایشان و خوانندگان را بر سر^{۱۰} بعات^{۱۱} اسواق بلاد مسکن کردند تا میخواستند تا بد باشد بر شجاعت و قتل امیر المؤمنین و هنوز این بدعت باقی مانده است که با اتفاق است مصطفی مدح گیر کلام خواندن بدعت و غلات است، خواجه اگر منقبت علی از مناقب خوانان نمی تواند شنید باید که بدان هنگامه می رود پذیر طاق یاچکن و صحرای درغایش^{۱۲} که این مصنف را در آن هنگامه^{۱۳} از دو گونه مقصود حاصل است^{۱۴} المثنی^{۱۵} مفهوم که همه حال فضل و منقبت علی^{۱۶} مرثی تیر جان و خاطر دیده خارجیان است.

- ۱- ح ۱۰ د ۱۰ و بیست.
- ۲- د ۱۰ و آنکه در سر لوحه و الفکر رسول ح ۳- ح ۱۰ د ۱۰ و دیگر صحابه بر آن دیکه علی در دست داشته.
- ۳- م ب ح ۱۰ د ۱۰ و رفت.
- ۴- ح ۱۰ د ۱۰ و رفت.
- ۵- ح ۱۰ د ۱۰ و رفت.
- ۶- ح ۱۰ د ۱۰ و رفت.
- ۷- ح ۱۰ د ۱۰ و رفت.
- ۸- ح ۱۰ د ۱۰ و رفت.
- ۹- ح ۱۰ د ۱۰ و رفت.
- ۱۰- ح ۱۰ د ۱۰ و رفت.
- ۱۱- ح ۱۰ د ۱۰ و رفت.
- ۱۲- ح ۱۰ د ۱۰ و رفت.
- ۱۳- ح ۱۰ د ۱۰ و رفت.
- ۱۴- ح ۱۰ د ۱۰ و رفت.
- ۱۵- ح ۱۰ د ۱۰ و رفت.
- ۱۶- ح ۱۰ د ۱۰ و رفت.

و حدیث منجیق و سلسل^۱ بنزدیک شیعه بر آن ممول^۲ نکرده اند و در کتب معروفان مذکور نیست و خواجه امام رشیدالدین رازی که استاد اهل زمانه خود بود در علم اصول^۳ بدین حدیث انکار کردی و نامشروع و نامعقول دانستی پس اگر شما برای زینت شعر کلمتی گویند و خوانندگان برای روق خود چیزی خوانند بر آن اعتبار نباشد اعتبار درین معنی بر قبول^۴ قبول علما و کتب شیوخ مستند باشد و مجتهدان باید که قیاس کنند این معنی را بآیه^۵ و باز دی^۶ حلب که همه حال علی به از عمر و نوالفقار از ده^۷ کمتر نیست.

اما حدیث خیر در گذشتن و نظیر علی^۸ مرضی و باز گفتن لشکری نظیر بیش از وقتن امیر المؤمنین از آن ظاهر تر است و روشن تر و معروف تر و مشهور تر و در تفسیر و تواتر طوایف مسلمانان که خواجه رافعی بوده ناصبی شده بنقض و انکار یاد کند از آنکه شمرای عرب و عجم با نظم^۹ کرده اند و اخبار رسول یشرح آن معروف^{۱۰} و حسان^{۱۱} ثابت که شاعر مصطفی بود آن روز این حال بنظم آورده است و پیش رسول خوانده است و مقبول و مسوع آمده شعر:

و کان علی^{۱۲} أهد العین یبشی داءاً فلما لم یجس عداویا
دشاه^{۱۳} رسول الله منه بقله فبورک مرقتاً و بورک راقیا
و قال ساعی الزبابة الیوم صامراً کما^{۱۴} مجباً للرسول موالیا

۱- «و حدیث سلسل^۱ بنزدیک شیعه بر آن ممول^۲ نکرده اند و در کتب معروفان مذکور نیست و خواجه امام رشیدالدین رازی که استاد اهل زمانه خود بود در علم اصول^۳ بدین حدیث انکار کردی و نامشروع و نامعقول دانستی پس اگر شما برای زینت شعر کلمتی گویند و خوانندگان برای روق خود چیزی خوانند بر آن اعتبار نباشد اعتبار درین معنی بر قبول^۴ قبول علما و کتب شیوخ مستند باشد و مجتهدان باید که قیاس کنند این معنی را بآیه^۵ و باز دی^۶ حلب که همه حال علی به از عمر و نوالفقار از ده^۷ کمتر نیست.

یحب^{۱۵} الاله و الاله یحب^{۱۶} به یقین الله الحصون الاویا
فأصفی بهادون البریة کلها علیاً دسماً الوزير المؤاخیا
و این ابیاتی معروف است در ذکر فتح خیر و همت اسلام و نظیر علی علیه السلام و از قول رسول صلی الله علیه و آله معروف است که چون صحابه سه روز از شکست^{۱۷} داشتند و نامشروع باز آمدند سید در حضور مهاجر و اصحاب گفت: «والله لا یطین^{۱۸} الا یغتموا رجلاً یحب^{۱۹} الله و رسول^{۲۰} یحب^{۲۱} الله و رسول^{۲۲} که ادا غیر فر آن را بر جمع حتی یقین الله علی یدیه.

منتهی کلام مصطفی این است که:

بندهای که من فردا دایت بر روی دهم که خدای رسول او را دوست دارند و او خدای رسول را دوست دارد و آن مردی است ایستند^{۲۳} تا اگر بزنند باز نگرود از خیر تا خدای تعالی بر دست او فتح خیر بکند^{۲۴} اگر با جماع مسلمانان و تولد آیت بدین فتح و ظهور قول مصطفی و شعر^{۲۵} خواجه غوثی انکار نمیکند بغداد کم زبیلی گیر^{۲۶}.

اما آنچه گفته است که: «شیعه میگویند که: صحابه را بر آن حد آمد و درآمد و شد طلب^{۲۷} عجز علی کرده این و مانند این سخن جهال و عوام و ادبانی باشد بلکه صحابه بیشتر خرم شده و شادی کردند و اگر بیری واحد آمد این آیت منزل شد^{۲۸} لم یجدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله و حد دیگران فصاحت^{۲۹} من یبش علی^{۳۰} مرضی باشد.

آنچه گفته است:

۱- «و یحب^{۱۵} الاله و الاله یحب^{۱۶} به یقین الله الحصون الاویا فأصفی بهادون البریة کلها علیاً دسماً الوزير المؤاخیا و این ابیاتی معروف است در ذکر فتح خیر و همت اسلام و نظیر علی علیه السلام و از قول رسول صلی الله علیه و آله معروف است که چون صحابه سه روز از شکست^{۱۷} داشتند و نامشروع باز آمدند سید در حضور مهاجر و اصحاب گفت: «والله لا یطین^{۱۸} الا یغتموا رجلاً یحب^{۱۹} الله و رسول^{۲۰} یحب^{۲۱} الله و رسول^{۲۲} که ادا غیر فر آن را بر جمع حتی یقین الله علی یدیه.

۱ دراضیان گویند: علی موسی الرضا^۱ در پیش مأمون خلیفه می شد صورت شیر، بر بالشی دیبا^۲ کمر میبندیدند در حال جانور شد و قصد مأمون کرد، و این محالی عظیم است.

اما جواب این دعوی آنست که این حدیث در کتب شیعه هست و گفته اند و گویند، پس اگر خواهان انکار برین دعوی از آن طریق می کنند که در مقنن خدا مانند این ممکن نباشد اگر چه خدا را قادر ذات^۳ بگویند آخر از تفسیر و تاریخ خوانده باشد که باری تعالی عصارا نمیان کرد در وقت موسی علیه السلام و از برای صالح علیه السلام از سنگی ناهای بیرون آورد، و آهن در دست داد علیه السلام مانند موم کرد، پس در مقنن باری تعالی ممکن باید داشتن، و اگر انکار از آن سبب می کنند که علی موسی الرضا^۴ را این قدر و منزلت نباشد که بیکت و حرمت ادب باری تعالی جمادی را حیوانی کند، این سخن فراموش نبایدست کرد که در کتب اهل سنت و جماعت مذکور است و از شیوخ متصوف نقل افتاده است و علما و مذکران و عارفان شنی هم سال^۵ بر سر کرسیها گویند و لاف می زنند که شیخ حسین منصور الحلاج روزی بر شیریه سهند^۶ جنوب نشسته بود و ازدهایی دمان را در دست گرفته زنده از دروازه بغداد درآمد و از گریه شهر بگفت و انا الحق؛ بزده و اگر آن نفیس^۷ متعجب است که در کتب اصحاب خواجه چنین است که حسن بصری دام باده به دایه^۸ مشرب به پرسید دایه را می گویند: چه می خوردی؟ دایه دست به خاک باده آغازید^۹ و شفتی از آن خاک بر داشت و شنبه را گفت: بستان و بنور، تا در صحرای بود خاک بود به بول شتران منور شده، چون از دست دایه به بدن شیخ آمد مغز بادام و شکر اسفید بود اگر این مقنن

۱- ح: وطی موسی رضا؛ ب: وطی الرضا؛ ح: وطی بن موسی الرضا. ۲- شجره یاب. ۳- ح: و گفته اند: و قادر بالقادر. ۴- ح: وطی موسی رضا. ۵- ح: و گفته ساله. ۶- ب: ح: و چه میگویند. ۷- ب: و آن امر ح: و این تین. ۸- ب: و گفته. ۹- در دهان طایع گفته: و آغاز بدین برون آغایین بخشی قصد و اراده نمودن و ابتداء کردن باشد.

خداست تفسیر شیر بر آن وجه هم مقنن باید داشتن، و اگر حسین منصور و دایه را آن محل و منزلت هست در حق، رضا هم روا باید داشتن که نص^{۱۰} است از قبیل خدا، و معصوم است از همه خطا، و اگر سه دست از مذهب بد خود بداختن و مذهبی دیگر طلب کردن که چون بیست و پنج سال دافعی بوده باشد بیست و پنج سال معیبری کفایت بود و مذهبی اختیار کردن بخلاف هر دو، و یا هر مذهب که دارد بداختن که هر کدام یک نذر بعضی مرتضی در دین دینیه و دل گذارد^{۱۱} در مولودش نظر^{۱۲} دارد و این نشان از تقریب مادر داند.

آنگاه گفته است که:

دائر^{۱۳} بحالات دیگر که دافعیان گویند آنست که گویند: علی در چله رفت و با جیشیان جنگ کرد و کشته شد^{۱۴} چنی را به تیغ بیازرد و از چاه برآمد تیغ^{۱۵} خون آلود، و خبر داد که چند جشی و شیطان را بکشتیم، و امثال این خرافات و ترهات بر علی بندهد و همه دگرهای شان مالا مال این^{۱۶} خرافات و بهتانها باشد.

اما جواب این کلمات بر سیل اختصار آن باشد که اگر این مدعی هنوز بنده است است که جیشیان مکلف اند به شرم و احتکار^{۱۷} قرآن چنانکه انسان قرآن مجید پیش باید گرفتن و بر خواندن که باری تعالی ایشان را در تکلیف تقدیم می دهد و می گویند: سنفرغ لکم^{۱۸} بها الشفان^{۱۹} و بدین موضوع می گویند: فلما دخی الی^{۲۰} آتته استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرآنا عجبا^{۲۱} یهدی الی الرشده قائمنا به^{۲۲} و بدین موضوع می گویند: یا «مشر الجن» والاسألکم رسول منکم

۱- ب: و بر آن خباب. ۲- ب: و مخصوص. ۳- ح: و گفته نسخ و باه بدو نطفه نجاتی. ۴- ح: و گفته و یقرینه خو سجع بدی من صحیح است و شاید و گذاردن بهی گفتن آمده باشد. ۵- ح: و مولف خطی. ۶- ح: و ب: و که آن یا و که این. ۷- ب: شام و یسار و و الله و رفت بدی چند و چندان است و بدی شیع و نیز: میاید که اعداد فرد از سه تا نه را شامل میابد چنانکه در تعاب آمده: و بلیع از سه تا نه بر ردها را ساز نام و برای تحصیل بکتاب است مراجعه شود. ۸- ح: و بانیغ. ۹- ح: و از این. ۱۰- آیه ۳۹ سوره مبارکه الرحمن. ۱۱- آیه ۱ و ۲ سوره مبارکه الجن.

بعضون علیکم آیاتی وینتدرونکم لفا یومکم هئا^۱، واین خطاب به قیامت باشد، و همه دلالت است بر آنکه ایشان مکلفانند و معتمد مصطفی رسول است از خدای بدیشان، و چون مکلف باشند مغیر باشند و از ایشان هم مؤمن باشند و هم کفر، و هم مقر و هم منکر، و چون کتاب و شمشیر هم آمده است چون صلاحیت کتاب دارند صلاحیت شمشیر و جهاد هم دارند و هر دو بزرگ حد باشند، و اگر سلیمان و وزیرش آصف روا باشد که بر ایشان حاکم باشند مصطفی بهتر است از سلیمان و مرضی بهتر است از آصف و قرآن مجید از آن حکایت کرده گفت: والشیاطین کل بشاء وغو^۲ ام^۳ و آخرین مقر تین فی الاسعاد^۴ پس اگر روا باشد که سلیمان ایشان را مصلح می کند روا باید داشتن که علی با ایشان جهاد کند، و اگر مصطفی در مرضی مقر آن و شمشیر بر ایشان حکم کنند روا باشد، و انکار آن به حکم انکار قرآن و شریعت باشد، و اگر استصحاب مستف من مجب من ازین دعوی از آنست که ایشان اجسامی لطیف اند بیخ بر ایشان نیاید و خون چگونگی باشد درین^۵ ایشان چون دعوی تاریخ دای می کند و کتاب در آن ساخته است آخر دو قصه^۶ دوز بدو بندیده است و فصول آمده است که جبریل نیز بر گوش^۷ اسب نهاد می یافت چون باز گفت سید علیه السلام او را پرسید که کیا بودی گفت: یا رسول الله ابلیس ملعون آمده بود و بر بالاس^۸ ابوجهل کفر ایستاده و ایشان را خرد و زهر می داد از پیش براندم تا به کنار دریای عمان نگاه بایستی کرد و گفت: نه شما مرا مهلت دادهای تا قیامت^۹ یا بفر^{۱۰} گفت: آری و آن وعده داخل نیست امّا

۱- ص ۴۰ آیه ۱۳۰ سورة الانعام. ۲- ح: و هر دو بهم. ۳- بن زید در تاج القوس گفت: و صلاحی لای. ۴- مخففه کلاویه مصدح و لیس فی کلامهم غذایه مشدده کلا فلوله. ۵- و آیه ۳۷ و آیه ۳۸ سورة مبارکه ص. ۶- ت: و لای ع (شبه به): و دوز. ۷- ت: و در قصه. ۸- ح: و برتا گوش. ۹- دریای عمان معروف است لیکن در غیبات اللغات گفته: و سان بضم نام شهرست یکنار بحر اعظم بنی دریای محیط لهذا دریای اعظم را آن نسبت کرده دریای عمان گویند (از کشف و منتخب و مؤید و کنز و تاج اللغات). ۱۰- ت: ح: و در دعایه م: ب: داده بودند و من مطابق نصیر آن زمان است چنانکه در تعلیقه ۳۹ بیان شده است. ۱۱- ح و د و ه: ت: و لسان.

خواستم که ضربی زدم ترا که از دخم و جراحات آن تا قیامت وجود باشی، این بشنید و بدو فروشد و من باز گشتم و قرآن مجید ازین خبر داده است و گفته: فلما تراثت الفتنان نکس علی غیبه^۱ و در تفسیر تعلیمی سنی این معنی مذکور است و مشروح که ابلیس آن روز بر صورت سراقه بن مالک بن چشم الکسانی^۲ آمده بود تا خواهجه مجب من این دعوی شیعه را بر صحت قرآن و حرکت جبریل قیاس می کند تا عمل^۳ علی در چاه با جیشان روا دارد یا دست از این هر دو بپا د که مخالفت قرآن و اجماع کرده باشد، و الحمد لله العالی عداا لهذا. آنکه گفته است:

قد بقرول شاعر کان بد اعتقاد مُصَدِّق بی نماز خُدا که شعرهای در کیک گفته اند^۴ و در بیانها^۵ جمع شده می خوانند و این خواجگان دانش کاوری^۶

۱- از آیه ۷۸ سورة مبارکه انفال. ۲- جوهری گفته: سراقه بن چشم من الصحابه. و فیروز آبادی گفته: و سراقه کتامة بن مالک المدنی صاحبی و قول الجوهري و بن چشم و هموانه و جده و زید بنی در تاج القوس گفته: و سراقه بن مالک بن چشم المدنی الکسانی ابومنیان اسلم بن الحارث و بن صاحب قاموس در فصل بیستم از باب بیستم گفته: و الجشم کجفر (الی ان قال) و سراقه بن مالک بن چشم سحابی و محدث قبی (ره) در سفینه البحار گفته: و سراقه بن مالک بن چشم هو الذی ساعت قرايم قرسه لیه اراطناش بر سواد (ره) و مجلسی (ره) در سانس چهار در باب غرر و ذکر ازمالی ابن السیغ قتل کرده که: تعلیه بن زید اصفاری روایت میکند که از جابر بن عبد الله اصفاری شنید که میگفت: ابلیس در چهار صورت متغیّر شده است روز بدو در صورت سراقه بن چشم مدلی و فریض میگفت: لا غالب لکم الیوم من الناس وانی جار لکم فلما تراثت الفتنان نکس علی غیبه (ص ۲۵۳) چاپ گیلانی. ۳- ح: د: و فعل: م: ب: و قال. ۴- ه: و جمع کرده. ۵- ح: در دیبازارها ت (جای دو کلمه مفید) و سایر نسخ ندارند و وجه آن آنست که ع: در اینها نوشته است در برهان قاطع گفته: ویران یروزن و منی ویران باشد که تقض آباد است، ویران یروزن و منی ویران است که خراب باشد. ۶- ح: د: و کافر کیشی در برهان گفته: و گاوریش یعنی روش گاو است که بی عقل و احتی و خام طبع باشد و در آندراج این شعر را از سنائی در معنی این کلمه نقل کرده است: و از خیال شاعران خونیست بی ادب و زلفان خواجگان گلویش بی نهاده

احمق روی عریان^۱ ایله دیدار بی تمیز همه پر دین و دینداران کیتور^۲ پادشاهان^۳ غیل و شیش^۴ و کین جمع شده و بر آن دروغها معتکف پیوده و این هتاهایا داپجان خردبار شده و آن محاللات را دوهیج تاریخی دائری از اهل تقات اثری نه.
اما جواب این کلمات اگر چه زیر کان و مفلا و حده علماسقاوت وی ادبی را جواب سکوت و غلغله افکند^۵ بگفته اند بر سیل^۶ اشارت کلمتی مختصر گفته شود.
اولا^۷ بجهل اعتقاد شما خبر دادن که از افعال غلوب است والا^۸ خدای تعالی بدان مطلع باشد از غایت جهل است.
و آنچه گفته است و شما می نماز و عبادت با شنیده.

عجب است که خواجه خود انبیا و انبیا را نامصوم نگوید شاعر افس چگونگی^۹ مصوم می بایند و کدام شاعر بوده است که از به لهر دبط^{۱۰} مشغول بوده است از رود کی و عنصری و معنی و منجلیک و برهانی و غیر ایشان پس همراه شیمه را با ایشان قیاس باید کردن و این همت نهادن که ما در ایشان دعوی صمت نکردیم.
و آنچه گفته است که در اینها جمع شود و مناقب خواننده پنداری بدیداست و غنیمت است که مناقب خوانان در قطب روده و برشته تر سه و سه پلیمان در مسجد عتیق همان خوانند که پدر زاده مران و مسلحگاه^{۱۱} و بهمدالله هیچ مسلمان

۱- ح ۵: و هو ان طبعه در غیبات اللغات گفته: مران (یعنی) در تشدید و او بی سختی غیر نه و ظالم و زجر کننده و سر هتک دیوان سلطان (از مستحب و لطایف و مدار و کشف) و در کتب آمده از دیوان قرامی و سالی و غیرهما قراوان بگزارفته است. ۲- کذا در و حه منه کسوره (و باقی نسخ ننهادند و چون نوازسته اند و کینورده را بخوانند حلق کرده اند) و در آندماج لاف و هتک فر تکه نقل کرده: و کینور و لکسر فارسی یعنی کینه و ربه. ۳- م ب: و جوه. ۴- قط در نسخه و ب: است. ۵- بلر بفتح یا و عاء یعنی شادمانی زخوشگدانی خارج از حلاست که غالب در شهوات و انحرافاتی خدای تعالی بگزارفته باشد. ۶- تحقیق قطب روده: و رسته تر سه و در پلیمان: و مسجد عتیق: و در زاده مران: و مسلحگاه (که مریمه^{۱۲} بهاء هوز در آخر کلمه است در اینجا و در جاهای دیگر این کتاب در لطایف آخر کتاب بصل خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

حنفت و مدح آل رسول را منکر و جاحد باشد و بشنود و دوست دارد منکر کسی که مجیز و اتقالی و دو مسلمان باشد.

والا^۱ آنچه خواجگان مستند دیندار محسن مکرر مغبل داپدی یاد کرده است [مکرر فراموش کرده] که همه روز او و احوال او برش پالان کرده^۲ پیاده بدر سراهای ایشان می گردد و به مخاطبت و مکاتبت کمر بستگی ایشان را منخدم خواهد و خداوند بویسد و بگوید سرای که برود اگر جایی بطریق یا بغلت دربان دادند در پیش^۳ بفرستند و خداوند مولانا می زند^۴ تا لقمه ای بخورد یا کهنه ای بپاشد اکنون چون خبث حقیقه و کینه سینه او معلوم خواجگان دین دار شده است و بدو اثنائی نمی کنند زبان و قلم بصادی و متالب^۵ ایشان^۶ تبه و سیاه کرده و برین گونه تشنیت می سازد و خود نمی داند بگفت چشمو^۷ خسی دتسی^۸ تا کسی شویم^۹ و روی خبیثی طبعی غبار همت بی چهره اهل دین و دولت نشینند که:

آب دریا کز دگر نازد بداهان سگی بیالاید^{۱۰}
و مثال این ناقل چنانست که گویند: زنگی هد آینه نگاه کرد روی میاه و زشت خود را بآینه نسبت کرد تا از آینه زبان حال آواز آمد که گناه روی زشت خود را بمن حوائت مساز مگر که از مادر آورده ای پس این بیچاره چون در روی خواجگان ما نگاه می کند ایشان آینه اند صورت و سفت خود می بیند اگر چه حوائت بدیشان می کنند نیکان را از گفت بدر بدان چه زیان^{۱۱} شمر:
قد قیل: ان الاله ذو ولد وقیل: ان الرسول قد کفنا
لم یسلم الله من عماره ————— الخلق ولا رسلا فکیف انا

۱- ع: و یکی م ب: و که بقط. ۲- برای تحقیق در تفسیر و پیش پالان کردن و رجوع شود به تعلیقه ۳۹. ۳- کذا در و حه و وجه در نسخ و ح م ب: و درش. ۴- در آندماج گفته: و زدن بعضی گفتن و سرودن نیز می آید چون حرف زدن و داستان زدن. ۵- و ایشان قط در و حه. ۶- یعنی چون او. ۷- م ب: و ویلو. ۸- شمر از سنائی است در حدیقه. ۹- در کتب ادب این بیت چنین ذکر شده: و ما لیا الله و الرسول ما من لیا ان الاله فکیف انا. این دوبیت در بسیاری از کتب ادب اعتلائی عرب مذکور است و حکم مثل جاری یافته است.

آنکه گفته است:

و در عرب منجیق کجا بود؟ باری تعالی می گوید: وَلَا تَلْعَلُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ، خود را بدست خود در تهلکه منهدم، علی بوطالب خلاف قول خدا و قرآن کرده باشد و یک مرد تنها چگونه ممکن باشد که در قلمه ای رود که در وی اند هزار آدمی باشد؟ و وقعه ذات السلاسل خود معروف است که امیر آن سر به عمر و بن الماس بود بر همان رسول، علی آنجا کجا؟ بود.

اما جواب این واقعه بدینش گفته شد شرط اعاده باشد، اما منبر: وَلَا تَلْعَلُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ، مگر بنده است که تهلکه آنجا استعمال کنند که بر فرمان خدای رسول کنند و اگر از قرآن قصه موسی و هارون خوانده بودی که در شخص با اند؟ هزار آدمی بر رفتند و دعوت کردند موسی تنها بیمل حاجب گاه در شده که هر جای شیری خفته بود و ده مرد ایستاده و تهلکه نبود، و قصه لوط پیغامبر که ساها در زمین مؤمنان چگونه دعوت می کرد و هر يك از ابيادا به اول حالت بهشت همین بوده است پس اگر علی را خدای تعالی و رسول قومی بسیار فرستند آن تهلکه نباشد تا این آیه از قرآن بر خواند و از تفسیر بیاند. و در آنکه روز اول بسلاسل عمرو عاص رفت انگاری نیست و در کتب ما مذکور است: اما حنظل و نمطش باز گشت و با خراسان المؤمنین بر رفت و نمطش باز آمد

۱- از آیه ۱۹۵ سوره مبارکه بقره. ۲- ح: و که امیر آن سر به عمرو بن العاص فرمان رسول آنجا بود ب: و عمرو بن العاص بود بر همان رسول بدانجا بود: و علی آنجا کجا بود: ۳- ح: و اعاده نیکو باشد. ۴- ح: و باند. ۵- در آننداج گفته: و در سخن بالفتح (فارسی است) دندان شکن و داخل گردیدن پس غیر در سخن خواهد بود که یعنی داخل شدن است در عذاب الصبیان افرامی آمده: و تعلم یا مومن و انهم بنهم تکلم سخن گوی و داخل در آید و در لغت های فارسی و اشعار فصحا نیز بر افرامی بکار رفته است. ۶- درستی ادب گفته: و مؤمنان شهرهایی که بر گردانیده شد بر لوط علیه السلام طالب تفسیر در ظاهر تفسیر کلمه و المؤمنان که در دودمود از قرآن مجید یاد شده است (سوره نوبه آیه ۷۰) و سوره الحاقة آیه ۹) مراجعه کنند. ۷- ح: و مایه.

و در این شبخیز بود که سوره المائدات فازل شد و شرح این قصه اینجاست: و باعد اما خواجه وقتی بصورت حسین تعلیم پس صد و فاس باشد و روزی بمناوت علی مداح عمرو عاص باشد اندی که هر وقت سبلا زادگی خود ظاهر می کند: اما سبلاک با دای دای دای و پسرش و منادا فاطمه و پندش و پسران و شوهرش بیوم دعو کل اناس با علمهم

آنکه گفته است:

در اقصای این همه مناقب بدان خواند تا بر امانت کس و کود کند که طوایف از راه برسد و فراموشد که آنچه علی کرد مقتدر آدمی بود و صحابه همه دشمن علی بودند.

اما جواب این کلمات که مناقب برای فریفتن عوام و کودکان دیگر طوایف خوانده دروغی ظاهر و چنانی عظیم است و دلیل بر این است که اگر غرض این بودی از خواندن مناقب بایستی که بقم و گلستان و آیه و جلوه مازندان و سبزواد و دیگر خاخ که الاشیه باشند بخواند و معلوم است که آنچه بیشتر خوانده پس غرض مناقبان و فضایلان کس باشد از آنچه حواله کرده است. که بذهب اهل حق تقلید و تعلیم باطل است و آن منجم باطنیان و معبران است که قول را بر مای باشد در دانستن حق.

۱- ح: و ابلهی: و دانند ب: م ندارند. ۲- د: و ابلهی که به وقت حلاله دگی خود اظهار میکنند: و به وقت بحال زاده خود ظاهر میکنند ب: و به وقت حلاله دگی خود ظاهر میازند و گویا و اندی در اینجا بتوان ادا تعجب بکار است یعنی ای عجب و در لغتها از قیل برهان و آندراج در معنی و اندک گفته اند: و سخن گفتن از روی تعجب و عجب نیست بلکه مظنون است که و اندی معروف از و ندی باشد که در نتیجه فطرت ناسخ هم رسیده باشد در برهان گفته: و در دیگر او که مردم محیل و زبرد و بیایک و متکرو لا باقی و بی قید باشد و ایشان را از این جهت دند خوانند که منکر اهل قید و ملائحت و در عقاید و گفتار در داند انکس منکر که انکار لواز و دروغی از زیر کی باشد نه از جمل و در انجمن آرا گفته که یعنی حیل و گریز است پس این با حیل نظر نزدیک صواب می آید. ۳- از آیه ۷۱ سوره مبارکه اسراء. ۴- ح: و پس غرض مناقبان و فضایلان کتب و مقصود باشد از آنچه م: ح: و کتب مقصود ب: و کتب مقصود و در غرض هم ندارد.

بالحداد منسوبش کرده.

اما جواب این کلمات آنست که آنچه نشان داده است که خلیفه را وزیر می‌تواند بعهده بوده است مدت بیست ساله نقصان خلیفه نشان عایدترست که برافشای تم و کثافت و از چند قسمت خالی باشد این حال، یا خلیفه خود اعتقاد وزیر نداشته باشد و خواجه بعد از درستی پنجاه سال می‌داند تا خواجه غایب عالمی باشد که خلیفه حاضر، و یا دانسته باشد و از خوف پادشاه باشد که دفتش بکند، یا مزدولتی بکند، و یا مذهب خواجه راست نباشد که خلیفه از کسی بترسد و باقیه و مداحنه که می‌باشد در آن توقف و مذهب خواجه عامه مردم روا باشد که تبه کنند خلیفه روزگار چگونه روا باشد که تبه و مداحنه کنند و قسمت آخرین آنست که دانسته باشد که وزیر شیعی مذهب است و قبول کرده باشد و روا داشته باشد و چون خواجه روا نمی‌داند آنچه خلیفه کند، تا عالمی باشد که خلیفه و محتسبش باشد ازو، پس اگر خلیفه با اهل اصل و جزالت فضل بدان وزیر را فاضل را می‌بوده است انکار آن کردن دگر پاره احمق و جاهلی باشد و هر کس که این فضل اصناف بخواند این معنی بداند.

آنکه گفته است:

«در عصر اسماعیلیان پدید آمدند، و در عراق و قهستان و دیلمان سر بر آورده بودند، و خوشان بُلُحْسَن قُرّات بر صلهای خلیفین بودند و همه جهان در تحت تصرف او بود، و دیرین درگاه چون پسران ابوالفضل و پسران یسّام و دیوسهل نویختی و قریات او و پسران مشکلا همه را فاضل بودند با ملحد و همه مستولی بودند بر خلیفه، و جهان در تصرف ایشان بود».

اما جواب این سودای طبع و زواید محالات آنست که بُلُحْسَن قُرّات

- ۱- ع ث ب ۴: «دوریش» ۲- ع: «قاسان» (یعنی و سینه مهله) ۳- ع: «آخری» ۴: «آخرت» ب ۴: «قسم آخر» ۵- ع ث ب ۴: «وای» ج: «پس او» ۶ و ۷ و ۸- برای تراجم این اشخاص رجوع شود به تعلیقه ۳۳ ۹- ع: «زوابده» بیاه موجد.

مشهم نبود اما پسران ابوالفضل و پسران یسّام و پسران مشکلا با ملحد و زندقه مشهم بودند و مجسّران بودند باوّل؛ پس ملحد شدند، اما بوسهل نویختی رحمة الله علیه شیعی و معتقد بوده است و چون این مصنف در مواضع این کتاب بیان کرده است که: قائم کیاست که خلیفه برای آن باید تا جهان از ظلم اهل بدعت و ضلالت یا کیزه کنند، و اکنون حواشی می‌کنند بر خلیفه روزگار که: دافضیان را و ملحدان را تمکین کرده بود و جهان بدست ایشان باز داده و ایشان را بر مسلمانان مسلط کرده، و نمی‌داند که این نقصان عاید است بمعتقد که خلیفه روزگار بود. و اگر آنچه او کرد از تمکین ایشان صلاح بود بر آن انکار کردن غایت جهل باشد، و اگر فساد بود اقرار دادن بفساد خلفا سفاقت اجماع مسلمانان باشد، و حضور این خلیفه کمتر باشد از غیبت مهدی و پنداری چون این فصلی نوشته است هنوز هست بوده است تا مصدقش داند.

آنکه گفته است:

«و در عهد یسّام کیاز سلطان و محمد سلطان رضی الله عنهما اسیاف فضل بر اوستانی و بوسهل حدودی قمی مستوفی بودند و آن دستار بندان از قم و کاشان و آبه چنان مستولی بودند بیکدیگر و رفتن مجدالدین بک بر اوستانی که کمتر دستار بندی»

- ۱- ع: «ذکر کرده» ج: «یاد» و بعد نیست که نسخه «ع» نیز دیده خوانده شود زیرا صورت کلمه صورت دیده است. ۲- ب ث: «وای» ج: «وای» ع نیز شاید «وای» خوانده شود. ۳- ج: «وگرشته» پس مراد به مخفف «کردار» و «قار» یا «گردد» و رفتن (یعنی گفت فارسی و ضم «وای» می‌باشد. و در چاپ اول تصحیح نظری: «دود» و «وقت» چاپ کرده‌ام. ۴- ب ث: «دستار بندی» در آئینه ساج گفته: «دستار» یا «فتح آرد» دستی و کوچله و شاید «آرد» در این ترکیب یعنی «یاد» است در انجمن آرای نامری گفته: «دستار» آنچه از آن سازند و روز جنگ آنرا بردست کنند... و در نسخه انباری بعضی یاد دست گفته مراوی داشته و در پاره‌های گفته: «دستار» برون: «سروخانه» ساعد بن آختین مردان را نیز گفته اند که در روز جنگ در دست کنند و آنرا بر می‌آورد با قاف و زای تقطع و برون حفظ خوانند و ترکی قریه‌ای گویند. پس تا بر این کلمه دستار بندان باید در سابق نیز «دستار» بندان باشد و در صورت در نسخه حق و دستار بندی را بقبیل صریح و بوضع اعراب چنانکه

بند قباچه‌ی مهرین ترکی می‌گرفت و بدیوان می‌برد تا بحدی که چون بلفعل بر اوستانی در دی بود گاردی را از درعایش^۱ بحرانی بگریختند و نام گاردیو بیکر بود اما راضی بود تا پیش مجیدالملک بر اوستانی افتاد گفت: یوی اوداویر آویزی^۲ بحرانی که قتل بر او واجب بود گفتند: ای خدیوید او مردی مؤمن است یمنی راضی است، گفته شما گفتی؟ بویکر نام است و هر آینه بویکر کشتنی باشد نداشت ازو جداشتند، و چنین چنین^۳ بسیار کردند تا همه را بزاری زاری بکشتند و بوالفضل بر اوستانی را پاره پاره بکردند و بوسه دهند را بساوه بر آویختند.

اما جواب این کلمات که ایراد کرده است نقصان در سلطانین یکوسیرت بر مز اشارت کرده که: دوزیر مفیر مبتدع داشتند و مجیدالملک دیندار متقدم بودی نام برده که هنوز آثار خیرات او در حرمین^۴ مکه و مدینه ظاهر است و در مشاهد ائمه علوی و سادات فاطمی احسانهای او متواتر است از اوقاف و شمع سوختن، و خط و توقیع او هنوز مقتدای اصحاب دولت است، و رسوم و قواعد او در خیرات و نیکبها هنوز باقی است، و از بزرگوار قند و دفت او هنوز لقب او بکس ندادند و مجیدالملک مطلق او را داند و حکایت گاردی که آورده است عاقل بیضان سخن التفات نکند که ملک مشرق و مغرب بشخصی چگونه سیارند بدین جاهلی و نادانی که بی گناهی را بجس^۵ در آنکه بویکر نام باشد او را حلاک فرماید کردن که مگر درخیل خانه^۶ او هزاران آویز بیکر و عمر و عثمان سنی و شیعی

چاپ کرده‌ام ضبط کرده است افلا عریضان تدیر و لغوت نمایند زیرا بن شاهد و نفی که حق در عین مراد باشد از ظان لازم المراجعه باحت نیاز بود. اما اگر کلمه «و ستار بند» باشد چنانکه در سایر نسخ است و مراد از آن همان باشد که در برهان گفته: «دستار بندن کتابه از سادات و صدر و قباء و علماء و فضلا و سفیان و درویشان و امثال ایشان باشد و جری فر باب انشاء خوانند» سنی کلمه بتنهائی واضح است لیکن در این مورد سازگی با سابق و لاحق آن ندارد تقدیر جی چنین لکن الامر ان شاء الله تعالی.

۱- ح: «واس» ۲- ح: «ویرید» و «یا ویرید» ۳- م ب ح: «و گیلید» ۴- ب ث م: «چون چنین» ح: «چندین و چنین» ۵- در برهان قاطع گفته: «خیل خانه یعنی خاندان و دردمان باشد»

محترم مقبول القول باشند و مقتصد غلام ترک^۱ داشته باشد چه حنیفی^۲ چه سنی چه شیعی که آخر هشتاد ترک همه شیعی باشند.

و مثال آنکه آورده است که در حق بویکر گاردی نیز شنیدم از دیس شیعت و پیرو سادات سید سید فخر الدین شمس الاسلام الحسن^۳ و رحمة الله علیه گفت: روزی در پیش مجیدالملک بودم در خدمت پدرم حاضر بودم سیدعلی علوی رحمة الله علیه در بازو گان غریبدر آمده یکم از حلق و دیگری از ماوراالنهر، ماوراالنهری عمر نام و حنیفی^۴ بود، و حلی علی نام و شیعی بود، هر دو بر سلطان میبلی قرش داشتند مجیدالملک بفرمود تا ماوراالنهری را که عمر نام بود از خزانه زر نقد بدارند و علی حلی را حواله ساختند باشهر، مردکی فر^۵ اش حاضر بود گفت: خدیوید عجب بیست عمر را فد می‌دهد و علی را نسبه^۶ گفت: می‌دام اما تاجیهاییان بدانند که در پادشاهی و معامله منصب روا نباشد، و مثره نباشد که من علی را حرمت دارم و دوست دارم، و این سنی از وی پسندیده داشتند.

و آنچه اهل تصوف و علماء سنی را در حنفیان را مراعات کردی و نسبت داری و تمکین کردی از آفتاب ظاهر تر است و قبه حسن علی که عباس عبدالمطلب پدر خلفا آنجا مدفون است مجیدالملک فرموده است: و چهارطاق عثمان عثمان پیغمبر هم او فرموده است که هیچ سنی را حمیت آن نیست که درش در نهاده و مجیدالملک شب و روز در مشاهد دهانها گویند و کشتن و پاره پاره بکردن بروی هیچ عاری نباشد که خلفا و سلما و بلکه انبیا و اولیا را در ملوک و وزرا را در جبهان بسیاری کشته‌اند چه بجهت دین^۷ [و عقیدت] و چه برای مال و نعمت، و قهر مجیدالملک

۱- ح ب ث: «ووردگ» ۲- م ب ح: «حنفی» ۳- ح: «الحسن» و «اسم» دانی تصدیق فرآئی در مدح سید فخر الدین و پدر او سید شمس الدین که هر دو دیس شیعه در دی بودند سرورده و ما در آنجا موارد ذکر او را در همین کتاب نفی یاد کرده‌ایم رجوع شود به دیوان نامبرده (ص ۱۱۱-۱۱۶). ۴- م ب ح: «حنفی» ۵- یعنی هیچ سنی هست و حمیت تصدیق آنرا ندارد تاچه رسد بنا پیش. ۶- ح ب ح: «دایا» و تصحیح لایسی است.

اما حسین درج رحمة الله علیه شیعی امامتی بود و سلفی امام غایب بود و از سرفرای ابریه بود، یکی ابو عمر و عثمان بن سعید الممری، و پس از ابو جعفر محمد و ابوالحسن علی بن محمد السمری^۱ و الحسین بن روح النوبختی. رضی الله عنهم همه مؤمن و معتقد بودند.

اما پسر عزرا قیری^۲ و پسر شکتانی^۳ خود یکی است و مشتم بر دعاست^۴ بقالی^۵ و ملحدانه تا بدانند که ملحد ملحد باشد و مؤمن مؤمن، و چون چهار هزار مرد ملحد و مبتدع بیک وقت در قریب زادگاه ایشان میگویند و معتقد باشند و جهان بستم و قلم و حکم ایشان باز داده باشند این غایت ظلم و غفلت باشد اندرین مصطفی که بر روزگار علی و عمر اگر مبتدعی را بجای نشان دادند طلب کردندی و بکشتندی خلیفتی^۶ که این تمکین کند تا بدین غایت مگر پیش خدای تعالی و خلقان منظور باشد و این خواجه هریانی که می کند با انکار است بمذهب پر خدای با انکار است بر بعضی انبیاء یا انکار است بر خلفا و سلاطین و امرا و قضای و علما، نه بقضای خدای رضای دهنده نه بفعل و عمل خلفا و سلاطین و امرا را رضای می باشد و بدین فصل کلماتی گفته است که اگر فضلاء و علما با صاف نامش کنند طریقی^۷ معلوم شود که درین کتاب بر رد از این فتنه کفایت باشد.

۱- ح: «وامامی» ث: «مؤمنی» ب: «مؤمن». ۲- صاحب فتنه المقال گفته (ص ۱۹۹): «والسری علی بن محمد وهو یفتح الین الملهة وضم الهم او کرها او بکرها علی اختلاف النقل، والیاء النبیة فالراء مکسورة کذا غیبه الشیخ اسد الله الشری». ۳- مؤمن و معتقد ح: «معتقد و معتقد» ب: «مؤمن و مستعد». ۴- ح: «د» و عزیری ح: «عزیری» ب: «عزیری» ۵- یا قوت دعویم المبدأن گفته: و شلمان یفتح او لیسکن ثانی لیم یفتح و غیر مجتهد و آخره نو: ناحیه من نواحی واسط الحجاج بنسبه لیهامه من الکتاب منهم ابو جعفر محمد بن علی الطلمانی المعروف بابن ابی الخزاع یفتح الین الملهة و الزای و بدل اللفظ قاف مکسورة ثم راء همزة و کان یذکر ان اللاهوت حل فی له فی ذلک مذهب کلون ذکرته فی اخبار الادباء فی باب ابراهیم بن محمد بن احمد بن ایمن صاحب کتاب التشییهات (الی آخر ما قال) و ترجمه او معروفتر از آنست که محتاج بسط باشد. ۶- نسخ: «متمم بوده اند» ۷- ب: «و بایست» و مراد غالی بودن است. ۸- ب: «ح» ح: «د» و طریقی.

او^۱ گفته است که: «معتقد خلیفه سماله بود، و وزیرش بلخصن فرات ملحد و رافضی بوده و مادوش میثم حکم می دادند در خلافت و جهان داری» اکنون باجماع همه عقلا و خاصه بمذهب معتد مجبر سه ساله خلافت را بنشانند و اجماع محال است که بر سه ساله معتقد شود که او را نه عقل باشد و نه علم و نه رأی و نه اجتهاد و نه اهلیت و خلافت بنسبت خود مذهب گیرگان است، و وزیرش بلخصن فرات: می گوید: «ملحد و رافضی بود حل^۲ و عقد از دست و مرضی^۳ و مقبول باشد البتة، و باجماع همه مسلمانان زن ناص عقل و بی علم خود خلافت و زعامت را نباید تا بقول خواجه از سه سالگی معتقد تا حد^۴ بلوغ و کمال عقل جهان بی خلیفه بوده باشد و اتفاق است که دعوای معتد جای خلیفه دیگر^۵ ابو پس اگر بدین الزام روا باشد که فصال عالم بی خلیفه باشد و قضای نکند حکم سند و دست سال همان باشد تا فتنی^۶ که دعوای این کتاب زحمت است که: مهدی کیاست؟! و عالم چگونه بی خلیفه باشد؟ بر آن روز گار قیاس می کنند که معتقد سه ساله بود و وزیرش ملحد و مادوش ناص عقل و جهان بی خلیفه، و این نه حیثیتی باشد که از آن مغزی باشد و نه الزامی باشد که آنرا انکار توان کردن، فل الحمد لله بل اکثر هم لا یقولون^۷.

آنکه گفته اند که:

فما یبقی بلخصن فرات و در کتابها شرحهاست تا بدان حد که بیک دفعه او را مصادره کردند و دوازده پادشاه از هزار دینار از وی گرفتند^۸ برقرار بیرون از آنکه از سر ارایش بنابر برگرفتند تا بدان حد که هزار و صد^۹ دینار کافور و باقی^{۱۰} و هفت هزار دانه مشک بیرون زبینه و سیمینه و فرش و غیر آن که مستهلک^{۱۱}

۱- ح: «و حل» ۲- ح: «و بجای وی خلیفه دیگر» ۳- ح: «د» و طریقی. ۴- ح: «و حل» ۵- ح: «و از وی ها گرفته شد» ب: «ح» ح: «و از وی بستانند» ۶- ح: «و از وی بستانند» ۷- ح: «و از وی بستانند» ۸- ح: «و از وی بستانند» ۹- ح: «و از وی بستانند» ۱۰- ح: «و از وی بستانند» ۱۱- ح: «و از وی بستانند»

جماعتی گویند: امام عادل و متصف عالم تر و عیاض تر از رعیت باید که باشد و معصوم باید از خطا و زلت و کوتاه دست و تمکین نظامان و غاصبان باید که نکند و نص باشد از قبل خدا پیر روزگاری تا ظاهر و باطنش پاکیزه باشد و خواجه مصنف تمسب زند و گویند: این مذهب را فضیلت است و خلاف آن اجماع مسلمانان است و خسوسن صدر اول و جمهور اعظم است. اکنون باید انبیه بلحسن فرات کرد راضی بیاید بودن و معترف شدن، یا نه؛ بگفتن که: خلیفه ای که آن کند مجسم و معضی باشد و امامت را نباشد و امام امر و معصوم باید تا هم سفشی متناقض نباشد و هم قولش باطل نگردد که اگر در امامت اقتدا بجای یا عمر است علی بوقت استماع سخن عقیل هم بیت المال فرمی نشاند و بقول خواجه: عمر در بیت المال استین برین می نهاد تا بوی مشک نشنود و دیگر باده چون بلحسن فرات را صادره کرده باشند و معزول کرده خلیفه او را خلعت دهد و بایس عمل آورده این نصان ندانم که بنزدیک عاقلان بخلیفه و حاکم عاید باشد که ملحدی را ظالمی را آن تمکین می کند یا این نصان هم عاید باشد بعد از درستی و سی و سه سال بر افضیان

۱- ب ت ح د: و غاصبان. ۲- ع ت پ: و خلافت. ح د: و وسافت. ۳- ع ت م ب: (دعوی دوم): و همه. ۵- سبکی در طبقات الکشافیه شرح حال عبدالرحمن آلان زاهد مشهور بقتل در قتل غریبال ۵۴۹ هـ (ج ۲ طبع نخستین ص ۲۴۶):

«روحی آنه اوصی الیه شخص آن یشرق طایفه من ماله علی فقره و انساکن و کان فی ملک فکان اذا فرقه علی فقره أخذ عبا بقتله ما علی آفه حتی لا یجد راحته و یقول: لا اضع متولای راحته و مثل همداری عن عمر بن عبدالعزیز».

محصل عبارت آنکه

حکایت کرده اند که شخصی وصیت کرد و زاهد مشهور عبدالرحمن آلان نیشابوری که قلمی از مال او را بقیوان و مسکینان بدهد و در میان مال مذکور مشک هم بود پس زاهد هنگامی که مشک را قسمت میکرد دستمالی برداشت و با آن بینی خود را گرفت تا بوی مشک را در نیاید و بیگفت: من نمیخواهم نه از مشکش بهره مند شوم و نه از بویش استفاده کنم. سبکی گفته: و مثل این فیله را از عمر بن عبدالعزیز نقل کرده اند. نگارنده گویند: از کلام شیخ عبدالجلیل (ره) بر می آید که قبل از این دو نفر عمر بن الخطاب این امر را عملی کرده است: هیتا لا زیاب انتم نهمهم...!

در زبان مهران و در مسلکگاه ۱۴ کفر این مسائل مصفیبه شد است تا خواجه مصنف لنت آرا کند که مستحق لنت باشد و راست از مذهب بدد دارد، و با خود بدین وجه تمسب نکند و دسواپی خود و مذهب بد خود آشکارا نمکند.

ام آنبه گفته است: «بوطاهر جتایی دبو سید جتایی علیهما السلام که موجب در معرفت خدای تعالی قول پیغمبر کنند و حسن و فصح علی دا حوائت بشریت کرده اند که این رکن اعظم است در ملحدی و آمدن ایشان و خرابی کعبه و کشتن سی و اند هزار مسلمان حاجی و آن حادثه عظیمه گریه می دادم این نصان بکعبه است و خون این مسلمانان بگردن کیست؟ مرا چنان می نماید که نصیر در آن بها که روزگار و خلیفه وقت عاید بوده باشد که چون مثالی ملحد از عمر بیاید بهم کعبه و خرابی دین و اسلام و قتل و بهب مسلمانان و حاسیان چنانکه عادت عمر خطاب و علی مرتضی علیه السلام بوده است بایست که خلیفه از حرم بدر آمدی و روی از بتداد بهجانب آورده و آن ملحدان متقلب را دفع کردی و حاسیان و مسلمانان را خلاص داده و از آبیا روی بشام و مصر هادی و حجر الاسود و نادران بازستدی و متقلب را دفع کردی و الحاد بر داشتی، و معتر بکردی که وجوب معرفت را حوائت بقول و نظر است تا خلافت بر قاعده بودی، و اجماع و انبیه حاصل بودی، و بدعت و ضلالت نیست بودی، پس چون خلیفه مقتدر در بتداد در حرم بر پستری رومی و قرآنی خفته باشد، و بر و حلوا می خورد، و کتیز کلن ماهر و ملازمت او می کنند و خطبه و سکه در سبط زمین و بلاد عالم بنام او باشند و علی نفی و حسن ذکی علیهما السلام ممنوع و معر و باشند و آنکه در آن وقت متقلبان و ملحدان مصر بیایند علیهم لعائن الله و هاند این کنند که

۱- ح د: در زاد مهران و در نالندند. ۲- ت: و صلحت گاه. ۳- ع ت: و حسن و فصح. ۴- م ب: و مثالی از ملحدان مصر. ح د: و مثالی ملحدی. ۵- ع ت: و کتیز کلن ماهر و ملازمت میکند. ح د: و کتیز کلن ماهر و ملازمت میکند. ح د: در آن وقت بخون: و آنکه لیکن عبارت متن سابق تمسب مصنف (ره) است در جمیع مترادفات و صفت آنها با حرف صلف چنانکه در سواد از حوائی و طبقات بیان کرده ایم.

کرده اند خواجه غفلت خلفای خود فراموش کند و بعد از سالهای دراز تصنیف کند و گناه و نکات آن را بر رافضیان قلم و قاشان نهد و دشنام بر رافضیان آورد^۱ و ساری دهد که چرا زهره دارند گفتن که امام و خلیفه نص باید از قبیل خدا، و معصوم باید از حقه زلفت و خطا و شجاج و عالم می باید که هر یکی از ما، چون درین فصل باصاف تأمل رود هیچ شبهتی نباشد از آنچه آورده است، و الحمد لله رب العالمین.

اما وجه ماندن است این غلبه و حادثه که در عهد مقتدر از ابوطاهر و یوسفید جستایی حکایت کرده است این ناقل بدان حادثه که چون حسین علی را بطرف کربلا شهید کردند امیر المؤمنین یزید پسر خال المؤمنین معاویه مسلم بن عقیله المرئی الطاجی فرستاد با حسین بن نمیر السکونی که عبدالله بن زبیر از خوف شیامیه و یزید بمکه گریخته بود و آنجا منزوی شده و اهل حجاز بعد از قتل حسین روی بمبده زبیر داشتند یزید آن جماعت را بانود هزار مرد خارجی شامی بقتال عبدالله بن زبیر فرستاد، بیامدند و پدیده رسول سه شبانروز^۲ هب و غارت کردند و بجزایر فساد کردند بعد از آنکه شش هزار مرد و کودکان از ابناء المهاجرین الاوّلین^۳ و الاصلاء المتقدّمین بکشتند و پسر عثمان عثمان را بکشتند در آن حادثه، و از آنجا روی بمکه نهادند بطلب عبدالله بن زبیر تا با ابراهیم معامله کنند.

۱- ع ۳: و نهایت ع ۳۵ ب اصلا ندارند و نکات بکر نون و فتح یاء مثناة بعضی کشتن دشمن و زخم زدن یاء و بدانند بی در حق او و گردند و آزار رسانیدن باوست و از غمار مستشهد بها است در کتاب اربع عربی این است:

وضیف لثکویه أعداء یغالی القراء یراخی الاجل.

و در اینجا بعضی و زرد و بال اخروی و عار و شارب و بدانند دنیوی است. ۲- ث ۲ ب ج: و کاشان. ۳- یا قوت در معجم البلدان گفته: و ارم قسم همز، و فتح راء یا بکون راء شهرست در نزدیکی ساری از نواحی طبرستان که همه اهل آن شیعه هستند (تا آخر). ۴- ج: و وجه ماندن (بدون و اما). ۵- ترجمه ابوطاهر جنابی و ابوسعید جنابی در آینه بغضیل یاد خواهد شد. ۶- ح ۱۰: و در آنجا خواندی. ۷- ب ۴: و شبانه روز. ۸- ح ۱۰: و الاوّل. ۹- طبری و ابن الاثیر در وصف عمر گفته اند: بی سیله.

که با پسر فاطمه زهرا کردند بدست کربلا، مسلم بن عقیله المرئی علیه السلام در دام مکه بدوزخ رفت و حسین بن نمیر السکونی را با پسر لشکر کردند و آن ملعون بمکه آمد و در برابر کعبه متجسس نهاد و قتل و هب و غارت می کرد اما خواجه قصه بلحسن فرات و جستاییان در کتاب یاد کند و چنین حادثه ها فراموش کند که نباید که گردی^۱ بر چهره آل هند و یوسفیان نشیند آنکه در آن میانه که آن قوم شوم مکه بر عبدالله بن زبیر حصار کردند و کعبه را سنگسار کردند غیر آمد بهلاک یزید که در دمشق خسر خورده بود بطی کید^۲ و بدوزخ رفت آن قوم باز گشتند و چون خلیفه مسلمانان این کتبه فرماید از ملحدان و متغلبان مصر چه طمع شاید داشتن؟

و بعد از آنکه پروژگار عبدالملک^۳ مردان رسید که خلیفه روزگار شد و اجماع بر وی منع شد و حجاج بن یوسف الشافعی را که امیر لشکر ادیب و پسر ستادش بالکهای گرانه و آلات بساز بطلب عبدالله بن زبیر بمکه و آن رسوایی که آنها رفت از قتل و هب و حرمت کعبه برداشتن و در حرمان هزار مسلمان را خون بر ریختن تا با آخر کار عبدالله بن زبیر را بگریزند و بدر کعبه در آوریدند، و عبدالله بن زبیر بود و مادرش أسماء بنت ابی بکر الصدیق بود و خاله اش عیبه صدیقه بود، خلیفه وقتش بنیاد ریخت، و سعید جریب را هم با دستر قدرت حجاج یوسف بر آویخت و کعبه بمنجیق بیران^۴ کرد تا بوقت عمارت از خوف قدرت آل حسنین از روی جدا شد^۵ اما خواجه در آن قوم طمنه نرزد و بر چنان خلیفه که یزید و

۱- ح ۱۰ ب ۴: و را امیر. ۲- یعنی میاید. ۳- شوگردگی: یعنی اندک گردی. ۴- و بتر کیده شد: و بدان کید: ب: و بشک کلمه در آندراج از کشف الکفات نقل کرده که و طر کینین یفتح مای مؤلف نیز یعنی از هم کاشتن و باره شدن است. ۵- ح ۲ ب: و روزگار عبدالملک: د: و روزگار عبدالملک. ۶- ح ۱۰: و چنین هزاره. ۷- ع ۱۰: و در مسجد جریب را با دست و نادم. ۸- ح ۱۰: و در بیان: ب: و در حجاب. ۹- ح ۱۰: و از خوف فدان: و قدهب: و ده. ۱۰- یعنی عبادت روشن و مغفرت نیست مگر اینکه مراد آن باشد که هنگام بنای کعبه بدان تخریب آن بجهت نداشتن مؤنه کافی.

مردان است انکار بکنند؛ دانم که این حواله را بر افضیان تعلی بود و رافضیان آیه دورامین آنجا نبوده اند اگر حادنه اول است از غفلت مقتصد است اگر این دو گانه است خودیزید و عبدالملک سر و آن کرده اما چون اجماع بر ایشان منعقد است ذبات نگاه باید داشت و رافضیان اگر چه بی گناه اند لغت می باید کردن تا خواجه فوسشی را بد میان سنیان حرمی و سنی باشد، و اگر دعوی تاریخ دانی می کنند از قصه ولید عبدالملک که به مذهب خواجه خلیفه است و اجماع بر روزگار وی بر وی منعقد است بایست که خبر دای که مصنف باز کرد تا قالی بر گیرد این آیت بر آمد که:

وخاب کل جبار ضیاء مصنف بنهاد و تیر بادان کرد داین بینها انشا کرد^۱

آنو عدنی بجبار عنید فها انالک جبار عنید

انالایت و یک یوم حشر قتل یارب مرقض الولید

تایکی کعبه خراب می کند و یکی قرآن بنشانه تیر می کند امثالین رافضی...

قبایان تا بتوانند خصمان خدا و رسول و امام و قرآن و کعبه و شریعت را لعنت می کنند بحق، بعضی آنکه معتقد نامنصف بدو و بیعتان کرده است و اسلام علی اسمع الهدی^۲.

آنکه گفته است: «معلوم است که چه کرده در عهد نزار و عتد و عزیز»

و حاکم و مستشیر^۳ و غیرهم انالاحاد بظاهر کردن، و در بابی که نماز گفتن:

«یا بهیئت افراس دیگر حدیث را در کویچک از حد اول گرفتند تا مستحار از آن جدا شد صاحب وسائل در کتاب حج در باب سی ام از ابواب طواف گفته: (ج ۲) باب امیریه، ص ۳۱ «در وی جماعه من حقها اناسهم العلامه فی الذکرة حدیثا مرسله مضمونه ان الشادوان کان من الکعبه پس در باب فضل و کمال خودشان برای تحقیق این امر بکعبه و احادیث و سایر و تراویح مکه مظهر رجوع کنند.

۱- ج ۲ م ۲: و نکند. ۲- ج ۲: دی گفته ب ۲: و گناه ندارند. ۳- ج:

و پرویز گار وی. ۴- ج ۲: و بایستی که بخوانند یوحه. ۵- از آیه یا ازدم

سوره مبارکه ابراهیم. ۶- برای ملاحظه مآخذ این قصه رجوع شود به تعلیقه ۴۴.

۷- از آیه ۴۷ سوره مبارکه طه. ۸- ج: و معروفه شد و معروفه م ب: و معروفه ج د

هم ندارند. ۹- برای تراجم نوار و بعد و عزیز و حاکم و مستشیر رجوع شود به تعلیقه ۴۵.

آشندان محمد رسول الله، و اشهد ان علیا ولی الله، و صورت عایشه صدیقه پر دیوار بسجدها کرده و صورت دیوان دا برای قرین کردن که محمد رسول الله نبود که با او بود دیوی بود بر صورت رسول، و در بازوهای مصر و ولایتهای آن از کتنامه و لایحه و سبیلنامه شتم صحابه بظاهر می خوانند و ولایتهای خود که این وقت است که باطن ظاهر خود و ندای می کردند که: «المواالفة و بملها، و اگر مسلمانی ضعیف گفتی: «حکم قلعتی عایشه فکیف یعلیها و بملها رسول الله، گفتندی: نه او شیطان بود که با او بود نه رسول بود.

اما جواب این فصل:

می گویم: بالاخر با مرا بغیر کن ازین کلمات کفر و زندقه و بدعت و ضلالت و معطر الحاد که بر صورت دین فصل در قلم آوردم که خواندن و بشنیدن و دیدن آن قصص دل و جان و ایمان است اما چون ضرورت است بر سبیل حکایت برود المهدی علی من ابتدا به.

اولا این ائمه ملاحظه را که با القاب واسامی یاد کرده است علیهم السلام الله تشری که همیشه بلعنیت شیعت مملون بوده اند اما آنچه از ایشان یاد کرده است از افعال بد و بدعتها همه بنیاست و ناپسندیده و کفر و ضلالت است و همه قول و فعل و عمل ایشان مبنی است بر آن مسأله اول که بیصومعت توحید گفتند: «در خدمت شاختن پیغمبر و معلم صادق حاجت است.

۱- ج ۲: و در دیوار بسجدها. ۲- ج: و گناه و لایحه و سبیل نامه شد: و گناه

و لایحه و سبیل نامه ب ۲: و گناه و لایحه و سبیل باشد ج ۲: و گناه و لایحه و سبیل آن

برای تحقیق کتنامه و لایحه و سبیلنامه رجوع شود به تعلیقه ۴۴. ۲- ج ۲: و که

وقت آست ب ۲: و که آن وقت آست و بعد نیست که فصل: و الان وقت آست بوده است.

۳- ج ۲ م ۲: و در قوشن. ۴- ج ۲ م ۲: و با القاب. ۵- و تشری یعنی

پشت سرهم و قریب یعنی شرات است قال الله تعالی: «و لم یزلوا یسئلونی (آیه ۴۴ سوره

مبارکه مؤمنون) و در منتهی الالباب گفته: «و جاتوا تری یکبار پس دیگری آمدند با

مغزو و پریشان و اسلها: و تری: آن کانت انما کانت لآخره: و ان کانت للاحاق تونی.

اما آنچه گفته شد در بارنگ نماز مسدود این حالت باید کرد و علی دلاویز است
خاک بر سر ایشان که چنگو نه امام زاین رسول مقدم کردند و مصلحت چه کند
لا مائد این بمنتهای همتها و نام عایشه را بر دیوار باصورت دیو فرین کردند
مخالفت کفر و ضلالت و بدعت باشد معزز از ائمت است خدا و لعنت فرشتگان و لعنت
همه یقینبران و لعنت همه آدمیان بدان کسی باده که منتهی این باشد که دیوی
بصورت رسول تواند شد و با عایشه بیودن حاشا عتوها و این حوادث مانند کسی
بمنجی بهتر می دارد که گویند «باید تعالی دیو با صورت سلیمان کرد و ملکان سلیمان
بدان دیو سپرد و تلخیص اوله در او دادند چنانکه مذهبی خواجه مصنف است و
بمذهبی شیعه بحمدالله لایق نیست که چون مذهب دادند مذهب را باشد در
و بیوی معرفت و تلخیص اوله و غیر آن و تعبیر صورت اینها را ملحدان در
میجبران نمودند که گفتند: خدای صورت سلیمان بدیوی داد و ملکان بدو سپرد
تا ملحدان نیز گفتند: صورت مصطفی بدیو بخداد و زنی را بوی داد که شیعه بحمدالله
ازین و آن منز و دیگر است که خدای را عابد دادند و رسولان را معبود و زنان
انیا را پاکیزه و لعنت عایشه و شوهرش دادند که کجا منزل باید کردن که
شوهرش متعلق سلوان خداد و فرشتگان و مؤمنان است و زنی متعلق رحمت
خدا و در عایشه شیعه بیشتر از آن امتقاد نکند که با علی علیه السلام که امام
مقرر فی الساعه است اختیار حرب کرد و اگر از آن توبه نکرده باشد او را بیایات
از آن حرکت که پی است با جماع مواخفه کنند تا معلوم باشد و غیر این نیست
مذهب در روی و لعنت همه شمشیر ملحدان و متوکلان و تسلیمان است اما

۱- ع: ث: وکە مەجسۇس باشد... ۲- ح: د: وەرماندەنگی این حوالت پەندەب: نوپەر:
 ۳- نەسێخ: دۆلەد: و پەڕیڤە: گۆنەد: تصحیح شد: یاقەسیر: دۆلەد:
 ۴- ع: ث: م: پ: و تەیر: ۵- ع: د: وەندە: ح: د: لەش: عەشە:
 ۶- ع: ث: ح: د: واما: ورتەسارد: ۷- کەدا مرەبە: د: ع: ث: ب:
 لیکە: د: م: د: مەشغولان: ۸- ث: مەشغولان: م: ب: مەشغولان:

نمی‌دانم که این فصل درین کتاب چه سبب آورده است اولاً بمذهب شیعه اگر چه علی راضی و مسوم و بهتر از هر یک از ائمت گویند مذهب ایشان چنین است که اگر در میان فصول با یکدیگر نماند سبب از ائمه هدی کسی گویند: «شیعان علیاً ولی الله» بیک نامزدی باطل باشد و پاس باید گرفت، و علی و با یکدیگر نماند بدعت است و بمقتضای کردن محبت، و گویند این در لغت و غضب خدای باشد و آخر این مستحق که بیست و پنجمی از این مذهب دعوی می‌کند باید این مایه بدافسته باشد، و مسوم شد که عرش بدین فصل، آلا خصوص مصطفی و عایشه نبوده است تا در قول و قلم آید، بادی تعالی توفیق دهات تا بر زبان ما همه صدق و سواب رود و در قلم ما همه کلمات آید که بدان محترم و مأثور بنشینم و دیگران که بنیکی بدو قلم و قدم ما افتد کنند! الله الحافظ الصبر.

آنکه گفته است: «وَأَن لَّعَلَّكَ إِنَّا» دردمر می گفتند که: «أَلَمْ نَأْتِ الْوَعْدَ وَحَقَّ قَوْلُهَا» و بدینها بظاهر می کنند چون زنا و اولاده دربارها همارا و چهارها^{۱۱} و دختر خانه ها و دومی نهادند و زنان و دختران خود را بی نکاح بپادند^{۱۲} و قاضی نشانند^{۱۳} تا توسط خبر زنا و اولاده همی کمد و مانند این چنانکه شرح بعضی ازین

[illegible]

منکر^۱ در لغت به معنی «نکر» یا «غریب» است که ما جمع کرده‌ایم در باب خلافت مقتدی به معنی «مستغنی» و «مستغنی» معنی خود را این رسول الله، ولی الله، والکلام با امر الله، والمهدی بالله، والیزیر بالله، والظاهر لا من انذین الله، والما کم بحکم الله، والا با امر الله، والمستنصر بالله؛ لقب نهاده، و خواجه گمان احبش را ضعی در صراط و فقهستان که بودند چون می‌شوند که در مکتب و تهاجم و معر و مغرب پیغمبر دود شام می‌شدند و یکدیگر را نهیت می‌کردند^۲ بریز و اشارت چنانکه عادت را فانیان باشد^۳ که همه علامات ظهور قائم است.

اما جواب این فصل: اگر چه واجب و لازم نیست ضرورت شروع [به] کلماتی برود.

اما جواب آنچه حواله کرده‌است بملاحده از شتم غار و غاربان و پی رسول خدای و بویکی پوشیده، و بظاهر کردن منکرات و منتهیات از خمر و زنا و لواط و غیر آن هیچ شبهتی نیست که آن معانی بمذهب ملحدان رواست و بمذهب مجتبیان پسندارنده خداست و اگر این همانند این نکرده‌ای و نگفتندی چون^۴ ملحد بودند: «و بر پشت زمین از همه استانی مپلایان از مشرک و کافر و بدعتیست

۱- ت م ب ح د: وناکیر» در اقرب الموارید ص ۱۱۱: وناکیر اسم مشرک، و مایس فيه رعی القمن لولی اولی: و الموروف هذه وت: یعنی من المنکر ج منکرات [و ناکی] گفته: قیاتون المناکری نشاط: و یاتون الصلوة وهم کمالی و در جل منکری دایه فطن ج منکرون و مناکیر، پس معلوم شد که «وناکیر» یاد در اینجا معنی ندارد و «وناکیر» بدون یاد جمع منکرات مانند منکرات لیکن در سایر کتب فنیین هیچ با احتمال آن تاکنون بخاطر نداشتیم که دیده باشم. ۲- ع د: و فخرج بدادهایم (با وجود ذکر شرح در سابق، ۳- ع: و می‌شوند ب ت م: و بشوند. ۴- ح د: و میدادند. ۵- افزود نسخه ج د: و در این مورد چند سطر از عبارت ماقبل شده و در نتیجه عبارت اعتراض صاحب الفناض یا جواب صاحب جی ثالب الفناض یکدیگر خلط شده و قسمتی از عبارت مؤلف دوم بحساب عبارت مؤلف اول درج شده و قسمتی از اعتراض مؤلف اول نیز ناقص مانده است و بعضی عبارت هر دو نسخه اینست: و چنانکه عادت را فانیان باشد که آن جماعت از همه اصناف مپلایان از مشرک و کافر (تا آخر عبارت طایفه من) ۶- ع د: و در خود و سایر نسخ این عبارت را ندارند و ممکن است اصل چنین بوده: و نه خود ملحد بودند.

و آ کتاب پرست و ستاره پرست و مجوسی و آتش پرست و مجیب و گیس و جهود و ترسا و از همه اعدای خدا و انبیا و اولیا ملحدان بدعتی و شیعی ترند و ملعون تر؛ و از بیجااست که شاعر نازیبان می‌گوید شعر:

الباطنیة شر الخلق کلهم ضرور باطنهم فربک بالشر
دین الاپاحة والتعطیل درشهم والوجد بالرسل والتکذیب بالشریر
هم المیوس یو دیمان فانتسوا مکرراً و ذوداً الی الاشراف من مشرک
و کتابهایی که شیعه اصولیه امامیه کرده‌اند در تفسیر قاعده ملاحده همانند -
الله علیهم انتم من مشرک و ملوک آرا فیهایی نیست و در همه طوایف اسلام ملحدان را دشمن تر شیعه اصولیه‌اند.

اما جواب این کلمات که خلفای ملاحده در معر و خمر و زنا و لواط و غیر آن از منتهیات شرعی^۱ بظاهر^۲ کرده آری کردند لغت بر ملحدان یاد و اقوالشان اما می‌بایست که این معنی^۳ در بدعت ظاهر نبودی و قیاس خواه^۴ که در و همه منتهیات رود درجه^۵، و خمس^۶ فروختندی، و رضا ندادندی، و اجرت ندادندی تا بر ملاحده این طعن شایستی نزن، پس خواجه مجیب را از دو وجه بر ملاحده این طعن نیست:

یکی برای حرمت بطلان.

و دیگر برای اقرار بقضا و قعد و رضای خدای پس طعنه بر ملاحده شیعه را زسد که خدای را عادل و منزه گویند و انبیا و خلفا را معصوم.

اما آنچه القاب مدعیان و مپلایان^۱ معنی یاد کرده که «بر خود نهادماند

۱- ع ت م ب ح د: و فخرج بدادهایم (با وجود ذکر شرح در سابق، ۲- ع: و می‌شوند ب ت م: و بشوند. ۳- ح د: و میدادند. ۴- افزود نسخه ج د: و در این مورد چند سطر از عبارت ماقبل شده و در نتیجه عبارت اعتراض صاحب الفناض یا جواب صاحب جی ثالب الفناض یکدیگر خلط شده و قسمتی از عبارت مؤلف دوم بحساب عبارت مؤلف اول درج شده و قسمتی از اعتراض مؤلف اول نیز ناقص مانده است و بعضی عبارت هر دو نسخه اینست: و چنانکه عادت را فانیان باشد که آن جماعت از همه اصناف مپلایان از مشرک و کافر (تا آخر عبارت طایفه من) ۵- ع د: و در خود و سایر نسخ این عبارت را ندارند و ممکن است اصل چنین بوده: و نه خود ملحد بودند.

اسلام و دین راه از آن چه نقصان باشد که کافی آن نشان را خدای میخوانند و مشرکان لات و عزری را ایزدان خدا میدانند و مسیلمه کذاب و طلیعه مدعی خود را رسول خوانند و فرعون خود را خدا میخوانند و جهودان عزری را و نرسمایان مسیح را پسران خدا میخوانند و غالیان علی را خدای میدانند و میخوانند و وحدانیت و رسالت را نقضانی یابند. اگر جماعتی مبتدعان و متقلدان مصر خود را دالماکم بالله والاخر بالله نام نهادند اسلام و دین و اعتقاد و مسلمانی را نقضانی نکند.

اما عجب است که این مصنف چون کتاب را «بعض فتنایع الروافض» نام نهاد است اساسی و القاب ملاحظه در روی بیان کردن نه از غایت بامتنفی و نامتمندی و بدعتنقادی و بی امانتی باشد؟ تا چنانچه در عوام و ارباب و کم علمان که بر خوانند ایشان را پندیده آید و همه دزد و پال آن بگردن این بیچاره باشد که چنین تصنیف سازد و اگر درین مجموعه همه ذکر مذهب شیعه کرده بودی در نقض آن نمکین که شروع بقضائات بشر و درت قضی کرده آمد که هم خواص بر خوانند و هم عوام بدانند.

اما آنچه گفته است که: «رافضیان احق بدان آوازه که از مترب و مصر متوان می شد خرمی می کردند و بشادت یکدیگر می دادند که مقدمه کار مهدی است».

الحق دعوی سره و بیانی روشن است که آن رافضیان علی زعمه و بیکر صدیق را باسبقت و هجرت و قبل مال و وصلت رسول و بیعت مهابر و انصار و عمر خطاب را باسلابت و عدل و کوتاه دستی و وصلت رسول و فتوحای عالم و عثمان عفان را

- ۱- ع ت م ب ح: و که این باشد. ۲- حرف نفی و نه را حذف دارد و سایر نسخ آنرا ندارند پس نفی برای استغناء آنکار می خواهد بود از قبیل: «و انا انعم الیکم یا بنی آدم».
- ۳- ع: و پندیده. ۴- ع ت م ب: و ممکن. ۵- ت م ب: و باسبقت در هجرت.
- ع: بعد م. و با صد م. ۶- ح: و در عدل.

با کثرت حیا و بذل مالها و سبب یردگه و دامادی مصطفی چون نص و معصوم نه اند بااعت قبول نمی کنند با چنین خصوصیت نهادم تا باید بیان و ملحدان مصر و مغرب و امامان زیدیان چگونه اثبات کنند؟ و هر کسی که اصول مذهب شیعه داند این همت قبول نکند تا دروغ و خطا و بی اصلی و متعسیر مصنف هر ساعت در هر فصل ظاهری باشد و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: «دویدانیا انجامید که مقتدر خفیه را بکشد و چهار هزار ملحد و رافضی را بکشد و بیاد بختند و بهری را آتش در دهنه و بادشان بشتند و همیشه چنین بود ماست و کار ایشان در می برده اند و بادشان زود فر و نشیند زیرا که دغل دارانند».

اما جواب این محالات و ذرات که از سر رکاکت عقل دیوایکی یاد کرد ماست که تعدد کثای مسطور است و نه از متمدن که کوراست که چون خلیفه را بکشد و غوغائی بر آید و در آن میانه تمیزی نباشد و مستحق و نامستحق و ملحد و موحّد در کشتن یکسان باشند و ملحد ملحد باشد و مسلمان مسلمان و کلام الهی ضریمن الهیان و باد کمی فر نشیند که صد و پنجاه سال باشد نامذهبش نهاد باشند

- ۱- کذا در همه نسخ لیکن نظر درست نمی آید زیرا «خصوصیت» اسم است از «خاصه» مطاعه آتی جمله و نزع و این را همه لغویان عرب ذکر کرده اند و محتمل است که مصنف و محرک صلابت و «خصوصیت» باشد در آندراج «زغایا اوقات قتل کرده که: و خصوصیت بفتح لوک و فلهید باء تحاتی خاص کردن و خاص شدن چیزی را؛ چرا که خصوصیت بفتح ص و تبه است و پای تحاتی و نفی فوقانی برای مصدریت و در قاموس و منتخب بضم و فتح هر دو نوشته. ۲- ح: و مصنف: مصنف. ۳- ویری: کتابه از انبات و دوام و برقراری و پایداری بعد از دود و دوز است. ۴- ح: بجای «ضرب» و نوع و این عبارت عربی مصرعهای از متین است از تفسیر ای که در دیوانش باین عنوان و غزل یذکر قیام شب العقیلی عفی الامتاد کافور و قله بدش سنه ثمان و اربعین و ثلاث مائه مضمون است و مطلع قصیده و بیت دوم آن چنین است:

و جنواک منعم بکل لسان و لو کان من اعدائه القربان
و لله سرانی حلاز و انما کلام العقیلی ضریمن الهیان

طالب تمام قصید، بدیوان متنی رجوع کند و در «العرف العقیلی» شرح دیوان امی الغنیه در ص ۵۱۲-۵۱۵ مذکور است و مصرع بعد کور در حکم متنی گردیده و جاری و جاری آن میباشد.

اما جواب : بين فضل نيك تا ممل بايد كي دن تا فايده حاصل شود.

اما آنچه گفته است و عجیب فرموده که: شیعه بدعتی مخالفان خود
نموده اولاً بر حق آن افکار می کند، و قول خدای را رد می کند، و دعوت مصطفی
را مل می داند چنانکه این آیه که باری تعالی در حق فر آن مجید و کتاب
میزم می گوید محمد را با هر معلق: فبشر عید * الذین یستمنون القول فیتبعون
ج ۱: ح ۱: و این شنبه و آن شنبه بدعتی پس من طایف تخر مصالح در آن زمان است چنانکه
در تعلیق ۴ بیان شده است. ج ۲: و هیچ یمنی و از قبیل اخلاق خود و اراده
جمع است. ج ۳: م: و سکا: ج ۴: و ضلاله (یعنی با وجود). ج ۴: ح
۵: و شست. ج ۵: ح: و افسر مجید: م: و کلام مجید. ج ۶: م: و لغزاد: ج ۷
و کلام مجید.

و وجه دیگر آنکه شیعیان^۱ عراق از جماعتی که خود را شافعی متسوب
کرده‌اند وجوب و تنبیه و تکلیف را مالاطلاق و زلت^۲ انبیا و وجوب معرفت بمع
و مانند این منکرات شنیع باشند چون گویند از خراسان مد کثری^۳ رسیده‌است
خواهند که بنشینند تا خود مذهب ابدال رسول دین بذهب ابن جبرئیل مانند گی
داد یا نه و در حق^۴ امیر المؤمنین و آل او اعتقاد چگونه دارد و اگر چنینی
باشد خواهند که بدانش که کثری^۵ است بر معتزلی یا نجاشی یا خود مذهب
بو حنیفه داند مطلق دسوس^۶ دین و فردوع شریعت، ابن حرکت و رحمت برای
این^۷ باشد. آنکه حاضر شوند و بر منبری یا در محبت و خصومت اهل‌اللیت
شنیده باشند هم بر آئینا نوید و عدل و عصمت انبیا و مناقب آل رسول شنوده
مستارها می‌اندازند و از دشمن^۸ حنظل شک می‌چینند که خرق عادت را مانده
و اگر ابن عالم امیر عبادی باشد^۹ خواهه میان درشد و بر مخالفت او عوام را
تحریض می‌دهد که آئینه او گوید نتواند شوند و اگر کناز شمری^{۱۰} باشد بفرست
فتوی کند و شیعیت نفی و دین می‌کنند و مال بر دوشی^{۱۱} او توبه و عدل و عصمت

رسول و وجوب معرفت عقل و عقل بذل میکنند.

و اگر انکار بمجلس رفتن این جماعت از آنست که گویند مخالف است! این طریقه در هر طایفه باشد و کدام دوشنبه باشد که در مجلس ما از ده و بیست دینجاء ریاست منقبت خوان و عالم^۱ و بازاری از حنفیان و شیعویان کمتی باشند و می شنوند و بسنی می نویسند و این معنی ظاهر و شایع است و اگر بحقیقت درین فصل وجوابی باصناف تأمل^۲ رود هیچ شیعتی بنماید.

از لای^۳ اگر عالم و گوینده خرب که در شهر آید اگر طلاق نکند و بطبع سیم دنیا و معیامله خواجگان شیعی و امید قبول حضور^۴ و احواس شیعه در مذهب خود بداند نکند و تصنیب سرد نکند و علی را بر عمر فضیلت نهد و اهل بیت دایر اسباب ترجیح نهد لای^۵ شیعه بمجلس او را مایل باشند و اگر مذهب خود روی دست بگیرد بمجلس وی چندان شوند که بمجلس مقیمان شهر تا معلوم شود که مداحه و نفاق و تحبیه و ریا و حجب^۶ جاه و مال^۷ بهائیه^۸ خواجه هایدن است که بجام شیعه تا نیک بدانند این معنی.

دایم آنکه اکثر مطهری و گویندهای خوش آواز در شهر آید از شهر خوشی همه طوایف روی بوی می کنند^۹ و می شنوند خواجه آن پیچ نکند چون مدگر^{۱۰} مخالف شیعه در آید که سخن خوش گویند از برای طراوت و لطافت سخن و میلی نکند در دین و اعتقاد ایشان^{۱۱} نقصانی نکند آنچه توحید و عدل و عصمت انبیا و مناقب آل مصطفی باشد در جان و دل می گیرند و آنچه بخلاف این باشد التفات

- ۱- ع ث ب م؛ و کثر از ده و چون در ذیل عبارت و کثر می آید بطور قطع در اینجا از طایان قلم و اشتباه سر زده است. ۲- ع ث ب؛ و منقبت و عالم ح د و قیام عالم.
- ۳- ع ث ب؛ و توفیق. ۴- ب م؛ و احوال و گویا تعبیر به احوال آنکه صریح ع ث ح د است برای توفیق و تمهید جواب دیگر است که در ذیل عبارت بخوان و اگر آنکه بیاید.
- ۵- ث؛ و حضور ب م؛ و حضور ح د د و حضور. ۶- ع ث؛ و جاه و مال.
- ۷- ح د و روی بوی نهاده. ۸- ع ث ب؛ و چون بدیگری.

خود نکندند خداماسا و رخ ما کند^۱.

اما آنچه گفته است که: در افضیان این روز گاه همچنانند که رافضیان عهد علی^۲ مرتضی.

بخلاف آنست که در اول کتاب بیان کرده است که این مذهب منحدث^۳ است و زنی نهاده است و این المقتض^۴ واضع آن بوداست و اینجا گوید که در عهد علی رافضیان بوده اند، لایحه اقوالش در این کتاب متناظر یکدیگر باشد و باری عالمی از وی پنداری سلب عقل و توفیق کرده است و الحمد لله رب العالمین.

اما این کلمات که بدو^۵ بامیر المؤمنین حوائت کرده است که امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه گفت که: و بر یک و صبر بعد از مصطفی بهتراند از امت^۶ حاشا که امیر المؤمنین با وفور عصمت و کثرت علم و دانش مانند این سخن گوید و بیرون از آنکه در آثار و اخبار که از وی روایت است این کلمات مذکور نیست و در هیچ کتابی از هیچ البلاغه و تاریخ الشهور و الدهور که يك کلمه از کلمات امیر المؤمنین (ع) از آنجا ثابت و ساقط^۷ نیست مسطور نیست و امیر المؤمنین چون از قرآن و عقل و اخبار رسول داد که او پیش است بفضل و عصمت و کثرت علم و قریب دستاوت و بذل و شجاعت و وصل و وسعت و غیر این کفر چه بویکر و عمر را بوده است از فضایل که شنبان دعوی کنند و گویند: او را بوده است و آنچه او بدان مخصوص است ایشان را نبود است باجماع و این فصل بشرح در کتاب الدراجات که شیخ ابو عبدالله ایسری^۸ کرده است بیاید و بدین و بدانستن تا معلوم شود که امیر المؤمنین را در فضایل هر يك از صحابه باری مشارکت است و آنچه او بدان مخصوص است ایشان را بیجمع نبوده است.

- ۱- یعنی صاف روی آلاشی را بردار و تیره و اصناف را فرو گذار. ۲- ع ث ب م؛ و اینست.
- ۳- ع ث ب م؛ و این المقتض. ۴- ع ث ب م؛ و این مدو^۵.
- ۵- ع؛ درست خوانا نیست ث ب؛ و از آنجا دانه ساقط. ۶- برای ترجمه ابو عبدالله بصری و کتاب الدراجات او رجوع هرد بنقلیه ۴۸.

و دیگر آنکه - هر که او^۱ محل^۲ و مرتبت^۳ حسن و حسین داند مانند این سخن نگوید که نفس و جان و جگر مصطفی اند و سید علی السلام گفته است که: الحسن و الحسین^۴ منی، و گفته که: هذان^۵ امامان قداماؤقدما و ابوهما خیر^۶ منهما، تا معلوم شود که این حدیث دروغ و پنهان است و علی بهتر است و عالم و معصوم و همه صحابه محتاج غیر از^۷ او^۸ و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است:

هرچون در بازارها این شعرهای محال خوانند و ترکان بشنوند و خود ندانند که آن چیست و آنها که پیش ازین بر سر و دهن و رافضی واقف بودند دانستند که چند نا ازمین متقیان را فتنی زبان پیریدند و در ساری خاتون سمیده^۱ سلیم بنت ملک شاه و حمه الله که زن اصفهید علی بود بواسطه منافقی را زبان فرمود پیریدن که اندک آن پیشه گریخته بود و هیچ صحابه یا لایق قدح زبان رسول خدا نمی خواند^۲. اما جواب آنچه گفته است که: در کان ندانند که منافقیان چه خوانده. ممکن نیست که بر پشت زمین از ملحدان گذشته ترکان غازی را دشمنی هست نسبتی از این مصنف^۳ نامتصف که در هر فصلی از فصول این کتاب اشارتی کرده است و یک جای بی حیثیتی^۴ و یک جا بنادائی و یک جای بی فلت ترکان و این مایه پنداشته است که ترکان عالم و عاقلانند و جهان بینی و جهان داری بهره دیدشان بنیت داده^۵ است و حرمت منافق خوانان که دارند از اعتقاد پاکیزه و دوستی امیر المؤمنین باشد که مردان مردان را دوست دارند و خصوصیتی که این خواجه^۶ نوسنی را باطنی و با اولادش و مداحان او هست ترکان را نیست.

و اما آنچه حوائث کرده است بدختر ملک شاه سلطان که زن اصفهید علی

- ۱- ع ث ب ج د: و دیگر آنکه او.
- ۲- ع ث ب م: و حسن و حسین.
- ۳- ع ث ب: و حمه الله.
- ۴- ع ث م ب باضا: و پیریدند ج د: و پیریدند.
- ۵- ع م ج د: و سید.
- ۶- ع ث ب م: و خوانند ج د: و میخوانند.
- ۷- ع ث: و به بی حیثیتی.
- ۸- غیر ع: و فتنه داد.

شیعی و معتقد و دوازده امامی بود علی رغم^۱ خواجه که درین کتاب گفته است بمواضع که: در قضایانرا^۲ فتنی و محملی تراشده و گفته است خاکش بدخان که: درافضی^۳ و ملحد یکی است و جایی گفته است: درافضی^۴ دهلیز ملحدی است پس گوید: سلطانی چون ملک شاه دختر را برافضی داد پس پیرامانی و بیداعتقادی و بیدینتی پس که سلطان حواله^۵ کنده هر کس که دختر بدخلیز ملحدان دهد مسلمان نباشد تا این دعوی در سر مجبوری بماند و سلطان عالم و عادل و مؤمن باشد و اصفهید علی که داماد او باشد مؤمن و معتقد و شیعی و امامی و اصولی و خواجه بدان دعوی مبتدع و منکر و مجبور و ضال^۶ و اتقانی^۷ و منافق^۸ و الحمد لله رب العالمین.

و اما آنچه گفته است که: در آن خاتون زبان بواسطه منافقی شیعی رحمة الله علیه پیریده است و انگار شاید کردن که بحوالی^۹ دروغ که بروی کردند^{۱۰} خاتون زبان و فرمود پیریدن.

وجه مافند^{۱۱} است این معنی بدانکه خواجه بویکر خسر و آبادی^{۱۲} سنی که حاکم قزوین بود او را گفتند: صد بیک فضایی دشمن علی و آل او ترا لعنت کرده است، فرمود تا در دارالشفا^{۱۳} که قزوین است آن فضایل خوان سنی را پانچاوه بگردد و پادشاهان در شهرها مانند این بسیار کرده اند و کنند که از حوائث بمذهب و اعتقاد بکنند^{۱۴} و فضائی نباشد.

اما خواب^{۱۵} یک نیمه راست نباشد و یک نیمه دروغ، چون آن تاریخ زیاد داشته است که زبان بواسطه منافقی رحمة الله علیه پیریدند بایستی که فراموشی نکردی که همان شب علی^{۱۶} رمی شدی را بنوا برید و زبان در دهن او کرد و جالی^{۱۷}

- ۱- نسخ: و زعم و ممکن است که باعتبار ما بعد و زعم هم درست باشد.
- ۲- ع: و فتنی و فتنانی.
- ۳- ع: و فتنی و فتنانی.
- ۴- ع: و فتنی و فتنانی.
- ۵- ع: و فتنی و فتنانی.
- ۶- ع: و فتنی و فتنانی.
- ۷- ع: و فتنی و فتنانی.
- ۸- ع: و فتنی و فتنانی.
- ۹- ع: و فتنی و فتنانی.
- ۱۰- ع: و فتنی و فتنانی.
- ۱۱- ع: و فتنی و فتنانی.
- ۱۲- ع: و فتنی و فتنانی.
- ۱۳- ع: و فتنی و فتنانی.
- ۱۴- ع: و فتنی و فتنانی.
- ۱۵- ع: و فتنی و فتنانی.
- ۱۶- ع: و فتنی و فتنانی.
- ۱۷- ع: و فتنی و فتنانی.

یک و درست شد و تا چهل سال بعد از آن تاریخ در ری و قزوین و قم و کاشان و آبه و یسا بود و سیزده و چهل و دو آباد و بلاد مازندران زهد و توحید و مناقب و فضیلت می خواند تا در آن دیگوانی با جواد خدای شد آنچه پیشین یاد کرده است آخر اصلی است و ندامت و ملامت آن بدیدار آخرت پوی رسد ان شاء الله تعالی ؟

آیه گفته است : و خبیثی دینگی بود نام او یلمعید مناقبی همین مطالب خواندی از ری به سمت الحاد بسیاری گریخت و آیه محکم بود دفعه سمعایه میخواند و ملحدان ساری و آرم او را میگوئی داشتند بفرجام در آخر عمر شکلی بگردید و سرش بلقوه چون سر خوکان شد و ببرد.

اما جواب این کلمات لغو و هذیان که از سر کین و بهمت و عداوت دین گفته است آنست که چون بهمت الحاد از ری بگریخت و بسیاری شده هیچ عاقل قبول نکند که در دین می سال هر ملحدی معروف که در حدود گیرد کوه و طیس گیلکی و دیار الموت و قباخ طالقان ناپدیدند چون باز جستن سرش در ساری یافتند یا در آرم بر سر نیزه شام شاهان ملک مازندران و تنش طعمه سگان که الوف الوف از آن سگان جهنم و خنازیر جحیم را آن شام شبی بتأیید الهی طعمه سباع و طیور می کند پس ملحدان را عادت نباشد که بدان ولایت بحماییت شوند و بگفتنی که : ملحدان را حیایت خانه کجا باشد اما این قدر مساعدت کرده شد و مافلان دانند که ملحد و مشتم را بسیاری جای نباشد که حساب کرد مانند تا ملک مازندران برستم بن علی بن شهریار اقتلا یست و هفت هزار مرد

- ۱- ت م ب ج : «دینا بود» . ۲- ب : «و زهد و توحید مناقب و فضیلت» ج : «و زهد و توحید و فضیلت مناقب» . ۳- ت م ب ج : «و یکانی» ۴- ج : «و ان خادافه تعالی و صمد» . ۵- مصنف «ابوالمعین» است . ۶- ت : «و مدح» . ۷- ج : «و دهان گفته» و قره بلخ اوک بروزن قهره علی است که دست و پای آدمی از کربلایمیانند و در پیش کعبه میشود (تا آخر) . ۸- ج : «و چو» . ۹- ج : «و طیس و گیلکی» برای تحقیق «طیس گیلکی» دجوع خود تعلیفه ۳۹ . ۱۰- ب ت م : «و رنگنی» ج : «و رنگنی» و معنی عبارت من اینست که اگر میخواستیم میگفتم.

ملحد که در حد اعتبار و التفات نباشد و در عالم انسلطین و امر اکس را مانند این قنوح بوده است و اگر بودی پوشیده نمادی تا بنامند که حاوی و آرم قبیله الاسلام است نه قرینه الموت و الحمد لله رب العالمین.

و اما یلمعید مناقبی و حمة الله علیه مردی مؤمن و موحد بود و در آملیه ؟ و آنچه گفته است که : در آخر عمر یلمعید را بهشت نقوشکش بگفته اصاف آنست که باصفهان و حمدان و سلوه و قزوین و بلاد آذربایجان و دیگر بقاع که مشیان باشند و قنایل خوانان هرگز طاعت و توحید و طالع و بر سر و لغت و غیر آن نباشد و هیچ سستی و فاضلی بدین علت نمرده است و این علت الا بسیاری و قم و کاشان و آبه و درامین و در مصلحگاه نباشد و آیه خواجده لازم است در این معنی آنست که ملحدان الموت را که دشمنان توحید خدا اند و جهودان و ترسایان را که دشمنان شریعت مصطفی اند عقوبت با آخرت وعید میکنند و در دل دلیا حق تعالی مشتمی بهدین حید علیه السلام دمی گوید و ماکان الله لیمه بهم و ائمه فیم و دانشیان را که دشمن بویکر و صرائد علی زعمه عقوبت بدیامی کند تا برین اصل درجه بویکر و عمر زیاده و بهتر باشد از درجه خدای و رسول خدای و این نه از ازمی باشد که از آن مقری باشد تا معلوم شود که خواجده توحیدی بویکر و عمر را بر گواران می شناسد از خدا و رسول که دشمنان خدا و معصدا قیامت عقوبت در مشیت باشد که خدای مالک الملک است اما دشمنان بویکر و عمر را بر و در عقوبت بدیامی کنند و همه غفلا دانند که قول امر اخ و اسقام تعلق بر و در عقوبت بدیامی کنند و همه غفلا دانند که قول امر اخ و اسقام تعلق

- ۱- ت م ب ج : «و دانند» . ۲- این عبارت ترجمه این عبارت عربی میشود ظاهر برالیه است که : «و لو کان لیاز» . ۳- ج : «و مؤمن و موحد و مستعد بود» . ۴- ج : «و در ج و شاید و غما علیه بوده و مراد وطنی دشمن باشد» . ۵- ت م ب : «و انصاف است» ج : «و انصاف این است» . ۶- م ب ج : «و آذربایجان» . ۷- ت : «و صلی گاه» ج : «و ندانند» . ۸- ت م ب : «و درین» . ۹- ج : «و آیه ۳۳ سوره مبارکه انفال» .

بمصلحت عباد دارد نه بذهب و اعتقاد، و مصنف را از مذهب بدر خود فراموش^۱ نبایست کردن باری که گویند: حق تعالی در آخر عمر امیرالمؤمنین را علیه السلام از می گویند: علت داد که کینه آن بود که کرمان زنده از فروج اندامش بیرون می آمدند و دیگر موضع فرو می شد، دام که ابوب پیغامبر با چندین علت منقرض^۲ رافضی نبود و شتم بویگر و عمر نکرده بود چنانکه حواله کرده است یلعمید مناقبی که بپنهان علت مبتلا شد، پس اگر ابوب پیغمبر همدشمن بویگر و عمر بوده است و علت بیماری جزای آن عداوت یافته است رافضیان را معذور باید داشتن که در این عداوت اقتدا بابیا و مرسلان کرده اند، و اگر نه و ابوب پیغمبر را بی عداوت، معذبه علل و امراض بحکم مصلحت جایز است علت لغوه یلعمید مناقبی اگر بوده است بر آن قیاس می باید کرد، و یا دست از مذهب بد برداشتن، و زبان از پنهان و تشنیع کوتاه کردند.

و بایست که این مستحق مجتبر یلعمید مناقبی را در علت لغوه بایکانه^۳ مجتبر مشبهی^۴ ناسیبر فضایل خوان قیاس کرده بودی که بنمود تاهه علت موحش بر روی ظاهر شد که همه مردم روی دیدند و یکی از آن خود لغوه بود پس او باری دوست دارد بویگر و عمر بود بایست که بشنوه و گند دهنی^۵ و بر من مبتلا نشدی، و اگر شیت که جزا بر عمل گویند آنرا بعداوت امیرالمؤمنین و اولادش ائمه طاهرين حواله نمی کنند که کین و عداوت ایشان کفر است؛ بایست که ناصبیان که جزایر عمل را منکرانند این را بعداوت بویگر و عمر حواله نکرده ای که شناختن ایشان بشود^۶ خواجه واجب نیست. اما خواجه را چون عداوت پس بوطالب پیش آید چنین تاریخها فراموش کند.

۱- ث ب ج د: و فراموشی خبری همان گفته: و فراموشی بفتح اولی و هم هم محض فراموشی است که از یاد رفتن و از خاطر محو شدن باشد. ۲- ث ب ج: و از سه گونه ج د: دور دنیا می گویند. ۳- ب ج: داین. ۴- غیر: و اگر نه ابوب. ۵- ث ب ج: و اینها که و شاید صحیح و یگانگه است (مهر بیگانه) و الله اعلم. ۶- ج ب: و در ستاره ج د: دوست دارد. ۷- ث ج د: و گند دهنی (باغون بام بعدی).

آنکه گفته است که: در عهد سلطان ماضی محمد، ملکشاه^۱ بر داله مضجع^۲ اگر امیری کدخدایی داشتی رافضی بسی رشوت بدانشندان سنی دادی تا تو را گفتندی: او رافضی نیست سنی یا حنفی است، اکنون کدخدایان همه ترکان و حاجب و دربان و مطبخی و فرآش بیشتر رافضی اند و بر مذهب رضی سؤال می گویند و شادی می کنند بی می^۳ و تفسه ای.

اما جواب این کلمات با صاف فهم باید کرد که ما پنداشتیم که دانشندان مجتبره اکنون است که نامشندان و فتوی بدو بخ کنند، و رشوت ستانند، پس بخول این مجتبر معلوم شد که همیشه این سیرت داشته اند، و از سلف بخلف رسیده است مبارک باد و تا با چنین باد که همه دشمنان علی رضی خائف و نامتبد و حرام خواره و بدو غ زن باشند.

اما آنچه گفته است که: کدخدایان رافضی بعلا رشوت دادندی، و لا^۴ به گناه بزرگ بر علمای خود گواهی داده است:

یکی رشوت ستند؛ و رسول علیه السلام گفته است: لمن افترأ الراسی والمربی، و علمای خود درین صودن بر این کرده است تا اخبار یهود و دهانه صادی^۵ در رشوت ستدن و حق باز پوشیدن؛ آنجا که گفت: برای کثیرا منهم یسارعون فی الارتم والمسدان و اکلمهم السبع لبش ما کانوا یعملون^۶ پس باقر از مصنف بقول [خاتم]^۷ رسولان دانشندان خواجه ملعون اند.

دوم - بدو غ زنی بر علمای خود گواهی داده است که رافضی را سنی

۱- ج د: و محمد بن ملکشاه. ۲- ج ب: و دانشندان سنی دادی تا بگفتندی. ۳- ج ب: و بی ترس ج: و بی تبه. ۴- حدیث مسلم معروف در میان فریقین است. ۵- نسخ: و دهانه و دهانه ای از آب گفته: و زهاب که صاحب بار ساری تر ساریان و دهان با لقم چمع، و نیز دهان گاهی فرد آید دهان چمع، دهانه و دهان تون مله. ۶- ج: و نصرانی. ۷- آیه ۶۲ سوره مبارکه مائده. ۸- کلمه و خاتم از اضافات ماست و در نسخ با ساطع با غیر مقروست و میتواند که و خواجه افاده باشد. ۹- ج د: و پس باقر از خواجه و قول مصنف: ج ب: پس باقر از مصنف شد: و پس باقر از مصنف بقول رسولان.

کس که عایشه را یا یحیٰ [دیگر] از زنان مصطفی و دیگر آبیاری بزا
 نهیم بعد ملحد زکفر و ملعون باشد و خون و مالش حلال بود از بهر آنرا که دینوث
 گفته باشد رسولان را و چنین جوالتی که بمنجی لایق تر باشد که انبیاء خدا را
 نهیم عشق و فسق و عصیان دهند و درجه زنان انبیا از درجه انبیا رفیع تر توان
 بودن پس چون داود و یوسف و محمد و اعیان و فاسق و مشتم و دزدان را در انبیا نشان را
 مشتم توان دانستن و غیبه که انبیا را معصوم گویند زنا نشان را بقذف و فحش
 منسوب نکنند و بحداله خواجگان دیندار ما همه مؤمن و معتقد و مستبصر باشند
 و اصول و فروع مذهب شناسند آن گویند که باید و آن بازلفظ اجرا کنند که شاید
 دالحداله رب العالمین

آنکه گفته است: و اگر رافضی را کاریها افتد همه دست بهم کنند و او را
 بر هانند و اگر حنفی مذهبی را یا شافعی مذهبی را کاریها افتد دست بهم کنند
 و خواهش بپزند و کین دین از وی بکشند.

اما جواب این کلمات که: رافضیان همیشه باشند باید که سنیان نیز
 همیشه باشند و اگر اینجا وزیر انداخته امیر اند، چون سنیان حمیت ندارند
 گنای رافضیان نباشد بلکه آنچه حوائث کرده است هم تشیع است و دروغ و پنهان
 که بر خواجگان عادل دیندار نهاد است که معلوم است که بهمه روزگار جانب

۱- از مواردی که دوازه تعلیل برای اقله معنی تأکید بکار رفته است. ۲- م ح ۲۰
 دینارند بوده ب: و توان بود. ۳- ح ۲۰: مشتم تر. ۴- م ب ح ۲۰: دوزان
 ایشان را. ۵- م ب ۲۰: رافضی. ۶- بجز نسخه ع: و کالی اخبر. ۷- م ح ۲۰: ح
 و حقی. ۸- بجز نسخه ع: و کالی افتد و شاید و افنام: یعنی افتاد افتادن و پیش آمدن
 بیاید. ۹- کین کشیدن یعنی انتقام است در آندراج برای این استعمال این شعر
 از فردوسی نقل کرده:

و چو او کینه کش باشد و رهنمای سواران کشتی ندارند پای و
 و در بندر عجم از حکیم شرف الدین شافعی نقل کرده:
 و هر کس زخم کینه نوع دیگر کند مژگان بگریه لب بدعا خسرو از سپاه
 ۱۰- ع ح ۲۰: و حمیت.

همه طوایف اسلام را مراعات فرموده اند و شفقت نموده اند و سادات و شیعه را اگر
 حکمی باشد بهره آفرید و صیب دینی از آن کافه امت را باشد و فرقی ننهند در
 شفقت از میان یکی و دیگری و این سادات و اصحاب قلم که امر و نهی هستند بر سیرت
 سنی و طریقت پیوندش ایشان روند در همه معانی و الحمد لله رب العالمین.
 آنکه گفته است:

فصل - بدان ای پادشاه که رافضی دهلین ملحد است و بلکه خود اساس
 الحاد است و از رافضی در الحاد شود و هر کس که سر بگریبان رافضی بر آورده
 است غایه مافی الباب آن بوده است که بملحدی منسوب شده است و خویشان
 بر رفته اند و هیچ کس را یافته ایم که سر بگریبان سنت و جماعت بر آورده است
 که او بالحد مشتم شده است بل چون در رافضی غالی شدند بالحد کشیدند او را
 تاج الملک رافضی بود پادشاهش بگرداند و آوازه ملحدش بر آمد. سعد الملک
 بود که سلطان محمدش بر آویخت رافضی بود آنکه گفتند: ملحد است و آوازه
 بر آمد که بدو کوه ملاطفت منسوبید، مجد الملک می بود که پادشاهش بگرداند
 رافضی بود آنکه گفتند: ملحد است. زین الملک بود که پادشاهش بر آویختند رافضی
 بود آنکه گفتند: ملحد است. حاجب زرین کمر دیوسند حد و آن خواجگان
 که همه دینویج بکشند همه رافضی بودند و باز گفتند: همه ملحد بودند، در شهر ری

۱- حکم بسم حاء و سکون کاف و میم در آخر بعضی حکومت و فرمانروایی است و در کتب
 لغت گفته اند: و حکم بالامر حکماً و حکماً رافضی. ۲- و آفرید و آفرید هر دو اسم
 تفضیل است و معنی هر دو نیز بیشتر و زیاده تر میباشد و در کلمات فصحا غالباً هر دو با هم بکار
 رفته است. ۳- نسخ: و رافضی و مکرر گفتند که یا دویم رافضی یا مصلحت
 است یعنی رافضی بودن. ۴- ع ح ۲۰: و هر یکی که سر ب: و هر یکی سر: م: و هر کس
 سر. ۵- م ح ۲۰: و غایه مافی افسیر خود را که بملحدی منسوب و در روح، ده
 بجای و منسوب: و مشتم. ۶- م ب: و شده باشد. ۷- ع ح ۲۰: و آوازه ملحدی
 بر آمدش. ۸- برای ملاطفت معنی و ملاطفت در جرح شرد و تملیقه. ۹- ح ۲۰:
 در نسخ و نسخ و م ح ۲۰: این کلمه را اصلاً ندارند و بنا بر دوسه و ح ۲۰ نیز معنی واضح
 است لیکن در نسخه و ح ۲۰ در اینجا چنانست که در متن هست و بقرینه بطن در جواب که دینویج
 خط شده است بنظر می رسد که نام جایی باشد و برای نظر در معنی استعمال آن در جوع خود نیز
 بهمان تعلیقه. ۱۰

رستم خادم، و بانقسم عبده، و بانقسم شوآء و غیرهم که امیر فخرشان بطاق باجکی بر آویخته همه دافضیان شتآء بودند باز گفتند: ملحد بودند و از قلمه های ولایت ری آن خواجگان را که بزر آورده چون بوجعفر عیلان و پورضا، و بکنتوح اسد آبادی و غیرهم من الملاحنة لعنهم الله نه همه دافضی بودند و از رفیق در الحاد شدند؟! یکی از اینها را بگو که نه دافضی بود مگر جود کئی چنانکه در دیگر چیزها جود کئی.

اما جواب این فصل منتفع باصاف کسوی باید داشتن و واحد یواحد بر خواندن و الیادی اظلم بدانستن که جواب گفته اند چنگه تا شد تاهر چند دوزخ گفته است بگوئیم، و آنچه همت است بیان کنیم و مدارات یاد کنیم و الزام مقر کنیم بتوفیق الله تعالی و به التفت.

اما آنچه گفته است که: دافضی دهلیز ملحدی است سخن بای خوانان و سواسان و دی علمان و بی امانان است و خواجه نوسنی این نقد پنداشته است که دهلیز ابتدا اولی ری که در وجوب معرفت با ملحدان مشارک باشد که اصلی است از اصول دین.

و جواب آنچه گفته است که: دخود اساس الحاد است و از رفیق در الحاد شوند و سر بگریبان الحاد بر آورده.

این کلمتی است بی وزن و اصل اما سر بگریبان بر آوردن مهلت باشد از

۱- ث ب ۴: و کاهیر قهرستان ج: و که مخترشان. ۲- ح: و ناجکی. ۳- ع
ث ب ۴: و خام و شاه و حد ندارند. ۴- ح: و اند ث م ب: و اند ج د: و دند و تصحیح
قیاسی است. ۵- ع ث ب ۴: و این. ۶- ع ث و شیع. ۷- ب ث م: و که
جواب گفته اند تا چنگه ج: و که گفته اند جواب را چنگه نمانده و عبارت مثل است مرحوم
دهمداد در مثال و حکم گفته (ج ۲ ص ۵۸۹):

و جواب است ای برادر این نه چنگه است کلرخ انداز را پادشاه سنگه است.
ب: ث: و سخنان جوانان و سواسان م ب: و سخنان جوانان و سواسان ج د: هم
این چند کلمه را تا در کلمه: و این نقد که می باید ندارند و متن صریح لفظ و است و در
مابقی نیز (ص ۶) این کلمه گفته است رجوع شود. بعلیق ۹- ب م ج: و آورده.

آنکه زبان از دهان الحاد بدر کردن که وجوب معرفت خدای قول پیغمبر است و با چنین همت شاید که تر من مذهب مسلمانان نکند.

و جواب آنچه گفته است که: همه را با الحاد بکشتند و از سنت و جماعت کسی را این همت نبود.

چنانچه جمال خویش آگاه نه ای این جلودست که روی او جا کر اوست کنا
بیاد می داری که برده خود بنست خود پرورد آشکار می کنی. اولاً تاج الملك لقب مرزوان است که خمیر مایه الحاد و فتنه جهان شد و حسیب و حلیف و معاهد میباح بود از آن هفت شخص بود که بیعت او کردند که ذکر شان پرورد درین کتاب و معلوم است که یاد آن مذهب و پیغمبری که گفتی و با حق پهلندی گفته شد و اگر احوال وی و مذهب وی مستفاد اند باید که پرسد از مردم و رجوع تا بداند تا شبهتی نماند.

اما سعاد الملك و از رحمة الله علیه شیعی امامتی اصولی بود چون خواجگان دولت بروی آمدند و تر شش کردند سلطان سید محمد بن سید الله قهر بروی ضحی شد و وی را بر آویخت و بر آن پنهان شد و سه روز بار نداد روز چهارم که بر تفت بنشست همه فاسدان سعاد الملك خائف بودند شمس رازی شاعر در حضرت شد و با استاد و باواری بلند این قطعه بر سلطان خوانند

۱- ع د ح: و بهار. ۲- ع م د ح: و تر که. ۳- ث: و تر ب بنهرج.
۴- ث: ... (جای س کلمه سفید) ب م نداشتند و د صراح را اصلاً ندارند. ۵- ح:
و مرزبان به ث م: و مرزبان در آلتراج از فرهنگ رنگ نگ کرده که: و مرزبان بالفتح یعنی
مرزبان است. ۶- ع ب: و حسن صاح. ۷- ع: و وورد جرد ج د: و پرشود. ۸- ع
و در خرده ث: و وورد خرده ب و وورد خرده و اطلاق و وورد جرد بر و وورد جرد بسیار است
و در ترجمه السالك و السالك و تاریخ حسیب السیر و غیر آنها بنظر میرسد حتی در زمان حاضر
غالباً در آنست بر آنجا و وورد خرده لظایف میکند اما نسبت تحقیق این امر را به مردم بروورد
و استفسار آن از ایشان برای من معلوم نشد اهل فضل خودشان تحقیق فرمایند. ۹- ب
م ج: و امامی. ۱۰- ع ث م ب: و تر که. ۱۱- ح: و تر که. ۱۲- ح: و تر که
و غیر بروزن کف یعنی ملول و اندوختن و دلنگ است. ۱۳- ح: و د حضرت
سلطان شده.

ترا سعد و بوسه بودند یار جو تاج از بر سر در آویختی
در آویخت بایست پیدان هر دو آن تو آن هر دو آن بر آویختی
از سینه سعد الملك خواست و از «بوسه» زین الملك را، سلطان
بگریست و شاعر را سیم و خلعت فرمود، فرمود تا سعد الملك را بحرمتی و دقتی
تمام دفن کردند پس هر عاقل داند اگر زین الملك و سعد الملك ملحد بودند
چنانکه خواجه نوسنی یاد کرده است چنان شاعر معروف در حضرت چنان سلطان
سالم مہیب چنین قطعه نیارستی گفتن، و سلطان قبول نکردی و بر آن سله
و خلعت فرمودی.

اما مجد الملك ابو الفضل سعد بن محمد بن موسی انقراستانی - قدس الله
روحہ شاعری و معتقد دستگیر و عالم و عدل بود اما چون در مشورت سلطنت و فون
وزارت و فرماندهی و جهاد برای پیایی رسید که مادر سلطان بر کیاروق را بتلاح
بنواست، و گنجهای عالم بر داشت، و بر لشکرهای دیا از حد روم تا بیوز کند
و بلاد ترکستان و چین و چین فرمانده شد و سلطان ننانی و تاج یعنی می کرد،
نمرا و خواجگان دولت بر دی حد بر رفت و بنوعانی لشکر کشته آمد و ذکر احسان
و خیرات و مقتل و مدفن مجد الملك در پیش گفته شد در ضلع مغرب و جبهی بود
اعتاد آنرا، و برادرش امیر الملك ابو المجد سعد بن محمد بن موسی رحمة الله علیه
بعد از قتل برادر نا در قید حیات بود ممکن و محترم بود از قبیل سلطان وقت،

۱- کتا صریح دروغ لیکن؟ این هر دو آن ح ۵۵ و آن هر دو آن، و فانی شوشتری (ره)
در مجالس المؤمنین نقل عن کتاب النفر: دین خوانده (مجلس یازدهم ص ۴۵۸ ح ۲ چاپ
اسلامیه بیان ۱۳۷۶).
۲- در فیات الثقات گفته: و مہیب بفتح میم و کمرهء مرد
سعدی که خوف و سہم از او باشد و مردم از او ترسند. ج ۲ ب: و الفرائصانی
ح: و الفرائصانی: و مراد از و الفرائصانی همان بر اوستان است که از فرای
قم بوده که زادگاه و وطن مجد الملك بوده است و برای تحقیق این امر و ترجمه مجد الملك
وجود شود تعلیقة ۵۳. ۴- م: ب: «نبی». ۵- باقوت در معجم البلدان
گفته: دیوز کند بضم ا و ز و سکون زایه و فتح الزای و الکاف و سکون نون بلد با و واء التهر
بنال له: او ز کند و قد ذکر فی موضع.

و رئیس السراقین مطلق اورا نوشتندی، و چون متوفی شد از بزرگی و درخت قد
از خاک قم نقلش کردند بمشهد مقدس علی بن موسی الرضا علیه السلام و آنجا
منقون است. و دایم که چنین بزرگان ملحد و مشتم نباشند الا مؤمن و معتقد.
و حدیث آن زمره که بویج کشته شدند از عمر و فتن درگاه، بهر مستحق
ملحدی، و بهری سلطان نامستحق که غضب سلطان را تشبیه بآتش کردند چون
در افتاد خفاش کو را پسوزاند و آن سی براند فر بود چنان از ایشان بنیعی
منسوبه و باقیان از شهرهای مجبران و ولایت مشبهین که بذکر اسامی همه
کتاب ملوک شود، و سحر از لنت از خدای و از همه انبیاء و اولیا و فرشتگان
و همه مؤمنان بر ملحدان کشته و زنده و مرده باز که مؤثر در معرفت خدای تعالی
پیغمبر را گویند، و بر اضاف آن رحمت خدای تعالی بر مؤمنان باز کشته و زنده
و مرده که مؤثر در معرفت خدای تعالی عقل و نظیر بر وجه دانند دو دلیل که تولید
علم کند.

اما ابوالقاسم عبدالعزیز رحمة الله علیه اصولی مذهب و شیعی بود پادشاه وقت
اورا بسبب فتنه و غوغای بر آویخت و چون اورا معلوم شد که جالویه خاکروب
و دیگران از حنفی و شیعوی در حق دی خوبیهای یک دیدند و مستندان طوایف
بر ایمان او گواهی دادند و پشیمان شد و در نخست داد که او را در مقام بل تربت سید
عبدالمظفر الحسنی رضی الله عنه دفن کردند در داخل مشهد و امیر قبیض فرمود
تا بشداری «تار فروش» که قصه بر القاسم عبدالعزیز کرده بود از طایر باجکی^۱

۱- ع: ث: «از خاک». ۲- م: ب: «در برنج» و اندکی پیش بی (ص ۱۱۷)
تحقیقی در این باره یاد شد فراجم آن شد. ۳- م: ب: «سی مرده ح ۵۵» و سی و اند
نفس. ۴- ع: ب: «و تو کید». ۵- م: ب: «و فرغای». ۶- ع:
دخان و دوت: ث: «دخان و دوت» م: ب: «و خاک کرب سی». ۷- ع: ث:
و مثلاً. ۸- در برهان گفته: «بندار بضم اوک بر وزن گوار کینه دایره انداز و صاحب
تجمل و مکت باشد و افروش و گوار فروش را نیز گویند. ۹- م: ث: «دخان و دوت»
ح: م: «و نا بداند که آن ایمان فروش خارجی» ب ندارد. ۱۰- ح: «و باجکی» (چنانکه
در صفحه ۱۱۸ نیز گذشت).

اردشیر و حمزه و متوّر و باداد و مظفر^۳ خ^۴ چون از کندان و سیستان و اسفندیان و جاجرم^۵ باشند پندارم و انقی برده باشند تا بیک تأمل کند و شبیهت زایل شود.

معارضة

اکنون بدان ای برادر که این فصل را ماضی هست که موحّدان بپان وایمان اجتماع کنند و متهمان^۶ بی سراد بشوند:

اولاً اتفاق عمه مسلمانان است که اساس ملاحدی و فاعده باطنی در خیفه عراق و حدود خراسان این پنج نفر^۷ نهادی که ذکر اسمی ایشان برود و خواجه مصنف خارجی بکرم و تفنّن اگر جداج ندارد در آن تأمل فرماید:

اولاً راس و رئیس و مقدّم و پیشوا و مقتدای عمه مسلمانان درین هشتاد سال که رفت حسن مباح بود بمبصر مجبّر زاده^۸ خانه در دوره داشت در شهر ری بکوی صوفی دبیر استامبدال^۹ زانی^{۱۰} یساع بود همکار تاج الملک مستوفی مجبّر، نه بدر مصلحگاه^{۱۱} نشست و نه بدر زاده مهران^{۱۲} و مذهب و اعتقاد پدرش پیران^{۱۳} طایفه را معلوم است.

دوم [آن] قوم دمدارک^{۱۴} ملعون بودیو الفنام ددوگر^{۱۵} اسفغانی مشیعی، نه قبی، و نه کاشی، و نه آبدای^{۱۶} دعوت مباح باوّل قبول کرد و از ددانه تشیه در

۱- ح: د: ومانان: م: ومانان: ب: وباداد: ۲ و ۳- در ذیل صفحه ۹۰ چاپ لوگ برتری این اشخاص و امکنه آخاره کرده ایم و در این چاپ مراجعه شود به تعلیقه ۵۴.
۴- ح: د: وچربان: ۵- ع: ث: وسماع: ۶- ع: ث: ومنتهمانی: ۷- ع: ح: د: نفی: ث: وفتیر: ۸- برای ترجمه حسن صباح رجوع شود به تعلیقه ۵۵.
۹- ع: صریحاً یا خاء در آخر و همچنین سایر نسخ. ۱۰- ح: بجای عبارت میان دوستان: دو در شهر ری خانه داشت بدر مصلحگاه بکوی چربی دیرینه قبه پدر زاد مهران و این نسخه بطور قطع تحریف شده است و خلاف مقصود مؤلف را برساند زیرا مصلحگاه و زاده مهران دو مسئله شیهه نشین بوده است و ایراد سخن برای آنست که صباح در این مسئله نبوده است و عبارت نسخه وجه وجود خانه حسن را در این جا بین هر دو مسئله اثبات میکند. برای ملاحظه و زاده مهران و مصلحگاه رجوع شود به تعلیقه ۵۶. ۱۱- ث: بدر مذهب او و اعتقاد پدرش آن طایفه را: م: م: مذهب و اعتقاد پدرش: ح: د: و مذهب و اعتقاد پدرش پیران آن طایفه را: و در حاشیه نسخه نفی: و: نیز آن طایفه را: ۱۲- ح: د: و دیه درک: ۱۳- م: ب: د: و ددوگر: ۱۴- ح: د: و نه بتم نشست و نه کاشانی بوده.

پیرانه الحاد^{۱۷} رفته، و چون از اسفغان بدر آمد بالموت رفت و هذا أظهر من الشمس. سوم آن قوم عطائی^{۱۸} فرج بود که مشیم در کوه بود اصل پدر پادری دلو اسفغانی که نه شهر دافشیان است علی زعم المصنف.

چهارم قوم^{۱۹} بکلتوح گورخر بود امام جماعت شهر قزوین، معتبر هشتادساله هزاران قحاح بسته، نماز بر جنازه ها کرده، در دما و فروج حکم رانده، ددسا داده، مناظرها کرده، خاکر داشت چون حسن و کبلان^{۲۰} پنج برادر یک روز امیر بر نقش بازدارشان بر دست عیدبو المعالی شیعی بهمت الحاد هلاک فرمود کردند و همکاران این بکلتوح چون محمّدعلی^{۲۱} و غیره.

و این ابو الفتح الحسن بن عبدالملک الحمدانی از نسل حمدان کبر^{۲۲} بود که وزیر بزدرد شهر یاز و قرمط بن حمدان^{۲۳} پسرش بود که جعفر صادق علیه السلام او را بهمت فایقه مشتم کرد^{۲۴} و باخر^{۲۵} کلغم عبدالعزیز خلیفه ابن قرمط بن حمدان را بالحاد بیاریخت. و این بکلتوح حمدانی از نسل ایشان بود و تظاهر بمبصر که کردی^{۲۶} و باخر^{۲۷} کلغم شد تا مقبیه نشود که از آن بنی حمدانست که امیر ابوفراس^{۲۸} و امیر سیف الدوله حمدانی و خواجه امام ناصر الدین ابواسماعیل حمدانی از ایشان است که مشیعی شاعر در حق ایشان می گوید:

۱- م: ب: د: ذ: آیه تشیه در پیرانه الحاد: ح: د: و از درایه نشسته به پیرانه الحاد: ۲- ح: وونیلان: د: وبلال: ۳- برای ترجمه برنقش بازدار رجوع شود به تعلیقه ۵۷.
۴- ح: د: م: ب: وعلی: ۵- ع: ث: وکم: ۶- ع: ث: وحمدان: ۷- م: مشی مشتم کرده اگر نسبت کلام بآن حضرت درست باشد آنست که حکم به متهم بودن او کرد نه اینکه بر او تهمت نهاد و الترابست. ۸- م: ب: ح: «مبصری کردی» و ظاهر ادب مبصری گرویدی: ۹- ع: ث: وایر اواری: ۱۰- این اشعار از قصیده است که مشیعی در مدح سیف الدوله ساخت و عنوان قصیده این است ووقال و قد اراد سیف الدوله لقد حرّفته فانه الطع من ذلک وطلع آن ایست:

وحرّضت ذات الخال فی حرامد ولن ضیج: الخود منی لما جده

وَأَمْتُ أَبَوَاهِجِي بَنُ حَمْدَانَ يَا أَشْنَه تَمَاهِيه مَوْلُودُ كَرِيمُ و دالده
و حمدانُ حمدونُ و حمدونُ حارثُ و حارثُ لقمانُ و لقمانُ راشد
ارثك أيايِبُ الخَلَاقَةُ كُلُّهَا و سائرُ أملاكِ البلادِ الزَّوَالِدُ
تا هیچ شبهی بنماید که این حمدانیان همه پادشاه و عالم و عادل و شیعی
بوده اند و آن حمدانیان همه گیس و موسوی و مشرک و مجنّب و ملحد؛ و شتّان عابین
البصيرة و العالی تا همه شبهی ذایل باشد و همه مقصودی بحاصل.

و این بگفتن و بیست و روز کشتن از پنجاه قنوی نوشنی، و شاگردان را در ظاهر اف
عالم بنهرهای مجیران فرستادی تا با خبر کار که الحادش ظاهر شد و در ملحدی
رسوا گشت بنامه و بیام و خلعت ملحدان که بنده آمد دسر ای عیند بوالعالمی
شیرزادی شیعی بدواجه بر دی بیعت الحاد درست کردند و بمناد آن دسر ای
ایالت بنز وین بگواهی خواجه امام حسن کرجی سنی که اورا دیدش داخواجه
بگفتن کرجی ملاحظه گشتند و بگواهی خواجه امام ابواسماعیل حمدانی که
دیسر شیمت بود و اول قنوی بنوین ملاحظه در خانه ایشان کردند و بگواهی
خواجه امام عبدالحمید بن عبدالکریم که معتبر بود و مجتهد بود در اصحاب
بو حنیفه الحاد برین بگفتن درست شد و او را از جوامع و مسافل و درس و قنوی
و احکام دینی مجهود و ممنوع کردند و هنوز حوام را شبهی می نمود تا بعد از غفلت
و آیات مذکور در متن در از اضر فیه است و فیه مثل برچلوسه بیت است (رجوع
شود به انرف الطیب فی شرح دیوان امی الطیب ص ۳۲۶-۳۳۱) و اشعار از دیوان یسعی
تصحیح شد.

۱- برای تحقیق در این مصراع که حد حکم مال است رجوع شود به تعلیقه ۵۸.
۲- راغی در اثنوین گشته (ص ۲۲۲) نسخه خطی اسکندریه و ص ۲۱ فهرست أسماء الرجال
المذكورة فی الاثنوین) و الحسن بن عبدالکریم بن الحسن بن الکرجی (یروضة (الی ان قال)
گفته الملاحه باهرسته تسع و مشرین و عسماة. ۳- راغی در اثنوین (ص ۳۶۶)
و در فهرست (ص ۲۴) گفته: و عبدالکریم بن الحسن بن عبدالکریم بن الحسن بن علی بن ابراهیم
الکرجی ابوالقاسم (الی آخر ما قال) و برای ترجمه این بند ویر رجوع شود به تعلیقه ۵۹.
۴- هـ ث م ب و که معتبر بود و معتبر بود و معتبر بود و معتبر بود و معتبر بود.

مردم شبی ناگاه بارخت و دخترها و فرزندان از شهر بگریخت گوی می داشتند
که هکر برای نفری نهست بههری از شهرهای اسلام سریر کند و خواجه امام
بو نجیب حنفی بروی تنجیها زده ویر العاد وی حجتها انگیزته بود خبر آمد که
یس طایفه و مفتی هشتاد ساله را از آن سنت و جماعت بروتی تمام و قبولی عظیم
بر الموت بردند باستقبال و آواز دهل و بوق و شادان و تاراپاسی عبدالملک لوطی،
بنفادم این شیخ را قنوی نبود و از قم و کاشان نبود و از آبه و ساری و ارم و سیزدار
و در این بود.

پنجم این جماعت - بزرگبید بود نایب حسن سیاح از ولایت اندجه
دود که ناحیه مجیران و مشبهان بود دهه اولین.

ششم این جماعت - مسعود زود آبادی بود از فضول علمای خراسان شاگرد

۱- ح د: و کتاب بر سرش.
۲- ع ث ب: و بزرگبید (ص ۱) «و بزرگبید» د:
«و بزرگبید» و تصحیح قیاسی است و دلیل بر آن اتفاق همه مورخان است که بزرگ اعتبار
اسماعیلیه پرداخته اند بر اینکه نایب حسن سیاح و جانشین بلا فصل او بزرگ امید بوده است
مستوفی در تاریخ گزیده گفته (ص ۵۲۱) چاپ طهران بتصحیح آقای دکتر
قزالی: «حسن سیاح در شب چهارشنبه سانس و بیع الاخره سنان عفر و عسماة در گفت
کیا بزرگ امید را ولی عهد کرد بزرگ امید بود باری بحکم وصیت بر جای او نشست و بر
اقاویل حسن سیاح اعتراض نمودی و اقرا و اصرار نمودی و او را امام و پیشوای خود دانستی
اما ظاهر شریعت را رعایت کردی و او چهارده سال و دو ماه و بیست روز حکم دودید و قلاع
ملاحظه کردند سانس و بیع جمادی الاخره سنان و عسماة و بیع و چهارده از
موتخان در این یازده خلایق این دانگته است ارجاع ان شت و از این نقطه نظر است
که علامه قزوینی (ره) در زیر کلمه «و بزرگبید» از نسخه خود نوشته: و کذا و ظاهر غلط
است و از بزرگبید بزرگ امید تصحیف و تصرف شده است. ۳- کذا دهه
نسخ و مراد و اندر بوده است و برای تحقیق این مطلب رجوع شود به تعلیقه ۶۰.

۴- پوشیده نفاذ که مصنف (ره) اندکی پیش (ص ۱۲۲) تصریح کرد که «اساس ملحدی
و قاضی باطنی در خطه عراق و حدود خراسان این پنج نفر نهادند که ذکر اسامی شان برود
و مقسدا در این عبارت پنج نفر قرار داده پس برای نفر ششم جایی نیامده و در سابق برای
نیز گفته (ص ۱۱۹) «و تاج الملک قهرمان است... و از آن شخصیت بود که او را یکتا یکتا
که ذکر شان نباید در این کتاب» و در اینجا آواز داشت نفر ششمی می کند و این سه کلام با هم...

خواجہ امام ابوالعالی جویشی سنی، و این محمود نود ساله بود مفتی طایفه
 بآخر کار بجمعه مجلس گیلکی رفت و ملحدانند؛ اگر خواجہ معنی دادند باید که از
 پیر این خوراسان پرسد تا بداند که چه مذهب گفت و کجا شد؛ و پندارم این پیر^۱
 راغنی نبود و قوی و کشتی نبود، احمد چشاده^۲ که از روی بالموت شد معلوم است که
 چه مذهب گفتی و کجا خانه داشتی، معلوم است که راغنی نبود و اگر چه بر کار
 خواجہ نومنشی راست نیست این معارضات تا می خواند و میشنید که لغت
 هفت آسمان و زمین بر همه زبانان و مسیحیان و باطنیان باد تا چرا و جواب
 معرفت را حواله بسمع و بقیعیر معطل صدق کردند.

و اما آن جماعت را که در عهد خلفا و سلاطین به الحاد بکشتند ذکر اسامی
 ایشان روز گزها^۳ و طومارات^۴ خواهد اما گزیر نباید از ذکر اسامی تنی چند
 معدود بمنوس آنکه معنی آورده است تا داند که ذکر آن از کرب و غیر باشد.^۵
 اولاً عبده پاریسی که با روزبه اهوازی از مصر و مغرب سفیران ایجاد بودند
 به الموت و سپس در عهد اوزک مسیحی در دولت ملکشاهی صفاه^۶ رحمته [که
 هر دو را یکسان خوانند] امیر اسفندالار^۷ بدان بزرگی بکشتند و سرهای شان

سمازش ندارند از اینجاست که علامه قزوینی (ره) در حاشیه نسخه خود نوشته:
 و سابق گفت که پنج نفر بودند و حالا شش نفر می نویسد و شاید مقصودش اینست که
 آنها پنج نفر بودند و این شخص هم اگر چه در درجه آنها نبوده ولی ششمین ایشان بشمار میرود
 از قبیل: و گاه هم کاتبهم.^۸
 ۵- ع ث ب: و درود آ بادی برای ترجمه محمود زود آ بادی
 در جرح شود به تعلیقه ۹۶.

۱- ع ث ح: و طبری و گیلانی، یا موت در معجم البلدان تحت عنوان و طبری، گفته: و وقال
 ابرسمند: طبری مدینه فی اربعة بین نسا بور و اصفهان و کرمان و همدان طبری گیلکی و طبری
 مسلمان و قال لهما: الطبرانی فی موضع واحد حافظ ابرو گفته: و هفتان شتال است بر چند
 نصیب و ناحیه بزرگ و از آن جمعه و طبری گیلانی و طبری مسلمان را شمرده است؛ و اجماع به کلمه
 گیلک صاحب برهان قاطع گفته است: و گیلک باستانی مجهول یوزن ملوک بزرگان گیلان مرد
 علمی و درستانی و دعوت داگریته و در تعلیقه ۹۹ تحقیق این محل شده است: ۲- ع
 ث م ب: و این نیز. ۳- م: و چشاده ح د: و شاده. ۴- ع ث م ب: و روز گزها.
 ۵- ح: و طومارات م ب: و طومارات ع ث ب: و یا خند. ۶- ث ب م:
 و امیر اسفند ره.

بصورت همدان فرستادند پندارم راغنی نبودند.

نامی باوردی و یوسف اردستانی و صبر و به کرمایی و اردشیر و اس دامغانی که
 بظاهر همدان در عهد خصوصت ملکش^۱ با بر کبار سلطان رحمة الله علیه که بهمت
 الحاد کشته شدند هر چهار مشبهی بودند و الحمد لله که راغنی نبودند.

معصن خالدران که از قزوین بالموت رفت داد سال قاضی و مفتی ملاحده
 بود اشفاف است که راغنی بود سنی بود، محمد ییلوز سادی^۲ که بر میدان
 دگان داشتی پیر نود ساله که رئیس معصن ماهیار که رئیس ساوله بوده ملحد
 فتح^۳ را از خانه این ییلوز بدر آورد و هلاک کرد پندارم این شیخ راغنی بود سنی
 بود و آ بادی ییلوز ساوله ای بود، و شدن سنان^۴ که سالها بالموت مفتی و قاضی بود
 همه جهان دانند که از کدام قبیله ییلوز و چه مذهب گفتی راغنی بادی بود
 بنیمن ناطقی^۵ که ملحد شد مذهب و مصلحتی معلوم است ما را که راغنی ییلوز
 اسماعیل احسان^۶ که از خود و سارقین بود داعیه و رسول ملاحده بود چون
 الحادش ظاهر شد از بیم دهندهای فخر اورد و هفتاد و شیمی بگریخت و بالموت شد
 معلوم باید کرد که آن روز چه مذهب داشتند و اگر ندانند پیرسد تا بداند. با اسحاق
 صاحب خراج ملاحده نه هم از خود و سارقین بود که ملحد شد و امیر قایماز

۱- م ب ث: م: و طبری حد ندارند و برای ترجمه ملکش مراجعه شود به تعلیقه ۹۶. ۲- م
 ب: م: و سادی ع د: و آ ب: ییلوز سادی بود و پیر محمد ییلوز سادی. ۳- ع ث ح:
 و شیخ ب م: و همدان و علامه قزوینی (ره) در حاشیه نسخه خود در زیر کلمه و شیخ نوشته:
 و کذا فی الاصل لا یجوز و طبری و طبری کاتب و تدریجاً یعنی ساده و خالص است. ۴- م:
 و سنان حد: و کسان سادی علامه قزوینی (ره) گفته: و کذا و ظاهر آ باید صرف سداد
 طبری باشند. ۵- م ب: و نشان با کفی: م: و بنیان با کفی: ح: و بنیان ناطقی: د ندارند
 و علامه قزوینی (ره) گفته و و طبری و بنیان ناطقی: صحیح باشد. ۶- م ب: و احسان:
 ۷- نسخ مشکوئیه است لیکن ترجمه اسحاق این شخص را نتیجه لایق (ره) نوشته است و در آنجا این
 کلمه و هفتاد و شیمی است که نسبت به مستغرد قزوین میباشد و اما نسخ چنین است
 ع ب م: و هفتاد و شیمی: ح د: و صبر اورد و هفتاد و شیمی و برای ترجمه حال و در جرح شود به تعلیقه ۹۶.

حرانی^۱ رحمة الله اذرا بگفت^۲ جمال الله بن عبدالصمد شیعی^۳ رحمة الله علیه بگشت پندادم که راضی بوده احمدعلی حامدی یسطلی ملحد که امیر عادل غازی عباس اذرا بگرفت، بر شمر^۴ او ظاهر است که چه مذهب داشت تا خواجه یوسف الفتح جاجرمی را که او وزیر امیر عباس بود رحمة الله علیه می گوید:

بنده یسطلی است و بسیار است حرمت با یزید یسطلی پیداست که چه مذهب داشت و از کدام شهر بود و الحمد لله که راضی بود داخل طبرستان گیلکی را الف الف الف که امیر رومی رحمة الله علیه فوت خواجه شهید معین الدین بن رحمة الله علیه ابویس کاشی شیعی می گشت بن شیعه است که راضی بوده در رحمة الموت تجربه کرده اند یک فمی و کاشی هرگز نبوده است و اگر بودی پوینده نمادی و این فرد از ذکر انسانی آن ملازمین درین کتاب کفایت است تا خواجه مصنف بنیاد که ملحد بود و از کجا بود و اما آنچه از کشتن مجتهد الملک مستعد و عبدالملک مستبصر و زین الملک شیعی پشتمن یاد کرده است خطائی عظیم است می یاست که ذکر و زندانی که راضی بوده اند و سلاطین ایشان را هلاک کرده بودند، فراموش نکرده بودی تا بدانی که کشتن و ذرا و اصحاب قلم بذهب و اعتقاد نمایی ندارد که سلاطین امرا و وزرا را بی کشتن برای استقامت ملکش خویش و ابن چون مؤید الملک^۵ و فخر الملک^۶ و خواجه قوام الدین ابوالقاسم اسفندی^۷ و کمال الدین محمد خازن^۸ و عز الملک و ورجری^۹

- ۱- ج ۲ ب: «چرمی»؛ «خروجی»؛ «خروجی» و برای ترجمه وی رجوع شود به تعلیقه ۳۳۳.
- ۲- گفته در اینجا بعضی گفتار است. ۳- برای ترجمه وی رجوع شود به همان تعلیقه ۳۳۳.
- ۳- ج ۲: «از شراره» - مؤید الملک لقب ابوبکر عیله الله پس خواجه نظام الملک است که بهشت بر کایت سال ۴۹۰ هجری کشته شده است. - فخر الملک لقب معتز بن خواجه نظام الملک است که سال ۴۹۰ بهشت ملاحه بقتل رسیده است و وی وزیر منجر بوده است.
- ۴- قوام الدین لقب ابوالقاسم اسفندی دگرگونی است که بهرمان طارل برادرزاده منجر بقتل رسیده است و از زندانی معروف زمان سلاطین سلاجقه بهشار مرید.
- ۵- کمال الدین محمد است که اوگ خازن منجر بوده و پس وزیر سلطان محمود گردیده است و بهشت امرای او در زندان بقتل رسیده است. ۶- ج ۲: «بروجری» و «مرد» الملک مجتهد الدین «بروجری» است که بگشت و حمایت آق منجر در سن هفتاد سالگی به وزارت

که همه سنی و متمسب بودند و برای ملک دنیا کشته شدند و ایست که خواجهگان شیعی را در قتل با ایشان یاد کرده بودی تا شبهت زایل شدی و جماعتی از کبرای شیعه که ملحدان بگشتند به مصدق یاد کرده بودی. چنانکه شیعه خواجه نظام الملک حسن علی اسحاق را و خواجه کمال سمیری^۱ را که سنی و شافعی مذهب بودند ملحدان شان بگشتند تا درست شدی که خواجه دشمن ملحدان است و اگر چه در وجوب معرفت شریک ایشان است.

آن خواجه شهید معین الدین بن کاشی چون وزیر سلطان اعظم منجر شد رحمة الله علیه، بر مشیران مملکت او^۲ انکار کرد و بتقریر صلح با ملاحه و راهها بر ملاحه بیست و در ایشان باجهای سنگی^۳ نهاد و از ایشان الف الف می گرفت و می گشت تا با آخر کار در حضرت خراسان چون او^۴ پیری عالم عادل شیعی بتبلیغ ملاحه کشته آمد^۵ آخره شیعی بوده و سیصد منتهی بهر جای را - رسیده است لیکن این مرد در خمس مرده است (رجوع شود به نام الاسحار ص ۸۱-۸۲ و آثار النوراه ص ۲۴۱).

- ۱- ج ۲ د: «قیاس» - خواجه نظام الملک خود معروف است. ۲- مراد وزیر کمال الدین علی سمیری است که ندانیان ملاحه او را در چهار بازار بلند کرد و زند (تعالیه الاسحار ص ۷۳-۷۴) لیکن در کتاب وزارت در عهد سلاطین بزرگه ملجری ترجمه او بنوان و کمال الملک علی بن احمد سمیری، مشرین شده است؛ (ص ۱۸) و چون این کتاب بی وزارت در عهد سلاطین بزرگه سلجوقی و دقیرترین و همین کتاب تحقیقی در موضوع مذکور است طایبان تراجم اشخاص نامبرده بآن مراجعه کنند. ۳- ج ۲: «بر مشیران بملک او» ۴: «بر مشیران ملک او» ۵: «بر بیشتر ملک او» ۶: «بر بیشتر ملک او» ۷: «بر بیشتر ملک او» و سنگین و داند و آج گفته و سنگی بفتح سین و کسر کاف بعضی سنگین است و شاهد بر صحت این سخن گفتار سعدی است: «و سیر لشکر را دوش بگرفت خواب شیعی ز مدینه سنگی شیعی ز دشتی» ۸- ج ۲: «خراسان چتر».
- ۹- ضمن ذکر حوادث سال پانصد و بیست و یک گفته دقیر هفتاد و یک سال الملک ابونصر احمد ابن قاضی وزیر السلطان منجر کشته ایاطیه و کان له فی قاتلهم آثار حسنة و یه ماله فرقه الله الشهادة و پوشیده نماد که معین الدین مذکور از مفاخر عصر خود بلکه از لیکنان معروف جهان بوده است برای ترجمه حال او به معجم الاطباء ابن القوطی به کباب ۴ و ج ۱ (ص ۴۴۹-۴۵۰ و ص ۴۵۰) به عنوان و مختصر الملک و معین الدین و به دیوان سید

که ملحدان بمعاينه بکشتند، و سيد ابا طالب کيا بخزوين؟ و سيد حسن کيا جرجاني را که ملحدان بکشتند و از گور بر آوردند و بسوختند آخر نه شيئي بودند؟ بابت که معصنه ذکر همه بمحضت ياد کرده بودي سيد باهشم کيا جيلاني را که بقول بلکنوح گودرخ بکشتند نه شيئي معصنه بود؟ سيد سييار قزويني را که در راه قزوين شهيد کردند نه علوي، حبيبي شيئي بود؟ خواجه بلفضل بوعصام زينو آبادي که ملحدان اسکندريه در شهر دست بستند؟ و تسمين داريمانه بکشتند نه شيئي معصنه بود؟ رحمة الله عليه، ملک کرد بازو؟ را پسر ملک ملوک، مازندران دستر علي شهر ياد که هم ملاحه او را در حضرت خراسان بکشتند نه پادشاه شيه بود؟ او را بمحضت ياد بابت کردی، و اگر بصره اسلامي شريف و وضع از شهداي شيه مشغول شوم دوزگار و کتب خواهد اين قدر [ما را] کفایت است تا خواجه بناد که از معصنه شيه تا ملحدی راهی دور است و از مجبوري تا بملحدی منزلی نزديک والحمد لله رب العالمين، و المظية للثقلين و الجنة للموحدين، والناد للملحدين.

آنکه گفته است که:

مسيحوا الدين ابوالرقا داوودي ص ۲۲۱-۲۲۷) و همچنين بکتاب وزارت در عهد سلاطين بزرگه سلجوقي تأليف استاد نيلد عباس القاد آشتياني (ص ۲۵۴-۲۶۰) مراجعه فرمايد.

۱- برای ترجمه حال اين شخص وساير شهداي مذکور در اين مورد به ص ۹۷ چاپ اول نقش وساير صفحات آن مطابق فهرست جداگانه که دارد مراجعه فرمايد که در حدود امکان نتیجه قصي لازم بدان موارد ذکر شده است. ۲- ب ت ۳: «کاهروني» ح: «کيا بزي» د: «بروي» و برای تحقيق ترجمه وی و سيد حسن کيا جرجاني و سيد باهشم کيا جيلاني و سيد سييار قزويني و بوعصام زينو آبادي رجوع شود به «تعليقه» ص ۳۳ ت ب ح د م: «اسکندريه» و از ملاحظه متن برآيد که نام جاني بوده است که ملاحه دو آن سکني داشته اند. ۳- برای ترجمه کرده بازو رجوع شود به «تعليقه» ص ۳۶. ۴- ما را فقط در ح د. ۵- اين چهار نفره شريفه مأمور است چنانچه از مکتوبي که امام حسن عسکري عليه السلام به علي بن حسين بن بابويه قمي (ره) مرقوم فرموده اند قاضي نورالله (ره) در مباحثي التوضيح در مجلس پنجم در ترجمه ابن بابويه نامبرده چنين گفته است: و از جمله کتابات شريفه که حضرت امام حسن عليه السلام به جناب شيخ نوشته اند کتابي است که صورتش اين است: بسم الله الرحمن الرحيم المصنعه رب العالمين، والمظية للثقلين، و الجنة للموحدين، والناد للشركين (الي آخر الكتاب).

ملحد گوید که بخدای دانستن مسلمانی سذوق باید، زافنی گوید که بدین شرع اعتماد نیست الا که امامی معصوم شرح دهد و بیخ از معصوم بنشاید شنیدن که دیگران همه جایز الخطا باشند عکوفم که بر خطا روا نباشد که او معصوم است چون جبرئیل وصحبه علیهما السلام، و او خود پدید نیست، تا فریاد و شرح دهد چگونه اعتماد بیه بدین شرع! خاصه که معصمان در آن صفتی کردماند و گویند که: یسی از قرآن پز عایشه بخورد پس چون قائم بیاید بشرح و دستنی آن املا کند که معصوم اوست او داد زیرا که کفر دین و دولت درو بسته است، و چنانکه ملحد گوید که: کرباطن دارد زافنی گوید که کرباطن دارد. و زافنی گوید: علی هواده تفتیه کرد، پس بقول ملحد و زافنی علی سر. همه ملحدان و منزهان باشد. و گویند: جعفر صادق گفته است: الثقبه دینی و دین آباتی زیرا که باطنی کردن و تفتیه کردن مدهنه و نفاق باشد.

اما جواب این کلمات که از سر جهل دبی علمی و تعصب دبی دیاپی ایراد کرده است بعضی دروغ محض، بعضی چنان حرفه که وقوف بر آن آلا ملالت طبع و کندی خاطر نمی آید اما چون شروع بر فت گزین باشد که جوابی در خود این آنها افتد بتوفیق و لطف خدای تعالی.

از آنچه گفته است که ملحد گوید: بخدای دانستن مسلمانی صادق نباشد.

صدها از لشت بر ملحد یاد و بر مقالات و دعاوی از، و بر آن کس که مذهبی در وجوب معرفت و اصول دین بمذهب ملحدان مانند گزید. و باو دل دعوی مذهب خویش فراموش کرده است که ائمه عراقرین و غزاسانات در محافل و مجامع خلفا و سلاطین بزرگ بر کس بمناظره و محاوره بدست گردانند که آن هر دویکی است

۱- ح: «تصرفه» ۲- م ب: «و علی منافق و مناهق» ۳- حدیث معروف است که بطریق مشقه از حضرت مصعب بن عمیر علیه السلام بیان رسیده است و در چند روایت ذیل آن چنین است: «ولا یمان لمن لا یقه له» طالب تفصیل بکتاب اعجاز و فقه شیعه رجوع کند. ۴- ت م ب: «که جوابی در خود آنها افتد» ح: «که در خود آنها افتد» و آنها معصومان از باب افعال بعضی اعلام و اخبار. ۵- م ب: «و خراسان» ح د: «و خراسان».

که ملحد گوید: بقول معلی صادق [خدای را] بشاید دانستن و مذهب خواجه چنانست که تأییدهای بیاد معرفت خدای واجب نباشد و وجوب معرفت موقوف است بر ظهور بشت و حسن و قبح شرعی است عقلی نیست، و امامی بزرگه از ائمه اصحاب خواجه مستفید پس کتابی ساخته است و آن برالفنائل مشاط^۱ است برای عزالدین عین الدوله خوارزمشاه در آن تاریخ که ایدادشاه قزوین بود و آثر اد کتابی مرفعه^۲ الالهی غنی دولة الخوارزمشاهی^۳ نام نهاده و اول آن کتاب بعد از تسبیح و تهجد است که لابد هر واجبی را موجب بایده و موجب معرفت خدای یغیبری^۴ است و با تقدیر بشت معرفت واجب نباشد و اگر شرح مذهب از دین مسئله مشغول شویم بطرمادات و روزگارها تمام نبود بخلاف مذهب همه مسلمانان از طوائف اسلام که از بدان مضموم است پس چون این خواجه که مشارکت کرده است با ملاحد علیه لعائن الله شاید که مسلمانان را ملحد خواند و نکوید.

امّا آنچه گفته است که: رافضی گوید که: «دی مضموم شرع نشاید دانستن»^۵

۱- ث ب: و قول معلی صادق باید دانستی «م» و که خدا جز بقول معلی صادق باید دانستن «ح» و خدا جز بقول معلی صادق نشاید دانستن. ۲- م ب ح د: و ابوالفضائل مشاط و علامه قزوینی (ره) در ذیل این عبارت از نسخه خود گفته: و از این عبارت واضح میشود که مؤلف اصل کتاب بعضی مضامین الرافضی خیرین ابوالفضائل مشاط است نه خود او چنانکه صاحب ریاض العلماء ادعا کرده است باین برقرار شدنی آگاهی اقبال توضیح آنکه مرحوم اقبال که چند مجلد از مجلدات مشاط ریاض العلماء را بخط مرحوم افندی مؤلف ریاض العلماء (ره) داشت از این دوی با استفاده از ریاض مذکور هنگام مقایسه این نسخه با علامه قزوینی (ره) چنین سنی گفته است و قزوینی (ره) از این عبارت متن استفاده کرده که وی این امشاط بوده است و برای سلب مسئولیت از خود این کلام را گفته است لیکن این استفاده مبنی بر آنست که در این امشاط یکی باشد در صورتیکه بطریق از تراجم برمی آید که بنی مشاط طایفه ای بوده اند دردی و هنگام تألیف نقش طمعی فراوانی از ایشان دردی بوده اند و تمام کلام در این موضوع در مقدمه کتاب یاد خواهد شد ان شاء الله تعالی. ۳- قزوینی (ره) در ذیل کلمه و مرفعه گفته: و کذا و الفصحیح: المرفعه. ۴- ح د: و یغیبری. ۵- ع: و مسلمان.

جواب آن درصلى از پیش برفت که در قبول شریعت بعد از بشت رسول و ظهور معجزات که نال است بر سدف اذیم مضموم حاجت نباشد در معرفت شریعت و از کتاب خدای و اخبار متواتر و اجماع است تحصیل معارف شرعی شاید کردن مثال این مسئله چنانست که: در عهد ظهور امام معصوم بنگه یا پدینه یا یکوفه در اطراف عالم علما و فقها باشند که عوام از ایشان شریعت آموزند و اگر چه معصوم نباشند و صحت در اعلام شریعت نیست داین معنی از کتب شیعه معلوم و مفهوم است خلفا عن سلف و با تکرار مداهنی مبتدعی زاذخایی^۱ حق باطل نفوذ و ایدادشاه رب العالمین. امّا آنچه گفته است که: «قائم مضموم است چون محمد و جبریل، یلی مذهب و اعتقاد امامیه این است که ائمه مضموم گویند چون انبیا و ملائکه که اگر بی مضموم نباشد در شرع خلل افتد و اگر امام معصوم نباشد بقول و فعل و عاقله روا نبود و طبیب بیمار معالجت را نباشد و برین قول دلایل و صحیح و بیانات بسیار است عقلی و سمعی در کتب و مستغفات شیعه ظاهر چون بنخواند از انبیا بداند و اگر نتواند که بنخواند هم برین جهلی ماند و بی حجت بر مذهب مسلمانان طعن می زند و من آساء فعلیها^۲ و آنچه گفته است که: مذهب شیعه چنانست که قرآن بر عایشه بخورد پس چون قائم بیاید بشرح و داسنی املا کند. عجب آنست که این مژور انتقالی دعوی کرده است که پیست و پنج سال رافضی بوده است و این قدر بدانسته است که این نه مذهب شیعه است و کس نگفته است و از عالمی از علمای شیعه مذکور نیست و در کتابی از کتب ایشان مسطور نیست و بر این اصل بد که نهاده است بیرون از خط رسول و عایشه باری تعالی را دروغ زن می داند که گفته است تبارک و تعالی: انّا نحن نزلنا الذکر و انّا له درود: «ها از خانه» م ب هم املا ندارند و از بکار رفتن این کلمه در این کتاب میتوان حسن زده شاید و بای خوانان که در دومرد از این کتاب بکارده و با مشیلاتی درباره آن در طبقه ۵ بیان کردیم اصل و صحیح آن دوازده بار^۳ بوده است و الله اعلم بالصواب الاثر. ۲- از آیه ۲۶ سورة سجده و همچنین از آیه ۱۵ سورة جالبه. ۳- برای تحقیق مهم در این موضوع رجوع خود به طبقه ۶۷.

لحافظون^۱ معنی آنست که ما فرو فرستادیم قرآن را و ما ننگه دارنده فر آیم، پس عایشه جاهل باشد و محمد غافل، و حق تعالی دروغ زن! بمود بالله من هذا القول.

اما آنچه گفته است: «تا قائم نبیاید درست نشود».

پس طرفه تری و بهتان تراست بدان دلیل که بپند موضع درین کتاب اشاره کرده است که: «رافضیان بعد از مصطفی دوازده امام گویند و همه را مصوم دانسته و جانی گفته است که دهلی بزرگتر امامی است بنزدیک رافضیان» پس اگر علی زعمه یعنی ازین کلام بر عایشه پیورده بودی امیر المؤمنین علی علیه السلام املا کردی تا چنین عسکری علیه السلام مختل و ناقص^۲ امادی: تا قائم بیامدی و املا کردی، و هر عاقل که نظر کند درین فصل، غایت بهتان و دروغ گفتن^۳ این مصنف بداند.

و حدیث ثقیفه و باطنی که هم مانده کرده است بایستی که بدانسته بودی که باطنی کدام باشد و متقی کدام؛ که باطنی مذهب حسن صباح است و بیان کرده شد که آن ملعون چه مذهب داشته بود با آن نامگر بجهت^۴ متقی را باطنی نخواندی و آن چنانست که این ملاعین گویند: نماز باطن روی را با الصوت و صیر آوردن است و مولانا را وصیبتا تا خدمت کردند و نماز ظاهر این حرکات و سکنات بروج^۵ کردند^۶ است که آنرا در ریاضة الجسد و ریاضة البدن و ریاضة الأهل و الولد^۷ خوانند نماز ملحدان و مزاد که و دهرینه و فلاسفه و اباحتیه^۸ ایست، و روزه باطن گویند: سر معلم نگاه داشتن است؛ و روزه ظاهر امساک است از طعام و شراب و غیر آن، و شرح هر یک بدادمی اما خواجه مصنف خود بهتر داند

۱- سوره مبارکه حجر. ۲- گفته یعنی گفته شده است چنانکه در قول فردوسی: «درست این سخن گفت بضمیر است». ۳- «تا مگر بجهت السره» و «تا مگر سحت السره» و «تا تحت السره» ب (جای کلمات را خالی گذاشته شد و تا بگر بجهت الغشو) و علامه ترمذی (ره) در زیر عبارت و سبب السره نوشته: «و کذا» و در سابق نظیر این تعبیر گفتند رجوع شود به ۶ و تکلیف ۶. ۴- و کرنه، هفتاد و سه نسخه ۴ ح د است. ۵- ابوالفتح (ره) در تفسیر: «ولا یأتون الصلوة الا وهم کسالى» آنرا چنین نقل کرده است: (ج ۲ ص ۵۹۵)؛ «و طارفا لیل و ریاضة الجسد و صیابة الأهل و الولد». ۶- ح د: «و اباحتیان».

بشرح حاجت بداند.

اما ثقیفه: دفع مضرت باشد از نفس و در کرمؤمنان اگر مضرت معلوم باشد و اگر مطمئن بریک حرکتی یا لفظی که نقصان ایمان نکند چنانکه عماد یاسر کرد در عهد هجرت رسول صاحب شریعت و دیگر صحابه^۱ و شیعه بدان مخصوص و منفرد نباشند و به خواجه پیش ازین خود را شئی مطلق خواندی اکنون از بیم ترکان مر کتب کرده است و خود را دحقنی شئی می خواند و ثقیفه همین باشد. و آن کلمه که ایراد کرده است در حق امیر المؤمنین علی علیه السلام اگر چه بر طریق حکایت است مستوجب لعنت و عقوبت است که اوسر همه مؤمنان است و امام همه متقیان؛ و لم یشارك بالله طرفه غیر و لم یبدل فی دین الله البتة، و نعمت او این است که: پیامدهون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم^۲ و هو أعلم للناس بعد رسول الله و أفضل المهاجرین و الا صابروا قنادل الفری السحیحین علی رغم الخوارج و المتزددین، فذا لثمولا عامیر المؤمنین، و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است:

فصل— از شرف الاسلام^۳ در اصفهان پرسیدند که چه گوی در ملحدی و رافضی! گفت: شما یکی کفر یکیند و از میان دیر ادر سخن جگویند. اما جواب این کلمات آن باشد که ممکن باشد چو بزرگی این اجرا نکرده باشد و اگر از برای طراوت سخن و بهیج عواجر و رونق خود تبصیب سفنی گوید و کلام الهی خرب من الهذیان^۴ گفته اند و این سخن را دو معاضه سرده است: یکی آنکه در شهر سنه^۵ خستین و خمسائه^۶ مرا روزی آدینه بعد از

۱- ح د: در دیگر صحابه و اهل البیت. ۲- از آیه ۵۲ سوره مبارکه مائده. ۳- ح د: «شرف الاسلام» را «ع» و «شرف الاسلام» «ج» بهیج یعنی است از متقی و مدحش این است: و وقسمتی ملک و الملاء و بیت دوم از تصبیع است و مدح کافور (درجوع) شود به دیوان متقی ص ۵۱۲ از الحرف الطیب. ۴- ح د: به: و در شهر سنه خستین و خمسائه^۵ ح د: «مرا» در شهر سنه خستین و خمسائه و در این عبارت در ص ۱۰۲ چاپ اول نوشته ام و عبارت خستین و خمسائه در دو نسخه توخمسائه قط (باون: و خستین) و در نسخه تازه:—

بزرگای خود نوبت مجلس بود در آن میانه بر مذهب سنیان طغی می رفت و مردم بلشت و نیشین آن قوم شوم زبانها دوازده کرده در آن میانه میبهری متعجب بر خاست و گفت: «خواجها امام! این قوم در خیر العمل سر یگر بیان تو بر آورده اند، گفتیم در «خیر العمل» سر یگر بیان من بر آورده اند، اما در وجوب معرفت زبان بدهان تو بر آورده اند پس من پس من بر کم تا گریبان شما که ارس بر کند، تو را دشوارتر است که آن دهان باشد در آن دهان زبان باشد».

و چه مانده است این بآنکه؟

چون شرف الاکثه بعضی هیئت جانی برده نفاق خواجها از در خانه بنخواست بر داشتند؟ در دولت؟ سلطان مسعود - نو دانه قریب با حضور ارکان دین و دولت از وزرا و امر اسبیه سالاران و خادمان حضرت و دهن از نفس از عوام و خواص و از

مؤمنین قط بلون و خسمانه بود و چون یکی از دوسته مزبوره را علامه قزوینی رحمه الله علیه مورد ملاحظه قرار داده اند در ساجیه عبارت چنین آمده فرموده اند: و کذا فی الاصل و شاید قبل از خسمانه عتدی از حضور عشرات یا آحاد یا هر دو گفته باشد چه تالیف این کتاب بصریح مؤلف در دیچه درسته باشد و پنجاه و شش بوده است پس چگونه در سنه پانصد وی بالغ و عاقل و رفیع بوده این باینستند است؟ (انتهی کلام دفع مقامه). خوشبختانه قاضی خوشتری (ره) این قضیه را در مجالس المؤمنین نقل کرده است و عبارت مشارالهای مورد بحث در نقل او: و خمین و خسمانه ذکر شده است و چون بطور قطع عبارت اوصحیح و خسمانه غلط بود چنانکه علامه قزوینی (ره) ذکر کرده است طبعاً عبارت قاضی (ره) که: و خمین و خسمانه باشد متن قرار داده شد و همین عبارت قاضی (ره) در مجلس پنجم در ترجمه حال شیخ عبدالجلیل مصنف کتاب «الفقه» حاضرین ذکر لطایف مستفیده از این کتاب این است: و از جمله لطایف سخنان فوید کتاب مذکور است که گفته: در شهر خمین و خسمانه مرا درو آید (تا آخر کلام مصنف) و الحمد لله رب العالمین.

۱- ح: د: و ترا دشوار است که تا دهان باشد در آن دهان زبان باشد و زبان نباید برین؟
ب: و ترا دشوار تر ازوست که تا دهان باشد در آن دهان زبان باشد و قاضی خوشتری (ره) در مجالس چنین نقل کرده: و ترا دشوار است که زبان از دهان جدا سازی. ۲- صحیح از علامه قزوینی (ره) است و نسخ چنین است ع: و آنچه بدانند ایست آنستکه ب: د: م: و آنچه بدانند این (یا آن) باشد که ح: د: و آنچه مانند آنست که. ۳- ح: د: م: ب: و از دشواری نیاست او بر داشت. ۴- ح: د: و در جمله. ۵- ب: د: م: و در هر اکره

هر مذهبی و طایفه ای حضور سلطان افشاری بر می کرد این مذهب میبهران بامذهب باطنیان بر ابراست در وجوب معرفت خدا فضولی بر خاست و گفت: مولانا چه فرق است میان ملحدان و این جماعت؟ خواجها گرم و بلند گفت:

ای خواجها فرق در دو گانه ای باشد و اینجا یک گانه ای است و در یک گانه ای فرقی نباشد.

پس قول شرف الاکثه با قول شرف الاسلام بر ابراست کردن و پنداستن که از میان دو قول قریبی عظیم است. اولاً او گفته: دو بر آورده، این گفته یک گفته و مذهب خواجها و همه مسلمانان درست است که روا باشد که دو بر آورده باشد یکی حال که چون عبدالله که پدر مصطفی است علی زعمه و یکی قاضی چون حمزه و عباس که هم مصطفی اند. و مذهب ما؟ حال که چون بولوب، ناجی چون بولوب، اما روا نباشد که یک نفس را دو حکم نهند در عبادت و هلاک در یک وقت و بلکه این قول دشمن است و بدان التفاتی نباشد تا معلوم شود که خواجها را با باطنیان نفیست است و دافعی را بقول او بر ادوی در یک وقت و با این معارضه و حجیت هیچ شبهت بشما نه و الحمد لله رب العالمین حمد الله اکبرین.

آنکه کلمات مکرر ایراد کرده است و گفته:

«بسیاری» بیامد و قائم خلیفه را بگرفت و بر دوش و میبوس کرد و سلطان طغرل بیگ که کبیر لشکر ما بود و از خلاص داد و بسیاری را بگرفت و هلاک کرد و بعد از آن قائم خلیفه گفت: آمد؟

۱- دو کلمه و طی ز صمه در دو نسخه وح به نیست و دمایر نسخ هست و بطور قطع از آن دو نسخه ساقط شده است بقرینه دلیل عبارت: و دو نسخه ما زو آن دلالت میکند که عبارت سابق بر زم دیگران است. ۲- ح: و اینجا ندارد. ۳- ح: و واکله. ۴- برای ترجمه بسیاری رجوع شود به تعلیقه ۶۸. ۵- در همه نسخ و مقننه و تصحیح قاضی است و رجوع شود به همان تعلیقه ۶۸. ۶- در نسخ: و مقننه و قیاساً تصحیح شد بشرطی که گذشت. ۷- این عبارت و گفته آمده نشان می دهد که مؤلف و بعضی فاضل الزوافره این مورد را از ذهن خود می نوشته است و گویم که قبیله بسیاری با مقننه تعلیقه برده

اما جواب آنست که عجب آید از نقالی که چنانکه خواهد پیش مذهب سخن برمی گردانده اگر قائم گشتار شود نقصان نداند، و چون ملوک دیالم را سلطان محمود بگيرد گویند دانه شومی را فتنی بوده را اگر مقتدر کشته شوند غری و عیب ندانند اما چون زید علی را بکشند بر حساب نفس را فتنیان گیرند، ندانم که سنیان چه از فتنی که در دنا قائم گشته و مقتدر کشته آمد، خلیفه گرفتار مجوس خلافت را بگوید اما امام گریخته غایب امامت را بناید و ملغول بیگانه که قائم را خلاص دهد مستوجب شکر و ثنا و عایش بنادند اما سلطان محمود بن محمود که

است که مایل سینه و دست بقل رسیده است و بن مطلب هلازه بر غلط بودن از جهت عدم تطابق زمانی بتضلی که اندکی پیش یاد کردیم از جهت دیگر هم درست نیست و آن اینکه قائم بقل رسیده است بشهادت همه نواریع و نص هارث ابن القوی در مجمع الاداب فی معجم الاقالب (ص ۵۶۶ - ۵۶۷) کتاب فاه و قاف چنین است: و القائم باق ابو جعفر مدینه بن افراده احمد بن الابر اسحق بن المقتدر جعفر العباسی الجندی الخلیفه (صدق الکلام) ای ان قال و فی ابامه کانت القتره و غلبه و سلان الباسیری و خطب یفداد المستصر باق المصری سنة ثلثة و خرج الی الحدیثة و لمارجع ثم ینم علی فراش و کانت وقاته ثلاث عشر شعبان سنه سبع و ستین و اربع مائه و فی این الاقیر در کمال التواریخ گفته: دهم دخلت سنة سبع و ستین و اربع مائه و فی هذه السنة ليلة الخميس تولى القائم بأمر الله امیر المؤمنین عیسی بن احمد و اسمه حیدقه ابو جعفر بن القادر باق ای العباس احمد بن الابر اسحاق بن المقتدر باق ای الفضل جعفر بن المقتدر باق ای العباس احمد و کان سبب موته أنه اصابه ما شرا فاقصد و نام مفردا فافترق فصاده و خرج منه دم کثیر و لم یسقط و قد ضعف و سقطت قوته فأتین بالمویت فاحضروا الی المهد (الی آخر ما قال) و هذه مودخان با اتفاق نوشته اند که قائم خلیفه عباسی بموت عادی طبعی در گذشتنه است و مقول نیست و این مطلب کذب می کند که قائم مؤلف و بعضی فصایح الروافقه نه تنها عقاید شیعه را نمیدانسته است بلکه از اصول و احکام تاریخی نیز بی اطلاع بوده است، اما اینکه شیخ یزدگوار حیدر لیل را زنی بد قسمی که ترتیب اعتراض برشته صاحب بعضی فصایح الروافقه نگریه است تصور نمیزموده است که وی در چنین قضیه تاریخی نیز که از بهیوات قضایای تاریخی است دچار بی احتیاطی و چنین اشتباه فاحش میشود و اگر نه مراجعه می فرمود و اعتراض می کرد عصماء الله بقله و رحمة و حوله و فرقه من الاشیاء و الاکال و الخلاء و الخطل.

۲- ع: چون ملوک دیالم سلطان محمود را ۴ ب: چون ملوک دیالمه را سلطان محمود ح: چون سلطان محمود ملوک دیالم را ۱ و ۳ و ۴- در همه نسخ در هر سه مورد: و مقتدر و قیما تصحیح شد بقرری که گذشت.

بفداد بر خلیفه حصار کشد در حق وی زبان دراز می کند چنانکه در «تاریخ الاشیاء» و الاشیاء کرده است، وجه مانده است این حکایت بدانکه معاویه را به سببام حبیه خال المؤمنین خواند برای آنکه خصم علی است، و محمد یوبکر را هرگز خال المؤمنین نتواند آنگاه چه برادر عایشه است [برای آنکه] شاگرد امیر المؤمنین است، و رافضیان کافر و ملعنه باشند که انکار امامت یوبکر و عمر کنند اما معاویه مؤمن و مسلمان باشد و اگر چه در دست و هفت موضع قبیح بر روی علی کشد، و رافضیان که یوبکر و عمر را دوست ندارند هرگز توبه شان قبول نباشد اما یزید که س حسین علی فرماید بریدن اگر توبه کند توبه اش مقبول باشد و اوشاب نا تب باشد این و مانند این که در این کتاب یاد کرده است و بعضی و خصوصت اهل البیت مصطفی آشکارا کرده تا بدانند که خواجه سنی است. و هر عالم قاضی و عامر منصف که نظر کنند درین فصل شیهش ذایل شود و فایده تن حاصل آید، و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: «و باز چون عهد کریم ملک شاهی بود سقا الله [رحمته] نظام الملک ابو علی الحسن بن علی بن اسحاق از سر عقیدت اینها آنکه بوده هم در

۱- از این زمان رتسریا بر می آید که شیخ حیدر لیل (ره) مؤلف بعضی فصایح الروافقه را می شناخته است و کتاب تاریخ و الاشیاء و الاشیاء ویرا نیز خوانده بوده است پس اینکه نام او را نبرده و معترض نگریه است سر می داشته است. ۲- حبیه دختر ابرهمنان است که یکی از امهات المؤمنین است با اتفاق همه مسلمانان، و بر سر فراهی در حساب لعنایان تحت عنوان و فله فی عقوبات انبی (ص) گفته است:

و نه جفت نمی که باز بودند همه بد عایشه و عذیبیه محترمه
و با ۱) حبیه حصه بود و زینب میبونه صقیه سوده ام سلمه

علامه مجلسی (ره) در ذمین بشار (ص ۵۵۰ طبع ابن القرب) گفته: و قال ابن ابی الحدید: الامامیه تقول: ان ائمتی (ص) فرغان الیه (الی امیر المؤمنین) امر نسا که چند موه و جعل الیه ان یطع حصه ابین غام اذاری ذلك وله من الصحابة جماعة یمنون له بذلك فذکر ان قادراً علی ان یطع حصه ۱) حبیه و یصح نکاحها لرجال غویة لها و لساویه فانها کانت تبغ علیاً کما یفقه انوما (الی آخر ما قال) ۲- ع: و دست و هفت موضع جزی تیغ در روی ۳- ب: و شاب و ثاب ۴- و شاید که نا تب.

خواد و متعین داشتی و در ری هر که دعوی دادندند از اینها کردی چون حکمابابویه و یو طالب بابویه و ابوالحسن امامت^۲ و حسین زبیری مکی، دهلوی، عالم، ویزو ابی هدرستی، خواججه ابوالحسنی تگاکر^۳ و جز اینها از دافنیان شمام^۴ همه با بقوم خود تا بر منبرها بردند سرها پهنه کرده به بی حرمتی و استخفاف که میکردند بر ایمانهای حق گفتند: خداشنان دینیه و سابقان اسلامها لغت می کنند و شعارشان شعار مصلحت است ایمان یابورده تا اگر خواستند واک له ایمان مر آورده و از مقاتل و غیره سزایی بدند.

اما جوابی آنچه حوالت کرده است بمقتی سلطان عادل ملکخان خواجه
منتصف نظام الملک قدس سره^{۱۰} دو هفته حوالتی است بدو رخ که ادراسی و یوسفانی^{۱۱}
که ایشان کرمخانه سادات و شیعه را، و خطوط و توقیعات ایشان بدان ناطق است
دخون^{۱۲} دارند و می‌استانند و احترام و توقیر و تفریع^{۱۳} سادات و علمای شیعه در آن
عهد و دولت معلوم و مصور است و اگر تسلیم افتد که این منی کرمخانه و بیعت
اعتقاد بر علمای شیعه جفاخی و فتنه است اعتقاد و منصب را نفعانی و خللی نکند و آن
خود عهدی جدید تر است و حادثه‌های نامر و قتر، اما خواجه را آن حادثه قیاس
می‌بایست کرد با آن واقعه مر و قتر که در آن عهد که سلطان سید مسعود^{۱۴} این
مجلس افتاد^{۱۵} برهان بری آمد، در عهد امیر غازی عباس رحمة الله^{۱۶} رؤسای^{۱۷}
اصحاب سنت و امام^{۱۸} آن طایفه را که منی و مقتدای اهل سنت و جماعت بودند

[illegible]

وایشان رئیس الاکامه بودند و آن را بلفظ الاکامه یا بلفظ اشراف و بصر حسین بنی
اسرار مذهب خواجه بر سلطان و امرا و وزیر و خواجگان و خادمان ظاهر
گردانیدند و در سری امیر عباس آن دهمی را محبوبی کردند و شیانی و
اشاعری خواجگانه و در آن حادثه در سه مفسد و غوغائی داد و آفرینتند و بعد از
سبعه حبس در تبع و خرج رئیس سادات [و] شیشه سید فخر الدین و جمعه علیه
بهنگاری ایشان سپهیا کرد و شغفها نمود؛ و قاضی القضاة کبیر حسن استرآبادی
برضای الله متزوی بود تا با خیر کار خواجه بصر حسین بنی بصورت سادات و علما
و قضاة و رؤسا و مشندان طوایف در حضرت سلطان و امرا حاضر شدند و معائلی که
خلایق مذهب اهل عدل است و ایشان بدان منفرد بودند چون وجوب معرفت
بنظر عصمت انبیاء و قیام تکلیف مالا یطاقه و جزا بر عمل و ماند این نوشتند
و بر ایشان عرض کردند و رجوع کردند و ببطور خوش بظلال مذهب خوش
نوشتند و وجهی کش می خادم شرح آن دادند و عصمت اصل بر گرفتند و بهدار
و اخلاقه و شهرهای بزرگ فرستادند و آن حادثه معروف است.

عجب است که خواجه مصنف فراموش کرده است و گفتنی می زند بر علمای
شیعه در عهد ملکشاهی و چون این حادثه معروف قیاس کند با آن حادثه میجوهر
بافند که شری بداد و در مذهب مسلمانان ظن فرزند اکنون حال این خط
و رجوع از مذهب و مستقدا را راست کنند با از بیم خون و مال و نفقه کرده

۱- نسخ: و آری، ۲- کتاب ح، و زندا، ۳- اضافه: و سداقه، ۴- و دریس، ۵- و شتره (از باب نقل) و علامه کورنی (د) در زکامه و شتره در نسخه خود مرقوم فرموده اند: ۶- ظاهر شتره نگارنده گوید: چون طم الهی - درمی آید - که در کتاب اینصطلاح می آید از چندین بابی شتره: و سداقه و شتره و بالاها - پس ملوم میشود که استعمال این کلمه در این قبیل موارد از باب نقل مرقوم و مصطلح بوده است و از این روی در توضیح منبغات باین نسخ اختصاراً، ۷- ح: ب: و نسخه اول و بی پگرتی، ۸- شاید اصل صحیح این بوده: ۹- نسخه اصل این ری پگرتی، ۱۰- ای ملاحظه نمائید: و در این جلد، جلد دوم خود تعلیقه ۹۹.

مجال است که رجوع کردند تهاً و باطناً که هنوز تشریح مذهب بلحسن اشعر^۱ می کنند. و این معنی ظاهر است، بنماید آنکه تفسیر کرد و در خواجه بیان کرده که تفسیر کردن دلباطنی یکی است و تفاوتی نیست و من درین میانه عاجز فرد. مانند نام که راضی شاید که تفسیر کند که دهلیر ملحد است^۲ شتی عالم متعصب و رئیس قادر قاهر چگونه شاید که تفسیر کند؟ و این نه الزامی است که آنرا وجود دانکار شاید کردن چنانکه مذهب مجتهدان است، و شیخ یکتا توح اشعراینی را در این عهد از حنوت بشده مهجور کردند^۳ و غیر او را که^۴ نتیجه رسانیدند باری تعالی ما را، توفیق دهد تا در گفت و فعل^۵ آن گوئیم و کنیم. که عقل از حد پسندد و شرع بر ما بنفخدا شاعلمی الکبیر.

و اما آنچه بعضی از انسانی این طایفه یاد کرده است که خواجه نظام الملک ایشان را کم حرمتی داده خلاف راستی است که هر یک ازین جماعت از عقلم الملک عظامای بسیار و صلهای عظیم شده اند و علم و امانت و زهد و ورع شمس الاسلام حسکایا بویه همه طوایف اسلام را معلوم است، و بوطالب یا بویه سافها و اعظم و مذکر^۶ مسلمانان بوده است و امانت و قنل اوطاها و باهر، و اما یکمعالی امامت عالم و مفتی و اعظمه مقرب و خوشن داری اوطاها است، و خواجه بلحسن همچنین معروف و معتبر، و خواجه عنی عالم رحمة الله علیه را پندانی معروف و اعمامی مشهور بودند^۷ درین طایفه چون خواجه یوسفید که مفسر و راوی اخبار بوده است و متدین و عالم و خواجه تفسیر عبدالرحمن نیشابوری که بکتاب قول و قلم و تصانیف او التفات بسیار است طوایف اسلام را، و خواجه احمد مذکر، و هر یک از آن بزرگان را از سلاطین و وزرا عظاما و حرمتی بوده است^۸ و نه قومی بوده اند که

۱- علامه ترویجی (ره) نوشته: و ظاهراً اشعری. ۲- ع ج: و شاید. ۳- ع ج: و ملحد است. ۴- علامه ترویجی (ره) در حاشیه کلمه «اشعراینی» نوشته: و اما دکتب ص ۹۲ و این اشاره بهمان عبارت است که تفسیر کرد و در توحید که پیش نقل کردیم یعنی بدو ص ۱۰۷ چاپ اول. ۵- ع ج: و که در انداختند. ۶- ع ج: و ب: و تا در گفت و فعل. ۷- ع ج: و بدنه. ۸- ع ج: و هر یک از آن بزرگان از سلاطین و وزرا عظاما بگفته اند.

خواجه ای چون نظام الملک برایشان تفاوت کند که ایشان را عطایای بسیار داده است و تشنگیهای بی سر نموده، و ابوالمعالی نگارگر^۱ مؤمن و مستند بوده است و هرگز پشتمانی و لسانی معروف نابوده^۲ بحمد الله، اما خواجه انوراب و درستی رحمة الله علیه پس خواجه حسن بوده، و خواجه حسن پسر شیخ جعفر و درستی مشهور در فنون علم و معنی کتب و راوی اخبار بسیار، و از بزرگان این طایفه و علمای بزرگه، در هر دو هفته نظام الملک از وی بدورست رفتی و از خواجه جعفر سماع^۳ اخبار کردی و باز گشتی از غایت فضل و بزرگی. او بر این خاندانی است بغم و غش و امانت مذکور خلفا عن سلفه باین خواجه حسن که پدر یواری است با نظام الملک حق خدمت و صحبت و دالت داشته و در حق او مدح گفته و پشتمانی و لسانی چون موسوم باشد^۴ و آنکه قصیده ها باشد در فضائل صحابه کبار و از آن یکی این است که تخلص کرده است بمدح خواجه نظام الملک رحمة الله علیه و آن این است: شمس؟

من قال فیک أبایکری خنی^۵ فانا منه بری و ألقاه من اللحن

۱- ع: و وقتها ی بی مر بوده شب و وقتها برده^۱؛ و وقتها نموده. ۲- ع ج: و نگارگر. ۳- ع ج: و نبوده. ۴- ع ج: و استماع. ۵- ع ج: و وقتها در منتهی الادب گفته: و دالت^۱ اسم است ازال را ای مانع^۲ به علی حسیک قال فی المرین: هوشه جرأة علیه زینت فیه در اساس البلاء گفته: و قلن علی^۳ دالت و دالت^۴ و در اقرب الموعود گفته: و الدالة ایضا مانع^۵ یعنی صدقك و الجرأة قال: له علیه دالة ای جرأة بسبب و جاعته عنده. ۶- ع ج: تصحیح اشعار بضم نسه بدلتا بهجت کثرت آنها تیرداخیم و نظر تصحیح کردیم بهجت مشوش برین نسخه ها. یا خیری درهمیه القصیر در باب چهارم که در ذکر شعرا ی دی و بجل و امفهان و فارس و کرمان است گفته (ع ج ۱) ص ۹۵ چاپ دارالفکر: و الحسن بن جعفر بن محمد قناری. مدح صاحب نظام الملک قصیده اشعرت منها قوله فیک:

و أما البلاد بدله و أساهم من ظله فی الروح و الفریحان
دویتی القیاب بارض فارس بفرما بحسبیه اللاتی و لك النانی
و قال تس فی امن بر ظلاله و انکاة فی وید مع السرحان
و لحن^۱ دین الله بکرم امله و یصهم بطل و الا حسان.

۷- یعنی ممرکه القش فی الکلام بقوله کلمه بالحق.

سهر الشیء و ثایه و صاحبه
قد کان شیخاً لا هلاله بین متمدناً
و صاحباً لرسول الله مؤلفاً
فی الثاریم هماً فی موشع دفناً
کاناماً و حاصیاً و استیجاً
و القرم عثمان الآمن أخی برناً
ام من یقول لماروق الهدی فذعاً
و الألمی علی فی مآثره
کأشفس دهر أعلام النجوم ستاً
أنتی علیهم و أوسی من أری بهم
حتى المصیرین ابنه و المجهزی حسناً
أبلغ لنبیک نظام الملک مالکاً
مشغوعاً بدهام صالح و ثناً
هذاک دینی ألقى الاله به
یوم الجزاء قلل لی ان تری حسناً
و چنان می‌نیدارم که قائل چنین قصیده را نظام الملک بنی‌فغانه
آنکه گفته است:

وودم صاحب شیمت اعتقاد اهل سنت بر نوشته که: خیر الناس بعد رسول الله
أبو بکر الصديق و در بعضی مساجد هنوز مانده است.

اماً جواب این کلمات آنست که اعتقاد شیعیان باید که در دل اهل سنت
بود چون بر دیوار مساجد شیمت بود رسم ارتد دیس قدری یندارم تعداد و علی
زعم المصنف که در مواضع این کتاب یاد کرده‌است که: در اخصیان بویکر و عمر را
شتم کننده پس اگر بر دیوار مسجدشان نویسد چنانکه سید رئیس علی علوی
گفت و رحمة الله علیه: هر گاه که ببینند شتم تازه کنند و آن بگردن نویسمند باشد
و اگر برای بیان این آکرده باشد که: خیر الناس بعد رسول الله أبو بکر الصديق.

۱- ب ۴. ههنا ۲- فی اقرب القواعد: والقذح معرکة الخا و النمش والقذح
۳- مأخوذ من قول أبي فراس الحمداني حيث قال فی مینة المفقورة:
وأبلغ لنبیک بنی الهیاس مالکة
لا یذعوا ملکها ملاکها المیم و
و بخاطر دارم که ابی فراس نیز آنرا از یکی دیگر از شعرا سابق بوی فرا گرفته است لعل
افضل خودشان مراجعه بکتاب ادب فرمایند. ۴- ب ۴: و رسم اذنتی ح ندارد.
۵- ح ۵: و اگر برای آن بیان کرده است ۴: ویران و کلمه و باشد و در نسخ بعضی افراد
نوشته شده است و غیره و نویسمند که در میان گذشت و غیره این کلمه است تصحیح شد.

دلات است بر حقیر منسوب و مجربان همه عقلاً و علماً را معلوم است که
مکنه پشتر است از وی و کعبه پشتر است از هر مسجدی که در عالم هست و همه
اسماح فریقین که آنجا دستبند دیدم که بر دیوار کعبه نوشته: لا اله الا
الله محمد رسول الله علی ولی الله عام علی بولایت با شهادتین متصل پس آن
اولی بر که دلات حقیر مذهب شیمت امامیه کند تا چون آنرا ندانین نیز داند و در
جواب بنویسد تا دلش تنگ نباشد بلکه حق و باطل به برین طریق اثبات کنند
اعرف الحق تعرف أهله و جواب جنگه با عدم منسوب مسلمان همه مکرر و تنگ
باشد و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است:

وخواجہ احمد خجندی رحمة الله علیه گفت: آن ملامدان باطنی علیهم
لما ان الله باری مری می‌نمایند و قیامی و ولایتی بدست فرد گرفته‌اند و راجه
می‌زنند و در باره اعتقاد خود رجولیتی می‌نمایند دافعی باری کیست... در شهرها
با مال و ملک بیستند و فرمان دهند دهه پسادت تر کل حقنی و سنی و پر کل
ملایط صری که این شهرها بر آید سدید و هیبت مهیب او ستند و بسحر امیران
غازی چو مدد و قاس و خالد و لید و مشتق حارثه و عیقریه و بو عبیده
جراح و شر حبیل بن حسنة و نعمان و سوسو و یسین مشیر بن کمنین بری نهاد
و بوموسی که خورستان و اسفهان پشند و عتاق بن و رقعه و عاصم بن عدی و غیرهم

۱- مأخوذ از حدیثی است که امیر المؤمنین علیه السلام بحدیث‌های فرموده‌اند و نفس
بحدیث حدیث این است: وان دین الله لا یرف بالرجال بل بأئمة الحق فاعرف الحق تعرف
أهله یا حادث این الحق احسن الحديث و الصادق به مجهول (رجوع بامانی مفید)
طبع از ک، ص ۲. ۲- ح ۵: و الله و ح ۵: کلمه را اصلاح ندارند. ۳- ح ۵:
و اینزه. ۴- مرقن بنیم و فتح نافه و کسر داء و بنون در آخر از اعلام رجال حرب
است و بعد از همان وسوسه مکرر در کلام این نام داشته است. ۵- کتاب فتنه عین و
تشدید نام و بیاد در آخر بیرون شد که از اسما اعلام است.

روز هر تین حویه^۱ و عبد الله عامر که خراسان بستند که اگر^۲ بر اشداند کردار هر يك و نام هر يك كتابها بايد و همه در كتب مغازی^۳ هست از حربه عراف و قنوج عجم و دهده^۴ بوبکر و عمر و عثمان و همه روزگار بنی امیه و بنی مروان و همه روزگار^۵ بنی عباس چه کرده اند تا بدان حد^۶ که در حصار شهری از شهرهای خوزستان دزدی^۷ که لشکر اسلام حصار می دادند و دشمنان^۸ بود شدن آن زهر^۹ این حویه^{۱۰} گفت: بجام محمد که مرا بر اسیر می دهد در شب بزرگ و اسیر را بنیزها بر گیرید و بر باروی شهر دهید آن دیگر من خود تریب کنم، او را پند مرد بر باروی شهر نهاده؛ خود را در شهر افکند و بنگ بر زد، گریه کن گفتند: عرب آمدند و دردم افتاد و جوی خون بر اندند تا عرب می گفتند: شیری تنها شهری بسته، اما جواب این کلمات با صاف مطالبه کنند^{۱۱} تا قابله حاصل شود.

اما آنچه گفته است و حواله کرده به حواجه^{۱۲} خجندی؛ پندارم که با عقل و دانش او مانند این سخنها نگفته باشد که این سخن جهل است نه حدیث عالمان و دروغ بر وی نهاده است چنانکه در مواضع این کتاب بسی دروغ و بهتان نهاده است بر خدای و بر رسول و بر اهل البیت و بر صحابه و بر شیعه؛ و زرد و پال^{۱۳} آن بگردن چنین ناقل است^{۱۴} پس اگر خجندی گفته است خطائی موحد باشد که امامی از آن مسلمانان گوید که: مصلحان بازی مردی می نمایند و کاری می کنند این قدر پندارسته باشد که مصلحان هر چه کنند مقبوله و زرق و شعیبه باشد و راه زنند و خون بناحق ریزند و طریقتشان مزور^{۱۵} نیست و کیششان باطل.

۱- حویه: پروژن شبهه است بفتح ج و تشدید پاء و ثبوت آدای آنرا^{۱۶} و حویه^{۱۷} بهیم ضبط کرده.
۲- ح ده وجه اگر^{۱۸}. ۳- در کتب و مغازی^{۱۹} چون شرح حال هر يك از گمانی که در این گفتار آمده است در همه کتب دسترس از تواریخ اسلام و خروج بلقان بطور متوسط مذکور است و مایه^{۲۰} بطور اختصار و قدر کفایت در تطبیقات چاپ اول بذکر تراجم ایشان پرداختیم (ص ۱۱۱-۱۱۵) حد اینجا از این مقوله سخن نمیزانیم. ۴- ت
ب م و همه بزرگان^{۲۱} ح ندارد. ۵- ح ده: و دشواره^{۲۲} در پرهان قاطع گفته: و دشوار با خای نعل و او معذوله^{۲۳} پروژن و معنی دشوار است که مشکل باشد. ۶- ح
ت ب م: و گفته^{۲۴} ح: و تأمل باید کرد.

و چنین احوال و افعال را بر مردی و سلامت و جلالت نسبت ساختن^۱ علامت^۲ جهل و نادانی باشد.

و آنچه گویند

مصلحان و جویشتی می نمایند پنداری با دعوی عالمی معنی رجولیت و فتوت^۳ هنوز پندارسته است که درجه^۴ و که استعمال کنند که آن طرفی^۵ و خصلتی است از ایمان و اعتقاد مسلمانان و امانت و دیانت و مصلحان از این همه بری و مبرا^۶ اند پس بیاید دیدن که درین اجرا غرامت^۷ بر که باشد!

و جواب آنچه گفته است که در اضمحان^۸ در شهرها مرفه و آسوده نشسته اند با ملک و مال و اصف^۹ است که این خواج که این تنشی^{۱۰} نده است برین طایفه، پیوسته جهاد را میان بسته بودی و بروم^{۱۱} دولايت^{۱۲} فرنگ^{۱۳} و دیار ملاحد^{۱۴} قتل و کرب^{۱۵} می کردی و يك ساعت نیاسودی از رنج مجاهدت، و آن کدام طایفه بودند که بجهادی رفتند که شمت^{۱۶} با ایشان موافقت^{۱۷} نکردند پس این طریقت و کلاه^{۱۸} و امرا و شمشگان را باشد خود می کنند و شر^{۱۹} تعدادی دین از مسلمانان کفایت می کنند و سرهم^{۲۰} نه خجندی می کند نه حلاج^{۲۱} نه شاه تراش^{۲۲} نه دیسگری^{۲۳}، همه خوش می خوردند و می خستند مرفه و آسوده.

و سادات و شیعت اگر مال دارند یا ملکی چنان دارند که دیگران.

اما جواب آنچه گفته است که:

دفع دیار گریه^۱ و دیار کفران^۲ در عهد^۳ عمر خطاب^۴ بوده.

چنین است و برین قول^۵ انکار نیست اما از ذکر امامی مبارزان و نیکان که

۱- ح: و نسبت ساختن^۱ ح: و نسبت بدان^۲.
۲- ح: و که آن جزئی^۳ ب م ح: و که آن غصتی^۴ است و حریف^۵ بنشین^۶ یعنی قسمی از چیزی و بارهای از آن میباشد. ۳- ح: سریده^۷ در نسخ^۸ ت ب م ح: و لیکن^۹ ح: و گفته^{۱۰} (هر مرقوم و ناخوانا) و چون در آخر سطر واقع شده گویا معوشه^{۱۱} است و شاید عبارت چنین بوده است: و بروم و ولایت فریج و بلك و دیار ملاحد^{۱۲} بقرینه آنچه در کتاب خوانده آمد. ۴- ح: و: و سادات^{۱۳} و گویا اصل صحیح و مراقت^{۱۴} بوده است.

جهاد کرده‌اند و غزوات^۱ و فتوحها بدست و تیغ ایشان بر آمده است، هم چنین است و بوده است جزام الله عن الاسلام والمسلمین غیراً. اما با همه دبیها که کشیده‌اند دیدیشان رسیده است درین غزوات از نفوذ و نفق و لغتن و سفر. دوازده نفر از ایشان بر خانه و عیال کردن، و نفس و جان و مال و فدای دین و شریعت و اسلام و قرآن کردن، بایست که جزا بر عمل بودی می‌رسد که بقیامت مالک الملک ایشان را محروم و عجزا کند، و این همه دبیها شایع کند و کسی را زهره اعتراض نباشد که توابع و جوا درمیشناسد اما چه توان کردن که مخالفت اهل سنت و جماعت کردن و رافضی^۲ باشد تا بقول مجتبهان همه دفع که عمر پرده باشد او را جزای نباشد و مالک الملک چون خواهد تا با آخر کار باز استانده زهی دوستی عمر و زهی مذهب و اعتقاد پس مدح و تنای عمر را بر اصل مجتبهای فایده نمی‌دهد.

اما آنچه گفته است:

و فتوحهای اسلام در عهد یو بکر و عمر و عثمان دینی اُمیه و مروانیان و عباسیان بوده است؛ ذات غایت نامیبی و خادجی امیر المؤمنین را یاد نکرده است نیک آمده است تا در هر فصل هر عاقل که بر خواهد سیرت و اعتقادش بداند که آخر اگر علی مرتضی بذهب مجتبهان منزلات یو بکر و عمر نداشت کمتر از خالد و سمند و شر حبیل پندارم نباشد اما خالد پس ولید مئیر است که دشمن مسلمان است، و سمندر عمر است که سر حسین علی بریده است و شر حبیل مشیر معاویه است در کشتن حسن^۳ علی، و خواجه فریضه شناسد نای ایشان تیکی یاد کردن، اما نوبت چون بلی و آل علی رسد بنظر مادر آوردن^۴ دها نکند اما چه سودش دارد که قرآن و اخبار از فضائل و مناقب ایشان مل^۵ است و عقل همه عاقلان بر عصمت

۱- ب ۴: و غزواته: و غزواته ح د اصلاً ندارند. ۲- نسخ: و رافضی، (یعنی یاه مصلحتیت). ۳- در نسخ: و حسین، و برای وجه تصحیح رجوع شود به تعلیقه ۹۸. ۴- ح د: و مادر آورده‌اش؛ م ب: و نفس مادرش یو گویا اصل این در نسخ است؛ ب: و مادرش بوده و نصیرت شده است. ۵- ت: و ملان؛ م ب: و الامانه و مله (بکر میسر کن لام و همزه در آخر) یعنی بر استخالف الله تعالی؛ و مله الارض فجاء و ملان نیز بر وزن سلطان یعنی بر است.

و فضل ایشان گواه است.

اما آنچه گفته است که:

«دینی اُمیه و مروانیان فتوحها کرده‌اند» داستمی گوید و آنرا انکار توان کرد و تفصیل اینست که از آن فتوحها که بنی اُمیه را بود در اسلام آن بود که حسین علی را با عقاد و در قرضی و فاطمی و شیعی بدشت کر بلا بکشتند و سرها بر سر نیزه بشام بردند و این فتوح عظیم باشد و از فتوحهای مروانیان آنچه از آن باز توان گفتن یکی آن بود که هزار ماه کم پنجاه ماه علی مرتضی را بر منابرها و منارها لنت آشکارا می‌کردند و در شهرهایی که ایشان کرده بودند، فتح بنی اُمیه و مروانیان این بود که بیان کرده شد.

اما آنچه گفته است که:

«و زهره حویه شهر می‌سند بخوستان متعذ و شد گفت: مرا بر سیرت یهید و بر سیرت یهید» بر یادوی شهر یهید چنان کرده و او پنهان شهر بسته.

داست می‌گوید اما پنداری فراموش کرده است آن فصل که در اول کتاب بر سبیل انکار بیان کرده‌است که از محالات رافضیان یکی اینست که گویند و علی را در منجیق نهاده و تنها در قلعه‌ای روت که اند هزار مرد در وی بودند و الله که این منی چگونه روا باشد... و بی‌بیل و غفلت امیر المؤمنین علیه السلام منسوب کرده و این آیت باستفهام آورده که: و لا تلقوا یا یدیکم الی التهلكة^۱ را اثری باشد اما پنداری اینجا روا باشد بر کلات عاص و وقاص، و آنجا بر کتار مسطی و نیروی جبریل و قرآن و مردانگی مرتضی مبعوذ نباشد و در عقل و عرف مستحیل باشد، و آن منی از حیث از محالات و ترهات باشد اما این منی از

۱- ح د: «و منابر آشکارا لنته‌اید»؛ «و منابر و منابر» و این تعبیری «و منابر و منارها» که در نسخ و نسخه‌هاست دلیل بر جمع بستن جمع عربی است با دوات جموع فارسی از قبیل و الا لان و ملکان و غیره‌ها که در آن زمانها متداول بوده است. ۲- از آنجا ۱۹۵ سورمه‌بار که قره.

اهل سنت فضیلت و کرامات باشد، و هر عاقل عالم که درین يك فصل باستقصا تأمل کند بداند که این مصنف را با امیرالمؤمنین چه خصوصیت و عدولت است. ۱- ولایته الامؤمن نهي، ولایفته الاثنافق شقی. ۲-

آنکه گفته است:

و چون خوارج با صلابت و سختی ایشان بر ولایات و محالک غالب شده اند، مهلب بن ابی اسفهره، دیرینه بر زمین مهلب با نه برادر دانی چه کردند، و در خراسان عبدالله بن خازم و قتیبة بن مسلم که سمرقند است، و وکیع بن سوده و ولید بن عبدالله و جبرئیل بن الحکم و احنف بن قیس و غیرهم رضوان الله علیهم چه کردند تا مشرق صافی شد و کلمه اسلام عالی شد و کلمه کفر نگون شد.

اما جواب آنست که برین فصل انکاری نیست و اساسی این مبارزان در تواریخ و آثار مشهور است اما نمی دانم که از آنچه ایشان کردند چه فایده است مستفدا که نه پندارش بودند و نه بر مذهب و اعتقاد او بودند و نه با علی و آل و فاطمه بنی عدوانی داشتند خدا ایشان مکافات خیر کناد بیامت بهر چه کردند آن الله لا یضیع اجر المحسنین^۱ اما چون جزا بر عمل نیست در دنیا رنج و روزگار ایشان که بلحسن اشهر بعد از آن بیامدم است و گفته که: مالک الملک اگر خواهد ایشان را بدوزخ فرستد و بیدل ایشان کشتار و گیرگان در بهشت برد تا هیچ فرقی نباشد از میان مؤمن مجاهد مطیع و از میان کافر معاند عاصی، یکدوری رافضیان تم و ساری^۲

۱- از احادیث مسلم، ندیمان خصمه و عامه است که حاجت بشرح بیان ندارد. ۲- برای ترجمه حال و هوجات اشخاص نامبرده بکتاب سیرتواریخ و فتوحات اسلامی مراجعه کنند و مایز در ذیل همین عبارت در جواب اول و ثانیا کافی عبارات ایشان را نقل کرده ایم (رجوع شود به ص ۱۱۹-۱۲۳). ۳- ت: «نکین». ۴- ذیل آیه ۱۲۰ سوره مبارکه نوبه. ۵- ح ۱۵: «کوری خازرجان همدان و ساری» و چون نسبت علامه قزوینی (د) از روی همین نسخه استماع شده بوده و ساری از ساکن رافضیان و حبیان بوده نه از موافقان ناصیان و خازرجان در زیر کلمه «ساری» نوشته: «کذا» و شاید صحیح ساووه.

آنکه گفته است:

و در این فتوح امیرالمؤمنین علی و فرزندان اش کجا بودند که يك ده ده در مشرق و نه در مغرب استند و خود حاضر نبودند و يك علوی درین غزاه اول و آخر نبوده است تا بایستی که بجهد و غزا مشغول بوددی بچسبیدن بر بنی عباس مشغول بودند و سر دسر حسد کردند علی بوطالب رضوان الله علیه از حربه جمل و عقیقین و نهر دوان با هیچ غزائی نبرداحت و از فرزندان او در دین هیچ اثری پیدا نشد.

اما جواب این بی ادبی که از سر بنی عدولت و غلو و صب و خروج درین کلمات ظاهر کرده است از فروش و واجبات باشد، اولاً^۱ پنداشته است که از اولاد بویگر هرگز کسی جهادی و غزائی نکرد مگر محمد بویگر که شاگرد امیرالمؤمنین بود علیه السلام و از فرزندان عس يك تن يك روز به جهادی نرفت، و آنچه عبدالله عامر کرد همه عوام گویند عبدالله عمر کرد و او خود زاهد و کوتاه دست بود از دنیا، طلب جاه و نعمت نکرد، و عثمان عثمان در عهد خلافت خود الا اخر رذله را که نرسدی کردند از شرایطی که بویگر برایشان نهاده بود مالی بداد دیگر هیچ عزائی نکرد و این معنی برضلا پوشیده نیست و از فرزندان عثمان هیچکس آن اختیار نکرد و مذکور شد بدین معنی، و از شومیر یزید این حکم در بنی امیه بنماید، و از بنی عباس خود معلوم است که هرگز لشکری بچسبید روم و دیر کفر و مصر و الموت نفرستادند و اگر سلاطین و بزرگان ایشان کاری کردند بنوت سلطنت و مریدی خود ظاهر است اما فتوحای اسلام در اول و آخر با امیرالمؤمنین علی کرد و فاطمان او، با عمر خطاب کرد و یار دانی او، اما آنچه شیمه و یاران علی کردند فراموشی نیابت کردن ۱- ع: «و از؟» اگر گرفته و چون واگر گرفته زاید و بدون ربط بظن میرسد نسخ ۴ بحد و آنرا ندارند و نسخه ۵ نیز جای دو کلمه: «شید گذشته است».

چنانکه معلوم است از مریدی و صلابت و مبارزت مالک اشتر النخعی رحمة الله علیه و سهل حنظل و اصداری و حارث بن أعور همدانی، و قصه خروج منشار بوعبید نفقی که صد هزار خرجی داموی و مروانی را چگونگی کشت، و مدت شش سال تمام از کوفه و جسر تا بلاد ری و خراسان و بهارند و حدود اسفهان و حدود آذربایجان خطبه و سکه بنام او بود و ولایت و شمشکان و نواب او در بلاد اسلام ممکن، و عز و ات و فتوح محمد حنفی و حمة الله علیه پس امیر المؤمنین علیه السلام خود ظاهر و شایع است و در مغازی مذکور و مسطور است و آنچه بمعصمه بویگر کرد در حدود شام و مصر از قبیل امیر المؤمنین و شهادت که یافت در آن مجاهدت معروف است، و قصه مسیب بر باید خواندن تا بداند که کمتر از آن نکرد که مبارزان عهد عری که یاد کرده است، و قصه ابراهیم اشتر و حرهای او و قصه سلیمان سرد خزایی، و اگر بذكر آنکه حر یک ازین غازیان و مبارزان گردانند محفل شوم اندولیات بسند و خواج کشتن و آثار اسلام ظاهر کردن روزگارهای دوران خواهد و ما را برای معارضه و انکار این مصنف مجتبی این قدر کفایت است، و اگر خواهی گویند این قتال با مسلمانان بود و آن با کبرکان و مشرکان، هر روزگار قتال با جماعتی باشد که انکار حق کنند آن جمله انکار توحید کردند، این جماعت انکار شریعت امام و باغیان بودند و با ایشان قتال واجب شد تا معلوم باشد.

اما آنچه گفته است که:

«امیر المؤمنین از حرب و قتال صلحین و جمل و نهضت و ان با غزائی دیگر تیرداخت».

اگر مصنف اصافعی بدهد آن نیز غزات باشد که چون انکار امامت علی بعد از عثمان خارجی باشند تا با یکدیگر قیاس می کند یا دست از آن بدارد یا این نیز قبول کند تا ضحیت ناپل شود و مقصود حاصل.

۱- ث: و تا حدیثی. ۲- ح: ث: و روزگارها در آن.

و آنچه از سر نصب گفته است که: «از فرزندان علی در دین اثری پیدا نشده راست می گوید آنجا که ذکر خیرات یزید باغی و مروانی طافی و سخن یزید ناقص و ولید خبیث باشد باقر و صادق و کاتم و رشاد چه منزلت در بیت باشد اما شرم باد چنین مستغدا روز قیامت از روی مصطفی و از آیت: قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ علیه أجرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فی الْقُرْبی، و از خبر: اَلْبَنَاتُ فِیْكُمْ اَلْأَشْقَاتُ فِیْ مَا نَ تَمْسُکُمْ بهما لن تملکوا کتاب الله و عترتی تا بر قول [او] خدا و رسول است را بیجماعتی حواله کرده باشند که ایشان را ثبات قدمی نباشد و الا حمد بکردن کار ایشان نباشد همه جهان را معلوم است که قشعهای و برکنهای عالم و سرهای بزرگ از امر بسرف و بهی انشکرات و حل و شهادت و بیان مضامین بمعصمه مصطفی و آنست ائمه هدی علیه و علیهم السلام بوده است که پس و اینان غاصب پرده است و به بیغیان باغی؛ اما آن دل که بیغیر آل علی سیاه شد و آن جان که

۱- سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته: «یزید ناقص ابو خالد پسر ولید پسر عبدالملک است و او را برای این «ناقص» لقب دادند که حقوق و عطایای میاها را کم کرد و از میزان مقرر آنان کاست» (تأخر ترجمه) و سایر تاریخ نگاران نیز باین امر تصریح کرده اند. ۲- سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته: «ولید بن یزید بن عبدالملک لاسق بود بسیار خراب خود را احترام حرم ویزرا رعایت نمی کرد و بر آن خدکه بنکه برود بر پشت با کعبه شراب خورده پس مردم بر او فرودیدند و او را کشتند و چون گفته شد و سرفش داد پیش پسرش یزید ناقص آوردند آنرا بر سر یزید نصب کردند و چون برادرش سلیمان بن یزید باو نگاه کرد گفت: آشهد أنه کان شراباً للعصر ماجناً لاسقاً و در ترجمه کرد کتب دیگر آورده اند که سوغی را بر از شراب می کردند و خوردن و بازائی در آن غنا میکردند و از آن شراب آن قدر می خوردند تا آنکه کعبه و نقص درخوش آشکار میشد. ۳- از آیه ۲۳ سوره مبارکه شوری.

۴- حدیثی است متواتر بطرق خاصه و عامه و در کتب معتبره فریقین مذکور و طالب تفصیل بآئله المروا بهرانی (ره) و بخار الا تواریخ مجلسی (ره) و نظائر آنها از مضامین مراجعه کند. ۵- «دورکنهای» ح و اصلاً ندارند پس از قبول جمع الجمع است که در بانی می در آن زمانها معمول بوده است. ۶- ث: ب: و ح: و نسخة و چه آورده (بفتح و نه و تشدید) (دال) نیز می توان خواند و بسبب اختلاف نسخ غیر مرقوم بودن نسخه «ح» است در هر صورت مراد رفیع اشکال و جواب از شهادت است.

بعد از آن کاشه ناه شد به تبارت باشد و با خرت در خاسته، و چون باول اسلام که علی مرتضی بقتال کفار و قلع قلاع میان بسته بود همه اصحاب مرتضی و آسوده بودند و عمر خطاب و غیره او بی رنج می بودند، علی مرتضی تنهاد بر سر ایشان با خرت کار که عمر میان بست بقتال کبر کانه، مرتضی بر سر علی تناید نهادن که آن کسر بود ازین؛ والحمد لله رب العالمین.

آنکه گفتند: «او لا» خود حسن خلافت بمعاریه تسلیم کرد، و حسین را روافضی براری بکشتند، و ذین العابدین و باقر در دولت پی امیه از خانه بدر نیامدند و جعفر و موسی و غیره را در حقه الله علیه طریق از راه و زهد اختیار کردند، و همه سلاطین و اوزار و عطا می شدند از خلفا و بختلاف ایشان مقرر می بودند، و هرگز ازین سادات کسی دعوی امامت نکرد و مخالفت خلفا نکرد، و بی زاری نشدند نه با سلاطین و نه بپیغمبر.

اما جواب آنچه گفته است که: «حسن علی خلافت بمعاریه تسلیم کرد» از دو قسمت خالی نباشد، خلافت یا حسن را بود یا نبود، اگر ادر بود مذهب خواجه باطل شد، در اختیار کاه و مختار مهاجر را نصاب بود، و اگر خود خلافت ادر

۱- ث ب ۴: د دنیا در خاسته باشد و با خرت در خاسته ح د: د دنیا و آخرت در خاسته باشد که نه فی الدنیا خرت و فی الآخرة عقاب عظیم اگر چه صفت (ره) دو کلمه و جاست و و خاسته را نوعاً با هم استعمال میکند مثلاً در احوال کتاب گفته (ص ۵): دوزخین غایت جاست و نهایت خاسته قم در میدان هدایان افکنده با وجود این نظر بر سرده که جاست و در این مورد مصحف و سحر و جاست و (پناه) مهله فخره و دال مهله مفتوحه باشد و تأیید میکند این نظر را آنکه ممکن است دشمنان اهل بیت علیهم السلام با وجود مقاومت ایشان در دنیا جاست بر تنه سرست و امانت علیهم السلام نداشته باشند لیکن غائی از دنگ و حسد بر ایشان در دل خود نفرینند بود و آن امریست قلبی که در حال با ایشان هست نظایر آن کنند یا نه، و نیز تأیید میکند این احتمال را زنجار بسیاری که در تفسیر و تأویل آیه دام یصلون الناس علی ما آثم الله من فضله (آیه ۵۵ سوره نساء) وارد شده است که و نحن الناس الذین حق الله و نحن المصدون علی ما آثم الله من الامامة و طالبی تحصیل رجوع کند تفسیر آیه در تفسیر برهان (ج ۱ چاپ جدید، ص ۳۷۵ - ۳۷۹).

۲- ث ب ۴: و از دوحاله ح د: د از دوقسمه.

بود این تسلیم دست نباشد، و معاویه در امامت ظالم و غاصب باشد، بلکه حسن علی خود تواند که امامت بمعاریه تسلیم کند از هر آنرا که امام معصوم باشد؛ و معاویه جایز الخطا بود، و نص باید؛ معاویه نص نبود، و عالمش امت باید؛ معاویه عالمش نبود، و شجاعتش باید؛ و او بود، پس این تسلیم را اصلی نباشد و امام خود حسن باشد با حصول این صفات؛ و اگر چه عرق نکند بقول مصطفی صلی الله علیه و آله که بگفت: «هنا امانان فاما اؤفعدا، و اؤهوما خیر منهما».

د اما آنچه گفته است که:

«حسن علی را خود روافض بکشتند، جواب آنست که امامت حسین از هر آن را که روافض ادر بکشتند پندارم باطل نباشد بر آن قیاس که عثمان را نه نوابس بکشتند و امامتش را بشهادت خللی نبود، پس حسین تا زنده بود امام و مطاع او بود و حصول شرایط که گفته شد و بدلائل خبر رسول که بیان کرده آمده و پی پندارم که یزید و عبید الله مر جانه و عمر سعد و مسلم عمر و باعلی و متفقد مرتبه عبدی و شمر و نهال و جوشن حلیف پی امیه و خولی یزید دافعی نبودند و کشتن کان حسین علی ایشانند که همه اموی و مبعوض و خارجی بودند و چون مصنف کتاب در این گفته است که: «روافض مذهب رضی این منقطع بوده است» درین روزگار حدیث، نمی دانم که در عهد حسین رافضیان از کجا آمدند، بلکه همه حوالات در روایتان است و همه معارضات از سر شهت و نسیان است، و هر کس که چنین حوالت کند مبعوض و عامی و کذاب و بی ایمان است؛ کبریت کلمه تفرج عن اقوامهم ان یقولون الا کذباً.

اما جواب این کلمه که درین المابین و باقر صادق و غیر ایشان از ائمه ماسئوالاته علیهم از خانه بیرون نیامدند.

پندارم دلالت نامستحققی نکند که خلفای پی عباس از عهد مأمون و هارون ۱- از احادیث معروفه مشهوره است با خصوص نزد فرقه ناجیه تا تفرقه، و مراد باسم اشاره حسین علیهما السلام اند. ۲- م ب متعقرب ۵ ح د نیز اصلاً ندارند. ۳- از آیه سوره مبارکه کهف.

همة کتب و آیات امر دینی و وعد و وعید، چون باری تعالی عالم باشد و فضا را همه باشد و حکم کرده که نمرود هرگز ایمان نیارد؛ ابراهیم را علیه السلام یوی فرستادن بی فایده و زخرف باشد، و چون ضحای خدای چنان باشد که فرعون بر کفر هلاک خواهد شد؛ فرستادن موسی با بند پیشتا و قلب عصا خفا باشد، و فرستادن مصطفی یوجیه، و یولهب و ولید مغیره مخرومی، و عامس وائل سهمی عیث و هرزه باشد که خلاف ضحای خدای طمع داشتن زخرف و باطل باشد تا لازم باشد که چون فضا چنان است که خلافت بنی عباس را باشد تا بوقت نزول عیسی؛ در باقر و صادق دعوی کردن باطل و زخرف باشد و هر عاقل عالم که درین فصل تأمل کند بطلان آن قول بی اصل بداند و امام آن باشد که باشد اگر مستغرق باشد و اگر ممنوع؛ چون شرایط امانت حاصل باشد در وی، و هذه فیسرة عن طویلة آنکه گفته است:

و مگر خواجه دافعی از باقر و صادق و زین العابدین علیه السلام بهتر می داند و او بدیشان شایسته تر است که ایشان بخود.

اما جواب این کلمات آنست که:

نه؛ ایشان عالیشانند اما ایشان را طاعت ایشان واجب است و چنانکه ایشان دعوی کنند ایشان گردانده و مانده است آنچه بالزام آورده است باحوال [دی] که پنداری از عهد خلافت یوبکر الی هذا الیوم در حمة اصحاب سنت ازین مصنف فاضلتر و عالمت و منصبتر و مشفقتر کسی نبوده است که کتابی بسازد و آنرا «بعض فضائل الراشدين» نام دهد پس فرامی نماید که او عالمت و فاضلتر از همه متقدمان و متأخران است تا چندین تفسیر و دروغ و بهتان بعد از باعد سال جمع کند و مسلمانان را ملحد خواند و بهمت دهد و مگر خواجه از ابوبکر و عمر بهتر می داند.

- ۱- ع ث ب ۴: و مگر خواجه راغبی را ۲- ح ۱۵: و لا زین العابدین و باقر و صادق.
- ۳- ح ج ۴: و اما چه مانده است ۴- ع ث ب: و باحوالی ۵- ح ۱۵: در دعوی وی.
- ۵- ع ث: و فضا ۶- ع: و مسلمان.

و بدیشان شایسته تر است که ایشان بخود... آنکه یوبکر می گوید روز بیعت اقیلوی فلسط بهتر کم؛ دست از من برداری که من بهتر بیستم از شما؛ و خواجه می گوید: او عالمت تر است از علی، تا هم ابوبکر را بدو غزن داشته باشد و هم عداوت علی بظاهر کرده باشد، و عمر روز حکم زن زایه می گوید: لولا علی لهلك عمر؛ اگر علی نبودی عمر هلاک شدی، خواجه می گوید: او عالمت تر است از علی، تا هم انکار قول عمر کرده باشد و هم اظهار عداوت علی، پس خواجه مجیب بهتر می داند از ایشان که ایشان و سیاس خدای را که بدین مجیب و جوابها هر چه آورده است باطل و منمصل گشت، و بدانچه است گفته است و مذهب است اعتراف کرده آمد تا حق از باطل جدا باشد و صبیح از سفیه و الناصب ربه العالمین.

آنکه گفته است: و حمة رافضیان لای می زند که امیر المؤمنین چند هزار کافر بکشت و اگر نه علی بودی دین و اسلام پوشیده بماندی.

اما جواب آنست که مذهب شیعه بخلاف آنست که یاد کرده است که از عهد آدم علیه السلام تا به عهد مصطفی صلی الله علیه و آله که باری تعالی علی را نیافریده بود دین هدای و راه حق و جاده مستقیم شرع دایم و قوم یوده، و قوت این شرع و نصرت ملت محمد را باری تعالی بخود اضافت کرده است و گفته: و هو الذي أرسل رسوله بالهدى و دین الصق لیظهر علی الدین کلّه ولو کره.

المشرکون ثم تا بدین حجت آن جهت ساقط باشد و آن بهمت ذایل.

اما مذهب شیعه درین مسأله آن است که هر یبسی را وحی و ولیمه دینی و غریبی و قائم مقامی باید که علم آن کتاب و بیان آن شریعت و قاعده آن سنت بهتر داند و از حمة امت عالم تر و عارف تر باشد اینها درین امت گفتند: علی مزی می

- ۱- ث ۲ ب ح: و بداند و من مطلق استعمال زمان مصنف (ره) است چنانکه در تعلیقه ۳۹ یاد شده است.
- ۲- ع ث ب ۴: و بدو داشته باشد ۳- ع ث ب ۴ ح ۱۵: و ظاهر.
- ۴- ح ۱۵: و جواب آنست که بخلاف آنست که یاد کرده است مذهب شیعه چنانست ۵- نسخ: و هر چه.
- ۶- آیه ۴۲: سورة مبارکه توبه، و نیز آیه ۹ سورة مبارکه صفا.

است بدلائل عصمت و کثرت علم و مجاهدت و سبقت و اتفاق^۱ و قرابت و شجاعت و فکرمه معامی و قبول همه طاعات^۲، این است مذهب شیعه درین مسأله بدین حجت نه آنکه قائل دعوی کرده است بتهمت باشیبت^۳ و منقبت علی نه تنها آنست که کافر کشت [بلکه هم] آنست که هرگز کافر نبود، و الحمد لله رب العالمین. آنکه گفته است: «و تو باید که بدانی که فضیلت علی نه بسیاری کافر کشتن است که سید کولین و عالمین مصطفی بود و علی و غیر علی طفیل او اند، و اگر نه حرمت و منزلت رسول بودی بویکرو عمر و علی چون دیگر شریکان بودند.» اما جواب آنست که: بنزدیک شیعه کمترین فضیلتی علی را کافر کشتن است و اگر چه جهاد و کشتی بزرگ از اترکان شریعت است اما با شافت با عصمت و علم و سبقت و قبول همه شریعت اندکی باشد از بسیاری.

و اما آنچه گفته است:

«منزلت بویکرو علی از مصطفی است» همه حال در عین چون داعی نباشد، و مطیع چون مطاع، و خواجه چون شاگرد، و مقتدی چون مقتدا. و در آن، کس خود خلاف نکرده است از مسلمانان، و خلاف در آنست که بعد از مصطفی که بهتر است و درست کرده آمد درین کتاب در مواضع^۴ که علی علیه السلام از هر یکی از صحابه و اهل البیت بهتر است بعلم و عصمت و شجاعت و سبقت و غیر آن.

اما آنچه گفته است: «اگر نه رسول بودی بویکرو عمر و علی چون دیگر شریکان بودند» راست است، بدان مذهب که معرفت خدای بقول رسول دارند چنین است، و بدان مذهب که معرفت باری تعالی بمقل و نظری دارند خلاف این است که گفته است، و آن لفظ در حق بویکرو و عمر اجرا کردن بر ادبی و سفاقت باشد، و در حق امیر المؤمنین علی کفر و ضلالت و بدعت باشد که معرفت امیر المؤمنین و کشتی از اترکان دین و دیانت است و بعد از مصطفی زینت حالت

۱- ث ح: «و اتفاق». ۲- نسخ: طاعات. ۳- ع ث: «تا» و باقی نسخ و یا- شبیه را ندارند. ۴- ح د: «در مواضع» را ندارند.

و نور دیده شریعت است: و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: و رسول ما خود سه کفر را کشت و در لشکر بویکرو عمر برده و فتوح عجم و شام و شجاعان و بطریقان بودند که هر یک هزار کافر را کشتند چون خالد ولید و زبیر عوام و عیسی و عمر و عثمان و غیره.

اما جواب آنست که: ما خود نگفته ایم: مذهب ما نیست که فضیلت بزرگتر بکافر کشتن است تا این کلمات لازم شود. و معلوم نیست که رسول چند کافر کشت و کجا کشت و سلطان اگر خود نکشد آئینه میارزان لشکر کشتن بقت و عصمت و ظفر او باشد و فتوح برده و هم را تکرار کردن در فضیلتی نیست زیاده اما خالد ولید و زبیر و عیسی و عمر و عثمان و عثمان را با علی مقابله کردن در شجاعت شایسته ناصبی و خارجی و عداوت و منفی باشد که روز بدر و احد که آن شیر خدا و شمشیر مصطفی کردند گردان میزد خالد هنوز لاف از حیثه الجاهلیه میزد، و زبیر هنوز شریعت کلمه اسلام نیا شنیده بود و دیگران چون عمر و محمد و یکر ب پیغمبر علی مسلمانان یافتند هر یک سوره الفذین بمؤمنون و الفذین لایعلمون^۱، ائمن کان مؤمناً کین کان فانیاً لایستون^۲، و مایستوی البهران هذا عذب فرات^۳ سائغ شرابه و هذا ملح اجاج^۴، قیاس علی با اوس بنی بزرگوار این کشتن در نفس چون شیت و سام و هارون و یوشع و شمعون و الحمد لله رب العالمین. آنکه گفته است: «درین هدیه دولت نه بعلی بود بلکه دولتش بر رسول خدای بود و رونقش بر عمر خطاب» و آنچه عمر کرده بک آن علی کجا کرد، آن همه زمین و بلاد گبرکان و نرسانان در دولت خلافت عمر بر آید و تدبیر و سیاست او ستوده نه در [زمان] خلافت علی، و اگر بزم واداخت نراضی گوئیم که حیث ۱- مراد جنگ با اهل رده (بکسر دال و تشدید دال مفتوحه) است. ۲- در برهان گفته: و اگر در بیرون ایدن معروف است و بهری جید و عین خوانند و جمیع آن گردانهاست و شجاع و قوی و صاحب قدرت را نیز گویند و جمیع آن گردانان است. ۳- اسلام فقط در دو نسخه و ح د است. ۴- از آیه ۹ سوره مبارکه زمر. ۵- آیه ۱۸ سوره مبارکه سجده. ۶- صدر آیه ۱۲ سوره مبارکه فاطر (= سلاطین). ۷- ث ب ح د: و این همه.

در دل‌های کفار و غیر کفار از عریض‌تر بود یا از ملی که بر دوسرایش فرمان نمی‌بردند، و برادرش عقیل او را برادر کرد و از وی نه اندیشید و به‌مادویه می‌وست، و امت چهار دانگ ترک خلافت او بگردید، و پسر دکان قریش همه مخالف او شدند تا بچندین قتال و قتل اهل قبله مبتلا شده و اگر چه حق با او بود با این پیگوه داشت باشد که قیصر در دهم و خاقان در کستان از هیبت او نیاید خفتن، و همه امت شریف و ضعیف قاطبه فرمان او را منقاد باشند پس امیر المؤمنین مطلق و خلیفه موفّق او باشد و در دوق، این دوق، و صرت این صرت، نه آنکه روزی چهل همه خلاف او کنند و پنج بد روی او کنند و ازو نه اندیشند و دعا می‌کنند: اَلَا اِنَّ اَبَاالْحَسَنِ فِتْنَةُكَ عَلٰی كَافِرٍ شَرِّهِ.

اما جواب این فصل که هر خصوص علی که این مصیبت مجیب مدیر در فصل‌های گذشته بشمریض و تنبیه گفته است درین فصل آشکارا بگردانست و هدایت پس بر مطالب ظاهر ساخته است و عجب اینست که نه از فتوای متیان فرسیده است و نه از تیغ ترکان غازی، بدین دلیری اجرای این الفاظ در حق امامی چون علی مرتضی که باجماع امت امام و مقتداست کرده.

اما جواب آیه گفته است:

دوین حدی را دولت نه‌بلی بود بل که در لثش بر رسول خدای بود و دروغش بمری بود.

بنمادی فراموش کرده است آیه در فصل پیشین بیان کرده است که «اگر نه محمد بودی علی و عمر چون شتر با نانی دیگر بودند» و اینجایم گوید: دروغش بمری بود بل عمر را بر رسول و بوبکر تفصیل نهاده است که چون او قنبر یا لادیشی از هر دو کرده باشد هیبت او در دل کافران و گبرکان بیشتر باشد و رسول با عظمت در عهد خود دومین نهاده است یکی در مکه و یکی در مدینه،

۱- ح ۵: و ایندیکه. ۲- ث ب: و یارست. ح: و یارستن. د: و یارستند. ۳- ح ۵: و او را منقاد بودند. ۴- ح د باضافه و یا خانه در اینجا. ۵- ح ۵: و نیندیشند. ۶- و کرده قط در ح د. ۷- ع ث: و دین و هدی.

و عمر چهارصد و چهل من نهاده باشد و بوبکر دهم عالم خود منبری نهاده باشد، پس خواجه نوسنی می‌بایست که آن روز که مهاجران و اصحاب خلافت بر بوبکر بیعت می‌کردند آیه بودی تا گفته بودی که: عمر از بوبکر بهتر است، و این کار بدو لایقتر است و خواجه پنداشته که درین فصل عمر را بر علی تفصیل می‌نهد خود بقط اقتاده است و عمر را بر رسول و بوبکر تفصیل نهاده است، و عمر خطیب مکر بدین معنی داعی باشد تا خواجه افعالی هم از رسول یزاد باشد هم از بوبکر هم از عمر، هم انشمان، هم انطی و آلتش خود بری و یزاد است.

اما آیه گفته است:

و آیه عمر کرد علی ده يك آن خود کجا کرده

راست می‌گوید علی را در اسلام منزلت کجا پرده است و در دوق کی داشته است؟ او را روز اول که سید انبیا علیه السلام از مادر پند برآمد آن نه پدر علی بود که او را با پناه گرفت و تربیت کرد، و بر وفر دعوت شرفش از وی کفایت کرد، و او را بنفش و جان و مال نصرت کرد، این همه بوطالب کرد نه پدر علی بود و نه فاطمه آمد کرد که مادر علی بود و روز نکاح خدیجه خطبه رسول نه بوطالب خواند که: الحمد لله الذی جعلنا من سل ابراهیم و من ذریه اسماعیل اگر چه کافر بود حمد خدای می‌کرد و حمد موقوف است بر معرفت آنکه روز اول که محمد در حضور همه بنی هاشم و قریش بر خاست و گفت: یا بنی هاشم یا بنی عبدالمطلب اذکرکم الی کلماتین خفیتین علی اللسان فیلتین فی المیزان (الی آخره) اول کسی که بر خاست و قبول کرد از آن چهل گانه نه علی بود و سیفت

۱- ح: و چهارصد و چهل و چهاره. ۲- و عالم قط در ح ۵: است. ۳- ح ۵: و درهم هم درین مورد و هم دره مورد دیگر آیت. ۴- ث ب: و در ح ۵: از خطبه بسیار بسیار معروف است که ارباب طایفه السلام در روز ترویج بخیر اکر (ص) خدیجه سلام الله علیها را خوانند است و این خطبه علایحیه بر اسلام اوطالب علاوه بر سایر اوله استقلال کرده اند.

در اسلام نه علی را بود و نه بعد از آن چون رسول علیه السلام از مکه هجرت کرد بدینچه: آن کسی که بر جایگاه او بنیخت نه علی مرتضی بود که نفس بثل کرد و جان فدا کرد مصطفی را ۱۱ روز بدر داشت می گوید علی کجا بود که ولید شیه و طیمه عذی را و نوفل خویلد را و کان من اشد المشرکین و ابوقیس برادر خالد را تا بنی و بنی نفس همه را نه علی کشت و علی آیه کجا بود که همه اصحاب و فرشتگان سی و پنج کافر را کشته بودند علی ششای سی و پنج کافر را کشته بود و مصطفی شده روز خندق شمر و عید و از مسلمانان نه علی کفایت کرده و آن هیت بدر دله نه او را بل کرد آید علی که بود و کجا بود که [این] آیت آمد و کفی الله المؤمنين القتال علی آیه کجا بود و بشمارم آن روز مصطفی غیر علی را گفت: الاسلام تحت قدسیک و روزی اخذ که بوبکر و عمر و همه صحابه بنیست شدند و رسول را تنها رها کردند اگر مصنف دعوی عمر تواریخ می کند باید که داند که علی که بود و چه کرد و کجا بود و درایت رسول در آن غزاه که داشت و نادرایت کرد مانند از فضیل بن عبدالله از سماک از عکرمه از عبدالله عباس رضی الله عنه که

۱- این قضیه و قضایای دیگر مذکور در این کلمات همه از اموزنات در دین اسلام است و چون اشاره بآخذ آنها موجب تطویل است و آنها سنن فریقین است از آن صرف نظر کردیم. ۲- ح ت هب: و طیمه ح د: و طیمه و صحیح همانا من است. ۳- مفید (ره) در ارشاد هدایتی غروره بدر گفته: فصل - وقد اثبت رواية العامة والخاصة مما أسماه الذين تولى أمير المؤمنين عليه السلام نظم و بدمش المشركين على اتفاق فيما نظرو من ذلك واصطلاح فكان ممن سموا الوليد بن عتبة وكان شجاعاً جريئاً وقاماً قائماً نه به الرجال والخاص بن سعيد وكان حرداً عظيماً نه به الاجال وهو الذي حاد عنه عمر بن الخطاب و فخته مشهورة و طیمه بن هدی بن نوفل و كان من دلوں أهل الفلال و نوفل بن حوینلوکان من اشد المشركين عداوة رسول الله و كانت فریقین فله و طیمه و طیمه وهو الذي قرن أبابكر و طیمه قبل الهجرة بركة و لو فقهنا بجمل و طیمه يوماً إلى اللين حتى سئل في أمره ما و لما عرف رسول الله (ص) حضوره بدو سأل الله أن يكفه أمره فقال: اللهم اكفني نوفل بن حویند فقله أمير المؤمنين عليه السلام (إلى أن قال) و ابوقیس بن الوليد بن المسيرة (إلى آخره ما قال) ۴- ح ت ۵- ح د: و فرشتگان. ۶- ح د: و از دلهاء. ۷- سرور مبارکه احوال: ۲۵.

گفت: لکنی بن ابی طالب أربع مائة لا أحد: هو ازل عربی و عجمی صلی مع رسول الله صلی الله علیه وآله و هو صاحب لوائه فی کل زحف و هو الذي تبنيحه يوم البسراس یعنی يوم أحد و قد فر الناس و هو الذي أدخله قبره.

این چهار فضیلت عبدالله عباس می گوید غیر علی را نبود، ضرورت خواجه نوستی را قبول باید کرد که دگی با جان داد و عکرمه درایت کرده است که خالد ولید آن روز هنوز با لشکر کفر این بود و راه او برگرفته بود و نگاه بر مسلمانان زد و رئیس قوم بدر خالد المؤمنین بود و مبارز خالد ولید که بقول خواجه سیف الله است اما این روز که دندان رسول شکسته شد ضرورت دایم که سیف الله نبوده باشد و لوا و دایت کفران بدست طایفه بنی طلحه بود که بشیر علی کشته آمد و سواب بنظ قوم که دایت بدستهم بشیر علی کشته آمد و مبارزان

۱- مفید - قس الله فرقه - در کتاب ارشاد ضمن ذکر غروره احد گفته: و روی المغفلین عبدالله من ساد من حکمة من عبدالله بن العباس أن قال: لکنی بن ابی طالب علیه السلام أربع مائة لا أحد (الحديث بهت) ۲- یا قوت در معجم البلدان گفته: و المهراس [بکسر اوله] و سکون ثانی و آخره سین مهمله] فید ذکره المبرد ماء و جعل احمدی ان التی (ص) طش يوم احد لجهاء علی (رضی) و فی ذلک ماء من المهراس لخاله و طش به الدم من وجهه (إلى أن قال) و قال سيف بن ميسون يذكر حصة وكان دق بالمهراس:

لا تفلن عبد شمس عثرا	واقطن كل رقعة و غراس
أفضم أيها الطيفة ونحس	مكك بالسيحانة الاكراس
و اذكرن مثل الحسين وزيد	و قتيلا بجانب المهراس

هو حصة بن عبد الطيب.

قال الجبشي (ره) في سادس الجادفي باب غروره احد (ص) ۲۹ طية أمين القدر: وفي الاحتجاج للفرسي (ره): عن أبي جعفر (ع) في خبر الهروي قال: قال أمير المؤمنين (ع): بعدتكم بالله: هل فيكم أحد وقتت الملائكة معه يوم احسين ذهب الناس غيرة؟ قالوا: لا، قال: نشتكم بالله هل فيكم أحد سقى رسول الله من المهراس غيرة؟ قالوا: لا، و بيان قال: في النهاية: في الحديث انه طش يوم أحد فجاهد على بقاء من المهراس لخاله و طش به الدم من وجهه، المهراس صخرة مقورة تسبح كثير من الماء و قد قيل منه جوف السماء و قيل: المهراس في هذه المحدث اسم ماء بأحده أول: في النهاية ايضاً بقوله: وقال: و قتيلا بجانب المهراس. ۳- برای تحقیق دوز مهراس شناخت و سواب و کل حاملان لوی مشارکان در آن روز بدست أمير المؤمنين رجوع شود بتعلیقه ۷۱.

مکه آن روز چند کس شیخ علی هلاک شدند و جبریل آن روز گفت: و انھا لھن المواساة، تا رسول علیہ السلام گفت: وما یمنعہ من المواساة وھو منی واولدہ، وجہ منع کند اودا انمواسات با من و لو انمنست و من انذیم این همه خود؟ اما علی چه بود و کجا بود؟ و پندام کہ بر لفظ جبریل غیر علی دا گفت: لا نفی الا علی ولا سیف الا ذوالفقار کہ علی را این منزلت نبود و خاصیتش آورده است و گفته کہ:

لا سیف الا ذوالفقار ————— رسولانی الا علی

و در فتح خیبر کہ بزرگان بی طرفی باز آمدند سید علیہ السلام پندام این خبر در حق غیر علی گفت: والله لا عظیم الثراة غذا رجلاً یحبہ الله و رسولہ، و یحب الله و رسولہ کہ اگر ادا غیر علی را، لایرجع حتی بفتح الله علی یدہ، این نہ در حق علی آمد؟ و علی در فتح خیبر کہ بود و کجا بود؟ و خبر را نہ علی کشت تھا؟ و روز حنین و در فتح مکه علی کہ بود و کجا بود؟ و چون بام کعبہ از اتمام یاک می بایست کردن آن نہ علی بود کہ قدم بر کعبہ بپوش نهاد و نشان را از بام کعبہ بینداخت؟ راست میگوید علی کجا بود؟ و چون درهای سرائیهای در مسجد بسر آوردند؟ نمی داند در کہ بود کہ در مسجد رہا کردند تا عباس عبدالمطلب رضی الله عنہ پیش رسول آمد و گفت: یا رسول الله سجدت باب عمک و فتحت باب ابن عمک۔ فقال رسول الله صلی الله علیہ و آله: والله ما سجدت ابوابکم ولا فتحت بابہ ولكن الله قسم ابوابکم وفتح بابہ، و چون همه مطایبه و اهل البیت

۱۔ برای ملاحظہ تحقیق مواسات رجوع شود بترتیب ۷۳۔ ۲۔ کذا در چهار نسخة ع ث ب م ا با ح و تفاوتند و گویا مراد این باشد: و یزیدہ سراجی خود۔ ۳۔ ع ت: و درهای سرائی در مسجد ح و د و چون سرائیهای مسجد ع ب و د و چون درهای مسجد ح۔ ۴۔ حدیث شد ابواب اصحاب از مسجد بصر درخشان علی علیہ السلام با احادیث متواتر در میان فریقین ثابت شدہ است و شاعر فارسی زبان باقی مشقت اشاره میکند: و گفتایش از حد دیگر میجو بنیر علی کہ باب غیر علی را بگل بر آوردند۔ ۵۔ اشاره بحدیث مشہور است ابواب است کہ در میان فریقین متواتر در کتب احادیث و مناقب و تراجم و تفسیر بطور تفصیل ذکر شدہ و با آن جلالت امیر المؤمنین و عصمت او استدلال۔

بخواستن فاطمہ زہرا آمدند می داند کہ تکاح فاطمہ در بهشت با کہ بستند؟ و الماریات و هل انی؟ پنداری نہ در حق جہاد و فقه جلی آمد؟ انما ولیکم الله و آیت فمن حاجتک فیہ من ید ما جاءک من العلم؟ در حق غیر علی آمد؟ می داند کہ سید الشہداء هم کہ بود؟ و سیدتنا النساء ذات کہ بود؟ و برادر کہ بود کہ از سر نیزمهای کفار با بالهای مرصع با سیمان بریدند؟ نان و نفوس و تیغ؟ و انگشتری و جان؟ از همه صحابه می داند کہ بذل کرد؟ منزلت شب غار و روز غدیر می داند کہ کرا بود؟ ایمان بی کفر و طاعت بی عصیت از همه صحابه بنگر

مگر بداند است و نگارند نیز در کشف الکثرۃ فی شرح شہادت النبی در شرح این قره از دعاء و اصل له فی مسجدہ ماحل له و سد الابواب الا باہی بقل قسبی از احادیث و بیانات علمای عامہ و خاصہ کہ کافی در اثبات دعوات پر دخته است و فقه الله توفیق اتمام و طبعه و نشره بحق حبیبہ محمد و عترتہ صلواتہ علیہ و علیہم

۱۔ در این بارہ دیگر گفته اند: (و گویا با امام شافعی نیز نسبت داده اند):

والام الام؟ و حتی حی؟ احاطت فی حب هذا القبره
و هل زوجت فاطمہ غیره و فی غیرہ هل انی حل انی

۲۔ صدر آیه ۵۵ سورة مبارکۃ ماتند۔ ۳۔ صدر آیه ۱۶ سورة مبارکۃ آل عمران کہ معروف بآیه مبارکۃ است۔ ۴۔ اشاره بآیه: و یطہسون الخاتم علی سیدہ (آیه ۱۰ و ۱۱ سورة مبارکۃ هل انی سورة البقرہ)۔ ۵۔ اشاره بآیه: و من اطاس من بصری نفسہ انشاء مرضاۃ الله آیه ۲۰ سورة مبارکۃ بقرہ۔ ۶۔ اشاره بکعبہ شدن شمشیر امیر المؤمنین (ع) است در خزانه احمد صلواتی (ره) در حل الشرایع در حدیثی آورده (ج ۲)۔ ۷۔ بخار الانوار ص ۵۰۰ چاپ امین القزوب: و کان علی (ع) کما حملت ثلثۃ علی رسول الله (ص) استبلم و دهم حتی اکثرلهم القتل و الجراحات حتی انکسر سنفہ قباء ذلی انی فقال: یا رسول الله ان الرجل یقاتل بسلامہ و قد انکسر سنفہ فاصلا رسول الله (ص) سنفہ و انما قاتلنا ذل یذبح بہ عن رسول الله فنزل علی جبریل و قال: یا محمد ان هذه الی المواساة من علی لك قال انی (ص) انه منی و انما قتال جبریل: و انما کما رسوا خودی من السعاده لا سیف الا ذوالفقار و لا نفی الا علی۔ ۸۔ اشاره بآیه مبارکۃ: و انما ولیکم الله (آی قره) و یؤتون الزکوۃ و هم را کونہ است کہ در بارہ خانم بخشی امیر المؤمنین (ع) نازل شدہ است۔ ۹۔ بقل جان اشاره است بمرور خداکاری و جان تاریهای امیر المؤمنین علیہ السلام کہ از آنجمله لیلۃ البیت است کہ درما فی بان اشاره شد۔

ناکرا بوده! خبر منزلت نبوک و تفریر اخوت^۱ نظر باید کردن تا در حق^۲ که بود! معلم و سابق اسلام اندیشه باید کردن تا کدام شخص است! این وحد چندین که بشرح همه کتاب مطلق شود با انصاف باید دیدن تا اگر دیگر کس کرد امیر المؤمنین مطلق آن کس باشد نه علی، داین تضایل که بیان کرده شد همه فرع است بر عصمت^۳ و نصیبت^۴ بیعت عقل و آیات قرآن و اخبار رسول.

و آنکه ادعای است با حکام توداع و انجیل و زیور و همه کتب انبیا و قرآن بتزئیل و تأویل و تفسیر و منسوخ که بویگر و عمن و همه صحابه و اهل بیت را بعد از رسول رجوع با وی بوده است و همه عیال و مسائل از بوده اند تا می گفت: والله لو تبت لی الوسادة لحکمت بین اهل الشوراة بتواریهم، و بین اهل الانجیل بانجیلهم و بین اهل الزبور بزبورهم، و بین اهل القرآن بقرآنهم^۵ تا آخر خبر که کس را از امت زهره چنین دعوی باشد پس امیر المؤمنین مطلق و امام موقت شخصی باشد که ضارب^۶ بالسیفین باشد، طاعن^۷ بالرمحین باشد، المصلی لقبانین باشد، ولم یترك بالله طريقة عين^۸ باشد، هرگز بتدا سجده ناکرده، خسر نأخوذه،

۱- اشاره بحدیث منزلت است که: رأیت منی منزلة هادون من موسی الا انه لانی یعلو است که مترادف میان فریقین و مستثنی از شرح و بیان است طالب تفصیل بمجله حدیث منزلت عقبات الانوار رجوع کند. ۲- اشاره بحدیث نبوت است که: «أنت انبی» و آن هم مترادف و مذکور دو کتب فریقین است و در کتب اکثر به نیز از اینها بقدر کفایت بحث شده است. ۳- عت: «و عصمت» ب ۴: و فرع عصمت نیست. ۴- برای تحقیق بدان حدیث رجوع شود بحدیث ۷۳. ۵- این تفسیرات مأخوذه از کلام تفسیر مولای امیر المؤمنین علیه السلام است بحدیثی (ده) در کتاب صخره دیاب احوال رشید هجری و معنیهم قتال و قنبر گفته (ص ۶۳۲): «قال المکتبی (ره) فی الرجال و العتید فی الاختصاص: ابراهیم بن الحسین الحسنی القتیبی رحمه قال: سال الحاج تفسیر حولی من امت؟ قال: مولای من ضرب بلیجین، وطن بریحین، و علی قنبرین، و یابح الجین، و هاجر الهجرتین، و لم یکفر بالله طرفة عين» (تا آخر حدیث شریف که مفصل است) این حدیث بسیار معروف و در غالب کتب از آن دو مأخذ تفسیر نقل شده است و بالاتر از این سند است که حضرت زین العابدین علیه السلام در مسجد دمشق با حضور بزرگ و شامیان باین مضامین: «انا ابن»

دروغ ناکشته، برائت بسکه برده، سر سران^۱ از تنها جدا کرده، اولین گواهی بر صحت رسالت، ولی خدا و وصی^۲ مصطفی^۳ و آن نبوت الاعلی^۴ مرفعی، پس دین را کمال ازو بوده، و اسلام رونق ازو یافت نه از غیر او، تا این همه جواب آن باشد که خواجه نوسنی آورده است که علی کجا بوده! و شاعر بنظم آورده است درین قطعه این معنی^۵ شمر:

ومن فضل الأوام یوماً برأیة فان علیاً فکشفه المنقب
دقول رسول الله والحق قوله وان رضى منه اوفى کواذب
بأنک منى یا علی معالناً کهاون من موسی أخ لی وصاحب
دعاه یبدر فاستجاب لأمره فما زال فی ذات الاله مضارب
فما زال یسلوهم به دکانه شهب نلشفه القواض ناقب
و از آنچه علی کرد از دمیکی بلکه از صدیکی عمر کجا کرد! و قوت آن کجا داشت! تا این فصل با آن قیاس می کند و جواب جنگه نباید و الحمد لله العالین.

و اما آنچه گفته است که: «عقیل فرمان علی نمی برده مگر خبر نمی مازد که محمد بویگر فرمان یدد نمی برد تا ادوا بدوستی علی عاق^۶ خواندند، و عمر را بسی پس عمان بودند که فرمان او نمی بردند و نه مذهب ششبان است که عمر پس را بکشت که فرمانش نمی برد! و خود بولهب فرمان مصطفی نمی برد! تا این

۱- من ضرب بلیجین، وطن بریحین، و علی قنبرین، و هاجر الهجرتین، و یابح الجین، و علی قنبرین، و قاتل بدر و حنین، و لم یکفر بالله طرفة عين (تا آخر) رجوع خود بمقتل بنواذمی ج ۲ ص ۷۰ چاپ نجف) و سایر کتب شیعه مربوطه باین موضوع.

۱- در سران نظیر: «گرفن گروگان» است که در پیش گذشت (ص ۱۶۵) پس مراد از «سران» سرداران و سرداران و صاحبان شوکت و اقتدار است نظیر عبارت «صنادید» در سری چنانکه در عرب «صنادید القوم» و «صنادید العرب» گویند در قاری نیز سران لشکر و سران قوم گویند و چون مقصود از سرگردان در تعبیر صفت جنس بوده است پس در حکم سران و گردان میباشد. ۲- برای اطلاع بر این ملحا و باید این نظم رجوع شود بحدیث ۷۳.

الدین بأحد الرّجلین یسأبائی، چهل و اُمّ؛ چمر؛ بارخدا یا ابن دین را بمر عزیز کن یا بابو چهل، زیرا که در دین هر دو متین بودند خدای تعالی دعای رسول اجابت کرد و عمر را هدایت داد، و عمر تلمذ چهل مرد شد آنکه بظاهر خدای را پرستیدند در کعبه، و عمر و دین چنان متین بودند که بوچهل در کفر.

امّا جواب این کلمات نیک استماع باید کردن که این مصنف مجبّر بر خود چه گواهی داده است که مرا گمان چنان بود که مصنف عمری است چون باز دیدم خود بوچهل است، اولاً دودخ بر رسول نهاده است و عمر را در صلابت با بوچهل مشارکت داده است چنان می گوید: عمر بفضل از علی بهتر است، و چنانی گوید: در صلابت با بوچهل همسر است، در یغ سنیان، شمشیر رسول مثلش الله علیه آ که روز مؤاخاة گوید: عمر و بوکر برادر است، و خواجه گوید: در صلابت با بوچهل برادر است، نمودن باه من هذا المقال که اگر راغبیان گفتندی بکفر خان فتوی لازم شدی، من برای علی مرتضی را به اوصیایا برادرانم و از همه الشاهان بهتر دانم، و عمر خطباً با بوکر مدّیق بر این و همبر و همسر در انده انم، و بوچهل بر چهل را از سگه گرگین کمتر دانم خاکش پنهان با چنین سخنان.

امّا جواب آنچه گفته که: «خدای تعالی بدعای رسول علیه السلام عمر را هدایت داد تا ایمان آورده و پیغمبر را بوچهل علیه السلام در این صورت معذور باشد و عمر را چون قبول خواجه خدا هدایت دهد و فدت زیمانش بیافریند او را در آن کسی و ضعی و منزلی نباشد، پس این نیز که پنداشته است ناصبی که منقبت است هم منقبت نیست که بنده باید که مشیر باشد در فعل ایمان، و ایمان کس و فضل بنده باشد تا مستحق مدح و ثواب باشد، و ترک آن مستحق ذم و عقاب چنانکه مذهب اهل توحید و عدل است بخلاف آنکه مذهب اهل جبر و تشیه است چنانکه بدلیل در مواضع این کتاب و دیگر کتب بیان کردیم، و الحمد لله رب العالمین.

۱- در پیرشان قاطع گفته: دیگر گنجین بلع او کی شخصی را گویند که صاحب گنج باشد چنی جرب داشته باشد چه گنج نام جوشی است مشهور که بر روی جرب میگویند و گین در اینجا یعنی صاحب آمده است.

علی کمال انعامه.

امّا آنچه گفته است که: عمر تمام الاربعین بود در اسلام، راست می گوید و درست است و انکار مایه جهالت باشد، و من در کتاب مفتاح الرّاحات فی فتون الحکایات شرح ایمان، صریحی بیان کرده ام لطیف، و سی از مردفان فریقین آن را نسخه کرده ام و دیده و بر خوانده ام.

امّا اجماع و اتفاق است که عمر چهل کس است و علی مرتضی اوّلین کسی بود که اسلام قبول کرد و خود می گوید:

سبقتکم الی الاسلام حرّاً غلاماً مایلت اوان حلی

و آخر این سبقت را نیز منزلی باشد، و الحمد لله که این معنی خود نه عمری است و نه حیدری؛ مذهبین بین ذلک لالی مؤلّا و لالی مؤلّا.

آنکه گفته است: دوعلی در این وقت خود کودکی بود و فریض بندداشت و نکردند پس روق این روق، که در عهد امدتش و وقت خلافتش اسلام ظاهر کرد، و شهرها بستند و آنکه ها و کلیساها بر انداخت، و منبر های اسلام بنهاد.

امّا جواب این فعل که دعلی کودک بود و بدو انتفای نبوده او را قیاس باید کردن با عیسی بیخبر و بیخبر ز کرمش در شرف فعل که در فعلی دیگر گفته ام. و این وقت که حکایت می کند که دعلی کودک بوده باید دانست تا خود بوعبده و عبدالرحمن و دیگران چه بودند و چه می کردند و کجا بودند که کودک کی هنوز بهتر از آن حالت، و از کودک بیسلمانی آمدن مکر اولی تر باشد، و چون جواب است عیسی نباشد تا هر که بشنود بداند. و حدیث فضل و حقیقت عمر و قصه های بلا و آثار اسلام همه معلوم است و تشیه آنرا انکار نکردند، امّا این مصنف را ممکن نیست که در این کتاب قبلی در فضل صحابه بگفته باشد، می منقشی از آن علی مرتضی، حیدر کس باد، امّا این نیز معلوم نیست کردن که چون عبدالله عامر و دیگران

۱- ع ۳ ب و مفتاح الدرجات ۲- برای تحقیق این چند جرح شود جعلیه ۷۶.
۳- نهاده: ۱۳۳. ۴- ع ۳: دیگر گفته است ۳ ب: و نگویید: ح: دیگر گفته باشد.

فتمها کردند علی و عمر بعدینه بودند و شاگردان علی مرتضی در آن صحبت بودند و بهشار کت علی کردند هم برآی و مریت و هم بعدد لشکرا، والحمد لله رب العالمین. آنکه گفته است:

فصل دگر - بدان ای برادر که دافنی چنان فرو نهاده است که محمد رسول الله با بزرگی مرتبت او حاجب علی نبوده است و خدای که او را فرستاد و در آن بدان بزرگواری که ازله کرد مقصود همه است که علی را و یارنده از فرزندان او [را] که اسامی نشاناند مردمان مولی و یار خدای خود خوانده. اما جواب این فصل در راست بی تحسب و بی تقیه آنست که مذهب شیعه اصولیه اینست که باری تعالی جمله مخلوقات از انواع جمادات و حیوانات همه بدو سطر محمد مصطفی آفرید و همه طایفه اوست و علی مرتضی بایز دگر درجت و درخت منزلت شاگرد و خدمتگار و مقتدی و تابع و فرمانبردار اوست و اگر يك طرفه آلین در مصطفی علیه السلام عاسی شود خاسر و محبط و زیانکار باشد و علی مرتضی حاجب اوست و مبارز لشکروسی و غلیفه و حائظ شریعت و امت اوست؛ اما بعد از وی مقتدای امت است و بهتر از هر يك از اصحاب و اهل البیت اوست، اینست مذهب و اعتقاد شیعه درین مسأله بی تقیه و بی تحسب.

و در آن که آمده است کلام خدای است تبارک و تعالی و وحی و تنزیل او، و معجزات بر سبغ دعوی مصطفی، و از برای بیان شریعت و ادای عبادات آمده است و قسمی انبیا و اخبار و آیات امر و نهی و وعد و وعید و ترغیب و ترهیب، و در قرآن آیهانی هست که منزلت است و امامت و عصمت و معصیت و فضیلت علی و آل و ع و کرمین، انکار چینی انکار همه باشد و در تنزیل و در تأویل؛ چنانکه مذهب

۱- جز نسخه ع: بعدد لشکرا. ۲- ح: د: و فرأ. ۳- ح: د: و کما نزل کرده و عبارت منطبق استعمال سراسر نصیر ابوالفتح (ره) است و برای تحقیق آن رجوع شود به تعلیقه ۷۷. ۴- ب: م: و دری راسته ح: د: و راست و بی شبهه. ۵- ع: ث: م: ب: و در دخت و منزلت ح: د: ندارند. ۶- ع: ث: و روحی.

همه مسلمانان است حتی و دفعوی و زیدی و معتزلی، مذهب و اعتقاد شیعه اصولیان اینست درین مسأله و اگر مخالفی بتعصب غیر این حوائثی کند هیچ متوجه نشود بر شیعه، والحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است:

و در قرآن هر آینه که میبسی در مگر ازله بوده است بهوای خود با نام علی کنند چنانکه آنجا کمی گوید و سئل من أرسلنا من قبلك من رسلنا، فیسیرش کنند که پیغمبران پیشین را باستان پیشین فرستادیم بر این ایشان را که من ایشان را بدان فرستادم تا مبشر شوند بولایت و امامت علی و فرزندانش، و رسول خدا تهاون می کرد و امامت علی پنهان میداشت تا در روز غدیر خم آیت بپدید آمد که یا ایها الناس سول بلغ ما نزل الیک من ربک فی علی، تا بنور او را بر بالانها برده.

اما جواب این کلمات آنست که هر آیت که نه در حق علی باشد بروی بسن بدعت و تهمت و ضلالت باشد و این حوائثی بی اصل است مانند دیگر حوالات که کرده است و هر طایفه عالم که در آخر این آیت نظر کنند و راسلوم شود کذا ای و یا مانع، این مستف مجبّر که باری تعالی گوید: و سئل من أرسلنا من قبلك من رسلنا، پس رای محمد از آن بگروه که ما ایشان را فرستادیم پیش از تو از رسولان و مبهم فرو نگذاشت تا کسی قایل کند در حق علی، مصرح بگفت: أجمعنا من دون الی نحن آلهة پیبدون که آیا نکردیم و الفاستفهام یعنی بگردیم جز از خدای خدا یاری تا ایشان را پرستند اینجا امامت علی و غیر علی چه لایق است و در معنی این آیت محکم چه شبهت است که آرا بتأویلی حاجت باشد!

۱- ح: د: و لا حظی. ۲- م: و سألنا. ۳- ح: د: و نزل. ۴- م: ح: د: سورة مبارکه زعفر. ۵- ح: د: م: ب: و تا غیر خوانده. ۶- ح: د: سورة مبارکه ماله. ۷- و فی علی که در قرآن مجید نیست و در جواب مصنف (ره) تصریح بیان میشود. ۸- ح: د: و بر سر پالان برده. ۹- ذیل آیه ۴۵ سورة مبارکه زعفر.

و آن کسی که از لغت و تفسیر اندک‌مابه بهره دارد این حوالت چگونه روا دارند؟! آیت در اثبات وحدانیت و نفی عبادت احسان است، و اگر این مصنف نه دروغ محض می گوید و می نویسد، یعنی که حوالت بتفسیر حفسری کردی از اصحاب شیعه یا باطلی معتد، یا بر ادبی امین، آیت خود با امامت چه تعلق دارد؟ و هر کسی که آخر این آیت بتواند ادرا شیعی بنامه و آیتی دیگر که شیعه در امامت و فضیلت علی و دو گرامه گویند، بیشتر آن باشد که مفسران اسلام چون بلعین سمان و امام تعلی سنی و ابوعنی جیانی و ابومسلم بمراسمات موافق باشند در آن شیعه را، و مقابل باشند آنچه معتقدان فیه باشد در حق علی با آیتی که اصحاب سنت و جماعت تأویل کنند در حق صحابه چون آیت: الصادقین و الصادقات و آیت: والذین معه اشداه علی الکفار؛ تا آخر آیت و غیر این، و این معنی نصان مذهب شیعت و سنت نباشد.

امّا آنچه گفته است:

دلیغ ما ازلایک من ربک.

مذهب شیعه چنانست که روزی غدیر اترله بوده است و در امامت علی است و این را انکار نشاید کرد.

امّا جواب آنچه گفته است: دلی علی، نه از قرآن است و اگر کسی اعتقاد بدد که از قرآن است اعتقاد کفر باشد و لفظی در کلام خدا آورده باشد که نه از قرآن باشد.

- ۱- ح: وروایتی؛ ۲- ح: و این خود ۳- ح: و د: و عالمی؛ ث ب ۴: و بنادید و علامه قزوینی (ره) در حاشیه نسخه خود که از نسخه ح استخا شده رگله در آن و عالمی ضبط شده است نوشته: و ظاهر اعلی؛ ۴- از آیه ۳۵ سوره مبارکه احزاب؛ ۵- از آیه ۲۹ سوره مبارکه فتح؛ ۶- از آیه ۶۷ سوره مبارکه مائده و برای تحقیق در آن رجوع شود به تعلیقه ۷۸؛ ۷- ح ۴ د: و انزال؛ ۸- باید دانست که در این آیت در شان امیرالمؤمنین (ع) و نصب یفسیر اگر (ص) آن حضرت را بجای نشینی نمود تأویلی شده است شیعه نیست اما اینکه دلی علی، جزء آیه باشد شیعه چنین عقیده را ندارند زیرا بطور قطع دلی علی، در لفظ قرآن نبوده است اما تأویلا بطور قطع و حق.

و آنچه گفته است که:

رسول می رسید از صحابه، نه مذهب شیعه است که رسول چگونه برسد از کسی باثبوت این حجت که باری تعالی بیان کرده است و گفته که: الذین یبشرون رسالات الله و یخشونه ولا یفتنون احداً الا الله تا بدانند که همه دروغ محض است که بر شیعه نهاده است و باری تعالی بگفته که: الیس الله بکافی عبداً و بگفته که: والله یمسک من الناس پس تأخیر البیان عن وقت الخطاب بمذهب شیعه رواست اما عن وقت الحاجة رواست و وقت حاجت روز غدیر بود که بر مسافید و ظاهر کرد امامت را دلی کرد بر امیرالمؤمنین، و بیان آیت و این احوال در تاریخ و تفسیر محمد جریر طبری، بیاید دیدن که امامی است از ائمه اصحاب الحدیث معتقد و امین، نه خارجی است نه انفالی، تا ثابت حاصل شود و شبهت زایل، و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است:

و اگر رافضیان گویند: علی را در قتل کفار عرب مقامی بیاد است همه

بمحمد بن عبدالمعز رسول بوده است نه بعد از علی تنها؛ یعنی که چون رسول بیرون آمدن شد هشت ماه علی به معاویه در حربه بود و هیچ در سپاه عزیمت نمی شدند تا

مراد است بجهت آنکه آیه وقتی که مراد از آن امامت امیرالمؤمنین (ع) باشد چنانکه معنای ما شیعیان است در تأویلی آن دلی می باید بطور حتم باشد و از این روی است که در بسیاری از احادیث شریقه وارده از اعلییت عصمت و طهارت علیهم السلام و دلی علی، بطور اخلاق در دیال و من ربه ذکر شده است و مراد همانست که گفتیم بلی کسانی که بشریف قرآن فائزند می توانند چنین حسی زنند و چنین توهمی کنند و بدون آن هیچ وجه بودن دلی علی، جزء تزیلی قرآن راهی نیست.

- ۱- صدر آیه ۳۹ سوره مبارکه احزاب؛ ۲- صدر آیه ۴۶ سوره مبارکه زمر؛ ۳- از آیه ۷ سوره مبارکه مائده؛ ۴- در تاریخ محمد بن جریر طبری و علی راجع باین موضوع ذکر نشده است و همچنین است امر در تفسیر وی؛ ۵- برای تفسیر آنچه رجوع شود به تفسیر طبری ج ۶ ص ۹۸ چاپ بیروت سال ۱۳۲۵؛ و چنانکه گفتیم در تفسیر این آیه از طبری یعنی از فخر بنیان نیامده است، چنانکه در تاریخ او نیز اهل تحقیق خودشان مراجعه کنند؛ ۶- ح: د: و پیوسته.

قدوربی اسکت^۱ جنتیعدن وعظا ذوالجلال عن سبانی
ابیروا اولیاء آل علی وحوالوا علی^۲ حتی الممات

وعلقان دانه که قالل این سخن منتهم باشد و لا مؤمن و معتقد و مستبصر
باشد و اشیاء او که دلالت است بر نبوت او بی نهایت است و ما را این قدر برای
دفع این شبهت کفایت است و الحمد لله رب العالمین.

اما آنچه گفته است که هیچ مفسر و مفسری و زاهد و عالم اختیار مذهب
دفع نکرده اند و از مذهب پدر خود فراموش کرده است که آدمی قادر باشد
که اختیار مذهب کند و اختیار مذهب هر طایفه خدا کند و اعتقادهای صحیح
و سقیم خدای آفرینند در دلهای که مالک الملک است ایمان آدم فعل خدای باشد
و کفر ابلیس فعل خدای باشد و سمادت موسی و عقاب فرعون را حوالت بخدای
باشد و در نزد او لیه^۳ نمودن کفر بوده باشد و ابراهیم مؤمن و کافر بوجهل و
ایمان منطقی را بدیشان تعلیمی باشد و با اختیار ایشان باشد پس ضرورت یا
دست ازین مذهب نگویند بیاید حاصل داشتن و حوالت اختیار مذاهب پستگنان
کردن و اگر نه خطا ناکستن و نانوشتن که هر گز هیچ عالم و زاهد اختیار
مذهب دفع نکرده است که بنده مختیر و قاعل نیست علی رعه.

اما بوجهل و بیختی و ابراهیم و نبی شیطان معتقد مستند بوده اند و در
ایمان ایشان خلائی نیست و نکرده اند اصحاب توانیق و بو الغلاب و غیره و بیان

۱- در سایر کتب و سنت و آن بهتر است ۲- در اربعین الشیعه بجای و علی و الوسی
ذکر کرده و شاید آن اقرب و صواب باشد زیرا با بر ساری نسخ که مانند من است باید گفت که
منصرف شده است و اگر چه آن در خارج است چنانکه این مالک گفته:

ولا خطر از او تا تب صرف ذوالنح و المنصرف لذلایضرف

۳- ت م ب: و اختیار مذهب این ۴- ب: و در دوز او که ح د: و در ازل و
مراد از همه این تعبیرات عالمند است که ظاهر آیه مبارکه و انست بر یکم و اختیار بسیار بر آن
دلالت میکند ۵- ب: و کافر بوده ح د: و کافر باشد.

سعدان او ک بشیعی گفتند پس با خرفالی و ملحد شدند و مطیع ارباب و حمتاد
دارند هم چنین بودند اما صالح و بشار بر دایره هاشم و عبدالصمد بن عبدالاهلی
او ک میجری و قدوی و مشیعی بودند و با خرم از ملحدان شدند.

و سید مرتضی رضی الله عنه آسامی بهری درغ و آودماست دعا را این قدر
کفایت است که ملحد ملحد باشد از هر مذهب که انتقال کند و اهل آن مذهب را
خللی باشد که پس نوح و ذری لوط مرسل کفر بودند و نبوت ایشان را بحدان
خللی نیست و الحمد لله رب العالمین.

آمدیم با آنکه نمدانم که این میجری از این دفعی چه می خواهد اگر
مشیان عدل خدا و مفر آن توحید که باری عالمی را منزله و میسر^۱ گویند از
أفعال قیام و اختیار کفر معاند این و همه آبیاد و مسموم و صادق دانند و خوانند
و هر یک و صاحب و دل نلی کنند از ذات مقدس باری تعالی و آلمه را مسموم
و نفس گویند و پیش این احکام همه مشرک و معترف باشند و بیست و نه و بیست و نه

۱- ع ب ت: و فی گفته: ۲- و فی بوده: ح: و فی بوده: و فی بوده: در آخر یاد
مصلحت است و تعبیر من مأخوذ از لغت عرب است که گویند: و قال به ای اعتنیه را نخله له
منها و لدین به و منه قولهم فلان یقول بالملحد و فلان لا یقول بالمدان ۳- ع: و این
ت ب: و منی ۴- ب: و آمدیم باینکه نمدانیم ح: ۵- آمدیم باینکه نمدانیم
۶- ع ت ب: و باضافه و چنین دانند ۷- ب م ح: و صاحبیه ح: و تعبیر من
مأخوذ از عبارت قرآن و حدیث است اما قرآن سید در سوره مبارکه عن فرموده آیه: و انه
تعالی جدیدنا ما اتخذ صاحبه ولا ولدا و در سوره انعام فرموده آیه: ۱۰۰ - ۱۰۱ و
بطور افر کماله بن و خلقهم و غیره و اله بن و بنات بطرح سبانه و تعالی صایقون به بدیع
السموات و الارض انی یکنون له و لکن لم تکن له صاحبه و خلق کل شیء و هو کل شیء علمه
و اما روایات دولویه و موارد اقرار بوجدانیت باری تعالی و نفی شرک و زن و فرزند از او که
از آن جمله بعضی از روایات نماز است است گدشته است باین عبارت ذکر شده است: و اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له الهی و احد احد صمد اقربا حیا قیوما دائما ابدا لم یضد
صاحبه ولا ولدا و در دعای معروف بافتاح مذکور است: و الحمد لله الذی لم یضد صاحبه
ولا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الدن و کبره و کبره الی غیر ذلک
من الموارد الکثیره پس از ملاحظه این قبیل موارد بر می آید که علما و دینان اهل طایفه
متد بتاسی تعبیرات قرآن و حدیث در کلام خود بوده اند: حیا لا اله الا الله باینکه نمدانیم.

و عقاب مقرر باشند، و آنچه توابع و لواحق این است از اصول و فروع، اگر این قریباً رافضی می‌خواند قبول افتاد و همان گفته شد که شافعی مطلبی رافضی گفته گفت چون او را برافضی^۱ متهم کردند، قال رحمه الله علیه:

لو كان رافضی حب آل محمد فليشهد الشغلان أثنی رافضی

و اگر رافضی این است ما از آن مذهب و اعتقاد بیزاریم، و اگر چنین مذهب سلف صالح و بین و علما و مفسران و زهاد اختیار کرده‌اند، مبارکشان باد هر مذهب که بخلاف اینست، بلکه همه سلف صالح و تابعین و علما و زهاد را این مذهب بوده است و این اعتقاد داشته‌اند، و در کتب و مستندات ایشان ظاهر است بر باید گرفتن و پیروان و پیروان، الا شریفة الله و طایفه قلیل که ایشان را قدری و محلی نبوده است، و از توحید و عدل بگریخته‌اند و از جبر و تشبیه در آورفته‌اند، و بدین کتاب اسمی همه کتاب مطلقاً شود اما تنی چند را که معروف تراند بمذهب جبر، یاد کردند و توفیق خدا و هودیشا الا علی.

او^۲ بوالعلاء مقرر می‌کند که مذهب بود که بر فر آن و محمد انکار کرد؛ و ابوالمنشاه^۳ خود معروف است که مجبر و مشبیه بود آنکه فلسفی شد، و واضح مذهب جبر ابوالحسن اشعری^۴ اول گیر بود پس معتزلی شد که شاگرد بوهاشم بود و دلاماد بوعلی جیبانی^۵ معتزلی^۶ آنکه مذهب جبر اختیار کرد، جهم صفوان^۷ مجبر بود، ابن الکلبی^۸ مجبر و مشبیه بود، یو بکر باقلانی^۹ را^{۱۰} را^{۱۱} و رئیس مجبر بود و خطبه کرده است علیه^{۱۲} از جبر و تشبیه تا نفی توحید و عدل که بدین کتاب

- ۱- ع ث ب: «بجنتیه» ج ۴: «جهت رافضی» و ظاهر: «بجنتی رافضی» یا «جهت رافضی».
- ۲- تحقیق نسبت این بیت بامام شافعی در جای دیگر از همین کتاب که در اینجا نیز از او نقل شده است خواهد آمد این شاء الله تعالی.
- ۳- ب م ج ۴: «و در جبر».
- ۴- ع ث ب: «کتابهای طولی» ج ۴: «کتابهای طولی».
- ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱- چون ترجمه و شرح حال این اشخاص معروف و دو کتب دمترس از قبیل الکلی و الاقارب و نظایر آن مذکور است در اینجا ما بآن نمی‌پردازیم.
- ۱۲- مل- یعنی پرچنانکه در آیه استعمال الارض دعای.

مطلوب شد و همه مجبران دارند و خوانند، حسین منصور حلاج^۱ دعوی انزال الحق کرد تا خلیفه^۲ در بغداد بر آویخت مجبر و مشبیه و صاحب کرامات بود، ابوالفتح حمدانی^۳ اول مجبر بود آنکه ملحد شد، مسعود زور آبادی^۴ که شاگرد ابوالعالمی جوینی بود ملحد شد مجبر بود و بر قلعه^۵ شد از مجبیری در ملحدی شد و در خراسان معروف بود؛ ایشان و مانند ایشان همه مجبر و مشبیه بودند و بر آن سرزدند.

و این مذهب جبر هیچ عالمی فاضلی عابدی شریف نفی اختیار نکند مگر مشتق و دغ بازی^۶ تشبیه^۷ متبیل^۸ نمی‌نماز بر طراز چنگک نواز ذوق فروش^۹ لومی

- ۱- مراد حسین بن منصور حلاج است معلوم است.
- ۲- ع: «و تا خلیفه» ب م ث: «و تا خلیفه» ج: «و تا خلیفه».
- ۳- مراد قلعه طبرستان است که در میان (ص) ۱۲۷ - ۱۲۸ همین چاپ باین عبارت باین تصریح کرده است و ششم این جماعت مسعود زور آبادی بود از فحول علمای خراسان شاگرد و خواجه امام ابوالعالمی جوینی می، و این مسعود نود ساله بود مفتی طایفه به آخر کار به قلعه طبرستان رفت و ملحد شد و در همان مورد (ص ۱۲۵ همین چاپ) شرح حال ابوالفتح حمدانی نیز تفصیل ذکر شده است.
- ۴- ع م ج ۴: «و دغ بازی» ج: «و دغل بازی».
- ۵- ع: «تتبان» (بسم لام) و سکون نوز و فتح ناء و سکون نوز) ضبط صریح لیکن صحیح آنست که در پاره‌های گفته: دولت اتیان با همزه و یون و بای ایست برون فرزند بنی حمص و پر خور و شکم پرست باشد و هریان و جوعان و خوانند و گاه این لقب را بطریق قدح و دهان هم استعمال کنند. و نیز گفته: «و لکن برون قلعه» حمص و پر خور و شکم پرست باشد و مردم کامل و ابیه و نادان را نیز گویند. و تشبیه برون قلعه بنی لکن است که مردم سرس و پر خور و کامل باشد. و تشبیه بای ایست برون قلعه بنی لکن است که مردم شکم پرست و پر خور و نادان و نادان و کینه باشد. و در فرهنگ انجمن آرای قاصری ریهانیم و انتدراج خواهد شمری برای اثبات این معنی برای این گفته آورده‌اند هر که طالب باشد مراجعه کند.
- ۶- در پاره‌های گفته: «دلیل برون تلبی» یعنی کامل و بی‌کاره باشد، و معنی بی اعتقاد و بد اعتقاد هم هست چنانکه گویند: «فلانی را بنیلم یعنی بی اعتقاد اویم و اعتقادی با او ندارم» و بنیم اول یعنی منکر است که انکار کنند و از راه روشن دور باشند و متبیل برون صندلی یعنی کامل و بی‌کاری و بی اعتقاد و انکار باشد.
- ۷- در غیبات اللغات گفته: «و ذوق بافتح دغ و مکر و دغا و نفاق و سرگین انداختن مرغ» پس مراد با متافق دریا کار است یا کسی که سرگین و غله مرغها را می‌فروشد.

خمسار قسار قسار کوی^۱ مردانی صورت، اموی صفت، مشتی غلام^۲ [باز] بی نفس
خام ناصام عام اولئك كالا^۳ که خدای را عادل ندانند جزا بر صمد نگویند
ایمان عاریه شناسنده معاریه را با علی برابر دانسته این فصل را با آن فصل خود
قیاس می‌کند و آنچه بدو رخ یاد کرده است برستی جواب می‌ستاند، و اگر زنتی
در قلم ما آید درین جواب و زر و پهل آنهم بگردن آن کس که ابتدا کرده
است دنیا لا یؤاخذنا ان سبنا او اخطانا^۴.

اما اسمی والقب جماعتی از پندینان و مشبهان که آورده‌است واجب نباشد
بدان التفات کردن که سید اجل^۵ مرعشی در کتابی غره^۶ نام هر یک برده است و
شرح داده و فلسفه و زندقه و علماء اصحاب ما آن کتاب را از امام سعید عمادالدین
حسن استرآبادی^۷ نو داده قریه - سماح کرده‌اند که او را از پس قلمه^۸ سماح بود
و پس فدا می‌داند از انسید علم الهدی چون آن کتاب مطالعه کنند اسمی آن متهمان^۹
بدانند که شای^{۱۰} و امامی و اصولی بمصلحت نبوده‌اند که شرح آن درین^{۱۱} کتاب
احتمال نکند.

اما هشام بن الحکم شامی و امامی^{۱۲} بوده است و او را مشبهی خواندن غایت
جهالت و محض بهتان باشد و مؤمن طاق را مخالفان همد او از حسد شیطان
الطاف خوانند شیعی و معتقد بوده است و مفید محمد بسمان حادری مقدسی

۱- ح ۴: و مهمل گوی و سایر نسخ مانند متن است و مطهر نقد که چیست؟ ۲- در
آندراج گفته: و غلام باده بسوده فارسی است یعنی امر درست و شاهد باز مقابل دختر
باده و بن از اهل زبان بنسحق پیوسته و تحقیق آنست که بعضی مغم و بعضی هر دو آمده
میگویند فلانی غلام باده فلانی است (تا آخر) ۳- از آیه ۱۷۹ سور مبارکه اعراف.
۴- از آیه ۲۸۶ سور مبارکه بقره. ۵- مراد غرور و دند سید اجل علم الهدی (ره)
است و برای ملاحظه کلمات سید (ره) رجوع شود بتعلیق ۸۰. ۶- برای ترجمه
عمادالدین حسن استرآبادی رجوع شود. بتعلیق ۸۱. ۷- برای ترجمه پسر قلمه نیز
رجوع شود بوسان بتعلیق ۸۱. ۸- ح ۴: و این مشبهان. ۹- ت م ب ح د
و که شیعی. ۱۰- ت م ب: و تیره‌اند اندک شرح آن این. ۱۱- ع:
و امامی.

است درین طایفه؛ و معاصر بویکر باقلانی بوده است و بوجعفر موسی معروف
و مشهور است صاحب تصانیف و مجاور مشهد مقدس امیر المؤمنین و بزرگه فند
و دقیق جامه و پر قول و فتوای او اعتماد تمام و بوجعفر با پویه شخصی بزرگوار و استاد
همه اصحاب و علم الهدی خود فضل او مز کبی او کفایت باشد تا بویکر قهستانی
سنی که وزیر پادشاه بود در عریه سید گوید^۱ شمس:

أني ما أتي لأحين لبسني يافتي

مشتي سینه السادات من أهل هند أتي

مشتي المرنغي بن المصطفى علم الهدى

علي أئلي و أحسننا و مصيبتنا

و ابوالعلاء با بزرگي فضل و شهرت او مرثیه شریف طاهر پندار می‌گوید
و مدح او و برادرش در قصیده‌ای که معروف است در دیوان او^۲ شمس:

۱- ابوالفتح (ره) در دهر الجان و روح الجنان در شان رسول سورة و النحره^۳ گفته:
(چه چاپ او که ص ۴۴۸، و ج ۱۰ چاپ دوم ص ۱۹۱)، و اتفاق اهل قلمه است از سخنان
و موافق که این سوره در حق امیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم الصلوة والسلام
آمد تا مثل شد در انبار و اعمار چنانکه شاعری گفت:

أنا مولی قلی الزل فیه هل أتی

الی منی أکنه أکنه الی منی؟

و صاحب گفت:

و اذا ترأنا هل أتی

و ابویکر قهستانی در مرثیه مرعشی علم الهدی قدس الله روحه العزیز گفت:

أني ما أتي لأحين لصير يافتي

مشتي المرنغي بن المصطفى علم الهدى

علي أئلي و أحسننا و مصيبتنا

حاجی میرزا ابوالحسن شمرانی قید (ره) این دوبیت را چنین ترجمه کرده (ج
۱: ۲۵۰ ص): مصیبتی آمده که آند و هنگام شکایتی نیست بهتر مترازان از خاندان هل آتی،
در گلشت سیمبر رقص علم الهدی فرزند پشیر بر گزیده، در گلشت هل لکد مرتبه افسوس
که چه مصیبتی است. ۲- در نسخ کتاب و آلهدی و بوسیله تفسیر ابوالفتح (ره)
تصحیح شد. ۳- از قصیده‌ایست که مشتمل بر شصت و هشت بیت است و عنوانش چنین
است ۲: و قال یزنی آیا أحمد الشریف الظاهر الموسوی و یزنی ولده الشریف الکرمی
و المرعشی و به بیت اول مذکور در متن آیات اول و دوم و سوم قصیده است و میان آنها و سه

أودی فلیت العبادات کفاف مال السیف و غیر المستاف
الظاهر الآباء والأبناء والأقارب والأولاد
رغبت الرعود وقلعة دجیب جبل هوی من آل عبدمنان
سایک الرضی المریضی وفاسما حفظ العلی بتناصف و تصاف
و دیگران را که یاد کرده است بعضی خود معطوف اندواین مذهب نداشته اند
و بهری حامل ذکر و نامزدی که فضل و علمشان انتهای باشد و بی ادبی کرده
است درین فصل و جواب الاحق السکوت بر خواننده آمده است و برین قند
قناعت افتاد که محقق مبطل نباشد و نه خالی مهتدی و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است:

و اینکه درین عصر شاه نیکو سیرت مظفر الدین بغز وین پیری را از جمله
دایمانان فیاضان در آویخت که نام او خلیفه بود و از معروف بود و چشم صاحب دلو حکمی
که بر روی نماز کردی و دیگرش کرده.

اما جواب این فصل که حکایت کرده است از حادثه غز وین و امیر مظفر
الدین معلوم است و سبب آن بود که جمعی از مجبسه خصوصیت آن پیر زاهد
خلیفه کردند و بی روی بهتان نهادند و حوالات کردند و گواهی دادند به منصب تا آن
پیر زاهد حشر ماله مع الصدیقین و الشهداء و الصالحین^۱ در دنیا نه هلاکتند برین
صفت چهارم ایشان بسیار فاصله است و جرح شود بدیوان سبط الزند که نام دیوان ابراهیم
است (ج ۳ ص ۵۵ و ۵۶ چاپ ص ۱۲۸۶) و طالب شرح قصیده بکتاب شرح التویر که
شرح دیوان مذکور است مراجعه کند که به وضوحترین یابی شرح شده است.

۱ - مثلی معروف است و آنست در غرر الحکم و درر الکلم از امیر المؤمنین علیه السلام نقل
کرده است که آن حضرت فرموده: «رب کلام جوابیه السکوت» و نیز فرموده: «السکوت علی
الاحق افضل جوابه» و گاهی باین عبارت نیز نظر رسیده: «قد یکن السکوت جواباً» و در
فارسی معروف است که «جواب ابلهان خاموشی است» ۲ - ث ۳ ب: «بر خواننده
آمده ح: و خواننده اند» ۳ - شرح حال این شخص در ذیل عبارت معتد (رو) در جواب
بن معترض یاد خواهد شد. ۴ - مأخوذ از آیه مبارکه: «ومن یطع الله و الرسول یاکون
مع الذین أنعم الله علیهم من الذین و انما الذین و حسن اولئک و قیلاً (آیه ۶۹ سوره...

وجه که حکایت کرده است بسیار یادشاد
اما این معتد نویسنده را فراموش نبایست کردن که این مظفر الدین را
بعدی بود سیاه بالا عراقه مقبول حضرت خلفا امیر بزرگ سلاطین بر نفس
یازداری که نازی و ملحد کش و قلعه کشای بود در دهی او در قزوین قاضی سنی
بود معروف مشهور از خاندان بزرگ که لقبش محیی الدین کیشی ابوالتشاح
پسر قاضی مشرف از خاندان فنا و علم سنی و سنی زاده او را هم بدین شمه که
مظفر الدین الباقون خلیفه را فرمود آویختن، بدین قاضی این قاضی را از درختی
در آویخت در شهر سنه الثتین و ثلاثین و خمسائة و یک هجته آویخته بود و عوام
الانسان سنگسارش کردند و بیرو حوالاتی کردند که در قلمر مایا بید، خدای تعالی از
ایشان جیرسان پدیدان این مقتیان که بخون خلیفه شاهی و حمه افشوی کردند
بخون این قاضی سنی عالم فتوی کردند و بدین پادشاه بر آویخت پس مذهب
سنی را آویختن چنان قاضی در دارالسنه خللی و تضایی بنکرد مانا که آویختن
خلیفه زاهد مذهب شیعه را تضایی نکند.

۱ - مبارکه (نساء) است و از این جمله دهائی بسیار بسیار عالیشان بلند مرتبه بریاید که پیر
زاهد مشوب جلائی دشتی در حقیقه داشته است و در شریفین دلیل بر این مدعا آنست که
منتجب الدین (ده) او را در فهرست علماء هیبه نام برده و باین عبارت معرفی کرده است:
«الشیخ خلیفه بن ابی اللیم القزونی صالح شهید و شاعران علمای مازن قیل شیخ حر عاملی (ده)
در اسل الأمل و محقق عاقلانی (ده) در تنقیح المقال و غیر ایشان در غیر آنها عبارت
منتجب الدین را نقل کرده و خلیفه نامیده را از علمای شیعه شمرده اند.

و کلمه و خلیفه در تسمیه رجال ددان در ده بسیار شایع و متداول بوده است بطوری که
دانشی در اکثرین فی اخبار قزوین در حرف خاء دوازده نفر را از علمای قزوین همین نام یاد
کرده و بترجیه اسرار ایشان پرداخته است و اکنون نیز این تسمیه هست لیکن نه بآن کثرت که
در زمانهای قدیم بوده است.

برای ملاحظه شیخ ترجمه خلیفه شهید زاهد رجوع شود به تعلیقه ۸۲.

۱ - در همان قاطع گفته: و مانا بروزی دانا یعنی همانا و گویی و پنداری نیز گفته اند.

و بعد از آن خواجه عراقی طلوسی رئیس و حاکم مدنه از مردود پس امامی چون محمد طلوسی از خانه مردود مردی عظیم الشان در عهد این پادشاه گفته آمد و پنداشد روز سنیان عوام بقوای علمای سنی از گورش پی آورند و پنداشد بکردند و درسی ایشی متفرقی کردند تا خواجه بداند که سنیان قزوین که با خواجه تمام و قاضی خود چنان معامله کنند اگر خلیفه شیعی را بتعصب یازارند بدیع نباشد و نقصان مذنب و اعتقاد شیعه نباشد تا خواجه چون شنید، گفت همه تواریخ یاد دارد که در هر مذهبی کسی باشد که داند، و قتل و سلب و بهی و غارت نقصان مذنب و اعتقاد را نباشد که خلفا و مسالطین امرا و وزرا و جهانداران سنی و حنفی و شیعی را بسی آگشته اند و در هر تاریخی نام یکدیگر قیاس می کند، والسلام علی من اتبع الهدی.

آیه گفته است:

آنکه گفته است:

هو در چهره شهر که افتاض آنجا غلبه دارند چون بنگری دین و هوشمندا
آنجا جمالی باشد، و جمع اهل رض و ابا بیود، چون تم و کفان و آیه
و ولیم و ساری و ازم که قریه الموت است بدانکه غیر العمل آنکارا زند،
و در ده دمسلمگاه و درخسان و سبزوار جماعت نکند، و ه شرح از قونی
باشد، و نه مسجد هاشان دایر.

اما جواب این فصل آیت است که:

معلوم است که در شهر قم که همه شیعیان آثار اسلام و شعار دین و قوت اعتقاد چون باشد از چو اسم که بلخزل^۵ عراقی کرده است بیرون شهر، و آنچه

۱- ح ۲ دسنی وفتوی وحقنی بیان وانی نسخ «حقنی» را لغزارد. ۲- کذا: درمدا
نسخه را ندیم هیچ وجه یوردادت بقرن ما بقولاح حجاز. ۳- ح ۲ یورداتصلهگاه
زی وهریما ولسنگاه بهاد دآختر کزنده است. ۴- م ۳ ب؛ ودر ح ۲ قوی
نباشد. ح ۲ دین جماعت بی شرح از قوی نباشد یوسپندهای ایشان را قوی نه. ۵- ح
۱۲ د «والبطل».

کمال ثابت که خدمات دعیان شهر و مفوضدهای بازرنت و منبرهای بافتکده و منارههای رفیع و کراسر علماء ولایت غفور مجالس و کتیبهانهای میل از کتب طوایف و مندسدهای معروف چون مندسه سمدلیک و مندسه امیرالملک و مندسه شمسسعد از آل بن مرتضی قدس الله روحه و مندسه سید امام زین الدین امیر شرفاء که قاضی و حاکم است و آن سرای شتی قاطعه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام با وقاف و ممدت و فقها وائمه و زینت امام و قبول اعظم و مندسه تقییر عبدالعزیز و مندسه استاد بو الحسن کسح و مندسه شمس الدین مرتضی با ممدت و آلت و درس و مندسه مرتضی کبیری شرف الدین بازرنت و آلت و حرمت و قبول و غیر آن که بد کرد همه کتاب مطبوعه و مساجد بیس و مغنیان فخر عالم بقرات و محققان عالم بمنزلات و مؤولات وائمه نحو و لغت و اعراب و تصنیف و شعری بزرگ و فقها و متکلمان از اسلاف باخلاق دسیه و وزان و معتقد و حاجیان بیعی و دوز داران سه ماهه و ایام شریفه و نماز کنندگان بشب و اهل بیوات اعلاوی و رضوی دنازی و دایم و فخریه و هر سحرگاه از چند مسجد و مناره آواز مطبوعه و یانکه نماز مثنوی و هر روز در مساجد کبیر و صغیر و مدارس معروف و دسرهای بزرگان ختم قرآن متناوب و مهود و مالهای دوان که هر سال از وجوه حلال مناجات شریعت در وجوه ذکوات و اخماس

۱- مذ ب؛ ۲- جماعت تافه؛ ۳- ذ؛ ۴- هاء الذین کمال تائبه؛ و صبیح ههانا است که
صریح نسخا ۴۰۰ یز است و برای ترجمه ی دجور شود یعقلیه ۸۳. ۲- نسخ؛
۳- مذ؛ ۴- ب؛ صبیح شیه؛ ۵- ذ؛ صید سینه.
۶- مذ؛ ۷- فاضل؛ ۸- ب؛ ۹- ب؛ ۱۰- ب؛ ۱۱- ب؛ ۱۲- ب؛ ۱۳- ب؛ ۱۴- ب؛ ۱۵- ب؛ ۱۶- ب؛ ۱۷- ب؛ ۱۸- ب؛ ۱۹- ب؛ ۲۰- ب؛ ۲۱- ب؛ ۲۲- ب؛ ۲۳- ب؛ ۲۴- ب؛ ۲۵- ب؛ ۲۶- ب؛ ۲۷- ب؛ ۲۸- ب؛ ۲۹- ب؛ ۳۰- ب؛ ۳۱- ب؛ ۳۲- ب؛ ۳۳- ب؛ ۳۴- ب؛ ۳۵- ب؛ ۳۶- ب؛ ۳۷- ب؛ ۳۸- ب؛ ۳۹- ب؛ ۴۰- ب؛ ۴۱- ب؛ ۴۲- ب؛ ۴۳- ب؛ ۴۴- ب؛ ۴۵- ب؛ ۴۶- ب؛ ۴۷- ب؛ ۴۸- ب؛ ۴۹- ب؛ ۵۰- ب؛ ۵۱- ب؛ ۵۲- ب؛ ۵۳- ب؛ ۵۴- ب؛ ۵۵- ب؛ ۵۶- ب؛ ۵۷- ب؛ ۵۸- ب؛ ۵۹- ب؛ ۶۰- ب؛ ۶۱- ب؛ ۶۲- ب؛ ۶۳- ب؛ ۶۴- ب؛ ۶۵- ب؛ ۶۶- ب؛ ۶۷- ب؛ ۶۸- ب؛ ۶۹- ب؛ ۷۰- ب؛ ۷۱- ب؛ ۷۲- ب؛ ۷۳- ب؛ ۷۴- ب؛ ۷۵- ب؛ ۷۶- ب؛ ۷۷- ب؛ ۷۸- ب؛ ۷۹- ب؛ ۸۰- ب؛ ۸۱- ب؛ ۸۲- ب؛ ۸۳- ب؛ ۸۴- ب؛ ۸۵- ب؛ ۸۶- ب؛ ۸۷- ب؛ ۸۸- ب؛ ۸۹- ب؛ ۹۰- ب؛ ۹۱- ب؛ ۹۲- ب؛ ۹۳- ب؛ ۹۴- ب؛ ۹۵- ب؛ ۹۶- ب؛ ۹۷- ب؛ ۹۸- ب؛ ۹۹- ب؛ ۱۰۰- ب؛ ۱۰۱- ب؛ ۱۰۲- ب؛ ۱۰۳- ب؛ ۱۰۴- ب؛ ۱۰۵- ب؛ ۱۰۶- ب؛ ۱۰۷- ب؛ ۱۰۸- ب؛ ۱۰۹- ب؛ ۱۱۰- ب؛ ۱۱۱- ب؛ ۱۱۲- ب؛ ۱۱۳- ب؛ ۱۱۴- ب؛ ۱۱۵- ب؛ ۱۱۶- ب؛ ۱۱۷- ب؛ ۱۱۸- ب؛ ۱۱۹- ب؛ ۱۲۰- ب؛ ۱۲۱- ب؛ ۱۲۲- ب؛ ۱۲۳- ب؛ ۱۲۴- ب؛ ۱۲۵- ب؛ ۱۲۶- ب؛ ۱۲۷- ب؛ ۱۲۸- ب؛ ۱۲۹- ب؛ ۱۳۰- ب؛ ۱۳۱- ب؛ ۱۳۲- ب؛ ۱۳۳- ب؛ ۱۳۴- ب؛ ۱۳۵- ب؛ ۱۳۶- ب؛ ۱۳۷- ب؛ ۱۳۸- ب؛ ۱۳۹- ب؛ ۱۴۰- ب؛ ۱۴۱- ب؛ ۱۴۲- ب؛ ۱۴۳- ب؛ ۱۴۴- ب؛ ۱۴۵- ب؛ ۱۴۶- ب؛ ۱۴۷- ب؛ ۱۴۸- ب؛ ۱۴۹- ب؛ ۱۵۰- ب؛ ۱۵۱- ب؛ ۱۵۲- ب؛ ۱۵۳- ب؛ ۱۵۴- ب؛ ۱۵۵- ب؛ ۱۵۶- ب؛ ۱۵۷- ب؛ ۱۵۸- ب؛ ۱۵۹- ب؛ ۱۶۰- ب؛ ۱۶۱- ب؛ ۱۶۲- ب؛ ۱۶۳- ب؛ ۱۶۴- ب؛ ۱۶۵- ب؛ ۱۶۶- ب؛ ۱۶۷- ب؛ ۱۶۸- ب؛ ۱۶۹- ب؛ ۱۷۰- ب؛ ۱۷۱- ب؛ ۱۷۲- ب؛ ۱۷۳- ب؛ ۱۷۴- ب؛ ۱۷۵- ب؛ ۱۷۶- ب؛ ۱۷۷- ب؛ ۱۷۸- ب؛ ۱۷۹- ب؛ ۱۸۰- ب؛ ۱۸۱- ب؛ ۱۸۲- ب؛ ۱۸۳- ب؛ ۱۸۴- ب؛ ۱۸۵- ب؛ ۱۸۶- ب؛ ۱۸۷- ب؛ ۱۸۸- ب؛ ۱۸۹- ب؛ ۱۹۰- ب؛ ۱۹۱- ب؛ ۱۹۲- ب؛ ۱۹۳- ب؛ ۱۹۴- ب؛ ۱۹۵- ب؛ ۱۹۶- ب؛ ۱۹۷- ب؛ ۱۹۸- ب؛ ۱۹۹- ب؛ ۲۰۰- ب؛ ۲۰۱- ب؛ ۲۰۲- ب؛ ۲۰۳- ب؛ ۲۰۴- ب؛ ۲۰۵- ب؛ ۲۰۶- ب؛ ۲۰۷- ب؛ ۲۰۸- ب؛ ۲۰۹- ب؛ ۲۱۰- ب؛ ۲۱۱- ب؛ ۲۱۲- ب؛ ۲۱۳- ب؛ ۲۱۴- ب؛ ۲۱۵- ب؛ ۲۱۶- ب؛ ۲۱۷- ب؛ ۲۱۸- ب؛ ۲۱۹- ب؛ ۲۲۰- ب؛ ۲۲۱- ب؛ ۲۲۲- ب؛ ۲۲۳- ب؛ ۲۲۴- ب؛ ۲۲۵- ب؛ ۲۲۶- ب؛ ۲۲۷- ب؛ ۲۲۸- ب؛ ۲۲۹- ب؛ ۲۳۰- ب؛ ۲۳۱- ب؛ ۲۳۲- ب؛ ۲۳۳- ب؛ ۲۳۴- ب؛ ۲۳۵- ب؛ ۲۳۶- ب؛ ۲۳۷- ب؛ ۲۳۸- ب؛ ۲۳۹- ب؛ ۲۴۰- ب؛ ۲۴۱- ب؛ ۲۴۲- ب؛ ۲۴۳- ب؛ ۲۴۴- ب؛ ۲۴۵- ب؛ ۲۴۶- ب؛ ۲۴۷- ب؛ ۲۴۸- ب؛ ۲۴۹- ب؛ ۲۵۰- ب؛ ۲۵۱- ب؛ ۲۵۲- ب؛ ۲۵۳- ب؛ ۲۵۴- ب؛ ۲۵۵- ب؛ ۲۵۶- ب؛ ۲۵۷- ب؛ ۲۵۸- ب؛ ۲۵۹- ب؛ ۲۶۰- ب؛ ۲۶۱- ب؛ ۲۶۲- ب؛ ۲۶۳- ب؛ ۲۶۴- ب؛ ۲۶۵- ب؛ ۲۶۶- ب؛ ۲۶۷- ب؛ ۲۶۸- ب؛ ۲۶۹- ب؛ ۲۷۰- ب؛ ۲۷۱- ب؛ ۲۷۲- ب؛ ۲۷۳- ب؛ ۲۷۴- ب؛ ۲۷۵- ب؛ ۲۷۶- ب؛ ۲۷۷- ب؛ ۲۷۸- ب؛ ۲۷۹- ب؛ ۲۸۰- ب؛ ۲۸۱- ب؛ ۲۸۲- ب؛ ۲۸۳- ب؛ ۲۸۴- ب؛ ۲۸۵- ب؛ ۲۸۶- ب؛ ۲۸۷- ب؛ ۲۸۸- ب؛ ۲۸۹- ب؛ ۲۹۰- ب؛ ۲۹۱- ب؛ ۲۹۲- ب؛ ۲۹۳- ب؛ ۲۹۴- ب؛ ۲۹۵- ب؛ ۲۹۶- ب؛ ۲۹۷- ب؛ ۲۹۸- ب؛ ۲۹۹- ب؛ ۳۰۰- ب؛ ۳۰۱- ب؛ ۳۰۲- ب؛ ۳۰۳- ب؛ ۳۰۴- ب؛ ۳۰۵- ب؛ ۳۰۶- ب؛ ۳۰۷- ب؛ ۳۰۸- ب؛ ۳۰۹- ب؛ ۳۱۰- ب؛ ۳۱۱- ب؛ ۳۱۲- ب؛ ۳۱۳- ب؛ ۳۱۴- ب؛ ۳۱۵- ب؛ ۳۱۶- ب؛ ۳۱۷- ب؛ ۳۱۸- ب؛ ۳۱۹- ب؛ ۳۲۰- ب؛ ۳۲۱- ب؛ ۳۲۲- ب؛ ۳۲۳- ب؛ ۳۲۴- ب؛ ۳۲۵- ب؛ ۳۲۶- ب؛ ۳۲۷- ب؛ ۳۲۸- ب؛ ۳۲۹- ب؛ ۳۳۰- ب؛ ۳۳۱- ب؛ ۳۳۲- ب؛ ۳۳۳- ب؛ ۳۳۴- ب؛ ۳۳۵- ب؛ ۳۳۶- ب؛ ۳۳۷- ب؛ ۳۳۸- ب؛ ۳۳۹- ب؛ ۳۴۰- ب؛ ۳۴۱- ب؛ ۳۴۲- ب؛ ۳۴۳- ب؛ ۳۴۴- ب؛ ۳۴۵- ب؛ ۳۴۶- ب؛ ۳۴۷- ب؛ ۳۴۸- ب؛ ۳۴۹- ب؛ ۳۵۰- ب؛ ۳۵۱- ب؛ ۳۵۲- ب؛ ۳۵۳- ب؛ ۳۵۴- ب؛ ۳۵۵- ب؛ ۳۵۶- ب؛ ۳۵۷- ب؛ ۳۵۸- ب؛ ۳۵۹- ب؛ ۳۶۰- ب؛ ۳۶۱- ب؛ ۳۶۲- ب؛ ۳۶۳- ب؛ ۳۶۴- ب؛ ۳۶۵- ب؛ ۳۶۶- ب؛ ۳۶۷- ب؛ ۳۶۸- ب؛ ۳۶۹- ب؛ ۳۷۰- ب؛ ۳۷۱- ب؛ ۳۷۲- ب؛ ۳۷۳- ب؛ ۳۷۴- ب؛ ۳۷۵- ب؛ ۳۷۶- ب؛ ۳۷۷- ب؛ ۳۷۸- ب؛ ۳۷۹- ب؛ ۳۸۰- ب؛ ۳۸۱- ب؛ ۳۸۲- ب؛ ۳۸۳- ب؛ ۳۸۴- ب؛ ۳۸۵- ب؛ ۳۸۶- ب؛ ۳۸۷- ب؛ ۳۸۸- ب؛ ۳۸۹- ب؛ ۳۹۰- ب؛ ۳۹۱- ب؛ ۳۹۲- ب؛ ۳۹۳- ب؛ ۳۹۴- ب؛ ۳۹۵- ب؛ ۳۹۶- ب؛ ۳۹۷- ب؛ ۳۹۸- ب؛ ۳۹۹- ب؛ ۴۰۰- ب؛ ۴۰۱- ب؛ ۴۰۲- ب؛ ۴۰۳- ب؛ ۴۰۴- ب؛ ۴۰۵- ب؛ ۴۰۶- ب؛ ۴۰۷- ب؛ ۴۰۸- ب؛ ۴۰۹- ب؛ ۴۱۰- ب؛ ۴۱۱- ب؛ ۴۱۲- ب؛ ۴۱۳- ب؛ ۴۱۴- ب؛ ۴۱۵- ب؛ ۴۱۶- ب؛ ۴۱۷- ب؛ ۴۱۸- ب؛ ۴۱۹- ب؛ ۴۲۰- ب؛ ۴۲۱- ب؛ ۴۲۲- ب

و صدقات صرف شود بنظر امینان و متدیشان و محتسب عارف علوی که بی دریا و سمه و دریا پردوش نهاده و همه ساله بهی منکراترا میان بسته و آتیه شعار شریعت و معهود قواعد اسلام است از درس و مناظره و مجلس و خط و حلقه ذکر معین و معززه و نور و شرف و یرکت. مشهد فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم السلام ظاهر و باهر، و امرا و سلاطین و وزیران معتقد با آثار خیرات و انوار یرکات که درمیانند و شنویند، و اخبار که در فضیلت قم و اهل قم از رسول و ائمه روایت شده است بی نهایت است تا از جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: «الآن لله تعالى حرماً و هو مكة، الآن رسول الله حرماً و هو المدينة، الآن لأمير المؤمنين حرماً و هو الكوفة، الآن حرمي و لدی بدی قم، الآن قم كوفتنا الصغیرة، الآن للجنة ثمانية أبواب ثلاث منها إلى قم، تفيض فيها امرأة من ولدی و اسمها فاطمة بنت موسی تدخل بشفاعتها شیتنا الجنة بأجمعهم»

و هم از وی علیه السلام روایت است که گفت:

انما عمت البلدان الفتن و البلبا فعلیکم بقم و حوالیها و نواحیها فان البلبا مدفوعة عنها^۱

۱- دره یعنی تازیانه. ۲- ت ب ب: و شنویند: اند. ۳- ع ب: و قم و کاشان و اهل قم. ۴- قاضی نورالله خوشتری (ره) در مجلس المؤمنین درجایی که اماکن شریفه می باشد تحت عنوان قم گفته (ص ۸۳ ج ۱ چاپ اسلامی): «اخباری که در فضیلت قم و اهل قم از رسول (ص) و ائمه علیهم السلام روایت شده بی نهایت است و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: الآن لله حرماً (آنگاه روایت را تا آخر یعنی تا صلوات الله علیه و بر کانه نقل کرده است) و در فضیلت نقل نظایر آنها خواهیم پرداخت ان شاء الله تعالی، رجوع شود بتعلیقه ۸۴. ۵- این تعبیر مطابق روایتی است که در تاریخ قم از حضرت صادق (ع) نقل شده و در چند روایت دیگر که از آنجمله روایت احمد بن محمد بن عیسی است که با سند خود از آن حضرت نقل کرده، و همچنین در روایت محمد بن سهل بن الجعفی نیز از آن حضرت، و در روایت منقول از کتبی که سند خود از حضرت رضا (ع) نقل کرده و همه روایات در تاریخ قم نقل شده این عبارت چنین نقل شده: «فان البلاد مرفوعة عنها او و مدفوعة عنها» و در مبیله تعلیقات کتاب همه آنها یاد خواهد شد ان شاء الله تعالی رجوع شود بتعلیقه ۸۴.

و از رضا علیه السلام روایت کرده اند که گفت:

للجنة ثمانية أبواب فباب منها لأهل قم فتطوبی لهم ثم تطوبی لهم قم تطوبی لهم. و سمدین سعد بن الاحوص روایت کرد از علی بن موسی الرضا علیه السلام که گفت:

یاسعد عندکم لنا قبره فقلت له: نعم جعلت هذا عندنا قبر فاطمة بنت موسی بن جعفر، قال علیه السلام: یاسعد من زادها فله الجنة او: هومن أهل الجنة.

و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت که گفت:

سلام الله علی أهل قم، ورحمة الله علی أهل قم، یسقی الله بلادهم الفیض، وینزل علیهم البركات، ویدلنا الله سبیلهم حنانت، هم أهل د کوع و شوع و سجود و قیام و سباج، هم الفقهاء العلماء الفقهاء، هم أهل الدرایة والولاية و حسن العبادة صلوات الله علیهم ورحمة الله ویر کانه.

و اخبار درین معنی بی نهایت است و ما را این مایه برای حجت بر خصم کفایت است و الحمد لله رب العالمین.

و درین تاریخ که این تفسیر می نویسم مثالی در سیدان قم که مقطع قم امیر غازی

۱- ت ب: و ثلاث متن موافق نسخه ع است مطابق روایتی است که در تاریخ قم از سهل از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده، و همچنین در آن کتاب از حضرت ابوالحسن (ع) روایت کرده است که الجنة ثمانية أبواب، واحتملها لأهل قم (رجوع شود ص ۳۳۹ مطب چهاردهم بهار چاپ امیر انصاری). ۲- تطوبی لهم: در نسخ این کتاب دورتر به یاد شده و تصحیح مطابق روایت تاریخ قم است. ۳- ت ب: و الاخر: و ح: و سمدین معبد الاحوص و طای دجال او دامت فی کرده اند این را در (ره) در دجال خود گفته (ص ۱۶۷): و سمدین معبد الاحوص بالحاء و الحاء الدنهلین بن سمدین مالك الاخری القمی، من اصحابنا من ائمة: سمدین الاحوص و الاحوص ابوه لاجله (الی آخر مقال). ۴- ع ت ب: و می نوشتم: ب: و می نویسم: (بسیار متکلم مع الفهر). ۵- زبیدی در تاریخ الفروع و تهذیب: و بالطبع من لادیان له كما فی اللسان و المعیة، ولی الحديث: کاترا أهل دیوان اوستادین و هوشنگ افشاء ان الجنة لا یطوبون من هذین الوجهین و من ذلك قول أهل الخط: هذا القرية كانت و قاع علی السطین و هومعز و جردی در نهایت نظر این کلام را آورده.

غازی‌زاده صاحب‌الزین قایم‌الحرمی^۱ بقم فرستاده بود او کُلی بدین عبارت که:
«اهل قم از خدای تعالی بنزدیک ما و درمنازل ما و درعیش مبارک‌اند،
و تا شهری قم نامزد دیوان ما گردانده هرروز مارا منزلتی و رعیتی پدید آمده‌است.
و ما ایشانرا بنال کرده‌ایم».

چون چنین پادشاهی حنفی، بمقتب^۲ ملحد کش ددقم و قعیان چنین نویسد
آلا از سر بهیرت و حقیقت نباشد چه پادشاه با رعیت تکیه نکند و جزل نتواند
پس اگر مستشف دا معلوم نیست باید که قدم بر بقاءند و پیشند و بنادق فاقلم بتهمت
درمنازل خیط‌مسلمانان^۳ بهجانبند و برنجانبند.

و کاشان بجمنا^۴ و منه منور و مشهور بوده است همیشه و بجمنا^۵ هست
یزینت اسلام و نور شریعت و قواعد آن از مساجد جامع و مساجد دیگر یا آلت
و عدت و مدارس بزرگ چون مدرسه صفویه و متجدیه و هنر قیسه و عزیزی^۶ با
زینت آلت و عدت و اوقاف و مدرسی^۷ چون سیدامام‌پیشاه‌الدین ابوالحسن فضل‌الله
بن علی الحسنی^۸ عظیم‌النظر در بلاد عالم بعلوم و غیره از آله و فضلاء
و کثرت فقها و مشغریان دموه^۹ تان و عقود مجالی و ترتیب^{۱۰} علمای سلف چون
قاضی ابوعلی^{۱۱} الطوسی^{۱۲} و اولادش [چون قاضی جمال ابوالفتح و قاضی خلیف
ابو منصور حر^{۱۳} الله^{۱۴} ظلهما] و در محاسن سلطانی بیرو حاجیان بی‌عدو و عبادت
مشهد امامزاده علی^{۱۵} بن محمد الباقر بیار کسر است^{۱۶} که مجدالدین فرموده

و زیبایی از وی برداشته است و می‌باید هر آن به «مقطع» در اینجا کسی است که سلطان
منافع و عبادت نصیبی یا شهری را یکی از فدایان خود واگذار کند و مقابل اینکه او
بیز پورسته یا در موقع لزوم عدا حاضر در زکات و انصاف اختیار سلطان بگذارد.

۱- برای شرح حال امیر صائمان قاپاز در جرع خود بتعلیق^{۱۷} شد. ۲- ح ۱۵ و قال
گرفته‌ایم و شاید صحیح: و قال نیکه کرده‌ایم یا گرفته‌ایم بوده است. ۳- م ب ح:
و مقتب، ۴- ح: و سلمان، ۵- م: و مولدین، ۶- م: در صیغ صریحاً
و ترتیب است که مصدر «و ترتیب» میباشد لیکن شاید و ترتیب نامیتر باشد. ۷- م این
و قلاب فقط در نسخه وح: نه است. ۸- م: و یار کوز است: ۹- و یار کوز م ح:
و یار کوز م ح و ندارد.

است^{۱۸} در آن حدود پانزینت و عدت و آلت و دوق دور، و برکت آرا^{۱۹} و مملوک
و وزرا خریدار، و سلاطین و امرا معترف^{۲۰} و غیر آن دمانند این: که همه دولات است
بر سفا ایمان و نزهت طاعت مؤمنان کاشان عمر حاکم بالعدل و التوحید و قبول
الرسالة و اثبات العصمة^{۲۱}.

اما شهر آبه اگر چه شهری است بصورت کوچک، بجمنا^{۲۲} و منه بقعه
بزرگوار است از شمار مسلمانان و آثار شریعت محفوظ و سنت علوی در جامع
معمود کبیر و مشیر باجمه و جماعات و ترتیب^{۲۳} صیدین و غنای دقت و عاشور و برات
و خنکات^{۲۴} قرآن متواتر، و مهندس^{۲۵} عز الملکی و مر بخیای معمور بآلت و عدت،
مدن^{۲۶} آن چون سیدابو عبدالله و سیدابوالفتح الحسینی عالمان با و روح، مجالس علم
و حفظ متواتر، مشاهد امامزادگان عبدالله موسی و فضل و سلیمان اولاد موسی کلیم
منور و مشهور، علماء دقت و دمانند همه متبشر و متدین.

و روایت کرده‌اند معتقدان از سید اولادین و آخرین علیه‌السلام و الصلو:
لما آن عریض^{۲۷} بی الی السماء مردت بآدم^{۲۸} بیاض کافور^{۲۹} شمت منها
دالمة^{۳۰} طیبیة نقلت یا جبرئیل ماهنه البیضاء فقال: هذه بقعة يقال لها: آبه مرشت
علیها ولا ینک فقبلت فان الله تعالی لیخلق منها رجلاً یتولونک و یتولونک ذنک
فبارک الله فیها و علی أهلها.

معنی آست که:

مهمتر انبیا گفت: در شب مراسم نظرم بر بقعه امامزادگان سفید نورانی که پوی
خوش آن بقعه بر ملا^{۳۱} اعلی بدماغ من افتاد پس سیدم از جبرئیل که این کدام
بقعه است گفت: این بقعه آبه خوانند رسالت تو و ولایت آت تو بر روی عرض

۱- برای تحصیل این مطالب مربوط به بخانه رجوع خود بتلیقات دیوان داوطلبی و اگر
توانستم خلاصه‌ای از آنرا در تعلیقات می‌آیدم از شما دعا تعالی. ۲- م: و بر کات
و ارفاق بسیار و آنرا. ۳- ح: و معتقد. ۴- م: قاضی خوشتری (نه) این
کلمات را نقل کرده لیکن در عبارتش تصریح نموده است رجوع خود به مجلس المومنین قسمت
اما کن فرقه و همچنین ترجمه آبه و در این موارد و ارام و سزوار را نیز از همین کتاب بین
عبادت آن نقل کرده است. ۵- م: و ترتیب.

کردند قبول کرد باری تعالی از وی مردانی را آفریند که متابعت تو و فرزندان تو میان بسته دارند مبارک بادا بر آن شهر و بر اهلیش ولایت و مودت شما. و اگر چه اخبار در فضیلت آیه بی نهایت است ما را درین کتاب این قدر کفایت است.

اما در امین اگر چه دهی است بمنزلت از شهرها باز نمائند از آثار شریعت و ابواب اسلام از طاعتات و عبادات و ملازمت خیرات و احبائی که آنجا ظاهر است از برکات رضی الدین^۱ بوسمده - ائمه الله فی الدن - ویران او از بنیاد مسجد جامع و خطبه و نماز و مدرسه رضویه و قتیبه^۲ با اوقاف معتد^۳ و مدرسان عالم مدین، و فقهاء طالب مسجد، و خیرات ایشان در هر مین مکة و مدینه و مشاهد ائمه از شمع نهادن و بر گه فرستادن، و بولدین در هر رمضان خوان عام نهادن و ادرارات و رسوم که همه طوایف اسلام را باشد از حنفی و سنی و شیعی بی نصیب و تمیز و ماعتد آن.

اما ساری و ارم معلوم است که همیشه دارالملک و سرپر گام ملوک مازندران بوده است و غربا و بازرگانان دروایمن و شاعر و سلمانی از جمیع و مدارس و معابد و مجالس ظاهر و اکنون خود بدولت شام شاهان رستم بن علی^۴ بنده^۵ بنصرته و پدرش ملک مازندران علی^۶ بن شهریار و حمة الله علیه غنیه الاسلام است که بسالی هر از آن ملحد و باطنی را در آن حدود طعمه مسکان میکند، و اگر چه خواهی نوشتی

۱- این تعبیر از مصنف (ره) عجیب است زیرا در باب آیه اخبار بسیار نظر نمیرسد بلی بجز این خبری دیگر نیز نظر رسیده است لیکن بر بی نهایت بودن اخبار در این باب چنانکه صریح عبارت متن است مطلع نشده^۱ و درباره سایر بلاد نیز ظایر این حدیث را نقل کرده اند مثلا دافعی در لدون در باب فضیلت قزوین چنین چیزی ذکر کرده است و همچنین سیف هروی در تاریخ هرات (ص ۴۷) لیکن قاضی غفر الله که آیه از قدیم الایام دارالاشیخ بوده و ساوه دارالاشیخ چنانکه باقوت در معجم البلدان و قاضی نورالله (ره) در مجالس المؤمنین و غیر ایشان در غیر آنها باین مطلب تصریح کرده اند. ۲- ع ت: و رضی الله. ۳- ع ت: و مسجد (غیر مرقوم و ناخوانا) ح: و مسجد. د: و مسجد. ۴- ع: و مسجدان و شاید اصل: و مسجدیها بوده است. ۵- ع: و مسجدیها. ۶- ع: و مسجدان و شاید

آفرینة الموت خوانده است:

اولا - اگر قرینة الموت بدانست که «خیر العمل» ظاهر زند خواجه مجتبر انتقالی میباشد که از حاجیان پرسیدی که با حضور امیر حاج و لشکر او بعد از استی و مجتبر و خارجی و ناصبی بر در کعبه که با اتفاق اشرف البقاع و خیر البلاد است هر روز پنج بار در بانگ نماز «خیر العمل» آشکارا ازند پس علی زعمه «قرینة الموت» باشد نمود بالله من سوء المغال و من شر الضلال.

دیگر آنکه - معلوم است که هر ملکی را از ملوک سلجوق که خوفی دیدید آید بنام او آن حدود باشد و میبازد تا آنجا چون غزل و محمود بن سلیمان رحمهم الله دعا خود دیدیم، پس لازم آید بقول خواجه بنام با الموت داده باشند. سه دیگر - آنکه دختران سلطین را آلا با مستبدان مازندران دهنده پس لازم آید که سلطین آل سلجوق پیوند با الموت کرده باشند.

چهارم آنکه هر سال از دارالخلافه - ائمه الله - بساری و ارم رسولان خوانده و خلعتهای بسته^۱ برده و روا باشد که خلفا خلعت بالموت فرستند.

پنجم - آنکه در سالی اندک زسولان امرا و سیاه سالاران عراق بساری شوند و تحفه ها برند و از آنجا آیند و آورند و معلوم است که بی کل غازی که برین گویانند که اگر نقش ملحد بر دیوار ببینند تیغ بکشند باید با ملحدان این عمل را روا ندانند و با ایشان آمد و شد نکنند.

و چه نیکوتر است که قرینة الموت آن جای اولیتر باشد که اهل آن وجوب معرفت خدا را حواله بقلید و تعلیم کنند و اهل ساری و ارم وجوب معرفت را حواله بمقل و نقل کنند تا این جمله می خوانند و جواب آن کلمه می دانند،

۱- ۴: و صده ح: د: و صده (یعنی زر و بام). ۲- ع: و صدیگره و بانی نسخ و دیگره.

۳- ع: و معلوم است که ترکان غازی باید که اگر نقش ملحد بر دیوار بیند تیغ بکشند و چه نیکوتر است که قرینة الموت آن اولیتر باشد که وجوب معرفت معنی را حواله بمقل و نقل کنند و من بکلمه سایر نسخ تصحیح شد.

و جواب جنگه بشمرده و ما توفیقی آلا یافته.

اما سزوار بجمعه و منه هم محل شیت و اسلام است آراسته بمناسبت
نیکو و مساجد نورانی و علما خلف از سلف و طریقت و شریعت آموخته و لغت
ملاحمه و خصوصیت یواخته در آن بقعه آشکارا و درس و مناظره و مجلس و ختمات
قرآن متواتر و ظاهر و عجبش اینست که هر لشکری که در عهد عباس غازی
و اینجای یک مجاهد از روی پندار حدود نهند غارت و بهب و مملعت کشتن ایشان
بدامغان باشد و بسزوار عادت نباشد پس خواجه چون احوال دامغان و متعجب
دامغانیان دانست باید که در حق سزوار زبان بادب جنباند و هدیه قصیده عن طویله
و المصطفی رب العالمین.

آنکه گفته است:

«وحمة مشرق و مغرب مشعورت با مصحاب شافعی و جوحیفة و تیغ و قلم»

در دست ایشانست.

اما جواب آنست که هست و مبارک باد و ماقبل این معنی را منکر نباشند اما

مثال مصنف انتقالی درین فصل چنان افتاده است که:

در حکایت هست که گری گرسنه چند شبان روز بامدینه خالی بطلب

۱- م ت ب: و خطاً عن سلف. ۲- ح د: و خطاً من سلفه طریقت شریعت ۳- ت
م ب: و حکم. ۴- این حکایت در کتب قدما بنامون منقحه نثر و نقلاً ذکر شده است
و از آن جمله است کتاب کلبه و دمنه باب الاسد و الکور (باب شیر و گاو) و در جلال مشوی
ملای دومی نیز بتفصیل و بطی لایم ذکر شده است متها در این دو کتاب بنام و غر گرش
و غیر «یاد شده است و از جمله اشعار اواخر قصه در آنجا این آیات است:

و شیر عکس خویش دید از آب نعت شکل شیری در برش خر گرش زنت
و چونکه خصم خویش را در آب دید مروا بگذاشت و آند چه چیده
در قناد آند چه کور کله بود زانکه ظلمش بر سرش آند بود
و شیر خود را دید در چه و زلف خویش را تلخاغت آند از علو
و عکس خود را اوعلوی خویش دید لاجرم بر خویش دمیبری کشیده
و در بنو آخاز قصه تصریح کرده است که مثلاً اخذ
و مانند نقل او کتاب کلیمودنه است در این بیت

ما کولی بیابان می رسود و چیزی می جست که نفس اماره بدان بیندازد بر کنار
دریا مرداری یافت و خوش و صرا و طیور هوا بهی از و خراج کرده و بیشتر
مانده گر که گرسنه خرم شد و گفت ذخیره يك ماهه حاصل است و در باهی ناگاهی
از راهی بر آمد تو بر حیلت بر قرائت تمنا بسته چون نظری بر کر که جریس
در دایر مرغوب افتاد با خود گفت: درینا که این خرف این کشته تنها بخورد
درین معرودم مانم آهسته بیامد و از دور پاینده و زبان در آت بر کر که تنائی
بگفت دمیگر بند صیب آید که کاکا با بزرگی خطر دیا کور خاطر بند بسته است
که آن مغموم که دمیانه آن آب افتاده است و فریعت و دیکوترست و ماهیان
دریا همین ساعت که بدانند بر خود بشمیل قسمت کنند اگر امیر مصلحت پیشد

«و از کلبه باز خوان این قصه را و اندران همه طلب کن حصه را»

و در سایر کتب که بذکر امثال و حکم و قصص از زبان حیوانات پرداخته اند نیز بنظر
رسیده است که میال نفس و راجه بظان نشاندند و حرکت غالب باشد خویش بر راجه برداند.

۱- ت ب م ح: «بی جست» دریرهان قاطع گفته: «جشن بزم» لحن بعضی طلب نمودن
و جشن و سرگرمی و یافتن است پس هر دو وجه متن رسیده باین معنی خدمت است زیرا بعضی
بجشن بنا بر آنچه دریرهان است باخرد و وجه سازش دارد. ۲- ت ب م: «و سیر کله»
ح: «دلی گفته» متن صریح نسخه و م است پس از سلف ایشان را یاخستن خوراند پرده که
بعضی بر کردن و سلفو سانشراست و ستوانه بود باجمالی بید که ماهی از و بینا زینده باشد
بعضی بر نیاز نمودن. ۳- ح: «و گریه» ۴- ح: «در حیف دریرهان قاطع
گفته: و خرف بکس اول و تانی و سکون فا مردم بهیوت و از کار افتاده و از کار رفته را
گویند و گویند هر بیسته پس با آنکه عربی باشد باید بفتح خاوس را یا یا تویم تا صفت
مشبه از عرف یعرف عرفاً (بفتح خاوار) باشد فیومی در مصباح گفته: «خرف الریل
عرفاً من باب بب فسد حقه لکبره لکبره و عرفه» در مصباح گفته: «خرف عرفاً
معرفه کما یاه عدل وی از کلاسالی: «خرف گفت: نعت است از آن. ۵- ح: «و ک
حرف لاهوراء. ۶- م ح: «و دان» در آقرب المکرر گفته: «ورن الریل» (کثرت)
و دان و قرف و وزین و هی و دان و لا یقال و زینة یقال: فیه و دان و دکان و هودزین الراء. ۷-
دریرهان قاطع گفته: «و کاکا» هر دو کاف با الف کشیده بر اند کاکا را گویند و غلام
تدبیری کند خانه پیر شده باشد و در آند راج گفته: «و پندی و افغانی برادر پندرا گویند.

المفید محمد بن محمد لیمان دلیس و عالم شیعه معاصر بوبکر باقلانی مجیش، و بارها اودا در مناظره مبهوت کرده؛ تا حجت که روزی مفید در سخن بوبکر باقلانی دخیلی کرد باقلانی برای عیالیت مفید می گویند: «وذلك في كل قدمه فقه مفيد جواب داد که: «تمثلت بأداة أيلك و باقلانی را خجیل کرد، و مانند این بسیار است که بذکر همه کتاب بیفزایند، بعد شاگرد: «بزرگش المرئى علم الهدى عتيق در فنون علم، مصنف کتب بسیار از اصول و فروع، و برادری سید رضی عالم و شاعر که از معتزلات کلام امیر المؤمنین بهج البلاغه بهم آرد و ماست و در اینجا از قول فرزدق این بیت بلا کرده شعر:

اولك آباي فحشي بمنهم انما جعلتنا يا جبرير المجامع

و بعد از آن شیخ یوجنر طوسی فقیه عالم و مقرب و مقرب و متکلم و زیادت از دیرت مجله در فنون علم تصنيف ساخته، و ابویعلی الجعفی^۱ و ابویعلی سنار معتق کتب بسیار، همه شاگردان من شای بزرگه، و خواجهمظفر حمدانی و سایر امام ابوالفرج حمدانی، و ابنه الشیخ الحسین الحمدانی عالم و زاهد، و الشیخ المعتمد جعفر الدوربستی مصنف و مفسر و مذکر و زاهد و مقبول، و الشیخ تداقرین المرئى القمى که فضل اواز کلام و خطب او معلوم شود، و الفقیه القاتینی، و القاضی الحسین، و المفید عبدالحجیر الدلی^۲ که چهارصد شاگرد بزرگه داشته و المفید عبدالحجیر الدلی^۳ و ابوسعید یسارودی الغزالی، و الفقیه المفید امیر کا القزوينی، و الامام ابوسعید الحمدانی الملقب بناصر الدین خاندان الملحدین که ذکر کوه به حجت بستند در دهستان محمد. نو دالله قبره... و الشیخ ابولیلی الحسینی، و وزیر المیر داسی، و حیدرین ابی صر الحاجانی... قدس الله ارواحهم، و الشیخ الامام الحسین الاخری^۴ الجرجانی، و الشیخ المنتهی الجرجانی که ملا حیدر عاش بکشتند، و الشیخ الرئیس محمد الکبکی، و الشیخ الامام مانکدین الرضی، و شمس الاسلام حکمای یوده، و الشیخ ابوالبرکات الحسینی بمشهد الرضا، و فقیه حمزه

۱- ح ۳ ج ۱: و ابن الجعری ۴ ب: و ابن الجعری. ۲- ح ۳ ج ۱: و الاشره و ان تفرند.

المشهدی، و فقیه ناصر و غیر هم از علما و زهاد، و الشیخ ابو عبد الله الرضا^۵ الحمدانی که در جنب عبدالمعظم مدفون است، و پسر زاده او سید قطب الدین ابو عبد الله، و الشیخ تاج الدین الکبکی، و الشیخ امام شهاب الدین محمد الکبکی، و الامام ابو حمزه الدین القزوينی، همه علماء و فضلاء و متبحران، و حیدر عبد الله الجعفی القزوينی، و ابنه الشیخ علی، و الشیخ المرئى [والمجیشی ابنا] الداهی الرازی، و الشیخ المجیشی بن حمزه الحسینی، و الفقیه ابو النعم محمد بن عبد الوهاب السعانی و الفقیه عبد الجلیل بن عیسی العالم، و الامام الرضا عبد الجلیل بن محمود المتکلم که عظیم النظیر بود در عهد خویش، و شاگردان وی از سادات و علما همه عالم و متبحر که بذکر همه کتاب بیفزایند، و القاضی ابویعلی القزوينی بکشان عالم و بزرگه و خاندان وی، و الشیخ الداهی الحسینی بآیه، و ابنه الشیخ زید بن الداهی، و الشیخ الامام ابو الفضل الحسینی الایم متکلم و حاکم و فقیه و الشیخ الرضا امیر کا الحسینی القزوينی متدین، و الشیخ حرز الدین المنتجب السادی، و الشیخ ابو محمد الموسوی الرازی یگانه روزگار خویش، و الشیخ الحسین الشجری بری، و الشیخ مهدی عرف المعالی، و الشیخ الرضا^۶ من الاشراف الحسینی، و الشیخ العالم حرزی بن الرافعی الحسینی القزوينی، و الفقیه الشیخ ابن ابوالحسن علی الجاسبی، و الفقیه الحسین الرضا^۷ البکر آبادی بیس جان، و الفقیه الحسین الدین آبادی المجاور فی الحرمین، و الفقیه ابو طالب الاسترآبادی، و نجیب الدین ابوالکلام الرازی المتکلم، و الشیخ الامام عز الدین ابومنصور احمد بن علی الطبرسی، و الامام حیدر الدین ابوالقاسم الاسترآبادی، و الشیخ محمود ابن ابی المعاصر، و الفقیه علی المناذری، و الشیخ ابو الحسین^۸ حبه الله الراددی

۱- ح ۳ ج ۱: و الحسین ۲ ج ۱: و الحسین. ۲- ح ۳ ج ۱: و الحسین. ۳- ح ۳ ج ۱: و الحسین. ۴- ح ۳ ج ۱: و الحسین. ۵- ح ۳ ج ۱: و الحسین. ۶- ح ۳ ج ۱: و الحسین. ۷- ح ۳ ج ۱: و الحسین. ۸- ح ۳ ج ۱: و الحسین.

اما از سلاطین و جهانپادان^۱ که خطبه و سبکه در دیار و بلاد اسلام بنام ایشان بوده است و توپت و عظم داشته اند پنج دهه علی اختلاف مراجعهم^۲ بر دو تواریخ اسامی و القاب ایشان بسلطنت و فرماندهی مذکور است و کنایه اوله است و فخرالدوله و شاهان شاه قاجار و دیویان^۳ اعدای سرهم و آنکه سیدالدوله و معدود متنبی و درویش^۴ قیامی بی مر است^۵ و حدیث از آن این است:

سبقت العالمین الی المعالی بفضل خلیفه و عکس^۶ حقه
فلاح بحکمتی اورد الهدی فی السیالة مند^۷ لجهته
برید الماسدن لیطفوه و یأبى الله إلا أن یبینه

و مسلک و پادشاهی عندالدوله خود معروف و معروف است و خیرات بر می که فرموده است و هنوز باقی است چون مصانع^۸ راه باده و مشهد امیر المؤمنین علیه السلام ربه پارس و دیمارستان بغداد باعدت و آلت و اوقاف و جامع عتیق بهمدان که دارالملک سلاطین است که مشبهیان و مجبران از آن انتفاع می گیرند و بمکافات آن راضیان قم و کاشان را لشت می کنند و این مایه بنده است که راضی نه آن باشد که خوانندش آن باشد که از جاد حق و طریق مستقیم بر گفته باشد تا شافی را چنین نفی متهم کرده که گوید:

لو کان حب الرمی رفا فاضی ارفض الیجاد

و دیگر جای گفته:

۱- برای ملاحظه تراجم سلاطین و جهانپادان مذکور رجوع شود به تعلیقه ۹۳. ۲- برای تحقیق در مقدار این کلام رجوع شود به تعلیقه ۹۳. ۳- در بیان به بنی خاندان آگ برود. ۴- م ب: د و دی: ح د و در مدح او. ۵- م ب: ح د و دارد. ۶- مصاحف هم جمع مصنف است (بفتح اوک و ثالث) یعنی جای گرده آمدن آب باران و آب انبار و نظایر آن؛ چنانکه در این بیت سعدی:

«صل المصانع دیا فهم فی افورات تو قدر آب چه دانی که در کنار فراغ»
و هم جمع مصنفه (بفتح میم و نون و عین) یعنی هر بنای استوار از هر صوفیه و ماسک آن و شاهد است بر این معنی گفتار لیل:

ولینا و مابلی النجوم الطوائف و تلی الجبال بدنا و المصانع

لو کان راضی حب آل محمد فلیعهد الثقلان اثنی راضی
و دیگر جای گفته:

لو کان ذلی حب آل محمد فذلک ذنب لست منه اوب

و اگر بذکر اشعار و ابیات شافعی مشغول خوم کتاب بیفزاید و دوکان محمد بن ادریس الشافعی من اصحابه و اگر چه مجتبه انکار کنند و شک نیست که شافعی اگر شیمی نبود پاری مجتبه و مذهبیه بود و اشعری هم نبود و زیدم زن حارون الرشید - رحمه الله طایه - شیشه و معتقد بوده است و چون حارون الرشید مذهب اوست و خود که او را بنو کلمه طلق دهم بیشتی نه، بر کافعی اوست که: «کشتی بیشتی» بیدی و بریده شدی و بریده فرستاد زیدم انقابت مجتبه مرثی و زهره در دزیری نوشت: کشتی است - حیثما: و ینا لسا یبعثناه بدیم و بدان شکری نه، و بریده شدیم و در آن پشیمانی نه، و مدنی اندک بماند و پیوار رحمت خدا شد و مصعب است که همه مجبران از خیرات وی انتفاع می گیرند و پیدل آن راضیان را لشت می کنند، اما لشت خود بجای خود نزول می کند.

و بعد از آن فضل بن مقل پادشاه بزرگ صاحب خدمت و حشم بسیار است و نوبت و علم و خطبه و سبکه بنام او برده است تا در آثار هست که بیک موقف بنام اوجراد حاجی احرام پسته و لیلیک بزدند بنام فضل مقل بزرگ و و ارضیمی و معتقد بود بلاشبهه و بومسلم مرغی که به بلعیتاس^۱ ستاح را از کوفه بیآورد بپندار و بغلافت پشاند و لشت امیر المؤمنین از جهان برداشته و خلافت از بنی امیه

۱- ح د: و دهده و بصیر صیغه متکلم برای آنست که نقل قول حارون الرشید میکند. ۲- ح د: و هم بتبریر کافعی بری نوشت. ۳- ح د: و بریدی. ۴- برای تطبیق در اینکه آیا چنین طعانی واقع شده یا نه رجوع شود به تعلیقه ۹۳. ۵- ح د: ۴ ب: لا یست. ۶- م ب: ۴ و درویش. ۷- ح د: و ابوالعباس.

و مردانیان فرد گشود؛ هم شیعی و معتقد بوده است. و جستان که بر ملک خود از دی بغداد رفت شیعی بوده است. و شهر یاران و ملوک میزدند از * و امیر سیاهلار ضیاء الدین زنگی جیشی معتقد و عالم و مجاهد و متعصب و مستبصر و اسلاف او رحمة الله علیهم. * خلفا عن سلف چون قازن، و شهر یار، و کره بازو، و اصفهید علی. رحمة الله علیهم و علی اسلافهم نه همه شیعی و معتقد و متعصب بوده اند؛ و خاندان صدقة و دبیش و مهلهل؛ * و معلوم است ثلث و قدرت ایشان در فرماندهی و حکم، و پیوند ایشان با سلاطین آل سلجوق و خاندان دیلمان عراق چون دستان و سنجریان، و سرخاب آیه باشوکت و قدرت او، و خاندان علاء الدوله یزد و اسلاف ایشان، و دیلمان آیه و سانه و قزوین، و امیهبدان، و قوکان، و ملوک دیلمان در بلاد و دیار هستان همه شیعیان و مجاهدان راه حق از فرزندان سیف ذی یزق که بشاداد عبدالمطلب را بنیوت مصطفی پیش از رحلت بچند سال، و مانند این جماعت که بذکر همه نتوان رسید؛ چه سلاطین و چه تباران، و چه ملوک و چه انداران، و چه کوتوالان و سپهسالاران در عرب و عجم همه شیعی و امامی، و امیران، حرمین، مکه و مدینه که بوده اند و هستند.

و اگر شیعه در دوزخ و اصحاب قلم است، هم بودند بزرگان معتبر و وزیران مشتهر، چون علی بن نقیون که وزیر هارون بود، و فضل بن سهل ندائلی یاسنین

۱- ح ۴ د: و از ملک خود. ۲- ح و حیات میان دو ستاره را ندارند. ۳- نسخ ع ۴ ب: و حشعی (بهاء حنفی مهلهل) ح د نیز ندارند چنانکه گفتیم پس تصحیح کیاسی است. ۴- ح ۴ ب: و خاندن: ح و قازن. ۵- دبیس یروتن زیبر است. ۶- مهلهل بقیة اسم ناعل از اعلام عرب است در اقرب الموارید گفته است: و السهلهل اسم ناعل و آخر کتب وائل لانه از ک من ابق الشعر و قد عنتی الارب گفته: و السهلهل لفاعل لقب عشق که شاعری است یا لقب دیمه لقب لانه از ک من ابق الشعر، و یقول: لما نزل فی الکراع هجبت. ۷- ع ۴ ب: و حیان: ۴: و دینان: ح د: و کیان: ح د: و دینان. ۸- ح ۴ ب: ح ۴ د: و امامی. ۹- برای ملاسطة ترجمه و شرح حال و زرد: و اصحاب قلم مذکور رجوع شود به تعلیقه ۹۹.

که وزیر مأمون بود، و أبو الحسن فرات که وزیر مقتد بود، و رئیس أبو اسحاق مشکوی که مشیر و مدبّر ملک بود، و شرف الدین انوشیروان خالده که وزیر مستر شد بود، و وزیر الحضرة علی بن عمران الکاشی که وزیر و مشیر ملک سلاطین بود، و غیر ایشان از دوزخ و خلفاء بنی العباس که بذکر همه کتب، و یغزاید.

و در عجم دستار بندی فضل و عدل از صاحب کالی بزرگتر بوده است، أبو القاسم ابن الملبدین العباسی که هنوز و زردا را بر سر است از صاحب نوست، و توقیعات و خطوط و رسوم او هنوز مقتدای اصحاب دولت است، و کتب خانه او صاحبی پروده از عصب فرموده است، در تشیع بعضی بوده است که کتبی مفرد تصنیف او است در امامت دوازده مسموم، و آیات و اشعار او که دلالت است بر مذهب ادبسی است و یک بیت از او این است که گفته است:

ارن علی بن ابي طالب املنا فی سورة المائدة
فقل لمن لامك في حبه خالک فی مولدک الوالدة

وید از آن خواجه ابوالفضل عمید معروف و مشهور و فضل و اصل، میسر درده آزاد فرموده در عهد دولت خویش، و املاک و دی د عراق هنوز بوی منسوب است و او شیعی و معتقد بوده است، و بعد از دی پرسش خواجه بلقش بن ابي الفضل که وزیر عضدالدوله شد و متنبی را در مدح اوصاف است و از آن جمله این بیتها است: و من یحب اسم ابن العبد محمداً یصرین ائیاب الاسود و الاسد و ابوالعلاء حوال که وزیر شاهنشاه بود شیعی و معتقد بوده است و در آخر

۱- ع ۴ ب: و سگویی (باسین مهلهل) ح د: و شکوی. ۲- ح ۴ ب: و فر الحضر: ح و حذر الحضر: د: و صدة الحضر: ۳- ع: و کتب: (تھا) بلون: خانه. ب د: و گفته صاحب: (و شاید در این دو نسخه و گفته تصحیف و تحریف از و گفته است که بعضی کتابخانه می باشد. ۴- دوه مطای از مطای دی بوده است. ۵- ح ۴ د: و کتب: صاحبی بروفة اوصیب است. ۶- ح: و دوه در دیان قاطع گفته: دوه بر وزن ارده یعنی اسیر شد باشد طالعاً غراء دختر و خواهر بر سر دوه دوه که در متن است و لو بدل از باء است. ۷- ح ۴ ب: ح: و ابر القش: ۸- ح ۴ د: و حوز: ح ۴ ب: و حوز.

قصیده بانی این بیتها او راست که:

سپشع لایر بطة يوم پنهانی
محاسنه الشراب أبو تراب
و وزیر مغربی با جزالت فضل و بزرگی. قدیم شیعی معتقد بوده است و این
بینها او راست که دلالت است بر صفای اعتقادش:
قیود پیغامد و طوس و طیبیه و فی سمن و الدنیری و کربلا
اذا ما اناهم عارف یعرفونهم بر حیل عنهم بالذی کلن آملا
و درخت [قد] پذیر مغربی تا آنجا است که میباید بر رویه در حق وی کسی گوید:
جاء بك الله على شریة بآیة من یرها بعیب
لم تألف الا جانها قبلها ان طالع المسر من المغرب
و بر بکر خواندنی معروف است که شیعی و معتقد بوده است و فضل و قدادورا
فضلا انکار کنند این بیتها او راست که می گوید اگر چه مصنف گفته است: شیعی
هر گر بویکن نام نبوده است:

بأمل مولدی و بنو جریر
فأحوالی و یحکی المرء خاله
فمن يك دافعی عن ثرائف دافعی من کلاله
و مانند این قطعه هست بدیع همدانی دا که بر سر تربت علی موسی الرضا
علیهما السلام می گوید:

یا دار مصطفی الرسالة یا بیت مصطفی الملائک
أنا حاکم إن لم أکن مولی أولئک ما ین حالک
أنا مع اعتقادی فی الله من دافعی فی ولائک
و ان اشتدلت بهؤلاء فلست أفضل من اولئک
و شافعی مصطفی - دخی الله عنه - عند دافعی می گوید:
قالوا: ترقت فقلت کلا ما الرافعی دینی ولا اعتقادی
لکن توالت غیر شک غیر امام و خیر حادی
۱- ع: و بایه ث ب: و بایه م ج د ندارد. ۲- ۴: داین بیت از دست ب: داین بیتها
از دست ج: داین بیت گفته و گویا مصنف (ره) می خواسته ایاتی بنویسد موقی نشده.

لو کان حب الوسی رفعا فالتی أرفض العباد
و حکیم عبد الجلیل از مشکوفی با رفعت و فضل تمام که در حق خود عظیم الشان
بود: شاعی بوده: و استاد ابو منصور دیر اندیش ابوسعید وزیران محترم بودند از آبه: و
جاء و تمکین و رفعت ایشان از آفتاب ظاهر تر است: و اعتقاد اهل آبه معلوم است
که آلا شیعی نباشند: و گفته اند ساری باشد که شیعی [باشد] و آبی آلا خود
شیعی نباشد: و بندهار دانی را در مدح این دیر اندیش وزیر پست و هفت قصید غرض است
و این ابیات همی و راست که در حق ایشان گوید:

جلیل مملکت دارای گیتی ابو منصور آن دریای مقصی
هم زای دولت و همشیره من هم نام مصطفی هم دین حیدر
بفر ۴۵ دولت استاد بو معد بهادار این چنین دولت مسمی
همین دور آید چون که در شیر دو غور خیدر کم دو بحر اخضر

و امیر ابو الفضل عراقی در عهد سلطان طغرل کبیر مقرب و محترم بوده
و باروی شهر ری و باروی قم و مسجد ختیق قم دینار حاضر بوده و مشهد و قبه سنی
فاطمه بنت موسی بن جعفر علیها السلام از کرد و غیرات می رس که بد ذکر همه
کتاب بیفزاید.

آنکه وزیر شهید سعید فخر المله احمد بن محمد بن موسی البرادستانی
القدس - قدس الله روحه - با بزرگی [و] رفعت و قبول و حرمت غیرات بسیار
فرموده: چون قبه امام الحسن بن علی و وزیر المابین محمد باقر و جعفر صادق
علیهما السلام بیفهم که هر چهار در یک حشرت مدفون اند و میبایست عبد المطلب آریا

۱- ۴: در گفته اند ساری باشد که شیعی نباشد. ۲- ع: و او راست. ۳- کذا
در نسخ ع ث م ب لیکن ج د ندارد. ۴- ع ث ب م: و غیره. ۵- ب ج د
و ابوسعید. ۶- ع: و بهادار چنین است: و بهادار دین: ب: و بهادار عز و دین. ۷- ع
ث ب: و شما دویاری دولی دولت. ۸- ث م: و باروی شهری را ندارد. ۹- ج د
و باروی شهر قم را ندارد. ۱۰- ث م ب: و بهادار ج د: و بهادار. ۱۱- ۱۲: و
نموده.

مدفون است بمدينه رسول بگورستان پنج، و مشهد موسی کاشم و محمد نفی به مقابر قریش هم افرموده است، و مشهد سید عبدالعظیم الحسنی بشهر ری و پی از مشاهد سادات علوی و اشرف فاطمی علیهما السلام فرموده با آلت برعدت و شمع و اوقاف که همه دلالت است بر سفای اعتقاد او، و در مقابل قریب حسین ابن علی علیهما السلام مدفون است، و معروف است که بیک قبیده یابی که امیر - معزی بر وی خواند هزار دینار سرخش فرموده، و منزلت و مرتبت او همه در این کتاب احتساب نموده، و برادرش رئیس المراقین ابوالمجد - رحمه الله علیه - بایک - اعتقادی و سخاوت و مروت و طاعت خود معروف است.

و بعد از آن سعد الملك سعد بن محمد آوی وزیر محترم و مشیر حضرت سلطنت بوده قریش از ائمه و علماء ایشان و مشرفان او را «صاحب» و «خداوند» نوشته و خوانده و از وی میلاد و طایا و تسوین و ادراستند، و ازین السلك ابو سعد هندو قبی که بنده شهر و قلعه اش می روز توبت زنده می، و مدرسه فاضی محمد و از آن افرموده و بر همه ستیان تا بقیامت دست عشت و نعمت یافته، و استاد علی قبی، و رئیس ابواسحاق مشکوی بافضل و درجه، و پسرش جمال علی مشکوی با بانی اصل و جزالت فضل، و خواجه شرف الدین ابوطاهر مهیبه قبی که وزیر سلطان شجاع بوده، و خواجه علی بکران که وزیر سلیمان دیلم بود و خیرات بسیار فرموده و بعد از بوسی آردی که جامع و عناده بزرگ فرموده است بآره، و ده هندای عبدالصمد بزرگ بآره، و برادر ابوطاهر مهیبه ابوجلال بن ابونایت مهیبه که وزیر فارس بود، و بعد از وی معین الدین ابوبکر کاشی وزیر محشم

۱- ع ت ج: دو در قباله. ۲- ج د: و هر روز او را سه توبت بردن می. ۳- ت م: دو مقام. ۴- گویا مراد موهبت او بشت و نعمت بر اهل سنت است زیرا دست یافتن کتابه از نظر وظیفه است. ۵- ت م ب: و مهیبه. ۶- ت م ب: و بکران. ۷- ج: و سکرانه: دو سکران. ۸- ب م: و علقه ج د: و ابو مهیبه. ۹- ج د: و رازی. ۱۰- ع ت ج: و بآره. ۱۱- عبارت میان دو ستاره یعنی از دو دهخندای عبدالصمد بزرگ بآره تا اینجا خط در دو نسخه ج و هت.

شهادت شده بشیخ ملا حیدر ملاصن؛ و برادرش بهالدین بن و آقا خیرات ایشان از مدارس و مساجد و پورنها و دیارها و مشاهد و رد مقام و میلاد که در این کتاب احتساب نموده، و خال ایشان سفری همزمان مدینه کاشان، و عید بر که رازی، و حمید بوالوفاء و بوالدوله رازی، و حنفی الدین ابوالعاسن الهمدانی که مشهد عبدالله موسی بن جعفر فرموده است باوجان، و شرف الدین نوشروان خالد و فرید حضرت خلافت، و عماد عارض که وزیر شده، و صفی بوسعد، و مهدی عبدالکریم در گنجینی، و شرف ابورجاء، و دائر الدین الحسن بن الملک الحمرمی، و مسلم قریش خود از مقدمان بوده است و دولت و عظمت و پادشاهی او معروف است و قبه عسکریین علی قی و حسن عسکری علیهما السلام بر سر می ای افرموده است و از درخت درجه انجامد فو ان است، و بعد از آن کمال ثابت قبی، و رضی بوسعد مستوفی خوانی، و مکین بوالشرف قبی، و یکا محض الدین البرزازی، و پسرش عماد الدین ابوالعالی بافضل و رفعت و مروت و امانت و شرف الدین محمد بنیمان قریش، همه مشوقیان معشر.

۱- ع: و هر روز ت م ب ج د: و علی. ۲- ت م ب: و عبدالله بن موسی. ۳- ع ت ب: و بارجان. ۴- ج: و اوطی: د: و ارحمی. ۵- ب ج د: و غفر الدین. ۶- ت م ب: و الحسن بن ابی افلاک الحمری (۴: الحمری) ج: و حسن بن افلاک الحمری. ۷- ت م ج د: و از مقدمان. ۸- عبارت میان دو ستاره در دو نسخه ج و نیست. ۹- ع: و دنیا بآره: ت م: و دنیا بآره: ب: و دنیا بآره: ج: و سامان. ۱۰- ت م ب: و قریش: ج: و طبرسی: د: و طبرسی: و متن مطابق. ۱۱- ت م است و نظراین مورد است آیه در ذیل صفحه ۲۲۵ چاپ ساین گشته ایم: و از این نسخه بدلهای بعضی روشن می شود که طبرسی، عبارت اخراى قریش = قریش است و نعت این مطلب در ضمن تعلیقات آخر کتاب ذکر می شود ان شاء الله تعالی. پوشیده قباله که عبارت در نسخه ج و در اینجا این طور است: و پسرش عماد الدین ابوالعالی بافضل و رفعت و امانت (د با اضافه: و مروت) و شمس الدین محمد سامان طبرسی (د: سامان شری) و بعد از آن کمال ثابت قبی، و رضی الدین ابوسعد مستوفی عمودی (د: و خوارزمی) و پسرش خواجه عزیز الدین مستوفی که مدیر و مدبر ملک سلطان معظم ابوالعالی طبرسین ارسلان و از انبیا محشم جهان بهلران - امر الله انصارهما -

این جماعت همه شیعی معتقد اصولی بودند یا مرتبه فضل و درجه و رفعت و کمال دانش و احسان و اعتقاد ایشان و خیرات بی من از خالی^۱ دباقی و بهمه طوایف مسلمانان رسیده از شیعی و حنفی و منشی.

و از خواجگان و رؤسا که در عهد^۲ انتشار و التفات آیند^۳ چون ابو عبد الله الفضل بن مسعود که رئیس اسفهان بود شیعی خیر^۴ - و رحمه الله علیه - و خواجه ابوسعید الرضایی بآمرت و عدل و مروت و فضل و عمید خلیفه و استاد ابوسعید العبد الرازی و خواجه امیر که شیعی رازی و مذهب مستوفی قمی و استاد تاسع الدین ابوجعفر کج^۵ و خواجه علی ساروقی و نجیب ابوالهیجه آوی و پوزر مشکوی و ریب محمد کلینی^۶ و رضی الله عن ابوسعید و دامینی ممتاز حرم خدای و رسول^۷ بچند موقف حجج باشتهاد عمارات مشاهده فرموده و مدارس کرده

است و بعد از آن خواجه مکی الدین ابوالعزیزی و کتاب محلی الدین رازی.

علامه قزوینی (ره) در حاشیه این جمله دعائی: «و امرک انما رهام» از سبط^۸ که ملتها بهمنان امانت در نزدی بوده بخت^۹ خریف خود با مناد مرقوم فرموده اند: و تألیف کتاب در عهد طغرل و خیر جهان بهلوان بوده است و در تسنعی که از روی همین نسخه^{۱۰} و برای وی استنسخ شده بوده در همین مورد از شاهیه علامت غلطه سؤال گشته است. و این استنظام و استظهار بپادشاهین و قابل قبول است و در مقدمه از آن بحث خواهد شد ان شاء الله تعالی.

۱- ع ت ب: «حالی» م ح: «جانی و مالی» در قاموس گفته: و خلافتی = قضیة زبیدی در شرح آن گفته: و منه قوله تعالى: وان منامة الا خلافتها نذر انیعی و ارسل و القرن الخالیة هم المروانی و نام کتاب بیرونی و الاثار الیاقیه من القرن الخالیة ما عود از قبل این تفسیر است. ۲- ح د با ضافه و خطوی در اینجا. ۳- ع ت م ب: «و بعد» و قیاسا تصحیح شد. ۴- ح د: «و که در عهد نیانده ده» و که در عهد عهد نیانده و برای ملاحظه تراجم و مطالب مذکوره تحت عنوان خواجگان و رؤسا درج شود بتعلیقه^{۱۱}. ۵- ح د: «و که» و باید صحیح و کج^{۱۲} یا «و که» بوده است بقریری که در تعلیقات یاد خواهد شد ان شاء الله تعالی. ۶- ح: عبارت دو نسخه ح د چنین است: «و عماد الحاج الحسین ابی سعد عالم و زاهد و خیر و مصنف الدین احمد بن ابی سعید [ح: «و ابی سعد» هر دو برادر پسران ابوسعید و دامینی و خاندان ایشان و خواجه علی ساروقی و نجیب الدین ابوالهیجه و رضی الله عنین] (تا آخر)». ۷- ت م ب: «و زینب محمد کلینی» ح د ندارند.

و فرزندان وی با خیرات و احسان بی سر؛ عماد الحاج^{۱۳} و الحارمین الحسین بن ابی سعد عالم و زاهد و محسن و خیر، و صفی الدین احمد بن ابی سعد، آنکه دهنده فخر اود هشتاد و یک و پسرش جمال الدین عبدالعزیز غازی شهید - رحمه الله علیه - و امیر دبیس خرقانی و دهنده علی بوطهران استاد جری و کیا امیر کا و سید بهاء الدین بلخ^{۱۴} کلینی و امیر محمد بوطیب و دهنده بختیار دین و کمال بلخاسم^{۱۵} خوارزمی و علی مستوفی خوارزمی و خواجه عبدالرحمن الرازی وزیر بدان بود کی و استاد بشکی و فرامرز و فرزند و کلمه و همه خواجگان معتبر معروف شیعی معتبر معتقد تاج الدوله سلوک کلید و کلید و مثنوی سفرستان^{۱۶} و جستان و روان سلوک و غیر ایشان همه شیعیان معتقد و از سادات کیار که در خطبه^{۱۷} عراق و حدود خوارسان بوده اند در این عهد و مدت^{۱۸} قریب ذکر پیری برود که بهمه توان دید.

اولا^{۱۹} لقب طاهر موسوی با فضل و عدت و جاه و حرمت و سید ابوطاهر البصری عالم و زاهد و شاعر، آنکه خاندان سید بر حاشی علامه^{۲۰} که هنوز حکم در آن خطه^{۲۱} باقی است و خاندان سید شیب جمال الدین شرفاء الحسینی

۱- ع ت: «و هشتاد و یک» م ب: «و هشتاد و یک» (بدون هیچ نقطه ای). ۲- ت م ب ح د: «برالز» ۳- ت م ب ح د: «و ابوالقاسم» ۴- ع ت: «و خوارزمی» و شاید مراد «و خوارزمی» بوده است و عبارت: «و علی مستوفی خوارزمی» را نسخ ب م ندارند. ۵- م: «و سرستان» ح د ندارند. ۶- ح: «و سلوک» یا «و سلوک» (بدون واقع غیر مرقوم و ناخوانا است). ۷- عبارت دو نسخه ح د از آنکه دهنده فخر اود تا اینجا باین صورت است. هر دهنده ابوسعید سابوری و دهنده (نسخه نسخه ح) ملکا یونس و سید الدین حسین بن موسی استابادی و امیر دبیس خرقانی و دهنده علی بن ابی طاهر و کیا امیر کا حسین کلینی و امیر محمد بوطیب و دهنده بختیار دین بدان الدین و کمال ابوالقاسم خوارزمی و سید بهاء الدین ابوالعزیز کلینی و علی مستوفی خوارزمی و خواجه عبدالرحمن رازی و استاد بنجر [د: (بدون نقطه ای)] و فرامرز و فرزند همه خواجگان معتبر معروف شاعر معتقد و تاج الدوله سلوک و کلید و مثنوی سفرستان و غیر ایشان. ۸- برای تراجم و دستاویز رجال مذکور در این فصل درج شود بتعلیقه^{۱۱}. ۹- ح د: «و خاندان» مراد از خانه در متن همان خاندان و بنایان است که بنوع لغت عرب بگفته زیرا که ایشان میگویند: بیت فلان بیت جلیل یعنی خاندان فلان کس خاندانی بزرگ است.

فوت و کمال و مرگ، و سید عبادالله بن شرف قیب و دیس دمیول و مستقر، و اردشیر عزالدین پادشاه و امیر علی هرد معروف و معتبر و سید عبادالله بن عبدالمطلب الحنفی - انقزوینی - امام جیلان و دیلمان و قیب حضرت سلطان و جهاد ابو ابداحان؛ همه طوایف را معلوم است و جاه و تمکین او پیش سلاطین و حمایت کردن علماء اهل سنت و جماعت در وقایع و حوادث که بقرین افتاد پوشیده نیست بر فضلا و علما و غیر ایشان که بذکر همه توان رسیدند.

وسادات فقهاء و شایب و باصول و شواکت چون سیّد اجلّه ذی القله بن و خاندان او و غیر ایشان و سادات سبز و در چون سیّد عزّ الدّین بن پسر بن عماد الدّین پادشاه عالم و معقول و معنی و رفیع و سادات چرخان چون سیّد معنی نورالدّین بن و ناصر الدّین بن و سیّد کبیر جمال الدّین و غیر ایشان که بذکر همه کتاب معلوم شود و از سادات امتیاز آباد چون سیّد نظام الدّین ناصر بن قنبر و غیر ایشان که بذکر همه بنیوتان رسید و سیّد امام صدر الدّین مرقدی عالم و مُد کُرّ و ی و ادبی سیّد امام بدیع الدّین عقل عالم و وزیر دکه و کبار سادات دجّه و یار و کرمان چون سیّد قوام الشّرف بن النّاصر لدین الله (و د) بلاد خراسان تا مرقد و ماوراءالنهر که شرح اسامی و القاب ایشان کتاب معلوم شود.

وعلى اصولى الاياماتى وشمسى بود و توانه بود و اگر نه باری نپذیرد که
در حکایت است که: علوی سنی اجازت دخول خواست و علوی شیعی باواز سلطان
سعید مسعود - نوازه قهر - سلطان گفت: بگوئی تا ازین ده گناه یکی باشد تا
در آید، علوی عسلی الاشیاق باشد. علوی سنی را نکذاشتند و علوی خالص راه یافت
و مقصود حاصل کرد تا بدانی که علوی الاشیعی سره نباشد که تبر اگر کن از

- ۱- ح: د، و کمال و موت و یوگرایی و در تسخیر دست است و عبارت چنین بود است: با فضل و همت و کمال و مروت و ائمه العالمین. ۲- ح: د، و جیلان دیلمان (بدین واو دد وسط دو کلمه). ۳- ح: د، که بودیشم. ۴- ث م ب: و قوام الدین. ۵- ح: د، این ناصر الدین می‌الله بدنام پلاد غرسان. ۶- ح: د و هروی اصل الایمانی و شاهی نتواند ببرد.

پدر عاقی باشد و مذهب یفر و ختن از پُرراقی^۱ باشد نود و بالله منها؟
اما از شما اعتقاد مان^۲ که می شهبث شیعی معتقد مستبصر بودند و مناجران
از نالیان و نازانان.

اولاً حسان ثابت جو دیکھ مظاهر^۲ کرد و اورا دامیر المؤمنین و غزوات
اواسماد بسیار است روز فتح خیبر گوید:

و كان عليّ "أرمد العينين يبتغي دواءاً فلمّا لم يحصّر" مداوياً
إلى آخرها، ويذكر جاسم كويد؛

يا حبيبنا توحه في الخلد لاينة
و در روز غدیر خم گوید:

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْقَدَرِ لِيَتَّبِعُهُمْ وَاسْمِعِ الْإِسْرَافِيَّةَ
تَأْخِرُ، وَبِذِكْرِ هَؤُلَاءِ الْإِسْرَافِيَّةِ رَسِيدًا أَلَّا يَكْفُرُوا بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
بَعْدَ ذَلِكَ أَتَى الْقَوْمَ شَاعِرٌ شَيْعِي يُوَدِّعُ إِيَّاهُمْ قَائِلًا
هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَلْعَمَةَ وَطَائِفَةَ الْبَلْعَمَةِ يَعْرِفُ الْوَحْلَ وَالْحَرَمَ
إِلَى آخِرِهِ.

و کمیت بن زید الاُسدی است کہ سید علیہ السلام در حق او گفته است:
قائل الی فی الجنۃ و ہاشمیات باسرا او راست در آکر مصطفی علیہم السلام و

- [illegible]

أبو فراس الحارث بن سعيد الحمدي است أمير وشاعر وشيبي ومعتقد که اودا قصاید بسیار است در امیر المؤمنین و آل ایزد و یکی از آن جمله این قصیده میی است که گوید:

الحق مهتمم والد بن مخترم^۱ و فیه آل رسول الله مقسم
الی آخرها.

و دعبل بن علی الحضرمی است - رحمه الله - که این قصیده نالی او است در علی و آل علی:

مدارس آیات خلقت من ثلاثة و منزل و حرم مقبر العرصات
الی آخرها.

والسید اسماعیل بن محمد الصیری است - رحمه الله علیه - که اودا سی قصاید است در علی و آل علی، و این قصیده بانی که آری قصیده الحذیبه گویند اودا است که:

فلا وقت علی المكان المصب [بین الطویل فاللوی] من کبکب
الی آخرها.

و این ابیات [نیز] اودا [ست] که
ایا را کبکب المذیبة جبرة عذابرة تطویها کل سبب
الی آخرها.

و غیر این از قصاید بی مر.
و ابونواس هانی بن هانی اگر چه مذهبی ظاهر نیست در حق علی بن موسی الرضا علیه السلام گوید:

قیل فی: أمت نصر الناس طرأ ان صرحت بالكلام البديع
لک من جوهر الکلام قریض وشرالد فی بدی معیشیه
فلما فاذرکت مدح ابن موسی و الفضال التي تصین فیه
قلت: لا أهندي لمدح اعمام کل جبریل خادماً لأیه

۱- غالب نسخ: وسمی.

و یحیی شاعری بوده است تا در قصاید می گوید:
محنة منی لأولاد الزنا بضعم آل النبی المصطفی^۲

الی آخرها.

و ابویوسف الطائی شعیبی بوده است و ابویحیی بن الرکعی در این حجاج البغدادی و القاشی الشنویجی^۳ و الأديب الدهايا دي أدیب و عالم و شاعر بی شبهت شاعری بوده است و این همه شیعیان معتقد بوده اند.

و کثیر عزه^۴ که شاعر عیال الملک مروان بود شاعری بوده است تا در شعری می گوید: و میهار بن مردويه الکاتب از فرزندان انوشیروان عادل [است] و میگوید:

۱- ع ث ب ق: د شاعر ه (براه جمله در آخر کلمه بجای یاء در کلمه شن). ۲- م: و
و نحه ب ق: و سمه ج: و سمیه.
۳- این بیت را من در آثار یحیی نیافتم.
۴- کال السعانی فی الانساب: و التوخی بفتح التاء: المنقوطة من فوقها بالفتین و ضم الفون لمنقوطة و فی آخرها الخاء المصممة هذه النسیة فی توخ و هو اسم لعدة قبائل اجتمعوا قديماً بالبحرين و تعاقبوها علی التنازل و التناصر و آدموا هناك و سموا تنوخاً و التناوخ الاقامة و فی تاریخ النهر و س: و تنوخ قصور و من حدقه قد انطام. ۵- در ناموس گفته: و کثیر بن لصیر (مع الشدید) صاحب مره مشهور و هو ابرص کثیر بن هشار حسن الشاعر، و المرثیة بالفتح بنشأ طلیه و بها سمیت المرثیة و هی بنت جلیل الکتابیه صاحبة کثیر (الی آخر ما قال). ۶- ج: ع جای دو کلمه خانی و در سایر نسخ بنویسنده لیکن شعری نقل نشده و گویا در نظر مصنف (و م) بوده است که شعر مورد استناد را بنویسد و موافق نشده است و گمان می کنم که مراد همان چند بیت باشد که از کثیر در باب اعتقاد مشهور و در غالب کتب حدیث و نقل و تاریخ و ادب و ترجمه از او منقول و مذکور است باین ترتیب:

آل ان الامه من قریش	ولاد الحق أربعة سواه
علی و الثلاثة من بنیه	هم الاسباط لیس بهم خفاء
فصیح سیف ایمان و بر	وسیط حینه کربلاء
وسیط لایذوق الموت حتی	بقود الجيش یقدمه القواء
تلب لایری عنا زماناً	برضوی عله عمل رماء

و کسایتی بافتنی از شیه هستند زیرا که خلیفه بلاهات امیر المؤمنین را دانند. ۷- از قصیده ایست که مشتعل بر یکصد و نازده بیت است و خزان قصیده در دیوان میهار چنین است (ج ۲ ص ۱۰۹): و قال بذکر مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و ما منی -

وما الغيثان ابرهنند واپنه وان طغى خطبهما يدوجل
بعينين بالذي جاء به و انما تتقيا تلك السبل
ولا يق است اين بيته دوين موضع كه دختر ك خرد ابرالاسود الله كلي
بر بدجه گفت در آن حال كه پس هندشان زر وحلوا فرستاد از محبت و ولايت
پس ابوطالب بر گرداندهشان:

أبالشهد المزعفر يابن هند تبيح عليك اسلاماً و ديا
فلا و الله ليس يكرن هذا و مولانا امير المؤمنين
و كشاف شاعر صري و سني كشاف لا نه كان كافي و شاعر [و ادب و جاما]
و منجماً، و در تشيع دين مست است كه از آيات اويكي اينست:
حب علي علو حمة لافه سيد الامة
ميز منجيه حل تراهم الا ندي ترو و نعمة
بين رئيس الاديب لداكل الخوف راسمة
فهم اذا خلصوا حيا و النصب والاصيون طلة

→ به من احسانه و بعد از دويت متن اين بيت است:

دان يحدوك نظرم عجزهم في الشكلا و لمايك كمل

۱- در نسخ: و خرده در هر هان قاطع گفته: و خرد بضم لوگ و سكن ثاني و لالت سني.
كوجك باشد كه در مقابل بزرگ است. ۲- م ب و هان و دارند ح د و بر گردد.
۳- ح م ب: و اليك ح د: و هاناس و از كتب ديگر تصحيح شد و فصل در تعليقات
پار خواهد شد ان شاء الله تعالى. ۴- محض قسي (ره) داده اية الاحباب گفته:
و كشاف ابرالقبح محمود بن الحسين بن السدي بن شاهك ادب از شعراء اهل بيت عليهم
السلام است، و اوصاف دي در مدح آل محمد عليهم السلام دارد و اورد كشاف ميگفتد بجهت
آنكه كافي شاعر ادب جامع بنهم بود پس از هر صفتي حرف اول اورد گرفته و مركب كردند
و كشاف گرديد (تا آخر ترجمه او) و در الكي و الاقارب ترجمه حال ارفضطر پرداخته است.
۵- اين قطعه بلاوة يك بيت ديگر بعد از بيت سوم در ديوان كشاف موجود است و آن بيت
كه در ديوان هست و در اينجا نيست اين است (ص ۲۱۸ ديوان مطبوع او):
و طيب الاصل ليس فيه عند امتحان الاصول نهمة

و خواجه حسن بن جعفر الد و رشي عالم و شاعر بوده است و اورد در مناقب
و مراني قضايد بسيار است كه بشرح همه نتوان رسيد و بهري بيان كرده ده و اين
قطعة لطيفه در حق رضا عليه السلام اوست:

يا مضر الزو ارباب مزاركم حيا بطوس معالماً و رحوما
و لذا رأيت قبر مولانا الرضا ملوا عليه و سلموا تسليماً
و اگر بذكر همه از شعراء تا زبان از شيعة و مؤاليان امير المؤمنين
عليه السلام مشغول شوم كتاب مطرك شود و ملال افزايد و اين فند كفايت است.
انما شعراء ياوسيان كه شيعي و معتقد و متمسب بوده اند هم اشارتي برود
بيمني، او لا فردوسي طوسي شيعي بوده است و در شاهنامه در مواضع با اعتقاد خود
اشارت كرده است، و شاعري طوسي ظاهراً ميگفتد بر فردوسي آنجا كه گفت:

هر وزير و عالم و شاعر كه او طوسي بود چون نظام الملوك و عزالي و فردوسي بود
و فخر بن جبر جاني شاعري بوده است، و در كافي خود خلافي نيست كه همه
درويان اومد بايع و مناقب مصطفی و آن مصطفی است عليه و عليهم السلام، و بعد از ذلك
بنانند حمة الله عليه مؤيد بوده است بتأييد الهی، و منجبه اصولي شيعه در سماعة
رسول غير اينست كه خواجه مصنف درين كتاب بدواشارت كرده است. انما اعداد
علي و فاطمه را و منكران امامت ائمه را دشمن دارد و لعنت كند بي تقي، و
و ظفر همداني اگر چه سني بوده است اورد مناقب بسيار است در علي و آل علي
عليهم السلام و در ذيوالنس مکتوب است تا هميشه بخت پشيم، و اسعد بن قسي،
و خواجه علي متكلم داني عالم و شاعر، و امير اقبالي شاعر و تدبير سلطان محمد
رحمة الله عليه شيعي و معتقد بوده است، و قائمي قسي، و عيني، و ديدي، و احمد چة
رازي، و نظيري، و بردي، و شمس، و فردوسي، و عسري، و مستوفي، و محسن مستان

۱- م ح د: و لما از شعراء. ۲- ح: و ردي: م: و ردي: ب: و ردي: م ح د:
و ردي. ۳- ح م ح د: و ردي: م: و ردي: ب: و ردي: م ح د: و ردي: م ح د:
باشد و مورد نسخ بد نظر اوست ح: و هان: م: و هان: م: و هان: م: و هان: م: و هان: م:

وسید حمزه جعفری، وخواجہ فاسی، دامبرقوامی، وغیرایمان رحمۃ اللہ علیہم کہ ہمہ نوحید و زہد و موعظ و مناقب گفته اند بی حد و بی اندازہ، و اگر بیکر حمہ شعراء شیعی مشغول شوم از مقصود بازمانیم، وخواجہ سنائی غزنوی کہ عہدیم التظہیر است در نظم و نثر و خام الشعراء نویسنده، اورا منقبت بسیار است و اگر خود این یکی بیت است کہ در فخری نامہ^۱ گوید کفایت است:

جانِبِ ہر کہ با علی نہ نکوست ہر کہ خواہ گیرمن ندانم دوست
ہر کہ چون خاک نیست بر دراز گرفتار شہ است خاک بر سر او

و این جماعت را کہ از طبقات الناسی اسامی و القاب و انساب یاد کردہ شد ہمہ شیعی و معتقد و مستقیم بودہ اند، و بذکر حمہ کبار و گریدگان سادات شیعیہ بتوان رسید و چون مصنف پیشی گفته است کہ: «درین طایفہ کسی نبودہ است کہ اورا در دین و دولت قدری و منزلی بودہ است» ضرورت مچسلی گفته آمد تا بداند

۱- استاد مدظری رضوی در مقدمہ حدیثہ گفته (ص ۳۱ = ۳۲): و این کتاب را حکیم بنام و حدیثہ الحقیقہ نامیدہ و ہمین نام ہم شہرت یافته است و مسجلین دلاء کہ مقدمہ بر این کتاب نوشته و نمودار در آن مقدمہ و جامع حدیثہ معرفی میکند یکی از نامہای این کتاب را و فخری نامہ گفته کہ بناسبت لقب بہرام شاه غزنوی کہ فخرالدولہ بودہ باین اسم نامیدہ شدہ است و در پشت جلد نسخہ عائی نیز این کتاب بنام و فخری نامہ معرفی شدہ است فراجمع ان شتہ. ۲- در نسخ ع ث ب م دو بیت مذکور در متن هست اما در دو نسخہ روح حق فقط بیت اول را نقل کردہ اند و عبارت آنها اینست: و و این خود یک بیت است از آن جملہ! فرد (آنگاہ بیت اول را نقل کردہ اند) و قول مصنف (ردہ) کہ گفته: و این یکی پیشہ با نقل کردن دو بیت در کتاب مثالانی ندارد زیرا در سراسر کتاب خود گاہی یک بیت نقل میکند و از آن بہ دینیا و تعمیر میکند، و گاہی بیشتر از یک بیت ذکر میکند و از آن بہ و یک بیت تعمیر می نماید اما در نسخہ حدیثہ کہ تصحیح آقای مدرس رضوی تصحیح شدہ است (ص ۲۶) فقط بیت اول ذکر شدہ لیکن قاضی شوشتری (ردہ) در مجالس المؤمنین در ترجمہ سنائی ہر دورا پشت سر ہم چنین آورده است:

و جانِبِ ہر کہ با علی نہ نکوست ہر کہ گویاش من ندانم دوست
و ہر کہ چون خاک نیست بر دراز گرفتار شہ است خاک بر سر او.

کہ بخلاف اینست کہ یاد کردہ است. و اگر چہ درست و جماعت بزرگان از حمہ طبقات بودہ اند ما آنرا خلاف نمکیم کہ دولت بخشیدہ است و دنیا و نعمت آن بر عموم است بوجہ مصلحت ہر کسی را صبی و چہرہ ای باشد و تلك الا بیام ندادلہا بین الناس^۲، صحت قسمنا بینہم معیشہم فی الحیوۃ الدنیا و در دنیا ہنہم فوق بعضی درجات^۳.

چون ما بیان کردیم کہ شیعیہ را ہم در دین و ہم در دنیا قدری و منزلی بودہ است بدلائل و حقیقت، مصنف میبایست کہ بحقیقت بداند کہ مجتہران را نہ در دنیا محلی هست و نہ در ریاضت منزلی و قدری کہ چون خدا را عالم دانند و انبیا را نامموم، و ایمان عاریت، و بر اعمال اومید^۴ جزا و ثواب نہ، و معرفت را حوالہ بقول پیغمبر، پس بدر جہان خاسر و خائب و بی قدر دینی منزلت باشند^۵ با چنین مذهب بد و اعتقاد بد، و گوی این آیت^۶ در حق^۷ مجتہران منزلت است: خسران دنیا و الآخرۃ ذلك هو الخسران المبین^۸ تا خواجہ بداند کہ درین طایفہ بزرگان بودہ اند و حساب تنها نکند تا کج نیاید و جاعلی تھا ارد تا خوشدل با خادہ برود^۹.

و اگر در ذکر این اسامی تقدیم و تأخیر کرده است همانا نکند و خوانندگان معذور دارند کہ ترتیب در چنین نقل واجب نباشد و میسر نشود و مقصود ما درین [کتاب] جواب شبہہ قائل است مقصود حمہ خوانندگان حاصل است، و الحمد للہ رب العالمین.

۱- بنی مستندہ و بین شدہ ہفت فرق و اصناف از آدمیان و دسائیز (ص ۳۲) تفصیلی در این باب گذشت. ۲- ع ث: و ہر کسی را نصیب و بہرہ. ۳- از آیہ ۱۴۰ سورۃ مبارکہ آل عمران. ۴- از آیہ ۳۲ سورۃ مبارکہ ز عرف. ۵- کذا صریحاً در نسخہ قدیم و در سایر نسخ: و امید ی آنکہ و نوی بد از ہمزہ باشد. ۶- ع ث: و باشد. ۷- ت ب: و ذکر آن آیت. ۸- ع ث: و نہ در حق. ۹- ذیل آیہ ۱۱ سورۃ مبارکہ حج. ۱۰- ت: و رود ع د نفازل.

آنکه گفته است: «و قضیحت اولفان که ایشان بدان منفر داند» آنست که همه دشمنان صحابه رسول و سلف صالح و زنان رسول باشند، و همه [را] اهل اسلام ترحم کنند مگر رافضیان که از همه یزاری کنند و گویند: سی و سه هزار صحابه و تابعین کبار و حجرهای رسول و میثدیان راه حق چون بوحنیه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل و محمد حسن و ابو یوسف قاضی، و ائمه تفسیر چون مقاتل و سید بن جبیر، و ضحاک و سده و غیر هم، و ائمه قرآن چون نافع و ابن کثیر و ابن عامر و حمزه و کسائی و عامر و یونس و غیر هم، و از زهاد چون جعفی، و یازده پستامی، و شیخی، و شقیق بلخی، و صفا، و ابراهیم خراسانی، و غیر هم، بدو رخ شوند آیند آن باین که همه منافق بودند و امامت قائم ایمان نداشته اند. و از اهل البیت جماعتی که شریعت گردانند امامان زیدیان که مجتهد بودند چون زید علی، و حمیر زید، و قاسم دشی، و محمد بن القاسم الحسینی، و عبدالله بن الحسن، و برادرش ابراهیم، و محمد بن عبدالله نفس زکب، و یحیی بن الحسن الهادی، و الثناوی ابو محمد الحسن بن علی، و الداعی المهدی، و اشیاء ایشان از اولاد رسول همه بمنزله کفارانند که ایشان همه بنصوبت علی ایمان نداشته اند و امامت امیر المؤمنین علی و فرزندان او باقی است و رسول است، و تفضل است و اجتهد بنهادند و خواهی که مسخت این بنای در کتب عیوننا لمجالس که مرئوس بنهاد کرده است نگاه کن که او می گوید که: اینان فلان و فلان و همه اجبار و کبراء صحابه نه طوعی بوده نه کس می بلکه همه طبعی بوده است زیرا که ایشان در کتب اوایل خوانده بودند که این دولت با قریش افتد بسبب مصد هاشمی، و هر کس که بدو نزدیک بود از پس او ریاست جمهر و اعظم آنکس کند

۱- ب: و غیره. ۲- ب: و سرهای رسول: ۴- و سرهای رسول: ج: ندارند. ۳- ج: د: و احمد بن حنبل را ندارند. ۴- ب: و یونس و یونس را ندارند: ج: و یونس حسن خیانی. ۵- از نسخه ج عبارت: و از زهاد تا و غیر هم که میاید سابق شده است. و برای اشاره بترجم آنان رجوع شود به تعلیقه ۱۰۴. ۶- برای اشاره بترجم این سادات رجوع شود به تعلیقه ۱۰۴. ۷- ب: و هر نفس بنهادی.

بدین سبب بدو مخالفتند و ماله با بخل کردند، و دختران را بدو باز بستند، تا آنکه او برادر رسیدند و بر امت مسلط شدند مادر بر سر که او بنشیناد بچه مراد رسیدند! بخوردن یا یوشیدن یا بنای عالی یا گنجهای که بنهادند یا بشوهای که برانند...! سیرت و دیگر ظاهر است که چه خورد و چه پوشید سیرت پسندیده ایشان که هر يك از آفتاب ظاهر تر است، و کتاب «المفصّل فی الامامة» که محمد نعمان الحادری کرده است چند طبع بر اجلی: صحابه زحمت و بیعت لقب بد عسرا بر شمرده است.

اما جواب چنین فصل بی اصل و نقل بی معنی چگونه توان نوشتن یا چندین حواله احوال و بهتان و اتم و افک که بتشیع برین ملایه نهاد است و از این آیت و معنی آن بی خبر مانده که باری تعالی گفت: «و یول یومئذ للمکذبین» و قال تعالی «و یول لکل افکام» و هر ترک و تازی داعی که این فصل بخواند یا بشنود گمان برد که این مذهب شیعه است و خدای تعالی عالم است که برین وجه نه مذهب امامت است اصولی است، و اگر اخباری یا جعفری یا غالی چیزی گوید و نقلی نادوست افتد؛ بر اصولیه بستن غایت بی امامی و نامسلمانی باشد و ضرورت جوابی کافی شافی بی نظیه و تعصب بود و با حجت دلاله دعوای ایشان خدای تعالی، باری تعالی توفیق رفیق همه مسلمانان گرداند تا در قول و قلم آن آرد که بقیامت از همه بدو تواند آمدن ان شاء الله تعالی.

اما جواب آنکه «صحابه بزرگ و سلف صالح و زنان رسول را دوست ندارد» و بد گویند در فضول مقدم برفته است، و از تکرار بی فایده ملال خیزد و نه مذهب اصولیان است چنانکه مسود در نزول بجای داشتن بر خدای تعالی نه

- ۱- ج: «و یوشیدن»؛ ۲- و یوشیدن. ۳- ج: و در اجلی. ۴- ج: و در اجلی. ۵- ب: و بدین. ۶- در سورة مبارکه مرسلات در ده مورد ذکر شده است. ۷- آیه ۷ سوره مبارکه جالبه. ۸- ج: و هر ترک و تازی و جایی. ۹- ب: و در اجلی. ۱۰- ب: و در اجلی.

مذهب شیطان است. امّا شبهت نیست که شیعه اصولیه هر يك ازین جماعت با اندازه گویند، گویند: علی بهتر است از ابوبکر، و حسن از عمر، و حسین از عثمان، و فاطمه از عایشه، و خدیجه از حفصه، و صادق از ابوحنیفه، و کظم از شافعی. و امامت ابوبکر و عمر اختیار خلق گویند، و امامت علی و اولادش نصّ دارند از فعل خدا، و ماقلان دارند که این نه دشمنی ابوبکر و عمر باشد، و نه دشنام بد گفتن صحابه و تابعین، و اگر بخلاف این حوالی هست بر حشویه و غلاطه است نه بر اصولیان. و السلام علی من اتبع الهدی، لاعلی من کفر و فتنی.

و حدیث ابوحنیفه و شافعی در فصول این کتاب بر رفت که شیعه ایشان را چگونه دارند و گویند، و توحید و عدل مذهب ابوحنیفه و شافعی بود است، و بر حسب اهل بیت کشته آمده اند؛ و در ذکر آنها همچنین، امّا یکی از این فقها که خواجه تشنغ آورده است مالک است استاذ شافعی که خواجه گفته است: راغبیان او را کافر دانند؛ و ندانند، امّا در مذهب و تصنیف خواجه سنی تأمل باید کرد تا خود ببیند موضع مالک را کافر خوانده است و دانسته که چون گوید: «خیر العمل [گفتن] و دست فرو گذاشتن نشان ملحدان است» و علماء طوائف دارند که این هر دو مذهب مالک است و انکار این جسد محض است پس خواجه که یقین مفسر حق مالک را ملحد خواند؛ شاید که راغبیان را جدوات او متهم نکنند، و چون قول او در مالک با کبیر درجه او چنین باشد در ذکر آنها چگونه باشد. و هر کس که درین کلمات باضاف تأمل کند فایده یابد.

و معلوم همه علماء و فضلا است که فقهاء فریقین را در مسائل تفرعات با یکدیگر خلاف بیاد است و هر چه درین مخالفت ایشان را با یکدیگر لازم است و ایشان در حق یکدیگر اجرا کنند این طایفه را چون در فروع یا ایشان خلاف

- ۱- نسخة ب در اینجا از «الاحتیاج» تا «والاینها اجرا نمی یابست» که بنویسند بیادند آنهاست.
- ۲- ع: و لای پس از قبل این شعر مستشهد به درجی است: «سلام الله یا مطربیا و لیس طربک یا مطرب السلام»
- ۳- ح: و با کبر و درجه ب ح و ندانند. ۴- ح: و مسائل.

باشد همان اجرا کنند کافر و ضالّ نگویند؛ مخطی گویند، تا این را با آن قیاس میکند و زبان طعن برین می دارد.

و عجیب تر اینست که خواجه سنی یلقب همه شایعان عالم را دافعی خواند و کفر دارد و طمع دارد که ایشان او را مؤمن دانند و مسلمان خوانند و این تمنای معال است که گویند: وقتی ناصبی مجبر قاضی بوشرابین روّیه القزوی را گفت: خواجه ما شما را کافر داریم، شیخ جواب داد: ای مرد از آبه تا بساوه هم چندان راه است که از منزه تا آبه یعنی چنانکه دانی هستی نه زیادت نه نقصان. و یکی از فقها که خواجه آورده است از مجتهدان احمد حنبل است که بدوات امیر المؤمنین تظاهر کرده است تا علی بن حشرم دوات کرده است که در محفل احمد حنبل فتاوی امیر المؤمنین می گفتیم فخر بوی و طردی؛ مرا بزد و بر اندازد، و بسبب جدوات احمد حنبل با امیر المؤمنین آن بود که جدش را فدا شدیم؛ در غزوات هر دو ان کشته بود. پس اگر شیعه مجتهدان را که اعتداء علی بر نفسی باشند دوست ندارند و در آن مواضع خدای و رسول و جبریل کرده باشند پسندارم که بر ایشان ملایمتی نباشد که مذهب شیعه امامیه اصولیه این است که هر کس که خدای را عادل نداند، و انبیا را مسموم، و مسطفی را پالغاده، و انکار

- ۱- قیومی در صرح البیتر گفته: و الرویة بالهین فله یجب بها الاناء و عیسی و در منتهی الارباب گفته: و روّیه باضم کثیر و جوب پاره که بدان پیوند کنند بر خور و کت، و ثاب جمع، و قیل: به سی روّیه بر الحجاج بن روّیه، و اینکه این لغوی در این وجه تسمیه و قول گفته اشاره بخلافی است که برخی از لغویان «روّیه» را مأخوذ از «وریه» دانسته اند یعنی همزه را مکتوب از واو و کتبه را مأخوذ از «مطل» الجین و اوی دانسته اند طالب تفصیل بکتاب لغت فخر رجوع کند. ۲- برای تحقیق این مطلب رجوع شود به «تعلیق» ۹- ۳- ۵۰ در منتهی الادب گفته: و قدیه کسبه (یعنی بضم ۴) و فتح دال و یاء مشدقه متوجه و بناء متوجه در آخر چیزی که در آن فارمان بی و پرومانند آن گذاردند، و فدا کنند به لقب جبر فرعون بن زهر است که معتر شواجر بوده، یا باین معنی ذوالیدیه یاء تحتانی است و لقب عمر دین و کلیل علی بن ابی طالب کرم الله وجهه - است. ۲- جبریل بکر جیم پروژن تشیل لغتی است در جبریل.

امامت علی و اولادش کند از حسن علی تا یقین مهدی ضال و مبتدع و گمراه باشد و هر کس که نداند تمیز واجب باشد.

امام مفسران را که گفته است همه موحد و عدلی بودند نه مجتهد و مشبهی، و حدیث ائمه قرائت: عاصم و حمزه و کسایی؛ شاعی؛ بودند و باقی عدلی مذهب. و ذکر زهاد و عباد برقت؛ وجهی نبود اهاده آن که اخطاب برقت در سیرت و اعتقاد ایشان که مشبهان و توحید و عدل بودند و منکران جبر و تعصیه.

اما آنچه گفته است که: دایشان با امامت علی و قائم ایمان انداخته بخلاف آنست که دعوی میکنند که همه بزرگان اسباب و اجلاء تابعین و مفسران و فقه و فرائد و قیاد بدین اهل البیت اعتقاد داشته اند بر ایشان ثنا گفته: «تائیدی منی امام لقب در تفسیر خود می آورد در تفسیر این آیه که: «لیظهر علی الدین کلمه» می گوید: قال الله تعی ذلك عند خروج المهدي ولا یقی أحد الا دخل فی الاسلام اودای الیزید می گوید: این آنکه باشد که مهدی خروج کند و بر پشت زمین يك کس بنماید الا که در اسلام آید و یا جزیه قبول کند. و هم ابراهامی محمد بن احمد الششلی میگوید که: کلی گفته: لا یقی دین الاظهر علیه الاسلام

۱- ت: «تبین»؛ ۲: «دین» ب ح د ندارند ع: «تیسر» و «تیسری» عینا که بودند و سرزنش کردن و ولایت زده گردانیدن است یعنی کسی که ظاهر بخلاف عقاید شیعه نداشته باشد او را سرزنش نکنند. ۲- ت: «طبی» ۳- ت: «م»؛ ۴: گفته اند ب ندارند. ۴- ع: «و النالی» ت: «طای» ب ندارند و صحیح فاسی است و قطعا اصل «طبی» بوده است زیرا صاحب تفسیر «طبی» است نه «نالی». ۵- ح د و امام گفته: ۴: «و امام گفته» ع: این تفسیر باسم در اینجا نص است بر اینکه مراد از صاحب تفسیر مورد بحث طبری است معتمد فقهی (ره) در تفسیر الاحیاء گفته: «والشلی ابراهامی احمد بن محمد بن ابراهیم النیسابوری محدث مشهور صاحب تفسیر کبیر صمی بکشف البیان و کتاب المرائی فی قصص الانبیاء علیهم السلام قال العلامة النجاشی (ره): و هو شیعه اوقته نصیه کثیرا ما ینتق من اخبارنا و لقا راجعا الی کتابه اکثر من سائر الکتاب» تولی سنه ۴۳۷ (هـ) و در حقیقی کتابی ده خمان کتاب پیش از این گفته: «والنالی ابراهامی محمد بن محمد بن اسماعیل ائیمابوری ادب الفوی صاحب یتیمه النحر فی سماع اهل العصر و قضاة القضاة و سائر الادب» و غیره و قاضی در حله سنه ۴۲۹ (کتاب) طالب تحقیق به و انکی و الاقارب یا سایر مفسرات و جرح کند.

و میگویند ذلک فی عهد المهدي، و هم ابراهامی که در تفسیر کرد قالوا المقادیرین الاسود سمت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: لا یتقی علی ظهر الارض بیت من مدنه او دین الا دخله الله کلمه الاسلام اما بنی عزیر او بنی ذلیل؛ و ذلك عند خروج المهدي. و مانند این اخبار را در دستجات اصحاب الحديث و سننیه و متنف بسیار است که همه دلالت است بر خروج مهدی علیه السلام و همه معتقد اند او را مگر خواجه مصنف انتقالی که موافقت مجتهدان و اخبار جیان عراق کرد ماست و خلاف می کند.

و اعتقاد شیعه در حق زهاد و عباد مفسران چنین ثابت بیکو باشد چون مفسر خواهد که بماند کتاب و مفتاح الاحاطه که ما جمع کردیم در فنون حکایات سی یاره کاغذ است، مطالعه باید کردن تا قایت حاصل شود و شبهت زایل گردد.

۱- ابراهامی قزوینی دانی (ره) در تفسیر این آیه (آیه ۳۲ سوره مبارکه براءه) گفته: و مفسران در او خلاف کردند (۱) آنکه گفته: و صمدی گفته: عند خروج مهدی باشد علیه السلام که همه دنیا یکی شود و هیچ کس نداند که نه در اسلام آید اما بطرح و اما بکره یا بر گردن نهجیه را و این روایت متعارض است [با روایت قبلی] برای آنکه نزول عیسی از آسمان با خروج مهدی علیه السلام یکجا باشد چنانکه در اخبار و مغانف و موافق آمده است و این قول روایت کرده اند از باقر و صادق و جعفر اهل البیت علیهم السلام. کلی گفته: تأویل آیت باید دیامند هنوز و خواهد بود، و قیامت برنیزد تا این باشد، عباد اسود روایت کرد از رسول (ص) که ار گفته: و لا یقی علی ظهر الارض بیت و بر لاند الا ادخله الله کلمه الاسلام اما بنی عزیر او بنی ذلیل، اما ان بزم فیهم الله من اهل بیرویه، و اما بنی ذلیل فیهم بیرون به و گفته: بر پشت زمین هیچ خانه سفری و حضری نداند الا عدلی نالی کلمه اسلام داد و برد اما بنی عزیر یا بنی ذلیل، اما عدلی نالی ایشان را بتوفیق اسلام عزیز کند تا بطرح ایمان آورند و ازال آن شوند و بنی عزیر گردند، و اما دلیل کند ایشان را تا گویند نهج حق را باشد. و طبرسی (ره) در مجمع البیان نظیر این دا گفته است: و جرجانی (ره) در جلاء الاذهان و ملاخص (ره) در نهج الصادقین نیز آنرا ذکر کرده اند و همچنین غالب مفسران دیگر شیعه ۲- ح د: و معتقدند آمدن او را ب: ندارند. ۳- ت: و سی ماد خلاصه: ۴: «دین ما و خلاصه» ب ح د ندارند، و مراد از عبارت متن صرفی و خساندن حجم کتاب است چنان که اکنون میگویم: فلان کتاب ده کرام، یا بیست، یا صد ورق است، و نظایر آن.

اما ائمة زیدیان که اسمای ایشان درین فصل یاد کرده است همه اهل سلاح و سداد و عفت و دود بودند و آمران بگردن و ناهیان از منکر، و شیعه در ایشان اعتقاد بیکو دارند اما امامشان ندانند بقدر عصمت و غلبة الظن چنان است که دعوی امامت مطلق نکرده اند و بهری را صلوات الله علیه نوبست و بهری را رحمت و رضوان، و شیعه را با ایشان چندان خلاف نیست که بمیانجی^۲ مجبوران حاجت باشد اما عجیب اینست که بیشتران را خلفه خواجه گفته اند بهواری و زاری چون زید علی که عبدالملک مروان کشت، و بهی زید را که هم ایشان کشتند، و ازین عجیبتر آنست که دگر باره خواجه سنی بصورت رافضیان شققت می برد بر جماعتی که «خیر العمل» زده اند با شکار، و هنوز نام ایشان «خیر العمل» زنده، و علم اسفند داشته اند؛ و هنوز دارند، و در نماز دستها فرو نه گذاشته اند، و خلافت ولدالباس را همیشه منکر بوده اند که در امامت سنی خفی گفته اند، و خواجه در مواضع این کتاب بیان کرده است که این جمله مذهب ملحدان است یا این اجرا نمی بایست^۳ یا آن شققت خطاست، و بهیتر آنست که ایشانرا امامان خواجه گفتند و خواجسته نیز ایشانرا ملحد خواند، و منجریم و منتهم رافضیان را داند و آنکه ایشان را مجتهدان داند با اختیار «خیر العمل»، و دایت سفید، و در نماز دست فرو گذاشتن، و چون ایشان کنند اجتهاد خواند، و چون مالک کند حق باشد، اما چون شیعت کنند غلصه باشد؛ تا هر عاقل منصف که این فصل با این جواب پخواند بی امامتی و نامسلمانی چنین مصنف بداند. اما آنچه گفته است که: «شیعه امامت دوازده چون رسالت رسول دانند»، دعوی بی حیثیت است و سخنی بی بنیته، اگر لا بمذهب شیعت اصولیه درجه نبوت و رسالت درجه اعظم است و مرتبت اکبر، و رسول مخاط است و امام را طاعت.

۱- ع ۲: و آمران معروف. ۲- ح: و بهی را - و ضی اقه عه. ۳- و میانجی کسی را که بزرگتر و واسطه رفع اختلاف میان دو نفر باشد. ۴- تا و این اجرا نمی بایستد آخرین قسمت و روضه از باب است چنانکه در پیش (ص ۲۳۶) گفتیم. ۵- ع ۵: و دانند.

وی واجب است، و رسول مقتداست و علی و غیر علی مقتدی، و صاحب کتاب و شریعت و معراج و نبوت مصطفی است که افضل الانبیا است پس بدین شرح شبهتی بنماید که امام را درجه نبوت باشد.

و درین شبهتی نیست که شیعت امامت و ریاست عقلا واجب دانند، و امام را در همه روز کاری معصوم و منصوص و مقطوع علی محسنته گویند، و اگر طاعت الله بر امت واجب داند اقتدا درین ماله بقل و فر آن کرده اند، اما عقل و رجوع ریاست جلالت جواهر خطا، و اخذ معالم شریعت، و نفی علت حاجت، و اثبات عصمت و توصیعت، و در معالم اهل الناس بعد رسول الله، اما فرم طاعت اقتدا بقرآنست آنجا که باری تعالی گفت: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، پس امامت را این درجت و فضیلت نهند که بیان کرده شد بی شبهتی و هتیتی، و هر کس را که خلاف این داند ضال و هالک داند بی شبهت و هتیت، تا از جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که گفت: «سواء علی من خالف هذا الامر یعنی الامامة صلی ام رانا، معنی آنست که اوست آنست که هر که خلاف امامت ما کند آنکه نماز کند و آنکه زنا کند، و خواجه الحسن بن جعفر این معنی را از قول صادق علیه السلام بنظم آورده است برین وجه:

۱- ع ۵: ح ۵: و دوازده. ۲- صدر آیه ۹۹ سورة مبارکه نساء و برای استقلال شیعه با این آیه بر امامت دوازده امام رجوع شود بخصایر شیعه. ۳- برای تطبیق حد این حدیث رجوع شود به تعلیقه ۹۰. ۴- ح: و راست است؛ ۵- و بر راست است؛ و مراد آنست که برابر دیگران است، و تطبیق این معنی و حسن تعبیر مصنف (ره) در این مورد ضمن بحث از حدیث خواهد شد ان شاء الله تعالی.

قاضی شوشتری (ره) در مجلس پنجم از مجلس الموعظین طراز ترجمه و خواجه جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر ابو محمد دورستی رازی، گفته (ج ۱ چاپ اسلامیه ص ۲۸۲): و الخواجه حسن بن جعفر دورستی خلف صدق شیخ جعفر مذکور، و در تعلی بقرن فضل و کمال مشهور است گاهی بگفتن شعر عجل می فرمود و این قلمه از جمله اشعار لطافت شعار اوست: و بفرار الوسی علالة معروفه (آخر دویست) و این مضمین کلام هدایت انجام افسد جعفر صادق علیه السلام است که: سواء لمن خالف هذا الامر معنی او رانا یعنی برابر است هر آنکس را که خلاف امر امامت ما کند آنکه نماز کند یا آنکه زنا کند.

و کافر متفقاً علیه فضل اودا، و کفار عهد رسول شکایت رسول و ادا کرده اند و اودا حرمت داشتند از مکالمه اخلاق و می.

اما جواب این کلمات آنست که سید علی علیه السلام هر چه کردی بمستوری خدای کردی و در قول قرآن و قول جبریل، نه بقل بر بکر عصر، بدلائل قوله تعالی: وما یطلق عن الهوی و ان هو الا وحی یوحى و علقه شدید القوی و اگر از آن دای و دایبیر مشورت را می خواهد که و شاورهم فی الامر بر عموم است بد حق. همه صحابه میسر نیست درین فضیلت نه بویکر از بولدر، نه عثمان از سلمان. اما آنچه کفار میگویند بویکر را دوست داشتند از مکالمه اخلاق و می، همه عقلا دانند که این صفت منقص است، نه منقبت که مؤمن آن رفیع قند باشد که کافر اشی دوست ندارد و مکالمه اخلاق با مؤمنان محمود است با کافران مذموم است. پسینی که باری تعالی امیر المؤمنین علی را مدح کرد و گفت: اذلة علی المؤمنین اعز علی الکافرین، پس چون مستغنی از منقبت باز نداند مگر مستدرباشد و بشمارد بویکر از چنین ترکیه و عز کسی چنین راضی باشد.

آنکه گفته است:

و گویند: بویکر را بدان^۱ بخاورد که از شر^۲ اویامن نبوده و بویکر باوی

- ۱- م ب: و باره ج: و بویکر پس و راه بجای دیار بگردیده است. ۲- ع: و داشتند.
- ۳- م ب ج: و بدستور و دستوری نیز بعضی دستور بکار رفته در پرهان قاطع گفته: و دستوری بروین قنوری رخصت و اجازت میباید. ۴- ع ث م ب: باضافه و کردی و بد از و جبریل. ۵- آیه ۱۳۰ و ۱۳۱ سوره مبارکه النجم. ۶- از آیه ۱۵۹ سوره مبارکه آل عمران. ۷- م ب ج: و بای کافران مذموم و بد حاضیه نسخه مجلس این عبارت: و بویکر چون ازین کافران فریض بیرون نیاورده برده و خوش آمد ایشان نیز میگفت: چرا دوست ندارند علی مرتضی گرمن سر کشان ایشان را بدو التفات داشته و ایشان هرگز اقلیت نکرده، مثل مشهور است که: خوش آمد گو هر جا راه دارد و مذکور است، و مضمون این کلام بشرح و بسط تمام در ذیل این تفسیر از دهی ندیده و قنوتیه متادید العرب و قائل ابطالهم و تاولش با اهلهم و آورد ع قلوبهم استقامت بدیده و غیره و سنییه و غیره در کتب و کشف الکرب فی شرح دعاء الله به ذکر شده است و قنوتیه تمامه و طبعه و نشره. ۸- ذیل آیه ۲ سوره مبارکه مائده. ۹- ع ث م ب: و نیاورده. ۱۰- ج د: و و گریه: بویکر را حضرت رسول از آن جهت.

میشد نشان میکرد و ریشه دستار می انداخت، و در دانی جاورس^۱ میریخت تا مشرکان بر اثر آن بروند و بر و بر بد که رسول اودا با خود در دانی^۲ برده بود اودا بهست نگاه می داشت تا بشکری نزد و آئین گونه بهتاها بر روی نهند.

اما جواب این کلمات آنست که این معنی نه مذهب علماء شیعه است و اوباش و عوام گویند بر طریق مزاج و بر زعم معتکف اگر رسول علیه السلام شب غار از بویکر می رسید از عمر و عثمان هم می رسید پس بایست که هر سه را با خود برده بودی^۳ و آخر بویکر غیب دان بود، و با چنانکه پنهان و گران می رفت خود پنهان بویکر بر قتی، و رفتن مستند و بر دت بویکر بی فرمان خدای تعالی بود تا این شبهت زایل باشد.

و آنچه ریشه دستار می انداخت، عالم الا سرار گواه است که بسمن من شاعی^۴ نمیده است الا ازین قتل که این سنی کرده است و حدیث گاورس: ندانم که بویکر در آن شب تاریک در مکه بی اتفاق و عزم آن همه گاورس از کجا آورد تا بدانی که حوالات بمحالات است، و آنچه حکایت کرده است از دوز بد دانی^۵، للمقول میباید که خالی نیست از گریختن، یا میترسید که بامدینه گریزد یا بکفار مکه^۶ اگر می رسید که با مدینه گریزد پس خلی نکرده که نه روز اشد هم از گریختگان بود که گریختن بویکر دمسر طرفه نیست که بدان شجاعی نبوده که بشکری نزد و با خود بمدینه اش دعا کردی تا در آن سهم ویم حراست اوش^۷ نباشی کرده و اگر می ترسید که با مکه گریزد بدگر وقت خود بگریختی که پیوسته رسول اودا بهست داشت تا بدانی که این حوالت

- ۱- دستهی الارب گفته: و جاورس عرب گاورس است که اذن باشد. ۲- برای اطلاع بقصه عربی روز بدر مراجعه خود به تعلیقه ۱۵۷. ۳- م ب: و بایست هر سه را همراه برده. ۴- م ب ج: و بسمن من شاعی: م: و بسمن من ازشعه. ۵- ج: و بی عزم و اتفاق م ث ب: و بی اتفاق. ۶- ع: و یا بگراند مکه ج د: و یا نزد کافران مکه روده. ۷- م ب: و حراست اواش ج: و حراست او. ۸- یعنی بهست او را نگاه نمیداشت.

بر شیعت هم دروغ است حق تعالی این فاعل کذاب را بدیا و آخرت مکافات کند
بدین دروغها و بهتانها و متعجب که بر شیعت زده است بسته و ضله.

آنکه گفته است:

«و گویند: یوسفیان با باغافش از بویکر بهتر بود که او بروی بر سر مولا در
شام در امارت پسرش یزید بنیان لشکر اسلام را حمله میکرد و نفا میزد که: یا
نصرت الله اقرب، و یک چشم او آن روز کورش بگردید و بویکر را چنین مقام
پسندیده کجا بود...؟ و مع هذا کله او را که این منقبت با مشهاد می آورد کفر و
منافی خاند.»

اما جواب این کلمات آنست که:

از مذهب شیعت معلوم است که یوسفیان را در پیش هند عشیبه^۱ را دیدوش
صغیر را و پسرش معاویه را بر سر زامعش یزید، غیمیر را چنگوند از نفرین و
لعنت، و شیعت حسن و حسین را علیهما السلام تفضیل عهد بر بویکر و همه صحابه،

۱- ث: و باغافه ب: و باغافه (بدون خطه بروی تون و لاف). ۲- در سنی الارب
گفته: «و یومئذ یالفتح و ادبى است باحیه شام، یا موعی است و منه بر المیوم». ۳- ح:
مصدراست یقال: و منه علی الامم حقه علیه و ندبه له و الیه یس ح مرادف با صریفی
است که بهی ترغیب شدید و تهریجی اکتفاست و گویا وجود ناه در این قیل کلمات از
قیل نام در امثال کلمه و آنرا گفته است که مدحی را بر الفتح کثیراً و در این کتاب قیلا بکثره
است و نای بنای نوع و بنای مره هم نیست و کیفیت تهریجی یوسفیان لشکر اسلام را بر
جنگ با کفار در یومود در قریه هذله قریب یاد خواهد شد. ۴- ب: ث: «حقه»
این اثر در اسناد مذکور است: «هند بنت حبه بن عبد شمس بن عبد مناف قریشه الهاشمیه امرأه
أبی سفیان بن حرب و هی (۱) معاویه (الی أن قال) و شهدت أحدًا کافراً (الی أن قال) و شهدت
الیرموک و حضرت علی (الی آخر ما قال) (الی آخر ما قال) و این در حدیث
مشفق گفته: (ص ۸۸) درین رجال بنی هاشم شتر قریه ابن ذریه قنایم بن کافین و
قدر تفسیر اسم و غیر گفته (ص ۹۸): و فیه غله و کان أبویهم یکی أبا حبه و اشتقاق
هذا الاسم من الحبه من قولهم: عانیت فلاناً فاعنی أی استغنیه فارضانی، و الاسم الحباب و
الحبه و الحبه الحبه و قوی در تهذیب الاسماء گفته: و حبه بن ذریه الکافه مذکور
فی المذهب فی فصل المبادیه فله حمزه بن عبد المطلب رضی الله عنه یوم بدر کافراً از بیانات
گذشته صریحاً بر آنکه حبه بنهم عین و سکون ناه و یاء مفتوح بعد از آن و یاء در آخر است.

و یوسفیان را تفضیلی تشهد بر صحابه.

آنکه گفته است:

«و در کتاب علی بن مجاهد الکذاب آورده است و او از روافض متقدم
بوده است و کتاب و مناقب امیر المؤمنین و مثالب المناقبین» نام نهاده است در
آن حکایت کند که لیلۃ الشبه چهارده تن بودند که برای رسول آمده و عثمان
جمله^۲ رسولی کشید و حقه^۳ می راند «این چهارده تن روه بر بیسته^۴ بودند
چون دزدان سر کوهوران و دبه های مصری پس از امتحان خرما کرده بیستابندیدند
و دریای فاقه رسول او کردند برید و رسول را بیک حقه^۵ منافقان را
بشناخت و چون رسول را و فاقه نزدیک رسید بهی بر بالین رسول نشسته بودند و آن

۱- در سنی الارب گفته: «و یومئذ یزید و یوسفیان یومئذ». ۲- در سنی الارب
قاطع گفته: «و یومئذ یزید و یوسفیان یومئذ». ۳- یاقوت در معجم
البلدان گفته: «و یومئذ یزید و یوسفیان یومئذ» است از دهات دی، و گفته اند که ناحیه
ایست از نواصی دی که بر چندین ده مشتمل است و مسمانی و غیر او نیز آنرا از دهات دی
شمرده اند و از این تعبیر می آید که در آن این ده معروف بوده اند. ۴- قزوینی در
آثار البلاد گفته: «و تهران دسه بزرگست از دهات دی و اهل آن خانه های تیره و دینی
دارند و اگر دشمنی نهاد ایشان کند در دهای مذکور متحصن می شوند لیکن وقتی که دشمنان
شان بر می گردند از دیر زمینها بیرون می آید و بقتل و غارت و راهزنی می پردازند (تأخر کلام
او که کشف از شراوت و خباثت ایشان است). و برای تحقیق درباره «س» و «طهران»
رجوع شود به تعلیق قاره ۹. ۵- در حیات ائمه گفته: «دبه بافتح و نشاند صحیح، و بهی
خطامت بهی طرف چرمین که از چرم خام باشد اکثر در آن روغن بر کشند (از متعجب و
لطافت و بهار عجم). و نیز گفته: «دبه دریای ییل افکنند بهی فته انگیزی (از سراج).
و در سنی الارب گفته: «دبه در زیر پای شتر افکنند کبابی از رنگ شتر با سر بخار و سر بخار
آوردن و فته انگیزش را نیز گویند. ۶- ب: ح: د (در این موده و موده آمده):
و افکنند و «دیکند» در سنی الارب گفته: «او کند با کاف فارسی پروژ و سنی افکنند
باشد که مامی افکنند و انداختن است و لو کنند پروژ و سنی افکنند و انداختن باشد و
او گید با کاف فارسی پروژ و سنی افکنند است که از افکنند و انداختن باشد و ملک الشعرای
(ره) ضمن ذکر اصطلاحات و لغات نادره تاریخ سیستان گفته (ص ۱۶) مقدمه او کند بجای
افکنند مثال: و خطی آل عمر و باو کند و مفرد خطی کرد و بنام محمود ص ۴۵۱.

بو بکر و عمر و عثمان بودند دیگران، و رسول علیه السلام دو صداری میگفت: فَعَدُوا جَيْشَ أَسَافَةَ وَأَسَافَةَ زَيْدٍ رَأَى بِحَرْبٍ رُومِيَانِ نَامَزْدَ كَرْدِه بُو دَنِرَا كِه مِیدَاسْت كِه چُون اَو اَز دِیَا بَدُوشُد اِمِشَان چِه كُنند و قَبُول نَكردن تا رسول میگفت: حَقَّقُوا لَيْلَةَ الْمُغْتَبَةِ وَابْنِ چَینِ بَهْتَانِ بِرِآنِ بَزَرِگَانِ بَهَادِهَانِه.

امّا جواب این کلمات آنست که: او لا علی مجاهد بود علی مجاهد بود، و کوی مجاهد بدر مصلحگاه پندش باز خوانند که رازی بود و علی ازری برفته بود بنظم، و با احمد خنبل باری آمد و مدتی بری بماد و مشعب خنبل گشتی و آنچه او را کذاب خوانند حیب باشد بر شیعت که همه اهل سنت خلیفه او کین را از دلدالعیاس، ابوالنّاس سفاح خوانند و سفاحی بدتر است که کذاب، و اگر آن خنبل مذهب شیعیان نیست این نیز نصان مذهب شیعت نکند و حدیث کتاب که آورده است نام کتاب نه این است در آن کتاب یابی است که آنرا باب مناقب امیر المؤمنین و مثالب المناقبین خوانند و حدیث لیلۃ الغیبه معروف است و شبیهی نیست در آن

۱- ع: و که اوله ت: ب: و که او به. ۲- ت: و که او به از مجاهد نبود علی مجاهد بود کوی مجاهد بد: و که او به از مجاهد نبود و کوی بدر مجاهد مصلحگاه: ۳- و که او لا نه علی بن مجاهد نبود کوی بدر مجاهد مصلحگاه بوده: ح: و که او لا علی بن مجاهد نه علی بن مجاهد بدر مصلحگاه بوده که او را پندش باز خوانند عبارت نسخ بسیار خوش و نامبرار و نامزگار است و بنظر قری صحیح همانست که در متن ملاحظه میشود و برای تحقیق درباره و علی بن مجاهد دجوع شود و تعلیقه ۱. ۲- از این عبارت صریحاً برمی آید که در دی کوی بوده که آنرا و کوی مجاهد میخوانند (همینکه اسم فاعل از باب مفاعله از ماد کا وج ده برام ممله در آخر کلمه) و این کوی در مسئله مصلحگاه بوده است که از مصلحهای بسیار بزرگ و معروف دی بوده است، و بنظر منظم بنام مراد آنست که و کوی مجاهد برام ممله مشرب شخصی بوده که معروف بکلب بوده و شاید مجاهد بهامی هم بوده است از مجاهد را لغزوه او با نصیبه او غیر همان چنانکه در حدیث نبوی وارد است: و لاغیه قاسم او مجاهد و از مثالبه مصنف (زم) کذابی او را با سفاحی ابوالنّاس معلوم میشود که این نیست کذب را با و قبول داشته است، نداین صورت باید بگوئیم که مراد و علی بن مجاهد مذکور در کتب زجالیست بلکه غیر اوست اگر چه هر دو رازی بوده اند و تحقیق این امر در تعلیقه ۱ و ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی. ۳- مراد از و خنبل احمد بن حنبل است از قبیل اطلاق حسن نیستی و اراده پسر احمد، و این اطلاق در کتب قدام بسیار شایع بوده است.

که جماعتی منافقان با رسول علیه السلام آن خبر کردند امّا آن جماعت عبداللّه ای: سلول بود و زید بن امیت و جید بن قیس و نظر او ایشان در نفاق و عصیان نافقه دار، و حدیثه خدمتکاران بر بو بکر و عمر و عثمان این حواله نکنند و آنچه حواله کرده است بدان مصنف که گفت: چون دزدان سر دهران رویا بر پیسته بودند ترویر و دهقان است و در آنکه حدیثه منافقان را شناخت خلاف یست امّا مؤمن منافق نباشد، و منافق مؤمن نبود.

و حدیث تریب و تبهیز لشکر اسلام و اسامه زید: عراجیه نوشتی است و از مذهب سنتی اصلی خبر ندارد تفسیر جریر طبری بریاید گرفتن دیر خواندن که رسول در حالت حیات خویش بو بکر و عمر را در حکم اسامه زید کرده بود و او را بر ایشان امیر کرده و او را بحرب روم فرستاد برای مطالبه خون چمنی طیار و عبداللّه و واحه و چون رسول را تب مرگ گرفت آن لفظ حکم نمیکرد و قول شیعت درین فصل آنست که: جماعتی را که مسطی رعیت اسامه زید کند ایشان را بعد از مسطی بر طبری منعی امیری ردند که علی انهم فاضلتر و عالمتر و معتر پس بود بدلالات و آیات که از پیش بیان کرده شد و در آنکه داشت بر مید و رسول بیفتاد این حواله است بر صیخ خدای و غفلت سیر لیل که او را

۱- این کلمه فقط در وج. ۲- این اهلای در نسخ بسیار مشوش هبط شده و بجزمت بسیار فراوان تصحیح شد و برای تحقیق در تراجیم اعلان دجوع شود و تعلیقه ۱. ۳- ع: ت: ب: و پروه ج: د: و پروه و در منتهی الاویب گفته: و زور ترویرا = آراست دروغ را، و زور لاویر آراستن و برای داشتن چیزی را و راست و یکو کردن آن و مایل گردانیدن (۲) آنکه گفته: و نشان و علامت کردن زور و بهتان یقال: ذرر نفعه اذا دغها بالزور. ۴- و جریر طبری از قبیل اطلاق نام بدر پسر و اراده پسر است مانند حسن مینای بر احمد بن حسن مینای و این همیرو در آن زمانها بسیار متداول و شایع بوده است و برای تحقیق در آن و مانند آن دجوع شود و تعلیقه ۱. ۵- در قاصوس گفته: و عبداللّه بن دراحصای و بنو رواحه [بالتح] بن و در منتهی الاویب گفته: و رواحه بالتح سرور که پیشین چیزی حاصل شود، و عبداللّه بن دراحصای است و بنو رواحه بطنی است از عرب. ع: ج: و آن قط دا. ۷- ع: و رسول یشته ت: ۴: و رسول را شناخت.

خبر ندادند، و هیچ عاقل این یاد ندارد تا زول آیت: اَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ، و اگر چه ریح^۱ و اَلَمْ وَ حَوَادِث و قَتْل بر انبیا روایت تا عاقل عالم چون این جواب بخواند وی را درین مسأله هیچ شبهتی نماند، و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: در کتاب تأیید النبوة و تدبیر الامامة^۲ که یونس بن عبدالرحمن القمی^۳ الرافضی^۴ کرده است هر خبری که رسول در حق یکی از صحابه گفته است او آنرا تأویلی دهد؛ تا اندکان خبر که رسول گفته است: «ان الشیطان لیفر من ظل عمر» گویند: این به خبر رسول است که شیطان خود از رسول بنمی گریزد از عمر چگونه بگریزد؟»

اما جواب این کلمات آنست که از غایت جهل این مصنف یکی اینست که ذکر شخصی کرده است و گفته است: قمی، آنکه گفته است: رافضی، و بداند^۵ که چون قمی بگفتی مستثنی باشی^۶ از ذکر مذهب^۷ که در حکایت آمده است که مردها استغاثی یکی را پرسید که: از کدام شهری گفت: من از شهر دندان کنان، مرد فرد ماند گفت: معنی مفهوم نیست، مرد گفت: معنی آنست که: چون من گویم: از قم، گوئی: آمد پس چون ذکر نم ی رفت ذکر مذهب بی فایده باشد که قمی آنرا شیمی باشد و الا رافضی نخواند.

اما آنچه گفته است که: «اخباری که در حق صحابه است آنرا تأویل خطا کنند» آنکه گفت^۸: که «یونس عبدالرحمن گفته است که: این خبر نه خبر مصطفی است» بیچاره کسی که تصنیف کند و آنگاه خبر از تأویل باز نماند که تأویل آن باشد که لفظ خبر مقبول باشد و در معنی اقوال مختلف شود پس این خبر را که رسول در حق عمر گفته است سبب نزدی است چون مفهوم شود شیمی و

۱- ذمر: آیه ۳، ۲- ح: و اگر رنج، ۳- در آثاری که در ترجمه یونس بن عبدالرحمن از او نقل کردند چنین کتابی را نام برده اند، و همچنین در فهرست کتب شیعه دیده نمیشود، ۴- ح: کذا در نسخ و فایده ندانسته، بوده است، ۵- ح: ۵، ۶- و باشد، ث ب ندارد، ۷- ح: ع: و از مذهبی دیگر یعنی از مذهبی بجز مذهب تشیع، ۸- ح: ۵ و گفته ۴: و گفته است، ۹- ح: ۵ و تأویل از خبر.

سنی را در آن شبهتی نماند^۱ و آن چنان بود که در عهد ابوبکر اسلام عمر پیش رسول آمد و گفت: یا رسول الله شیطان مرا در نماز وسوسه میکند و من پناه دادم با سایه نویدین که: التَّجَاتُ^۲ اَلِیْ غُلَّکَ من وسوسه رسول علیه السلام گفت: چون چنین است: ان الشیطان لیفر من ظل عمر، تا خبر راست باشد و شیطان در سایه^۳ مصطفی گریخته باشد و عمر در پناه^۴ شهنشاه باشد و خواجه سنی از خبر و تأویلش نه آگاه^۵ و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: «در جواب مسائل علی ابوالقمران امیر آبادی معتزلی رشید عبدالجلیل رازی رافضی گفته است در جواب مسائلی که معتزله را بار و افش^۶ خلاف است و در اثبات امانت معتزله را با مامواقت باشد ویا رافضی خلاف باشد و علی ابوالقمران خبری با اسناد بیافزوده است چنانکه رافضی آن را انکار شتوان کرد^۷» که جعفر صادق را پرسیدند که: چگونگی در بوبکر و عمر؟ گفت: دکا لله امامین سیدین کبیرین: اَللّٰهُ فَرَّعَ هَما و این قول جعفر است اما تأویلش این است که از «امامین» آن امامان خواست که: «فَتَوَلَّوْا اُمَّةَ الْکُفْرِ» و دیگر جای: «و جعلناهم اُمَّة» یعنی الی الشاکر^۸ و از فیسیدین کبیرین: این جماعت را که: «و اتَّخَذْنَا سَادَتَنَا و کِبَرَاتَنَا» و در آیه^۹ فَرَّعَ هَما ازین مورد: «و ادعوا» خواسته است^{۱۰}، اما جواب این فصل بی اصل و سخن نادرست و بهتان بی برهان او^{۱۱} حکایتی

۱- ح: ۵ و «مانده»، ۲- ح: ث ب: ۴، و «الجات» و شاید صحیح این چهار نسخه «الجات» بوده است، بدون همزه زیرا «الجات» درست نمیباشد، بود مگر صیغه مجهول تا معنی چنین باشد که من ملجأ و مظهر^{۱۲} شدم با سایه تو، در موردی که در «الجات» معنی آنست که من پناهده شدم و «الجات» نیز بهین معنی است و نزدیکتر به صورت کلمات نسخ نامورده است، ۳- ح: ۴ ب: «فرموده»، ۴- ح: ۵ و «ز سایه» و بطور قطع غلط است، ۵- ح: ۴ و «دانشگاه»، ۶- برای تحقیق در این حدیث رجوع شود به تعلیقه^{۱۳} ۱۱۴، ۷- ح: ۴ ب: «و قرار دادن» ح: ۵ و نتواند کرد، ۸- از آیه ۱۲ سوره مبارکه توبه (شما فقط و اقوام و جاه فروع است در اول آن)، ۹- صند آیه ۲۱ سوره مبارکه قصص، ۱۰- سائر آیه ۶۷ سوره مبارکه احزاب، ۱۱- برای تحقیق در این حدیث رجوع شود به تعلیقه^{۱۴} ۱۱۴.

خوش گفت: که عیونهای دوستانی را دختر کی بنالید او را گفتند: ترا آب دختر^۱ بطیب دهن باید نمود و شکل حال با عیونه فکر او فتاد^۲ عیونه از جهل و خرافات دیبهای انبوستر غییر داشت و پادشاهی از غایب دختر درو کرد و بشهر آمد و بجامع برود و بریری امام مثنوی عرض کرد: امام پراساست بدانست^۳ که چه گفته است می گوید: خاله را از^۴ چهار گونه سهوا افتاده است:

اول- آنکه بیسواسانه^۵ باید رفتن؛ بجامع آمده است.

دو- آنکه بطیب بپودی پایست نمود؛ بشافیر مثنوی نموده.

سیوم- آنکه بول عادت یافته نه غایب.

چهار- آنکه در شیشه کنند نه در دیبه.

مصنف لوستی را چشم سهوا افتاده است درین دعوی:

اول- آنکه علی پواتر آن زیدی بودند معتزلی، و از معتزلی نازیدی مسافتی دور است.

دو- آنچه گفته است که: مجتبیها بامتزله در امامت موافقت است؛ لیست که مخالفی تمام است. اگر چه باو^۶ مثنوی^۷ باشند اما در آخر مجتبیها خلاف^۸ کنند و خلاف در آخر خلاف باشد در اول^۹ خاصه در امامت، و همه شیوخ معتزله علی را بر بیکر و عمر تفضیل نهند و علم و سبقت^{۱۰} خلاف مذهب خواجه امام حسین و دشید^{۱۱} قدس الله روحه. در آن کتاب این خبر رد^{۱۲} میکنند علی^{۱۳} پواتر آن^{۱۴} در فصلی که اوتفیح زندگاست که امامیه بویکر و عمر را دوست ندارد و بد گویند خواجه امام حسین

۱- ح ۵: و که حکای خوش است. ۲- ث ب م ح ۵: و صوری و همچنین در موارد آینه و صیو^{۱۵} از اوصاف زنان است یعنی بیرونه پس تاء و صیو^{۱۶} تاء تأنیث نیست. ۳- کتابه از عیون و بول است. ۴- ث م ب: و افتاده ح در تدارک. ۵- ح ۵: و در یافت. ۶- م ب ح: و از: و تدارک. ۷- م ب ح ۵: و پادشاه. ۸- ح ۵: و آنکه آخر مجتبی را خلافت^{۱۷} ث ب و آنکه آخر مجتبی اختلاف^{۱۸} ح ۵: و اما آخر مجتبی را خلاف^{۱۹} ۱۰- متعجب^{۲۰} (ده) در ترجمه دشید^{۲۱} الدین عبدالباقی داری گفته: و له جوابات علی بن ابی- القاسم الاسترابی المعروف بقرآن^{۲۲} پس «قرآن» مخففه و «ابراقرآن» است.

در حقه الله علیه. می گوید: زبیدی ایشان را بد گویند بدان جهت که در فلان کتاب بفلان استاد زبیدی روایت کرده اند این خبر از صادق علیه السلام^{۲۳} برین وجه و این تأویل^{۲۴} که بیان کرده است، و هر کس که مثنوی علی^{۲۵} پواتر آن بخواند بداند که خواجه امام رشید در آن نقل نه پادی است و نه غایبی و نه معتزلی آن بلکه رد کرده است^{۲۶} بر شیخ علی پواتر آن، و هر کس که باصاف بر خواند نامعتبر این مصنف بداند که هر چه گفته است همه دروغ و بهتان و تصب و کذب است. والحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است:

و این البرقی در کتاب الواحده^{۲۷} آورده است از ابو جبر از جعفر الصادق علیه السلام که او گفت: اهل^{۲۸} عثمان قتال رسول الله صلی الله علیه و آله؛ هذا الطالع من اهل النار این فر و نگرفته از اهل دوزخ است.

اما جواب این کلمات که حواله کرده است^{۲۹} به «این البرقی» و بکتاب او و این مایه پنداشته است که منخیر^{۳۰} و منحد^{۳۱} ث مافتد غو^{۳۲} این باشد که بدینا فرو عد^{۳۳} هر چه بپشتش افتد پس آرد و دلالت مذهب او نباشد تا در کتب اخبار از مخالف و مؤلف از هر گونه ای آورند از مناقب و مساوی؛ و باعتقاد محدث تعلق ندارد، و این خبر خود معروف نیست و چون مذهب خواجه مجتبی ناصبی چنانست که نبیات و هلاک^{۳۴} خلائق بسببیت^{۳۵} خدای تعالی تعلق دارد که مالک الملک است تا اگر خواهد بوجهل دفع عین را بیهشت بره بقیامت و محدث دهموسی^{۳۶} پندوزخ؛

۱- و علیه السلام نقل در ح ۵ است. ۲- ح ۵: و این تأویل داه. ۳- ح ۵: ث م ب: و در کرده اند. ۴- شیخ دفرست و تاجی در رجال در آثار البرقی نام کتابی بنویس و الواحده یاد نکرده اند و همچنین سایر طبای ما در حوائج علیهم و این دلیل بر آنست که این نسبت باو دروغ راست. ۵- ح ۵: م ب: و کرده اند. ۶- ح ۵: و دروغه پس و شد در متن (بفتح سین) مختلف و دروغه است چنانکه در این بیت: و راستی بوجوب رضای خداست کسی ندیدم که غم خند از ره راسته یعنی غم شود. ۷- ح ۵: با ضاعه: و راه.

و هر کس این فصل بخواند کذابی این مستثنی باشد ان شاء الله.

آنکه گفته است: و مرغی بغداد در کتاب آورده است که: علی دختر که بمنز داد از بیم خاد که سر سوگند خورده بود که اگر بمن ندی^۱ حبیبه فاطمه بمرت فرود آورده و پهری گویند که: دختر بدو رسید که خدای تعالی دانست که آن وصلت پسندیده نیست. و مرغی گویند: عاقله عمر را حریص بکرد بر آنوصلت؛ زیرا که عاقله میخواست که عمر را بر علی بیازارد و عمر را می گفت: اُم کلثوم دختر فاطمه بنت رسول الله را بخواه علی رستم علی که سخت چمخال است و علی زهره نداده که دختر بتولند دلی قبول نکرد، عمر این شکایت با عباس عبدالمطلب کرد و گفت: «اگر دختر بمن ندی» گواه برانگیزم که علی زنا کرده است» علی گفت: گواهان از کیا آری؟ عمر گفت: من حاکم و والی ام حکم کنم و کسی آنرا فسخ تواند کرد آنکه ترا سنگسار کنم، علی این معنی با عباس بگفت، عباس گفت: ایچس برادر دختر بدو که اگر این معنی بکند او را که منع کنده؟ و نه دخترت بهتر است و معظمتر است از خلافت که میرد است، علی گفت: من باری رضا دهم که کیش بنی عدی با عیش بنی هاشم وصلت کنده عیاس گفت: اگر تو بنده من بنم که مرا بر تو ولایت است و پردخترت مرا ولایت باشد و دختر رضا نداد و عیاس بیامد و بی رضای دختر او را بمنز داد. پس خواجه دافنی اینچیه میگوید اگر راست میگوید بجز از آنکه عمر زانی و غاسب باشد، عمر پیش دافنی خود سهل است اُم کلثوم بنت علی در خانه عمر بحرام بوده باشد و نریدین عمر از وی بحرام آمده باشد و عباس قواده باشد

۱- امروضا بنی دسمالط کتولی در این خیل اضافه ها یالی علاوه می کنند مانند صای موسی و عیسی مریم و خایر آنها. ۲- ث ب ۱: و نی دمی. ۳- ث م ب: و بن نی دمی. ۴- ج ب م ت: و که عیش بنی علی با کیش بنی هاشم ح د و عیش بنی علی با کیش بنی هاشم و این نسخ قطعا غلط است زیرا «عیش» یا «عمر» و «کیش» یا «ام کلثوم» متعلق نیست و مراد قائل بوده است. ۵- م ب: و آنچیه ح د: دایکده. ۶- کذافی التسخ پس تاء و قواده برای مباحه خواهد بود چنانکه در علامه.

و علی با دمام منزلت کمت از جولاهی^۱ باشد و به بی حسی بن در داده باشد چنانکه مذهبی اهل رفض است که علی را همه عجزی و صفات نفی و عیسان و بی حسی و پندارنده و نفاق منسوب کنند که این معنی با هیو^۲ جولاهه^۳ و مدوس ندانه و زیرک پاسبان، و فرسخ دربان، و اسکند^۴ منشت پشاید کردن^۵ که دخترش بی رضای وی میرد و میدارند و از تن می زند^۶ و میگویند شما دایده و مال و میلالت و ازق از عمر می ستانند و گوید: چهل سادق را از این وصلت پرسیدند گفتند: «فخرج خبوهاء» و هرگز دروغ زن را از دافنی هیچکس نباشد؛ اما جواب این فصل مطوک برین وجه که ایراد افتاده است آفت که: علی بهتر نیست از مصطفی و نه بر این مصطفی هست، و دختر علی بهتر نیست از دختر مصطفی و عمر با اتفاق سنیان بهتر است از عثمان عثمان و شیمت انکار نکنند که سید علیه السلام در دختر بستان داد پس چون آن روا باشد و بوده است این نیز روا باشد و هر نفسان که اینجا باشد آنجا باشد و هر مصلحت که آنجا بوده باشد اینجا نیز در این مناقعت بوده باشد، و مصطفی بنی مانی خدای تعالی داد و علی عایشر بود از مصطفی، تا این فصل با آن فصل قیاس می کنند و می دانند که این مستثنی^۷ پیش پنهان عیاده است برین مایه و پیش دروغ گفته است. و آنچه زیادت است برین فصل آفت که:

در جواب این و آثار هست که مصطفی دختر خویش را پس بولهب داده و دختر را

۱- و جولاهه بر وزن درواه یافته را گویند. ۲- ح: و عیسه و عیسه. ۳- ح: آندراج گفته: و جولاهه و جولاهه و جولاهه همه یعنی یافته است. ۴- م ب: ح د: و اسکند. ۵- یعنی این صله را با ایشان نسبت نمیتوان داد تا چه بعد با میرالمؤمنین علیه السلام. ۶- در پوهان گفته: «دن زند بازای هوز بر وزن کردن یعنی خاموش بودن و خاموش شدن و صبر و تحمل کردن و آسودن باشد، و نریدن و نریده خاموش شولند که فاعل است» و بدنی امر هست یعنی خاموش باشی و نرند بدنی خاموش شود. ۷- در نسخ: و ذلک و بقرینه دهاء در خطی و دهاء که در حقه نسخ چنین است تصحیح شد. ۸- ح م ت: و یکند و میداند که این مصنف ح د د این فصل با آن فصل قیاس کند و بداند این مصنف که.

برای بیع بن عاص داد تا بداند که انبیا و ائمه دختران داده بکسانی که درجه^۱ و مرتبت ایشان نداشته‌اند و قصاص مرثیه ایشان نبوده است. و اتفاقاً که این مصنف نامشده در حق علی و عباس اجرا کرده است همه فسق و کفر و طعناست که عمر و عباس و غیر ایشان را معلوم بوده است که اگر دیگران از کفر با اسلام آمدند^۲ علی همیشه مؤمن بود، و گو دیگران را بکفر و عصیت منسوب کردند علی از همه همای همیشه منزله و میرا بود. بجهت آن خبر که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت اثنی لآخاف علیه أن یرجع کافر^۳ بعد ایمان، و لازماً بعد احسان، پس امیر المؤمنین از آنجه عمر گفت با نکتت ترمیم و عمر مالا^۴ که خود نگفته باشد و اگر برای رغبت چنان بیوند^۵ آن کلمه گفته باشد دور نباشد که نه معصوم بود.

و آنچه درین فصل بر تنای بغداد در حق الله عنه، و بصغر صادق صلوات الله علیه، و بهیت امامیه کثر الله عدد هم حوالت کرده است همه دروغ و بهتانست، و نکاح بر ضای علی دفته و عباس در آن توسط مسبب بود، و عمر بدان رغبت محمود است، و عافان^۶ باشد که چون دختر مصطفی زن عثمان باشد تفاخر و منزلت در آن عثمان را باشد نه مصطفی را؛ تا دور و فوات آن دختر سید علی السلام میگوید: نعم الغنم القبر، و کمر دختر مرتضی زن عمر باشد تفاخر و منزلت در آن عمر را باشد نه علی را که بنی هاشم دگراند و بنی عدی دگرا نه، و مرثیه بوطالب دگرست و مرثیه خطاب دگر، و علی مرتضی دگر است و عمر دگر، و دزد و دال این کلمت بدروغ که سید مرتضی و بهیت حوالت کرده است همه بگردن مصنف نامشده^۷ و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است [در فصلی مطوّل که: زید بن عمر از ام کلثوم بنت علی بود،

۱- بجز نسخه ج: ۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲ ب ح د و با سلام آمده اند. ۳- ث م ب ح د و عثمان و در برهان قاطع گفته: و ما نا یعنی همانا و گوئی و پنداری آمده است. ۴- ع ث: و نبوده: ب: و نبوده: و د بیوند: یعنی قرابت و خویشاوندی و اتصال است در اینجا. ۵- ح د: و مصنف نامشده تا نامشده.

و بشام رفت و بیعت گرفت.

جواب: آنستکه: شیعت منکر باشند آنرا و موضع نزاع نیست و از سرکار بر بی فایده آلا مال نیز آید.

آنکه گفته است که: و بزرگان دین نصیحت کردند و گفته اند که: بر راضی اعتماد مکن که او دعوی دوستی علی کند و همچنان باشد که جهود در دعوی دوستی موسی.

اما جواب این کلمات نامقول آنست که عجیب است که این نصیحت و قول بزرگان دین که بخواجه نوسنی رسید است که: «براهنشان صحبت نباید کردن و برایشان اعتماد نباید کردن» پنداری این سخن چهارون اثر شید و سامون خلیفه نرسیده بود تا بشوهرت علی یقطین^۱ و فضل بن سهل^۲ را راستین چندی^۳ اعتماد کرده بودند در ترتیب خلافت و امیر المؤمنین^۴، و این خبر پنداری سلطان ملک شاه نرسیده بود تا دختر خود را خاتون سلم^۵ را باصفه علی شعی میداد، و بر مجد الملک قمی اعتماد کرده بود، و سلطان بن کیا^۶ که نرسیده بود تا بر گفت دسودت رئیس ابواسحاق^۷ شکوی اعتماد کرده بود، و این خبر علام بنش با سلطان سنجر^۸ نگفته بودند و خیانت کرده تا او^۹ بر شرف بوطاهر وزیر قمی^{۱۰} و بر معین الدین ابوسعید^{۱۱} که نرسیده بود که سر همه شیخان بود تا بغاقت دختر^{۱۲} را^{۱۳} پسر سید مرتضی قمی می داد^{۱۴} و دختر امیر شرف شاه جعفری را برای پسر قمی عمر می خواست^{۱۵} و سلطان محمود از این سخن بیگانه بوده تا که وقتی دختر ملک

۱- ۴ ح د: علی بن یقطین. ۲- ح د: و چندان. ۳- ۴ ح د: ترتیب خلافت امیر المؤمنین ح د: جریض آید: و بستر شد خلیفه هم نرسیده تا بر قول وزیر نو شیران خالد شعی که وزیر بود و بر قول او اعتماد کرده بود. ۴- ۴ ح د: «سلم» (با عین مهمله): ۵- ع ث: و نا او را. ۶- ح د: «بر شرف الدین ابوطاهر مهلب و زید قمی». ۷- ح د: دختر خویش را. ۸- ۴ ب ح د: و داد. ۹- ح د: و امیر سلق راه. ۱۰- ۴ ح د: علی بن یقطین. ۱۱- ح د: و چندان. ۱۲- ۴ ح د: ترتیب خلافت امیر المؤمنین ح د: جریض آید: و بستر شد خلیفه هم نرسیده تا بر قول وزیر نو شیران خالد شعی که وزیر بود و بر قول او اعتماد کرده بود. ۱۳- ۴ ح د: «سلم» (با عین مهمله): ۱۴- ع ث: و نا او را. ۱۵- ح د: «بر شرف الدین ابوطاهر مهلب و زید قمی».

رئیس صدقه شاهی می‌خواست^۱ و وقتی دختر سلطان محمود را پناه رستم علی شهریار می‌داد، پنداری که خلفا و سلاطین و امرا و وزرای عالم همه جاهل بودند بدین خبر الا این مصنف که از وافضی در ناسبی گرفته است و بدان میماند که از همه منبّهان عالمتر و فاضل‌تر و متعصب‌تر است و هر کسی که این جواب بر خواهد بی‌امانتی وی بداند.

دقیق‌تر کردن شیعه‌ها در مودت و محبت علی من‌حنی با جهودان پنداری مذهب بد خود فراموش کرده‌است که پیچودان ماند که متابعت سامری کردند و موسی زهادران را رها کردند و دوی‌گوساله کردند تا معجزی بشوم سامری ماند و درین معنی فعلی مفرد بیاید در آخر کتاب ان‌شاءالله.

آنگاه گفته است: فصل‌بدانکه در بعضی از فراموشی قرآن بقول روافضی؟ علی بن ابراهیم بن هاشم که از روافضی متقدم بوده‌است میگوید در تأویل این آیت که: *ربنا ادرنا الذین اشدنا لمن الجن والانس نجملها تحت اقدامنا لیکوننا من الاطغیان* این دو کسی را از دوزخیان از اشدّ محمد که حوالت بدیشان می‌کنند؟ یکی یوکر است و یکی عمر که پناهی خلافت بظلم ایشان نهادند. اما جواب این کلمات آنست که: هر هیچ دانستند و دانا پوشیده نماند که بهتان و زور و کذب است که حوالت کرده است از چند وجه:

یکی - آنکه گفته است که: و این حوالت اضلال دوزخیان کنند که از اشدّ محمد باشند و از اژدر آیت معلوم‌است که باری تعالی از کافران حکایت میکند در *سورة السجدة*: *وقال الله ین کفروا ربنا ادرنا الذین اشدنا من الجن والانس* در دوزخ گویند آنها که بدیا کافر بوده باشند: و بشاء پروردگار ما.

- ۱- ع ت ب عبادت میان دوستان دارند.
- ۲- ح د باضاة و ملک مازندران بعد ازینجا.
- ۳- در نسخ ح ت ب ۴: و بدانکه.
- ۴- ح: و بدانای براند که بعضی از روافضی فرآردا
- ۵- ذیل آیه ۲۹ سورة مبارکه و صلت = سجده و صدق آن:
- ۶- ح و بعضی آن دو کسی که دوزخیانند از امت محمد که حوالت
- ۷- ح: و در سورة الزمر.

آرنا، بمانیا، الذین: آن دوشمن را، اشدّنا: که حاراً گمراه کرده، من الجن: از جینیان، والانس: یواصطف گفت: و از آدمیان: پس نه از اشدّ محمد باشند کافران باشند که این خواهش کنند. و علی زعم مصنف اگر یوکر و عمر اضلالی کردند در خلافت با اشدّ محمد کرده باشند نه با کافران و آیت حکایت است از قول کافران.

دیگر آنگاه - مفهوم است از آیت که یکی جشی است و یکی انسی، و یوکر و عمر هر دو انسی‌اند.

پس آیت را بنام ایشان تأویل کردن و تفسیر دادن جهل و خطا باشد و اگر مقدّر آیت شیت را با کسی خصومت باشد تفسیر آیت قرآن بوجهی نکنند که در اجراء لفظ و بیان معنی مخطی باشند تا معلوم خود که این مصنف از آیت و تفسیر و تأویلش بی‌خبر بوده است و حوالت بدو رخ کرده‌است و بر شیت آن حجت باشد که در تفسیر محمد باقر علیه السلام و در تفسیر الحسن العسکری باشد علیه السلام و در تفسیر شیخ یوکر طوسی و محمد فتال یشابوری و ابوعلی طبرسی و خواجه ابوالفتح رازی باشد. رحمة الله علیهم که معروف و متبر و معتمدانند و این قول خطا است و حوالتی بدو رخ است.

و این مصنف مجبّر دو مواضع این کتاب آورده است که: دشمنان یوکر و عمر و عثمان را دوست ندارند و پنهان ایشان را لعنت کننده و از مذهب بد خود فراموش کرده که هزارها کم پنجاه ماه در عهد خلفای بنی‌امیه و مروانیان نهاد چهار ظاهر علی رؤس العال بر سر منبر هاشمیان بنی‌امیه علیه السلام را لعنت میکردند بر منبرهایی که خطبه بنام یوکر و عمر و عثمان می‌کردند.

- ۱- ح: و آن.
- ۲- ع ت م ب: و مقدّر را، و باید و مقدّر را در قدم بجای و مقدّر را بکار می‌برده‌اند.
- ۳- ح: و و بر قیمت آن حجت باشد که در تفسیر شیخ یوکر پس از تفسیر امام محمد باقر و امام حسن عسکری نامی نبرده است و از آنکه مصنف (ره) از تفسیر علی بن ابراهیم نام نبرده است برینا بد که آنرا در مداد ما بر نظامی مشفق حیه بشمار نمی‌آورده است با آنرا در عداد کتب اخبار بشمار می‌آورده است.
- ۴- ح: و پنهان.

تابعیت نیاورد که خوارج بودند که خلفاء نواصب بودند و خوارج بر عثمان تما نکویند پس ناصبانی و مجبّرانی هزاره‌ها بر یوئیک و عمر و عثمان خطبه خوانند و تناگویند و بر علی مرتضی بر آن منبرها لغت آشکارا کنند شاید که آنها را [که] علی زعمهم صحابه را پنهان بدگویند تشیع ترند که بغض صحابه معصیت است و بغض و لغت علی کفر و خواجه کافی بدین الزام شاید که مسلمانان را بدعوی بی حجت رافضی و ملحد بخواند و هر کس که باضاف این فصل بر خواند بطلان دعوی این مجبّر بداند، و گر پنهان یوئیک و عمر را لغت کردن ملحدی باشد آشکارا بر سر جنبرها علی را لغت کردن پندارم نه مسلمانی باشد و الحمد لله رب العالمین.

آنگاه گفته است: «و دیگر گویند: مراد از [تین] بسوره‌های اثین، محمد، است و «زینون» علی است.

اما جواب این دعوی آنست که نباید بخشودن بر شخصی که تصنیف سازد و از قرآن و تفسیر قرآن بدین صفت جنبی و یگانه باشد از لا مذهب مفسران و قول اهل اشارة در معنی این دو کلمه معلوم است که بهر گفته‌اند: ان الله

۱- توضیح عبارت آنکه: اگر مدعی گوید که آنان که امیرالمؤمنین علیه السلام را بر آن منابر لغت کرده‌اند خوارج بوده‌اند جوابی همی که اگر خوارج می‌بودند نام عثمان را در خطبه‌ها بعد از نام یوئیک و عمر نمی‌آوردند زیرا که خوارج یوئیک و عمر را تکریم و تجلیل می‌کنند و عثمان و علی را دشمن می‌دانند و بدی گویند و ضمن معرفی ایشان در عهده کتب می‌نویسند: واهم [ای الخوارج] یحییون الشیخین ویظنون الصهرین و مراد ایشان از الشیخین یوئیک و عمر، و از الصهرین عثمان و علی است که دامادان یسیرا کر (ص) بوده‌اند سید هر قضی واری (ره) در تیسرة العوام گفته (ص ۶۶ چاپ استاد فقید عباس اقبال آشتیانی): و بدانکه مذهب جبهه خوارج آنست که امیرالمؤمنین علی و عثمان و طایفه و طلحه و زبیر و مالک و اشتر و معاویه و عمرو هاشم و لشکریان کافر شدند و تبری از ایشان واجب است و نزد این ملائین حدود تاج اگر تبری از علی نکند تاج متقد نشود طایفه اهل تافوا و الملائکه و الناس اجمعین. ۲- ح ۲۰: و شاید که اینها نیز علی زعمهم صحابه را بدگویند و تشیع زنند م ب: و شاید که آنها را علی زعمهم صحابه را پنهان بدگویند و تشیع نزنند. ۳- ح ۲۰: و نهان هم می‌توان و نهان هم خوانند. ۴- ح ۲۰: و از قرآن و معانی آن. ۵- ح ۲۰: و در حدیث (و گویا معروف در حدیث می‌باشد) م ب: «در جبهه».

تعالی أقسم بشیخکم الذی تأکلون، و بزینونکم الذی تصرونه معنی آنست که: باری تعالی سوگند یاد می‌کند بدین ابجیر که شما می‌خورید، و بدین زینون که شما می‌افشارید و بهر گفته‌اند که: سوگند می‌خورید بدو کوه که در شام است که یکی را زین خوانند و یکی را زینون خوانند؛ بقریه و بطور سینین^۱.

و در تفسیر شیخ عبدالوهاب حنفی^۲ می‌آورد که: مراد از «تین» یوئیک است و مراد از «زینون» عمر است، و «طور سینین» عثمان است، و «هذا البلد الامین» علی است، و در بعضی از تفاسیر اهل البیت (ع) آورده‌اند که مراد از «تین» سوگند [است] به حسن علی، و مراد از «زینون» سوگند به حسین علی، و «طور سینین» قافله‌الزحراء، و «هذا البلد الامین» بقعة الله طاهرین اند پس اگر این همه که گفته‌اند روا و مجوز باشد و مقبول باشد در حق^۳ یوئیک و عمر و عثمان اگر مصنفی در کتابی آورده باشد که: مراد از «تین» سوگند است به محمد مصطفی که خاتم انبیا است و مراد از «زینون» سوگند است به علی مرتضی که سید اوصیا

۱- ابو الفتح (ره) در تفسیر سوره مبارکه اعراف گفته: «قسم است باین دو زینون، عبدالله عباس گفت و حسن و عباس و عمر معا و مقاتل و کلی که: مراد این ابجیر است که ما می‌خوریم، و این زینون که از او دشمن می‌گیریم و در منهج الصادقین در تفسیر همین آیه گفته: «و گفته‌اند که مراد بهوتین و زینون نیست آنهاست که دو کوه است در ارض منقعه بخت سربانی یکی را بطور تیناء گویند و یکی را بطور زیناء و هر یک سید یکی از انبیا (ع) بوده (تا آنکه گفته) و از عبدالله عمر منقول است که: چهار کوه است که نزد خدای تعالی مقدس است اول - طور سیناء که بقعاست که موضع مناجات موسی است. دوم - طور زیناء که بیت المقدس است. سیم - طور تیناء که دمشق است. چهارم - طور تیناء که مکه است. ۲- یاقوت در معجم البلدان گفته: «تین و الزینون جبلان بالشام... و لیلی: التین جبال مابین حلوان الی همدان و الزینون جبال بالشام... و قیل: التین مسجد نوح علیه السلام و الزینون المیتة لنفس... و قیل: التین مسجد دمشق و قیل: التین شعب بمکه فرغ سیاه فی بلاد ح، و التین و احدائین الذکور ههنا و هرجبل بنجدینی أسد (تا آخر کلام او). ۳- ح ۲۰: «حنفی». ۴- در تفسیر برهان در تفسیر این آیه در چند حدیث که از ابن بابویه و غیر او از حضرت صادق علیه السلام روایت شده عبارت چنین است: قال: التین و الزینون الحسن والحسین و طور سینین علی علیه السلام و هذا البلد الامین لائمة علیهم السلام. ۵- ح ۲۰: «روا و مجوز است و در حق کوهها و اعیان تین و زینون و در حق».

است. خواجه ناسبی را غریب و بدیع نباید شناختن و قبول باید کردند. اما خواجه ناسبی را هر جمله‌ای با کلام است باشد الا جمله‌ای که علی در میان آن باشد و گر چه بعد از عثمان باشد.

آنکه گفته است: دو میگویند: آن اشکری و لوالدیک باری تعالی گفت: شکر من گزاید و شکر محمد و علی که طاعتشان با طاعت من برابر است که رسول علی را گفت: انا دانت ابراهیم.

اما جواب این فتوی آنست که: مذهب شیعت آنست که فرض از آیت مادر و پدر نبی الله اما اگر خواجه نوسنی را طرفه می نماید که شیعت گویند که: طاعت رسول و امام چون طاعت خدایت باید که قرآن برگیرد و از سوره انشاء بخواند که باری تعالی گفت: یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم پس خدای تعالی برابر کرد طاعت هر سه طاعت با هم دیگر، اگر علی بن ابراهیم بن هاشم برابر می کنند مگر دافعی نباشد.

و کمر^۱ خواجه روا دارد که ازین اولی الامر وقتی یزید خبیث را خواهد و وقتی ولید یلیدا خواهد و وقتی مروان سستایمان^۲ و اگر من گویم که: مراد از اولی الامر علی مرتضی است که سید اوصیا است و حسن مجتبی است و حسین شهید بکر بلاست^۳ و زین العابدین است که زینر اقیاست و محمد باقر است که وارث علم^۴ انبیاست و صادق است که سید العلماء است و با کلام و وضاحت و با نفی و نفی و عسکری که خلاصگان آل میباند^۵ خواجه مصنف سنی گوید که: دروغ است و خطاست و امام جاهل و جایز الخطا رواست پس آن بیست که شاعر را در

۱- از آیه ۱۲ سوره مبارکه لقمان است. ۲- صدر آیه ۵۹ سوره مبارکه نساء است. ۳- ت: م؛ و اگر چه ب: ح؛ و اگر چه. ۴- م؛ و سستایمان. ۵- ح: و و حسن که زین العابدین است و حسین که سید الشهداء است. ح: ت: این دو نفر را ندارند. ۶- ع: و علی. ۷- از روی نفی و نفی تا اینجا فقط در حواشی وجود است.

قصیده‌ای اداس است بی گمان شد که در حق این مصنف و قائلان این مثنی رواست همه پذیرای چون ذال بی باشد مرد زود بشویش و گوی نه صوابست خطاست بی گمان گفتن تو باز نماید که بی بدل الله غضب و دشمنی آن سیاست آنکه گفته است: دو هم او می گویند و مسکن نه فی الارض؟ مانسکین دعیم ایشان را یمنی بوقت خروج قائم شیعت را تا جهان باری کنند و قائم پادشاهی کند و بی فرعون و هامان و جوده‌ها یمنی بویگر و عین را میگویند و دلیل بر اینکه در اینجا بویگر و عین را می گوید آنست که چون عثمان را بکشتند علی خطبه‌ای میکرد در میانه آن خطبه گفت: انا قد اهلک الله فرعون و هامان و خسف یثرون، خدای فرعون و هامان را هلاک بر آورد اکنون فرعون را یمنی عثمان را فرود بر زمین، و این سخن را اندر آن دروز^۱ بولر دانست و سلمان و مقداد و عساکره. اما جواب این فصل اگر چه بر سبیل حکایت نوشته آمد از قول مصنف است که پس بویبه و استفاد باید کردن از گفتن و نوشتن چنین الفاظ.

اما آنچه انکار کرده است بر خروج قائم باید که تواریخ ببیند از اصحاب الحدیث که از امت محمد هر کس که نزول عیسی را مقرر است خروج مهدی را منکر است و آن جمهور اصحاب شافعی اند خلفا عن خلف و شیعت هر دو را مقرر اند و اصحاب یوحید بهر دو را منکر اند این مذهبی نواست که خواجه نوسنی درین کتاب در مواضع بزرول عیسی اقرار کرده است و خروج مهدی را انکار کردیاست تا نه شافعی باشد و نه حنفی^۲ و نه شیعی، پس شیعت این تمکین را حواله کنند بوقت خروج مهدی و نزول عیسی از آسمان و خواجه از قرآن میخواند که: آخر جثا لهم دابة من الارض^۳ و بر و امیدارد^۴ و خروج دجال جایز

۱- ج: و هیچ نپذیری؛ ت: و چه نپذیری. ۲- صدر آیه ۶ سوره مبارکه قصص. ۳- ع: ت: و انذارین سخن آوردند. ۴- ت: م؛ ب: ح: و حنی. ۵- از آیه ۸۷ سوره مبارکه نمل. ۶- ح: و ندارند.

می‌دارد و بر خروج مهدی از عبادتش و عداوتش پیدایش علی مرتضی انکار میکند و تفسیر فرعون و هامان از قرآن خود فرعون و هامانست، و از تاهیر کلام امیر المؤمنین همایشان باشند، و اما آنچه گفته‌اند که: شیعت گویند معنی آن کلام مسلمان بودن است نه این نامتصف دروغگورا تاریخ فراموشی نباید کردند، اولاً مسلمان در عهد خلافت عمر از دنیا برفت، و بود در عهد عثمان که او را از مدینه بدر کرده بودند، و علی خطبه بعد از قتل عثمان میکرد پس مردگان چگونه معنی کلام زنده‌گان دادند، و چون غیر بودند و مسلمان و مقدار نداشتند که غرض علی از آن کلام چیست؟ علی بن ابراهیم بن هاشم چه دانست؟ و س. کلام مرحوم علی ندانم بعد از پانصدسال که با خواجه بگفته تا بدانی که هر چه گفته است همه دروغ و بهتان است بخلاف مذهب شیعت.

آنکه گفته است: «و همچنین اعدوین آیت که: و عداوة الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستغلظنهم فی الارض» الایة تا با خر، گفته است: بدین امامان شیعت را میخواهد که در آخر الزمان قائم یابند و همه زمین او را مسلم شود. جواب این کلمات آنست که: این يك حواله و تفسیر این يك آیت درست است و مذهب شیعت خلفا عن سلف چنانست که در خلافت ائمة طاهرين است و در خروج مهدی است و در تقاسیم آوردن آن معرک کرده‌اند بدلیل و حجت و مذهب اینست که: چون مهدی علیه السلام یابند دین همین باشد و شریعت کتاب و تکلیف بدل نشود و او خلیفه باشد از قبیل خدای و اقتدا کرده باشد بشریعت جدش مصطفی، و تفسیر این آیت چون با تصاف تأمل کند از وجوه دلالت است بر خروج و بر امامت مهدی علیه السلام:

وجه اول - آنست که باری تعالی گفته: و عداوة و وعد با نقای اهل وضع

۱- ع: خروج مهدی از عبادتش و عداوتش پیدایش علی مرتضی انکار میکند و تفسیر فرعون و هامان از قرآن خود فرعون و هامانست، و از تاهیر کلام امیر المؤمنین همایشان باشند، و اما آنچه گفته‌اند که: شیعت گویند معنی آن کلام مسلمان بودن است نه این نامتصف دروغگورا تاریخ فراموشی نباید کردند، اولاً مسلمان در عهد خلافت عمر از دنیا برفت، و بود در عهد عثمان که او را از مدینه بدر کرده بودند، و علی خطبه بعد از قتل عثمان میکرد پس مردگان چگونه معنی کلام زنده‌گان دادند، و چون غیر بودند و مسلمان و مقدار نداشتند که غرض علی از آن کلام چیست؟ علی بن ابراهیم بن هاشم چه دانست؟ و س. کلام مرحوم علی ندانم بعد از پانصدسال که با خواجه بگفته تا بدانی که هر چه گفته است همه دروغ و بهتان است بخلاف مذهب شیعت.

بخلاف نقد باشد، و وعده حاضر درست نباشد و وعده دلالت باشد بر غیبت موجود که و امام غایب در امت غیر مهدی نیست که دیگر الله که در ایقان دعوی میکنند حاضر و ظاهر اند.

وجه دوم - آنکه گفت: الذین آمنوا، وعده مؤمنان را میدهد و با اتفاق لفظ مؤمنی^۱ در شیعت مستعمل تر است از بهر آنکه حنیفی^۲ خود را موحد خواند، و صفوی خود را سنی گوید، و شیعت خود را مؤمن خواند، آنکه گفت: آن مؤمنانی که عمل صالح کنند و چون حواله عمل بدیشان کرد میبشیر که عمل را حواله بخدای کند خارج باشد از آیت که همه حال خدای راستگوتر است از مجبوران. آنکه گفت: لیستغلظنهم فی الارض که بعلی^۳ کند ایشان را، و خدای تعالی در آیت حواله خلافت بنویشتن کرد، و میبشیر حواله خلافت بنمود کرد، و قول شیعت است که موافق قول خداست تبارک و تعالی که امام و خلیفه نص^۴ گویند از قبیل خدای تعالی، و میبشیران امامت از فروغ داشته، و اختیار خلق گویند. آنکه گفت: فی الارض، وارض لفظ جنس است باید که همه زمین داخل باشد، و از عهد مصطفی تا به عهد همه زمین خلیفان نداشتند نه عمر و نه علی الا بهری، و همه زمین می‌باید تا آیت را قایم حاصل باشد.

آنکه گفت: کما استغلف الذین من قبلهم چنانکه بعلی^۵ کرد آنها را که پیش از ایشان بودند یعنی آدم و نوح و هارون و علی، و این منی که حواله خلافت کنند الا مذهب شیعت نیست.

آنکه گفت: ولیمکنن لهم دینهم الذی ارضی لهم، و ممکن کند ایشان را از دینی که برای ایشان پسندیده است^۶، و تمکن کسی را وعده دهند که ممکن نباشد، و امروز الا اگر^۷ شیعت و امام ایشان نیست که ممکن ندارند، دیگران همه

۱- ع: ث: ب: «در مؤمنی» ۲: «مؤمنین» ۳- غیر نسخه ع و حنی «ع» ۴- ع: «و خلیفه» ۵- ع: «و خلیفه» ۶- ع: «و خلیفه» ۷- ع: «و خلیفه» ۸- ع: «و خلیفه» ۹- ع: «و خلیفه» ۱۰- ع: «و خلیفه» ۱۱- ع: «و خلیفه» ۱۲- ع: «و خلیفه» ۱۳- ع: «و خلیفه» ۱۴- ع: «و خلیفه» ۱۵- ع: «و خلیفه» ۱۶- ع: «و خلیفه» ۱۷- ع: «و خلیفه» ۱۸- ع: «و خلیفه» ۱۹- ع: «و خلیفه» ۲۰- ع: «و خلیفه» ۲۱- ع: «و خلیفه» ۲۲- ع: «و خلیفه» ۲۳- ع: «و خلیفه» ۲۴- ع: «و خلیفه» ۲۵- ع: «و خلیفه» ۲۶- ع: «و خلیفه» ۲۷- ع: «و خلیفه» ۲۸- ع: «و خلیفه» ۲۹- ع: «و خلیفه» ۳۰- ع: «و خلیفه» ۳۱- ع: «و خلیفه» ۳۲- ع: «و خلیفه» ۳۳- ع: «و خلیفه» ۳۴- ع: «و خلیفه» ۳۵- ع: «و خلیفه» ۳۶- ع: «و خلیفه» ۳۷- ع: «و خلیفه» ۳۸- ع: «و خلیفه» ۳۹- ع: «و خلیفه» ۴۰- ع: «و خلیفه» ۴۱- ع: «و خلیفه» ۴۲- ع: «و خلیفه» ۴۳- ع: «و خلیفه» ۴۴- ع: «و خلیفه» ۴۵- ع: «و خلیفه» ۴۶- ع: «و خلیفه» ۴۷- ع: «و خلیفه» ۴۸- ع: «و خلیفه» ۴۹- ع: «و خلیفه» ۵۰- ع: «و خلیفه» ۵۱- ع: «و خلیفه» ۵۲- ع: «و خلیفه» ۵۳- ع: «و خلیفه» ۵۴- ع: «و خلیفه» ۵۵- ع: «و خلیفه» ۵۶- ع: «و خلیفه» ۵۷- ع: «و خلیفه» ۵۸- ع: «و خلیفه» ۵۹- ع: «و خلیفه» ۶۰- ع: «و خلیفه» ۶۱- ع: «و خلیفه» ۶۲- ع: «و خلیفه» ۶۳- ع: «و خلیفه» ۶۴- ع: «و خلیفه» ۶۵- ع: «و خلیفه» ۶۶- ع: «و خلیفه» ۶۷- ع: «و خلیفه» ۶۸- ع: «و خلیفه» ۶۹- ع: «و خلیفه» ۷۰- ع: «و خلیفه» ۷۱- ع: «و خلیفه» ۷۲- ع: «و خلیفه» ۷۳- ع: «و خلیفه» ۷۴- ع: «و خلیفه» ۷۵- ع: «و خلیفه» ۷۶- ع: «و خلیفه» ۷۷- ع: «و خلیفه» ۷۸- ع: «و خلیفه» ۷۹- ع: «و خلیفه» ۸۰- ع: «و خلیفه» ۸۱- ع: «و خلیفه» ۸۲- ع: «و خلیفه» ۸۳- ع: «و خلیفه» ۸۴- ع: «و خلیفه» ۸۵- ع: «و خلیفه» ۸۶- ع: «و خلیفه» ۸۷- ع: «و خلیفه» ۸۸- ع: «و خلیفه» ۸۹- ع: «و خلیفه» ۹۰- ع: «و خلیفه» ۹۱- ع: «و خلیفه» ۹۲- ع: «و خلیفه» ۹۳- ع: «و خلیفه» ۹۴- ع: «و خلیفه» ۹۵- ع: «و خلیفه» ۹۶- ع: «و خلیفه» ۹۷- ع: «و خلیفه» ۹۸- ع: «و خلیفه» ۹۹- ع: «و خلیفه» ۱۰۰- ع: «و خلیفه»

بر سر کافر خواهد پس اگر که مهدی و اتباع او باشند آیت برپا دهد باشد.
آنکه گفته: وَلَيَقُولَنَّ لَكُمْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ أَمْرًا، و بندگان ایشان را
انزوی خوف و ترس ایشان ایمنی، و اتفاق است که فریقین ایمن و سر قاعد که
خلیفه و سلطان از ایشان و این طایفه و مهدی علیه السلام خائفانند از اعداء
و آیت را نیز در وقت دعای باشد.

آنکه گفت: یهودانی؛ همه جهان مرا عبادت کنند، لایسز کون بی شینا، و ایاز نکیر له ما بن هیچ و این معنی در دهده مع و علی و تا این روزگار نبوده است که همه جهان خدای را عبادت کردند و شرک نیاوردند پس در آخر الزمان باشد در دهده خروج مهدی و قول عیسی چنانکه در تفاسیر اسمعایل الحدیث و شیعت مذکور و مسطور است پس مذهب و اعتقاد شیعت معلوم است دسبب نزول آیه و خروج مهدی و نزول عیسی اجماع شیعت و اجماع سنت [است] و بانکار و مخالفت نویسیان انضالی و معجزات انلابانی مذهب درست باطل و زایل نباشد والحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: دو معجزه در تائیل این آیت میگوید: قالوا: ربنا ائمتنا ائمتین و احيينا ائمتین فاضربا بذوننا فعل ال خروج من سيل: بار خدا یا در دوار بپرايندی و دوار باز زنده کرد ايندي اين انوقت گوشت که رجعت باشد و مهدي خروج کند و فوس را زنده کنند.

اما جواب این شبهه آنست که این مصنف اگر دعویٰ مذهب شافعی میکند باید که سؤال گورد با بدین سه منکر نباشد تا او در تفسیر این آیه شبهی بنساخته که دوازده گوی باشد و دوازده درگی باشد و با خود دایه که دست از مذهب و سؤال گورد بداد و آیت را بر رجعت بر شمیت انکار میکند، و ما بحمد الله انکار

۱- م ت پ: د کند. ۲- ج: و خدای را عبادت کنند و شرع نیاروده باشند.
 ۳- آیه ۱۱ سور مبارکه طه: م ت پ: و بازنده م ت پ ج د: زنده.
 ۴- م ت پ: د کند. ۵- ج: کذا در نسخ م ت پ لیکن ج ندارد و گمان یکم که
 صرف و سراج باشد و یا یعنی طرف و جانب باشد که «س» باین معنی آمده است.

می‌گفتم که چون مهدی خروج کند و عیسی نزول کند باری تعالی بدهای ایشان جماعتی را از امر اشقی باز زند^۱ کند چنانکه بیان کرده است و گفته که: «یوم یصر من کل امته فوجاً ممن یکذب» بآیاتنا، و این خبر باشد که پیش از قیامت باشد که اجماع است که روز قیامت همه مخلوق باز زند^۲ کند باری تعالی چنانکه گفته: «یوم یبینه الله جمیعاً» تا فرق^۳ از میان دو آیت ظاهر باشد و فایده حاصل، و از مقدور باری تعالی بدیج داشتن اشیاء موتی غایت غلات و جهات باشد که بروز گاه موسی و عیسی د عزیر و ایراهیم کرده است، و قرآن بهمه ناطق است اگر در عهد جولت فرزند ولایت مسطی بکند دروید باشد نه از مقدور قادر الدان، نه از حرمت حیث السادات و انکار این در مقدور خدای انکار بیست و نشود قیامت باشد و خواجها را مبارک باد و فلسفی^۴، و رجعت در عهد ظهور مهدی علیه السلام مذهب شیت امامیه است بی شبهه ام^۵ آن حواله که کرده است که هوبنکر و عمر نا زند گشته، بمذهب شیت امیر المؤمنین بهتر است از مهدی، و علی زعم المسئف اگر ایشان حتی بیست فرو گرفتند از آن علی بود و علی زند بود و ایشان زند بودند چون علی که بهتر است در حال حیات انتقام نکشیت مهدی که پندجه اند کمتر است انتقام چکو که کشند^۶ و شیت از آن میر الله و الحمد لله رب العالمین آنکه گفته است: و اندرین آیت افزاینه از قرآن که خدای تعالی میگوید: «ما نزلنا الذرکم فی علی» بفرشاد[من] آنکه حصه که تم و رفقا اقتل و هم یکم برادر، اما جواب این حواله تا خدمت و اشارت بیاطل و نقل بی اصل آتست که

شریک بوده است چنانکه هارون شریک موسی بود بدلائل قوله تعالی: و اشر که فی امری پس اگر شیمت گویند که: علی شریک رسول است پندارم که ایشان را آن لازم نیاید که خواهی ناسی را که مذهب چنان است که دیو بکر تمام انبویه است پس اگر بویکر تمام انبویه باشد و ناچار است که بی او نبوت ناصی باشد و خطای نکند مسلمانی را اگر [شیمت] گویند که: «علی شریک است بحکم امامت بعد از رسول» مگر نصابی نکند بلکه شیمت هر گز در رسالت شریک انبیاء خارجی نکرده اند و خواهی آن دعوی کرده است و همسال می گوید بر سر منبر و آن خبر دگر که آورده اند و دروغ بر رسول نهاده که گفت: لو کنت مسلماً جلیلاً لاتخذت صر خلیلاً و سید او کین و آخرین چگونگی روایات گفتن کلماتی که در معنی و عبادت و اجراء آن چند گونه خطا باشد:

یکی - آنکه گویند اگر من خدا بودم، داین روا باشد که گویند.

دگر - آنکه مگر خدای تعالی ندانسته باشد آنچه محمد (ص) از فضیلت عمر می دانست، این دماند این از اخبار آحاد که موهم خطا باشد و بیش از این روا ندارم گفتن که هر عاقل و فاضل که بتواند خود بداند پس آنرا که این دعوی باشد دیو بکر و عمر، باید که بر علی آنکار نکند، یا دست از همه بدارد که محمد رسول الله (ص) هم مستثنی است از شریک رسالت، هم منزله است از تمام نبوت، هم میرا است از دعوی نبیانی صدائیت، و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: دو عیب است که خیران^۵ و رامین^۶ و کفشگران^۷ در عایش^۸

۱- آنکه ۳۴ بار که علیه ۴- ح: و همساله. ۳- بن: عبادت در نظر نیست که در کجا نقل شده است لیکن نزدیک بآنست آنچه سیوطی در جامع صغیر نقل کرده است از بخاری و مست احمد از ابن الزبیر و نیز از بخاری از ابن عباس: و لو کنت متخذاً من ائمتی علیا دون ربی لاتخذت اباً بکر علیا و لکن ائمتی و صاحبی و نیز از مست احمد و سنن ترمذی و مستدرک حاکم نقل کرده که پیغمبر (ص) فرموده: و لو کان بطنی نبی لکان عمر بن الخطاب با توجه باینکه عبادت من و شتاک تو است بدلائلی که صنف (د) یاد کرده است. ۴- ح: د: و صمدیت. ۵- ح: ح: ۶- ح: و دهانش ۷- م: ب: و دهانش ۸- ح: د: و دهانش.

و عوایان^۹ قریباً و کلا^{۱۰} رگزان^{۱۱} آرد و جولا^{۱۲} لکان^{۱۳} فاسان^{۱۴} و کیکان^{۱۵} ساری و آرم^{۱۶} و خربندگان^{۱۷} سبزوآر^{۱۸} در قدح محمد^{۱۹} و علی دارند و بهشت برین که ایشان شیمت آل محمدند و صحابه و بزرگان و امامان را بدو رخ برین تلك اذقسه شیزی^{۲۰}. اما جواب این کلمات از وجوه گفته شده و این مستغنی است که از نقل و نقل این مابعدانسته باشد که ان الحق لا یسر فی بائس جالوا^{۲۱} شمالي جال من فون بالحق^{۲۲} فاعرف الحق من فاعله قلوا^{۲۳} ام کثروا^{۲۴} و اعرافا لیا بل من فاعله قلوا^{۲۵} ام کثروا^{۲۶} و اگر عیب بخیرد که این جماعت بهشت شوند طر فتر آست که گمان عیب د که لیران^{۲۷}

۱- عبادت عیان و ستاره در دو نسخه و ح: نیست. ۲- م: ب: و کلاگران و فاید صحیح و کلگران بوده است در آندراج گفته: و کلکان و کلگیر با کسر با و ستاره و در یوهان قاطع گفته: کلگیر بکسر اوک و لانی به تخطی رسیده و کلف فارسی مفتوح برای قرش زده کلکانو بنا را می بندد. ۳- م: ب: و جولا^{۱۲} لکان در پرهان گفته: و جولا^{۱۲} پروژن روایه با فله را گویند و عکبوت را نیز گفته اند و جولا^{۱۲} لکان پروژن روایه حکایت را گویند و تصحیر جولا^{۱۲} نیز هست که با فله باشد. ۴- ح: د: بجای عبادت میان دو ستاره: و کاشان یعنی بعد از عوایان ام. ۵- م: ب: ح: د: و در قافه [با قاف] محمد و علی دارند [یاد دارند] ۶- م: ب: ح: د: سورة مبارکه النجم. ۷- جزئی است از حدیثی مأثور از امیر المؤمنین علیه السلام و همین قسمت تقریباً جاری مجرای نقل شده است و گویا در کتب مولى حسن فیض کاشانی و همچنین در کتب مولى اسحاق خراسانی آمده است نیز همین عبارت را دیده ام و لحاظ میالمر اجد ندارم و در اوایل امالی علیه (د) ضمن حدیثی هست از امیر المؤمنین (ع) که عبارت حدیثی فرموده (ص: ۳۳) س: چایب (ج: ۳) و آن: دین الله لا یفرق بالرجال بل بایة الحق فاعرف الحق تعرف اهلته و گمان میکنم که حسن بن علی بن شعیب نیز در تحفه الطول قسمتی از همین عبارت را نقل کرده است در هر صورت عبارت جزئی از احادیث مأثوره است و بنظر می آید که در جای دیگر این کتاب نیز این عبارت ذکر شده است و شاید در آنجا مورد نقلش را ذکر کرده باشم. یکی از نویسندگان نقل کرده است که این عبارت را امیر المؤمنین علیه السلام هنگام حرکت بیست بهره در جواب سالی که او پرسیده آیا می شود مثل خلع و زین و عایشه بر باطل باشند که ما با آنها بی جنگیم - آن حضرت فرموده است که: و حق و باطل را میزانی است که احسان اشخاص را با آن باید شنید تو نیست حق و باطل را بنشانی تا آنگاه اهل آنها را بنشانی و آنگاه نویسنده اشارتیه گفته: و ملحقین این کلام در کتاب و علی و فرزندانش نقل کرده و متشی بسیار از بیان حکایت آن حضرت نموده است پس شاید در آن کتاب مانند نقل این کلام ذکر شده باشد فراموش آن هست. ۸- ح: و لکان و در شیاطین گفته: و لکانم طایفه ای از صحرانیان که از شیاطین و کثرت آن سلبان بوجود آمدند و یعنی روستائی و مرد احمدی مستعمل است و در سایر لغات نیز قریب باین کلام تصریح کرده اند.

خوستان و کلان طوس، و خراسان اردبیل و کربلایان، و مشبه همدان، و خربندگان، ساه و دیباغان، یهود، و یساعان، اسفهان و خارجیان کره، و کلان آمل، و خراسان احواف و دهان، بدکنه، و قدان، پالانگران، همه بیست و دونه، برای آنکه کل و فساد و عصیان بپوشند و ارادت خدای تعالی گویند و علی را تشال گویند، و مسطفی را کافریه و اشکم شکفته و عاشق دانند و بوبکر و عمر را تماها تشبیه خوانند، و دافشیان را لعنت کنند و کافر خوانند همه بیست و دونه، و سلمان و یونس و مقداد و صابر و خزیمه و حذیفه و جابر و ابی ایوب و محمد و بوبکر و مالک اشتر و عبدالله عباس و غیر ایشان همه پندوخت و دونه از بهر آنکه منکر اختیار امامت بوبکر و عمر را، این کلمات را پان، شیوات قیاس می کنند و بحقیقت بدانند که بیست و دونه رود مطیع خداوند اگر چه رومی و حبشی باشد، و پندوخت منکران عدل و توحید و صیبت انبیاء و ائمه و شریعت و دونه و کرچه مکتی و قیاسی و قرشی باشند اینست مذهب و اعتقاد شیعت اصولیه، و آنچه خلاف این نقل

۱- ب: اگر گویان چه ندارند و کتب باقی بماند اضافه صفت سوری موصوف باشد چنی گویان گر، و دگر چنی جریان، و در آن قدر داج از فاضل و خیر و نقل کرده: دگر خواهی و دگر از گران بر هر کس و دگر گران، و در این مصراع بعضی کسانی است که مرض جرب داشته باشند زیرا دگر و گزین است چنانکه در شرمگین و غیر آن نقل می رسد و تفصیل بکتاب لغت محمول و مؤکول است. ۲- ع: و در تاج و بیاع از کلمه بیع و صیغه نسبت است بآن مانند قال و عطار و در صفتی الازلیب گفته: بیاع کشداد بیاکنند و دلال خرید و فروخت. ۳- ث: و کوه ب: د: و کوه گیلویه و مراد از و کوه همدان و کوه است. ۴- ح: و در صفت ح: از اینها تا و دگر پالانگران را ندارند. ۵- ک: کلاً صریحاً در نسخ ع: ث: ب: و معنی آن روشن شد و محتمل است که جمع قد باشد بهم قاف یعنی پندوخت و لاجرم که بغیر از این خوانند بر کسی نشانده خواه درست خواه نادرست! چنانکه اکنون در میان حرام مستعمل است، و با جمع قد باشد بهم قاف و از معانی آن و قهزای و فتنه انگیز است، و بعداً محتمل است که مصحف و صحیف و قد بیان باشد که بعضی بیرون لشکر از اهل حرفه مانند پندوخت و پندار و کاهگر و آهنگر و دوزی و مانند آن می باشد چنانکه در کتب لغت گفته اند. ۶- ح: و بیست و دونه همه بیست و دونه. ۷- ع: ث: ب: و کاهگر. ۸- ح: و پالان و متن صحیحتر و نزدیکتر به صحیح است، در کتب لغت گفته اند: و قیاسی بقیه و علی خیره و دگر علی مثاله سواد کل و ادویه اویایا.

و حواله کرده است، متشیع و متسب و دوز و بهشتان است و دوز و وبال آن بیکدیگر وی باشد و داری تعالی ما را بجواب مؤاخذهت نکند که فرمود ما از این جواب نفی محبت است و دفع شبهه و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: و گویند: و القلم، قساست بسمه و علی.

جواب آنست که مذهب شیعت در تفسیر این قسم آنست که داری تعالی سوگند می خورد بلوح و قلم بدلائل آنکه گفت: و مایسل و نه و این سوگند بیکه منزل بوده است، و از این سوگند بقول بهر مفسران که بسمطی آمده دافرا، بود و سوگند القلم، پنداز دافرا، منزل شد ابتداء بیست پس چگونه قسم باشد بلی علیاً السلام! دیان کردند که قساست بلوح و قلم قرینه، و مایسل و نه و گفته اند نون آن ماهی است که مدار زمین بر او است. و گفته اند: ماهی یونس است و وجهها گفته اند که این موضع احتمال همه نکند و شرف و منقبت علی مرتضی پندوخت خدای تعالی بیش ازین است که خواجه ناصبی گمان می برد که اکثر مفسران طوایف اسلام را مذهب اینست که دوالعزایات قسم است بسم هر کس علی مرتضی، و کس گویند: در حق میجاءند است: باطاف است علی مرتضی سر همه میجاءند است، با آنکه معلوم است که داری تعالی در قرآن کریم بسیاری از جمادات سوگند یاد کرده است چون دالتین، و التیم، و الشمس، و القمر، و القمر، و ما تده آن، اگر چه یکوجه در آن آمده است که بهر موضع محذوفی هست و تقدیرش چنانست که: و رب الشمس، و رب القمر، و رب القمر، پس اگر بامین المؤمنین علی مرتضی باقتل و سبقت او و با تقدیر صحت و شرف منزلت او سوگند یاد کند خواجه خارجی را طرفه باید داشتن، امّا بونوالقلم نه در منزل است.

۱- ع: ث: ب: و کرده اند. ۲- ح: و د: و بگردن صفت. ۳- ح: و د: و پندوخت. ۴- ح: و د: و بعضی از. ۵- م: ب: و سوگند اقرار. ۶- ح: و د: و سوگند. ۷- م: و د: و سوگند. ۸- ح: و د: و سوگند. ۹- ع: ث: ب: و کاهگر. ۱۰- ح: و د: و کاهگر. ۱۱- ح: و د: و سوگند. ۱۲- ع: ث: ب: و اما نون و القلم دو منزل است.

اینست جواب این کلمات بر سیل اختصار، والحمد لله رب العالمین.

آیه گفته است: «و یلقون علی عالم در تفسیری که کرده است میاورده است تأویل این آیت که: و اذ اوقع القول علیهم اخرجناهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا با یاتنا لایوفون» و گفته است: از «دابة الارض» باری تعالی علی را میخواهد که در دنیا خدای تعالی او را باز زنده کند تا همه آنها را ببینند و بدو ایمان آورند و ایمانشان سود بخازد.

اما جواب این فصل آیت که چون دعوی کرده است و حواله بیری معروف چون شیخ بلقشوح - رحمه الله علیه و تفسیر او که مستنهای بیم دی عدد است آنرا در طوایف اسلام، و ظاهر و باهر در بلاد عالم، آن تفسیر در پیش قاضی وقت و پادشاه و ذکاوار حاضر باید کردن و تفسیر این آیت بدین، اگر بدین وجه است که یاد کرده است یا ذکر علی و مهدی و دوستان و دشمنان [ایمان] در آیه است مختصر، همه دعوی این مستند است و همه حواله دعوی [او] درست است پس اگر نه و صاحب تفسیر وجود اقوال در شرح آیت بگفته است و باخر گفته باشد که: بمذهب ما گفته اند که: آیت در جملست در قیامت این مدعی را زجر کنند تا دروغ بر علماء و کتب تهدد معلوم شود که همه حواله

۱- ۲۴ و ۲۵ و ابوالفتح ج ۲۲ که ابوالفتح ج ۲۲ - آیه ۸۲ سوره مبارکه نمل.
۳- ج ۳ م ب: «بازنده» - ج ۲۲ «ویمده» (با تشدید ذال). - ج ۲۲ «و اگر برین وجه است که حواله» - ج ۲۲ «و او» و «و ما بر نسخ نیست» - ج ۲۲ «و همه و همه» (بشکوار). - ابوالفتح (ره) در تفسیر آیه بعد از آنکه اخباری در تعین مراد از «و اید» نقل کرده گفته است: «و این اخباریست از طریق عامه معتقدان و موافق اخباریست که آمد از طریق اصحاب ما که گفتند: دابة کتاب است از صاحب الزمان علیه السلام که مهدی است (تا آخر گفتار او).»

و در تفسیر آیه ۸۳ که تالی آیه گفته است یعنی آیه: «و یرى من کل امة فرجا» فهم یوزعونه گفته: «و اصحاب ما باین آیت تسک کردند در صحت رجعت و گفتند: خدای تعالی در این آیه گفت: روزی باشد که ما زنده کنیم از هر گروهی جاسازی را، و این نه روز قیامت باشد برای آنکه روز قیامت همه خلایق را حشر کنند (تا آخر گفتار او).»

و دعوی وی زور و چنانست و یلقون از آن منز است و قیامت از آن میرا، والحمد لله رب العالمین.

آیه گفته است: «و زکوة بن اعین المانی گفته است که: از صادق پرسیده تأویل این آیت: فیومثرو لایعذب عذابه اجد، و لایوفون اجد، این در شأن کیست؟ - گفت: در شأن بوبکر است که باری تعالی می گوید: قیامت بوبکر را عذابی بکنند که هیچ خلق را آن عذاب نکند زیرا که بنایق پای بر متبر نهاد بدلیل آنکه در غار پایش را مار زد سیئه علیه السلام دعا کرد حالی نکند و او را گفت: [چون] این پای بر جانی نهی که ترا باشد بدرد آید چون بر متبر نهاد بدرد آمد، و از آن در دنیا نکند افتاد که: اخیلونی اخیلونی، و چنین غرأ آنها و بهت آنها ایشان را فریاد است.

اما جواب این جمله آیت که: این نقل برین وجه در هیچ کتابی از کتب اصولیان شیع مسطور نیست و صادق علیه السلام از آن بزرگوار است که تفسیر قرآن خطا گوید، و از آن عالمتر است که سبب نزول هر آیه بداند، اکنون بدانید که این آیت از سوره الفجر است که باری تعالی میگوید: کلاب لا تکرمون الیهیم و این نه صفت بوبکر است که او خدمت سر همه یتیمان کرده بود. آنکه گفت: ولا تخاضون علی طعام المسکین و این نیز نه صفت بوبکر است که معلوم است که بفل مال کرد. آنکه گفت: و فاکلون التراث اکلا کساً، و این هم نه صفت بوبکر

۱- آیه ۲۵ و ۲۶ سوره مبارکه فجر. - ۲- نسخ: و عذاب. - ۳- ج ۲۲ «و بر شیر رسول» - ۴- از وجود و چون، یا «و اگر» در اینجا چاره نیست تا عبارت درست باشد. - ۵- ج ۲۲ «و نه ترا باشد» - ج ۳ م ب: «و در افتاد» ح ۲۲ «و در افتاد» و متن که نص تصریح در نسخه و عه است که از سایر نسخ صحیح تر و متن تر هستند و مطابق استعمال زمان مصنف (ره) است که غالباً جموع عربی را دوباره جمع می بستند از قبیل: «ملوکان» و «اممایدان» و «و جوامعهم» و «عجایبها» - ۷- ج ۲۲ «و بهت آنها» و «عذاب» اصل: «و بهت آنها» بوده است. - ۸ و ۱۰ و ۱۱ - آیه ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ سوره مبارکه فجر. - ۹- «و در» - ۱۰- اینها بعضی بزرگ و سردار و رئیس و برتر و مهتر است چنانکه در کتب لغت بتفصیل یاد شده است.

است که او مقصد قانع بوده است در دفعه، آنکه گفت: «وَنَجِوُنَ الْعَالِ حَبْأَ حَبْأً»^۱ و این هم نه سفت، بویک است که نه مذهب، خواجه است که از^۲ مودت و مکسب، او گلی می بماند پس این آیت وحید است در حقیت آن جماعت که این صفات دارند که بیان کرده اند و این ناقل بدین دروغ مستحق عقاب خدا است و چنان می نماید که این مصنف که در اول کتاب دعوی کرده است که بیست و پنج سال این مذهب داشته است پنداری همه دروغ است غالی و اخباری و حقوی بوده است که شبهتهای غلات و اخباریه و دیسانیه است که آورده است و نه مذهب اصولیان شیعت است، و الحفظ و الالمین، و هر بندی و دشنام و لعنت که مصطبه را و الله را و فقها را کرده است و گفته در عظم و غضب خدا است بیعت این آیت که باری تعالی گفت: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّسْأَلِهِمْ يَوْمَ ذَٰلِكَ»^۳ لهم معایکون؟^۴

آنکه گفته است: در دین وقت که من این مسموعه می نوشتم جامی بخط قمی نسخ بگرفته در دست کودکی را نفی دین آیت نوشته بود: «ما کان علی»^۵ ابا احمد من رجالکم؟ قمی نسخ بگرفت و خان و ماش بگذاشت.

اما جواب این کلمات را اول بوجه کوش باید داشت تا فایده حاصل شود. اما آنچه گفته است که: «در دست کودکی را نفی مصطفی بگرفته غلات» کودک را برض^۶ چگونه منسوب کنند؟ که کفر و ایمان موقوف باشد بر بلوغ و کمال عقل، و خواجه ناصبی که با عصمت است که دایمان علی بن ابی طالب لمن می زند که ادعیه ساله بود و ایمان هفت ساله درست باشد، پس کدام که با این مذهب بد چگونه کودک را را نفی شاید خواندن؟ دی گناهان را لقب و همت بد نهادن تا وزر و باقی بیشتر باشد.

۱- سوره مبارکه فجر، ۲- و از حفظ در روح است، ۳- ذیل آیه ۲۹ سوره مبارکه فجر، ۴- صمد آیه ۴ سوره مبارکه احزاب است: «وَمَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ» پس در جارت متن تصرف شده و لفظ «علی» بجای و محمد گذاشته شده است و از این جهت مورد اعتراض در کلام «لَفْظُ نَفَائِصِ الرِّوَاظِ» را در گرفته است و جواب همانست که مصنف (رد) داده است، ۵- ع ت: «وَرِ دَفْعِ»، ۶- ع ت: «ب» و خوانند.

و اما آنچه گفته است که: «دبسته بود که: ما کان علی»^۱ ابا احمد من رجالکم؟ اگر بوده باشد از چند وجه خالی نیست:

وجه اول: آنکه سهواً قلم باشد و بر ویسته و زوی و دپالی باشد خاصه بمذهب خواجه که سهو و غلط بر همه انبیا دائم روا دارد.

وجه دوم: آن باشد که بجهل دی علمی بسته باشد پرسش حق ملامت باشد و چون تو به بگند ایمان را نصافی باشد، خاصه بمذهب خواجه که جهل و زلت در آتش و خلفا روا دارد.

وجه سوم: آن باشد که با اعتقاد بسته باشد پس ملحد و کافر و خال باشد هر مذهب که ظاهر کند و از هر که باشد و حکم او حکم میسرانی دارد که خواستند که فیض قرآن آورده علیهم لعائن الله.

و یا خود فقیر کاتب بخصومت و سبب دمیان بسته باشد پس آن دلش و عقوبت عاید باشد بافتیش در کاتب میمنت^۲.

آمدیم با اسل مسأله بنقر همت:

اولاً این مصنف دعوی می کند که بیست و پنج سال این مذهب داشته است و داند که بناء مذهب شیعت بر عدد تو حید است و بر اثبات یوسته بنا از آن مذهب آنست که امامان^۳ مقرر من الطاعة و از حداد بندها مصطفی علیه و علیه السلام یکی بعد از یکی، و اجماع است که شیعت یانده امام را از فرزندان علی بن ابی طالب داشتند اول ایشان الحسن بن علی و آخر شان مهدی بن الحسن الزکی^۴؛ و همه را مسموم و مقرر من الطاعة داشته و امامت درین است در غیر ایشان روا ندارد و قبول

۱- و دادند قتل در دست خط د، ۲- قیر و ز آ پادی گفته: «وَرِ دَفْعِ» و در الفیه الحریقی، الجیل، و آن قول جامع شمر آ فیض علیه ظاهر آخر سخن بجای، بشر ما لاله و در کتاب العروس گفته: «وَالْأَسْمَاءُ الْفَضْلَةُ وَهَلْهَا الْمُنَافِقَةُ وَجِبَتْ فَتَقْبَلُهَا فَتَقْرَأُ ذَلِكَ تَأْوِيلًا» خاتمی بیروا فرزند پس مراد آنست که خواستند با قرآن مبارزه کنند و بخوال و پلغار خود نظری برای آن بیاورند، ۳- مصنفی بر آن، ۴- ع (بجای: «وَرِ دَفْعِ» یا «ب»): «وَأَبْنُ الْقُرْدُ» است که امامان، ۵- این جارت نظیر جاری است که در اوایل کتاب گفته (ص ۲۸، ص ۲).

نقل و هر؛ آست که از هر قرآن و اجماع مسلمانان معلوم است که خیب
الا خدای تعالی نداده و حویملم انسر^۱ و انغی^۲، ولا یعلم الغیب الا الله^۳، و قال الله
تعالی: ولا یظهر علی فیبه احدنا^۴ وقال: وندعه مفاصل النیب لایعلمها الا هو^۵، و مصطفی
صلی الله علیه و آله با جلال و رفعت و درجه نبوت در مسجد منبته زنده ندانستی
که بر بازار چه می کنند و احوالهای دیگر تا جبرئیل پیامدی معلوم دی نشدی،
پس آمده که درجه انبیا ندارند در خاک خوراسان^۶ و بنماد و حجاز و کربلا خفته
و از قید حیات برشته چگونه داشته که احوال جهانیان بر چه حد است^۷ این معنی
هم از عقل دور است و هم از شرع یسگانه، و جماعتی حشویان که پیش از این خود را
برین طایفه بستند این معنی گفته اند و بحمد الله انباشان پی نمائند و واسوایان
شیعت از انباشان و از چنین دعوی تبرأ کرده اند و بر خلاف و بطلان این دعوی
تصنیف کرده و حجت انگیزه تا هیچ مشبهی میسر خارجی را ملتی بنماد.

و حدیث زنده شدن حسین و شهدای کربلا بدین مذهب محققان شیعت خود
آست که هم در آن حال که گفته شدند زنده شده بدلال قرآن که ولا یحسین^۸
الذین قتلوا فی سبیل الله امواناً بل احياء عند ربهم یرزقون^۹ فرحین بما آتاهم
الله من فضله^{۱۰} و جو^{۱۱} تأویلات آیت [و] این موضع احتمال نکند چون خواهند
رجوع با تفاسیر و کتب شیعت می کنند تا شبهه ذایل می شود و مقصود بجامل می آید

۱- ذیل آیه ۷ سوره مبارکه طه و صد آن: و ان نجهر با قول فانه (یعلم الاية). ۲- از
آیه ۵ سوره مبارکه نمل و نص: آیه چنین: و قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب
الا الله. ۳- از آیه ۲۶ سوره مبارکه جن و نماء آیه: و عالم الغیب لا یظهر الا الله. ۴-
۵- صدر آیه ۵۹ سوره مبارکه انفصیل. ۶- ح ۳ ب ج د: و خراسان. ۷- کذا
در نسخ و شاید اصل وجه بوده نخست. ۸- مراد آست که انبیاء و ائمه علیهم السلام
بدون تعلیم الهی علم غیب ندارند اما اگر خدای تعالی بخواهد که بر سبیل وحی یا الهام یا
بر وسیله ای که بخواهد شیعیانی را با ایشان آقا نماید و تعلیم فرماید بدون تردید عالم بآن
خبر یافتند و برای تحقیق آن رجوع شود به تعلیقه ۱۶. و در مقدمه نفی و تعلیقات آن
بزرگداشتی چند گانه و سر بر رویان بارگذاشته اند تا بیانی در این باب ذکر کرده ایم (ص ۶۶-۶۹).
۸- آیه ۱۶۹ و بعد آیه ۱۷۰ سوره مبارکه آل عمران. ۹- ح ۳ ب ج د: و چون.

اما آنچه گفته است که: پیش از قیامت زنده و زباید و خوارج باز زنده^۱
کنند و بکشند^۲ اصلی ندارد^۳ و از جمله خرافات و تورات^۴ است و با اصول
دست نیست بلکه بقیامت زنده شود و جزای اعمال بد خود بستاند و با فرعون
و قارون بد و عقوبت دوزخ^۵ بمانند اما این معنی^۶ قیاس با پیشی کردن با آن غیر
بدوخ که ناصبیان مجبوس از منصور عباس روایت کرده اند که راهبی گفته هر شبی
مرغی بزرگ بکنار دریای عمان آید و پولول^۷ را از حلق بر آرد و زنده شود
و بمقتضای یاد بیاورد کند و بقیامت و باقیامت هر شب چنین باشد که او گفته هم است^۸.
پس حسین بن علی بهتر است از عمر، و پولول^۹ بهتر است از کشتن حسین،
اگر آن دوست این روایات داشته، و اگر بعد از او بدانشان، و عقوبت^{۱۰} عمارت را
حوالت بقیامت کردن تا موافق عقل و شرع باشد که کار دین و قریبت بدست میسر آن
نیست تا چنانکه می خواهند می گردانند، و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: دو گویند چنین صادق را پرسیدند که بقرین^{۱۱} قوم کدام
باشند او گفت: سه کس باشند! آن کس که دعوی خدایی کرده باشد و خدا یکی
است و آن کس که دعوی نبوت کرده باشد بدوخ چون میله کذاب و غیر و غیر
و آن کس که دعوی امامت کرده باشد چون یوبکی و عمر و غیر ایشان از دیگر
امامان؛ الی یومنا هذا.

۱- م ب ج د: و از زباید و زباید پس با در دست و ع که متن مطابق آیه است مراد
از زباید پس او و میانه است باطلان اسم پدر و آوازه پس که در زمان مصطفی (ص)
بسیار متداول بوده است. ۲- ع: و باز زنده ت ب م: و خوارج را زنده. ۳- ح ۳ د:
و زنده شود و جزای عمل بد خویش بکشند. ۴- پوینده نماد که مصطفی (ص) در
چندجا از همین کتاب بمقتضای رجعت تصریح کرده است پس مرادش از این کلام آست که
رجعت این اشخاص بنصرتهم در اخبار بعد از تواتر رسیده است در صورت انکار رجوع
بدنای این طایفه و گان بنصرتهم در لیل برانگیز رجعت بر سبیل اطلاق نیست زیرا حیات و مصیبت (ص)
اینست: و ما بعد الله انکار نمیکنیم که چون نهایی (ع) خروج کند و عیسی (ع) نزول کند
باری تعالی بدعای ایشان جماعتی از هر امتی زنده کند چنانکه بیان کرده است و گفته: و یرج
تضر من کل امة (و لایة) تا آخر کلام (ص) (رجوع خود به ص ۲۷۱). ۵- بعد و تا ابد
ح ۳ د: و با دوزخ. ۶- ع: د: و این خبر. ۷- م ب ج د: و پولول.
۸- برای همه در بیرون این روایت رجوع خود به تعلیقه ۱۷. ۹- کذا در همه نسخ
(بدون تاء در آخر). ۱۰- ح ۳ ب ج د: و بدین خبر.

اما جواب این کلمات آنست که: ممکن که این خبر از اخبار آحاد باشد و مذهب ما ایجاب علم و عمل نکند، و اگر چنان است که صادق علیه السلام گفته باشد و او مصوم است و خطانگیز در فرعون و هامان و در سرور و کتمان راست باشد و در مسیلمه و طلحه و غیرهما که دعوی نبوت کرده اند بدو بخ، و کذلك در آنست که هر کس که به حق دعوی امامت کرده باشد چون معاویه و یزید و مروان و یزید ناقص و ولید ماجن^۱ و غیرهم که بی استحقاق دعوی و طلب امامت کرده اند، و آنها باشند که مخالف فرآن و قول معصی علیه السلام کرده اند و بیخ دروئی علی رضی کشیده باشند، و حسن را زهر داده و حسین را کشته، و فرآن را بشما^۲ تیر کرده و گفته که: هاهنا ذاک جبار عینه، و سگه منجیق در کعبه انداخته، اینست مذهب شیعت بی تقیه و نصیب که در هر فصل بیان کرده می شود، والحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: عبدالجبار مفید از روی در کتاب خود آورده است که: عمر خالد ولید را بر ستاد تا دستار در گردن علی کرد و او را بر دو بقیقه کشید، و گفته بود اگر نباید سرش بر گیر، خالد بیامد عمودی پر دوش، و علی را صدای بود عیالهای^۳ بر سر بسته بود خالد گفت: بیعت بکن و گرنه این عمود بر سر تو نهی، علی عمود از روی بسته و در گردنش کرد و بیضت^۴ و او شفاعت کرد و علی او را خلاص داد، و رسول از این حال خبر داد و بود که: میریزد از روئی که علی را ببینید عیالهای سرخ بر سر بسته باشد و از اینگونه پشانیهای بی سر و پند و گویند^۵. اما جواب این کلمات آنست که: اولاً معلوم نیست که انکار و تعجب مصنف ازین ضول از کدام وجه است؟ اگر از آنست که عبدالجبار مفید رحمه الله علیه

۱- ث ب م: دوا گرچه ج: دو گرچه. ۲- ب م ت با ضاعه معتر دیگر قبل از معاویه. ۳- صداع بضم: عین یعنی دود و دغاست یعنی دودس که نوطا کنون با ضاعه تقطوب بکرمی برند. ۴- در غیات القات گفته: و صبا به پکسر نوعی از جامه که بلمان سر بسته اند. ۵- در برهان گفته: و بیخن پروذن ریختن یعنی ریختن باشد. ۶- دو گوینده فقط در دو نسخه ج د.

بیعت سقیفه را منکر بوده است کذا^۱ شیعت خلفاً عن سلف بیعت سقیفه را منکر بوده اند، و امامت نص^۲ گویند دون اختیار، و امام را مصوم گویند نه جایز الخطأ، و امامت از اصول دین گویند نه از فروع، و اگر تعجب از آنست که علی تبرقت و قبول نمیکرد چون مذهب خواجه از فروع است و اختیار است را دردی اثر است؟ صعب باشد که علی نیز بامتزلت او طمع داشته باشد که آخر در فضل و درجه کمتر از بویگر نبوده، در حقن خالد باجارت عمر بطلب علی معروف و مذکور است، و عمود در گردن خالد کردن از قنوت و صلابت علی رضی در باشد و خالد و امثال او را بنزدیک امیر المؤمنین چندینی عظمت نبوده است. و این معنی که حواش کرده است بشیخ مفید عبدالجبار رحمه الله علیه جایز است و روا باشد که بر سبیل حکایت جایی نوشته باشد که نه عقل او را منکر است و نه سمع، و الهدهد علی الشراذی^۳ آنکه گفته است: و خالد را خود و دشمنش دادند و رسول او را سیف الله^۴ اقتباده است، و آن مقامات که او را بوده است در حرب اهل رده و مسیلمه کذاب و جنگه با بنی حنیفه و هر و پشام و غیر آن و مشرکان و آنیه او کرد خود کدام کس کرده؟ و او بود شمشیر خدای، و مبارز دین، و پهلوان اسلام، و هر که که رسول قومی را برسانیدی گفتی: سر را حق یهید و الا ایست علیکم سیف الله^۵، پس بقول و انقضی خالد سیف الشیطان باشد، نه سیف الله^۶ چنانکه رسولش خوانده.

اما جواب این کلمات سه فهم باید کرد و باضاف سماع کردن تا غبار همت رفت این مصنف به مصنف مجرب مدبر از چهره اهل استماع بیان چونب زایل شود^۷ والتوفیق من الله العلی الکبیر.

اما آنچه گفته است که: خالد را خود دشمن ندانند؟ ندارند، و گردوشش ندارند پندارم نقصان کمتر کند که نه امام است چون بویگر و عمر که طاعت ایشان

۱- ج م ب: و کانه. ۲- ث ب م: دوا گرچه ج: دوا گرچه. ۳- برای ملاحضه حدیثی در این باب رجوع شود به تعلیقه ۱۱۸. ۴- م: و چندین هشت ج د: و چندان و قی. ۵- ث ب م ج د: و با جدر برهان گفته و گاهی بجای با گفته می شود چنانکه می گویند: و انو می گویم یعنی با تو. ۶- عبارت بیان دستار فقط در دو نسخه ج د. ۷- ج م: و بشود.

مزمول بکن در آن وقت که او مالک تویر را بکشته بود و خلافت بود در آنکه او از جمله مردان بود یا از جمله مسلمانان؟ رأی عمر آن بود که خالد را مزمول کنند و بوجیهه بامیر سیام شام کنند بویکر گفت: لا قصد سیف الله علیه و آله را من شمشیری که خدای پردهستان خود کشیده باشد با غلاف نکم یعنی خالد را مزمول نکم، و چنین کاری بهرزه گویی را فاسی باطل نشود.

اما جواب این فصل نیک نیک فهم باید کرد. اولاً در آنکه بویکر را عمر گفت که: خالد را عزل کن؛ چند خطامت بپول خواجه:

یکی: آنکه پنداری که پیش از رافضیان خالد را که خدای پر گزیده باشد، و رسولش سیف الله خوانده باشد، و نامی چون بویکر که دکن اوگ است در امامت او را قبول داشته باشد، و نامی که نسب کرده باشد عمر گویند: مزمولش بکن، عمر بپول خواجه ناصبی مخالفت خدای رسول و امام کرده باشد، و این خطائی عظیم باشد که بر عمر روا می دارد تا خالد را قضیلتی بگوید و بر بهتر از خالد کفر متوجه کند.

دیگر آنکه مگر چون قتل مالک بن نویره از خالد واقع آید عمر آن خبر فراموش کرده باشد که: خالد سیف الله لایطعی، که خواجه در این کتاب آورده است یا این خبر بهشت رسیده است اما عمر نشنیده است، و چون خالد سیف الله لایطعی، باشد قتل مالک بسواب باشد اما عمر منطقی باشد بپول مصنف ناصبی.

و آنچه گفته است که: مصحابه را خلافت بود در آنکه مالک نویره مسلمان بود یا مرتد، بایستی که مصابه را این خلاف نبودی که آن طور مرتضی بود که مبتلا شد بقتل و قتل اهل قبله، و مسلمان کش باشد، خالد روان باشد که مسلمان کشد که او سیف الله لایطعی است و با خود بذهب خواجه مجبّر روا باشد که مصطفی

۱- قریب گفته: دشمنه خدا من باب غریب و کل جمله فی غده، و جعلت له قسداً، و اهدته اعداء له قسداً. ۲- ح: د: «نیک» (بدون تکرار). ۳- ح: «که خواند». ۴- عبارت میان دو ستاره فقط در نسخه حد است. ۵- ح: ب: «خطای عظیم». ۶- ح: ب: «است».

خود دروغ گفته باشد که بذهب خواجه دروغ و زشت بر نیاید روا باشد، و با این کلمه خود شیطان بر زبان مصطفی نهاده باشد چنانکه کلمه «نیک» العزیز الملی، چنانکه مذهب مجبّر ماست اندی، که شمشیر خالد بقطعه نکند.

دوم آنکه چون عمر با بزرگی قدر رأی بیند که خالد را از امیری شام مزمول کند این رأی یا سواب بود یا خطا؟ اگر سواب بود بویکر را ترک آن کردن خطا باشد، و اگر سواب بود چگونه شد که رأی عمر خطا باشد؟ و اگر قول او روا باشد که در بهری احوال بویکر قبول نکند اگر رافضیان نیز قبول نکنند معذور باشد و کفر و الحاد نباشد مگر مسلمانان نظر بوجه میکنند و میگویند: که هر چه گفته است همه بی اصل است و بی فایده، و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است که: «بوجالب بابویه در کتاب خود آورده است که: طلحه عایشه را دوست داشت و زبیر را سلبه را؛ و ایشان نیز این هر دو را دوست داشتند و عترت می بودند مگر رسول را، و می گفتند: آن او بر عیم و زن هسرا خویشتن باشیم از قریش، خدای مرادشان در نحرشان شکست» بدین آیت که: «ولا تکنوا ازواجهم بعد ما بدآ» که شمار است که زنان پیغمبر را بعد از وی با زنی کنند.

اما جواب این کلمات کفر و خلافت و بدعت و دروغ و جهتان دلتو و تمصب و عین زندقه و مایه الحاد نمودن آنها نیک فهم باید کرد.

اولاً مدح از لعنت خدای و لعنت اهل زمین و آسمان و همه فرشتگان

- ۱- ح: د: «زبان» م ندارد. ۲- برای شرح دیدن آن رجوع شود به تعلیقه ۱۳۱.
- ۳- کذا در «ع» لیکن ت: و آملی: ح: د: و گفته اند: م ندارد. ۴- ح: د: «یا بزرگی و قدر و رأی» ح: د: «یا بزرگی قدر و رأی». ۵- معذور باشد و کفر و الحاد نباشد. ح: د: «ح: د: در این بدعتی فضل و علما و همه مسلمانان نظر بوجه بکنند بدانند». ۶- ح: د: «و ایشان و اینان». ۷- ح: د: «و این هر دو نیز طلحه و زبیر را دوست میداشتند». ۸- ح: د: «و بویکر ح: د: «و زبیر». ۹- ح: د: «و زبیر». ۱۰- ح: د: «و زبیر». ۱۱- ح: د: «و زبیر شکست». ۱۲- از آیه ۵۳ سوره مبارکه احزاب.

و آدمیان و جنیان بر آن کس باد که این مذهب دارد و این باعقاد کند که غبار فواحش بر دامن زان رسولان^۱ خدای نشیند بر عموم و خصوص بر دامن زان مصطفی که امهات المؤمنین اند^۲ و باضمال آن بر آن کس باد که چنین تصنیف سازد و دروغ بر علماء شیعه نهاده و بر آن کس که بر او دارد چنین بهمت بر زان رسول بهاد که عمار دران مؤمنان اند بر آن کس که در این باب تفسیر می کند بر آن نامشند که چنین دروغی بر مسلمانان نهاده و توسل و گویند و پروا دارد بر عوام و غافلان^۳ تلبیس کردن بقرآن مجید و آله الطاهرین.

اما جواب این دعوی آنست که شیخ یو طالب بابویه - رحمه الله علیه - بزرگ و متدبیرین بوده است اما معلوم است که آن درجه نداشت در علم که تصنیف سازد پس اگر این مصنف یا غیر وی از مجیر کتابی باذمه باشد هر حواله که در این کتاب کرده است بر شیعت امامیه^۴ راست باشد و تشیعها همه بر جای خود و کز به عاجز باشد معلوم شود^۵ که هر چه گفته است بیش جهالت و دروغ و لنو و تمسب انحراف و انصافی و مجیری و نامیبی.

دیگر آنکه معلوم است که عایشه رسول را علیه السلام از جان عزیز دستبر داشته است و خلع می روی بود در سیم خلفه و آن کس را که مسفوفه دعوی در کنار باشد که خورشید تابان از جمال وی بر شک آید دینش بر چو طایحه چگونه آید حاشا عنها و عنه ملتی الله علیه و آله.

و حدیث ام سلمه - رضی الله عنها - مصنف بحساب کردن است که شیعته الا عصمت که در وی دعوی نکنند دیگر همه خصال محمود در وی گویند و گذشته از خدیجه الکبری که مادر فاطمه زهرا است و سیده نساء العرب است و خیر نساء

۱- ث ب ج ح د د اعتقاد ۲- نسخ: «در سوره بقره فرد و درست است قطعا قرینه ذیل عبارت ۳- ح: «که غبار فواحش بر دامن زان رسول خدای نشسته بر عموم و خصوص که امهات المؤمنین اند» ۴- ع ث ب ج: «و عاقلان» ۵- ع ث ج: «و بر غیرت امامیه» ۶- ع ث ج: «و شده و شاید مخفف و شود» و این چنین خوانده شود. ۷- ع ث: «در سوره یوسف» ب: «و از جان عزیز تر» و «در سوره را ندارند»

رسول الله است! ام سلمه را از هر یکی از دیگر زنان رسول دوست^۱ دارند و اگر این مجیر مصنف راست میگوید که بیست و پنج سال این مذهب بتقلید داشته است بایستی که دایمی اعتقاد^۲ شیعه در ام سلمه و طلحه و زبیر را خود زهره باشد که دینم بجایی کشد که آفتاب گستاخ در حجر تابان ببیند و این له عنده طلحه و زبیر است که ایشان چون امام را کشته خواهند دور باشد که رسول را مرده خواهند

اما آنچه گفته که: عایشه و ام سلمه ترسد سر گداز سولمی کردند می گفتند: بزن همسران خود باشی غایت دروغ است و اگر دعوی تاریخی دانی میکنی بایست که دایمی که عایشه از بنی تمیم است و ام سلمه از بنی مخزوم و عایشه بنت ابی بکر بن ابی قحافه بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تمیم بن مره^۳ و از قریش است و محمد مصطفی سر عمقر^۴ قبیان^۵ است و ام سلمه از بنی مخزوم است ام سلمه بنتا مینه بن العیرة بن عبد الله بن عمرو بن مخزوم پس چگونه گویند تا محمد بمیرد و ما بزرگان همسران خود باشیم! تا بدانند که از چند گونه در این یک فصل بهتان میان کرده است و چون یک باصاف تأمل رود بیاید دیدن تا خود چنین حواله بمذهبی لا یتقر باشد که مصطفی را معصوم بدانند یا بمذهبی که عایشه خوانند! و چون خواجهمجیر محمد را عاشق گوید بر زن زید حارثه اگر عایشه را گوید: روا باشد که نه عایشه بهتر است از محمد و بمذهب شیعه امامیه هر دو اعتقاد کفر است و هر کس از فریقین که خواهد که اعتقاد شیعه در عایشه و ام سلمه و همه زنان مصطفی بدانند باید که «کتاب فی تزیه عائشة» که مادر دولت امیر عباس غازی و عهد قاضی القضاة میر حسن استرآبادی باشارت امیر سید شمس الدین الحسینی^۶ - رحمه الله علیه ساخته ایم بر گیرد و بخواند و بداند که چنین بهمت بشیعه اصولیه

۱- در همه نسخ يك نام کافى الحسن. ۲- ع ث ب ج: «و که اعتقاد» ۳- همه نسخ: «و تمیم» ۴- ع ح د: «و تمیم» ۵- ح د: «و سر همه قریش» ۶- ع ح: «و کتاب» ۷- ب ندارند. ۸- متجهبه لایق (در) در ترجمه مصنف (در) هنگام تعداد دو قاضی این کتاب را بهمین نام یاد کرده است. ۹- ع: «و الحسن» ث ج: «و ندارند»

راه نیابد و بیاخته است، والحمد لله رب العالمین والصلوات وعلی سید البریات، وعلی آلہ الطاهرین وازواجه الطاهرات، أمهات المؤمنین والمؤمنات. آنچه گفته است: دو در کتاب الارشاد که مرضی بغداد کرده است آورده است که: ارشد الناس [بمدرسه (م)] [الاسیفة] از پی رسول خدای همه صحابه مرید شدند و لا هفت نفس، سلمان، ابوذر، وعمار و خالسمید، و بود جانه و مقداد، و بلال.

اما جواب این کلمات آنست که اگر بدست یابد که مرضی بذی الله عنده کتابی کرده است که آنرا داشته خوانند این حواله راست باشد و این دعوی متوجه و گرنه معلوم شود دروغ زنی مستفاد از وجوه:

اولا کتاب الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد تصنیف شیخ الشیخ محمد بن محمد بن تیمان الحارثی است در حجة الله علیه و در دیار عالم هیچ فقیه و متسلم و عالم نباشد که نسخه آن کتاب ندارد؛ بر باید گرفتن و بشواندند اگر این کلمات درین کتاب است دعوی آن بعد نمی قبول کردن و گرنه همه دعوی وی برین قیاس می کردن که همه دروغ و بهتان است، و مذهب شیعت آنست که کس مرید نشد و ارشاد بمذهب شیعت بعد از نبوت ایمان روا نباشد پس چون رسول علیه السلام بگفت همه همان بودند که بودند و مرضی که دلیل گوید که ارشاد محال است لاستحالة جمع الاستحقاقین؟ چگونه گویند مؤمنان را که مرید شده تا این معنی نیافهم کنند تا فایده حاصل آید، و بدان روزگار این عادت بود که مردمان اطفالی شوند و این عادت این روزگار است که مستفاد بیست و پنج سال راضی بوده باشد

۱- ح د: و نیابده ت م ب: و نیابده در پرهان گفته: و یابد بفتح و او بر وزن آمد یعنی یابد است که از یافتن باشد چه در فارسی بای ا بجد بر او تشبیه میاید و معنی بر مکتب. ۲- محدث قبی (ره) در الکنی و الاقبا گفته: و ابردجانه بالقسم و التخیف موسما بالکسر و التخیف این نحوه بالفتحات این لوزان کمترین صحابی انصاری. ۳- گویا مصنف (ره) دنا پنجا نظر بعضی واهی ارشاد داشته که کفر باشد و اگر نه اخبار در این مضمون بطریق بسیار و غیر قابل انکار است. ۴- برای تحقیق در این مطلب رجوع شود به تعلیقه ۱۳۴.

بقوله، و بعد از آن ناسبی شده است و کتاب برین وجه که دلالت است بر سبب جبر و خروج او ساخته.

و دیگر آنکه چون مؤمنان بعد از مصطفی هفت نفس^۱ بوده باشند چنانکه حواله کرده است بر مرضی - رحمه الله علیه - پس مرضی یا جزالت غفل و بیالت اصل عبدالله عباس را، و جابر عبدالله انصاری را، و جابر عبدالله و غناب بن الاوت را، و حذیفه یمانی را، و خزیمه ثابت را خدا شهادتین، و سهل حنظل انصاری را، و محمد بن یکر مستدعی را، و مانند ایشان گروهی کثیر و جمعی غیر که با اتفاق بنی امامت علی گفتند و انکار امامت یو بکر کردند همه را مرید گفته باشد که اینها نه از آن هفت گانه اند که خواجہ آورده است و غیر این جماعت از قبایلی که انکار اختیار کردند روز سقیفه بنی ساعده که ذکر اسامی ایشان در فصلی مفرد بیاید در آخر این کتاب از مهاجر و انصار تا بدانی که این ناقل همه دروغ و بهتان نهاده است بر علای این طایفه دعا را از چنین نقل و بیان نکال ان شاء الله حاصل یابد.

آنچه گفته است: و ابو جعفر الطوسی در کتاب المدرج والمنعوم و یاورده است که سہیل بن رومی بنده ای بود که چون نور لؤلؤه صغریا بکشت او بر نفس بگریست و چون سہیل که بر عمر بگریست بنیاید پیش راضی بشکر که عمر چه بد بود میباشد... اما جواب این کلمات بر وجه فهم یابد کردن: اولاً این نواسبی که مرضی از کتابهای حکایت میکند که بیشتر شیعه ندیدند و دشمنان و بدایه ای ماند که از مادر مهر باقی باشد و شیخ بو جعفر - رحمه الله علیه - این کلمه نه برین وجه گفته است برین وجه گفته است که سہیل بنده ای بود که بر کشتن چون او خراجی بر میسر در گریه قناعت کند که زنان و بیگانگان این قدر خود کنند یعنی اگر

۱- مراد از خروج بعد از پنج خروج از دین است. ۲- ح: هفت کسی. ۳- ساروی (ره) در توضیح الاشیاء گفته: و عیاب بفتح الحاء المعجمة و تشدید الاء، الموحدة این لوزان بالراء المهملة و التاء الشارة القرطابة الشدة کافه بدوی صحابی. ۴- در نسخه ح و با حقه که بضرورت جواب بر طریق نقل و حکایت نوشته می آید و القصد علی الطالب فی ذکر فی ح [القصاب] ۵- ح د: و چگونه بد باشد. ۶-

نیک بندهای بودی و مشفق خدمتگاری و صادق دوستی جان بر میان بستی چنانکه مختار بوسعید نفی - رضی الله عنه - قائل خواهد بود که طلب کردی و بینگه آوردی و یکشتی که کلوندگان نیک مطالبت خون خواهد باشد همچو دگر به که آن کار پرستاران و زنان باشند تا خواهد چو معنی کلمات یزدگان پند آنکه طمن زرد و نقل کند پس معنی اینست که آنکه خواهد چو طمن و قنیم باد کرده است و الله اعلم. **آنگاه گفته است:** و گویند که هر دین حکم فاطمه زرد و کودکی را در شکم از کشت که رسول اوستا محسن نام خواهد بود.

اما جواب آفت که این خبر است درست: و برین وجه نقل کرده اند و در کتب شیعی دست می کند و در مسطور است اما خبر مصطفی است که: **اِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ** اگر غرض من آن باشد که طلی را بدرین دایست کند بر خلافت بویکی نه آن بوده باشد که چنین سقط شود! پس ممکن که خود نداند که فاطمه درین درایستاده است اگر چنین باشد آن را قتل خطا گویند و اگر عمد کرده باشد هم نه محصور است جا که خداست در آن نساء و درین فصل پیش ازین توان گفت والله اعلم بأعمال عباده و جنائز هم دیر اگر هم.

آنگاه گفته است: و گویند: عمر و عثمان فاطمه زهرا را منع کردند که بر

۱- حدیث مشهور و نیروست که در کتب معتبره فوین نقل شده است از آنجمله بخاری در کتاب بدء الوحی در باب اول و در کتاب حق در باب ششم و در کتاب مناقب الانصار باب ۳۵ و کتاب طلاق باب ۹۱ و کتاب ایمان باب ۲۳ و کتاب جیل باب اول و مسلم در کتاب اموات باب ۱۵۵ و ابی داود در کتاب طلاق باب ۹۱ و نسائی در کتاب طهارت باب ۹۵ و کتاب طلاق باب ۲۲ و کتاب ایمان باب ۹۹ و ابن ماجه در کتاب زهد باب ۲۶ نقل کرده اند و در کتاب جهاد نیز در باب کتب خواهد بود.

و از طریق شیخ الفاروق در تہذیب در باب نیت و در امالی از رسول اکرم (ص) نقل کرده است و باین مضمون در احادیث دیگر نیز اشاره شده است و اکثریت شهرت مستثنی از ذکر مستند و شرح و بیان است و قاضی قضاوی نیز در شهاب الاعیاض ذکر کرده است و گویا اولین حدیث آن کتاب است ۲- م حرف عطف و و را ندارند و باید در حرف از وجه است که ائمه تلیل بکنند.

رسول خدای بگریز گفته اند: **أَوَافَرْتُمَنِي تَوَافِيَهُمْ** و گریز افات و معاملات را منعی مشغول شوم کتاب دراز شود.

اما جواب آفت که: در کتب شیعیان معنی آورده اند اسامی پیش نگویند که عمر و عثمان تنها منع کردند چنین آورده اند که معنی از صحابه رسول منع کردند اگر این منع بقصد کرده مستحق ملامت باشند بدینا و آخرت.

و دیگر آنکه فاطمه در غیبت پدرش جرح و فزع پس کرد و عمر و عثمان و غیر ایشان شاگردان و خدمتگاران پند فاطمه بودند و او باشد که دلبران پروی سوخته باشند در انداخته باشند که خاتون دو عالم دختر سید و کلد آدم چندانی جرح و فزع کند و در بیهوشی گران بر نفس خود دهد و از سید علیه السلام شنیده باشد که: فاطمة بضعة مني من أذاها فقد أذاني و آواز او بر آن کوه ترواند شنیدند که از حسلمات و شفقت دور باشد که چون دریاچه ما کشته کدائی بمیرد و فرزندان پروی گریه و توحه کنند همایگان و دوستان ایشان را منع کنند و گویند: ما آواز و ناله شما برین وجه نتوانیم شنودن؛ معمود باشد پس اگر صحابه رسول دختر مهر [عالم] را معنی بکردند از توحه و گریه؛ از آن بود که طاقت نداشتند که چکر گرفته رسول خدای زاری کند و بر خود خواری کنند مابین وجه اولی نمی دایم اگر خواهد چستی بر دیگر وجه حمل کند اذعان که: کل اثم بر شیخ بمافی.

آنگاه گفته است: که در کتب و حدیث آمده که: من هیچ شب غصبتا صدبار لبت بمغای مجیل نکنم و معاذ جیل - رضی الله عنه - امین و کاردار رسول بود بر اعمال دین و تعلیم شریعت و رسول علیه السلام در حق او گفته بود: **أَعْلَمُكُمْ بِالْحَالِ**

۱- ب م؛ و چندان. ۲- ث م ب ح د؛ و فیه. ۳- ح؛ حدیث مسلم الصبور نیروست که منی و شیخی آنرا نقل کرده اند. ۴- ب م؛ و فیه. ۵- ح د؛ و فیه. ۶- ح د؛ و فیه. ۷- ح د؛ و فیه. ۸- ح د؛ و فیه. ۹- ح د؛ و فیه. ۱۰- ح د؛ و فیه. ۱۱- ح د؛ و فیه. ۱۲- ح د؛ و فیه. ۱۳- ح د؛ و فیه. ۱۴- ح د؛ و فیه. ۱۵- ح د؛ و فیه. ۱۶- ح د؛ و فیه. ۱۷- ح د؛ و فیه. ۱۸- ح د؛ و فیه. ۱۹- ح د؛ و فیه. ۲۰- ح د؛ و فیه. ۲۱- ح د؛ و فیه. ۲۲- ح د؛ و فیه. ۲۳- ح د؛ و فیه. ۲۴- ح د؛ و فیه. ۲۵- ح د؛ و فیه. ۲۶- ح د؛ و فیه. ۲۷- ح د؛ و فیه. ۲۸- ح د؛ و فیه. ۲۹- ح د؛ و فیه. ۳۰- ح د؛ و فیه. ۳۱- ح د؛ و فیه. ۳۲- ح د؛ و فیه. ۳۳- ح د؛ و فیه. ۳۴- ح د؛ و فیه. ۳۵- ح د؛ و فیه. ۳۶- ح د؛ و فیه. ۳۷- ح د؛ و فیه. ۳۸- ح د؛ و فیه. ۳۹- ح د؛ و فیه. ۴۰- ح د؛ و فیه. ۴۱- ح د؛ و فیه. ۴۲- ح د؛ و فیه. ۴۳- ح د؛ و فیه. ۴۴- ح د؛ و فیه. ۴۵- ح د؛ و فیه. ۴۶- ح د؛ و فیه. ۴۷- ح د؛ و فیه. ۴۸- ح د؛ و فیه. ۴۹- ح د؛ و فیه. ۵۰- ح د؛ و فیه. ۵۱- ح د؛ و فیه. ۵۲- ح د؛ و فیه. ۵۳- ح د؛ و فیه. ۵۴- ح د؛ و فیه. ۵۵- ح د؛ و فیه. ۵۶- ح د؛ و فیه. ۵۷- ح د؛ و فیه. ۵۸- ح د؛ و فیه. ۵۹- ح د؛ و فیه. ۶۰- ح د؛ و فیه. ۶۱- ح د؛ و فیه. ۶۲- ح د؛ و فیه. ۶۳- ح د؛ و فیه. ۶۴- ح د؛ و فیه. ۶۵- ح د؛ و فیه. ۶۶- ح د؛ و فیه. ۶۷- ح د؛ و فیه. ۶۸- ح د؛ و فیه. ۶۹- ح د؛ و فیه. ۷۰- ح د؛ و فیه. ۷۱- ح د؛ و فیه. ۷۲- ح د؛ و فیه. ۷۳- ح د؛ و فیه. ۷۴- ح د؛ و فیه. ۷۵- ح د؛ و فیه. ۷۶- ح د؛ و فیه. ۷۷- ح د؛ و فیه. ۷۸- ح د؛ و فیه. ۷۹- ح د؛ و فیه. ۸۰- ح د؛ و فیه. ۸۱- ح د؛ و فیه. ۸۲- ح د؛ و فیه. ۸۳- ح د؛ و فیه. ۸۴- ح د؛ و فیه. ۸۵- ح د؛ و فیه. ۸۶- ح د؛ و فیه. ۸۷- ح د؛ و فیه. ۸۸- ح د؛ و فیه. ۸۹- ح د؛ و فیه. ۹۰- ح د؛ و فیه. ۹۱- ح د؛ و فیه. ۹۲- ح د؛ و فیه. ۹۳- ح د؛ و فیه. ۹۴- ح د؛ و فیه. ۹۵- ح د؛ و فیه. ۹۶- ح د؛ و فیه. ۹۷- ح د؛ و فیه. ۹۸- ح د؛ و فیه. ۹۹- ح د؛ و فیه. ۱۰۰- ح د؛ و فیه.

والحرام معافین جیل، نمی‌شاید که یک شب برپیر داشتند دافعی باز گردد تا او را چند بار لغت بشکند فکیف بر آنها که خلافت وامامت کردند.

اما جواب این کلمات همانست که در مواضع گفته آمد دروغ و پنهان است و در روزی که آن کس که گریه و دروا دارد دروغی برپیر می‌نهد عالم مقدم نهادن کسیرت و طریقت شمس الاسلام حسنا رحمة الله علیه همه علماء فریقین را معلوم باشد از غش نفس و کوتاه زقانی و پاک نفسی و نمیدانم که این لفظ خود مستحب شویم^۱ است یا از کسی نقل میکنند اگر خود شنیده است بدان مستندی نیست که قولش در مثل این دعوی مسموع باشد و مانند آن دروغ است که برخواجه بفتوح^۲ نهاده است در تفسیر آیه: واذ اوقع القول علیهم آخر جناهم دابة من الارض^۳ و البته او را خبر نه و در تفسیر او نه چنان است. و اگر حواله با صاحب خبر کند همه اعدای حسنا باشند هم مسموع باشد و شنیده خود این حواله نکنند و گرما نیز خواهیم که بدو غیبتی از حواله کنیم توانیم اما آن کس را که بقیامت و بیت و نشو و ایمان دست باشد همانا که رواندارد که حواله بدو غیبت کند بعلمای مرده و زنده.

اما آنچه در آخر فصل گفته است که در رسول علیه السلام گفت: علمکم بالاحلال و الحرام چنان بن جیل^۴ دانم که این خبر صحابه را گفته باشد و حواله بکلیه معین خطاب بدیشان باشد پس معاذ عالمتر باشد از قول رسول بلفظ خبر بحلال و حرام هم از بویکر و هم از سر که سید دروغ نگویید و تقدیم مفضول در عقل بر فاضلتر^۵ قبیح است و بعد صاحب^۶ خواجه امام را بیان حلال و حرام باید پس معاذ اولی تر باشد بقول رسول امامت از بویکر و هم^۷ و اجماع مهاجر و انصار بایست این خبر بر امامت

۱- ح: دروغ و شاید بهتر باشد. ۲- ث: ب: ح: و کوتاه زبانی. ۳- ث: ب: م: ح: و شنیده. ۴- غیر مستند. ۵- و اینرا فتوح. ۶- در سابق ذکر این مطلب شد و آیه تفسیر گردیده است در جرح شود جمعا ۲۸۰. ۷- ح: ث: ب: م: دکنده. ۸- شاید اصل و قائل بود است زیر انداخته قیاس لازم نیست که در مثل این مورد بقیع اسم حقیر نیاز باشد.

بویکر نه بصیرت باشد که چون رسول بانی میالقه^۱ گوید و بکاف و میم جمع مخاطب معاذ^۲ اولی تر باشد با امامت و تریک^۳ اولی در امامت روا باشد و اگر نه پنداری که این خبر به مهاجر و انصار نرسیده باشد، اما بخواجه^۴ نوشتی رسیده باشد تا لازم آید که او عالمتر و عاقلتر باشد از همه مهاجر و انصار.

و چون با اصناف درین فصل تأمل رود قایدت بحاصل آید و شبهت قابل شود والحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: و بدانکه مقصود واضعان دفعی آن بوده است تا صحابه و تابعین را خائن و نامشتم بکنند تا اعتقاد انشراح بر خیزد زیرا که چون قائلان مناقق و بدین و نامشتم باشند بر نقل ایشان و بر قول ایشان اعتضادی بنهاده و از اینجا گفته اند^۵ که: دافعی دهلیز ملحدی است زیرا که چون سید قداح هنوز بغرب نیفتاده بود و مصر و افریقه در دست خلفای آل عباس بود سید قداح بر شکل طیبانی می گشت در تواریخ اسفاهان^۶ و کره^۷ و گریایگان، و دیده بدیده می گشت و مردم را با لجاجت و توهین میگردانید شخصی باری افتاد از دوافعی گفته نام او بوز کریم^۸ شیریه فروش بکر^۹ بود لقب افتادند بنزدیک امیر احمد بن عبدالعزیز بن دلفین^{۱۰} ابی دلف^{۱۱} الجلی و الامیر اسفاهان و کره^{۱۲} بود و گریایگان شخصی از مقر بان امیر احمد می یافتند نام او محمد بن الحسن چهار بختان المرووف به محمد دعدان دامیه ای بود در الحاد و مسکتری بود صعب و فستالی^{۱۳} هول^{۱۴} و مستحالی^{۱۵} قویه و او را پیش

۱- ح: د: و آن میالقه. ۲- ح: و جمع مخاطبه و معاذ. ۳- ح: م: حاصل. ۴- ح: ث: ب: و گفته است. ۵- ح: ث: ب: م: ح: و امضا (و همچنین در مورد آینه). ۶- ح: یاقوت در معجم البلدان گفته: و کرج بفتح او که و تابه و آخره جیم واهی فارسیه و اهلها بمسونه کرده (الی ان قال) و می مدینه بین همدان و اصفهان فی نصف الطريق والی همدان اقرب (تا آخر کلام او). ۷- ح: م: ب: دعویری. ۸- در دستهی الاربع گفته: و فصل کشاد مذاح مردان با میلعله و لفظ دخول است باین معنی. ۹- در برهان گفته: و بسم او ک و قانی مجهول برون غولی یعنی بلند و رفیع باشد و بعضی راست و درست هم آمده است و بفتح اول یعنی فرسودیم باشد پس یعنی مذهب و وحشتان بیانش. ۱۰- ح: و مستحالی و متب بدو خالی و مستحالی یعنی متکبر و خود پست است و مستحالی یعنی حوله گر و عیارت اغرای و مکاره است.

امیر احمد حرمتی پور تمام، سید قذّاح را علت بودی که ددیام سخن بر سبیل طبیعی، سخنانی ملحدانه گفتی، ذمّ عرب و معاصی ایشان کردی، و رسول خدا را چون نام بردی گفتی: «آه شرابا ما چنین کرد و چنان» کرد، این محمد دندان او را بپاشا خسته و [این] مسلمانین، محمد دندان و سید، قذّاح و پور کریم را شرعاً فرست سخن ددیام نهادی و در وصال الحاد را تمهید می کردند.

محمد دهلان معیند ناسفت: یو بزگه شخصي اما سبحت من هانډیزه و ښم. این عرب ممکن که غالب شندله، عصب محمد مکه که ملوک جهان سر دوسر دشمنی او کړه نده، و توبیدن کله هکاره کم یایی و ښین. طریق مردم او دعوت کم توانی کړدن پاران اورا که همه اصارانده و مهاجرانده متهم بکن که پلا پر سر دولتهای مردم از ایشان خاسته بگو که: همه منافق بودند و بی بد بدل نازمیکړنده و ښتن در سجنه گاه پنهان کړه بودند، غایبانه نازت را می بر سینه نده و همسایه از بی گریزیدند و شریعت او بگریزیدند، و بر خاندان اولاد او ظلم کړنده، و هر چه حجت غایب بدیده، و در شک فاشمده، و فاشه را منع کړنده که بریند خود بگریه، و حسین را سر بریدند، و علی و فرزندانش را بغیله خود کن زبیر! که ایشان دغفل این دولت بیدیه تکریدانه، و بگو که همه مظلوم و مظلوم بودند، و توبیدن. مردم در دعوت توانی آوردن و درین هکاره بسیار یاد! و از ایشان تنی چنده که از ایشان کاری یابید پر دست گیر چون سلمان و یوزدوخنداد و خجسته، آنو بگریان را منافق هار! که چون این معنی مغر ز کرده باشی،

[illegible]

و بدانان ادا بپایان^۱ و استمد کرده باقی مقصود خود بیای و اعتماد از شرع او
بر خیزد که از ایشان بدینها^۲ رسیده چون ایشان ظالم و خائن و منافق پرده باشند
قول ایشان و فعل ایشان حجت نباشد و او خود نیز میباید باشد که اینها^۳ که گفته اند:

عَنِ الرَّءِیْسِ الْأَمَلِ وَأَمْرُ رَبِّهِ
فَإِنَّ التَّائِبِينَ بِاللَّهِ إِنَّهُ يَنْقَضِي

که چون این کرد، ابطال بیعت، از کرده باقی قریبا که چون بگشتی که
 شرع درخیزد؛ است تا قائم آل محمد بیاید و شرع را قوت دهد باطن و قبیله را
 قوت کرده باقی، و تفریق کرده که امام معصوم و منصوب باید تا شرع از او بشوید.
 سید قداح این سنی از آل محمد دنبال قبول کرد و بهوضوح نفس صهیید
 العاد می کرد تا همه مشرب را در دعوت خود آورد و تا امروز هنوز سحر دست
 فرزندان سید قداح پمانده است و خود را فرزندان رسول نام نهاده اند و امام

۱- مح: و نظایر آن
از ذکر این بیت:

۲- ح: و بدیها
۳- کذا در نسخ لیکن در جامعها نشود دید

« اذا كنت في قوم فصاحب نجياهم ولا تصحب الاذى ثم ادى مع الاديء »
 كه اين همام در متنی در باب رايح دماوری كه و يكتسبها الاسم بالاشارة آكر اقل
 کرده است گفته: ولم يسم تالة وقيله:

و من الدرر لآصال وصل عن برینه
مولی محمد صالح دوعنی (ره) درخ این قفزه الکتاب این مؤلفین طبع السبع
قدان اول الخیر کنه من و این أهل التبرکین هم » که از حضرت وصیت فعلی است که
بام حسن (ره) کرده است و شرح با البخاد الکتاب کن حله و کتابت در جوابت به صبح
ادب تلوت گفته: و در آخر گفته: آنگاه بیت را مطابق نقل صاحب جامع الفوائد کرده
پیر کلمه و هفتگی که به جای آن و هفتگی با کرده است باین: در صورتی که در پیرانی
الکتب ادب: بنظر رسیده و جاری مجرای مثل می باشد
و نظر آیت این مثل فراسوی:

Je n'ai jamais en une Peine qu'une heure de lecture
n'ai dissipée. Montesquieu.

نو اوّل بگو با کبان فرستی
۲- قیومی در عصای قهقهه زغال؛ خفته‌اند چنین بایستی لایستره و ظاهر ته؛ و گفته
عقبه بضم الصاد و کسرهما و جذا بی بالهزة أبيض.

حق دادند ملحدان ایشان را، و گویند از فرزندان اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام. اما جواب این فصول و معارضات این کلمات مؤمن مستبصر یک بیان سماع کند تا شبهه هر شبهه و بطلان هر مبطل و دحض هر دحض و ابطال شود و فایده از آن و جواب آن بماصل آید ان شاء الله تعالی به الشفقه و منه الموهبة.

اولاً حکایت واضعان الحاد علیهم لعائن الله تری از اول تا آخر معلوم و مفهوم است که که بودند و از کیا بودند و اتفاق کیا کردند و اول بر چه مقاله بودند و اساسی بر هر دین کتاب بخواهی که حاجت بود بر نفوذ کر همه روزگارها خواهند آمد دین جواب کلماتی شافی روشن برود ان شاء الله.

اولاً: سید قدّاح خود در کتب تواریخ مذکور نیست و اصل الحاد میمون این سالها لفظ آجاست بهری گفتند این سید پسر میمون قدّاح بود و بیشتر آن چنین آورده اند که سید خود نیست میمون سالم است؛ آنکه درین سالم که پدر میمون ملعون است خلاف است بهری گفتند غلام مصریان بود بهری گویند ادیب بود فلسفه خوانده بود و این پسرش میمون بر دامن زنده بود و درش ساخته بود و این میمون شوم در جهان می گفت تا نهید دعوت الحاد کند هر کیا که رسید که ولایت خبیثان بود قرار گرفت و هر کیا که ولایت شیهه بود آرام گرفت که دانست که دعوت از این دو گروه در فکیرد؛ چون حدود نهادند و کس و دگر بآگاهان و آن شبهه رسیده و جهل و کم مایگی و کم یقینی مشیخیان بنانست آنجا توقف کرد و فرار گرفت.

و این محمد دلفان - علیه السلام - مشرک زاده بود و پدرش از مشیخیان نمودی اما خود ملحد بودند و از دهی بودند از حدود نهاوند و در خدمت امیر احمد بن

(۱- م ح: واصل - ۲- تری بنیخ تا اریوسکون تا مرور و راه منوره و افق منوره در آخر یعنی پیش از پسر دیگری آمدن قال الله تعالی: و تم ارسلاک تری و منشیی الارب گفته: و جافوا تری یک یک پس دیگری آمدند با مغزق و بریشان و اسلحا و تری (لا آخر کلام او). ۳- ع ث ب: و که بوده ۴- ث: و گریادگان ۵- م ح: و گریادگان ۶- م ب ح: و گریادگان ۷- م ب ح: و د: و مشیخان -

عبدالعزیز گستاخی داشت و امیر احمد درین وقت بکسر می بود اما حاکم بود بر فاضان و درین وقت بود که احمد بن موسی بن محمد الشافعی را علیه السلام توازش کرده بود و مال و نعمت و خیلعت فرستاد تا او را کن قم شد و آنجا مدفون است در قبّه موسویان و در ضویان قم همه از سل رویانند تا معلوم شود که میراث امیر احمد بن عبدالعزیز چگونه بوده است در آل مصطفی علیهم السلام.

و این یوزگریا - علیها السلام - کوفی بود اصلش از چال گاداران بود و شیر و فروش بود شیر فروش بود که مادرش در آن حدود گادو گوشتن داشتی و او از کودکی شیر دماست گردانیدی و فروختی؛ پس خواجه در پیشه و شهر او هر دو در غلط است و پدرش را دیوسایر الشیخ خواندند که دعوی نجوم کردی و مادرش زنی چاد بود اصلش از بابل نامش عیالاته گفته و ولدش بدعی از نواحی دی که دیالان با ده خوانند.

پس این هر سملعون بکسر م بود کف بهم افتادند که دشمنان توحید خدای بودند که در وجه اول است و منکران به و نشو بودند که در آخر است و دماست و امانت موقوف است بر اثبات عدل و توحید خدای و در ترتیب هم قواعد اصل بودند ایشان را کیا پروای سر دعوی بود آنکه پایکد بکراین سملعون بنشینند پس نهان از همه جهان و انداخت کردند که هر یکی ولایتی دیگر شوند و دعوی دیگر کنند مگر اسم توحید و نور شریعت و آثار مسلمانی منقطع و مضاعف

۱- م ب: و چال گاداران ح: و چال گاداران د: و چال گاداران ۲- م ب ح: و دریده و شهر او هر دو غلط کرده است ۳- علامه فروغی (ره) در آخر تفسیر ابوالفتح ضمن ذکر بعضی تعییرات و اصطلاحات و لغات نادیده آن تفسیر گفته (ح ۵ چاپ اوگ، ص ۶۵۱): و انداخت اسم یعنی مکر و توطئه و مکر و مکر کردن یعنی کف از بنی اسرائیل و مکر ایشان اینجا تدبیر و انداخت قتل جسی بود و این آنکه بود که جسی را برانند و بیرون کردند (ح ۱: ص ۵۷۰) ۴- و نیز و ایشان چون رسول را بدیدند و سخن او بشنیدند دانستند که آن از نوحات شیطان است و کید دشمنان ایمان است و انداخت چه روان است و اسلحا از دست بپاشند و بگریزند (۱: ص ۱۳) ۵- م ب ح: و گریادگان ۶- م ب ح: و گریادگان ۷- م ب ح: و د: و مشیخان -

گردانده، خاک بر سر ایشان و بر سر همه ملحدان که باری تعالی بحفظ شریعت و اسلام وعده کرده است تا بقیامت؛ لیظهر علی الدین کلاً. پس آنکه گفتند یکی از ما بحدود خوراسان^۱ و ماوراءالنهر^۲ خود و آنجا دعوی کند، گفتند که لایق باشد که آنجا غلبه اسماعیل بر حقیقه کوفی دارند و ایشان وجوب معرفت خدای تعالی بقبل و نظر گویند و منکر تعلیم و تقلید باشند؛ از آن لایمید شدند. و گفتند: بولایت مازندران و قوم کاشان^۳ و بکرانه گفتند: سخن ما با ایشان درگیر د که ایشان وجوب معرفت بقبل و نظر گویند و امام معصوم دارند، و منکر تعلیم و تقلید باشند با ایشان هم درگیر د گفتند: پیغمبر مکه و یمن و طائف و جبال و حنجر و طیمان سخن ما هم مقبول نباشد که آنجا غلبه زیدیان دارند و ایشان بقبل و وحید گویند و معرفت از طریق نظر دارند و دن خبر.

آنکه اتفاق کردند اتفاقشان برین افتاد که محمد دندان - علیه السلام - هم در آن حدودی باشد باصفهان و ولایت همدان و کربلا و نهاوند و هر و گردا که همه مشبهه بودند و حقیقتی که امروز هستند در اصفهان و همدان آن وقت بودند و غلبه مشبهه داشتند و آن ملعون آنجا قرار گرفت و می گفت و می گفت: خدای تعالی جسم است و شکل و صورت دارد، و صعود و نزول کند، و چون بر عرش مقیم باشد پائی بشرق دارد و پائی بغرب، و خایه اش چند کوه^۴ است، و هر شب آدینه بر خیزد و زمین فرود آید و در مساجد مشبهه نزول کند، و طعام و شراب خود و خورش را علف باید، و بیش از انقلاب مسیح با عرش شود. تعالی و قدس عما فوق المشبهه و المشبهه و المجریه علو اکبراً.

۱- از آیه ۳۳ سوره مبارکه توبه، و آیه ۲۸ سوره مبارکه فتح و سوره مبارکه صافات ۲- ب: ح: و خراسان. ۳- ب: و هرگز در نداشتند. ۴- ح: و چند برای ۵- ب: و چون کوه و من صحیح و چندی در این قبیل مراد یعنی سلطان الداله و قطار است و در تفسیر ابرار القروح (ره) و همچنین در سایر کتب مؤلفه در آن زمان بطور کثرت در این معنی استعمال شده است برای ملاحظه شواهد آن رجوع شود به تعلیقه ۱۲۳. ۵- برای تحقیق در این موضوع رجوع شود به تعلیقه ۱۳۵.

و این دو ملعون او را گفتند: چون دعوت تو برین وجه در این حدود منتشر شود این به آن خدای باشد که محمد گفته است و مسلمانان دعوی می کنند و همدی و خلی ازین عطیعت بیاید و آنجا بماند و دعوی برین وجه کرد که گفته شد، و هنوز در آن حدود این مذهب ظاهر است. پس اگر محمد دندان بقائم گفتی، و امام معصوم دالستی، و تهنیت مذهب او بودی بایستی که بقیم و نقاشان بودی نه بکثره و کرایگان، آنکه میمون بن سالم القداح - علیه السلام - گفت: من بولایت منربشوم که آنجا رسیدم و طریقه و سیرت آن قوم بهتر دانم که ایشان را با الهام میلی باشد و وجوب معرفت بقبل و پیغمبر گویند، و قبل و نظر می آید داشته، و دعوت برین وجه کردن گیرم که این هم همد تو حید خداست و هم انکار رسالت مصطفی که چون گویم که: خدا را بی قول رسول پشاید دانستن، و حقیقت رسول خود بی فعل خدای معلوم نشود، موقوف باشد بر یکدیگر و مردم عوام در آن سر گفته و مدح و تحسین یافتند و مقصود ما حاصل شود، برین قرار گرفت و دعوت کرد و آن بهمت هنوز آنجا باقی است.

اما دعوی خلافت که معنی آوده است که هنوز در سلسله او باقی مانده است بایستی که خلایق بنی عباس در بغداد از آن غافل نبودند و چنین کاری معظم در دست مشیقلان و بی دینان و مشهمان دعا نکردند و چنانکه عمر بنی کبر کی از جهان بکنده بر خلیفه باشد دفع آن کردن و بین سلاطین بر کنند که معنی درین کتاب بر مهدی تفسیر می زند که چرا بدو باید؟ و قمع بدع و ضلالت نکند امر بسرواف اگر اینها نیز بیکدی روای بودی که خلیفه بحق در بغداد بنیسته ملحدان و متقلبان سر دعوی خلافت می کنند تا بیک فهم کنند که معنی تفسیر بر کمی زند، آمدیم با سر فصل: چون محمد دندان را فراد بر آن حدود بقتاد آن سر امر ازاد بوژ کردی تا به لاله^۱ را گفتند: چرا بیایب لرستان و حدود خوزستان^۲ باید رفتن ۱- ب: و از اسل ابر ۲- ح: و که چرا باید. ۳- ح: و بدست و ضلالت ۴- ح: و بوژ کرای باغیان و در ۳۰۵ گفت که و لاله نام ما در بوژ کرایا است ۵- ح: ب: و نورستان.

که ولایت خوارج است و این طریقه سیوم^۱ که حدی شریعت محمد است آغاز کردن و می گفتن که: محمد صلی الله علیه و آله بحق آمده و بعد از وی بویگر مدعی و عمر فاروق خلیفان بحق بوده و در قول و فعل ایشان خللی و زللی نبود اما عثمان عفان مستحل^۲ و بی امانت بوده و مالهای مسلمانان ضایع کرده و غنیمت بیت المال بر خویشان خود صرف کرده و رسوم و قواعد آن دو خلیفه را رعایت نکرد و بدعتها نهاد و مخالفان خرید و پای از حدود شریعت بدر نهاد و علی بوطالب همچنین قتل و کذاب بوده و در حروب جمل و صفین و نهروان بی مسلمانان را بکشت و خونهای بناحق ریخت و طلحه و زبیر را کشت و با ام المؤمنین قتل کرد و دستاری^۳ آن دغا و دو گانه پیغمبر آغاز کردند و دلش را ایشان آشکارا کردند تا بعد از آن که مردم در ایشان بد اعتقاد شوند و ایشان را کافر و ضال و مضل دانسته و این کلمه در آن حدود پرازان^۴ خوارج نهادن که: رحمت الله الشیخین و لمن الله التثنین^۵ تا من که محمد و مقام مشبه را از طریق توحید بر گردانم تا از خدای بر گردم و تو که میبوی فداحی ولایت مسر و مغریدا و آن مایه که بتوانی از دم و سالت همچو گردان که دکن دوم است و من که بوز کرمای شیر فروشم مردم آن ولایت را از طریقه امامت غرت افکنم تا این هر سه قاعده که طریق دین و جاده حق است مضلل و باطلان گردد و هر سه سر یگر بیان اسلام بر آورده باشیم و آنچه^۶ ما تقریر کردیم هم انکار باشد بر قرآن و هم انکار باشد بر قبله و اخبار^۷ و صحابه که

۱- ح ۱۰ د و این طریقه شوم^۱ ۲- اسم فاعل است از و استعمل المی و بنی حلال ساخت و حلال خورد چیزی را که حلال نیست ۳- قیومی در مصباح المنیر گفته: و السادة بنی السرة و اصحابا مواء علی مائة بنی الیم و الین و لهذا ترد الواو فی الجمع فیکالده المصاوی لکن استعمل الجمع مختلفاً و بنی مواء ای نقاضه و مایه و در اقرب الموارد گفته: و المواء بالضم الاسم من مواء ج: امراء و مساوی علی فیرقاس کمن و مساوی و قول: لا یفردها و قول: مفردها ساءمة پس مساوی یعنی معایب و نقایص است. ۴- ب ح ۲۰ د و در زبان. ۵- نظیر عبارت معروف در میان علمای طل و نعل و دائر بر زبان اهل این فن و همچنین جماعتی از متکلمان است هنگام شرح عقاید خوارج و بچون الشیخین و بنیضون المنیرین. ۶- ث م ب ح ۲۰ د و اینکه. ۷- ح ۲۰ د و اخیراً (بیامشاه) تصانی که جمع خبر باشد.

چون نیری^۱ بپشتا بزرگه درختهای کرجک که بدو معشقه^۲ باشند تاجار بپفتند، این بود آمدن و رفتن ایشان و اتفاق و مذهب^۳ و اعتدال آن سه مملون^۴ نه آنکه خواجه معشقه بیان کرد است سخنان دکیک^۵ بی مغز بیشتر مذهب نجبر و هوئی و تصبگری که همه عاقلان دانند که شناختن و دوستی و پیروی علی و عمر^۶ موقوف است بر عمل خدای و بر توحید او و بر رسالت مصطفی و بر عصمت او و بحمد الله تعالی این سه مملون را منزل و دعوت^۷ و معشقه^۸ نه بقم بود و نه بقاشان و نه باوه و نه بری و نه بوراسین و نه سیزوار و نه بساری و بلند از دران تاجیه شیهت بنامند در مذهب و قرائ و قاعدت ایشان و در زیارت ضرورت پدید آید که صادق کدام است و کذب کدام معشقه^۹ کدام است و معشقه^{۱۰} کدام کلا سیملون^{۱۱} تم کلا سیملون^{۱۲} سوف نری انا انجلی القیار^{۱۳} افرس^{۱۴} تحکک ام حصار^{۱۵}

و بحمد الله بدایا خود بدلیل و حقیقت حق ظاهر است و باهر و باطل مضلل و نیست. فصلی دیگر مقرر بیان کرده شود فرسبیل آید!

در شرح آسامی و اشعار الحاد و داعیان ایشان که از ابتدا حالت تا انضا در اطراف جهان خاسته اند مستخرج از کتب و مصنفات شیخان که هر یک را نام و لقب و فصل چه بوده است و آسامی آن مواضع که ایشان خاسته اند تا این مصنف مجیر احوال ایشان بنام و معلوم میسر آن شود که ما از احوال آن ملازمین مدار^{۱۶}

۱- ث: «نیری» ح: «نیری». ۲- ح ۲۰ د و معشقه. ۳- م ب ح: «و اتفاق مذهب». ۴- م ث ب و هویره را ندارند. ۵- ح ۲۰ د و معشقه. ۶- عه بنی نشن و کتا به از اقامت است. ۷- آید ۴۰۰ مود مبارکه نأ. ۸- بیادنی در جمیع الامثال گفته: ۹- سوف نری و بنی القیار افرس تحکک ام حصار

بضرب لمن بنی عنزی و «وای» مثلی معروف است و در مقامی بآن تمثیل میشود که طرف غافل از طاقت کار است و و خاست آنرا نمی داند. و بر تاجیه خود اصرار میورزد و از نصیحت ناصحان اعراض میکند مانند قول امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده: «روید! یسر الظلام». ۹- ح ۲۰ د و بنیاست باطل. ۱۰- ح ۲۰ د و آندراج گفته: و مدبر برای مصله کصحن هر هست پشت دهانه و سپرد زنده و ستر و پشت ریش و خداوند پشت پیش مشور و در د دور در آینه و وضع پای موجه پشت داده شده یعنی کسی که دولت و پشت او را پشت داده باشد و از او بر گشته باشد و بنظر می آید که این کلمه مدایر و در اصل یاء بدل از یاء بوده است.

بی خبر باشیم و تقریر کثیر وقواعد نامحمود ایشان برین طایفه^۱ واجب تراست و از آئینه علماء شیعه^۲ شرح دلهامد بتفصیل این مجملی است از آن، و مقصود ما و همه خواص گان از وی حاصل است و السلام علی النبی المصطفی، و علی آله ائمه الهدی

فصل

بدانکه اول داعی این جماعت را زید^۳ اهوازی بود^۴ که او را سواد کوفه فرستادند یعنی که آرا یا بقول^۵ خوانده بدعوت گروهی مهبودان^۶ از فرزندان پیرام گور، و درین حمدهای بود از اولاد کسی نام وی قیر^۷ مبط^۸ که قیر^۹ میان را بعد باز خوانده که بقتوح^{۱۰} حدادی ستر قزوینی که ملحد شد از نسل وی بود جماعتی در آن حدود در دعوت این زید اهوازی و قرمط آمدند علیهم السلام داعی دومشان^{۱۱} ابوسعید جندی^{۱۲} بود که او را بیابا بحرین فرستادند گفتند بقطیف^{۱۳} منزل کن؛ آنجا شدو دو کالی^{۱۴} بگرفت و نغمها می فرودخت و دعوت الحاد

- ۱- ح ۲: در حمده.
- ۲- ح ۲: و از آنکه بر طایفه شیعه.
- ۳- ح ۲: ب: درید.
- ۴- ح ۲: و بید.
- ۵- ح ۲: در جامع التواریخ قسمت اسماعیلیان و طایمان و زیدیان و داعیان و رفیقان باخدا مصلحتی دانش یزد و محمد مدنی زنجانی، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب چنین یاد شده (ص ۸)؛ و از دهه هجری عراق زید اهوازی فرستادند و بحرین و بلادین ابوسعید الجانی و او شهر قطیف اقامت نمود و این زکریای اصفهانی را از قبيلة بني كلاب در دعوت آورد، و بساعت و مراقبت ایشان [شهر] هجر ولحسا و تمامت بلاد مواعیل صان و جسر و بگرفت و او با صحراییه معتقد عباسی بود.
- ۶- ح ۲: ب: لاوردی.
- ۷- ح ۲: و باقران؛ و باقر و و هاید معروف و مصنف دایره است که باقرت در مجمل البلدان گفته: و بنی ناسیه بالبحره من ارض العراق یا «ایاق» که نیز او گفته: و ناسیه من نواحي الكوفة.
- ۸- ح ۲: و مجهولان.
- ۹- ح ۲: این الاکبر در باب گفته: و اقرطی بکسر القاف و سکون المراء و کسر الهم و فی آخرها تاء مهمله هذه النسبة الى المذهب المعلوم الذي يعرف القائلون به بالقرامة لسببوا الى رجل من سواد الکوفة يقال له: قرمط و قيل: حبلان من قرمط، و تلهروا و طعنوا و کتبه و اتيارهم مستقيمة في التواریخ.
- ۱۰- ح ۲: و اقرطوح.
- ۱۱- ح ۲: ب: داعی دوم ایشان.
- ۱۲- ح ۲: و جانی؛ ح ۲: و احشای؛ و در متنی العرب گفته: و جاء به شهریت معانی عارل، از آن شهر است گروه قرامطه.
- ۱۳- ح ۲: ب: و بقطیف.
- ۱۴- ح ۲: ب: ح ۲: و دو کالی؛ و در غایت القات گفته: و دکان باقیم و تشدید کالی مرید دکان که بتخفیف است از رساله مریدان و معتدب و کثر و موید و در غیا بان نوشته که دکان تشدید کالی.

میکرد، و بقطیف مردی بود سَنَبَس^۱ نام با سه پس حسن و علی و حمدان؛ ایشان بدعوت این ملمون در آمده و از جانب یمن غریبی آمد که نام او [بو] زکریا بود و بد کثان^۲ بوسید پشتش و با او الفت^۳ گرفت و او را نیز بدعوت هد آورد، و [بو] زکریا را بپشتی کلاب فرستاد بدعوت الحاد تا چهارده سواد جمع کرد و بوسید با بوسیده معلوم بخواند آن ملمون با پسران سَنَبَس^۴ و اخیای ایشان از قطیف بیرون آمده و جمعی را بکشتند و بسیاری را با سیری ببرند و مانهای حاتم بیردانه درین میانه خادمی بود از آن ابوطاهر جندی؛ بوسید او را هلاک کرد^۵ بند از آن مردی بوسید نام او زکریا^۶ اصفهانی از فرزندان پیرام گور، او را مقتدا کرد و دعویهای بزرگه کرد چون تکلیف بنات و اخوات و تکلیف غلامان و یکی را از پسران سَنَبَس^۷ بزی کرد و آن پلید برسم زنان بر آمد و مردمان گفتندی: هنه امرأه الرب! خاکشان بدانه، بند از آن بوطاهر را نمودند که بوسید قصد قتل اومی کند ابوطاهر ابتدا کرد ویرا بکشت و لشکرها جمع کرد و بخانه کعبه آمد و خرابی عظیم کرد و حجر الاسود بکشد و از آنجا به حجاز و بسیاری مسلمانان و حاجیان را بکشت و از آنجا لشکرها را گران آورد و بسراق آمد بطلب قتل زید^۸ مصطفی و فرزندان علی^۹ قهی و حسن زکی، در راه شکی بر سینه آن ملمون آمد و بدوزخ رفت و بعد از وی یکی بر خاست نام وی [ابن] حوصبه و بتخفیف آن مرد و صبح و دو کتان بر او سفی خطاست و قیاس بدینار که در اصل دند بود بتشدید نون بیجاست زیرا که قیاس در زبان بیش نیروی بگرد دعوت آمدن فتق، و دیوار صم نوشته که دکان بتشدید است و فارسیان بتخفیف خوانند و نوشتن و خواندن آن بر او خطاست و نگارنده گوید: مرید بود دکان چنانکه صاحب غایت از مریدان و غیر آن نقل کرده محل^{۱۰} قائل است زیرا مادک^{۱۱} و ده دهری هست و مشقات از آن نیز از قبیل ده و غیره هست پس ادب فیل خودشان بتخفیف آن بود و از شد.

- ۱- ح ۲: ب: ح ۲: و سوز و دناج افروسی گفته: و ستر یوزن چغرا از اعلام رجال است.
- ۲- ح ۲: و ایشان را.
- ۳- ح ۲: و الف و در آفریب السواد گفته: و الفه (کلم) اقا داس به و احیه و الاسم الاله.
- ۴- برای ترجمه بوسید حسن جندی و ابوطاهر جندی رجوع شود بتعلیق ۱۴۴.

دیگری دیگر نام وی علی بن الفضل دمدانی، و در آن حدود طریق قبر مط را بظاهر می کرد، و بعد از آن این حوشب دعوی نبوت کرد و چنان نمود که شریعت عقوبت است و رام خرم مدینه آشکارا کرد، و شتم انبیا می کرد، و علی بن الفضل علیه اللعنه دعوی خدائی کرد، و اباحت آشکارا کرد، مردان و زنان و کودکان را بهم جمع می کرد، و خویشان را در ابوالعز نام نهاد لکنه الله، و بعد از آن یکی بر خاست نام دی عیسی، و بیفاد یکی بر خاست از شاگردان وی نام وی ابن نفیس، دیگری دیگر حلاج، و دمی دمی آشکارا کردند و صیحه و نیر نیات می ساختند، خلیفه وقت را معلوم شد ایشان را هلاک فرمود، و بعد از آن از شهر هرات مردی بر خاست ازین قوم و دعوی کرد که مرده زنده کنم، و یکی دیگر اندامیکان ملاحظه نامش دیگری و دیگری نامش ولید؛ و اصل همه گیری بود، و بعد از آن بیری بود او را بر حاتم داری خواندند، بر خاست او را منعم خواندند و در ری و طبرستان شهرت دقتی تمام یافت، و در مباحث گشاده کرد، و مناکحت و تزویج بر خلاف شریعت نهاد؛ و جماعتی را از راه بیرد، و بعد از آن در حدود جیحون از کتاب آبس دمی بر خاست او را بلعسن بنی خواندند مرقوم میزد کی، و بزی صلاح و دیسائی بر آمد و از بس گیری کی مردم را بالعاد دعوی تمسک کرد، امیر خوراسان نوح بن منصور خیر یافت او را هلاک فرمود، و در سواد کوفه گفتند یکی بر خاست نام وی زکریا بن محمد افرندمانی، بر طریق قبر مط دعوت کرد و بر حاجیان زد و قومی را هلاک کرد، و دماهای بسیار دیر، تا بر دست علوی هلاک شد، و از دیار سیستان یکی بر خاست نام او اسحاق خنقوخ، هم برین طریق امیر خلف سیستانی دی را هلاک کرد، و در دنیا بود محمد مویذی علیه اللعنه پیدا آمد بدعوت الحاد، استاد اسحاق زاهد رحمه الله علیه ابو الحسن سیجور را بر آن داشت که وی را نکال

۱- برای ترجمه حال این عالم رجوع شود به تعلیقه ۱۲۶. ۲- ع ۳ ب؛ و ازین به یاد از این. ۳- ع ۳؛ و شوکتی و وحشی. ۴- کذا در دعوات و بیانات به حد ندارد. ۵- م ب؛ و در این ح ۵؛ و غراب. ۶- ع ۳؛ و اما آن رفت را قصه ح ۵؛ و و اما رفت را قصه م ب؛ و اما آن وقت که این قصه. ۷- در آنندراج گفته؛ و حشر با لشعربک فوج و دمهراج توابع و لواحق... و با قتل آوردن و برین و کردن و کشیدن و داشتن و انگیزن و فرستادن بر چیزی مکتول... امیر مویذی؛ طبع انگیز و بر لفظ زمینی حشری؛ چون میدان مدیح توابعات کم

هلاک کرد، و در زمین بخارا در ایام نوح بن منصور بوسید ملک بر خاست مردی بود حسیکتی در آن دولت ولیکن کیش گیر کی داشت دعوت الحاد کرد و فتوی کرد باستحلال محارم و تعطیل شرایع، عبدالملک بن نوح بن منصور بفرمود تا آن مملون را هلاک کرده، و در طالقان خود امان علی قلانی پدید آمدند و با هم سیکتین پدر سلطان محمود دایه قیره و بیعی بسیار دست آورد و چون امیر سیکتین آنجا رسید امام محمد بن الهیسم رحمه الله علیه آنجا بود آن حال باز میزد و فتوی کرد تا امیر سیکتین آن مملون و خواص او را بر درختها کرد، و جماعت را همه هلاک کرد، و با ایام سلطان محمود رحمه الله ابو بکر اسحاق دی را بر آن معنی نمرضا کرد تا او مطالبت کرد این جماعت را تا در اطراف و اکناف عالم این جماعت شوم را میگرقتند و میکشند، و در آن عهد ایشان را شوکتی و قوتی بنامند تا بهر سلطان سید ملک شاه نو زاده قیره که این قوم شوم در دیار قهستان ظاهر شده، و سمان انداختند و تمهید الحاد می کردند، بعد از وفات سلطان ملک شاه خیر عقاید آن مملوین ظاهر شد که جمعی را از مملوین هلاک کردند، و منیرها و مسجدهای بلاد گیلان و حدود دیلمان می سوختند و برین می کردند، و در ولایت طیس و قاین جمعی بسیار از سادات قاطمی را هلاک کرده و امام آن وقت را قصه کردند، و حسن صباح علیه اللعنه در حدود الموت پدید آمد، و قصه او در او ک کتاب برفته است که آن مملون از کجا آمد، و چون ساخت و هم عهدان او که بودند؛ و چهی نبود اعادت آن، و چون خبر از یزدین و دی فانی شناسازی خواجه با محمد زعفرانی رحمه الله علیه که رئیس اصحاب یوحییه بود حشر انگیزت

۱- برای ملاحظه ترجمه حال این عالم رجوع شود به تعلیقه ۱۲۶. ۲- ع ۳ ب؛ و ازین به یاد از این. ۳- ع ۳؛ و شوکتی و وحشی. ۴- کذا در دعوات و بیانات به حد ندارد. ۵- م ب؛ و در این ح ۵؛ و غراب. ۶- ع ۳؛ و اما آن رفت را قصه ح ۵؛ و و اما رفت را قصه م ب؛ و اما آن وقت که این قصه. ۷- در آنندراج گفته؛ و حشر با لشعربک فوج و دمهراج توابع و لواحق... و با قتل آوردن و برین و کردن و کشیدن و داشتن و انگیزن و فرستادن بر چیزی مکتول... امیر مویذی؛ طبع انگیز و بر لفظ زمینی حشری؛ چون میدان مدیح توابعات کم

و روی بدان حدود آورد و چون از خلیفه چهارده مددی یافت المظفر باز گفت، و خواجه حسین حمدانی که مقتدای شیعت بود پوز دین، فتوی کرد بنویس ملاحظه، و زکات و اصحاب حکم را محریض کرد بر قتل ایشان، و خواجه بلقاسم کرچی سنی او را مدد کرد، و حسن میثاق بفرستاد تا خواجه اسکندر زاهد را بکشتند، و بلقاسم کرچی، و زین الاسلام و امیر احمدیل را شهید کردند و چون ملاحظه عالم حسن میثاق را متعده ساخته و متعایت کرده برین وجه که معلوم است تا از قتل خلفاء بعد از کوفت گرفت تا بدین حد که معلوم است، و اردشیر مملون^۱ که در کرد کره پدید آمدن آن قوم بوده و امیر دانشی را در خوراسان فراخزای باطل داشت، و این اردشیر در اصل بر اعتقاد گنبدی بود از قصبه بوزجان^۲ بود و درین عهد هشتاد کس را از ملاحظه بردار کردند و چون معلوم شد که اتفاقاً این ملازمین یا مصلیان چگونگی افتاد بی فواید مسلمانان را حاصل آمد خواجه مصنف و هم مذهبانش بدانند که متهم کیست، از خود مذهب اسماعیلیان سرودیدگر بقاع را بنیاد بر این است که امام زیادت از حق نشاید بر حساب کواکب و خفته ایام و امثال آن از سبایعات، گفتند: اولی علی است، دوم حسن، سوم حسین، چهارم زین العابدین، پنجم باقر، ششم صادق، آنکه دعوی در محمد اسماعیل کردند که پسر زاده صادق بود و او را حتم دانند، و آئینه است که جعفر صادق را مولای بود از یارسی میگان بر دست او یعنی جعفر مسلمان شده بود نامش فرخ^۳ بن طیب^۴ با محمد بن اسماعیل بسکتب بسته بود آنکه نام وی بازاری^۵ کردند و قتی مبارک کش

۱- برای اطلاع بر حشر انگیزان آرمند زعفرانی رجوع شود به تعلیقه ۱۲۹، ۲- ترجمه این سفر بتفصیل در سابق گذشت و در اینجا نیز چیزی ترجمه میشود رجوع شود به تعلیقه ۱۳۰، ۳- نام این اردشیر را چند نفر دیگر در سابق (ص ۱۲۲) گذشت و برای ترجمه او را از انشراجور خود به تعلیقه ۱۳۱، ۴- یاقوت در سیم البلدان گفته: «بوزجان بهیم شهری است در میان نیشابور و هرات از آن تا نیشابور چهار منزل است و تا هرات شش منزل» ۵- ح ۵۰ بده و فرجه و بارقه و «میمنه در کتب آن همانا «فرخ» که در نسخ ث ۴ ح و میباید و من نیز مطابق آنها تصحیح شد درست بنظر میاید. عرب ۴ ب؛ و طیبسات ح؛ و طیبان د؛ و طیبسان، ۷ ح ۴ ب؛ و بازاری ح؛ و سامری.

خواندند، و وقتی میبوی و قدح^۱ آح ویرا لقب نهادند بنویس بقدر حالم بطاخره چنانکه کودکان یکدیگر را لقب نهند، و چون ارباب محمد اسماعیلی بود بعد از محمد قومی از آن فاسد اعتقادان که بودند در آن روزگار بنویس لا کرده که طبعی و خاطری نیکو داشت، و چون او بر سر او را پسر سر ی پدید آمد تمام اوجده بن سالم بن میمون در لشکر^۲ مکر^۳ از دیار اموار^۴ آفجا^۵ نمکینی بیافت^۶ گویند: دعوی^۷ تنوین کرد و طریق تنوین آشکارا کرد و گفت: خدا دواست؛ قصدش کردد بگریخت پسر شد میان بنی هذیل منزل گرفته، قومی بر اثرش بیامدند از آنجا بگریخت پندار حمص شد با گروهی از حلفای^۸ خویش؛ و دعوی علوی^۹ کرد و وی دایسری آمد نایر دی عبدالله بن عبدالله در مشرقه^{۱۰} و ششده حسنی داشت از آنجا پندار مغرب رفت و گفت: من فاطمیه علوی^{۱۱} و بدین سرود گفت و بر آن دیار مستولی^{۱۲} گفت، او را پسر ی آمد نام وی بود القاسم و آن ملازمین که اتباع او بودند خاکیان بدعادت او را قلم خواندند و و گروهی اندک در وی دعوی خدای^{۱۳} کردند، آن ملعون در قریب کار ملاحظه کتابی ساخت نام آن و بلاغ^{۱۴} لا کیر و ناموس الاعظم^{۱۵} او را پسر ی

۱- در فارسی گفته: و صحرای بلد بخورستان و در تاج العروس گفته: «وین شهر و راهبر و هو عرب لشکر و یاقوت در سیم البلدان گفته: و صحرای مکر» بنسب^{۱۶} السیمو سکون الکاف و فتح الرء و هو یفعل من الکرامه و هو یلک مشهور من نواسی خورستان مشوب^{۱۷} الی مکر من معز الحارث احد بنی جعونه بن الحارث بن نیر بن عامر بن حصه^{۱۸} (الی آخر ما قال) ۲- ح ۲- ع ت؛ و نمکینی بیافت^{۱۹} ح؛ و نمکینی یافت^{۲۰} د؛ و نمکینی یافت^{۲۱} ۴ ب؛ و نمکینی یافت^{۲۲} بدون نقطه در و ما. ۳- نسخ: و نطاه (بخاه میبوی) و نطاه بهمه جمع حلیف است که بعضی هم پیمان و هم عهد و هم سوگند میباید چنانکه خلفاء بنیام میبوی جمع خلیفه است که بعضی جانشین میباید ۴- ح ۲ ب؛ و دعوی طور بر گه ح؛ و دعوی کرد ۵- ح ۵ ح ۴ ب ح؛ و مشرقه (بهاء مصله) در مذهب الارب گفته: و مشرقه دورگ گفتن؛ موند است؛ و در اقرب الموارث گفته: «مشرق الریحیل مشرقه موه و کذب قال الازهری: الصخره مأخوذه من مغاریت السیاد من الخرق المنقره، و قال الجوهری: فی ح ۲ ق؛ و اما الصخره نکلته مواله و قال غیره: الصخره اختلاق الکذب و هی کلمه میبطل السخران کالتسکین علی السکین، و یجوز ان یکون ترکیبها من حروف الخرق و هو خلق الکذب مضموداً الیها الیم فکون رباعیه دالة علی زیاده معنی ۶- ح ۵۰ نسخ (و باضافه بلاغ و ناموس مجرد از لام بسوی و الاکبر و الاعظم، مشرق بلاغ).

آمد نام او محمد؛ بنیابت پدر بنیشت، ازین محمد دوسر ماند احمد و حسین؛ بجای پدر بنیشت، و از وی سری بماند نام وی سعید؛ او نیز بنیابت پدر بنیشت آنکه عبدالله بن سعید را پدری آمد اسماعیل بن عبدالله، آنکه پس از محمد بن اسماعیل، کثیر او او تمیم، و بر عمر و افریقه مسئولی گشته و فسادهای عظیم از وی تولد کرده و در قبیله دین و سنت کوشیده و از پس بولیم محمد بود و پس بدعته و ضلالت در عهد او ظاهر شد، و بعد از آن المستمل باقیاش لقب بود و نامش و ازین المستمل باقیه از اولاد بولیم بود، و در آثار هست که مقتدر خلیفه متمدنی را از آن خود بجانب مصر فرستاد تا از سادات نسیب و علویان حسب خطهای معروف بپندد که این جماعت نه از اولاد علی و فاطمه اند و نسب ایشان بدین دعوی که میکنند باطل است؛ و ایشان از اولاد میمون قداح اند، و فرمود تا بدینار شام و زمین حجاز چون مکه و مدینه و دمشق و حلب بگفتند و خطوط حمله سادات و علویان بپنددند هم درین مثنی، و آن را بمجالس سلاطین آل سلجوق فرستادند. قدس سره فرمودند: اما اوزا زنده گانی مساعدت نکند که این شغل را شفقت نمودی، و در بلاد خود اسان همه سادات که مشجرات دارند و کتب انساب؛ متفق اند که آن جماعت علوی نیستند.

این جماعت را مصلحه خوانند و الحاد کزی بود چنانکه حق تعالی گفت: **ان الذین یلحدون فی آياتنا، و نذوا الذین یلحدون فی آسائنا، و ذلذذوا** خوانندشان از آیها که بوقت گشتاسب و هراسب که ملوک آتش پرستان بودند

۱- ع ۳ ب ۲: «بنی تمیم». ۲- این لایحه کامل التواریخ نسبت به صدر دست کردن و استخوانه ترتیب دادن را به عقد خلیفه عباسی داده است، در هر صورت علنی نشایه و دانشندان صاحب نظر و محقق در نسب و تاریخ بر آنند که نسب فاطمیان مصر صحیح است و ایشان علوی و فاطمی هستند و لیکن خلیفه عباسی کافا من کان یستخوانه و مضطرب دست کردن بفرض اینکه نسب ایشان مغشوش است مبنی بر کتب و عقائدات سیاسی و پرونده سازی است و برای بحث مختصری در این موضوع رجوع شود به تعلیقه ۱۳۱. ۳- در برهان گفته: «کثر فتح اول و سکون ثانی» یعنی کج است که نفی راست باشد. ۴- صدر آیه ۲۰- سوره مبارکه فصلت (= همبسته). ۵- از آیه ۱۸۰ سوره مبارکه اعراف. ۶- ع: و خوانندشان»

مردی پدید آمد نام او زردشت؛ دعوی پیغمبری کرد و کتابی جمع کرد آنرا «زید و یازده» خواندند، مردی بود بعد از وی دانش مانی؛ از پیروی دعویها کرد و بدو خدا هم میگفتند یکی نورویکی ظلمت، پس بنسبت زید این جماعت را «زندیق» خوانند، و «قرمیه پستان» خوانند بنسبت آن قریب که شرح داده شد، و ایشان خویشان را «باطنی» خوانند بدو مثنی؛

یکی آنکه هر ظاهری را باطنی گویند.

دیگر- گفتند: ما را باهم اساری باشد که دیگران را بر آن اطلاع باشد. و «سیمی» خوانندشان که بائنه حفت گویند یا بقول ایشان آن انسه که بعد از محمد اسماعیل دعوی میکنند باطل باشد.

و «اسماعیلی» خود معلوم است که چرا خوانندشان و شرح اسامی و احوال ایشان را کتب بسیار است و طومانات باید اما این مایه از خلاصه احوال ایشان درین نفی یاد کرده شد تا خواجه مصنف فاضلی که بر شیعت تشیع زده است بهمت مکر باصاف تأملی بکند و بداند که اصول و قواعد الحاد چه بوده است و مصلحان اول و آخر از کجا بوده اند؛ و بعد از آنکه و منته یکی ازین مضمونان نه قبی بوده است و نه قاضی، و نه آوی و نه رازی، و نه ورامینی و نه از ساری و نه از ازم، و نه از بلاد مازندران و نه از دیاری که بشیعت انتاعشیه معروف و منسوب است بلکه همه از ولایات دنواحی و دیار مجیران و سبکیان بوده اند و دعوت پرین وجه کرده اند، و حواله صرفت خدای بتقلید و تعلیم و قول پیغمبر و معلم صادق کرده اند، و انکار دلیل و حجت و نظر و تفکر کرده اند، چنانکه اصل مذهب خواجه مصنف مجیر است و خدا که تعالی توفیق داد ما را تا کشف اسرار ایشان بگردیم و آن دعاوی بی حیثیت و کلمات بی جهت بدلیل باطل و منحل کردادیم و انصاف علی کمال افتاله، و سنی الله علی نبیه و الطاهرین من آله.

آنکه گفته است: «ویدانای برادر که دافعی نفی از علی را بر ملاشکوه انبیا»

۱- ع ۳ ب ۲: «بنی تمیم».

اما جواب آنست که: مذهب شیعه اصولیه آنست که هر يك از اعياد كيار بهتر اند از امير المؤمنين عليه السلام كه ایشان هم می آید و هم مصوب و ایشان اصحاب وحی خداوند اند و او را این درجه نیست اما مذهبشان چنانست كه امير المؤمنين بهتر است از هر يك از ملائكه از بهر كثر ثواب و قبول مشقت، و آنكه طاعت او واجب است بعد از مصطفی بر مملکتان و اجماع شیعت است بر آن، و در اخبار هست آنچه این شبهت را زایل گرداند چنانكه رسول عليه السلام گفت: مثل المؤمن عندك مثل ملك مقرر، و ان المؤمن اعظم عند الله من ملك مقرر، و مانند این اخبار بسیار است پس چون مؤمنی بهتر باشد از فرشتهای امیر المؤمنین اولی فر که می آید از قبل خدا و مصوم است از همه خطا.

آنکه گفته است: و چون بگفتی كه: علی می بود یا امامت از قبل خدای چنانكه رسول می بود بر سالت مصوم است همچون او و از میان هیچ دو فرقی نباشد در عصمت و وصیت و طاعت هر دو واجب باشد شرم داری گفتن و خود از سر نرسی بزنند كه منسوخ بگوئی كه: رسالت از میان هر دو پیش كوت است.

اما جواب این كلمات آنست كه: شبهتی نیست كه چنانكه مصطفی می آید

۱- باید دانست كه این عقیده اگرچه اکنون غرب بنظر می آید لیكن در قدیم غریبی بوده در میان علمای شیعه اثنا عشریه - در زمانه علیهم - شیخ بزرگوار متیبه قدس سره و حجت الاسلام كتاب فریفت احوال العقالات تحت عنوان القول فی المناقشة بین الاشیاء علیهم السلام از آن بحث كرده است (رجوع شود به ص ۸۱ چاپ تیریز بصحیح مرحوم جرنادی) و ما نیز در تعلیقات این كتاب در جایی باین كلام پرداخته ایم رجوع شود به جلد ۱ ص ۱۳۳.

۲- علامه مجلسی (ره) در جلد چهاردهم بحار در باب و فضل الانسان و تفضله علی الملک و (ص ۳۶۳ چاپ ابن القریب) گفته: وصیفة الرضا بالاستدانة علی السلام من آياته علیهم السلام قال قال رسول الله (ص): مثل المؤمن عندك مثل ملك مقرر و ان المؤمن عندك من وجیل اعظم من ملك، و ليس شيء أحب الي الله من مؤمن تائب او مؤمنة تائبة. و منه يهتد الأئمة قال قال رسول الله (ص): ان المؤمن يعرف في السماء كما يعرف الرجل أهله و ولده و انه أكبر عند الله من وجیل من ملك مقرر و این مضمون در بسیاری از كتب معتدله و معتبره دیگر مذکور است.

بر سالت و مصوم است از همه زلفت بمذهب شیعه امیر المؤمنین می آید یا امامت و مصوم است از همه همت اما در جلد رسول علیه السلام دگر است كه رسول مقتداس و علی مقتدی و رسول مطاع است و علی مطیع، و او صاحب كتاب و قبله و سنت و شریعت است و علی را این درجه نیست و این فرقی روشن است و درجه نبوت و درجه رسالت درجه نبوت بزرگ است و زیادت است از همه منازل و درجات، و هر كه علی را با رسول در رسالت و نبوت شریك داند كافر و مبطل و ضال و گمراه و مبتدع باشد و مذهب شیعت اینست.

اما حدیث آنچه گفته است كه: دگر گویی كه او را با رسول شریك است سر از نداشت عیب است كه خواجه صدوق چنانسال است كه علی و ثوس الملا میگوید كه: «بویكی تنه یو تناست و سرش نمیز نند» و اینجا بنا گفته سر میزند نند؟ تا بداند كه یا چنان قاعده این حواله در آید، و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: و رسول خدای را «صلوات الله علیه» نویسی، و علی را همین نویسی.

اما جواب این كلمه آنست كه بشناخیش آید بر شخصی كه تصنیف كند و از لغت این مایه نداند كه معنی صلوات از خدای رحمت باشد و از ملائكه استغفار و از مؤمنان دعا، و باری تعالی در قرآن عزیز بر كینه مسلمانى كه او را معینی رسد صلوات می فرستد آنجا كه گفت: «الذين انا اصابهم مصيبة قالوا انا اصابنا وانا اليه راجعون» اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة و صلوات تنها قناعت نكرد رحمت بر سر نهاد و بديكر موشع بر عموم هم مؤمنان را گفت: دعواتی میبستی عليكم و ملائكه ليخرجكم من الظلمات الى النور پس اگر روا باشد كه خدای تعالی بر ما صلوات فرستد روا باشد كه ما دعوت مؤمنان بر علی و آل او از مصومان صلوات فرستیم.

۱- ع ت: و سر ت بد بزنند. ۲- ح: و صلوة. ث: آیه ۱۵۳ و صلوة آیه ۱۵۴ حور مباركه بفر. ۳- ع ت: ب: و نمیکند. ه: صلوة آیه ۳۳ حور مباركه احزاب.

و اگر حیثیت [در] آلت و امتناع از آلت که: شیعه علی را با مصطفی علیه السلام در صلوات^۱ برابر کرده‌اند نقصان در اختیار خواجه بیشتر است که زبورک در بیان و مدح و سپاس آن دو اولاد که کنش و عملی و سن ثاب را که پیرو در حمة الله علیه گویند، و بویگر مدتی و عمر خطاب و علی مرتضی را همان لفظ گوید که ایشان را، چون صلوة^۲ ایشان را با رسول مشارکت باشد اولی از آنکه ایشان را در لفظ رحمت با این جماعت برابری، پس اگر چه صلوات را معنی رحمت است از برای اظهار فضیلت رسول و امام، شیعه لفظ صلوات اجرا کنند تا مبادیعتی باشد، و این معنی چون از قرآن درست شد نصافی نکرده، والحمد لله رب العالمین. **آنگاه گفته است:** دو رسول را معجز گوئی و علی را هم معجز گوئی^۳.

اما جواب این گفته آلت که می‌بایست^۴ خواجه توسنی در این دعوی مذهب خود فراموش نکرده بودی که در چند مواضع^۵ در این کتاب بتفنیج یاد کرده است که: دروافض امام را معجز گویند، چنانکه پیغمبر را، و این را «فضیحت» نام نهاده است. اولاً نه مذهب همه معجزان عالیا نیست که در عهد خلافت عمر خطاب بدین لفظی با صمیمیت پدید آمده‌اند. مدینه از خوف آن با غیر دریافت پیش عمر آمدند، عمر در آن برگرفت و از خانه بیرون آمد و بیض و جمهر و اصحاب و زن بر آورد و زمین را بهیبت و سهم میگوید: ساکن شو اگر نه دما از تو بر آرد؟ تا حالی از هیبت عمری نغین جماد ساکن شد و مردم این شدند.

و این از معجز بلین قر است یا عمر دین منزلت زیادت از پیغمبر است بلکه شریک خالق اکبر است که آن خدای تعالی بود که زمین و آسمان را تهدید کرد **قال لها ولأرض انیاطوعاً** او که **قالا انیاطالعین** پس اگر شاید که عمر و حکم بر زمین جماد با خالق الا کبر هبر^۶ باشد گوئی: چراغی شاید که مرتضی با مصطفی

۱- ع: ث: صلوة ۲- ع: ث: ب: و اظهار بر فضیلت. ۳- و می‌بایست فقط در دو نسخه ج د. ۴- ع: ث: و موضع و متن موافق اصطلاح قدیم است از قبیل هر جواهر. ۵- آ: ۱۱ سوره مبارک انفصالت = هم‌جمله. ۶- در برهان گفته: و همیرونن قنیر یعنی همراه و قرین و نظیر باشد و بعضی برای برافتن و مقابل نشستن هم بکار آمده است.

در ابلاغ حیثیت معجز برابری باشد؟ تا این شبیه در بحث معجزتی نباشد، و عمر خود قسمی^۱ داد.

عجبت این است که مذهب همه معجزان چنانست و در کتب اصحابان^۲ معجز است و بر سر کرسی خود بظاهر لاف زنند که: بویگر طاهران^۳ یک عید هم بنی^۴ نماز کرده است و هم با آنکه یک جسم در دو مکان در یک وقت محال است بنزدیک همه عقلا، و گویند آخر له^۵ همدانی افروخته^۶ گرم دمیان بست بهمدان بهر فوات باز کرد دهانش می‌سوخت از گرمی که بود، و مانند این ترهات^۷ که همه کرامات ادلیا خوانند، معجز از این بلینش چگونه باشد؟ و حرمت بدین عظمت که را باشد.

پس اگر شیعه گویند: چون امامی بی‌معانی از اهل شرک و خلافت رسد و دعوی امامت کند و ایشان بر آن انکار کنند باری تعالی از برای عبرت شریعت معصیان^۸ بر دست وی حیثیت ظاهر گرداند برای ردع^۹ مشرکان شریعت و تقویت اسلام

۱- قدم بعضی مقام و منزلت است در اینجا: و اقرب الموارد گفته: و القدم (بفتح) الساقية فی الامر غیر آن هم قرأ قال: لقان لی کذا قدم صفاً او قدم سوء. ۲- و اصحابان جمع الجمع است و این استعمال در قدیم معمول بوده است. ۳- برای شرح حال ابویگر طاهران رجوع شود به تعلیقه ۱۳۳. ۴- و بنی: یروون الی که آخر آن بصورت یاد نوشته می‌شود چایی است در مکانی که حاجیان در آنجا قربانی کنند. ۵- ترجمه حال این شخصی درست معلوم نند و در تعلیقات چاپ اول سخنانی گفته‌ایم. ۶- در برهان گفته: و افروخته پنج اول و شین نقطه دار نام جلواتی است و آن چنان باشد که آرد و دوغ را با هم بیاویزند و بخت بمانند تا دانه دانه گردد آنگاه در پانی کنند و وصل در آن بزنند و بر بالای آتش نهند تا بک بزد و سخت شود. و بعضی می‌گویند: نان خورشی است در گیلان و آن چنان باشد که زوده تخم مرغ و در خیر خام بزنند و نیک برهم زنند و بر بالای آتش نهند تا شین مانند دانه پسته شود و بعد از آن شیرینی داخل آن سازند و نان را ترید کنند یا خشک بزنند و در آن بزنند و با قاشق خورند. و طریقی گفته‌اند دانه شین و کوزینه را نیز افروخته گویند. ۷- ثم بملوة و در مملات. ۸- و را برای تا کذب بلین مستفاد از کلمه و برای است که در قدیم بسیار استعمال بوده است مانند و از بهر این را و و از جهت آن راه چنانکه در تعلیقه ۱۳۳. یاد شده است. ۹- ردع: «ردعای» و بطور قطع معروف «ردع» یا برای ردع است که برای شین اختیار کردیم و ردع در معنی منع است و بطور شیری و دفع، در معنی الارب گفته: و ردعه حده و ردعاً باز داشت او را و رد کرد و باز ایستاد از چیزی.

بر آن اکتدارو باشد کردن^۱ عقلاً و عرفاً.

و آنچه گفته است پلغنه که: معجز علی چون معجز رسول الله صلی الله علیه و آله است که معجز بر دعوی امامت^۲ غیر معجز باشد بر دعوی نبوت و رسالت و علی را منزلت رسول باشد چنانکه بیان کرده شد.

آنکه گفته است: هر علویانی که از فرزندان علی اند از حسن علی تابعی می‌باشند و بمنزلت رسول دارند.

اما جواب این کلمات آنست که مذهب شیعه اصولیه چنانست که معجز رسول الله چنانست از هر يك از انبیا از مرسلان و اولوالزمان و بهتر است از هر يك از ملائکه کر و بیان و مقر بان روحانیان و بر این دعوی دلیل اجماع است و علی دمی است و امام است و است اما گویند امیر المؤمنین علی بعد از مصطفی چنانست از هر يك از امت از و حسن بعد از وی همچنین و هر يك از آلله تا به مهدی همین حکم دارند که گفته شده و رد آنست که کسی چنانست از ایشان از هر آن را^۳ که هدم مقبول بر فاضل در عقل قبیح است.

آنکه گفته است: آنکه گوییم رسول و هم امام فرستادگان خدای بودند به اتفاق آن بکاری و گرد این بکاری و گریکی با داء رسالت و یکی بقریر امامت.

اما جواب این معنی آنست که: پس طرفه آمده است مصنف را که امام بعد از رسول فرستاده خدا باشد و آن از غایت بی علمی و تعصب و بغض امیر المؤمنین است و از قرآن این آیت بنخوانده است که باری تعالی بوقت مصلحت غرای را بقایل فرستد چنانکه گفت: فبعث الله غرایاً بیست فی الارض... الآية اگر برای تقریر امامت و نبوت خلافت علی مرتضی را بجمع جمع نا کتب و مارقین بفرستد پس مستبعد باشد و چون قیاسی با صاف و نظری بوجه بکند این شبهه ناپذیر باشد.

۱- جند و بر آن اکتدار کردن روا باشد. ۲- نسخ واصله و بطور قطع معروف و مصنف و امامت است. ۳- هر کس و بیانه ۴- از موارد جمع در اداة تحلیل است. ۵- از آیه ۳۹ سوره مائده.

آنکه گفته است: و محمد رسول الله نمی‌باشد که با بنو اعمام و اصنام عامی در انداء رسالت و تبلیغ حبست مواسات کند چگونه ثابت است که علی مرتضی با صحت و طهارت و قوت و هیجانت و استیلا و بنو حاتم و صف و دیگر قبیله بنی تمیم و اند کمر عبد بنی عدی و تنهایی عمر علی و ایشان فراسازد.

اما جواب این کلمات آنست که: علما و محققان چگونه قیاس کنند در صورت معجز را با علی و کفار قریش را با صحابه رسول که ایشان انکار و حدایت می کردند و اصنام و اولادان با عبادتی کردند و قرآن قبول نمی کردند و رسول را جبریل می آمد و بحرب و قتال ابر می کرد و آن سلطان حالت توقف محبت و بی فرمانی باشد و اینها مقرر آن بود و بنو حیدر و بنو قریظ آن قبول کردند متنازعی بود در خلافت که نس است با اختیار و توفیق اولی نبوده و در کتاب دوافقه المساعده^۱ که در مذهب خوارج کرده است^۲ بیاید خواندن تا سکوت و سکون و توقف علی بدانند که چرا بود این بر آن قیاس نکنند تا شبهه حاصل نیاید بلکه رسول علیه السلام در حالت اول که توقف کرد و می گفت: لکم و بنکم ولی دین و آن سخن کت آنکه کرد که آیت منزل شد که: و قاتلوا المشرکین كافة تا شبهه نباشد.

آنکه گفته است: علی در سال دهم پس یو بکر نمازی کرده و ده سال در دیال عمر نمازی کرده و امامی گرفت بر ایشان قنای گفت و دعای کرده امیر المؤمنین می خواند ایشان را و در دین بر با ایشان می بود و از قبیل ایشان حد می تود. اما جواب این فصل اینست که: روا باشد که بنده مسلمان امیر المؤمنین با فضل و صمت در نماز اقتدا بکسی کند که درست شده است که بعد از مقبول بر فاضل قیاس شده و اگر کرده باشند عقیده نباشد و کرمالی گرفت حق او بود کسی را بروی منبت نبود و بکار و بر ای او از دروسم معلوم است و در اخبار ما نیست که

۱- م بد با ایشان. ۲- ح ده با ایشان فرستاد. ۳- کتابی باین نام حد تأخذ و بنوعه بظن من رسیده است. ۴- کذا در نسخ پس بنی مؤلف آن. ۵- آیه و سوره الکافرون. ۶- از آیه ۳۹ سوره مائده و آیه ۳۹ سوره مائده.

او ایشان را امیر المؤمنین خوانده و اگر خوانده باشد در فصل رضا علیه السلام و مأمون تأویلی با حجت بگفته ایم که بروی عیسی نباشد، و تدبیر و رأی امیر المؤمنین در امور شریعت و فتوح نبود خود معلوم است که او در آن اصل بوده باشد و ایشان طغیانی از که ابوالفتح و فاضل بود از هر یک و جدا که زده باشد از قبیل خدای و رسول زده باشد نه از قبیل بویگر و عیسی بجهت آیه: «وَالْحَافِظُونَ لِمَنْدَاقِهِ» او اولی تر است بدانکه مصوم است و عالمت از هر یک از است.

آنگاه گفته است: «ای عجب علی قویتر بنی هاشم بود در اسلام پیشرو حق ظاهر تر، و تتبع بیشتر و پیشتر نیز تر، و مصوم چون رسول علیه السلام چرا طلب حق خود نکرد؟»

اما جواب آفت که: چنین است، اما امام عالمتراست و مصوم است، و مصلحت او بهتر دانند، چنانکه بایست و شایست به روزگاری کرد و کس را بروی اعتراض رسد که همانا اعتراض است را بر اختیار خود باشد نه بر نفس خدای، والسلام علی من اتبع الهدی

آنگاه گفته است: «و در مورد از درگاه آید محمد رسالت، علی امامت، آن یکی که رسول است جان فدا کرده زخم خورده از آن دشمنان، از شهر برانده و درستان بیگانه شده، بیگانه آشنا گفته، خود را بر قیابل عرض کرده، هیچ قول قبول نکرده، زخم بروی آمده، سنگ بر دندان خورده، پای آله شده، بنار گر بسته، شب راه کرده، روز شب آورده، اداء امامت و تبلیغ رسالت کرده، این یکی را که امام است قوم بیشتر، و قبیله بسیارتر، در خانه تن بزده، مشغول بر طاق نهاد، یا اعدا دست در گاه کرده، پنج در پیشگاه خون آرد و نیامده، باطل را بحق می گوید، یاری

۱- از آن آیه: «سورة مبارکه توبه. ۲- ح ت م ب: «ای عجب علی قویتر بنی هاشم بیشتر، حق ظاهر تر، و تتبع نیز تر و مصوم چون رسول علیه السلام». ۳- م ب: «او از درگاه الهی». ۴- م ب: «و تن زده». ۵- ح: «پنج در پیشگاه خون آرد و تن زده: پنج در پیشگاه خون آرد و تن زده: پنج در پیشگاه خون آرد و تن زده».

مُطَّلَعین می دهند یا عالمان منا کثمت و مجالست می کنند، این بدان چه مانده؟ و آن بدین چه مانده؟»

اما جواب این فصل نیک تأمل باید کردن نامعلوم شود که هر دو یکدیگر نیک مانده است. و هر چه رسول کرد امام همچنان کرد، اما چون قلم بدست حوضان باشد نقش صورت فرشته چون صورت شیطان باشد، اگر رسول جان فدا کرد امام در بستر و خیر^۱ جان فدا کرد، اگر از خیم دشمنان خود این نیز زخم دشمنان خورد، اگر او را درستان دشمن شدند این را اهل جمل دشمنان و نهروان^۲ همه دوستی نمودند و دشمن شدند، اگر آنجا خویش بیگانه شد اینجا بر زخم مصنف نه تقبل بر معاویه^۳ رفت، اگر مصطفی دوزخ را عبدالمطلب خود را بر قیابل عرض کرد^۴ علی روز بیعت شوری خود را بچند^۵ سو گند معروف بر مهاجر را اخصار عرض کرد تا ذخیر است که فریاد غلام بوزغ غفاری گفت^۶:

«کنت بالیوم القودی و کان امیر المؤمنین علیه السلام ارفهم سوتا فقال: بایعتم ابا بکر و انا کنت احق بها منه فریبت لکم کما رقیتم لا تفکرم لقرب عهدکم بیاتة الا و دان، ثم بایعتم عمرو انا کنت احق بها منه فریبت لکم

۱- ح: «و حکیم» و در حاشیه بنیان نسخه بلخ: «و قلم نوشته شده». ۲- م ب: «و در خیر» ۳- م ب: «و بخوار از نهر روان». ۴- م ب: «نزد معاویه» ح: «و پیش معاویه». ۵- ح ت م ب: «و عرضه کرده». ۶- ح: «کذا در اینجا در نسخ لیکن در آخر روایت تصریح خواهد کرد که سو گند چهل بوده است و گویا نظر بر روایت صحیح (ره) است که در اتصال تحت عنوان و احتجاج امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه علی ابی بکر بیلا و ورجین غصه نقل کرده پس گفته است: و احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام بطل هذه الحصال علی الناس بر الشوری و احادیث احتجاج بر شوری در قالب کتب مشرعه مذکور و دستور است طالب تحقیق با آنها مراجعه کند و چند روایت از آن روایات از ابی بکر غفاری نقل شده است فراجمع آن شده. ۷- نسبت این روایت را زیاد غلام ابی زرقانی در خطراتم که در جایی از کتب احادیث دیده باشم لیکن روایت همان روایت شوری است که بسیار معروف است و مبطلی (ره) در قاس بخار در باب شوری و احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام علی القوم آنرا از کتب معتبره بطریق حدیث نقل کرده است (و جرح شریحه ص ۳۴۱-۳۵۶ چاپ امین القرب) بلی چند روایت از روایات روز شوری از خود ابی بکر غفاری نقل شده است اهل فضل خودشان تحقیق کنند.

ما رخصتم لا نفككم لقر بعهدهم كما بيادنا ولا وان، ثم قرءون ان تبايعوا شمان واما حق بهامته فرضيت لكم ما ذهبتكم لا نفككم، وسأحتج عليكم بصحة لا ينكر [ها] امر بكم ولا صبيحتكم ولا كاتبتكم ولا أميركم، فقال الزبير: قل يا أبا الحسن ولاهل هجر، فقال: ويحك يا زبير أومئلي بقول الهجر، ثم قال عليه السلام: أئندكم بالله أفیکم أحد؟ آخر رسول الله ممعير؟ قالوا: اللهم لا، قال: فأئندكم بالله أفیکم أحد؟ ثم أئنتی عشرة صدقة وناجی رسول الله حيث قال الله قد موا بینیدی، فجواکم سعة غیري؟ قالوا: اللهم لا، قال: فأئندکم بالله أفیکم أحد؟ له زوجة مثل زوجتی فاطمة؟ قالوا: اللهم لا، قال: فأئندکم بالله أفیکم من له ابنان مثلاً ابني؟ قالوا: اللهم لا، قال: فأئندکم بالله أفیکم من غسلا رسول الله غیري؟ قالوا: اللهم لا، قال: أفیکم غیري من قاله النبي: أئتمشی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لای بیدي؟ قالوا: لا، قال: أفیکم من قاله: فمن كنت مؤلا فهذا علی مؤلا غیري؟ قالوا: لا، قال: أفیکم من نام علی فراش رسول الله غیري؟ قالوا: لا، قال: أفیکم من سلتم علیه جبریل ومیکائیل وإسرافیل وثلاثة آلاء من الملائكة يوم بدر غیري؟ قالوا: لا، قال: أفیکم من مسح رسول الله عینیه وأصله واینه يوم غیري؟ قالوا: لا، قال: أفیکم من أذع بالثرکوة فی ذکوة غیري؟ قالوا: لا، قال: ثم قال: أئندکم بالله أفیکم أحد من الناس والمسنوخ غیري؟ قالوا: اللهم لا، قال: أفیکم أحد ما أحب الله عنهم الزجر أهل البيت غیرنا؟ قالوا: لا، قال: أفیکم أحد یأخذ من رین صیدون غیري؟ قالوا: لا، قال: أئندکم بالله أن الله جمیع هذا کلها لیر؟ فقالوا: اللهم نعم، قال: فاشهدوا وکفی بالله شهیداً بیني و بینکم.

چون این جیشها و غیر این با چهل سو گند که در کتب مسطور است عرض کرد آنکه زیاد غلام بودند غفاری و رضی الله عنه بر خاست و گفت: الله اکبر، الله اکبر افتنوا بالذبا و بسوا الاخره، افر دا للرجل بضلة و انکر و احقه، ثم قال: من أحب آله ثم التنبأ فطریق بأن یحب علیا

۱- ۲: و هجراد. ۲- اشاره بآیه نجرى است (آیه ۱۲۶) سورة مبارکه مجادله.

خواججه مجیر پنداره آیتا نبوده است؛ یعنی:

جیله گشتند ای علی الاثر اکبر را بود سید سادات عصری قبله اهل قفا
من چه گفتی راست گفتی یا امیر المؤمنین لایا دان کو بگفتار تو در کردید که لا
داین بیتها خواججه عبدالملک بنان داشت و حقه الله علیه، و مجیر احوال پیشتر
است که علی مرتضی بر قوم انکار می کرد و اظهار و ابلاغ حجت بر جماعت و حق
خویش، اما چون کوش باز ندارند؟ پندارم مجیر و مصطفی اولی باشد تا امامت او را
بر رسالت مصطفی قیاس میکند او را و آخر ظاهر و باطن، تا اگر او را زخم
بر روی آمد این را بر سر آمده اگر او بوقت عزیز یار گرفت این بوقت صبر و منع
در خانه بنیست، اگر او از مکه بمدینه آمد این از مدینه بکوفه آمد، و قبیلہ همان
بوده پیشتر فتنه که اگر علی در خانه تن بزده نه محمدرضا با بوطالب داده اگر
این مشو در طاق نهاد بر زهر مستفید او گفتد لکم دینکم دلی دین، اگر او در
حالت اول بده صحابی قناعت کرد این دور اول مسلمان بودند و دوازده صحابی
قناعت کرده اگر این باوگ قناعت کرده سید باوگ صلح کرد اگر مصطفی با آخر قتال
کرد که قرآن بیامد که: فاقتلوا المشرکین، تعالی بقول مصطفی با آخر قتال کرد
و اختیار قتال کرد: یا علی انک تقابل بعدی الف کتین و الله اسلین و الماروقین، اگر
امام صلح کرد از رسول آموخت اگر جنگه کرد از او دیده اگر این در صفین ظفر
نیافت او در حنین ظفر نیافت، اگر او روز فتح مکه ظفر نیافت او روز جمل ظفر نیافت، اگر
او مواسات کرد دیر امت مسلمت [و با شما الله اللهم] نوشت این نیز مواسات کرد و در خانه

۱- ش ۳ ب: و حقه، غویا و ده بجای یاد بکار رفته است یعنی یعنی خویش. ۲- ۳ ب: و باز تبارک الله. ۳- ۳ ب: و برسانته ح ۱۰ و از رسالت ب: ۴- تذکره ان گفته: و تزدن با نای هوژ و وزن کر کردن یعنی خاموش بودن و خاموش شدن و صبر و تحمل کردن و آسودن باشد. و تزدن و تزدن خاموش شمرند که قاطع است. ۵- آیه جبره مبارکه و کافرون. ۶- از آیه سورة مبارکه توبه. ۷- از روایات متواتر در بیان خاصه و عامه است که پیغمبر (ص) با امیر المؤمنین (ع) فرموده است. ۸- عرب در جاهلیت و با صلوات الله و برسم الله الرحمن الرحیم بکار میرود.

رفت تا ضریح مشرف کعبه از بر آن مصلحت^۱ و اگر احوال و معایر دین مشرکان شد این نیز روز و شب خایر دین میسر آن شد، این را بر آن نفیاس میباید کرد تا هیچ شیعی بنماند با چندینی^۲ حجت و نبوت، والحمد لله التاسر لا ولیا له والفاهر علی أعدائه. **آنگاه گفته** است: «وینینی که چون نوبت خلافت بدو رسید در حرب صفین یک ساعت سی هزار مرد کشته شدند، و عبدالله عباس^۳ او را می گفت: مصلحت در آن است که این عاملان عراق و شام^۴ و آن در بیجان^۵ و مصر و مغرب بر اعدال خود تان^۶ مقر و داری تا بیعت بنویسند آنکه بعد از آن اگر خواهی معزول شان بکنی، علی می گفت: که: نکم که نباید که ایشان جویری در عهد خلافت من بکنند که من بدان مأخوذ باشم تا بشکرم تا خود بابت^۷ امارت هستند با نه، این عباس می گفت لاجرم بکبر تو دراز شود».

اما جواب این کلمات آنست که: طرفه افتاده است مبین^۸ یا جماعتی که اگر امامی حفظ مصلحتی وقتی در تصرف توقیفی کند بی حیثیتی و مداخله و بنا اهل منسوب کنند و اگر وقتی برای بر سر اسلام و قوت دین خدای شمشیر بر گیرد و باطل غایب و بغاوت قتل کند، بسلامان کشتن او را حواله کنند و گویند: بقتل و قتال اهل قبله مبتلاند^۹ چنانکه این مجتهد مدبر^{۱۰} درین کتاب آورده است و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بمنابعت مصطفی صلی الله علیه و آله هر وقتی آنچه مصلحت بوده است و شریعت اقتضا کرده است آن را کار فرموده است آنجا که صلح و توقف باید

- ۱- عبادت میان دو انقلاب فقط در دو نسخه (ج) ده است. ۲- ج ۵: و سال و ماه.
- ۳- برای تحقیق در کتاب امیر المؤمنین (ع) پیغمبر خاتم (ص) رجوع شود به **تعلیق ۱۳۳**.
- ۴- ج ۵: و با چندین. ۵- «و شام» فقط در ج ۵: و «آذربایجان» در دوام بیجان.
- ۶- «آذربایجان». ۷- ج ۵: و اعدال و حرستان. ۸- ج ۵: و مستقیم در اندراج گفته: و بابت پنج با و سکون فوقانی لایقی و سزاواری و معنی لایق و سزاوار نیز آمده و این مصداق است یعنی لایق و سزاوار و گویند:
- ۹- تا این از انگشت چو برتر شود بابت انداختن از سر شود.
- ۱۰- ج ۵: و اصلاح اهل دلتان (تا آخر پانزده او که مفصل است). ۱- ج ۵: و مبین.

۱۰- ج ۵: و مبین بود.

کردن: کرده است، و آنجا که حرب و خصومت بایست کردند کرده است، و شیعی بنماند در کفر امیر المؤمنین یا قول رسول علیه السلام که او گفته باشد: و یا علی حرب بک حری و سلمک سلمی، تا هر کس باصاف تأمل کند فایده تمام بیارد^۱.

اما آنچه درین فصل گفته است که: «و چون کار بادی افتاد» می دانم که بحق با وی افتاد یا باطل: اگر بحق با وی افتاد ملایم خون دشمنان از وی کردن باطل باشد و اهل جمل و صفین همه مظلوم باشند، و اگر خود علی مظلوم بود دیگر باده اجماع حجت نباشد و او خود امامت را نباشد که خصوصاً عابنه دعوایه کرده باشد تا درین کلمات اندیشه کند، خواهی تا چه لازم آید و السلام.

آنگاه گفته است: «و گویند از رسول خلافت علی را بودی با بویکر همان کردی که با معاویه که بنزدیک تو بویکر همان و معاویه همان، و اتباع بویکر و معاویه بکی اند، بلکه معاویه همه چیز از بویکر بیشتر بود هم بسیار، هم بقبله هم بماله و هم بنسبت، هم بیوایی، و چنانکه با اصحاب جمل کرد که یک روز بیست هزار از آن فاضل^۲ الناس کشته آمدند، و چون طلحه و زبیر کشته آمدند این همه از بهر حق خود، بایستی که آن روز با بویکر و عمر دشمن همین حرب بر آداسی و حق خود اندست بنمادی» خصوصاً که بی بود از قبیل خدای و رسول این روز همان علی بود بلکه آن روز فریاد بود که بویکر بتلافت بنشست زیرا که علی جواهر بود و بهر رسول نزدیک بود، هر چه در حق علی رسول گفته بود بنصوبت و عصمت او: هم معاویه را در پیش گوش^۳ و پیش دیده بودی، و تاسی حال بر آمد بی کارها فراموش شده بود.

اما جواب این کلمات که بایستی که با بویکر و عمر همان کردی که با معاویه

- ۱- ج ۵: و فایده تمام بیاید. ۲- ج ۵: و آن فاضل: ج ۵: و فاضل (یعنی و از).
- ۳- در برهان گفته: وین گوش بسم آوگ و کسرتانی معروف است که زیر نمره گوش باشد و کتابی از طاعت و انقیاد و صلح و ادب تمام بود و سخن شنیدن را نیز گویند و مراد در اینجا آنست که در امرای و مصلح ایشان بود بجهت قرب همدان بویکر پیشتر (ج ۵: ص).

کرده است که لازم نیست از وجود:

یکی آنکه آن روز این قوت نداشت که این روز قیاس بر مصطفی که باو ک
بشت بنادر می گریخت و با خبر گریخت و لشکر می آورد و فتح مکه می کرد، پس
بایست که فتح مکه مصطفی روز او ک بکردی تا شبی بنماند.

دیگر آنکه اگر بویکی و عمر باوی همان کردند که معاویه کرد از انکار
فضل، و بیخ در روی او کشیدند، و مال مسلمانان مستهک کردند، و بر شغال ظلم کردند
[او هم با ایشان همان می کرد که با معاویه کرد] چون نکردند نکرد.

و عجیب تر است که امیر المؤمنین در وقتی که با جماع امت خلیفه بود با
بغداد و طغاة حرب کرد، خواجمی پس بعد از با صلح سال تصنیف ساخته است و مقتضی
می زند بر علی: پس سوزنا باشد اگر با بویکی و عمر حرب و خصومت کرده بودی خواجه
اورا کافر و مبطل خواندی، و اگر چه در حرب جمل و صفین پیغمبر می کشد که نرسد
که سرش بتیغ بزنند آن وقت خود بتقیه حاجت نبودی، ز فاق و قلم در میدان
عداوت ادا نکردی و نه مهاجراتی و نه تهاجمات گشتی، اما خود ملی عالمترازمه جهان
بود بجای صلح و توقفه و جای حرب و خصومت.

واما آنچه گفته است که دین دین بویکی همان و معاویه همانه پلی همانست
اما مصلحت باوقات تعلق دارد؟

و آنچه گفته است که: و بر در حرب جمل بیست هزار مرد کشته آمدند
عجب است که فراموش کرده است آن دعوی که دواو ک این کتاب گفته است که:
«اگر علی را مردانگی ظاهر شد در عهد رسول ازین کلت معجز رسول بود علیه السلام
و بعد از رسول عاجز و درمانده بود و هیچ ظفری نیافت» آخر اینجا اعتراف داده
است که بیست هزار را کشتن را بیک روز حلاک کرد و از بیغی علی و عداوت او ایضا در
دوافاضل الناس خوانده است و می داند که افاضل الناس چگونگی باشند جماعتی

۱- ح: د: و آنچه وجه: ۲- ب: ح: د: و زبان: ۳- ترجمه این کلام حکیمان
است که: و الامور هرة باوقاتها.

که تیغ در روی امام کشند و او را دشنام دهند که باو که می زدد که: «الان
ابا الحسن قضا شد، علی حشر شد تا این همه مسلمان و بهشتی باشند و افاضل
الناس باشند، اما آنها که گویند: امام نص است دونا اختیار بدین قدر کافر و ملعون
و رافضی باشند، ای مسلمانان اگر منکر امامت بویکی رافضی باشد منکر امامت
علی چرا سنی و بهشتی باشد؟ نه هر دو بیک حقه است که آنچه رافضیان را لازم
است در انکار امامت بویکی و عمر، طلحه و زبیر و عافیه را هم چندان لازم است در
انکار امامت علی، نه اجماع بر هر دو حاصل است: با آن دعوی نکند پادشاه ازین
طریقت بداند که هر دو دعوی بهم دست نیایند چنانکه گفته اند: دست وجود از
خشب: هر دو برین نایبهم

آنکه گفته است: و خود امامت و خلافت بیشتر بدگر باز بسته نیست؟
او ک - امام اعظم بدان کلامی باید این است را فاق بندگان حق و سائده و داد
و افاضل شریف از قوی بنماند.

دوم - بدان باید تاحق: غریبش بر غریبش نگاه بتواند داشتن: پس بقول
رافضی علی خلافت را نشایسته باشد زیرا که له حق: خود بر خود نگاه نتوانست
داشتن، له حق: غیری بوی توانست رسانیدن، و نه قوت آن داشته است که سد
نفور اسلام کنند و چون رافضی او را با سیر کجا جزای مظلومی و معصومی و معر حومی
فرایاده است که عمر درین شکم: زشت تواند زدند، و بویکی حق: ادب تواند بردند.

۱- ع: د: «و داشته» (دور دوم بود)، ۲- ح: د: و نه اجماع بر دود: ۳- د:
برهان گفتند و غیره برای قرشت بر وزن صلیه خیمه را گویند که عجم کوچک باشد و کوزه
کوچک سر تنگ را نیز گفته اند پس مراد در اینجا بدان کوزه کوچک سر تنگ است که دست
عالی را چنانی بآن داخل کردن ممکن است لیکن اگر دست را بر از چو کشت بیرون آوردن
ممكن نیست چنانکه حکیم ناصر خسرو نیز بآن چنین اشاره کرده است:
در خیره بهانه در دست برای گوز بگذار گوز و دست بر آواز خیره
۴- نمیلزم مصراع از کبشت و بقرینه آنچه نقل شد همان می رود که از ناصر خسرو باشد.
۵- ح: د: و باز بسته است: یعنی فرط امامت یعنی از دامن نیست: ۶- ح: د: شایسته نباشد،
۷- و هر حومی نقطه در و ع: د: ۸-

و خالدهستار در گردن او توبه کرده و عثمان چوب بر سر او توبه زدن، و معاویه با او حرب توفد کردن، و طلحه و زبیر بنحو آن همه زشتیها توبه کردند، پس او بدین صبر و بدین حرمت امامت و زعامت جمهور اعظم چگونه توفد کردند؟ و خود خدای تعالی آن کس را بقای مقام رسول چون کند؟ و رسول آن کس را بوسی و خلیفه خویش چگونه کند؟ که بقول دافنی شایسته و لایق نباشد، لغتوفه و عجزه من الاعداء، پس این تاوان هم خدای راست او را، و هم رسولش را تائب، و هم علی راست ثالوث، که تن بزد و فرزند خدای بجای نیارد یا مدانه کرده.

اما جواب این کلمات برین وجه که ایراد افتاد بگوش خوش باید نشود تا فایده حاصل شود ان شاء الله، اولاً معلوم است که درجه خدای درجه و حدایت است و مثل و مانند و شریک و معصوم است، و چنین رخوف و مدانه در حق خدای روا نباشد و رسول و امام مخلوق اند و این معانی ممکن باشد در ایشان، اولاً چگونه روا باشد که خدای قاهر و قادر زنده و عالم می بیند و می داند که موسی را که فرستاده اوست از شهر مصر بدمی کنند، نه برهنه پای می گیرند خائف، غریب منها خائفاً یترقب، و فرعون مخلوق عاجز دعوی خدایی می کند که: أنا ربکم الاعلی، و باز خدای با قهر و قدرت درین توقف می کند، و چون خدای دعوی خدایی می کند و خلیل را بآتش می باندند در آن توقف می کنند، و چون زکریا می گناه را می کشند، و جبر جبر معصوم را بدان حال و کمال می کشند تأخیر می کند، و چون از خون یحیی زکریا می گناهتالم می کشد، می شود توقف می کند، و چون جهودان دون بطلب مسیح می آیند او را بپنهان ایشان با آسمان می گریزاند، و چون محمد مصطفی که سید همه مخلوقات است دعوت می کند پدر خالد

- ۱- ع: و جواب بر او داد در تواتر بستن و ت م کذا بدون تکرار دند، م ب: و لنگ چوب بر سر او توفد زدن.
- ۲- حد آیه ۲۱ سوره مبارکه قصص.
- ۳- ذیل آیه ۲۲ سوره مبارکه التلاوات.
- ۴- ع: و بدان حالت و تواتر و گویا سحرفه تعایت می باشد.
- ۵- م: بکسر میم و سكون ذال و همزه در آخر می بر.
- ۶- ث ح: و میرده.

که سید الله لا یسخطی است سلاهی^۱ نافع بخواری و جفا بر پیش می دهد، و بر جهل سنگ بر پایش می زند و معروض می کند، و پدر خال المؤمنین سنگ بر لب و دندان اومی زند، و چون مکیان بکشتن او جمع می شوند، او را بشب تاریک پنهان از خلق بغداد می گریزاند، و خدای تعالی بدان باید تا حقیر خود را^۲ نگاه دارد و انبیاء خود را نصرت دهد و مطلق گرداند، چون نکند ما^۳ که بر آن اصل و قاعده که خواجه مجتبی آورده است نه از خدایی را شایسته باشد نه انبیای صلاحیت رسالت داشته باشند و آنکه بدین عاجزی باشد خدایی را چگونه بشاید؟ پس اگر نه و آن توقف برای مصلحت بود امامت درجه سیوم است که امام مخلوق است قوت خدای ندارد، ولی است رفعت بی ندارد، این توقف نیز برای مصلحت باشد، و گر عجز باشد که خالدهستار در گردن علی کند، و خود نکند، عجز آنجا بیشتر باشد که پدر خالدهستار^۴ قوت بر یشت رسول دهد، و نهاده را گر عجز باشد که عثمان چوب بر سر او زند، و خود کجا قوت و زهره آن داشت، عجز آنجا بیشتر باشد که یوسف سنگ بر دندان رسول زند و زده، پس اگر علی با آن عجز امامت جمهور اعظم را بنشاید محمد با این عجز رسالت جبر و انسی را چگونه بشاید، و اگر عجز و توقف بمصلحت نصان امامت علی کند، عجز و توقف همه انبیاء در او یک پشت، نصان رسالت ایشان کده پس این تاوان او را خدای را باشد که آنرا که از مدینه و مکه و یثرب المقدس بشب پنهان بیاید گریختن؛ رسالت فرماید، و تائب موسی و عیسی و محمد را باشد که چون دانند که بکاری قیام شوانند کردند قبول کنند، و ثالوث جبر لیل را باشد

- ۱- در هندی الارب گفته: سالی یفتح سین؛ با قصر پستی که بر روی بچه در کنیه زاید و آنرا یانسی یاد خوانند و در برهان گفته: و اندک یفتح ثلث و سكون کاف بچه دان را گویند عموماً و بری همیشه خوانند، و پستی نازک را بر سر روی بپشت پیهه است و آنرا بری و سلاهی گویند عموماً، و برای اطلاع بر این موضوع رجوع شود به تعلیقه ۱۳۵.
- ۲- خود زدن یعنی صاحب حق زیرا و در بعضی صاحب و داد و ده است.
- ۳- و ما نا
- ۴- یعنی و ما نا می باشد.

که هرگز کند آنکس را که اهلیت ندارد پس قول خواجه راضی بدسترس
شده هیچکس ازین آیتها لایق نبوت و رسالت نبوده اند لکن فهم و عجز هم و جبریتهم
و کبریه درین صورت رواست آنجا که درجه کمتر است روا باید داشتن و دست ازین
طریقه بدین حیثیت مذکور نامعقول پنداشتن.

اما جواب دوم برین فصل آنست که: امام برای آن می باید تا حق شهادت
از او یا بستاند لازم آید بر قول خواجه اشعری که تا عمر خطاب از جهان برشته
است هیچ کس امامت و زعامت بحق فکیده است زیرا که معلوم است همه عقلا
و فضلا را که تا امامت بر وایان و امویان و عباسیان افتاد تا الیومنا هذا حق
ضدا از او یا بازستند و نه حق مسلمانان پس ایمان رسانیده و نه حق خود
بر خود نگاه داشته اند اول معلوم است که در عهد این خلفا در پیش اوقات راجها
نایمن بوده است و مسلمانان رنجور و خراجها و بایچهها نهادند و خسر و زمر
آشکارا کرده و ظلم و عدوان بر ایشان روا شده و این خلفا پامش می توانستند کردن
یا نه اگر توانستند و نکردند خلافت و امامت را نشایسته باشند که بقول خواجه
ناصبی خارجی: امام بدین کار می باید تا دفع قوی بکند از ضعیف و دست دوم آنست
که این دفع نتوانستند کردن پس بقول خواجه مجتبی: استحقاق و اهلیت زعامت
و اخامت را [بر] نشایسته باشند و این خطا از آن خدای کرده باشد که عاجزان را
تمکین خلافت کند و ثانیاً مسلمانان را باشد که اجماع کنند بر کسی که اهلیت
امامت ندارد و ثالثاً بر خلفا باشد که قولین کاری کنند که از همه آن بدر خواهند آمدند.

و اما آنچه گفته است: که امامت کسی را نشایسته باشد که حق خود بر
خود نگاه نتواند داشتن چگوید خواجه مجتبی خلیفان بغداد را در عصر او کیان

۱- ع: ثام ب: و قریب و قریباً صحیح و قریب بر کسی بوده است. ۲- ع: و راضی
بوده پس و بعد مخفف و بوده است. ۳- ع: ث: و هیچ ازین. ۴- از یونانی
ایست که جمع دوازه را که هر یک پنهانی دالت بر عایت میکند کرده است چنانکه در جای
پان کرده ایم. ۵- و گفته فقط در نوشته ج. ۶- ع: د و د شایسته نباشند
ث: و پنهان نباشند. ۷- ع: د و خطای. ۸- ع: و در هر گیلان ث: و در سرو
گیلان ۹: و در هر گیلان.

و دیگر بفتح که منتظران حد بیان دارند [آیا] حقست یا نه اگر در هیچ
جای حقست ندارد پس امام بغداد باشند نه امام همه عالم و مذهب خواجه درین
وجه برین قسمت خبای تنگ می آید و چون امام همه عالم باشند ایشان را در جیلان
و مصر و یمن و طائف حق باشد هم لنفسهم و هم لرعیهم پس اتفاق است که این
حق هرگز نگاه نداشته اند و ضایع ما نداشت و حد شدیاست و مالیهای مسلمانان
که در آن حدود مستهلک می شود و خونهای مظلومان که در آن قیاح حد
میشود همه بگردن ایشان باشد و عاجز و مقهور و مغلوب و محروم و معزوم باشند
و امامت را بنشایند و این همان صورتیست که در امیر المؤمنین علیه السلام خواجه
آورده است و در آخر آن فصل گفته است که: علمای هر ای آن باید که سند فتوای
اسلام کنند ای نامتکلف هرگز که دیده است و که شنیده است که لشکری از
دارالخلافه دوی پر دم و الموت نهاد و طلب ظفر و سر می کرد پس بقول خواجه امامان
خواجه که مذهب می کردند است همه ضعیف و مغلوبانند و حقها ضایع و مسلمانان
رنجور و بدعته آشکارا و مخالفان اسلام استولی پس برین طریقه از درون کار عمر
بقول خواجه مجتبی تا الیومنا هذا عالم مملو از مصلحت است و حق انصاف خارج است.
و اگر گویند: سلاطین شمشیرگان ایشا قهر چه ایشان کنند حکم ایشان را
باشد آخر اگر دعوی تاریخ دای می کنند بده باشد و رفته و خواسته و دانسته باشد
* حادثه خرج باعتراف شده و حادثه معصیت شامی خلیفه بغداد و منافقت و خصومت
سران بغداد بارانند تا آن لایق نشاند که وقت بوده است که شهنشاه بغداد بدانگی

۱- ع: و قیاسگاه است و در هرمان گفته: و قیاسگاه حدن کایه از بیاطقت حدن و تنگی ساف
باشد. ۲- ع: و خفای ع شد و خفا. ۳- ث: باهال و طلی. ۴- ع
و مدد را ندارد. ۵- از سواد است که جمع بین والی و دینی آن که و تاه باشد شده
است. ۶- ع: و در هر. ۷- ع: ث: و: و احاده و گویا محرف و پنداده است. ۸- ع
ث: و خصومت برار پنداده و کلا استخفم لیکن بدون هیچ تظاهری. ۹- ع: (جای مبادت
میان دوستانه) و حادثها باعتراف و حصار کردن بغداد تا انصاف نباشد: و در حادثها آنچه
گفته با مشرعه و حصار کردن بغداد تا انصاف نباشد.

بائواب دارالخلافت مساحت نکرده اند و بدین جوابهای شافی همه فایدهها به حیدالله حاصل است، و همه شیفتهها زایل، والحمد لله علی آلاءه و صلی الله علی انبیائه و اولیائه. **آنگاه گفته است:** «حسن بن علی را هم تاوان است که فرمان مؤمنان نبرد و خلافت بمعاضه فروخت و مال بستاند، و هر روز بخدمت معاویه میرفت و اودار را درازاق میگرفت و همچنین هر یک از ائمه علی بن الحسین و باقر و صادق و کاظم و رضا تابین عسکری همه معاویه را در خدای و رسول که در خانه ها بنیستاده اند، و از خلفا مال استنداده اند، و دعوی خلافت نکرده اند، و با دشمنان خدای تعالی میاهدت نکرده اند اما مان منصوص از قبیل خدای...»

اما جواب این کلمات: اول آنیمه گفته است که حسین علی خلافت بمعاضه فروخت.

مذهب خواجده آنست که امامت اختیار ائمت است پس دیگر بازه چون نره و اشتنان باخریند فروخت افتاده چه گویی امامت حسن را بود تا فروخت؛ یا نبودش؛ اگر حسن را نبود؛ بیع باطل باشد، و خلافت معاویه را اصلی بشانند، و اگر حسن را بود یا نص بود یا اختیار، اگر نص بود بتوان فروختن که دخی منقطع بود و نص مسوم باید و این خطا است و معصیت است، و اگر امامت اختیار بود از قبیل ائمت بی اجازت ائمت نقیضه فروختن؛ و ائمت این اجازت نکرده اند، پس علی الوجوه اختیار امامت معاویه بقول خواجده انتقالی هم باطل و بی اصل است و حسن را خود امام نداند و آن روزگار دیگر بازه زمانه بی امام باشد، و اما آن لفظ که بر سبیل بی ادبی اجرا کرده است که: «حسن هر روز بخدمت معاویه میرفت» آری آیت: قل لا املکم علیه اجرا الا المودة فی القربی خدای در حق معاویه فرستاده بود، و رسول علیه السلام در حق معاویه گفته بوده است که: انی تارک فیکم الشعلتین

۱- ح ۱۵: نکرده. ۲- در غیبات اللغات گفته: «در حرب و اعداء بعضی وظیفه و راتب و روزی به مستمل است». ۳- ت ۳: «منصوص اند» ح ۱۵: «منصوص بودند». ۴- در

برهان گفته: «و اشتان بضم اول بر وزن قصان گاهی باشد که بدان نعت میشوند و بعد از طعام بخورند نیز بدان دست شوند، و آنرا ببری عاسول خوانند». ۵- ت: «و اجازت است بشایند». ۶- از آیه ۲۳ سوره مبارکه شوری.

الغیر، و گریادی تعالی بشهر قرآن طاعت یوسفیان جاهل، و معاویه باغی، و یزید خبیث، و عمر و عاص عاصی، و مردان درنده، و عبد الملک خسار، و ولید پلید، بر خلفان بواجب کرده است، لابد حسن علی را علیه السلام بخدمت معاویه باید رفتن، پس اگر نه، و آیات در حق حسن و بدش و مادش و پیرانش منزل است و طاعت ایشان بر ائمت واجب است، معاویه و غیر معاویه را بخدمت ایشان باید رفتن، و طاعت ایشان واجب است که اول الامر منصوص و ائمت منصوص اند، والحمد لله رب العالمین.

و جواب آنیمه در حق: «هر یک از ائمت معصومین گفته است: همین است که گفته شد، و آنیمه ایشان از بنی امیه در دایان ستاندن آن را عطا یا و از زاق نتواند حق ایشان بود که بنصب بدست فرو گرفته بودند، بدان طریق که نتواند باز ستاند و در آن قصان عصمت و امامت نباشد و توقف ایشان در وقت عجز و صلحت وقت بر حد گریختن انبیا باشد، از اوطان خوش، و توقف مصطفی در مدینه بشت و رفتن او بعد از زمانه آن، و چون آن هیچ همان بیوت درست نکرده باشد این نیز قصان امامت و عصمت ایشان نباشد، پس وجوه و سق که بیان کرده شد، والحمد لله رب العالمین. **آنگاه گفته است:** «در وقت ابوجعفر المنصور چنین صادق را بخواندی و از سر سیاست و سلطنت او را تهدید و وعید کردی و گفتی که من می‌اشنوم که جماعتی از اهلر حشو و خلل بر تو می‌آیند و می‌خواهند که تو بر ما خروچی کنی، او گفتی: من نمیکم و خلیفه تویی».

ما جواب این کلمات اگر بوده باشد: آئمت که الحق ابوجعفر امامت پس گران خریدند بود که بموسلم مرغری طلب حقوران می کرد یافت او را و پیرانش ابوالعباس سفاخر را بدین کار نشانند، خودنه اجمعی بودیر آن و ده قراعه و وزیر کسر از ابوحشیفه کوفی در آن روز گار کس نبودی آن امامت مشکربود و بیعت نکرد

۱- اشاره به حدیث شریف نبوی سلم الصدور است که جماعتی بزرگان طایفه ما - رضوان الله علیهم - بفرمان آن حکم کرده اند و قیل آن این است: «و کتاب الله و عترتی اهل بیی ما ان تمسکم بهما ان تقبلوا ابداء، و انهما لا یفرقان حتی یردایا انھما». ۲- ع ۳: «بجای: و جواب آنیمه تا وقت است»؛ و آنچه گفته است. ۳- ح ۱۵: «و کسی».

او را با انجام آن رفت با شخصی چون بوحیثه از زجر و رنج که در کتبه کوراست. اما آنچه بوجع المصود صادق را علیه السلام تهدید کرد و صادق بمصلحت وقت جوابی نداد تا آنکه غضب او پیشینده بشمارم دلالت باشد بر حقیر بوجع و نه بر باطل بوجع. صادق قیاس بر نفس موسی علیه السلام که در حالت دعوت و اظهار بیعت و ابرار مجبوز، فرعون طافی او را میگوید: ألم تر بک فینا ولیماً و لیست فینا من عمرک سنین؟ و قیل لعلک انشی فملت و انتم الکافرین، معنی آنست که: تو نه ای؟ که ما ترا از کوچکی طفلی پیر و دایم و سالهای دراز پیش ما بودی و تو کردی آنچه کردی و تو از جمله کافران.

موسی علیه السلام به برین سخن انکار کرد و نه خصومت و عداوت فرعون برای مصلحت وقت اظهار کرد و جواب از آن نمی داد که خواجه از سادگن حکایت کرده است بدورخ، چه گفته: فلما انفا و ائامن الفالین،^۲ کردم چنین دهن از جمله گمراهان و موباهل اگر صادق مانند این گفته بودی که خواجه انتقالی مدبر نیست افزای^۳ کرده پس اگر روا باشد که موسی عمران کلمه سبحانه با مجبوز و کتاب و شریعت و درجه بیعت و منزلت رسالت با فرعون طافی و کفر در حالت غضب او مانند این سخن گوید و بیعت او را تصای باشد روا باشد که صادق علیه السلام با شخصی که اندر ادا قاطعی را در دیوار گرفته باشد و یا امامی چون بوحیثه را دارد چنان معامله می مجامله کردن سخنی نرم گوید بوجه مصلحت، پس اگر آنجا تهدید و تشدید دلالت بود بر حقیر فرعون و لری و مجامله دلالت بود بر بطلان دعوی موسی، اینجا نیز تهدید و وعید دلالت باشد بر حقیر بوجع، و لری و سخن ساکن و جواب برین وجه دلالت باشد بر بطلان جعفر، و درین فصل این قدر کفایت

۱- آیه ۱۸، ۱۹ سوره مبارکه شعراء. ۲- ح ۲: و که تو نه ای. ۳- آیه ۲۰ سوره مبارکه شعراء. ۴- در آنند از جگه: و دست افراز بتقدیم زای معیبه برای مهله آئینی که بکار دست بدان کنند و یا افراز کش را گویند و مراد در اینجا آنست که آنرا دست آویز اعتراض و بهانه بازخواست و وسیله حمله کردن بران بشمار و نقل مجالس میگرد.

است عاقل منصف^۱؛ و الحمد لله رب العالمین. آنکه گفته است: و موسی کانهم همجین یا هادون الی شید جهدا بست فوگندها خود برین وجه.

اما جواب آنست که: خواجه بعد از چهارصد سال باز می نماید در تصنیف یکو عهدی امامان خویش، آری اگر حسن علی با معاری بهد وفا کرد معاریه او را زهر بردست جبهه بنت اشمع^۲ بمشورت مروان بشیر اسیویه^۳ هلاک کرده و اگر کانهم عهدی کرد بدان وفا کرد و هادون اثر شید از بی وفائی او را بردست سندی بن شاهک هلاک فرمود^۴ تا اینان همه صابر و مطرود و شهید باشند و ایضا همه متدی و ظالم و غاصب؛ و العاقبة للمتین^۵ تا یابونی انصار برین اوج هم چنین حساب. آنکه گفته است: و علی بن موسی الرضا یا مأمون همین کرد و اندر آن بیعت نامه که بقط مأمون است نهاده است، و خط علی بن موسی علیه السلام بر آنجا نوشته است و او را امیر المؤمنین خوانند و گفته: رضی الله عنک و نفسی فدایک و جملتی و قایمک من کل سوء، پس اگر خلافت و امامت ایشان را بپودی، چرا روا داشتند که قاتلان را این همه تفریب کنند و خلافت ایشان را از دست امیر المؤمنین بخوانند، خود گفتندی: حق و ماست^۶ و بیعت نکردندی و دعوی یکی ددی؟ اگر شان

۱- ح ۲: و معنی «بتقدیم صاد برین رصیله اسم فاعل از تصنیف». ۲- بنی نضار مبلهد و سر می بیند. ۳- ح ۲: و اسماء بنت جهمه و این نسخ جلور قطع خط است زیر امطارق روایات بسیار کتب سیر و تاریخ معتبره قائل امام حسن مجتبی (ع) زنی جهمه بنت اشمع بن قیس بوده است و در آئینه نیز در همین کتاب باین مطلب تصریح خواهد شد باین عبارت: و حسن را (ع) جهمه زهر داد بنت اشمع بن قیس (فا آخر)، و شاید و اسماء بنت جهمه معروف به جهمه بنت اشمع باشد که در تیره تقدیم و تاعیر کلمات و تشویش و اضطراب نسخ کاتب صورت کرده که داشت بنت جهمه دوست نیست و دوست همانا و اسماء بنت جهمه است و اشمع معروف و اسماء بوده است و او را تعلم. ۴- برای اطلاع بر حال اسیویه و جوع خود بتعلیق ۹۳۶. ۵- ح ۲: و هلاک کرد. ۶- ذیل آیه ۱۸ سوره مبارکه شعراء. ۷- ذیل آیه ۱ سوره مبارکه زمر. ۸- ح: و اوهاست: و: و باز است: ح: و حق ماست و در برهان قاطع گفته: و او گاهی بجای یا گفته میشود چنانکه میگوید: و انو میگویم یعنی با تو.

بکشند؛ شهید بودند؛ چنانکه ذکر شد؛ که در دختی بریده و جرجیس را که بدان زاری می‌کردند، ویدی را که بدان خواری بکشند و هیچکس ازین مصومان حق را نپوشیدند.^۱

اما جواب این فصل چون باضاف فهم کنند همه فواید از حاصل شود و همه شیهتها زایل گردد ان شاء الله اما آنچه رضا علیه السلام با مأمون سازگاری کرد و خطوبت و عهدیت همه فراموش نیابت کردن تا شهیت حاصل نیامد، اولاً مأمون او را بخواند گفت: این حق تراست و من رد خواهم کردن و تو اولی تری بدین کار بفرما بدو علم و صحت، چنانکه معروف است از گفت و خطب او، پس اگر رضا علیه السلام بلفظی نیکو تواضعی کند تا باحق خود رسد؛ از عرف و عقل دور نباشد و از اصل و فضل و عقل او بدیع باشد. و آنچه رضا علیه السلام او را امیر المؤمنین خواند صحت نصائی نکند درجه رضا را نمی‌بینی که باری تعالی در قرآن بیان داد و الله میخواند چنانکه در آخر^۲ قد اطلع گفته [و من بعد مع الله آخر الاية] و در جای دیگر گفته [الذين يصلون مع الله اهل آخر] اگر خدای ردا باشد که بیان داد اهل خوانده رضا را روا باشد که مأمون را امیر المؤمنین خواند و نصان امامت او باشد، و امیر المؤمنین آن باشد که باشد نه آنکه خواندش، و خدای آن باشد که باشد نه آنکه خواندش، تا بر یکدیگر قیاس می‌کند تا شهیت زایل شود، و همین حکایت می‌کند از یوسف پیغمبر علیه السلام که در آن زندان کافر انداخته بودی میخواند بدین لفظ که: یا صاحب السجن اذن باب منقر قون خیر ایاها الواحد الفقهار^۳ معنی آنست که خدایان پر اکنده بهتر اند با آن خداوند که یکی است؛ چندی گوید خواجۀ انتقالی درین کلمه یوسف علیه السلام آنجا را که خدای را تشبیه

۱- ع: «بدین» ۲- ث: «و حذر ان یوشیروا» ج: «و ان یوشیروا» ۳- ع: «و گویند» ۴- در نسخه‌ها: «اول» ۵- از آیه ۱۱۷ سوره مبارکه مؤمنون است که مابقی آخرین آیه آن سوره می‌باشد ۶- صد آیه ۹۶ سوره مبارکه حجر ۷- ح: «و» «و یکدیگر» ۸- آیه ۳۹ سوره مبارکه یوسف

خدای میخواند نه بیوت او را نصان می‌کند و نه بدان قول خدای برایشان دست میشود اگر علی موسی الرضا مأمون را امیر المؤمنین خواند نه صحت او را خلل باشد و نه مأمون امیر المؤمنین شود، تا آنرا با این قیاس می‌کند تا شهیت خارجی زایل می‌شود و القائلی ذکر بر طریق تواضع که رضا حواله کرده است چون مأمون او را اکرام کند و شفقت نماید و خدمت‌های بی‌اندازه کند و در حق او کلماتی اجرا کند که مانند آن کسی نگفته باشد اولاً رضا خواند و گویند الله اعلم حیث یجعل رسالت^۴ و شرف و فضل و نبالت اصل او بر ملا قوم^۵ شرح دهد اگر رضا بر طریق تواضع دیگر مکافات آن کلمات گوید نه نصان مریه رضا باشد و نه زیادت^۶ درجه مأمون

و آنچه گفته است: «بایست که این کار کنند تا اگر کشته شوند شهید باشند چون ذکر یا و جرجیس و یدی».

عجب است که مصنف اتفاقی که دعوی علم تواریخ میکند این قصه تشبیه است که چون مصطفی علیه السلام بدستوری^۱ و اجازت باری تعالی بامشکان مکه صلح می‌کرد در زحدریه، سهیل بن عمرو پیش رسول آمد تا عهد بدهد رسول علیه السلام امیر المؤمنین را بنشیند و می‌گوید اکتب یا علی^۲ بسم الله الرحمن الرحیم، سهیل عمرو می‌گوید بدین راضی نیامم؛ بنویس: بسم الله که اگر ما اعتراف دهیم بخدای و حسان و رحیم، خود بدین توفیق کرده باشیم، سید علیه السلام می‌گوید ای صاحب یاعلی ما کتبت، و اکتب: بسم الله الرحمن الرحیم، و همینان کرد که سهیل عمرو خواست آنکه سید گفت: بنویس که: هذا ما قاضی^۳ علیه محمداً رسول الله و علی علیه السلام بنوشت سهیل عمرو می‌گوید: اگر ما اعتراف دهیم بر سالت تو؛ خلاقی بنده صلح

۱- ح: «۲۵ و فود» ۲- ح: «و د» «کسی» ۳- از آیه ۱۲۴ سوره مبارکه انعام ۴- ملا: «و علی اشراف و سرشتان ایشان» ۵- و جصحت این استعمال یعنی «زیادتی» را در جای دیگر از لطیفات کتب گفته‌ام ۶- در هر هان گفته: «دستوری بر وزن نفوذی و صحت و اجازت می‌باشد» ۷- ح: «د» «و تلح» و متن موافق روایات است که از آن جمله روایت تفسیر مجمع البیان است

اما آنیبه گفته است که: «قام غلب و محبوبست و کسی او را نمی بیند قیاس باید کردن با مصاف بر خلفاء خود که همیشه در خانه ها و منزوی و محبوب بودند و مرد بوده است که در بغداد هشتاد سال زنده بوده است و بر صفاست و هرگز نه مستظهر^۱ را دیده است و نه پنداشته را، و هرگز نه برای فتنی و ظفری و قلع دشمنی و قلع قلمی بدر نیامده اند.

اما آنیبه حکایت کرده است که فتح سنی از شام بر آمد از انابک علی کوچک و غیره و نصر محمد علی الکفر عز العثر کیند گفته که: «این بایست که قائم کردی» و بی ادبی و مجبوری کرده باجر اافلاطنی در حق مهدی علیه السلام که دلالت است همه بر خست حقیقت مصنف. او لا درست است حدیث فتح و آن قصه اما خواجه که دعوی بصیرت و دانایی می کند باید که از هر طرفی که فتنی بر آید خبر دارد و بجهت مذهب خارجی پانزیر شده و عیب است که از شام تا بری این خبر می دارد اما از پنجاه فتنگی دعی خبر است که ملاحه و تسلیم آن که معرفت خدای از طریق سمع و قول ینسب اثبات کنند قلمه ای ساخته بودند نامش مهرین^۲ اهاده ذخیره های عالم بر آجبار ده و سلاحهای گران دردی جمع کرده و مردان جنگی را دردی تشاده راها بر مسلمانان حنفی و شمری و شیعی مگر گفته و تا بین کر دایده عیشها بر مسلمانان متضمن^۳ کرده. ضمناً را انهمسات محروم کر دایده تا در شهود سنه ثلاث و حسین و خسماله قافله ای که از سفر حجاز بازگشت با عدت و آلت و برگه و ساز همه حنیفان^۴ نیکو اعتقاد و سنیان عدلی نه جبری اند هزار مرد از ماوراءالنهر و نرین و بلخ و بخارا و خوارزم و بلاد آن دیار با بدرقه امیر

۱- ت ح د: «در خانه های خود منزوی» ۲- مستظهر لقب ابوالعباس احمد خلیفه عباسی پس رفتنی هداقه پسر محمد ذخیره است که سال ۴۷۰ متولد شده و سال ۵۱۲ مرده است ۳- ع ب ث: «دعوی فتنی» ۴- و مهریر «ح: «مهره دل» د: «مهره دل» و برای تحقیق دروجه تصحیح رجوع شود به تعلیقه ۱۳۸. ۲- منصف یعنی تگوار است و در عرب و فارسی بسیار بکار رفته مخصوصاً با کلمه عیش و سعدی گوید: و متشرع شد عیش آن تلذست که باشد پهلوی پیمار مست ۵- ح: «حنفان» ح: «و همه حنفی مذهب»

غازی اینانج انابک^۱ می رفتند تا بسطام چون بدرقه بازگشت ملحدان از مهران^۲ شیخون آوردند و چهارصد هزار دینار صامت و ناطق پیردند و چهارصد و هشتاد و اند مسلمان حاجی و غیر حاجی را شهید کردند^۳ و چنان چند بار که در هر سال می کردند و می بود راها موقوف مسلمانان بجان و مال بنظر تا بتأیید الهی ویرکت مسطفی و مرتضی فتنی شیعی امامی با قبال صاحب الزمان مهدی بن الحسن العسکری (ع) از خانه دکان بر آمد با عدت و آلت و ساز و قوت و شوکت و نصرت که کوه گران از هیبت شاه کوس^۴ میکرده فتح و ظفرش بر هر حرکت زمین بوس میکرده تا آن قلمه بتأیید الهی بست و آن کلاب جهنم و خنازیر جهنم را طعمه سگان و گرگان کرد و دعی را بایت با حدود اشتر آباد و گرگان کرد همه بدولت آن شاه شیعی میمون لقای خجسته پیر لشکر کشت ملحد کشت و چون قلمه بست ملحدان را بهری بکشت و بهری را خسته و بشته بری و حمدان فرستاد و همه کورتال نشاند مؤمن معتقد و ذخیره فرستاد و آبادان کرد و آن طریق از خوف آن ملایم این دسا کن شد و مسلمانان این می آیند می شوند پس اگر اصاصت این فتح می بایست که امیر المؤمنین خلیفه بغداد کردی و لشکر او که خلیفه بغداد است و روزگار است و او د بغداد تن میزد تا کار دیگر انمی کنند پس بقول خواجه مجتبر اسلام بر باید چیدن و خون و مال مسلمانان ضایع می کردن تا آنکه که او بدو آیند و قسم که آنکه که او بدو آید جهان رود پیرده باشد و نگوئی تا او را بر مسلمانان و مسلمانی چه حق^۵ است؟ و چه موعوت کرده است؟ پس دانستم خواجه مجتبر و فاضلی را مقصود نه دستری عباسی است و غرضش بغض و عداوت قاطبی است پس و اگر آنیبه

۱- برای اطلاع بترجمه اینانج انابک رجوع شود به تعلیقه ۱۳۹. ۲- کذا مرصفاً در چهار نسخه ع ب ث: «لیکن ح د: «فازمه ده» ۳- برای اطلاع و این شیخون و قتل و غارت حاجان رجوع شود به تعلیقه ۱۴۰. ۴- ب: «کوش» ح: «لورده» ۵- گویا کتابه از نواد کردن و کوچیدن است و بهار عجم گفته: «دوس ذن مراد کوچ بر کشیدن و کتابه از کوچ کردن نیز باشد چنانکه خواجه نظامی گفته: بهشتستان بر کشیدم کوس چو هشتاد از گرد مه آتیم»

ارسیا علی مرتضی ان شاء الله والحمد لله رب العالمین.

آیه هفتمه است: «واین همه بدیشان خود را ضیاء کردند که دعوی دوستی و پیروی ایشان می کردند، و آن شبی تا مان را ضیاء لبان که در سیاه علی بودند فرمائش نمی کردند و بر او اعتراضها می کردند، و تمسک می نمودند و فریاد می زدند و بتقیه و مدافعت می پویش می کردند، و اگر گفتی: بیاید تا بحرب شام شویم اگر باستان گفتی: گفتندی: گرم است، و اگر زمستان بودی: گفتندی: سرد است، و اگر دماغ بودندی یا یکدیگر خصوصت می کردند و چون جهودان بر یکدیگر حسد می بردند تا اوزار از افعال ایشان ملال میکردت و بر منبر کوفه می گفت: اجماعند مردان بر دینش، و نه مردان، تمسک بدیده و فقر فکرم فرقه، بدیده ای جمع شوند بفرقه ای، بر آن کنند و بید و لشکر شاهی آمدند تا ختن می آوردند و آن مهتر دین از ایشان دعوت می خواست، اُف می کردند و فرمائش نمی کردند تا او از دودل می گفت: دمای منبغ اشفاق کم آن بخصب هدم بهذا، کجاست آقا شقی ترین شما تا موی محاسن من بخون من رنگه کند چنانکه بار خدای من مرا خبر داده است، از پس آن سخن دیگر بر منبر نشاند آن بود که پس ملجم را ضیاء او را بکشت، او گفت: فزت ورب الکعبة، برستم بخدای کعبه از دست وجود را ضیاء، و همیشان بود که آن مرد مردان و شهبازان، مبارز جهان گفت: را ضیاء بدیده ای که برزند جمع شود، و چون دستی بر وی فشاری ناپدید شود، بهری می گفتند: مردی دارد و رأی ندارد، و بهری گفتند: ایمان و اسر گیر که کافر شدی که حکمین بکری بهری خوارج شدند، بهری غالی، بهری غرایب، بهری حلوی، بهری ششام و لمان و عیالی شدند تا اواز هده بزاری می جست و پیش جابیه یکی هم از را ضیاء

۱- در اقرب النواذ گفته: و صنته ما دخل علیه الا انی و طلب زنه «در منتهی الادب گفته: و صنته طلبت و غدا کسی بقال، چاه متعاً ای طایفه از نه» ۲- اشاره بفرمان حضرت است: و ان شاء الرجال ولا رجاله. ۳- در اندراج گفته: و بدیده بهشت اول و ثالث آواز طبل و تار و «در منتهی الادب گفته: و فرقه کسکه تازیانه» ۴- ح: و باسر گیر. ۵- غرایب کسی را بگریزند که منسوب به طایفه غرایب باشد که سرخس باد شده است در طایفه؛ و جوع شود بطلیفه ۹۴۲.

شب نوزدهم ماه رمضان او را بکشت و این مهتر اعلای است و بزرگتر معصومی بیشتر را ضیاء، که همایشان بکشتندش، نه بویکی کشت و نه عمر و نه عثمان و نه طلحه و نه زبیر، نه ما و نه پنداران ما، و نه سلطانان ما و نه پنداران ایشان، اگر ندانی که او را که کشت: عبدالرحمن ملجمش کشت، که هم را ضیاء بود از کوفه و خدمتگار علی بود و هر چه با حقه اهل بیت رفته است بدست کتم که شما را ضیاء کردماید و همه مستوجب لعنت و مذلت و هفتمت پند.

اما جواب این کلمات با صاف از همه دل و جان سماع باید کردند و ما را بهشت و دعامندی بکردن که در جواب این کتاب هم، هر تب بختی کردیم و هم تبرک بسطی و مرضی، و امید می داریم بر رحمت و آمرزش و روز جزا، ان الله لیضیع اجر المسبین.

اما آنچه گفته است که: «این همه بدیشان خود را ضیاء کردند» عجب آید عقل عقلا را از قالی که در او کتب ضلی ملولک درین پردازد که: و اضیان و ضی فلان و فلان بودند و بدیگر موضع گوید: زدکی بود، و جای و دیگر گوید: این المقتض بود، و این همه تفتیح و پنهان فراموش کند و گوید: را ضیاء دسیاه علی بود و فرمائش نمی بردند تا همه فضل و عقلا از بادخانه در عیت و قاضی و معضی، و خوراس و عوام، حنیفی و شصوی و شیعی بدانند که سخن اولش با خرنمی ماند و آخرش فاقش اول است.

و آنچه هفتمه است که: «فرمان علی نمی بردند» و بیایان می گفتند: گرم است و زمستان می گفتند: سرد است تا اوزار از ایشان ملال بگرفت (تا آخر ضل) آری هست و چنانست که حکایت کرده است و امیر المؤمنین را و منزلت او را چنین و تفسیر و انکار و تظای ایشان خللی نکند، که دعوای همه ابیا و در لشکر

۱- و ۲- ح: و ۳- دهمه (در هر دو مورد) لیکن در حدیث عبارت چنین است: و تعدین کلمات و همه کتاب تقرب بخدای تعالی و معضی و مرتضی کردند. ۳- ذیل آیه ۱۲۰ سوره مبارکه توبه. ۴- ح: و در خاص و عام و حقی. ۵- ح: و ۳- ذیل آیه ۱۲۰ سوره توبه.

ایشان مانند این دیش از این بودند و گفته و کرده و قرآن مجید از آن همه حکایت می‌کنند اما می‌بایست که مشتبه توانایی از برای حرمت مهاجرو اصحاب این فصل را انکار کرده بودی و برایشان تفسیر کرده بودی که راضیان عهد علی درین احوال اقتدا بمهاجرو اصحاب کرده بودند که با رسول علیه السلام همان معامله کرده‌اند و سبب علیه السلام از دست و قول و عمل ایشان هم چنان مشکلی بوده است و بالان که علی از دست این راضیان و قرآن از آن جمله حکایت می‌کند او را گروهی بزرگان محمده را می‌گفتند ما با تو ایم و پند باوی بودند و دشمن وی بودند تا آیت آمد از خدای تعالی که اذاجاهک المنافقون قالوا تشهد انک لرسول الله و علم انک لرسوله و الله یشهد انک المنافقین لکذوبن^۱ و دیگر موضع چون نماز بر پا و کسالتی می‌کردند و زکات با کرامی دادند و بی‌مسئله (می) انکار می‌کردند؛ و او تنگی می‌شد تا آیت آمد که ولا یأتون السلوة الا وهم کسالی ولا ینفقون الا وهم کرمهون^۲ و چون رسول در بستان عزم غزا کردی می‌گفتند ما بگرما کریمشیر توانیم زدن تا آیت می‌آمد که قل لا رجهتم اشد حر آلوا کانوا یفقهون^۳ و چون لشکر بیده می‌آمد می‌گفتند خدای رسولش ما را بدو می‌فریبد و کیست که طاقت عمر و دارنده نایر سوائی ایشان آیت می‌آمد که ما وعدنا الله ورسوله الا فرادنا^۴ و چون رسول عزم مسا می‌کردی عذرهای بدو می‌دادند که ما را عیال است و خانه‌ها خراب است؛ توایم آمدند؛ تا باری تعالی می‌گفت: یقولون ان ینو قنا حوره و ما هم بموردن ان یریدون الا فرادنا^۵ و چون امیر المؤمنین علیه السلام تنها ساز و عدت و آلت بر می‌گرفت و تنهایش^۶ هم می‌رفت ایشان در خانه‌ها نشسته و در خانه‌ها و شهر پشته هنوز رسول را باور نمی‌داشتند و می‌فرسیدند

۱- م ح ۵: و یزیدان. ۲- نخستین آیه سوره مبارکه المنافقین. ۳- م ح ۲: و کسالت حد ندارد. ۴- ذیل آیه ۵ سوره مبارکه التوبه. ۵- ذیل آیه ۸۱ سوره مبارکه التوبه. ۶- ذیل آیه ۱۲ سوره مبارکه الاحزاب. ۷- ذیل آیه ۱۳ سوره مبارکه الاحزاب. ۸- ع ح ۱: می برگرفت. ۹- ح ۲: و چون امیر المؤمنین علم تنهای بر میگرفت و پیشه.

بدین صفت که قرآن حکایت می‌کند که: و اذ ذاعت الاصاب و یلمت القلوب المناجر و یظنون بالله الظنونا * هنا لك ابشلی المؤمنون و زلزلوا ذل الا شديدا^۱ و در دیگر آیت گفت: عفا الله عنک لم اذنت لهم حتى یتبین لک الذین صدقوا و علم الکاذبین^۲ و دیگر وقت که بر قول و وعده مصطفی امین نمی‌بودند و یار بزرگان مدد می‌کردند و بدیدر خلاف آیت می‌آمدند یقولون لئن رجعنا الی المدینه لیمضین^۳ الا عن هنا الاذل^۴ و دیگر آیت در آن همت و شهوت قومی چنین حکایت می‌کند که: و اذ یأتی قلوبهم هم فی دبرهم یشردون^۵ و دیگر موضع که انکاری کرده دیر تکامل طبع اسرار می‌کرده چنین حکایت کرد از آن قوم بدین عبارت که: فان رجلك اهالی طائف منهم فاستاذنوک للخرج قل ان لم تخرج جمعی ابدأ ولی تقاتلوا معی عندا انکم رشیق بالعمود اول مره فاقعدوا مع المنافقین^۶ و مانند این آیات که از قوم عهد رسول حکایت کرده است باری تعالی، پس اگر آن قوم که با امیر المؤمنین چنان معامله کرده‌اند راضی بودند؛ این جماعت که با سید المرسلین این معامله کردند نمی‌دانم راضی بودند یا نبودند؛ اگر راضیان نبودند راضیان عهد علی اقتدا بدیشان کردند که با رسول همان کردند و کربایشان خود نیز راضی بودند این راضیان خود مدعی باشد که در عهد رسول دلی بوده باشند و هر هممتناهی نقد دارند و ایشان را قسیمیست؛ در ایشان ظن نباید ندان و کر خواجه حتی گویند: ایشان منافق بودند و دشمنی کنند که در لشکر او منافقان باشند بیوت مصطفی را؛ این جماعت نیز که خواجه از ایشان حکایت کرده است هم منافق بودند و امیر المؤمنین را نصای نکند که در لشکر او منافقان باشند پس آجابه منافقان که بودند منافقان ذکر، اینجانبو شیعیان معتقد که باشند و منافقان

۱- ذیل آیه ۱۰ و تمام آیه ۱۱ سوره مبارکه احزاب. ۲- ح ۵: و دیگر جای گفت. ۳- م ح ۲: و دیگر آیت فرمود. ۴- م ح ۲: سوره مبارکه توبه. ۵- صدر آیه ۸ سوره مبارکه المنافقین. ۶- ذیل آیه ۲۵ سوره مبارکه التوبه. ۷- م ح ۲: آیه ۸۳ سوره مبارکه التوبه. ۸- اگر عبادت چنین می‌بود؛ و که در لشکر مصطفی منافقان باشند بیوت او را؛ نیز می‌بود.

دگر، تا بایکدیگر قیاس می کنند، تا همه مقصود حاصل باشد، و همه شبهه زایل.
اما آنچه گفته است که: عبدالرحمن ملجم، لعنه الله علیه، ادراپیکشت که
کوفی بود و خود شاگرد ادب بود، نیک مانده است این حاشیه بدانکه بولولوه
فیروزی بود، عمر خطاب را یکشت که از آن ولایت بود که لشکر عمر ستمه بودند
و ادمقرب بود بمسوخ و خمشگار عمر بود و بیعت کرده بود بسلامت بر عمر، و در بعضی
نوازیح هست که: این بولولوه فیروزم بود و غلام مغیره بن شیبه بود و کان عسرا لیا
فی الأسفل و الله اعلم، پس اگر عبدالرحمن ملجم را قاضی بود بولولوه فیروزی بود.
و آنچه گفته است که: نشان را قاضی آن باشد که بدیده ای جمع آیند بمقرعه
ای پراکنده شوند، در فصلی که بعد ازین هست متوجه شود که صفت کیست و بکه
لایق تر است چنانکه شهبی نشاند که ناصیبان چون جمع آیند چگونگی پراکنده
شوند در مواضعی و موافقی که انکار ممکن نباشد.

و اما آنچه گفته است که: دهری از لشکر علی بروی انکار می کردند که
مردی دارد و رای ندارد، حکمین چرا اگر دهم ایمان با سر گیر؟ که کافر شدی.
سبحان الله چنانکه ما ندانست این سخن بیعت شوری که چون عمر خطاب حواله اشارت
در امامت بدان شش شخص کرد و بر دقت نهاد و مهاجر و اصحاب در آن سرگشته
و متردد شدند و کبرای مهاجر و اصحاب را چنانکه اصرار بر آنها در آن کرده بسخنهای سخت، یکی
می گفت: حدّ یان گفت، یکی می گفت: میل کرد، یکی می گفت: ما را شرم نیاید...
مردمان را چگونگی روزی گوئیم: امامت نص نیست، اختیار و اجماع است تا بر بویگر

۲۰۱- ح د: همه (دهر دهرود). ۳- ح ب ث: و آن. ۴- ح ع: و فردی؛
کذا صریحاً: ب: و روزی؛ ح د: و ناصبی؛ و مراد از کلمه مذکور جانی است که بولولوه
بآنجا منسوب است و ادراپ بخل خود را نظر بدهد و تحقیق کند. ۵- م ب: و فیروزی؛ ح د:
و ناصبی؛ و در سینه ایجا نه کرده است: درایت فی بعض الکتاب آن اما بولولوه کان غلام المغیره
بن شیبه اسمه فیروز القارسی اسمه من نهاره فامره الروم و أسره المسلمون من الروم
و لذلك لم یلقهم سیه نهاره و قالی المدیة سنة ۲ (کا) کان ابولولوه لایقی منهم صغیر الاسح
رأسه و یکی (تا آخر کلام او). ع: که اصحابی در نسخه (و ع) بعد از سر گیر.

کتیم، با هر روز گریه گوئیم: اختیار و اجماع نیست: امامت بشوری است؟ و چنانکه
روز حکمین علی را می گفتند ده چندان روز بیعت شوری عمر را می گفتند، اما
ما در اندازیم که زبان و قلم بر چنان الفاظ بی نهایت که مستحق حقر امیر المؤمنین
اجرا کرده است، و گرچه این فرجه را زیادت از آن می گفتند که ایشان علی را
گفتند پس اگر انکار مهاجر و اصحاب عمر را در بیعت شوری خطای نکنند، انکار اهل
حکمتین فضل و عنایت علی را زبانی ندارد، این را بر آن قیاس می کند تا قایدت
حاصل می آید.

و آنچه گفته است که: صلی بزرگتر امامی بود بنزدیک و راضی و او را هم
ایشان یکشتند و در نهم ماه رمضان، نه بویگرش کشت نه عمره عثمان فاطمه
نه زبیر، گندلک عمر خطاب بزرگتر امامی است بنزدیک و او را بولولوه
فیروزی یکشت و در روز الزام و بیع الاوله و او را نه علی کشت و نه حسن و نه حسین،
نه سلمان نه یونس، نه ما نه یحیی، نه ما.

و اما آنچه گفته است: و فاطمه اش کشت نه زبیر، دگر باره بحساب کودکی
است این در شخص بیامدند تا او را یکشتند اما ظفر نیافتند و کشته شده و گری
دست یافتند و تصویر نکردند و تا عمر از ایشان باری نخواهد. این است جواب معارضات
این کلمات که ایراد افتاد تا هر کس که بوجه بر خواند مقصود از آن بداند.
و مستحق کشت و هفت آنکه هست خود هست بدایت علی و آل علی؛ و لایمیتک
الامؤمن نهی و لایمیتک الامنافی شقی و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: و چون بهنگام حسن بود و راضی تیر بر رایش نهدند،
(ع: و زیارتی). ۲- ح د: و این را بدان. ۳- ح ب ث: ح: و فردی؛ و این
همان کلمه است که اندکی پیش بکار گرفت و تحقیق آن بر خوانندگان معروض شد. ۴- برای
تحقیق باز در تاریخ قتل سر و جوع شود و بعد از ۱۳۳. ۵- مکرر دانسته اند که این حدیث
از امامت معروف خطای معلوم و مسلم ورود از عظام الانبیاء (ص) است و در کتب قرین
یاساید صحیح و معتبره یاد شده است و معنی اش نزدیک آنست که فردوسی گفته:
و نباشد بجز یی پدر دشمنش که یزدان بسوزد با تنش تشره

و فلسفه^۱ انزهرش کشیده و رایش بدریده و همه و افغانان بگریختند و او را در معانف تنها رها کرده که چربا با ماهویه مسلح کرده و معتاد به خود را می گفت آنوقت که حسن بزهار او را خدمت خود که معاویه از شام می آمد و حصن می دانست که روافی با او همان کنند که بایدش می کردند معتاد بوعید^۲ عشق را می گفت: یا تاسوس^۳ پریم و پیش معاویه پریم تا ما را در ملک خود سبب کند^۴ که از حصن و یمن^۵ خیر یاد^۶ یابد عشق گفت: و بلکه ما با نبیره رسول خدای این معاملات چون کنیم^۷ مختار بزرگه ی شیعی است بزرگه افغانان این رواست این کرد ما را و به ده است.

اما جواب این کلمات یک یک بگویم^۵ باید کردن تا بهی بنامه اولاً آنچه
حوالت کرده است بروز کار حسن علی و صلح او با خاندان مؤمنین خواجیه و فرار
و خذلان قوم نمی داند که آن نقصان عاید می داند بحسن علی یا بقوم که با او
خیانت کردند؟ اگر عاقل می داند بحسن که کاملاً حق است چرا صلح کرد یا بمطبیق؟
با کی نیست و مانده است بدان صلح که رسول خدای صلی الله علیه و آله کرد با
پدر خاندان مؤمنین آنکه که هنوز نرسیده بود و قرآن بدان نازل است که گفته ام^۶
الهم عهدم الی مدتهم؛^۷ و اجماع؛ بر آن اتفاق کند پس اگر عهد صلح با یوسفیان
و یا دیگر کفارین همان صلح مطعی نکند عهد صلح حسن علی با یوسفیان
و دیگر باغیان نقصان امامت او نکند که نه حسن علی بر او رسول هست و نه معاویه
شریتر از یوسفیان، و که حوالت نقصان یقیه حسن علی کرده است که پشت بر او
کردند و دیگر میفتند و ادوا مجروح د ممر که رحا کردند، شک نیست در آنکه
هسر و خسارت که در تمام زمانه بدانان نداشتی شاید کردن پنداری افتد بسبب

[illegible]

رسول کردند از مهاجران و انصار که در روز آن حدّ با اختیار بر مسلمانین معین معامله کردند و اگر چه دافعی نبوده رسول را در مصافح و جرح بگذاشتند افتاده بوسیافان غالب آمدند همه بگریختند چنانکه یکی بنهاد امّا آنها را که با رسول آن کردند هیچ نشاید گفتن که جمهوی بزرگه دمسزدان بودند امّا اینها که با حسن علی ابن کردنیان را نشت شاید کردن که دافعیان بوده رسول مجروح در مصاف افتاده آنها همه بگریختند چنانکه قرآن غیر داده است و نوراً لا اذلالاً منهم اجماع است که الاصلی مرتعی بنهاد بود و بهری گشتند سهل خنیف اساری هم بر نه بود و در حقّ این دافعیان که از حسن بن علی بر گشتند هیچ بازلند امّا در حقّ آنها که رسول را بر آن حال بگذاشتند و بگریختند این آیت آمد که: وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يُوَلِّ مَثَدٍ دُيْنَهُ اِلَّا مَثَرُ فَا لِقَاتِلِ اَوْ مَسْجُورًا اِلَىٰ بَيْتِهِ فَقَدْ رَاءَ وَغَضِبَ عَلَيْهِ اَللّٰهُ (الآلَة) پس خواجه نوسنی آنها را که از حسن بر گشتند دافعی می خواند ندانم که آنها را که از مصطفی بر گشتند چه می خواندند که آخر نه محدث به از حسن بود امّا زبان نگاه باید داشتن که ایشان صدر اوّل و جمهوی اساطند، و بعضی ایشان هم دافعیان را نشت می کردند که با کسی نباشد امّا آنچه بر مفاد بر عید هفتی رحمة الله علیه فتیح زده است که صم خود را گفته بیا تا سر می پریم و دیماره فرستیم؛ صیحب باشد انقائلی و ناقلی که دعوی علی تواریخ کند و این مابه ندانم که مفاد از امیر المؤمنین در روز کار طلوعیت دعا کرده باشد و لذا گفته و بنسبت وعده داده و بصحّت قول آن مصمموم اوسد هزار خارجی و بلخی را از اعداء آل و اولاد مصطفی بکشته و درخت سادات بچشت

۱- آزادی ۴۴۶ سورة مبارکه چاره است لیکن به درباری پس از ایل است و همچنین نظیر این حیرت است در همان سوره این عبارت فریقه و لم تو لیم الاقلای شکم و این نیز در حق بی- اسرائیل است (درجع خود به ۸۳) پس گویا مستف (دم) قضیه را نهاده در زندان را که در خارج بی آن است مطلق است و دهن خود تصور کرده که در این غرور بوده است. ۲- آیه ۳- ع: و این سوره مبارکه (آیه ۸۳) و لیل انست: و ملواوه جهنم و الصبر العبر.

که پس عیش بود داده بود، و او کودک غش بیست و دو ساله بود و دسیاست و ناپاکی و فطانت و تدبیر پادشاهی بفاش کمال بوده جاسوسها کرد تا ازین حال آگاه شد، رئیسان روضا را تهدید کرد همه سوگندان بدو عیشی خودند آن همه عهدا که کرده بودند و زیادهای باجگر گوشه زحرا دبیر مصطفی بابک سولهاده مسلم بن عقیل را بنستاد^۱ بازندان تالوار و خانه خدایش را حالی عرو^۲ مژادی بشومی راغبیان گردن ایشان را بزدند^۳ و از پام کوشک هر دو را بزیورداختند سراها از تن جدا کرده کودکان روضا و دهن درین دریای مسلم بپشتند و از آنجا که بازاری بودیا بافان است^۴ همه روز تا کتاشه می کشیدند و آن^۵ همه نامه ها که نوشتند و بیعت

از آنجا بنوستان تیر می کشند و آن اینکه در فصل دایمان الحاد (ص ۸۷ قسمت ۲ ص ۲) گفته: و آمدیم با مرسل چون محمد دلمازا قرار بر آن نمود و یقیناً آن حرامزاده بوزگرای عیالها گفت: ترا بجانب لرمطان و خلود غوزستان [در فصل: غوزستان] با بدوین کولایت خرواج است و گویا در جای دیگر نیز این تیربار رفته است و در صورت چون عیله وانی بصره و کونه بود و قمر و حکومت و ویندیش زیاد گویا خلود غوزستان را نیز تیرامی گرفته است مصنف (ره) این طور تیر کرده است، ارباب نقل خودشان تحقیق فرمایند.

۱- ح: «بهرت پب هم ندانند و طری» یعنی بی تیر به است. ۲- فطانت یعنی درخششی و سنگدلی و بیزبانی است. ۳- ب: «چاسوسها کرده» ح: «و جاسوس بر گداشته» ۴- ح: «و زنها را که با جگر گوشه» ب: «و زنها را جگر گوشه» ۵- ح: «و بهنگه او» ۶- ح: «و بدیدند» م: «و درنده و گویا صحیح این نسخ ویریدند» یا «ویریدند» بوده است ۷- ح: «و با دیا با قناست» بر دیا یعنی حسیر بر بودیا بافت یافته آنرا گویند و این امر یعنی قتل مسلم و هانی و اهانت شدن پیدهای ایشان در بزازری بوده و شاید معروف و مشهور در میان مورخان باشد چنانکه در چهار در روایاتی آورده (ص ۳۷۳ ج ۴۳ چاپ اسلامی و مکتفا ص ۳۵۸) در اینها بهرمان با رجلهانی (السوق) و نیز در این و قول عبدالله بن ابی اسلمی در شعر معروف و فان کشت لاندین مال الموت فانظری الی هانی. فی السوق و این عقیل (و عقیل در و کشت لاندین نفس قاتل بیت است).

و طبری در وقایع مبنه (ج ۲ ص ۲۱۳) آورده: و اشراف به (ای مسلم) علی موضع الجرارین الیوم نصرته و تاجع چند دانه و باز گفته: و اخرج بهانی. ح: انهی الی مکان من السوکان یاع فیه انتم (الی آن قال) فقال عبدالله بن زبیر الاسدی فی کله مسلم بن عقیل و هانی بن هروء المرادی و قال قاله انقرضن: و فان کشت (یا آخریت گفته بشمیه هفت دیگر).

و سوگند پاکسو نهاده و با جانب عبدالله ایستاده حسین علی ازین همه آگاه نه و چون بطف کربلا آمد آنها که از او بدانجا آورده بودند بنامه چون سر سده و عیش و شجاعت و شمع زکاة الجوهری بر او فرستاد چون بند رسید حسین علی می گوید که: نه شما مرا بخواندیده بودی کهستانی، تو که شری، تو که شبنی، و فلان و فلان عهدنامه نوشتید و مسلم را که پس هم^۱ من بود در خواستید؛ اینک سدر بنیام نامه دارم از آن شما در خیرین^۲ این منی گفت: من نوشتم، و آن منی گفت: من نوشتم، و انکار و وجود می کردند و آن^۳ پزد که سلاله دین پاک را بدو رخ زن می داشتند وین در روی او کشیده و آب بر روی پیستند و سرش پیریدند، اگر تو ادانی که که کرده من دانی، از سپاه شام بسی نبوده، همه کوفیان راضی بودند که حریب او بر خود بپشتند^۴ و او را بپشتند تا پایه ایشان پیش عبدالله ملعون زیادت شوده و دمن از کوفیان اسبان را بر سینه پاک دینت عزیز او بر انداد، سینه پس^۵ علم باقی آگیا، و پشت چنگ گوشه زحرا، شیخ فرشته مر فنی، محبوب مصطفی، مشهور در زمین و سما، اند کور در ملا^۶ اعلی خرد^۷ بگردند و بدینجه می کردند تا فاضل میگردند

وین (ره) در ارشاد گفته: و و اشرافا به علی موضع الحلالین الیوم فخر بن حقه رابع جسد راسه بود باره های گفته: و فخر حمانی رضی الله عنهما مکانا من السوکان یاع فیه انتم پس باید عبارت و پوریا باقانه در متن ترجمه کلمات باشد که در یکی از کتب مقاتل و ادوده است و ما آنرا پیدان کردیم و با احتیاطی روی داده است اهل تحقیق خودشان تحقیق آن بپردازند. ح: ع م ب: و از آن.

۱- ب: «و سر او» ح: «بجای این دو کلمه»؛ و بهنگه حسین ۲- ح: «و خیرین» و در آندراج گفته: «و خیرین بالقسم و جیم تازی بختانی دمیله چیزی باشد از پلای که زاد و رخت سفر بدان نهاده و بر سر و بار کنند» ۳- ب: «و دین» ح: «و د» و آن بزرگ دین و سلاله پاک را ۴- ح: «ت م ب»؛ و بر خود نوشتند ۵- ح: «م» م: «و خود» ح: «ندادند» در پرهان گفته: «و خود قسم» اوک و سکون تانی و لاث یعنی کوچک باشد که در مقابل بزرگ است و در آندراج گفته: «و خود قسم» ضد بزرگ است و آنرا ای و او نویسد چه آنکه با و اوست مأشود از خوردن است نه از کوچک مقابل بزرگ و در خودده گفته: «و در سراج گفتات نوشته که خودده قسم و او بدوله یعنی طعام و ضد بزرگه یعنی گی بزرگه: برای معنی ضد بزرگ یعنی کوچک و اصل بی و او بوده و الا و بر او شهرت دارد.

از آن خواری کردند که کودکان کوفه با مسلمین عقیل و هانی، این عروقه می آورد که هفت روزها نکرده که دفن کنند، خواجه مجبّر نگوید: تا این روز زمین العابدین و باقر صادق کجا بودند؟ مؤمن طاقه هفت حکم در شیخ مفید سیس نفی و بوجع با بویه و جعفر طوسی و حسنک با بویه و یونس عیال و امیر کا و عبدالعبار حید کجا بودند؟ راضیان قم و قاشان و آده و درامین و قوسین و ساری و از م کجا بودند؟ ما ویدان ما کجا بودیم؟ خواجه بزاز با اتصال ز کاف بنفین و لنت راضیان دوازده مکرده است: عثمان را تو کشتی، دشمن بوبکر و عمر من باشم؟ آنچه شما خاریان کردند گناه بر دیگران چگونه می افتد؟ اگر ندانی که کرد یا تا بگویم همان جماعت که اختیار و بیعت کردند بر گشتند و یکشتند پس قیاس باید کردند قصه حسین را با قصه عثمان برین وجه تا هیچ مجبّر را شبهتی ندارد.

و آنچه زیادت است بر آن فهم باید کردند، او لا آن کوفیان آخر با حسین علی جماعتی بماندند چون مسلم عوسجه، و ز هیس قین بجلی، و حبیب مطهر و دیو - ثمامه مدادی، و عبدالله شمیس کلی، با چهل کس انشای ز کیه همه مؤمنان

عثمان مذکور است اما در تفسیر طبری از این مورد چیزی بظن من نرسید با آنکه بقتاش مراجعه کردم و جمعی از بزرگان نیز دعوی نفی این مطالب را در سراسر تفسیر مذکور کردند پس به نظریه مذکور تاریخ طبری است نه تفسیر طبری؛ اما اشتباه از خود مصنف (ره) است یا از مستحان کتاب؛ خدا عالم است بحقیقت حال.

۱- آنچه طبری ذکر کرده سه روز است و شاید گفته و هفت و معروف مصنف از صفا است و یا از تاریخ دیگر نقل شده است در هر صورت ما عادت تاریخ طبری را در این باب در تعلیقات نقل کردیم فراموش آن شد. ۲- یونس عیال معلوم نشده که کیست؟ ۳- کذا در نسخ عت م ب لیکن ج د ندارد و محتمل است که معروف و قوسین و یافرسین که مرع کرمانشاهان است باشد. ۴- ح د: و زبان. ۵- مازنی در تفسیر الاشتهار گفته: و حبیب بن طاهر الاسدی بنسب آلیم و اعصاب الظاء و کرا الهاء و فی المصلا: این مظهر بنسب آلیم و فتح الظاء المصلا و تلمذ الهاء، و الراء اخیراً و قبل: مظهر مذکور نقل بحسین بکر بلاه و مظهر متاخر نقل فی حرکه الهاء من مظهر لکن صرح این داود بکر الهاء و قال: فی الصحاح: المظهر فتح الهاء مشدده الرجل الشهد الظهور و المظهر بکر الهاء اسم دجل (اصحی).

معتمد شمعیان مستبصر که جاهل افادی کردند و تنها در سبیل خدای کردند، عجبت این است که از چندان مهاجر و اصناف که عثمان از همه فریادی کرد بیک تن بفریادش نرسیده نه بیجوبی، نه بسنگی، نه بشمشیر، تا حسین علیه السلام اگر چه کشتند کشتن او چون کشتن امیران بود، و کشتن عثمان چون کشتن اسیران بود، پس هنوز راضیان کوفه و قاشان کجا کردند که شیان مکه و مدینه، و این فصل را انکار کردند ما به وجود باشد، و دلیل بر آنکه آن قوم که حسین بن علی را کشتند نه شیعی بودند و نه مذهب ما داشتند آنکه از آن روز تا الی و مباحثا شیعه بهادر چهارم خلفا عن سلف ایشان را کافر دانست و لنت بر ایشان واجب دانست، و دلیل بر آنکه کشتن کان عثمان مذهب خواجه مصنف دارند آنست که هیچ سنی زهره ندارد که ایشان را کافر داند یا لنت کند، پس چون من کشتن حسین را کافر دادم و خواجه کشتن عثمان و حسین را مسلمان داند پس همه فواید از وی حاصل آید.

اما آنچه گفته است: و کشتن کان حسین همه خدمت پندش علی مرتضی کرده بودند کذا کشتن کان عثمان خدمت بوبکر و عمر کرده بودند و یکی خود محمد بوبکر است بدان وجه که بیان کرده شد.

اما آنچه گفته است: عثمان انس برادر زاده مالک اشتر بود و صاحب وضوء علی بود بفقین، حساب کور است که شر خلیل بن مدو که وایت کرده است از عبدالله بن یحیی که گفت: در آن جریدم صاحب وضوء و صاحب مطهره امیر المؤمنین بود، و گرمی شاید که پس روح النبی کافر باشد و بذهب خواجه پند صلفی کافر باشد، اگر مالک اشتر را که شمشیر شیر خدای بود برادر زاده ای خارجی باشد پس عثمان نکند شیهه داء و مصنف را فراموش نباید کردن که این جماعت که آن روز از حسین علی بر گشتند و با عبدالله گمراه یار شده چون امیر العیراقین مختار ابن ابی عیبه تقی شیعی در حمة الله علیه خردج کرد طلب خون حسین و آل حسین ۱- ح د: و بهتر. ۲- مصنف (ره) در جواب خط کرده است زوا سخرش و سیرین ذی الجوشنه را صاحبوضوی علی (ع) شمرده و همان بنی انسی را. ۳- نسخ: و ابوعبد.

یشت آن جماعت بودند که از عبدالله بن مر جاله برگزیده و با مختار یاد شد و باقیان خود علف تیغ مختار شدند و همه را بدرگت جهنم بردند قطیع دایر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین^۱.

اما آنچه گفته است: و کشتند گان حسین علی شامی بودند نه چنین است که اصول کار همه شامی بودند و بهیچ وجهی از بهیچ کوفی که بخت الشیخ امیر المؤمنین بودند اولاً مصر بعد دقاس است که مصطفی صلی الله علیه و آله از نعل پندار و پندار خبر داده بود و مولد عبدالله بن مر جاله طایفه معروف است که هفت معروف از قریش در بدر شهادت کردند و فرمودند بنای یوسفیان بر آمد و ادرا خود هزادیان^۲ و غواندهای ووشند و عبدالله پیرا بر حرامزاده و بدفضل که پدر بخت باشد و مادر آن باشد بدوچه طمع توان داشتن و مسلم این عمرو الباهلی که مشیر و مدبر بنی امیه بود همیشه خصم امیر المؤمنین بوده و متقدین مشرعی صاحب سر خال المؤمنین خارجی ناده و محمدا شخت له پس اشدت قیس است یاد عبدالل بن مر جاله و جاسوس نظام خارجی و پدر جمعه است که حسن علی را کشت و محمدا شخت کبر لده مسلم قتل است همه خارجی و دشمن امیر المؤمنین، حلاله ملون نه از خدمتکاران بنی امیه بودند و سر چون طایفه^۳ نه درم خریدند یوسفیان است و معقل مدبر^۴ نه غلام زیاد حرامزاده بود

۱- آیه ۴۵ سوره مبارکه انعام ۲- این کلمه در نسخ متوش غلط شده بدین طریق ع: و نافع ح: و نافع ی: و یاق: لیکن بطور قطع باید بود است که بتوان نظری و قیاسی برای متن اختیار شد و یا «ناصر» است و یا کلمه دیگری که تقدیمی کمک کننده و یاری دهنده و هشکار و مودک باشد و دلایل بسیاری بر صحت مشهور متن در کتب معتدله هست که برخی از آنها اشاره خواهد شد در تعلیقه ۱۳۷. ۳- طبری در تاریخ خود را بنی الاثیر در کابل اتراش تحت عنوان و بعضی سیر معاویه و اخبار و قضاة و کتابه گفته اند (ضمن حوادث و قضاای سال ۶۰ هجری) در کتب و صاحب امره سرچون بن مشهور اروپایی و صاحب مجمل الثوار و تاریخ گفته (ص ۳۹۷): و ذیر و دیز معاویه سرچون بن مشهور دومی بوده و خوارزمشهر در مسطور ابو ذریه گفته (ص ۲۰): و سرچون بن مشهور دومی در زمان حکومت معاویه بن ابی سفیان وزیر بدین معاویه متولد خلایه و ذرت بود ۴- مفید (ره) در اشدت فتنه ذکر قضاای

و مانند این همه شامی و خارجی، متولی عمر سعد، امیر عبدالله پیراه، سلطان یزید یلید، کابیر کالسفینه کالملاح، و اساسی همه پوشیده نیست بر ما! اما کتاب در از شود و ملال خیزد، حوادث گان را، و این قند کفایت است.

اما آنچه گفته است که: و یزید عراق و غوزستان^۱ ببینداهم جاله داده بود چون سلطان پسر ناده هند باشد و امیر پسر مر جاله باشد؛ قسمت چنین باشد که عراق و غوزستان^۲ ببینداهم مر جاله رسد و پسر فاطمه مصوحه را که پدرش تودر دیده آفرینش است چندان می رسد از همه عالم که در او ایمن و مر فتنه بشینند، تلك اذا قسمة خیزی^۳.

و اما آنچه گفته است که: و کشتند گان حسین علی شیت بودند و دانسته است که شیت ادب بنی همدان و بنی قبیق و بنی مراد بنی منجم حینی خراعه بودند که هرگز نه برگزیده و نه عهد و پیمان بکشتند چون سلیمان سن در خزامی^۴ و منسب بن نجبه و زهریر بن بعلی و حبیب مظاهر و دقعه بن شداد و مسلم ابن عوسجه الاسدی و ابویلماعه السامدی و عبدالله بن عسیر الکلبی و حر بن یزید و سید القری^۵ و کنانه بن ضیق و سیق بن مالک و عمر بن قنظ و سید الشرحین

۱- مسلم بن حلیل گفته بود که اسمع مسلم بن حلیل مجیب عبدالله بنی الکرامه فتنه الفی قالا و ما لحد به انرا و الناس خرجین در انمطرحی انتهى الی دار هانی بن حروه فدخلوا فاضلث الشیعة فقتلوا لینی و ان هانی علی فتنه و استخفاء من عبدالله و ترا مواها لکنان، لهذا این زیاد مولی به قاتل لعل قاتله عذالان لا اندهم و اعطی مسلم بن حلیل (الی آخر ما قال).

۲- ع: و سرور اسان ت م بح و سرور اسان (در هر دو مورد) و قیاسا صحیح شد ۳- آیه ۲۴ سوره مبارکه نجم ۴ و ۵ و ۶ سلیمان و مسیب و دقعه بن شداد بعلی از سران توفیق بوده اند که در فراز دل نهفت بر شد یزید در ضمن الودعه شهادت دینند و دقعه زنده برگشته است ۵- نام ابویلماعه صاکنای عمرو بن هبانه انصاری است ۶- مراد از سید اقراء بر بنی خضیر الهمدانی الطبری است که علای سیر دوش او نوشته اند: و کان عابدا زاهدا فارقا للقرآن من حیث القراء و اقرأ أهل زمانه، علم الناس القرآن، و کان من عباد اهل الصالحین، و کان شجاعا جلیلا من اشراف أهل الکوفة (الی آخر ما ذکره فی حقه).

و خواجه انتقالی ناپاچین مصنف که برای زاد قیامت کرده است و باین مذهب او که اختیار کرده است بدو فرستاده که جزایر عمل نیست و اما الله الملك است و نیز من تمامیت من تمامیت الخیر و آنرا که مذهب اعتقاد این باشد و باید که در مذهب مسلمانان طعن زده باید که بمقتضای گفتار خود خدای چه خواهد و قیامت چه باشد و اگر خواجه را باید که افعال خیر و شر را بمکلف رجوع کند باید که مذهب نو را دست بردارد و باین مذهب اولین شود و می گوید می نویسد: تا خلاف ساقط باشد و بهر جهت زایل و وفاق حاصل و الحمد لله الذی هدانا لهذا.

و اما آنچه درین فصل و در دیگر مواضع بر طریق تشبیح یاد کرده است که: باین طایفه روز عاشورا اظهار جزع و فرح کننده و رسم عزیمت را اقامت کننده و مصیبت شهدای کربلا را گواهی می دهد و غصه گویند و علمای سر پرهنه کننده و عوام جامعه چاک کننده و زلفان روی خراشند و مویه کننده و این معنی را بهر جهت و بدعت منسوب کرده و نامرئی داشته از غایت بعضی آگدر سول و از فرط عدولت اولاد بگوید: اولاد معلوم همه جهانیان است که بزرگان و معتبران ائمه فریقین از اصحاب امام مقدم و یحیی و امام مکرّم شافعی، علما و فقهاء طوایف خلفائین سلف این سنّت را رعایت کرده اند و این طریقت نگه داشته، اولاد خود شافعی که اصل است و مذهب بدعت منسوب است بیرون از مناقب: اولاد در حسین و شهدا و کربلا مرانی بسیار است و یکی از آن قصیده است که می گویند:

ایکي الحسين و آری [منه] جیحیحا من أهل بیت رسول الله صیحا

— مجسمه و متن صحیح است و جاری و معروف متعلق به اهل بیت است یعنی عیبه بهینه خواجه فقام و لغان و صیاب است و در واقع چنان نیست.

۱- مأخوذ از این آیه مبارکه است: و قال اللهم مالك الملك توتی الملك من تشاء و تززع الملك من تشاء، و یوزع من تشاء و تزل من تشاء یذل الخیر انک علی کل شیء قدير (آیه ۲۶ سوره مبارکه آل عمران). ۲- ع: در خواجه راه. ۳- از آیه ۲۳ سوره مبارکه اعراف. ۴- بمن تا کون یسیدای را که از شافعی باشد بر این روز و نوافیه در مریه میداند شهدای طایفه السلام و بعد از و کثرت و منه نیز در صراخ اوکل باید باشد تا مرز و دست باشد و و من در این قیل مراد برای نغیرید می باشد از قیل و قیلت مرزید (نویزید) آمده.

تا آخر قصیده بمبالتی تمام و کمال و دیگر قصیده ای که میگوید: تاؤب هشی قانقوان کتیب و آرق تومی قانقوان عجیب تا آخر همهمه یه اوست یستی که بر چنان معانی ذکر این فایده یافته و مرانی شهدای کربلا که اصحاب یوحینه و شافعی داشت بر عددی بهایت است، پس اگر عیب است او که بر یوحینه است و بر شافعی و بر اصحاب ایشان؛ آنکه بر ما، آنکه چون فردوسی آیی معلوم است* که خواجه یوحینه و شافعی را باستان که در مذهب سنّت در عهد خود مقتدا بوده است. هر سال این روز این عزیمت با شویب و لوحه و غریو داشته اند* و هر که درینم باشد دیده و دانسته باشد و انگار کند.

و آنکه بغداد که مدینه السلام و معنی دار الفلاحه است خواجه علی غزوی حنیفی* داشت که این عزیمت چگونه داشتی تا بعد از آن که بر روز عاشورا در لغت سقانیان معالفتی می کرد سائلی بر خاست و گفت: معاویه را چگونگی؟ با آرازی بلند گفت: ای مسلمانان از علی می پرسد که معاویه را چگونگی؟ آخر دانی که علی معاویه را چه گویند و امیر عیادی که علامه روز گار و خواجه معنی سلطان سخن بود و در حضرت الشافعی لاسراعه پرسیدند این روز که فریاد عاشورا بخواند یودن که چگونگی معاویه؟ جواب داد تا سائل سه بار تکرار کرد و بیاسیوم گفت: ای خواجه سؤالی مبهم می پرسد! ای خاتم که کدام معاویه را می گوئی؟ این معاویه را که پدرش دلدان مصطفی بشکست، و مادرش جگر حمزه بخالید و ادیست خانه بار تیغ در روی علی کشیده و پدرش سر حسین برید ای مسلمانان شما این معاویه را چه

۱- برای ملاحظه بقیه اشعار درجوع شود بتعلیق ۱۳۸. ۲- عبارت ما بین دو ستاره در دو نسخه و ح: ۳- چنین است: و که خواجه ایرنصور پادشاه امغوان (د و این پادشاه اصفهانی) که ملقب اهل منت داشت در عهد خود که مقتدا بوده، هر سال این روز عزیمت داشته و بر علی و حسن و حسین علیهم السلام آفرین کرده، و برزید و عید الله در اصفهان لغت آنکارا کرده، و کذلک فرزند اسلام صندو الخجندی، و برادرش جمال الدین این توبه با شویب و لوحه و غریو داشته اند. ۳- و شب برای شرح حال و ترجمه ایرنصور پادشاه، و شرح علی غزوی حنیفی، و امیر جادی درجوع شود بتعلیق ۱۳۹.

آنکه گفته است: «و این روایت هریک را از بنی علی^۱ فرا آب می کردند چون زید بن علی، و یحیی بن زید، و محمد بن عبدالله، و ابراهیم بن عبدالله الحسینی بیاضری، و الحسین بن علی بن فتح و قاسم رومی و یحیی بن هادیه و محمد بن القاسم صاحب طالقان، و یحیی بن عمر الحسینی^۲ و مانند ایشان را که انگشت بدان شمار وامی کردند که ما این کنیم و این کنیم، علوی از بهر آنرا خواستی که یهری از دنیا ددرسه و بالمعمر ولی و یهی از منکری کنده بقول شما راغنیان منور شدی خردی بگردی، روایتی چون آواز شیهه اسبان سلطان پیشیندهی سر خویشتر گرفتندی و بیچاره را بنست و دادندی، علوی گرفتار شدی خلفاء آل عباس با ایشان همان کردندی که سلجوقیان کنند باهمدیگر، یا بگفتند پیش را کو بگردندی، یا مسموم کردندی، چون چنین بود ما را اندرین چه گناه راغنی را گناه پیش بود که ما را. یعنی چون زید بن علی بن الحسین خروج کرد بر امیر عراق یوسف بن عمر^۳ الشافعی که از قسطنطنیه همان بن عبدالملک بود، راغنیان کوفه او را فرا آب کردند و چهل هزار مرد بر او بیست بگرداند، فرامیما در خروج شب آدینه بودیستریکم سفر سینه احدی و عشرین و ماه، خروج کرد هزاران^۴ در شب تاریک در کوفه افتاد لشکر سلطان و اتباع زیدیم فراز آمدند چون روز شد آنرا چهل هزار، دویست

۱- نسخ: و از بنی و علی. ۲- برای ترجمه سادات مذکور در جرح شریع ۱۵۲. ۳- م خ د: و سرور و برای معرفی امیر عراق یوسف بن عمر در جرح شریع ۱۵۳. ۴- در اقرب المواقف: و الهواجر تحریک الجیلا و الحروب الفاس، ولی الشمان الفتن اثنی هزار الفاس، ولی الاساس: فلان شهید الهواجر و هی المروبه و الشفاعة فی الهواجر و در آنندراج: و هزار بگرداند در دایم و سکون زای نطفه دار در آخر، در مویذ الفضل در جنب لغات فارسی نوشته شده و جیش و خرنی را گویند که از ترس خصم در میان لشکر بهم رسد و در کتاب الله یعنی کتابا نوشته اند که جمع قته باشد و در بهار صمم هزار خنیدن می دینی و در نهایت هزار خن هر دو سنجر کافی؛ هنگام هزار خن خوان است در مرز آن صبا و زان است»

دیس^۱ ماندند مهتر شان سرین خرمه، دیگران همه گفتی بر زمین فرود شدی، فرید علی از سر خرمه پرسید که: یا سید جان الله آن قوم کجا شدند... او گفته از تو پرسیدند که: چنگولی در بیکر و عمر... گفتی: من گواهی دهم کمیدم بدین العابدین نو لا کردی بدیشان و گفتی: بر حمله الله کلا امامین عتیلین^۲ بدین سبب تر اراحا کردند، زید گفت: صدق رسول الله هم اتر راغنی^۳ لهم خزی فی الدنيا والاخرة، آنکه چون بر زید علی دست یافتند میری بر پشیمانی آمد و گفته شد و پنهان در جوی دفنش کردند تا مر و انیان پنداشته هم راغنیان دشمنی کردند تا او را بر آوردند و بر آویشتند، و زنی را بنست و آ^۴ دادند تا زن آشتن را دستها نکاب بر بهاد بریدند، همه راغنیان کردند هم و آ^۵ علی هم با حسن هم با حسین هم و آ^۶ اولاد او، هریک را راغنی کوفی کشت، و هم بازید علی این بر وفای ایشان کردند^۷ و با هر يك از اهل بیت رسول خدای حسین کردند.

اما جواب این فصل مستصی بگوشش هوش^۸ سماع باید کردن تا چون شبته زایل شود همه فایده از حاصل شود.

اولاً آنچه از زید علی^۹ المظلوم - سلوات الله علیه - حکایت کرده است و از دیگران سادات - رضی الله عنهم - شیعه اصولیه ایشان را حتر من الطامه نگوشته و خروج از شرایط موجهه نموده در امامت و آ^{۱۰} امر بمیرد و هی انمکنر تنها بلغنک و حتر حاجت باشد که با تمکین و حصول شرایط مفرد توان کردن ویر آحاد الناس واجب است؛ و چون گفته شده خدایشان بر سر و بر آلم و قبول محقت لوا بهای عظیمه داده است، و لا تحسین الله غافلاً عما یعمل الشالمون^{۱۱} ما یؤخرهم لیوم تفتن فی الا بدار^{۱۲} و مستف حواله قتل ایشان بدینی العباس

۱- م خ د: و سرور و برای معرفی امیر عراق یوسف بن عمر در جرح شریع ۱۵۳. ۲- در اقرب المواقف: و الهواجر تحریک الجیلا و الحروب الفاس، ولی الشمان الفتن اثنی هزار الفاس، ولی الاساس: فلان شهید الهواجر و هی المروبه و الشفاعة فی الهواجر و در آنندراج: و هزار بگرداند در دایم و سکون زای نطفه دار در آخر، در مویذ الفضل در جنب لغات فارسی نوشته شده و جیش و خرنی را گویند که از ترس خصم در میان لشکر بهم رسد و در کتاب الله یعنی کتابا نوشته اند که جمع قته باشد و در بهار صمم هزار خنیدن می دینی و در نهایت هزار خن هر دو سنجر کافی؛ هنگام هزار خن خوان است در مرز آن صبا و زان است» ۳- نظیر این عبارت در مناقب گشت (ص ۲۵۳) ۴- ع ث ب: و هم الرواقیه و گویا اصل: و هم الرافقه و در این سه نسخه بوده است، ۵ و ۶ و ع ث ب: و آ^۷ (در هر سه مورد). ۷- ع ث ب: و بگوشش و هوش. ۸- یعنی خروج بیست و قیام بنشیند را که زیدیه از شرایط امامت میماندند. شیخان انصاریان آنرا از شرایط امامت نمیشمارند. ۹- آیه ۲۷ سوره مبارکه ابراهیم. ۱۰- نظیر این عبارت در مناقب گشت (ص ۲۵۳) ۱۱- ع ث ب: و هم الرواقیه و گویا اصل: و هم الرافقه و در این سه نسخه بوده است، ۱۲- ع ث ب: و بگوشش و هوش.

کردم است و بیشتر ازین سادات را خود عبدالمالك و هشام و ولید و یزید گفتند که مروانی اند تا دادند که ندانسته است که آخرین خلیفه ایشان عمر بن عبدالعزیز بوده است^۱ و اوّلین خلیفه عباسیان بلعباس سجاح و عدس اسامی همه خلفا و القاب ایشان مادر کتاب و البراهین فی امامة امیر المؤمنین بیان کردیم در تاریخ سنة سبع و ثلاثین و خمسائه.

و اما آنچه گفته است که: و ایشان بفرود روافضی مغرور شدند، بایست که نشود که کامل و عاقل و بالغ و عزم و فاضل بودند، و اگر زید بن علی علیه السلام ندانست که اوّلین بود بعد از وی دیگران بایست که بدر اعتبار گیرند و انّسجیدن دغل بگیرند پس این غرامت و ملامت حکم بدیشان عایدت باشد که بر افضیان کوفه و اگر منشأ این غسل بر ای بدعهدی روافضی آوردیم است که باز بدعلی وفا کردند، راست می گوید ویر مجلس سامی انتقالی پوشیده نباشد و در تواریخ خوانده باشد و نوشته که دیر است تا مردم بمعهد در جهاند و مرد در مرد می گردانند و در گفته و آفت می نهند چنانکه طلحه و زبیر که از یزیدگان مهاجرند و مختارند در امامت روزیعت شوری با آن درجات و فیه نبدی که چه کردند...! یا معدله و بعلیت و اخوان امّ المؤمنین را که جفت پاکیزه رسول بود و دختر بویکل صدیق بود فرا آب کردند که یا ناخون عثمان طلب کنیم که او را علی بوطالب فرمود

۱- کذا فی: شیخ و ظاهراً بیشتر این. ۲- این عبارت منقول است زیرا عمر بن عبدالعزیز نفر هفتم از چهارده خلیفه بنی امیوی میروان است و آخرین آنان مروان بن محمد لقب بعمار است و گویا و عمر بن عبدالعزیز و شیباه بجای مروان عماره یا مروان بن محمد خطب شده است و اقلع العالم. ۳- حدیث بسیار بسیار معروف نبوی و غلوست که در مصحح منظم و ضمن این ملحه و غیر آنها از کتب عامه از یحیی خاتم (ص)، و در تهج الایلافه و سایر کتب معتبره شیعه از امیر المؤمنین (ع) نقل شده است و از کثرت شهرت و استعمال جاذبی معراجی مثل شده حتی میدانی در مجمع الامثال آری جزء امثال ذکر کرده و گفته است: وقل: اوك من قال ذلك مرّتين من بعد (تا آخر کلام او) ۴- ع ۳ م ب: و که از یزیدگان مهاجر و انصار اند از امامت. و گویا مراد آنست که جزء آن شش نفرند که ایشان را اصحاب شوری مینامند، و در اختیار تمام بنای تعیین عمر بن الخطاب مختار و صاحب نظر بودند.

کشتن، و گفتند گان او چون محمد بویکر و مالک اشتر و لشکر علی اند و خصوصت دیرینه با یاد او دادند و چندانکه عایشه امتناع و انکار می کرد ایشان غرور زیادت می کردند که: نام تو بدین جرکت در جهان بسازد، و خون عثمان بدان بزگی هتد نفوذ، و علی و اولادش و اعیانش باقیامت خرمی^۱ گفتند ولاف ترند، هر چند که عایشه انکار پیش کرد زبیر عوام بهدادت علی تکرار پیش کرد آنگه چون دل عایشه نرم کردند و او را فرا آب کردند، چنانکه روافضی کوفه زید بن علی را، و عایشه می گفت: بیک زن و شما دهمرد این بگریزید که علی امام است و خداوند شمشیر و قوت و لشکر است، و انّتم روافضیان است بعلوم دینی و احکام شرعی، و اعتقادید^۲ و انّما جبر و انصار و انّما بناء المهاجرین و الاوّلین و الاصلار المتقدّمین^۳ اند از اسوار و پیاده جمع کردند و سوگند خوردند و عهد و پیمان بستند که همیشه و همزمان باشند تا علی از مسلمانان کفایت کنند، و خون عثمان که ایشان کشته بودند از هلی یگانه باز خواهند و بدین مکر و دستان زن رسول را علیه السلام که باری تمایلی گفته بود: و قرن فی بیوتکن^۴ و لایبیر^۵ جن بیر^۶ الجاهلیة الاولی^۷ بروی تلپس کردند و از خانه اتی بیرون آوردند و در درج متانند ویر خلافت طبع اوبصاف و قتال علی آوردند، و رسول خیر داده که: یا علی! حرّک حری و سلمک سلمی^۸ و چون لشکرها بهم رسیدند بدر بصره فی شهر و سنتست^۹ و ثلاثین^{۱۰} من الهجرة

۱- ع ۳: وجرمی: ح: وشیء و مراد از وشیء یا بر نسخه ح خودینی و ۴۵ از بزرگی ندن میاعشمعی گفته:

و مروا و رسد کیرا و منی که لشکر قدم است و انشی فی:

۲- ح: و نشاندند: ۳- و ضرورت و دستند قطدر نسخه و ح: هست. ۴- صدر آیه ۳۳ سوره مبارکه احزاب. ۵- از احادیث شرافت در بیان خاصه عامه است. ۶- در نسخ: و اربع و ثلاثین خطب شده است و کما س صحیح شد و قتل عثمان بن عثمان ددشی الحیة سال می دینج هجری واقع شده باخاف همسوزخین و ارباب تراجم ویر، این عهد البروفد استیجاب گفته: و قال (الواقفی): قتل عثمان يوم الجمعة ثمان لال خلت من فی الحیة يوم الثلثیة سنة خمس و ثلاثین، و قد خیل: انه قتل يوم الجمعة قبلین بیتان فی الحیة و قد روی ذلك عن الروایة ایضاً، و قال المنصور من أیه من أی عثمان الشهید: قتل عثمان فی وسط ایام

و امیر المؤمنین را پنجاه دهفت سال بود این روز؛ و ده سال بود که مصطفی را وحی آمد و بیست و سه سال بود که مصطفی هجرت کرد و ده سال در خدمت مصطفی بمدينه بود و چون سيده علي السلام از جهان جدا شد بيست و چهار سال و ده ماه خلافت بود و بعد از او عمر و عثمان بود و بعد از خلافت امير المؤمنين پنج سال و چهل ماه بود او را کين قتالي دي را اين بود پندرسيه با طلحه و زبير و قثم اينان و در شب نوزدهم ماه رمضان شربت يافت و او را شصت و سه سال بود بمدينه عمر مصطفی صلي الله عليه وآله که چهل سال از هجرت رفته، آنکه چون آن مي ديد لشکر بهم رسيد آن شير غر آن امام متقيان، مبارزين ايمان تيغ الزيام بيرون کرد چنانکه در تواريخ مي گويد است، اشجار اشخاص را کتبي بيار تيغ نيزان کرد، دست و سر مبارزان در آن يازاد اوزان کرد، راست چون شيه و گندگي آن پهل پکوها رسيد چون بر کعبه رخت خزان همه در پاي ريختند ييشتر گفته شده اند کتر آن بگر بختنه شتر که هودج داشت در آن ميانه بماند در شرح فقه دين کتاب مفصل بتوان گفت، تمام [چه] اثر کرد [که] لشکر منزه، مردان گريخته، طلحه و زبير کشته، اقصا اختر يفتاد و هودج بر زمين آمده، امير المؤمنين عليه السلام عبدالله عباس را و محمد يوبکر را - رضي الله عنهما - بفرموده بود تا محافظت اختر و هودج مي کنند تا فاحلي ويگانهاي را چشم بر دي نيابد، اين مرد و شخص بير هودج رسيدند يکي عبدالله عباس پسر عم مصطفی و هميشه شاگرد و خواهر من بني و پدر خلفه و محمد يوبکر صديق را پسر، سديقه را برادر، علي را خدمتگار و فرزند و چاکر، چون آواز

→ اکثر يقيه و قد قال ايضا فيل هذا: «وقتل عثمان بالمدية يوم الجمعة ثمان عشرة اوسيع عشرة غنمين فبالجبلتة ثمان و ثلاثين من الهيرة، ذكروا المداثي من ابي سفيان و نافع و نظير اين تصريح و احوال و ادب و سير و تراجم دارند پس خلافت امير المؤمنين از اواخر سال سي و پنج آغاز شده و جنگ جمل در سال سي و شش واقع شده است و در نهيچ شيه و اخلاقي.

۱- ح: و پنجاه و هشت. ۲- در آن تراجم گفته: و فران بالضم و تشديد درم فارسي است بانگ و فر يادگان و آواز گران و ميبير آردند؛ تا آخر. ۳- ح: و او اند کتران؛ ح: و او اندگان؛ و او اندگان آرد.

اين مرد و شخص يگوش عايشه رسيد اينان را بدين خبر و ايميد شد و گفته اين هؤلاء القوم. اين قوم کجا شدند؟ عهد و پيمان و سوگند را چه کردند؟ چرا مرا در اين محراب يگانه رها کردند؟ و الحق بدان مي ماند که کوفيان با زيد علي کردند، اما اگر ايمان داخعي بودند که چنان کردند اينان بادي متبيان بودند چنين چرا کردند؟ محمد يوبکر و عبدالله عباس - رضي الله عنهما - مي گویند: دل خوش دار، اما بدانکه ايشان براي دو کار؛ مهد بختنه و از تو بگفتند يکي - آنکه اينان را ثبات قدمي نيابد که پيشمون بديدي و بقترون بفرموده و آخر ديدی که پير با امامي چون عثمان چه کردند؟

دوم آست که ايشان را گفتند: ترا در حق امير المؤمنين علي و در فضيلت او بسي اخبار از رسول روايت است و اين کلمات را بشنوب کردند که تو گفته اي در حق او؟

انفاما للتبر: حاك على المحاك
فينا للنش: قاله هي المصفي علي: بيننا شيه المحاك

اخرين دو وجه ترا رها کردند که اينها ناصبيان مصلي را درست بدارند. عايشه گفت: آه درست شد مرا که آن واقعه است که رسول مرا خبر داده است و اين قوم تا کين اند که سيده عليه السلام گفته است: و انك تغافل. بتدري الناكين و الناصبين و السارقين. خواهه مستف بايد که اين حادثه را با حادقه زيبه علي قياس کند که سابق است بر آن، پس راضيان از ناصبيان آموختند که اگر ايشان کردند تا اگر عمر را کشتند ناصبيان کشتند و اگر عثمان را کشتند شما کشتيد و کي با عايشه خيانت کرديد شما کرديد؛ لگوي تا دشنام و لعنت و نظيرين در گران

۱- ح: م پ: و اما بدان بر آن دو گانه. ۲- در برهان فاطمه گفته: و پير يروزن حير روز ييش از ديروز باشد که روز حال روز سيم است. ۳- براي تحقير در صحت نسبت اين دو بيت به ام المؤمنين عايشه راجع شود بتعليق ۱۴۴. ۴- نسخ: و الفس و صحيح قياس است بدليل مدارك و مآخذ موجوده. ۵- از اخلاص متواترين اقر عين است و اصلي در آن شيه يکرده است.

باشد که چندان که شیعه اسب بر کان بشنود آلبسه سرخویش گیرند که فاعله ایشان برین است بچشمون بدیدیه و بقترون بمقرعه، امیریر لاش بازباد مقدمه لشکر بشداد بود و خوارزمشاه مقدمه لشکر سلطان بود بمرسج بیکدیگر پیوستند و آن در دقتال فتنه بود لسنه ثلاثین و خمسمائة، راست چون شیعه اسب سلطان بشنیدند چنانکه فاعله ایشانست بازافشان کوه موافقت کردند و همه بیکدیگر شدند و چنانکه ایشان زید علی را تنها بگذاشتند ایشان ناصبیان بیوفا موبکه خلیفه در مصافکاه رها کردند و سرخویش گرفتند بصدای بدان بزرگوار ای سرخویش و معتز فر و هاند در آن حالت عاصی می مایل را می گوید: این هؤلاء القوم - کجا شدند ایشان - وزیر می گوید: هؤلاء بامولای بچشمون بدیدیه و بقترون بمقرعه، و گر برین خارجیان بدیدند بیوفا اعتمادی بودی پندارت در خانه مژدی بودی، بیرون آمدندی و سدر تقویر اسلام کردندی که خلیفه برای این باید که حق مسلمانان بدیشان رساند حق خود بر خود نگذارد نه چون قائم دافشیان که در خانه باشد اما چون نامتمدی این خارجیان و ضعف یقین ایشان پندارت را معلوم بود با قالم موافقت کردند و تصرف می کردند، ندامت می شد را سودی نبود و ملامت فایده نمی نکرد در خیمه ای بر رسم محبوبان می بود و پشت دست می خالید و بر آن جماعت که اورا مفروض کرده بودند و فرائض کرده لغت و فرین می کرد دانه که ایشان باری

۱- ح: ده و بازدار و سرادهمان امیر سرف است که در زمان سلاجقه بسیار مهم و شایع بوده و در تواسخ جمله از وی بعنوان و بر نفس بازدار نام برده اند و در برهان تاطیع گفته: و بازدار با پای حلی پروتن آید بر لنگر و زراعت کشند را گویند و میگویند که در تواسخ را نیز گفته اند و در تعلق پنجاه و هفتم باندکی از ترجمه ای اشاره کرده بود برای آن رجوع شود به تعلیقه ۱۵۵.

۲- مراد موصی است در نزدیکی همدان معروف به دای مرگه و نص عبارت عاصی کاتب در تاریخ سلاجقه (ص ۱۷۷) این است: و قهرج صوبه بن همدان و انقرا برج بقاله دای - مرگه و این الاثر در کمال التواضع از این موضع به دای مرگه تعبیر کرده و نص میارزش اینست (ج ۱ چاپ اول در ص ۱۰۰): و سارحی بلغ دای مرگه و بها اصحابه (الی ان قال) ولما صبح السلطان محمود غیرهم سارالیهیم بصدقه فراخهم بدارج طاهر دهمان (تا آخر کلام او) و این جنگ در طاهر دهمان سال پانصد و سی و نه بوده است و نصیح عاصی کاتب و این الاثر و سایر موصیان.

دافشی بودند و مستر شد در آن خیمه می گفتند آخر من چه کردم که ایشان از من برگشتند گفتند ایشان را غن چنان بود که تو لغت علی باز جایگاه خواهی هادن چون از اعتقاد پاکیزه و سیرت یکوی هو بداشتند کنوا و اداری؛ از تو برگشتند و عهد دیمعان بشکستند که ایشان دشمنان علی اند کسی را متابعت کنند که علی را دشمن دارد، و آن سید در آن غصه و بلا و محنت می بود تا ناگاه بر دست ملاحظه ملازمین شهید آمد که مؤثر در معرفت خدای قول پیغمبر گویند و چون درجه شهادت یافت با نذ بیجان؛ بر افهمد فون است و قبر شفا می دهد از خونی ناصبیان و خارجیان که با و ک و آخر یا الله و خلفا چنین معامله کردند، و آنچه بعد از آن با پسرش راجد کردند خود معلومست که بزرگتر آن همه کتاب مطوک شد و خواجه انتقالی می بایست که چون احوال زید علی و آن سادات دانسته بود از برین احوال نیز یسکانه بودی و با یکدیگر قیاس کردی و بدانستی که با و ک و آخر دافشیان این معالی از ناصبیان آموخته بودند و اکتفا با ایشان کردند از لکت رست و کشتن امام و بر کشتن تا دلش بشکرفت، و نیز می بایست که باخیم بقاشی رفتی که دیده است و شنیده که گویند که: صاحب خانه با حساب بازدار است بایانده و بسم الله و منه که با وجود این درخواها و سارشات آن شهادت را خطری و اثری نباشد و هر عاقل عالم منصف که بخواند سر به باندان و المصنفه کما هو امله و صلی الله علی خیر خلقه محمد المصطفی و الا کریمین من آله

آنگاه گفته است: و چون لویت خلافت بر مأمون رسید و فضل بن سهل خوالی استین وزیر بر مأمون چنان مستولی بود که دست خلیفه بر پسته بود و مأمون

۱- ح: و جایگاه خود. ۲- ح: و خود و شد فتح شین مخفف و خود است چنانکه هداین است:

دانشی موجب رعایت شداست کس ندیدم که گم گم از دهر است
بچی گم شده و خواهد بسیار برای این تخفیف در کتب هست، و برای ملاحظه قضا
مسترد و راجد و کلیت فل آن در رجوع خود به تعلیقه ۱۵۵.

بنامی^۱ فان حکم توانستی کردن، و توقیع قتل کردی، و مهر اهداء نمود و بر دهم و دینار نام ندانم یاسین بوده، و شرق و غرب و فرمان لشکرها در دست نصرت او بودی، و اومأمون را فرات^۲ آورد که دایات سیاه و لباس سیاه طرح کرد و دایات و لباس نیز کرد^۳ و او را گفت: خلافت را آل علی ده که حق ایشانرا است تا دنیا و آخرت تو سلامت باشد. چرا باید که از بهر فرزندان خود ولدالباس که خوبشان تواند بدوزخ روی و حق با خداوندان حق ده بدست خود تا ممکنی تا پیش خدای تعالی معذرو باشی و این همه از بهر آن میکرد فضل سهل که واضی بود. چون^۴ بلحسن فرات که وزیر مقتدر بود که شرح اودقه است و سهل که پدر قتل بود زنده بود و هنوز گیر بود و واضی بقوت فضل مستولی بود و خلیفه در آوستی^۵ از بود اتفاق بر آن نهادند که خلافت با علی موسی الرضا دهند مأمون الماحجر کرد و رضا دانست که آن محال است از پیش برود که رسول خیر و ادم بود و نیز راضی و فاکند قبول نکرد و بجز ارجمند ولایت عهد قبول کرد و دسالم و لیمهد بود و مأمون بدشادمان بود و علویان بر اعیان سبب بودند فضل سهل هر روز در خدمت علی بن موسی الرضا رفتی، روزی خلوت ساخت آنکه گفت پنهان همه مردم که من کار ادا بنجار سایدیم که این ظنیه را از آلتیوارش جدا کردم و او را بدشمن

۱- تدبر هان قاطع حسن عیانی^۱ گفته: در صفت خود باشد همجوینکا و تواناسته.
 ۲- یعنی بر آن داشت. ۳- برای تطبیق لباس سیاه پس دجوع نمود بتعلیق^{۱۵۷}.
 ۴- ع م ث ب: و منکر و وکی باصف و معروضانند یا دمل^۲ با و لنگه که یعنی نیم باز وینکا از کفش میباشد و در اینجاء مراد نظیر و مستای است. ۵- ع م ج: و آستین و در فرهنگ انجمن آرای نامری گفته: و آوستیم با فوقانی بختانی کشید آستین جامه را گویند پس معلوم میشود که با حذفیم از آخر نیز یعنی آستین بکار میرود. ۶- عیانی^۱ گفت: بکلام حضرت رضا علیه السلام است که در عهد نامه نوشته است: و والجمعة والبیتر بدلان طریقه ذلله و این مضمون عبارات مختلف در کتب معتدله مذکور است حتی معتق شریف جرجانی در شرح موافق (ص ۲۷۶ چاپ بلاق) گفته: و فی کتاب قبولی لیهذا الذی کتب علی بن موسی رضی الله عنهما الرضا المأمون: و انک لم تعرف من حقوقک مالاً برآءة یا زکی و قبلت منک عهدک الا ان البیتر و الجمعة بدلان علی آنه لا یشی و این مطلب هر تادیع فخری و غیر آن نیز مذکور است و مایز در تعلیقات کتاب الاضاح فضل بن شاذان (ص ۲۶۰-۲۶۱) بآن اشاره کرده ایم.

همه کردم و بدو ستاد شمایش کردم و این سخن و ما جرا درم بود اکنون بیا تا او را بکشیم [تو اگر این کار کنی] دولت ببردی، سیاه شرق و غرب چون مهر موم است در دست من علی موسی الرضا گفت: لعنت بر تو بادم نداشتم که کفر شمارا خشیان نه خدای باشد هوالی باشد مرا این کین نیست مرده این شهر من و منم من با من رتبارت من آن کرد که پدرانش بایداران من نکردند من باو عهد کنیم و کفرانر نعمت کنیم! این از ما سزد و خدای تعالی این کی روادارد، و ترا کهدرت کلبگری کردی و آتشکده های گیر کل بدینجا رسانید که کلید ملک مشرق و مغرب در دست تو نهاد و خاتم خلافت روغ زمین در انگشت تو کرد این رواداری که کنی و اذنبشی مرا خود بی معنی^۱ بر تو است چه چشم باید داشتن^۲؟ چون قبول نکرد فضل سهل از و ناامید شد گریه و راضی و خصاص نفس داشت گرفت برقت و مأمون را گفت: چندانکه من اندیشه میکنم این نام ازین خانه بخواند افتادن و بوجود این علوی مردم سر از طاعت تو بیرون خواهند کردن، و ولدالباس خود همه دشمن شدند و در بغداد مانم خلافت بداشتند و اندر امر از این عیسان تو بر ابراهیم بن مهدی بیعت نکردند این کار را سر دین بیست و علویان جهان بکندند ویزی انشوم که این علوی حیاضی قصد تو میکنند و در سببیت را بر تو بیرون خواهد آوردن^۳ و اولیاء دولت تا علم دزد و سیرت او بینند تو در چشم ایشان خوار شدی مأمون گفت: چکنم که جهان بر گردانیدم؟ گفت: از اشریتی دهیم و گوئیم: او بر دنا مأمون راضی شد، فضل سهل راضی او را زهر داد، و دگر یاره در آفاق خبر دادند تا لباسها و دایات سیاه کردند و علویان را میزول کردند.

۱- اما جواب این کلمات محالات و در حالت بی مز و قشر بی لب که از سر ناانصافی

۱- ح: و تبار. ۲- ع م ث ب: و گنگری ح: و گنگری و در همان قاطع گفته: و گنگری بکسر اول و فانی بختانی و سیده و گاف فارسی مفتح برای قرشت زده گلکار و بنا را گویند. ۳- ع م ث ب: و بی نشتی ع: و نه نشتی. ۴- ع م ث ب: و داشت ح: و مرا کشتی نشتی بر توبیت از توجه چشم باید داشتن. ۵- ع م ث ب: و خواهند آوردن. ۶- ع م ج: و می روند تو در چشم ایشان خوار می آئی.

ایراد کرده است اگر چه کفری نکند^۱ چون خروجی برشت فرو توان گذاشتن پس بنوروت کلماتی لایق و مستکت برود بتوفیق باری جل جلاله. از آن معلومست که از اول این فصل تا آخرش همه دلالت است بقول این خواجه بر وفور دیانت و عایت امانت و صحت رضا علیه السلام و حقیقت آنکه گفته است بر چهل وی دیانتی و نامتمدی و سست اعتقادی مأمون، و اگر فضلا و عقلا اهل سنت بر معانی این کلمات که درین فصل آورده است واقف شود غرض مصنف بدانند و اعتقادش معلوم کنند که بر چه وجه است.

اما آنچه در اول فصل حکایت کرده است بامباله از فضل و درجات و رفعت و قوت دشو کتدصول و حسرت و وقار و تمکین و فرمان فضل سهل؛ عجیب است که در اول کتاب آورده است که دافشیان را هر گز قدری و منزلتی نبوده است و آن هر بر غموش کرده است و از سر غفلت فضل و حریت هر یک مستتر شده تا جایی میگوید: بلخصه فرات حاکم بودیز مقتدر خلیفه و جهان اوداشت، و مأمون خلیفه را با جزالت فضل و نبالت اسل و کثرت فضل و آن همه علم و عدل در ملک و خلافت به جساد میمانند کرده، و کلیله جهان یابی و خاتم ملک و خلافت در دست فضل سهل نهاده و او را دافشی خوانند و چنانکه تعالی علی رضم مصنف ما خود در فصلی مفرد بیان کردیم که همیشه بر گار ملک در عرب و عجم بر شیمت بگشته است و ذکر ابراسامی

۱- در حقه نسخ و کفری به یاه ضبط شده است و بهین ترتیب در کلمات قلما بکارده است سنائی گفته (ص ۳۲۱) حدیقه بصحیح آقای مدرس دهموی؛

وقاد ما لست مرد دنیا نکند چست را کفری دنیا

در بهار عجم و آنندراج گفته اند: و کرایه فلان چیز نیستد یعنی لایق مراتب آن نیست میرزا صاف گفته:

بهره چند مستحط عالم نران کشید

عالم کرای این همه مستحط نیستد

میانی گفته:

میانی اگر چه دارد صد بار دل ز جانان

اینها کرای گلشن کی بیکند بجانم

میرزا صائب گفته:

جهان کرایه دین نمی کشد صائب

چون چشمه ز گریبان برون میاند برون

ایمان شرط باشد و ملال افزاید و بیچاره بشطرب بازی ماک که چون تنها باشد همه باز بهاکسیر میبندد و با حریف چایک اسیر باشد و بداند است که هر کس که در خواب دشمن را ببیند تعبیرش آن باشد که هر گز بر خیزد و در فضلی گفته است که: اینان را لقب نبوده، و بدوالت ریاستین فضل محترف شده تا آن قول نیز خطا باشد.

اما آنچه حواله فضل سهل کرده است بیشتر دروغ محض است و چنان بی اصل از تقلب ابرو مأمون خلیفه که انتقاد است بر آنکه مأمون عالم و عاقل و دانش بود و در دای و تدبیر و جهان داری دستی تمام داشت و گویا او را در رضا علیه السلام اعتقادی پدید آمد از آن بود که در احوال آخرت ابدیه داشت و از اخبار رسول و از آیات قرآن بداند است بود که حق با آن مصطفی است و نظر بر وجه کرده و اهل حق را بداند است و رضا را علیه السلام بخوبی بشنید و خواند و تمکین کرده بقول دیگران، و ولایت خود بر وی مقرر می کرد و فضل سهل که مدعی می کرد از آن کرد که خدمتگار و مشیر بود و از آن پس اگر همه بقول فضل کرد چرا چون کرد که با بر خلاف آن گفت انتقاد نکرد و گردنش پشردا که تقلید اوه را بر خلاف یکدیگر قبول کردن غایت مجهول باشد بر حقیقت و بیست که آنچه فضل پنهان همه جهان رضا را گوید: یا تا مأمون را بهلاک کنیم بهمه حال با رضا با مأمون قتل کرده باشد یا هم فضل گفته باشد، اگر رضا گفت بایست که مأمون فضل بخیزد و دشمن خائن نامتمندا حلاک کردی نه رضای مسموم منزله من آراء و فضل خود محالست که آن فضل با مأمون بیارد گفتن و چون ایمان هیچ در نگفتند مأمون غیب ندانست بدانم که خواجه مصنف از آن من کجا خبر داشته است که هیچ ندانست الا فضل و رضا علیه السلام و ناقلی ذکر نموده و گویا نقلی بود^۲ چون با مأمون قتل کرد فضل بد فضل چگونگی روا داشت که رضا را حلاک کند و ازین آیت پس بیکاه افتاده بوده است که: ولا ترو وازره و زرا خری^۳ درین کلمات لیک تأمل باید کردن تا فایده بر خیزد.

۱- قاضی دوشتری (ره) این تفسیل را از این کتاب فرا گرفته و در مجلس الموعظین بکار برده است فرا جع ان فشت. ۲- ح: و اگر برون. ۳- آ ۲۸ سورة مبارکه طاهر.

وامن آئینه حواله کرده است از تغییر کسوت و ریاست و الدالیاس که مأمون فرمود بقول فضل سهل، اگر حق بود بر شیعته تشیع نباید زدن و رافضی خواندن و مبتدع شناختن، و اگر آن تغییر باطل و بدعت است بقول خواجه مأمون در آن مدت مبطل و رافضی و مبتدع بوده باشد یا باجتهاد خود یا بتقلید فضل و عیسی که آن خبر که مشف درین کتاب آورده است که رسول علیه السلام گفته است که: خلافت در الدالیاس میماند تا بیایم، مأمون با فضل او این خبر در حق خود بنشیند بود که مگر مشف عالمتر است که تنبیه است و دانسته، و اگر خبر میتوانست مأمون جهد کرده است بتقلید فضل رافضی فاضلای عداوتی کرد و بقول رسول را دیگر داد و امامت بر رضا قرار کند، و این همه یادداشت باشد بر چهل و دادانی مأمون ویر فضل در این مشف، یانه و آن خبر بدو آفریده است و مأمون عالمتر باشد و مشف از سر چهل و مشف آورده باشد، تأمل می باید کردن تا کدام وجه اولی بر است درین باب، و چون خواجه متکبر است کسوت میانه و ریاست میانه را و آنرا که بامامت رضا گوید رافضی و مبتدع و پیراه داند مأمون خلیفه را این هر سه دانسته باشد، و چون رضا علیه السلام دو اندارد مأمون را کشتن و غدر کردن، و مأمون بتقلید بی حیثیت فضل سهل و دارد که چنان سیدی را بی جریم و بی گناه زهر دهد و بکشد در حق او درست باشد این آیت: *ومن یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فیها* و این حوالان که مشف سنی بامأمون خلیفه کرده است از مخالفت قول بمصلی و خلف و عدو خلافت مهد و نفی سوگند، و تسکین وزیر غاصب و مبتدع خال، و شکستن یمان و کشتن رضا همه دلالت است بر ظالمی و غاصبی، و غیر آن که در قلم آوردن نقصان عقل و دین کند و امام چنین ندانم که مقبول شرع و دین باشد و حمد الله بقول خواجه علی بن موسی الرضا علیه السلام *جبراً و امتزاً* و بی گناه و مظلوم بوده است، و چون باضاف تأمل رود معلوم شود که هر چه گفته است همه دروغ و پنهان و محال و بی اصل است که فراهم آورده است، و دانسته است

۱- صدر آیه ۹۳ سوره مبارکه نساء.

که بر ف بسیار يك باران نیست کند و شیهت را آفتابانی باشد که حیثیت نباشد و سر که آفتابا غرض باشد که آب بدست نیاید، و باری تعالی ما را مدد کرد تا هر شیهت که آورده است بحیثیت باطل گردانیدیم یا آنکه مفهوم و معلوم است از کتب و آثار و تواریع و نقلهای دست که مأمون خود خواست که رضا را بیادورد و امامت بر وی عرش کرد و عاقل داند که هیچ وزیر را زهره آن نباشد که خلیفه ای را بدان بزرگواری و غاضبی گوید که: دست از ملك و خلافت مودود [و] مکتوب بنادر و بدیگری بنیاد که اگر مانند این بنقلی یا بختی معلوم شود وزیر و غیر وزیر را بخون بر خطر باشد و چون جاه و فضل و علم و عفت و زهد و اجابت دعا و آثار بر این رضا متوان شد بقدر خود فارضا را زهر دادند و در همه تواریع و آثار چنین است از مخالفه و مؤالف که رضا را مأمون کشت و کس نکفت تا این مدت که: فضل سهلش کشت تا این خواجه که رافضی بوده است و سنی شده است، و هر کس که چنان کار بزرگ بر فضل بندد بر خود خنده و این قدر در جواب این کلمات کنایات است لعلک من هلك عن بینة، و یحیی من حی تن بینة.

آنگاه گفته است: در گر این قائم که دعوی میکند نیاید باو هم این کنید که به قائمستان بهتر است از علی و حسن و حسین و علی موسی الرضا که بدست کردم که با هر یکی چه کردید پس ظالمان اهل البیت بحقیقت شما را بدو هم معلوم و معلوم باید آنگاه هر وقت چون علوی خود جح میگرد و رافضی را در پس او می بایست ایستادن و تیغ خوردن مسئله قائم بنهادند تا از دست علویان برستند اکنون چون نگاه کنی هر چه بر آل رسول رفته است خود سر و بر آن درافشان خاسته است و هرگز جمیع اهل رضی را چنانی نبوده است و نباشد.

۱- ح: و يك باران تمام بوده. ۲- م: و که مأمون از خود خواست و ع ث ب: و مأمون را از خود خواست (شون و او در خواست م لیکن در نسخه: و خواست) (با و او) ح و مأمون از خود خواست و هم ندارد زیرا در اینجا ماضی و افتاده دارد. ۳- فضل بن سهل پیش از حضرت رضا بقت رسیده و برای تحقیق آن رجوع شود بتعلیق ۱۵۸. ۴- از آیه ۴۲ سوره مبارکه انفال.

اما جواب این کلمات مکرر زوتی حاتم مروی و لقمه خا همی عوام با تمام دور از علم بعید از حقیقت، معرّا از معنی که: وبا قالم آن کنید که باطنی و حسن و حسین و رضا گردیده است که الیادی اقلّم، همه از ناسیبان آموختند که با عمر و عثمان و عایشه و طلحه و زبیر و زید و عبیدالله و با مقتد و مستر شد و راشد کردند از کشتن ویر کشتن و مخالفت و عهد و پیمان و خذلان و دروغ و افسوس چنانکه بیان کرده شد بتفصیل، و این سنت سیئه ناسیبان نهادند؛ و من سنّ سنّه سیئه علیه و زرها و در زمین عمل بهائی بوم اقامه تا این نیز که دعوی میکند بدروغ که رافضیان آخر کرده اند و زرد و بالی همه بگردن ناسیبان باشد از آن اوّلین بلکه عبدالرحمن بن ملجم ابنا بر کفن عبدالله و عمر بن بکر الشیمی بود در اختیار قتل امیر المؤمنین و هر سه خارجی بودند از پیشتریغ امیر المؤمنین، هر سه از بهر و انجمنه متوالی آنهار قطام خارجیّه، مخیر اشد قیس ناصیری کهن، شریک در قتل امیر المؤمنین علیه السلام با عبدالرحمن بن ملجم لعنه الله یکی شیبین بنیصر و یکی و زدن بن مجاهد هر سه مجبر و خارجی علیه لعنه الله و لسنه الاغترین، و حسن علی را زهر چنده بنت اشد بن قیس داد پدرش حلیف بنی امیه، برادرش محمد اشد بنیدم عبدالله بشفور و مر و ان رانده، بر دست اُسویه کتیز لعنه الله عمر خطاب، زهر معاویه فرستاده اندمشق، را که عمر و عامر زده، فتوحی شتر حبیل کرده بحضور هر دو، تازیتمی باید گرفتن با ستماء بخواندن تا شیهی بشماید که اشدت بر فرستنده و آورنده و دهنده و مشیر و مدبّر ایشان باد ویر آنکه عذر ایشان خواهد

۱- از احادیث مسلم بن الحرقین است بطوری که احدی در آن خدشه نکرده است. ۲- نسخ و بکر بن عبدالله ویراد برون سر دقت حجاج بن عبدالله تمیض عارب معاویه است در شب قتل امیر المؤمنین علیه السلام و برای شرح این قصاص جرح خود بتعلیق ۱۵۸. ۳- در تاج الفروس گفته: و نسیب بن بصره سرکه خالد بن عبدالرحمن بن ملجم - لعنه الله تعالی - فی دم امیر المؤمنین و مصوب المسلمین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه و رضی عنه. ۴- تحقیق در باب اُسویه در سابق گفته رجوع فرمودیم ۳۴. ۵- عمرو حاص در سال ۴۴ هجری مرده پس این نسبت از مصنف (ره) بوی منی بر اشتباه است. ۶- شرحی برون غریب بنی بنی بنی و فتح راه و سکن سامه و کمر با مومنون بلام در آخر از اسماء اعلا است

اما زُفان باغب می باید جنبانیدن که همه با دوات و رضا و فضائی خدای بوده است و این آیت را اثری نیست که: و ما لله یزید ظلماً للعباد و حسین علی را علیه السلام علی رشم انما المستغف سلطان وقت فرمود کشتن یزید معاویه بکینه روزی پدر که اقرای یزید که او را کشته بود بموش آن، و آن لفظ یزید کو را امیر المؤمنین یزید میبست که بشواحه انتقالی [نقل] بشماه است که؟

لبت اشیای پیتر شهدوا جرج الخور من وقع الالسل
لاهلوا و استهلوا طرباً ثم قالوا یا یزید لا تغل

تا شیهی بشماید در آن، امیر یزید پسر زاده هند جگر خوانده، سیاه سالار عبدالله مادرش مر جاده، زهی لب، زهی حسب، زهی خاله، متوالی لشکر عمر سعد و قاسم مهاجر و سماعی رسول، واحد عشر بیعت رضوان، قاتل شمر بن، سالب سنان مطبوع، همه خوارج مشی نایا کرده منکران یوحید و عدل خدا، دشمنان مصطفی و مرتضی، زین الما بدین اندست عبدالملک و هشام بن زوی و کو تله دست، باقر در عهد عمر عبدالعزیز دهمانده و معتمدین، چشم صاد از دست یوحی منصوب و دقایقی عاجز و فرمانده که اند [حرار] نفس زکیه از اولاد علی و فاطمه در دیوارها داشته امامی چون بوحنیفه را بکشته موسی کاظم از دست هارون الرشید مطرود و مهجور و معروف تا باخر کار بدست سندی بن شاکر مقتول و مسموم فرمایند قتل رضا مأمون بانگور زهر آلود، نفی و قوی از دست مستم و مستمین و مستمان دهمانده، و زکی هم چنین آورده، و شرح احوال ایشان را کتب بسیار است درین کتاب ۱- سورافاقر: ۱۵۸. ۲- ح ۱۵ و تریسم است؛ شعر و این بدیت از اخبار بنی زهری است که یزید با تامل کرده و بسیار معروف و مشهور و سستی از شرح و بیان است. ۳- معنواقص از عشره میراست و بیست و شصت خود معروف است و در حدیثی زیر دخی واقع شده است و برای تحقیق اینک سندی در این بیست و شصتی داشته بکتب میر و قراویخ رجوع شود. ۴- عده و که اندیش: ۴ ب: و نفس: ح: و که چندین هزاره. ۵- ح ۱۵ و از اولاد و اولاده (بکران). ۶- عده و کشفه: جلیط صریح تهمه بر روی حال و بدون الف ح ۱۵ و در کشفه و رشن طایفی سلسله و ت ۴ ب: است و میراند برود که مصنف و معروف و هشته باشد در برادر گفته: و هشتی بکر اوگ و سکن ثانی و فتح قوفانی و تون ساکن یعنی گذاشتن و فرو گذاشتن و دعا کردن و آویختن باشد.

ذکر همه احتمال نکند پس اگر مهدی غایب است از آنست که خائف است چون خوفش زایل شود ظاهر شود باطنها همه اصحاب المحدثین؛ و تفسیرها ظاهر است در تاریخها مشهور، در عقل مقرر، در حق آن مذکور، در نقل و اخبار مطهر و چون خواجه ترویجی را معترف است خروج مهدی را چرا متکبر است؟ که از امت هر که اقرار کرد بهر دو اقرار کرد، و آنکه انکار کرد هر دو [را] انکار کرد، خواجه مصنف یک تیمه اقرار کرد و یک تیمه انکار کرد پس بیسی تنها اقرار کردن ترسائی باشد و غیر می از پس است خواجه را که بیست و پنج سال را فتنی بوده است و در میانه ناسبی شده، و با خرد دعوی ترسائی میکند.

و اما آنچه گفته است که: «چون هر وقت طلوعی خروج می کرد را فتنی» و در پس او بایست ایستادن و تیغ خوردن مسأله قائم بنهادند تا از دست علویان برستند هم از خود در آمده است که ناصبی را در دیال ایستاخته دشمنی می بایست خوردن این مسأله بنهادند که خلفا را از خانه بدر بایست آمدن در ملازمت حرم بقداد باید کردن، و چون مقتدر بدر آمد بدستش باز دادند تا کشته شد، و چون مشرشد بدر آمد بگریختند تا نوشهید شد، و گراشت بدر آمد بدست تیغ ملاحد ملایعیش باز دادند تا کشته آمد تا دیگر بیرون بیاوند که خواجه تیغ نمی تواند خوردن؛ این مسأله بنهادند تا رسته شدند از دست عباسیان، اکنون چون نگاه کنی هر چه بر خلفا و سادات نبی عباس رفته است خود سر دین آن همه از ناصبیان خاسته است که ایشان را مغرور میکردند و بوقت مدد و عسرت می گریختند تا جبهان بیسی امامان گیلان بدست فرو گرفتند و خطبه و سکه بنام خود بکردند از آن حدود و بهر یمن امامان و معتقلین مصر بدست فرو گرفتند و خطبه و سکه بنام خود بکردند و ایشان را مغلوب و محروم زها کردند، همه از شومی دست و پایی فرمانی و بدعهدی نواصب، و چه فرق است میان آنکه قائم غایب است و از او راحتی یا حلقه نمی رسد

۱- گویا مراد از نوعی با تشبیه بذهب یا بکفر دین است.

۲- ع ت ب ۲: «و را فتنی».

۳- ع ت: «که خلفا از خانه»؛ و «که خلفا از خانه».

۴- ت: «و سر و تن».

و از میان آنکه خلیفه حاضر است و اهل شام و گیلان از او محروم اند؛ این حضور باز پس بر است از آن نیست؛ و اگر نه تیغ و قوت و صبرت سلاطین آل سلجوق و امرا و ترکان غازی بودی صرخه الله علی الکفره و المحدثین؛ بودی آئینه بودی، تا چون این جواب و معارضات بر خواند احوال این مذهب که گرفته است بداند که چنان قوی و سره نیست و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: «این را فتنیان همه دغل داران اند».

اما جواب این کلمه آنست که: بدین حد و عیار و معیار که خواجه دارد از جبر و تشبیه و قدر و تشویه [و] قدر عدل و توحید و نبوت و امامت الادلغل نباشد، اما چون بهذهیر خواجه تلبیس ادله رواست روا بایست داشتن که این دغل نیست سره است اما خدای تعالی بصورت [دغل] بدی می نماید و آنچه او را سره می نماید دغل است اما چون خواجه سر یگریبان بخت بر کند که یو بیللی السرائی باشد ببیند که عدل و توحید علوی باشد جبر و تشویه اموی که: العدل والتوحید علویان والیسر والتشویه امویان و چون سر یگریبان بخت بر کنند بداند که دغل آن باشد که خدای عادل را ظالم گفته باشد و رسولان مسموم و افساق و عاشق و الهه و احبار و الفطال و وجوب معرفت بسمع گفته، و تلبیس ادله روا داشته؛ و تکلیف مالا لطاق؛ نه آن باشد که خدای تعالی را منزله داشته باشد و رسولان صادق و امین، و الله ر نص و مسموم، و وجوب معرفت بنظر بر وجه دلیل از جهت عقل، و تلبیس ادله بحال، و تکلیف مالا لطاق قبیح، و الحمد لله رب العالمین علی صحه اعتقاد و نبوت اشهادنا.

آنکه گفته است: «آن روز که رسول علیه السلام بسجده قیام نماز آید»

کرد و جبر قیل این نماز آورده بود و فضیلت این نماز میگفت علیه السلام

۱- ع: «و کلمته».

۲- ع ت م ب د: «و فتنه»؛ «هم ندارند».

۳- ع: «و اما ضرورت بدو دغل

و بد می نماید».

۴- آیه ۹ سوره مبارکه طلاق.

۵- سیمر نفس داری (ره) در تبصره الحوام

در آخر ترجمه فرهنگها و درهم از این است گفته (ص ۱۷۶ چاپ استاد قدحیاس اقبال آشتیانی)؛

و از اینجا است که امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید: التوحید و الحمد لله یو یان، و التوحید

و التوحید امویان.

۶- ع ت: «و تکلیف مالا لطاق جایز نباشد».

شادمانه میشد جبرئیل گفت: درامت توجعانی خواهند بودن و ایشان را نفی باشد و آن لقب را نفی است این نماز نکنند و از فضل جمعه و جماعت معصوم باشند و نشان ایشان آن بود که این جفت را بنا خاست سبت کنند و احارت [کرد] بپایه رسول علیه السلام گفت: ألا لا جمع الله صلهم.

اما جواب [بنوی که] هر منصف که باصاف بخواند و فهم کند هم؟ خبیش بر خیزد و هم؟ مقصود خود بیاید و دروغ و کذب و بدعتی و قلت امانت این لاف را بداند ان شاء الله.

اولاً: خبر خود از جمله اخبار آحاد است و هیچ داری مستند ندارد و در کتب معتدله مذکور در مسطور نیست و بذهب ما اخبار آحاد ايجاب علم و عمل نکند و از مذهب شیعه اصولیه این مسأله معلوم و مفهوم است.

دوم: آنکه از کجا مسلم است که شیعه نماز آدینه نکنند که معلوم است از مذهب یوحقیف که در شهر کهنه منقذ باشد که هر سنتی از اصناف معتبره قدس متابع در آن شهر باشند یکی در پاید و جوب ساقط باشد و بذهب شافعی باید که چهل نفس حاضر باشند تا نماز آدینه واجب باشد و اگر کمتر ازین عدد باشند واجب نباشد و بذهب اهل البیت علیهم السلام چنانست که چون هفت شخص باشند نماز آدینه در کت واجب باشد بعد از خطبه پس نماز آدینه در جوب بذهب شیعه کثرت است از آنکه بذهب فریقین و گروهی باشد که بافتد غیالگری و در زن کمی و جوب نماز آدینه ساقط باشد اگر شیعه گویند با فقه امامی معصوم نماز آدینه

۱- ع ت ب ج: و واقعی (یک یا). ۲- ع ج: و جمع. ۳- ث: و احارت است بایشه. ۴- ع ت م ب: و همه (در هر مورد) ج هم ندارند. ۵- مشرف و ستاع به پیشه و در دستگران. ۶- و در پاید یعنی اگر یکی خارج شود باین معنی که یکی از صاحبان حرمه در آن شهر نباشد. ۷- ث م ب: و هفت کسی. ۸- م ب: و در زن گری. ۹- ج: و در زن گری در برهان گفته: و در زن بر زن یعنی سوزن باشد و کسی را نیز گویند که حلقه بر زنند و در آنند و آج گفته: و در اصل در زن بود یعنی در زن بلورای معصوم و پلغای معصوم حلق کردند.

فریفته بجماعت ساقط باشد یا آن قیاس می باید کردن و یک تأمل باید کرد تا نایبیت حاصل آید و بحمد الله و منته درجه شهرهای شیعه این نماز بر قرار و قاعده هست و میکنند با خطبه و اقامت و شرایط چنانکه در دو جامع هم و دو جامع باوه و یک جامع باخان و مسجد جامع بورامین و درهه بلاد شام و دیار مازندران و انکار این غایت چهل باشد.

و آنچه گفته است که رسول دعا کرد که: ألا لا جمع الله صلهم. و بذهب بعضی قضا اقل جمع سه است و بنزدیک چری دواست پس خدای تعالی پنداری دعای رسول اجابت نکرد است و بجهل قبول بقاعده است که در هر جامعی از شیعت و سادات از شیعه هزار تا بنده هزار و در هر مجلسی از شیعه هزار تا یا صد و بیشتر و کثرت جمع میشود و رسول دعا بر آن وجه کرده پس قسمتی بیاید کردن تا خود آن اولیش باشد که گوئیم: رسول آن دعا نکرد است یا آنکه گوئیم: رسول دعا کرده است و خدای اجابت نکرده است. و جمع شیعه بر خلاف درخواست و دعای رسول آبادان و حاصل است با کثرت و قوت و شوکت و نور و ابوه و زینت. مر آن بهتر می آید که گوئیم: رسول منزله است ازمانند این دعا و دیگره است و اگر خواجه اتقایی را بر خلاف این می باید؟ فتوی می باید کردن و رسول را خالی و دروغ زن و نام قبول می دانستن و جمع شیعه می دیند و می اخذ و بدین تابیر داند.

و آنچه گفته: و جبرئیل علیه السلام پندار گفت: درامت توجعانی را فضیلتان باشند. صحت که جبرئیل و رسول این مسأله ندانسته که بجماده را فضیلتان در اختیار مذهب رفتن مکرر و مجس باشد و خدای تعالی ایشان را قدرت و افضلی در آن فریده باشد و بهتر را فضی کرده و ایشان بر خلاف ارادت و قدرت موجب توانند که سنی باشند تا رسول و جبرئیل این تفتیم بر در سرای خدای بکرده بودند و را فضیلتان بی گناه را لعنت نکرده و دشنام ندادند بودند که قضای ازلی سر برفت ایشان

۱- ث: و امامت م ب: و جماعت. ۲- ج د: و درهه بلاد شام را ندارند. ۳- ع ت: و در زینت قرآره. ۴- ع ت م ب: و واقعی. ۵- و بکره و مجری و در حقیقه اسم مقبول از باب افعال. ۶- ع ت م ب: و را بیان راه.

کرده باشد خدای، و دام دعای رسول غلط بوده باشد برین اصل و برین قاعده و آیت «ولا تروا زنة وزنا آخری» پیرزده آمده باشد.

و اما آنچه گفته است که: «در رسول داجیریل گفت: نشان ایشان آن باشد که این جفت ترا ناشایست گویند» دلیل بر بطلان این قول آنست که رسول این روز که در مسجد قبا نماز می کرد هنوز در مدینه نشسته بود و واقعه عایشه و دروغ منافقان بر وی بعد از آن بود پس چون رسول از جبریل شنیده بود که: هر که عایشه را ناشایست گویند مبطّل و رافضی باشد بعد از آن چون منافقان دروغ بر عایشه نهادند و آن حلاوت پندیده بود بعد از هجرت و بعد از وجوب نماز آدینه، و رسول گرم شد و او را پاخانه پدرش فرستاد پس بایستی که جبریل را باور داشته بودی و قبول نکردی و گرم بشدی و او را با خانه بویگر فرستادی که جبریل گفته بود که: «رافضیان باشند که او را ناشایست گویند و دروغ گویند و دوستش ندارند» و ازین معلوم شود که خواجه انتقالی دروغ گفته است و بیش از حد آنکه جبریل خود زهره ندارد که رسول را خبر کند و خود نداند که علم غیب آلا خدای نداند و شیعت عایشه را و نه هیچکس را از زنان مصطفی و دیگر اهل بیت نهفتند و همه مؤمنین و مؤمنات را دوست دارند و نیکو گویند و خدای بفضل خویش رافضیان را مذمت نکند و دعای رسول مستجاب باشد، و خواجه انتقالی در همه نقلها کذب و بدقول و بی امانت است که در اوّل کتاب تقریر کرده است که: «مذهب رافضی جد و بیچاره سالت تا که پنهان است و درین فصل می گویند: «آنها که در عهد رسول دروغ بر عایشه نهادند رافضیان بودند» پس مبارک باد که رافضی مذهبی محدث نیست دیگر یارده

۱- آیه ۱۸۱ سوره مبارکه طه (و در غیر آن مورد نیز از قرآن مجید هست). ۲- ح: ۲-۳ و آن: ۳- ح: ۲ و در عیشم شده و در برهان قاطع گفته: و گرم بزم اول و سکون ثانی و بیم بطنی غم و اندوه و زحمت سخت و گرفتگی دل و دلگیری باشد و در آلتداج گفته: و شاهد این معنی قول حکیم فردوسی است (غلا از بهار عیشم و فرهنگ ناصری): ز چنگال شیران همه دشت غم دریده بود دل برانداغ و گریه.

۴- ح: ۲: «در همه مؤمن» ح: هم ندارند.

تأییدی که هر چه گفته است و تیشه است همه محض دروغ و پنهانست و بدین حیثها شبه اد همه باطل و منسحل گویند و الحده در باب العالین، و العاقبة للمتقین؟

آیه گفته است: «فصل آخر» بدان ای برادر که مذهب رافضی پشانه ای ماند که آن خانه چهار حد دارد: حد اول با جهودی دارد زیرا که بزیوری به جهودان مانند، و همه چیز ی جسد کنند چون جهودانه و همه بر مز و فزنی و اشاره با هم سخن گویند، چون ایشان، و لعنت شاعر ایشان باشد چون جهودان، و چون ایشان تبعیت موسی و هارون کنند و دشمن محمد و عیسی باشند و بدان دوستی جفا می کنند و آن دعوی کنند و دشمنی و هارون و بنی اسائیل، و از ایشان آن نقل کنند که ایشان نگفته باشند، همچنین رافضی دعوی تبعیت علی و فرزندانش کنند و از ایشان روایت کنند آنچه ایشان نگفته باشند و در دوستی ایشان مذلت می برند و لعنت می شنوند و بویگر و عمر را با همه بزرگان دین شتم می کنند و رقیبت می کنند؟

اما جواب این فصل که گفته است که: «مذهب رافضی پشانه ای ماند که چهار حد دارد» خود قبایسی نادرست و مشابهتی بی اصل است و بدست کتب آن شافیه که مذهب که «جهود و تر ساما» تدعی است اما بنقد جوابی مستحکمت آنست که نقلا و عرفا را معلوم است که حدود خانه بیرون از خانه باشد و نقصان و خلل حدود دعاید و راجع باشد با اصل خانه مقدّر را اگر پیغمبری موصوم را چون یوح و لوط و محمد علیه السلام حدود خانه با جهود و دیگر و کافر و تر سا باشد بنده ام بنزدیک

۱- م: ب: و نهی. ۲- ذیل آیه ۱۲۸ سوره مبارکه انفار. ۳- ح: در رافضیان و در این قیل موارد مراد شخص نیست بلکه طایفه است چنانکه مکرّر آن اشاره کرده ایم. ۴- ح: و اضافه این عبارت: و ما فرزندان را حسن و حسین نام نهیم و رافضیان از دشمنی ابوبکر و عروضا هر گز این سه نام بر فرزندان خود نهند و بقرین و نجو ابی صناد (ره) از این اعتراض چنانکه خواهد آمد بر می آید که آن از نسخ ح: ۲ م: ساقط شده است و روایت کردند بعضی بدگفتن و بیباور ساختن است بزبان. ۵- ح: و که کدام مذهب. ۶- ح: و تقدیر آن و در آیت مذکور و مقدّر که جبهه اسم مقول که در سایر موارد کتب نیز هست اشاره خواهد شد.

عاقبت ایشان را منتهی باشد و همان جهودی و ترسائی و مشرکی عاید نباشد یا نبوت و رسالت و صمدیت و درجه لوح و لوح و عیسی و موسی علیهم السلام و یابد که سرای بی و امام چه مؤمنان ازین صفات منمومه خالی باشد که او حاکم سراسر است نه حاکم حدود و گرد حوالی سرای مؤمنی مطیع بهی چهار حدود، خمس خوردند و زنا کنند و کفرهای بد و ناشایست کنند و آن مؤمن در آن میانه متکبر و کافر باشد؛ غلا و دغا بر وجهی متوجه نفوذ و ایمان او را تضایق و خللی نکند، بلکه ممنوع و مناب باشد که در آن میانه ایمان دارد و طاعت خدای بجای آورد تا علی زهر مصنف اگر حدود سرای شیمت با این چهار نوع است که بیان کرده است معلوم شود که شیمت را از آن بعد از تصانی نباشد و اعتقاد و مذهب مؤمنان و شیمت را خللی نکند و ایمان صافی ایشان در آن میانه ظاهر و باهر باشد؛ من بین فرث و دم لبناً خالفاً سالماً للشارعین^۱ و تا آخر فصل که ما پتوفیق خدای و اقبال مصطفی و برکت مرعی فصلی بی شیمت را بیان کنیم که میبشیری مانده است پسائی که چهار صفت دارد در داخل نه از خارج، و شرح هر یک بصحبت بیان کنیم تا دلش بشکند باشد ان شاء الله.

اما آنچه گفته است که: «حد اول با جهودی دارد زیرا که بر بوی بیهودان مانده جواب آنست که معلوم نیست که ازین بوی جمعی خواهند باز آید و منافق شیمت را حرمش نباشد همه غلا دارند که بخلاف اینست و همیشه بخلاف این بود ماست و پوشیده نیست که در همه اوقات در نیا بود که من اعظم بلاد خود است مسیحا جل ذخر الدین^۲ و پدرش بر بالای همه علما و فضا و ائمه فریقین نشسته اند و همه سلاطین و پادشاهان ایشان را محترم و مکرم داشته اند و اسبابی تجمل و حشم و خدمت ایشان معلومست و بتدریج که فردی آبی در سبزه دار نمیشد اجل همیشه از والی و دشمنه و قاضی و ائمه محترم تر بوده است و در نسبت و خاست و فرمای وائی و مقبول القولی از همه زیادتر^۳ و بعد چنان چون مسیحا حرف الدین ماضی و فاسر الدین، و بود الدین، و سید منتهمی،

۱- ح ۵: و طاعت خدای تعالی میکنند. ۲- ذیل آیه و سورة مبارک انزل. ۳- ترجمه این سید بزرگوار و اند والا نادرش دلسای گلشت رجوع شود صفحه ۲۲۴.

و اکنون نیست اجل جلال الدین و سید مسیحا الدین، نه همیشه رفیع قدر و مقبول القول بوده اند و همیشه با شریا و چون سید نظام الدین و جز از عسادات از ماضیان و باقیان چون سید سدر الدین بن سمرقندی، و کمال الدین استر آبادی و معین الدین و غیر ایشان همه همه روزگار پادشاه و محترم و معظم بودند و هستند؛ ملوک مازندران چون شهباز و قازان^۴ و گردیان و اسپید^۵ علی و شاه شهید ستم علی در جهان داری و قلعب کشائی و لشکر کشی و دشمن کشی و قتل و بکشد و قتل و قتل از آفتاب سر و قتر اند و مقبول حضرت سلاطین و خویشان اگر سلجوق هستند و آن خاندان از آفتاب معروف تر اند بر فراز و قاصدت عمر خاندان و سادات ساری سید الحسن^۶ و اولاد او^۷ در فالدین و تاج الدین و قطب الدین و جهان الدین همه با علم و فضل و شرف و نسب عالی و مال و جاه که بودند و هستند همانا پوشیده نماند و خواجها امام بو جعفر امامی و خاندان او، و كذلك در همه اطراف جهان از ملوک و سادات و علما و وزیران و در شهر ری که از اشیات بلاد عالم است در عهد من ماضی فم که بود که بروی طلب تقدیم یادستی^۸ کرد و معلوم است که علمای فریقین هر آینه سلاطین مرعی رفتندی و از وی سلاستند و سلطان در وقت انزوی او پسرای او رفت، و نظام الملک با عظمت هر سالند بار پسرای او رفتی، و دایم که چنین سید زیور باشد، و در عهد سید کامل الحسنی کرا نهر بودی که بروی زیادتی^۹ طلب کنند و در عهد سید شمس الدین رئیس شیمت مکرر مشفق بدیده باشد که در همه عاقل و معیاج عالمهای پرواز از اصحاب و پوشیده و ماضی کس بر بالای او نشست و توانست نصرت که عماد الدین

۱- ح ۵: و غیر ایشان همه روزگار پادشاه محترم. ۲- ح ۵: و قازان. ۳- ح ۵: و اسپید. ۴- و قزل در دو نسخه ح ۵ است و بر فرض وجود مراد از آن جهاد و قتل فی سبیل الله خواهد بود. ۵- و آبر الحسن ح ۵: و سید ابوالحسن. ۶- ح ۵: و اولاد او. ۷- ح ۵: و ب: و سادات و گویا و یار منی است یا و یار منی است که به و ریاست عوف شده است و ریاست را با وجود کلمه و تقدیم که میبشیری آفتاب مرعی نمیشد. ۸- در دهه نسخ و ریاضی با یا و مصلحتی در آخر کلمه یا ندیده و این استعمال در قدیم بسیار متداول و متعارف بوده است و فصلی آن در مقدمه و ضمیمه کتاب یا در تعلیقاتی ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی.

کبیرا خود منزوی بود و قاضی القضاة ظهیر الدین^۱ بدگر جانب نشستی و رؤسا وائمه وخواجه مصنف دادند که باوی^۲ چگونگی زندگانی کرده، وسیله اجل شرفند اندین من نشی از عهد بیست و دو سالگی که از مکتب و مدرسه بدرآمدن ائی بومناهدا که در آن روز بیدعاست در بلاد عراق و خوراسان و در هر دو حضرت از سادات و علما و قضات و ائستاف مهتران که بر وی هدم جوینده و طلب رفعت کنند، فرما جوانی و کودکی در معارف مملوک واسطه قاضی حسن استرآبادی و عماد محمد وزیران بودی همیشه و بدو تخاصم کردندی و در همه عراق همین حساب باید کردن تا معلوم شود که همیشه غالب و محترم و بزرگوار بودمانند تا بعدی که ناصرالدین ابواسماعیل قریشی رحمة الله علیه در حضرت خواجه قوام الدین وزیر حاضر بودی خواجه ایام ابومحمود ماشاده^۳ در آن حضرت رفت خدمت کرد و باز گشت که بر بالای ناصرالدین تواضع نشستن، پس نمی دادم که بوده است زبون و این بزرگان با این حرمت و رزق و جاه چگونگی ببهودان مانند می داشته اند؟ تا آن دعوی با این حجت در دهر مجیش بماند.

و اگر ازین زبونی آن میبخواهد که خواجه ای یا مصلحی در بازاری می گذرد سواستی بر عقلی بی ادبی یا سفاقتی بکند، او جواب ندهد آنرا زبونی می خوانند هم از غایت جهل و کمال بی دانشی است و نقصان عقل که بنده است است که حلقه فروتنی و سکون و صلاحیت و خوشن داری سیر متعطر بقوت پیغمبر است و طریقت امامان و مصنف مؤمنانست نه سرمایه جهودانست چنانکه یاری تعالی حکایت کرد از احوال میبند اولین و آخرین مصلی الله علیه و آله هر چند که متناوید فریش و کفایتی که چون پند خاند ولید که سیف الله است و پند عمر و عاص که رشید همدالامه است بقول

۱- مراد همدالدین ابومحمد حسن استرآبادی قاضی دی است که شرح حالش بتفصیل در سابق یاد شده است رجوع شود به ص ۱۹۰. ۲- گویا مراد ظهیر الدین یسرصاد الدین ابومحمد حسن استرآبادی سابق الذکر است که برای اطلاع بر ترجمه حالش رجوع شود به تعلیقه ۸۱. ۳- ح ۳ ب، و آ و ۴. ۴- کذا بجای جمع در مورد و در همه نسخ. ۵- ترجمه ابومحمود ماشاده در صفحه ۳۷۱ گذشت.

خواجه تاصبی، و غیر ایشان سلاهی نافه بر پشت عزیزش می نهادند و سنگه بر پای مبارکشی می زدند و بوجهل شیر مرد که بوجهلیا بشیر دارند و خواجه بشیر مردی در اول کتاب وصفش کرده شاعر و ماحرشی می خوانند و او از غایت کرم با این جفا هیچی کشید و سیر می کرد و هر چند جفا بیشتر کردند ساکن بر دجله و دیر دواتر بود و می گفت: اللهم اهد هؤلاء القوم فانهم لا یلمون^۱ پس بایست که جهودان آن روزگار او را از خویشتن دانستندی که این زبونی بود چنانکه جهودان را سیرت و عادت باشد، و چنانکه خواجه مجیش بشیر استهزا کنند آن قوم شو به محمد مصطفی استهزا می کردند و بنسبتی در لحن بر او آیت می آمد که: ولدنا ستهزی می سلر من قبلک^۲ و ایشان صبر و حاتم می کردند، و امیر کداسیر او را لعن من انر سلر^۳ پس بقول خواجه دافنی بنده سستی شده همه انبیا زبون بودماند چون جهودان و جبرئیل مصطفی (ص) را خبر می داد که متواتر کن باین معانی با انبیا، و طایفه ای باشند که گفتند: بگو کنند و طریقت هم شیتک و شیعة اهل بیتک، بار خدا یا صفت آن قوم از امت من که درین طریقه متابعت من کنند چه باشد تا آیت می آید: وانا خاتم النبیین باطلون قالوا سلاما^۴ پس خواجه بدگر یاده کوداست و حلم و فروتنی و صبر بر بلا و سکوت و سکون بر جفا که بدلیل و حجت درست کرده شد که اقتد است با قوال و افعال مصطفی، و همه انبیا و اولیا سیرت و زبونی جهودان مانند می می کند با اگر

۱- در منتهی الارب گفته: و سلی بالقصیر و سستی که بر روی بچه در کتیبها بدو آنرا بخاری یارک خوانند، و اسلامه جمع در دیر همان قاطع گفته: «دارک بفتح ثانی و سکون کاف جهودان را گویند صوما و هری مشبه خوانند، و سستی تازه که بر سر و روی بچه افتد پیچیده است و آنرا بر روی سلا میگویند خصوصاً. ۲- ع: و آ و ۳: ح: و آن حضرت. ۳- و دود نظائر این تمیز «اللهم اهد قومی فانهم لا یلمون، از پیشتر اگر (ص) مسلم است. ۴- ح ۱۰. ۵- سوره مبارکه انعام، و همچنین صدر آیه ۳۳ سوره مبارکه رعد، و صدر آیه ۴۱ سوره مبارکه انبیا. ۶- ع: و طبری و سایر نسخ جازات و ایشان صبر و حلم می کردند و ندادند. ۷- صدر آیه ۳۵ سوره مبارکه احقاف. ۸- ح ۷: و آ و ۹: ح ۳: و سوره مبارکه فرقان. ۹- کذا صریحاً در نسخه لیکن ت م ب: و مانند قط، ح و هم اصلا ندارند.

بای خوانکی^۱ بی ادبی، یا خنده ای بدبسی، یا سو آبی بکمی، مقتدای^۲ را دشنامی^۳ دهد و اوائفتای^۴ نکند، آن اکتفا باشد بمصطفی و همه ابیاء اولیاء بر بوی و بیهودی مانده است^۵ و لاغله^۶ بدین حیث لال شود و این گفته‌های بد همه بر بقیامت و بال و سبب^۷ تکل شود و ذلك هو النصران المبین^۸.

اما آنچه گفته است که: «شیت همه نقل بدروغ کنند چنانکه جهودان از موسی و هارون و دیگر یاره از مذهب بد و راویان نامشده و زوربر میجبران کهن و واضمان مذهب خودی خبر بوده است که اندک از خبر بدروغ بر شست جبر و قند و تشبیه نقل کرده اند از یوکی و عمر و عبدالله عمر و از بزرگان صحابه که آن بزرگان را آگاهی نبوده است تا این اخبار دست معتمد بآتش نادرست نامشده بی اصل که در جبر و تشبیه و قدری و ایهام و رقیب و مسود و زور و خدای تعالی نقل کرده اند معارضه می کنند تا دلش بشکیر و دوشش هم در کتاب احتمال نکند که بنای مطول کند^۹. و اما جوانی این کلمت که: «ما فرزندانی احسن و حسین نام هم» و شیت یوکی و عمر و عثمان نهشده بدروغ معض است و بهمان بی اصل که بسیاری از شیت فرزندانی را یوکی و عمر و عثمان نام نهاده اند در بلاد عراق و خوراسان و بلکه از مصر و فغان شیت از راویان آگه بودند که ناشان یزید و معاویه بوده است چنانکه یزید البصفی^{۱۰} و معاویه بن عمار و غیر ایشان و در همه شیت خود امیر المؤمنین فرزندانی را یوکی

۱- وادی سرانکی (یا مودع صریحاً) حد: «بانی جوانکی» و نظیر این کثیر لاکثر در موجود گفته است (ص ۲ نفی و در تعلیق ص ۱۳-۱۶ تطبیقات). ۲- ع ۵ ب؛ و مصطفی. ۳- حد: «بانی جوانکی» بی ادب یا سر بنطی نسب مقتدای را دشنام. ۴- و مانند نیست و نقل در نسخه وح ۵ هست. ۵- ذیل آیه ۱۱ سوره مبارکه حج. ۶- تشبیه و قدری حد ندارند و متن از تعلیل الحاق یاد بطل کلمه و زیادت است که مندرج است و در کتب بکار رفته است. ۷- حج: و شوده و واده در متن مخفف و شوده است چنانکه در این بیت:

«راستی موجب دشمنی خلافت کسی ندیدم که گم نداشتند است»
۸- گویا مراد جابر بن یزید جینی معروف است پس اطلاق از قبیل و جریطی است بر محمد بن جریطی که در سراسر مجمل التواریخ روی شده است و در سایر کتب نیز نظایر آن بوفور نظر می رسد پس استظهار بر مدعای مذکور بجام پندجا بر جینی می افتد که یزید است.

و عثمان نام نهاده و یوکی و عثمان بطف^{۱۱} کی بلا در پیش برادرشان الحسین بن علی علیه السلام شهید شده و عمر علی را خود لعل و دُر پست پسیا است و اگر اغلب حسین و محمد و علی و حسن و موسی و جعفر و مهدی و حجه و یو طالب و حمزه و مانند این نام نهند از عرف و طبیعت آدمیان معروف و معروف است که در میاجات از خورشید پوشش آن بیشتر خودی و بیشتر پوشند که در شتر خاد و یوسفان بدان مایل تر باشد که در میاجات امر و نهی باشد کسر؛ تا اگر مقدراً دو همسایه^{۱۲} باشند که یکی سکیاج^{۱۳} دوست دارد و بیشتر خودی و آن دیگر حلوا^{۱۴} بیشتر خودی و او نباشد که آن یکی ازین یکی را^{۱۵} بفامی و شسته برد و وقوع^{۱۶} و قنر کند^{۱۷} که نوچرا^{۱۸} سکیاج نیز یوسف و یوسف با آن ذکر گویند و چرا حلوا دوست نهاده^{۱۹} با چرا^{۲۰} کنیز نصیخواهی زن نهاده^{۲۱} و گر کسی مایند این گویند و کند عاقلان از پیوسته دیده ندارند از بهر آن که این جمله از جمله میاجات است و موقوف باشد بر مراد طبع و ارادت مردم و هر کسی آن اختیار کند که دوست دارد، كذلك نام فرزندانی اختیار کردن از جمله

۱- حد: و عثمان. ۲- در نسخه نفی الاراب گفته: و سکیاج بالکسر عرب است و آن نان خور شر است که از سر کمر گوشت را در بوی خوشی و نبات ترتیب دهند و گاهی میوه خشک را هم اندازند در پرهان گفته و سکیا بکسر اول وای ایهب یافت کشیده نام آبی است که از سر کمر گوشت و باغ و میوه خشک بزنند و آن چنانست که گندم را در دیگور کنند و در سر که بخسانند و خشک کنند و در وقت که غراند صرف کنند و وجه تسبیحش سر که یاست چوبسک و یعنی سر که و دایه آش را گویند. ۳- حد: و آن یکه این راه. ۴- این کلمه در نسخ ع ۵ ب و ق و ق (براد همزه واء و جین) ضبط شده و در نسخه وح ۵ هم به همین نظر درست نمی آید اما و وقع که در متن بنظر میرسد در هر بی مشکل و درست است چنانکه میگویند و وقع فلان فی فلان و قوما رویه سه و یکه چنانکه متنی هم نیز در عربی نزدیک بآنست زیرا گویند و غیزه ضرباً ای امارالیه بین او حاجیه و لیس فی امیزه و لا شمره ای عیب و هر دو عبارت از مصباح المنیر فیومی است و اگر عبارت سابق و تقاضی و شسته بوده ننمود میترانستم و وقع را یعنی و رقه الی القاضی بگیریم و معنی هم مناسب مقام نمیشد لیکن با وجود آن ذکر رفع دوباره پیورده و نامناسب است قدری. ۵- شتر کردن یعنی جیجی و بد گزنی در بار آگهی در فارسی نیز بکار رفته است فردوسی گفته:

مرا شتر کردند کان پرسخن بهر نمی و طی شد کهن.

می‌داد خدای تعالی مکافاتش کناد هر چه گفته است نوشته این آخذه اَلیم شدیدا
 اما آنچه گفته است و دروغ بر رسول علیها السلام نهاده است که گفته: ویهود
 هذا لامة الرافضة یرون^۱ از آنکه خدای تعالی داد که رسول منزه است از
 مانند این گفتن، و در هیچ کتابی مسطور نیست و از هیچ معنی مذکور نیست، و بیچاره
 خود را سبب^۲ کرده است از آن خبر بی‌شبهت که رسول علیها السلام گفته است:
 من کذب علی^۳ متعمداً فلیسوا مقفده من النار^۴ و معارضه کرده‌اند این خبر را که
 از اخبار آحاد است بنبری متواتر که در حق^۵ مذهب معتقد آخر این فصل بیاید
 ان شاء الله تعالی، و گرد دست شود آن خبر که آورد است در حق^۶ و دافعی باشد نه در حق^۷
 شیعت که قاتلان عدل و یحیی و منیر آن بنیوت و امامت و معترفان بکتب و سنت
 و بریست‌اند و دافعی^۸ نه آن باشد که خوانند نه آن باشد که باشد که ترک ماه
 روی را پس زنگی خوانند، و سیاحا بسی کافور^۹ و ما توفیقنا^{۱۰} لا یالله علیه تو کلت^{۱۱}
 آنکه گفته است: و خود دوم این خانه باگیری است^{۱۲} زیرا که همیشه
 گیران یزدان و اهرمن گویند و اعتقاد کرده‌اند که هر چه یکی و خرمی و راحت
 از فعل یزدانست و هر چه زشتی و بدی و مشرت است از فعل اهرمنست، دافعی
 همین گویند که خداست و جل خالق و خیر و خیر و نیکی است و خول اهل آنست، و هر
 چه شر و زیانست از فعل شیطانست بشر گفته^{۱۳}، و مذهب حق آنست که خدای تعالی
 خالق خیر و شر است و سرمد همه اشیاء است، و اوست ناقل و ضار، آفریننده حرکات
 و سکات اوست، و در خلق افعال کس^{۱۴} بلائش یک نیست، و چنانکه گیرگان خود را
 مولای آل ساسان دانند، دافعیان خود را مولای علویان دانند، و همیشه که گیرگان

۱- ذیل آیه ۱۰۱ سوره مبارکه هود. ۲- ع ث م ب: و یرون. ۳- ح د: ی نصیب
 و مراد از من آنست که خود را با نصیب و پهرینند از حد نبوی آید و مشمول آن گردانیده است.
 ۴- از آحاد و متواتر قیما نیز قرین است که علمای مذهب مسوط به کر تواتر آن پراخته‌اند.
 و برای افاده بهر آن درجوع هر دو فیعلیة ۵- ع: و از اخبار آحاد آمده (بجکرار
 و آحاد) ۶- ع: و در دافعی. ۷- چنانکه حکم مل سافراشته این مصراع در بعض
 نهاند نام زنگی کافور. ۸- از آیه ۸۸ سوره مبارکه هود ذیل آن این است: ووالیه اییب.
 ۹- ح د: و که خود دوم این خانه با گیرگان دارد. ۱۰- ح د: و یرون که ماه. ۱۱- م
 م ب: و کسی.

ملك بنسبت و یزیدان دانند، دافعیان خلافت بنسبت دانند و نص گویند بجای
 فر یزدانی، و همیشه که گیرگان از همه صحابه همدرا دشمن تر^۱ دارند، دافعی همدرا
 دشمن تر دارد بنسبت گیر کی و همیشه که گیرگان گویند کیخسرو بنسر و در آسمان
 شد و زنده است و یزید آید و کیش گیر کی ناله کنند، دافعی گویند: قائم زنده است
 بیاید و مذهب دافعی را قوت دهد و جهان بگیرد و توالفقا با خود داند تا همه
 مسلمانان را بدان بکشد.

اما جواب این طعانت نامتناسب و تر^۲ حات ناموزون و اشارات لغو و عبارات
 پدروخ که از سر بسب و بیخبر ایراد کرده است بر سبیل اختصار^۳ آنست که ظاهر
 میشود که نیست و بیخبر است که بقوله برین مذهب بوده است اصول این مذهب و معانی
 نهاده است و از فروع بیگانه بوده است و از آن بگریخته است که جاهل بوده
 است اولاشک نیست که مذهب گیرگان آنست که یزدان مطوع است بر غیر و البته
 شر تواند کردن، و اهرمن مطوع است بر شر و البته خبر تواند کردن و قادر باشد
 بر خیر، بخلاف آن صورت که از مذهب شیعت اصولیه معلومست که باری تعالی
 قادر است بر سایر اجناس مقدورات [الی] عالیه^۴ هر چه سعت مقدوری او
 دارد، و قادر است لذانه و بر خیر قادر است و بر شر قادر است، و همه مقدورات با جمیع^۵
 مقدورات است اما چون عالم است بشیع قیام و مستغنی است از فعل قیام، و عالم است
 که مستغنی است از فعل قیام؛ اختیار فعل قیام لکنه تا حاصل نیاید بر مشرت هر
 و فعل عقلا و آیات عدل از قرآن و مذهب انبیا همه بر سبب مذهب شیعت گواه

۱- ح ث م ب: دشمن. ۲- ع مذهب انتصاب. ۳- و سایر داینها
 یعنی جمیع است. ۴- کذا و صمیم و باجمعا است ذل اقرب الامور به یقینه؛
 و اجمع من الفاظ التوکید یؤكد به کل ما یصح اقرافه حساً و حکماً نقول: جاء القوم و جالوا
 باجمعه و باجمعه یجمع المیم و تنضم و الباء زائدة، و اعلم ان اجمع لا یقع فی ترکیب الکلام
 الا و کذا فلا یجوز مبتداً و لا ضميراً و لا تفعلاً بخلاف خبر من افاضنا التوکید فانه یجوز ان یسمی و
 توکیداً اخری مل فیه و عینه و کله و هر منوع من الصرف بالوزن و فیهما لعلیه مؤننه جده
 ج اجمعون.

است که: بادی تعالی قادر است بر فیج چنانکه قادر است بر حسن اما اختیار فعل فیج نکند ازین وجوه که گفته شد. و همچنین مذهب شیعت اصولیه اینست که قاعله مکلف قادر است بر فعل حسن و قادر است بر فعل فیج؛ و مختار است تا اگر خواهد ایمان آورد و طاعت کند، و اگر خواهد کافر باشد و معصیت کند، و قدرت صالح است ضدین را، و مکلف مختار است بر خیر و شر، و نیک و بد، و کفر و ایمان قادر است پس این مسئله بخلاف آن قیاس است که خواجه کرده است که: یزدان مطبوع است بر خیر؛ و قادر نیست بر شر، و اهرمن مطبوع است بر شر و بر خیر قادر نیست، و مذهب گیرکان درین مسئله بمذهب مجتبران مانده تر است که گویند هر مکلف که مطبوع باشد از قبیل خدای بر ایمان و طاعت؛ هرگز کفر نتواند آوردن و معصیت نتواند کردن، و مسکرهاست و مجتبران چنانکه یزدان و این بنده که کافر و عاصی است اختیار ایمان و طاعت نتواند کردن چنانکه اهرمن، و درین صورت گویند: ابلیس و فرعون و بوجهل هرگز نتوانند که ایمان آورند و مسلمان و بوند و مقدار را بفر خدای بر ایمان داشت و بفضل ایشان بود پس مجتبری بهتر می ماند بگیری که درین صورت، و هر عاقل که باصاف تأمل کند انکار نکند که درین اختیار مجتبری بگیری که بهتر مانند کی دارد که بر افضلی.

و آن شبهه دوم که تلبیس کرده است بر عوام که وثیعت منفعت و معنویت از خدای ندانند، بتلافی آنست، منافعی که از فعل خدای تعالی باشد چون اصول نعم، و فروغ نعمت، و خلق همه اجسام و همه اغراض مخصوصه همه از فعل خدای تعالی دانند، و معنویت بسیار چون ایمانی و معنوی و خلق مؤذیات همه اگر چه در آن لطف و اعتبار و اعراض باشد همه از فعل خدای تعالی دانند و طاعت و معصیت را حواله کنند پسند گان و مکلفان تا خدای تعالی نافع و مضر باشد، و بنده بر خیر و شر قادر است بخلاف یزدان و اهرمن، و چون مذهب مجتبران درست شد که بگیری که مانده تر است درین صورت این قدر کفایت است و تمام والحمد لله رب العالمین.

واما [جواب] آنچه گفته است که: «همینانکه گیرکان مولای آل ساسان است» کذا صریحاً در نسخ عتب لیکن در نسخه دوازدهم (بنی معجمه) ح و ن و ن و ن و ن (بنی معجمه).

باشند و افضلیان مولای علویان باشند و آنست که عجب آید از کسی که دعوی مسلمانی کند و نماید که از علم پیرمائی دارد و سرگریبان ایشی بر آورده است آنکه علویان و آل و نذیرت فاطمه را بآل ساسان قیاس کند، و نداند که درین اجرا سید و ولد آدم را سلی الله علیه و آله با ساسان گیر برابر کرده باشد و حقیقت اینست که خرمشیر این معشوق انتقالی این بوده است از جمیع این کتاب تا جایی یواطن و اسرار کثیر ملاحظه را ظاهر کند و جایی بر مزه صحت و علی را با ساسان گیر برابر کند، و چون هر دو را کافر پیچ و ناپاکخانه داند این معنی هم روا دارد، و اگر بقرآن ایسان دانستی بدین آیت مقرر بودی که بادی تعالی محمد را سلی الله علیه و آله می گوید: قل لا انا لکم علیه احب الا المودة فی القربی، علویان را و فاطمیان را بآل ساسان گیر برابر نکرده و وثیعت و ایثار ایشان را با گیرکان برابر نکرده و کی بمحمد عبدالله علیه السلام معترف بودی این خبر را انکار نکردهی که: مثل اهل بیته کم مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق و قد اذکر باجماع امت و قول صحابه کبار را شی یودی و از آن تا بدین یزدان کولر مخالفت این حدیث پیدا نمائستی که با اتفاق و اجماع از صاحب شریعت روایت کرده اند که گفته: التشیوم امان لا اهل السماء و اهل بیته امان لا متی پس شیعت اگر خود را مولای سادات مقترض الطاعة مسموم منصوص دانند متابعت قرآن و اخبار متواتر کرده باشند و مانند کی کردن ایشان را با آل ساسان گیر آفتاب پرست الاغایب حرام زادگی و بی اصلی و بدی و شک اعتقادی نباشد تا معلوم فضل و عقلا شود که درین فعل این ناقل را چه لازم است درینا نیگانی که در دست ایشان چنانچه حمیت بودی تا این مجموعه باستصواب و اندام و مصلحت کردیدی و میگفتندی که: بر خلاف قرآن و عقل و اخبار معتققی قوی کردن الاغایب بدعت و ضلالت نباشد

۱- از آیه ۲۲ سوره مبارکه شوری ۲- حدیث متواتر معروفی است که در باب آن کتابهای مستقل نوشته شده است ۳- حد: و اگر با جماع امت و قول صحابه کبار و تابعین یزدان را شی یودی ۴- از احادیث قطعی الصوری است که قرینین خاصه و عامه نقل آن پرداخته اند ۵- حد ۴: و که در بحث (نیک و بد).

مرد باطله منها، و درین الزام خواجه را مذهب خود فراموش بپایست کردن که تا بوده است خود را مولای آل عباس دانسته است و نه آئینی از قرآن بصیحت دارد در آن متابعت و موالات، و نه خبری از اخبار متواتر، پس مگر گفتند بکبر کان باشد بمولات آل عباسان، تا چون با پادش آورد یا دست از آن اجرا و منقش بداند، یا این متابعت دها کند.

اما آنچه گفته است که در اقصیان چون کبر کان ملک بنسبت گویند پنداری دیگر باین مذهب بدخود فراموش کردیست که خلافت و سلطنت الا بنسبت نگفته است و آن در غیر عباسیان روا نمی دارد، و این خود سلجوقیان را است با اتفاق، و گر کبر کان خبر یزدانی گویند همچنان همه ایمان مؤمنان بهدایت سبیلی گویند؛ و همه کفر کافران با ضلال ربانی، پس مذهب کبر کان خواجه دارد تقسیم بر دیگران چگونه می زند؟ و بپندارند ما در فصول مقدّم بدلیل و حجت دست گردیم که امامت بدین و وصیعت و شجاعت و عصمت است نه بپیراث و خویشی و عصمت است چون بخواهند بداند، و بافتد این خصال امامت نباشد و کبر کان چه مرد؟ نسیم؟ و یزد گوار باشد تا این شبهت زایل باشد و این مباحثات در حق خواجه انتقالی حاصل.

و جواب آنچه گفته است که در اقصیان عمر را دشمن دارند چون کبر کان؟ این دعوی کهن است و چندانی هرگز بدست نبوده است، و گر کبر کان عمر را دشمن دارند که ملک ایشان بستد چون بدینها داد و بکشت؛ و اینها که ایشان نیز دشمن دارند که الاصلان عید الاحسان؟ و چون جواب این شبهت و غری این همت در فصول این کتاب برفت بدلائل و حجت، و جوی نبود امادت آن.

اما جواب آنچه گفته است که: همیست آنکه کبر کان گویند که: کیخسرو

و بنسبت دیا سمان رفت و زنده است و با خبر الزمان بر زمین آید و حق ظاهر گرداند و باطل

۱- بظن میرسد که: و شجاعت در اینجا زاید باشد زیرا در مواضع مکرر این کتاب عرایض موجه امامت را و علم و عصمت و وصیعت فرار داده است و پس، و شجاعت الزلوازم عصمت یا وصیعت می باشد ۲- ع: و گر مرده ۳- نسیم یعنی صاحب نسیم ۴- از امثال متداوله است.

زایل گرداده، لیکن مانند دعاست این طریقت و دعوی باین مذهب اهل سنت و جماعت خلفاً عن سلف برپایست میدادند و داشت از مذهب شیعت؛ بدلیل دلیل که مذهب اهل سنت و جماعت چنانست که عیسی بنصیر هنوز زنده است و با سمان دقت است در آخر زمان بر زمین آید و حق ظاهر گرداند و باطل زایل گرداند پس معین مودت با این اقرار مذهب خواجه انتقالی باین مذهب کبر کان مضبوط است از آنکه شیعت نگفتند که: قائم وقتی دعوی کرد و نگفتند که: با سمان شد؛ خود ابتدای خروجی ایشان دعوت امامت باشد پس مذهب کبر کان و کیخسرو باین مذهب پیوسته بهتر می ماند؛ و نزول عیسی و حیات او و گردوا باشد که عیسی را که خرمش مشوخ شده است و حکم کتاب او زایل، بر زمین آید؛ هم در اقصیا داشتن که از فرزندان مصلحی شخصی مهدی امت باشد از شیعت ظاهر شود و وقت و صورت شریعت جدش کند که هر کس که نزول عیسی را مقبول است خروج مهدی را منکر نیست.

و آنچه گفته است که: خداوند از مرفعی برگیرد و مسلمانان همه را بکشد هم از غایت نا اصفائی و بدبینی است که اولاً کفر و ملحد و مخالف و منافق را بکشد، و عالم بداند و اصفای بیاراید و از جور و ظلم و عدوان خالی گرداند، چنانکه خدای و رسول و انبیا و صحابه و غیر داده اند و خواست چون در فصول این کتاب علی را که بهتر است از قائم مسلمان کش، می خواند عیب باشد که قائم دمسلمان کش داند. اما نیز مرد و لایق نگردد و الله صمد رب العالمین.

آنکه گفته است خاکش بداند:

و خود سیوی این خانه باملحدی دارد زیرا که بشمار آورد نادر مانند کسی که مداد بملحدان:

اولاً - بر مسلمانان کینور باشد.

دوم - ملحدان بیزیر مصر گویند و اصفیان بدائم گویند.

سیوم - ملحد لاق از علی و آل علی زنده و فاضی لاق از علی و آل علی زنده.

۱- ع: ت: و می نماید ح: و ندارند. ۲- تعداد بکسرین جامه دوزی که پند بپسند و دلال (بکسر دال) جامه بیرونی برخلاف شعار. ۳- ت: م: ب: ح: د: و کینه و...

دعلی و آملی از راضی و ملحد بیزارتند.

چهارم - راضی رایت سید دارد؛ و ملحد رایت سید دارد.

پنجم - [ملحد] گوید: برین شرع اعتمادی نیست، عزیز مصر شرح آن داده راضی گوید: قائم شرح آن داده که معصوم است.

ششم - ملحد بنم بوبکر و عمر و همسما به و سلف کند و راضی همین کند و اسلر مذهب راضی خود ایست.

هفتم - ملحد را در هیچ زاهدی و امامی اعتقادشان باشد همه اعتقادشان در غوی خوشی بی نیازی کوهی سنگدلی باشد و راضی را همین سیر باشد هر گز ایشان را در هیچ قاضی امامی زاهدی مسلمی اعتقادشان نباشد اعتقادشان در خساری مفیدی عوآی باشد، ادبی تیرا کنند از سلف صالح فقط، و راضی خیر العمل زند در باتک نماز، و ملحد همین کند.

هشتم - راضی انگشتی در دست راست دارد و ملحد همین کند.

نهم - ملحد پنج تکبیر کند بر هر دهه راضی هم این کند.

دهم - ملحد در نماز دست فرو گذارد و راضی همین کند، و ملحد بهت امام بگوید از بطن علی، و راضی دوازده گوید و راضی علی تألمه ذکر در صلوات الله علیه بیست و گوید، و ملحد همین کند؛ همه را صلوات الله علیه نویسد، و نام امامان در نماز گویند، آنکه ملحد وضو هم چنان کند که راضی.

اما جواب این کلمات و فصول که از سر جهل و بی علمی و خیانت ایراد کرده است بنویفد خدای تعالی ویر کلت مصطفی و آتش برود ان شاء الله تعالی و بهائتفه. اما جواب آن کلمت که حد سیوم این خانه باملحد خداده چون ازین فصل فارغ شویم خانه خواجه باوی نمائیم که کجاست و چگونه است که پنداری مست است راه با خانه نمی داند، و بعد می روشن گردانیم که سرائر تنگه مذهب از آن خانه پدید تواند گردید.

اما آنچه گفته است: «اولاً که راضیان بر مسلمانان کینور» باشند چون ملحدان، جوابش آنست که هر مسلمان که این کتاب که این مذهبی ساخته است باستقصاء تمام بر خواند بداند که بر آن مصطفی خلفا عین سلف چگونه کین و عداوت ظاهر گردانیده است و بر شیت آل رسول، پس بکینوری، بملحدان خواجه پش می ماند تا عمل خود بر گردان نبیند.

اما جواب آنچه گفته است که: «ملحدان خود را بر عزیز مصر بندند و راضیان خود را بر قائم بندند» پس طرفه نیست ملحدان خود از امت مصطفی خارج اند اما در خطبه اسلام بنزدیدیان طایفه اند خود را بر امامان خود بسته اند چون آنکه ائمه گذشته ایشان، و آنها گذشته، و اهل سنت و جماعت خود را بر خلفائی بسته اند اگر امامیان بامت قائم گویند تشبیه باین دو طایفه اولیش باشد که بملاحده که از خطبه بدانند تا کینه وری، خواجه انتقالی معلوم تر شود و این تشبیه باطل باشد و این شبهت زایل.

دگر آنکه امامیان منفر داند که بامام غایب می گویند و دیگران که بامام ظاهر گویند یکدیگر بهتر مانند در دعوی تالیف تأمل کند که چه لازم می آید و آنچه گفته است معلوم شود که محض خطا است و دروغ میرفت.

اما آنچه گفته است که: «راضی لاق از علی و آل علی زند و ملحد همین کند» قیاس باید کردن بر مذهب خویش که بیکسانند است بمذهب خوارج علیهم السلام الله که ایشان همه لاق از بوبکر و عمر زند پس بوبکر و عمر از خوارج بیزارتند و لاق ایشان باطل، علی و آل علی نیز از ملاحده بیزارتند و لاق ملاحده باطل، و کرسیعت درین لاق با ملاحده بر این اند سنیان همه با خوارج بر این اند در آن

۱- ث ۴ ب ح ۵؛ و کینور، ۲- کذا صریحاً در نسخ ج ۳ ب ۳- ح ۵؛ پس کینوری و عداوت در خواجه بیشتر است. ۴- کذا دهه نسخ پس معلوم میشود که پسوند دوره گاهی با عرقه و کینه ملحق میشود و نگاه باید و کینور گفته و گاهی هم با عرقه و کینه ملحق میشود و آنگاه باید و کینور گفت و در آنندراج تصریح کرده که و کینور یعنی و کینور است.

لافه و ملحد و خواجه یکی اند و استحقاق لعنت و عقوبت.

اما جواب آنچه گفته است که: «دافنی دایت سقید دارد و ملحد هم چنین دارد» پندارم دلالت مانند گی نکند که اتفاقست که رسول هر دو دایت داشته است میبد بعلی داد و سیاه بیاس، و آل علی سفید دارند هنوز، و آل عباس هنوز سیاه دارند، و گی بدانکه دایت سیدملحد بر گرفت باطل شد و جسمه و مشبه همه سیاه دارند بایستی که باطل شدی و خواجه سنی ترک آن کردی و زور خلیفتی اگر چه در ذات دارند از عیار و قیمتش بنگاهد و قرآن اگر چه زاده خواست از حقش بشود دایت سید علی اگر ملحدان بر گیرند مذهب حق را خلیفتی نکنند، و ملحدی را سودمند دارد، و ملحدان با نگی نماز و قنات می گویند بهمه حال دست از نماز بکنان داشتن که حق را اگر مبطلی اختیار کند این حق باطل نفوذ و همه شریعت نا برین قیاس می باید کردن تا این شبهت زائل شود، و دایت خود نه از اصول مذهب است و نه از فردی، بلکه علامت^۱ و نشان لشکر و ساز سیاست و مشاجرت بدان دلالت مانند گی نکند با جماع است.

و اما آنچه گفته است که: «ملحد گویند برین شرح اعتمادی نیست شرح آن عزیز سر دهنه دافنی گویند شرح شریعت قائم داند که مضموم است» هر دو حوائج بدو رخ کرده است اولاً ملحد خود بشرع ایمان ندارد و گری برای ضرورت دعوی شریعت کند عزیز مصرش ظاهر است چرا خود را متهم گرداند که: من شریعت نمی دانم، و مذهب شریعت خود معلوم است درین سئاله و از پیش بیان کرده شد که امام نه از برای بیان شریعت می باید که از رسول و ائمه و کتاب و اجماع معلوم شده است و در آن خلیفتی نیست و زیادت ازین نگویند شریعت که: اگر در مسأله ای قتهای شریعت را خلاصی دیدی آید و مشبه شود بر ایشان، بر امام واجب باشد که ایشان را بیان آن معلوم فرماید و علم بوجود و صرف امام لطف سککاف است^۲ و غیر این نیست

۱- ح ۳ ب: «ولادته» ۲- اشاره بقاعده مرفوع در میان متکلمان شیعه است که: «وجود لطف و تصرف لطف آخر و مدینه مانع»

که بیان کرده شد و این تشبیه که کرده است باطل تر است از همه باطلی^۱. و اما آنچه گفته است که: «ملحدان بویکر و دهر و صحابه و سلف صالح را دوست ندارند چنانکه دافنیان» بهمدان به حساب کورتر است و تشبیه خطی تر و بدحوالت جاهل تر، اولاً ملحد نفس مانع کننده و قدیم عالم گویند و بحث و سئل را متکرر باشد و بحث و نشود را محال دارد^۲، و پیش رست محسن ایمان ندارد^۳ پس چنان پدیدار است و خود چنین است که این مصنف کهن دافنی نوشتی بویکر و دهر را از خدای و رسول بزرگتر می داند و دوستتر می دارد، و بدین سببی هم خرم شاید بودن پس اگر ملحد با این اعتقاد صحابه را دشمن می دارد گوییم که چون با رسول ایمان ندارد اگر بقدرع ندارد همان حکم دارد، و بداند که بویکر و دهر و دهنه صحابه از دوستی ملحد بیزارند تا خواجه که در روز یا ستنی گرفته است این دگالت دریاقی بعد و محبت بویکر و دهر را بر توحید خدای و ربوبت مصطفی ترجیح دهد^۴.

و اما آنچه گفته است که: «فصل مذهب دافنی همین است که صحابه را دشمن دارند» خطای موحش است، اولاً اصل مذهب دافنی همین است که صحابه را دشمن نیست و پنج سال با عترت افر خود دافنی بوده است اما اصل مذهب شیعه اصولیه امامیه اثنی عشریه است که آسمان و زمین و هر چه در میان آسمان و زمین است از جبرانات و حیوانات هیچ نبوده است از اجسام عالم و از اراض مخصوصه؛ همه خدای تعالی آفریده است، و مانع عالم خداست و قدیم است و لا قدیم سواه، و مکان جمیع من الله، و موصفت بصفات کمال، له یزل و لا یراله مخالف همه ایشان از معلومات و مسموعات و موجودات، مبارک و تعالی، قادر است بی آلت، و عالمی است بی علت، حیثی بی آفته موجودی بی بدایت، سمیع و بصیر، و مدبر و مجتهد، مقرر است حاجت بر و در آن نه، هر چه طاعتی که از همه متعجبانه مثل و مانند و شبیه ندارد، چا و مکان و شهور و نفرت بر وی روا نباشد، فی آن کلام اوست از اول تا آخر همه مدقّق حق^۵.

۱- ح ۲ ب: «و باطلی» ۲- ح ۳ ب: «و دانند» و «ندارند» (بسیق جمع) ۳- ح ۳ ب: «و نهاده» ۴- ح ۳ ب: «و از معلومات و موجودات»

است، خدای تعالی [را] بدین چشم می‌چشاید که دیگر چیزها [را] بینند بشاید دیدن
نه بدنی و نه با غرت، و هر چه جز آن ذات اوست موجود است همه معدوم است؛ و او قدیم
و باقی هست و ازلی است، کفر و ظلم و طغیان و معصیت نخواهد و بیافریند و دوست
ندارد، آرزو و از فاعلش راضی نباشد پیغمبران او از آدم تا بحمد صلی الله علیه
وعلیه همه صادق و امین، قولش همه حجت است، فعلش همه حق، و بعد از او تمام نیست
و معصوم علی مرتضی است نص از قیاس خدای معصوم از همه خطا و بعد از وی تا
بقیامت امام آن باشد که موصوف باشد برین صفت: دیمت و نشو و روعد و وعید و ثواب
و عقاب و تغفل و اعوان حق است، و سؤال کور دست، و تکلیف مالا یمطابق قیاس
است، و جزای مکلفان بر اعدال ایمان است، این مجملی است از اصول مذهب شیعه
امامیه تا سوره اثنی عشریه نه شهادت و بنی بر یو بکر و عمر و عثمان که خواجة انتقالی
بقیوتی خواجگان سنی لقب معجز مذهب تشعب و خصومت و تهییج عوام و ادبیاتی
و نزال الثامن و دین کتاب بیان کرده است که شتم و صداوت بویگر و عمر پندارم
بجاست آخرت را بنشاید و گراین پیچاده پیمت و نشو و روعد و حساب و ثواب و عقاب
ایمان داشتی حقا که اگر با ماله ای عالم و جاه دنیا اختیار چنین صحنی نکردی که
هر کس که مؤمنی یا مسلمانی را ملحد یا کافر خواند بقول رسول او باری؟ باشد
اگر این نباشد.

اما جواب آنچه گفته است که: «و عتبت ملحد را در زاهدان و امامان اعتقادی
نباشد و دافعی را هم نباشد مگر در ختماری مقیدی عنوانی مستحق؟» حقا که

۱- ح د: و دارا، ۲- ح د: و ارادله فیومی در المصباح النیر گفته:
«و الرذال بالضم و الرذالة بضمه ما انتی جیده و بی ارادله و عزمته الارب گفته:
و رذال کفراب ناکس و فرومایه و بلا به از هر چیز» ۳- ح د: و نادی (بلون
تغه) ح د: و کافر ۴- و آندراج گفته: و صبح بافتح و نای صبحه عربی است
زشت و صورت برگردانیدن و بدتر کردن (تا آخر) و بدیع الزمان فروز انفر معقد بود
که این کلمه و صیغه است (بضم) ميم و کسر یاء و سکون یاء و یاء در آخر) یعنی صیغه اسم
فاعل از باب افعال و از افعال بیح واجه و در آن دوره این کلمه بر ملحد اطلاق می شده است
و این نظریات را سبب بنظر می آید.

عقل بر چنین سخن می‌خندد که این پیچاده که این تصنیف ساخته است اختیار مذهبی
کرده است که اگر در خدای دعوی کند خدای ظالم کفر آفرین فاسق [دست]
ز را خواهد را خدای داد که کفر و معاصی همه بازدارد و معصیت او باشد و پیغمبرش آن
با کرم مذهب راست باشد که فاسق و عاشق باشد و امام هر چون که باشد داد و گری
نداد، اگر شیاع باشد و گری باشد، معصوم خود نبوده باشد، نص خود روا نباشد
اندی که اختیار بویگر و یو بکر باشد، فرای آنی، زاهدانش و علاقتش هر
کجا لیت انبائی؟ باشد سست ایمانی بی یمنانی، بزین مالی؟ غلام پادشاهی، از جهان
آوارهای سخامی، لغت سلاسی، گدائی، سیاهیائی، خنر کبی، بی توانی، نادانی، بر کور
سیلان و خوشتر کان و سیجاس ماوی گریفته اند از دوزخ بگریخته پیش کافر کبی

۱- ح د: و معین باشد ح د: و هر چه باشد، ۲- ح د: و اگر طم و اندوا گر نداده
مراو از من است که: و اگر چه جاهل باشد، ۳- و اندی که: یعنی هیکه، ۴- ح د:
ب: و هر کجا انبائی ح: و هر کجاست ایمانی، د: و هر کجاست ایمانی، و بی و لیت انبائی
در سابق بتفصیل گفته (ص ۱۸۹)، ۵- ح: و برنج مالی، ح د: و برنج مالی، ب:
و برنج مالی ح د: و برنج مالی، گویا مراد مراد است و تخریک است از آنست چنانکه و غلام
پادشاهی در فقر آینه صریح بر آنست و محض است که و مالی بلام نباشد بلکه بنون باشد
تأثر بر فقرات سابق قرار گیرد لیکن تراستیم یا هم که چیست فتنه، و بعد نیست که و برنج
مانی باشد یعنی کوروشی زیرا در پراوان نهم آن آمده که و برنج بتختین آن باشد که بسبب
کوروش یا تاریکی دست خود را بر دهر ایا جانی باشد تاراه یا بده و دمان، یعنی مخلوقاتند
و نظیر آنست و یاء هم یاء وحدت می باشد یعنی کوروشی و حیرت زده ای و مطونی، ۶- ح د:
م ب: و بر کوری سندان، در پراوان تابع گفته: و سیلان بتخت اوک و ثانی بر وزن و منی سولان
است و آن کوهی باشد نزدیک باردیل، و دسولان گفته: و سولان بتخت اوک و ثانی بر وزن
همدان نام کوهیست در آذربایجان نزدیک باردیل دیوست مردم خدایست و مر تفسیر پیش از
اسلام و بعد از اسلام در آنجا ساکن بوده و هستند و همان آنجا از جمله اماکن شیر که می باشد اند
چنانکه قسم بدان یاد میگردد و در یافوت در معجم البلدان گفته: و سیلان شخ اوک و ثانی و
آخره ترن جل عظیم مشرف علی مدینه اردیل من آرشی آذربایجان، و فی هذا الجبل عذقاری و شاهد
کثیره لعل الحین یواللج فی راس صفا و شفاء و هم یقفون آنمن جبالها لعل الحین و الامکان لیبارک
الوزاره و در باب سیلان حدیثی نیز بخاتم الانبیا و نسبت داده اند هر که طالب آن باشد بیجا لب
المخلوقات ذکر یا بر مصدق و بی مراجعه کند، ۷- در معجم البلدان گفته: و سیجاس بکر

بکرده که دهمه دیه را چه معلوم باشد که پنداری که راضیان این شمار پیشه پنهان دارند زیدیان تهیه نکنند و آشکارا کنند این جمله: و قاضی چون حسن است آبادی که دهمش قوم فریب ما قند داشت باستی که من کز ملاحه ندارد و چون ظهیر الدین کمیتی مسلمانان است باری این مذاخنه نکردی. پس معلوم شد که خلیفه و سلطان و امیران این دقانی همه عالم و عارفان و دشمن مصلدان، و ملحدی به و غیر الملک و ملکم باشد، و بهیست فرو گذاشتن بدان باشد که قهر صانع کنند، و عالم قدیم دادند، و دعوت خدای بقول رسول حواله کنند و همه دانند که «خیر الملک» و رایت سقیه و دست قزو گذاشتن دلالت ملحدی نکند پس اگر نه و خواجه اتقانی که سه هفته و نیم است که سنی شده است بهتر می داند از خلیفه و سلاطین و امرای اسلام و فتنه و حکام عالم باید که بجهل همه فتوی بکند «دینی حقیقی همه اند» بکند و تیغ بر گیرد و جهان راست بدارد، و همه زیدیان و شیعیان را بکشد، و هر عاقل فاضل که این فصل و جوابش بخواهد بر خواند چهل وی امانتی دینی «متصبر» این مصنف بداند، بار خدایا توفیق رفیق گردان و از صمت خود مارا بهره ده تا آن گوئیم و کنیم و اویسم که قیامت بر ما ملالت نباشد و بدلیا بر ما غرامت نباشد؛ إِنَّكَ أَنتَ الْهَادِي الْمَخْلُوقَ السَّامِعَ.

اما آنچه گفته است که: ملحدان انگشتی بدست راست دارند و راضیان هم بدست راست دالانه و از وفور چهل و کثرت تفسیر پنهان شده است که انگشتی داشتن فریضه و واجب نیست؛ منت است اگر کسی هرگز تعداد دین و اعتقاد معجم البلدان گفته: و فرزند فتح آورده و تهدید لایه و قلمه ثم زای و آخره ذالجمعة من غری الرئی، و در کتاب منظره لایه نیز از این قریه بنظر و فرزاده تعبیر شده است و گویا مراد همان و فرزاده فعلی است که در شمال غری طبرستان واقع است و در اسناد روایات از زوایان منسوب باین مورد عنوان و فرزادی تعبیر شده است چنانکه در مثل خوارزمی هم موارد بسیار واقع شده است؛ و ما باین موارد اشاره خواهیم کرد ان شاء الله در تالیف ۱۶۳۳.

۱- ج: «برندارند» ۲- نسخ: «و کده و قیاساً تصحیح شد» ۳- ع ث: «و بی حمایتی» ج د هم ندارند. ۴- ع ث ب: «و دایه» ج د هم ندارد پس تصحیح نظری است.

و منجهش را نصالی نباشد فکیف که در کیبشت آنکه در کدام دست دارند چگونگی دلالت الحاد و اسلام باشد؟ آمدیم با فایده سنن: اگر اسمایان در [مقاصب] را بنویسند معلوم شده است که بدست چپ باید داشتن و غیره «کل مجتهد مصیبه ناست است؛ ما نیز بنویسیم که از جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند در روایت که او نیز با فقه و منزلت ابریکی باشد از جمله مجتهدان که آخر کثرت نباشد بر اجتهاد از دیگران؛ اقتدا کردیم بدان خبر که فرمود که: علامات شیعتنا خمس گفتند: علامات شیعیان ما پنج است: معتبر الجبین؛ پیشانی پر حقه دارند و دهمین: دانشم بالیمین؛ و انگشتی بدست راست دارند؛ و زیاده الا ربین؛ و بیستم: سفرباوت حسین و عهدان کن بلا در یارند؛ و سوره الاحزاب: انفسهم؛ و پنج عریک و کت لمان در شبانه روزی از فریضه و سنت و نافله بجای آورند و الجهر یسم القائل حسن الرحیم؛ و در زمان دهم ساله بلند گردند و کرچه قرائت نرم خوانند در مواضعی که بر بیاید خوانند پس این اجتهاد جعفر صادق است و سنت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و طریق علی مرتضی و سیرت ائمه هدی. اگر خواجه اتقانی ملحدی میخواند

۱- یعنی بر کثرت بر اجتهاد و استخراج احکام از کتاب و سنت و باین جهت با کثرت ویر آفریده است. ۲- ع ث: «و پنج الله» ۳- یعنی در یافتن و در دست داشتن «در یارت حسین علی و عهدان کن بلا در یارند» ۴- شیخ طوسی (ره) در تهذیب در کتاب مراد در باب و فضل زیاده الحسن علیه السلام گفته (ج ۲ چاپ اوله ص ۷۷): «و روی عن ابی محمد الحسن العسكري (ع) انه قال: علامات المؤمن خمس: ملوة الاطی و النقیصین و زیادة الاربعین و انفسهم فی الیمین و نفیر الجبین و الجهر یسم القائل حسن الرحیم» و در مصباح التهجید در احوال ماء صفر گفته (ص ۵۵۱): «و روی عن ابی محمد العسكري علیه السلام انه قال: علامات المؤمن خمس (الحديث) و شیخ حر عاملی (ره) در وسائل در کتاب ملوة در باب استصحاب التکم فی الیمین (ج ۱ چاپ امیریه ص ۲۸۸) و همچنین در کتاب المراد در باب تأکید استصحاب زیادة الحسن (ج ۱) الا ربین (ج ۲ ص ۳۹۸) از تهذیب و مصباح شیخ آقا نقل کرده است و میگوید (ره) در مراد ص ۲۲ (ج ۲ ص ۲۰۱) آنرا بهین عبارت از این طاووس (ره) نقل کرده که گفته: «و روی عن ابی محمد العسكري (ع) انه قال: علامات المؤمن (الحديث)» پس گویا نسبت روایت به حضرت صادق علیه السلام برای آنست که هر چه امام لاحق فرموده باشد نسبت آنرا با امام سابق میتوان داد بخلاف کسی چنانکه خود حضرت موسومین علیه السلام باین امر اچانه نداشته اند.

فرمان درآبشده، و گر چون ملحدان بتزوی از حکمی شرعی دو آفرینند دست بیاید
داشتم؛ پس باید که همه مسلمانان دست از قرآن خواندن و نماز گردن و اظهار
کلمه نهادین بدارند از هر آفری که ملحدان بدان نظاهر کردهاند تا این جمله
بداند و حقیقت چهل خوش بداند.

و آنچه گفته است که: تعلیم بر هر دینیج نکیر کند و از بی دینیج کند جواب
باصاف فهم باید کردن تا فایده حاصل شود و شیعت زایل اولوا از رسول و اهل بیت
و صحابه معلومست که نکیر در نماز مرده پنج رکعت دارد و شیعت از خود تنها میانه
و امت باری متفق اند که رسول علیه السلام روزی اَحَدُ بر حرمه هفتاد تکبیر کرد
و سبب آن بود که هر باری که فارغ شد چیر لیل آمد که ملائکه نمرای رسیدند
سبب نماز باسر گرفت، فاصحابه می شمرده تا فچندان اعدادت نماز کرد که تکبیر
هفتاد شد؛ اکنون اگر نکبیر چهار باشد عددهفتاد محال باشد که چون چهارده بار
با سر گیرد و باینج تکبیر هفتاد تمام باشد پس اگر چهار کند شصت تکبیر باشد
یا نهم نماز، ده هجده اگر سه بار کند هشت و درو باشد دویمان خلاف اجماع باشند
بنام الا آنکه درو باینج باشد بدو بار باید کردن، و اصل اول یقین آخر را علی
باشد که هفتاد تکبیر چهار چهارده باشد دویمان؛ بدو تکبیر نماز مرده تمام نشود
بنامه الاحباب راست که چهارده بار درست هفتاد تکبیر باشد لازمیادت و انقضایان
فاین حیثی بلیغ است هر کس که نیک بخواند و سره بداند

دیگر آنکه مذهب خواجانه قیاس دشریعت دلوست اگر قیاس تکبیر پر
فرائض نماز مرده است دشمنان وزی پنج است؛ تکبیر پنج باید کرده اگر بی بند
صحابه وخلفا است رسول دا نیز حاب باید گفن تا پنج باشد، اگر قیاس پر ارکان
شریعت است پنج است اگر خواجہ قیاس پرین عدد کرده است ائمه ما کرده اند
۱- ح د و موعوم کند. ۲- ث ب ج و معتاد. ۳- مراد مضمون احادیث معتبره
واردہ بطریق فرائین است که: وبنی الاسلام علی عیسیٰ وعمار بن منی اشاره میکند درآینا،
که گفته:

وہ پنج ارکان شرع و ہفت اقلیم بنہ چرخ و دہ و دوہرج دیگرے

و معتمد بوده اند و کل معتمد مصیب؛ بلکه مذهب چنانست که نص است از قبیل
خدا، و تمکین فرموده است بدین دلالت و اشارات، و الحمد لله رب العالمین.

و در این سالهای ورنه کثرتی که در این سالها از راه بگریختن از ری میروند
 زعامای و با لوت پرورد پیش بپوشیده اند و آنها را که میروند و میمانند که در
 بفرستاد [با] کسان امیر جمال الدین قیماز و آن مسلمانان بچه را بعد از
 دو سال بری باز آورده روزی حکایت آن ملازمین مزاد که می کرد از اذواخ، گفت:
 مو دما عیای نماز دقن کردن من از یکی می رسید، چرا نماز نکر دیند. فقیه سوری
 بود گفت: آن شما جاسوسم بود که گویند: مرده زنده و ابو ایوب بگفت و چشیمان شد
 و گفت: نماز بخانه در کرده اند پس او جاسوس شد و سعادت کشته باد که ملحدان
 نماز بر مرده خوانند و بیعت دشوار بیان ندارند و آن بدترین هر دو است که
 موجب دهم رفتن خدای اقبال ایبا گویند: پس خود نه بگریختن کنند و نه چهار
 و الحمد لله العالی.

[illegible]

و بدینا در منافع بیشمار است اگر خواهی سلامتی در کتاب است

اسیران^۱ این ماجرای می کردند البته هر سه طایفه در آن میان به گفت: حسن صباح را پرسیدند که چون در اصول مذهب که در جوب معرفت است بمجرب افتاد کردی در فروغ چهر احسان طریقت نگاه نداشتی گفت: خواستم که از هر مذهبی اختیاری باخیزم و از درستی و غلطی متدی بود گمان بر دم که در می آورند خوب و بیخیرانم که هزار جبر نمی آید و یکی شیعی نمی آید و چون بقتوح گورده خراز قورین بالموت شد چنانکه منم و دست پرور گیب ملحد را گفت: شما خطا کردید در [اختیار] رایت اسقینه و خیر العمل و دست فرو گذاشتن که اگر بمکسر این بودی من بسیار را بشما فرستادم تا رسولی که از قبایل عربانک و له خواند شده بالموت رفته بود باز آمد و سینه این حکایت می کرد برین وجه و ملحد اگر رایت سید دارد و گر سیاه ملحد باشد و گر دغیر من انشوم زند و گر خیر العمل ملحد باشد و گر دست فرو گذارد و گر در بند ملحد باشد و منشی و شیعی بفعل ملاحده آلوده نباشند^۲ که اصل الحاد بر وجوب معرفت است پس، این دگر فرع است و بدو دع الثانی باشد درین معنی و معلوم است که سید علی اله السلام در زمان دست فرو گذاشتن و صعبه اولین هم چنین و عیبت که خواجه اقبال که راضی بند است و منشی شده است مالک را نمی شناسد که بعد از امامین بو حنیفه و شافعی از مالک بزرگتر فقیر و صاحب مذهب نیست و صحر از مالکی در عام و بلاد مغرب هستند با قبول و حرمت و مجلس و درس و فتوای و مصنف درین کتاب ابونا یسواض بعد از ذکر بو حنیفه و شافعی از کبار میتهندان خوانده است و معلوم همه علماء و فقهاء فریقین است که مذهب او دست فرو گذاشتن است که استاد شافعی است خواجه غوثی می بایست که بجهت حرمت مالک نکشتی که دست فرو گذاشتن در زمان ملحد است و مالک میتهند را بجهت شافعی ملحد نمی داندی که اگر خواجه را با راضیان خصوصی و عدالتی هست با مالک و مالکیان و فیه بیان و میتهندان عدالت نیست پس اگر بدست فرو گذاشتن دلائل ملحدی باشد زید و جهم و زیدیان و مالک و همه مالکیان بقول

۱- ع: و قال ملحدان از آن اسیران است و باطل ملحدان از آن اسیران است نیز هکذا لکن بنویسند و نام
۲- ع: و می آید. ۳- ع: و آلوده نباشند: «باشند». ۴- ع: و بدیده ع: هم نگردد.

خواجه که چهارشمار روز^۱ است تاسی شناسست ملحد باشند و باجماع همه طوایف اسلام هر کس که این جماعت را ملحدانند و خوانند ملحد و بدین و بنا عقاید باشد که ملحدی و بدست فرو گذاشتن است بدان است که وجوب معرفت خدا را حواله سمع و قول پیغمبران کنند.

و اما آنچه گفته است که: ملحدان هفت امام گویند از اولاد علی و راضیان بدو زده گویند از اولاد علی و اولاد شعیبی^۲ نادرست است که هفت نه خوانده باشد و معصوم نه جایز الخطا باشد و ملحد نه مسلمان باشد و بذهب امامیه امامت از اصول دین است و علیم باطل است و بذهب شیعه امام زمانه غایب است و بذهب ملاحده لعنه الله امام بیست و نهم ظاهر است و بذهب ملحدان عالم قدیم است و بذهب شیعت معتدات است و بذهب ملاحده معرفت خدای سمعی است و بذهب فیهت عقلی است و گر شیعت در آن است که دعوی آئمه در اولاد علی است نه بذهب خواجه در بنی امیه و مر و ابیان بوده است این دعوی و اکثرین در عباسیاست و بحداه ملحد گویی و شعیبی^۳ حاصل نیست از بن وجوه که بیان کردیم و صحر اولشت بر همه ملحدان باد شرقاً و غرباً و بر آن جماعت که ملحدان در اصول بذهب ملحدان مانده و بر آنکس که مسلمانان را ملحد خواند: بحق محمد و آل آله اجمعین.

و اما آنچه گفته است که: ملحدان علی را و فرزندانش را با اسماعیل و سلوات الله علیه غوثی و گویند: و راضیان علی را تا قیام سلوات الله علیه^۴ گویند و نویسنده بیان این فصل جواب آنکه سلوة چه باشد و بر که باشد و چه معنی دارد پیش گفته شد و چه بود اعانت آن کردن و گر خواجه منشی را شاید که همه خطاب را با فضل و تقدیر بر او در اسلام و وقوت و سلالت و سبقت و هجرت او بدین، امیر المؤمنین خواند و نویسنده بعد از آن بگوید راضیان بگوید ختمی^۵ و مر و ان دانند و هشام تا تمام و بزرگ ناصی و ولید و ماجن و خمار و زمار را هم امیر المؤمنین خواند و نویسنده

۱- ۴- ب: و چهارشنبه روز ع: و چهار روز. ۲- ۴: و شعیبی ع: و ندارد. ۳- ع: و ختمی (بکسر تاء و کسر نون مثله پس یا ساکن و زاء در آخر) یعنی دائم الحس و ملحد شراب است

و رضا و مشیت و ارادت باری تعالی کنند تا اقتدا بایلیس درست کرده باشند که: [قال] رب بما أنعمتني؛ ناداری تعالی بدافع عیبها خویش او را و ایشان را بدینا بقدر بستگاری لغت کرده است و بقیامت همه را بگذارایم و سوم و حیم و عید فرموده قال سبحانه و تعالی: لا ملأنا جهنم منك و ممن یمک منهم اجمعین؛ پس خواجه را که چهارصد خانه مذهب با ایلیس طاعن میجری باشد [و] فعل خدای را منکر باشد [و] خلیفه او کین را دشمن هر تن مذهب اهل توحید باشد که نکند خواجه منکر مشیت میجری، دشمن خلیفه آخرین؛ و لایقش به الامتفاق شلی*.

اما آنچه گفته است که: «دعویان علیهم السلام» را اساس التیو نه گویند، لغت بر دهریان باد که یونن مصطفی را با ساسی حاجت نیست اما نیک مانند ما است قول دهریان درین کلمت قبول میجری آن که بویکر را تمام التیو نه گویند و بهمه حاله نیز تافص بوده باشد تا بویکر ایمان آوردن؛ آنکه تمام شده باشد و هم چنین و او یان خواجه بدروغ نقل کرده اند از مصطفی و در کتب مسطور کرده که سید علیه السلام گفت: ما یبنا عشی الوحی الا لعلنا ننه قول علی عمر* تا هم خدای را ساهی داد و هم محمد را بد گمانه و هم عمر را مانند رسول دانسته باشد؛ پس دهریی بمجری بهتر ماند بتقاری این الفاظ از آنکه برافضی، و خواجه نوسنی پنداری چون این تفصیح می زده است آن خبر فراموش کرده بوده است و بیچاره همنه نوسنی این مایه پنداشته است که هر کس که در خواب آید آب زده چویند از شود سر و جامه

۱- ح ۲۵ «و جعل صیبه» ۲- آیه ۶۸ سوره مبارکه ص. ۳- ح ۲۲ و یکی بوده. ۴- در دهه نسخ و تعرف و در قاموس گفته: و تعرفت ما عندک عقلت حتی عرفت و در تاج الفروس در شرح همین تفرقه گفته: و منه الحديث: تعرف الي الله في الرضا يعرفك في الشدة و در صحاح گفته: و تعرفت ما عند فلان أي تظلمت حتى عرفته و در منتهی الارب گفته: و تعرفت ما عندک خوارتم و چشم چیزی را چندانکه شناختن آنرا و نیز تعرف معرفت جستن و در صراح الله گفته: تعرف معرفت جستن پس و تعرفت و در مورد بکار تفرق دین کتاب یعنی بی گیری و تعجب چیز است تا ما می دان بدست آوردند و در واقع نزدیک یعنی عرفت است بنوعی لطیف و شاید بدان زمان یعنی اتفاق بکار میرسد است با وجود این و تفرقه در این موارد مراد را در روشنی همین می کند و نظر میرسد که اصل صحیح همان بوده است. ۵- حدیث مسلم. الصدوق خبر است که سنی و شیعه در نقل آن متفق اند. ۶- برای تحقیق درباره این حدیث که پیشینه ما شیعیان معنی و موضوع است در مجموع شود به نقل ۱۶۰.

دویش باید باشد تا چون این فصل تمام بشود بداند که: بذاك أو کذا فو له نعم*. و اما آنچه گفته است که: «دهریان علی را دوست دارنده او را خود ندارند که دوستی علی فرج است بر دوستی خدای و مصطفی، هر که ایشان را دوست ندارد علی بدوستی ایشان راضی نباشد، اما بقول خواجه مصنف دهری بهتر است که وء؛ بدان حجت که دهری بدین علی را دوست می دارد و خواجه کنایه بدین بزرگی بکرده است همه میل از عداوت علی و اولادش، و علی را دشمن میداند تا از دهریان کشت باشد.

اما جواب آنچه گفته است که: «شریعت را ظاهری و باطنی هست» این مذهب باطنیان و صیاحیان است به مذهب مسلمانان، و ایشان را از شیعا باطنی گویند و بیان این مثاله و دیگر مسائل که رد است بر ملاحده و بواضه و دهریه و غلاة و غیر ایشان از اصناف مبطلان: خواجه امام سعید رشید از کتب قدس الله روحه در کتاب فصول بیان کرده است بوجهی روشن، بر باید گرفتن در خواندن تا این شبهت ذایل شود، و بمسئله مذهب شیعت از آن روشنی است که بچنین تهت متهم شود.

۱- م ب ح: و برش. ۲- میدانی در مجمع الامثال گفته: «بذاك أو کذا فو له نعم قال الفضل: أملة أن رجلا كان في جزيرة من جزائر البحر فأراد أن يمر على بقعة فذلفق فيه ظم بطن الحکامة حتى إذا توسط البحر فخرجت منه لريح ففوق قضا غصدا الموت استنات برجل قتاله: بذاك (الفضل) بفرب فتن یعنی علی فتنه الحزن» یعنی:

غفل گفته که: اصل این مثل آنست که مردی در جزیره ای از جزایر دنیا بوده است پس خواست که بر روی نیکی که آنرا دیده و پرباد کرده بوده است سوار شده و خود را ساحلی برساند چون سرخک را توارسته بوده که درست بنده در وسط دنیا باد شک خارج شده و مرد مشرف بر خرق میشود در آن حال بر روی استقامت میکند و از او یاری میخواهد و در پاسخ این عیارت را بگوید که مثل تشنه است یعنی نیکی را بطنی و دم خود پر باد کردی و بدست خود سر آنرا بستی دیگر چه خواهی؟ و مراد اینکه این بار را خودت بر سر خود آوردی، و این مثل را در جاهلی بکار میرند که انسان بدست خود بلا و هلاکت را بر سر خود بیارد. باین مثل در نوشتهات آن دوره بسیار نقل شده است مثلا ابوالفتح (زده) در تفسیر خود در مورد بسیار بآن مثل چسبیده است و جریان عیارت گفته را نیز نقل کرده است.

و اما آنچه گفته است: «و علی علومی داشت که دیگر صحابه ندانستند» رسول با وی اسرار می گفت که با دیگران نگفت از صحابه و اهل بیت هم طریقه نباید داشتن و انکار فرآن به طریق علما و دینداران باشد که رسول خدای یابنی از زبان خویشتن سرها گفته است پنهانی و گفته که: کس را مگوئید چنانکه فرآن بیان می کند: و اذ اسر النبی الی بعض ائرداجه حدیثاً و با امیر المؤمنین هم گفته است و آیه النبیوی ظاهر است یا ایها الذین آمنوا انا ناجیتم الی رسول فقد موا بین یدی نجرناکم صدقه و علی بوطالب علیه السلام مخصوص آمد بدین درجه، ده دم بداد و ده سر بگرد؛ و آیه منسوخ شده تا دیگران طمع بردارند؛ و الا علی بر آن عمل نکرد، و در آن چه شک است که علی علیه السلام عالمش و عارفش و فاضلش است از همه صحابه و از همه اهل بیت؛ چنانکه شیخ از همه فرزندان آدم درجهدار او فاضلتر بوده است، و کذلک ساسم و اسماعیل و هارون و یوشع و شمعون علی عالیشان از همه امت بمنزلات و مؤولات با حکام شریعت و بیان عبادات و معاملات و موازین و نکاح و طلاق و عتاق و همه شریعت بیان نه قوله تعالی: و ما یعلمنا و یله الا الله و الراسخون فی العلم و قال النبی صلی الله علیه و آله: انا امدینه العلم و علی یا بها و قال امیر المؤمنین علیه السلام: علمنی رسول الله الف باب من العلم فتح لی کل باب الف باب و درین جهت نیست؛ و گر ازین اسرار این می خواهد این مصنف بوسی حق است و درست است، و گر ازین اسرار آن می خواهد که هر مسأله شرعی را ظاهری و باطنی هست؛ آن مذهب باطنیان است که وجوب معرفت خدای تعالی از طریق سمع اثبات کنند و هر جای نشانی دله می آید تا خواجه فراموش نکند مذهب ملحدان که بکارش باید

۱- ع: ث: و با دیگری صحابه. ۲- صدر آیه سوره مبارکه تحریم. ۳- صدر آیه ۲؛ سوره مبارکه بقره. ۴- از آیه ۷۹؛ سوره مبارکه آل عمران. ۵- از احادیث مسلم در بیان ترفیق است و صاحب حقیقت با کسب حقیقتها بیان این حدیث شریف اختصاص داده است. ۶- از احادیثی است که شیخ و شیعی نقل آن در کتب خود مبادرت کرده اند. ۷- ب: ث: و بکارش نیاید؛ ج: و بکارش نمی آید.

و الحمد لله رب العالمین

آنچه گفته است که: «و گر تیغ و قلم بدست رافضیان بودی همه مدرسه ها خراب کرده بودندی، و مشربها برگرفته و مسلمانی را نکنداشتندی که شریقی آب خوردی».

اما جواب این کلمات آنست که: چون یرد شرع دریده شد امید اصاف بریده شد که در اثر این فصل دعوی علم غیب کرده است که هر گر هیچ پیشه بر امام نکرده است، و چون گویند ها گن قلم و تیغ بدست روافض بودی یک کس را زنده رها کردندی با اتفاق دعوی علم غیب کرده باشد و الا کافری و ملحدی نباشد که این دعوی پا و د کردن که: لا یعلم الغیب الا الله، که در آن دیار و بلاد که قلم و تیغ در دست شیعست چون سکنه و مدینه و حلب و حتر آن و بیشترین دبلاد مازندران؛ پندارم که عدل و اصاف ظاهر است و بخون و مال مسلمانان نه فتوی کرده اند و نه بفارت برداشته اند، و بازر گاناان حنیفی و شعیوی که آید و گویند بخلاف این ندانند که خواجهمی فرماید: و بسالی دهرار کارین خواجگان شیعی و سادات علوی در بیسط عالم پیشتر آوردند که همه متفخر مسلمانان باشد پندارم که بفطرمای و شریقی متناقض نکنند و حدیث مدرسه و مشرب باصاف تأمل باید کردن که خواجگان و ملوک شیعت بسیاری مدارس کرده اند و مساجد در اسلام و مشربها نهاده و جوامع ساخته که در قبول پیغمین شرح این برفت و اعادت شرط نیست پس عاقل داند که آنکس که مدرسه گفته مدرسه نکند، و آنکس که مشربش فروزد مشربش نسوزد و هر دباطی و مدرسه ای و مشربری که زنجیر و دالیر و یکووی است همه خواجگان شیعت کرده اند چون مسجد الملک و زین الملک که مدرسه و ز آریان کرده است، و شرف الدین نوشروان خالده و دباطهای صمیم الدین و مدرسه صبی الدین و مسجد الدین و غیر آن که روشنتر است از آفتاب و تکرار ملال افزاید

۱- مأخوذ از این آیه شریفه است: و قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله (آیه ۲۸ سوره مبارکه نمل).

علي رغم المصنف الاثقالی: والحمد لله رب العالمین

آنکه گفته است: فصلی می‌موزد که اعتقاد رافضیان اینست که: این مآلها و خرافاچه‌ای باید که بکسل کیا، و کافر کیا، و قتل ابلیس، و نمونیل، و کشند چ^۱ بر که دهته^۲ دزد دسد؛ می‌باید که بمولیان با علم و زهد رسته.

اما جواب اول آنست که: مصنف اثنقالی ینداری دگر باده فراموش کرده است آن کلمه که مفسرین بر مز یا دهریان دانند یا رافضیان گوینده و اینجا سخن بر مز گفته است فاهم بحری باشد و هم رافضی بقوله و جواب این کلمات گفته شود تا بدانند که خواجه که از علویان دوستی ندارد او لا کسل کیا یزدکیید معلوم است و کافر کیا یسر، و قتل ابلیس الموت، و نمونیل بیل بوجهره کز دکی فشدگی و کشند چ^۳ بر که نوساخا کساد، و دهته دینانیم گوده خرافه‌های علیهم‌السلامان افقه پس اگر شیت گویند نمی‌باید که عمل مسلمانان و نعمت جهان‌بینان محمدان و پدیدتانی رسد از مسلمانی و اعتقاد پاکیزه دور نیست و چون گویند که نعمت و مال باید که بعالم^۴ و زاهد رسد هم در عقل نیکوست و هم در شرع مقبول پس اگر خواجه اثنقالی را می‌پسند که به سلیمان رسد و بسادات فرسد فرمان او راست کل طایفه بنطیر مع شکله^۵ و الامر مع من أحب^۶.

آنکه گفته است بر طریق استهزا: و لشکر این علویان دانی که باشد کشفکران دواغایش و دباغیان آوه، و هو آنان قم و گنده دهنان در امین و کیا کلان ساری و ازم^۷.

اما جواب این کلمات آنست که: چون غلم بدست دشمنی باشد مدیری میبیری مشبهی بیضی بیضی اثنقالی مقلدی مسفده می‌گفتن نیکان ازین بهتر نکند که گفته‌اند

۱- در برهان گفته: دکت و پخت اوک و سکون لانی و تالت براد کشیده ظریفی را گویند مانند نم بر زگی که آنرا از گل سازند و پیراز غله کنند و عرب آن کنوج باشد و یسم اوک هم باین معنی و هم یعنی غول یا بانی آمده است. ۲- ده: دوهیه^۸ ح د: دوهنه^۹ ۳- مثل معروفی است در اثنال و حکم دهخدا آنرا از قایوننامه نقل کرده است و در واقع فرجه است این مصراع معروف و کتد هجش یا هجش برادره که جاری مجرای مثل می‌باشد. ۴- حدیث مشرب بسیار معروفی است که حکم مثل جاری یافته‌است.

بی‌هیچ تکلّف این سخن سخت نکوست از کوزه‌هسان بیرون تلور^۱ که دوست^۲ او^۳ لشکر آل مرعزی دانی که باشند شیر مردان قلیسان^۴ باشند و سیاه‌سار لاران و غایش و سادات در زامهران و جوانان در مصلحگاه و معتقدان در رشقان^۵ و دیلمان^۶ آیه و وزیران قاضان و تازیان و علما و قلم و سادات و شیت فر وین، و مردان مردانه و روسا و مصلحان و زامین، و شیخیان برمین^۷ و سر و ده^۸ و معتقدان خواب^۹ و ملوک و امیران ساری و دولیان ارم و عارفان سیزده و شیخان و مبارزان نیابورد و مهتران جرجان، و یزدگان دهستان و مؤمنان جریغانه دامیشان اشتراباده مشتی دروغ یاذی^{۱۰} سیاه‌قفا، بی‌نوائی پر جفا^{۱۱} اموی طبع، مروانی رنگه، خارجی شکل، مجبر اعتقاد، قدری مذهب، مشبهی دعوی، چون قماربازان دو کنده و سو آسان پالان کران، و خر کولان باطان^{۱۲}، و خر دزدان در نهستان^{۱۳}

۱- ب م ح: و تراوده. ۲- دهخدا (رد) در اثنال و سکم گفته: از کوزه‌هسان بیرون تراود که دوست^{۱۴} مثل است مرلوی گفته:

دعای از خود برد و پر از عشق دوست پس ز کوزه آن تراود کاندل دوست و با با اخیل گفته:

و گردایه کوزه ز گهر سازند از کوزه‌هسان بیرون تراود که دوست^{۱۵} ۳- دب قلیان از دروازه‌ها و محلات معروف دی بوده است و این کوبیه وازی در توبیه خود بنا بر نقل ابن الفقیه در مختصر البلدان از آنجا در این بیت چنین نام میرد:

دو شهر اسحاق من قول دمنجدا^{۱۶} علی الشراک الی درب القلیان^{۱۷}

۴- اولیا الله در تاریخ دیوان گفته (ص ۹۱): و حال آنکه شهر در آن تاریخ مقابل گنبد هشتاد فخرالدوله دیلمی بود و در این نزدیک امی دی آن موضع را در دهستان گفته و تاجیه نام آن کوبیه بر آن قرار داده بوده و این اسفند یار در تاریخ طبرستان گفته (ص ۱۶۹): و شهر در آن تاریخ مقابل گنبد هشتاد فخرالدوله بود این ساعت بری آن موضع را در دهستان می‌گرفت و تا چند دیالیم آن کوبیه بر همان قرار مانده بود و سرای صاحب بن عباد توده مثل نقلی من دیده و سیّد ظهیر الدین مرعزی نیز در تاریخ طبرستان و دیوان فخرالدوله نقلی از این کلمات را نقل کرده است (ص ۱۱۹). ۵- ده: دوهیه^{۱۸} ح د: دوهنه^{۱۹} ۶- مثل تاریخ و جغرافیای دسترس نامی نبرده‌اند. ۷- ب م ح: د: دوهیه^{۲۰} ح د: دوهنه^{۲۱} ۸- باطان موضعی معروف بوده است در دیه و امین کوبیه وازی در توبیه خود که ابن الفقیه آنرا در مختصر البلدان نقل کرده از آن موضع چنین نام برده است:

دو کم بروده من مستوف حسن الی: لشین بهام باب باطان^{۲۲}

در اسطرخ و این حوالی نیز این نام آمده و بصورت گوناگون از قبیل «مطاه» و «باباطاه» و «

و کره، گریبان، قزوین، بابل، همدان، و کلان، آمل، طبرستان، و خراسان، مزدقان، و خربندگان، سلاطین و مشیخان، اسقاهان و گادان، آفریجان، دی، همدان، ایمن، و ناکسان، زمینان ایشان باشند نه اینان؛ فیالیت بینی و بینک بعدالشرین فیشس القرین؛ تا هر کس که این بر خواند این نیز بداند که جواب جنگه نباشد و الحمد لله کما هو آله^۱.

آنگاه گفته است: «و اکنون که در افش بامال و ملک و علویان با اموال و املاک؛ از برکت فتوح عمری است و از آفتاب روشنتر است که هرگز هیچ نه در ایشان اسلام تا با کتون یکدیگر ننشسته، و یک غزاة نکرده، اگر از اول گیری علی - رضوان الله علیه - از حرب جمل و صفین و هر دو با هیچ غزائی پیرداخت و حسن در خانه بنشست و [خلافت] بمعایه تسلیم کرده، و حسن و اولاد حسین در هیچ غزاة نبودند از زمین الیابین در آئی تا آخر ایشان که در افش خود را بر فترت ایشان بنده هرگز یک غزاة نکرده، و آنچه بود ایشان؛ از ازاق و صطایا بود که خلفاء آل عباس بدیشان می دادند و صدقات رسولی خدای و پدر ایشان^۲ علی مرتضی پس این همه فحش اسلام و کلمت حق که عالی شد و ایت شکر که نگویند به بویکر و عمر و عثمان و دیگر خلفاء غزو و عادی و ملوک بنی امیه و بنی مروان و خلفاء آل عباس و نایبان و بندگان و کاشانگان ایشان شد، مهاجر و اجبار و بی پرداد و فغان بانیان اسلام تا همه علویان بامال و نعمت شدند و ایگانی، و بشکر آن نعمت نعمت بموش جامیدهند^۳».

و باقی و باب طاق در نسخ ضبط شده است. ۱- مگر با از اماکن و محلات دی بوده و شاید بابت مدینه که در بعضی از جایهای سالک و سالک از درویشی بشمارفته است عرب بدو هزارستان مذکور باشد و الله اعلم.

۱- کذا. ۲- ذیل آیه ۳۸ سوره مبارکه زخرف و صدر آن این؛ حتی فاجاءنا قال یا لیت (الایة). ۳- کذا در نسخ و ظاهر آن. ۴- پوشیده نماد که چون عبارت این فصل در نسخه ج، ده با تغییر و حذف و انحصار نقل شده بود و اشاره بر فردان نیز جاول می انجامید از ذکر همه آنها در باره صرف نظر کردیم. ۵- ع ت: و پند ایشان ب: و پند ایشان ع ده: و پند ایشان. ۶- ح: و شکر آن. ۷- از خواهد اطلاق و عا: بعضی از افعال در آن زمان است چنانکه در تعلیقه ۲۳ بیان آن پرداخته ایم.

اما جواب این کلمات: مگر دور حات مز و که در هر فصلی بشود در تافه می گرداند تا عداوت علی و آل فاطمه معصنات و منشی و معکر باشد برای روشنایی گورو زادی قیامت و بجات آخرت که بدانسته است از علماء بزرگه مجبور و انویرانی که اصول مذهب خوارج داشتند که عداوت علی جهاد اکبر است؛ و دشمنی فاطمه سرمایه اعظم است؛ مبارکش یاد این فتوی که از پشت خریم بهین اعتقاد بجات توان یافتن.

اما آنچه گفته است که: «در افش با مال و ملک و علویان اموال و املاک دارند برکت فتوح عمری آری گیر که هست، اما کور نیست؛ باید که پیشند که این نعمت درین دیار و بلاد مشترک است از میان مسلمانان و مشرکان، و جهودان و مؤمنان، و موحدان و ملحدان، و علویان و دشمنان^۱، در کلا و تاجیکان، پس خواجه نوشتی می دادم که تا سختن چیرا بدر برای علویان آورده است خاص^۲، مگر تا بناتند که خواجه را گر خصوصی هست با علویان و شیعیانست که بدو می گویند که: دشمنان بویکر و عمر و عثمان تا بنزدیک خواجه نوشتی بویکر و عمر بهتر باشند از خدا و محمد؛ خاکش بدعان که از زیر زبان این مثل نشنیده است که: همه پیغمبران بشدای گرامی اند، و علویان اگر مالی و ملکی ندارند بکس دست و نه نیست آرد عادت و مورد و مکسب ایشانست که اگر از برکت عمر بودی همه علویان را بودی نه پیر را دون پیری، تا علوی هست کسیر اشکم بان نمی یابد^۳ و هست که غرق و ز در گردن آب دارد، پس منت خدای را باشد که: نه من فسمنا اینهم میستهم فی الحیوة الدنیا و رقمتنا بستمهم فوق بغیر و بجات خود را شکر نمی کند که آفریده است و داده و اما بنمته ربک فخذ^۴ این منت نه بویکر است و نه عمر را و نه عثمان را و نه علی را، منت خدای است که بیافرینده است و بداده.

۱- و روشنی در زبان طبری در برابر و شریفی است بکار مرود و برای تحقیق آن رجوع شود بتعلیقه ۱۹۶. ۲- ت ب ح د: و نمی یابد. ۳- از آیه ۳۲ سوره مبارکه زخرف. ۴- آیه ۱۱ سوره مبارکه الفتحی.

و آنچه گفته است که: «علویان را قسمی بوده است از اوگ تا یا خیر» راست می گوید فتحهای دین و عصرهای اسلام بقیعین و حنین و احد و بدر و خندق و مکه و کربلا و غیر آن نه پیش و بازوی پدر علویان بوده است حیدر کرار، و اگر پدرشان باوگ حالت که بدالفقار جهان بگشود و اسلام ظاهر کرد منشی بر سر امیه و مروان نمی نهاد ایشان نیز اگر بطفیل غزائی کردند و خودی گزین کردند باید که منشی بر سر علویان نهاده و از غزوات بنی امیه معلوم است که معاویه با علی کرد بیست و اند معاویه و یزید با حسین علی کرد بیست و هشت و هشام عبدالملک کرد با زید علی؛ مگر غزواتی که خواجه می گوید اینست: و گریه هیچ روزی لشکری بروم نفرستادند و قسمی نکردند.

و آنچه گفته است که: «علی از حریر چهل و هفتین و نه هزاران با زیر داشت» راست می گوید و آن را خود قتال داد با اهل حق و مسلمانان و علی را خود بدان مأثوم و مبتلی داد و گنهگار و حدیث حسن و حسین؛ چون اصل معاویه و یزید نائب باشند بر عین حسن و حسین اگر جهاد نکنند معذور باشند که چون داعی نباشند رعیتی را هم نباشند.

و آنچه گفته است که: «جهان بویگر و عمر و عثمان گشودند و علویان با مال و نعمت شدند و لعنت بعمومها می دهند» اولاً خود نه چنین است بویگر خود آلا حریر و ده نکرد و عثمان هیچ غزائی نکرد و در غزوات و حروب عمر خطاب شبیهی نیست اما بعد از آن از آقا بویگر و از آقا عثمان و از آقا عمر هر کز هیچ کس با وید نیامد هیچ نوعی نه بمل و نه بمال و نه بجهاد و غزاه مگر عبدالله عمر - رحمه الله - که مردهی خویشش را زیور و از وی رعیتی یکی رسید و علویان بیشتر کردند از همه و گریزای ندلی دو جهان برای مصطفی صلی الله علیه و آله میافرید و گفت: لو لاک لما خلقت الافلاک و نیز خواجهمصطفی خود در اوگ کتاب اعتراف ۱ - حد: و تا به حد: ب: و تا ب: باشند؛ و باب (بدون هیچ نقطه ای) باشند. ۲ - یعنی پدید ۳ - حدیثی مشهور است.

داره است و بیگفته است که: «اگر نه بر کات مصطفی بودی بویگر و عمر چون بویگر بدریان بودند» اکنون مخالفت قول خویشتن و خلاف مذهب باید کردند، اگر بویگر و عمر و عثمان و همه مهاجر و انصار شاید که بطفیل مصطفی شریعت یابند، و بر کات مرتضی دلیا و نعمت یابند، و بقیاحت نجات و شفاعت و بهشت یابند، و معشیت که جد و پدر ایشانند و بدین همه نعمت دلیاری و دینی منشی بر عمر و عثمان نهادند اگر عمر نیز در عهد خلافت خویش و لایقی گشاید که در آن ولایت هنوز گیر و نرسا و جهودانند بیرون از مسلمانان شاید که منشی بر سر علویان نهاده و چند دینی منشی بر سادات یابند نهادن که منشی خدا بر است بخلاق نعمت، و مصطفی راست بقوام شریعت، و مرتضی راست بسبقت و عصمت و نصرت، و حدیث لعنت بی ادبی و بی احترامی چنانکه در مواضع گفته آمد و تکرار مالت افزاید.

و آنچه گفته است که: «فاندسال بر منبرهای اسلام علی را لعنت می کردند» اصاف اینست که چون مسلمانان خواجهمصطفی باشد آن منبر که بر وی علی را لعنت کنند آنرا منبر اسلام خوانند که اسلام بدوستی علی اسلام باشد و آنجا که علی را لعنت کنند منبر بدعت و کفر و ضلالت باشد. و آنچه گفته است: «و تا عیسیان این کین باز خواستند» عیسی که ایشان بر عثمان علی را لعنت می بر سر کس نماید نهادن و ندانم که خواجهمصطفی بعد از چهار صد سال کیست؟ و این منشی بر سر که می نهاد و می ماند بدان مرد که لگام اسب او را بود. و آنچه از سر بی ادبی و بغایت خارجیتی گفته است که: «علویان را نه هنر بود و نه زهر» و خود از خری و مسجیری ندان که حایه هر هنری و اصل هر شیاعتی ایشانند، و از نعمت و عقبت ایشان قرآن عرسله است و اخبار بی نهایت و شعر اعالم واحد الوفاء حدایع

۱ و ۲ و ۳ - حد: ب: حد: و یا بید (در هر سه مورد). ۴ - حد: دو چنین منشی حد: و چنین است. ۵ - کذا در نسخه نسخ لیکن از مصرع مصنف (زهر) باین اعتراف و اعتراف آینه ظاهر میشود که متن این دو اعتراف از نسخ سابقه شده است زیرا چنین قولی از معترفی در سابق نگفته است. ۶ - نسخ: و لا است.

ایشان بنظم آورده اند؛ شاعری میگوید:

الیکم کلّ مکرّمَةٍ بُول اذا ما قیل: جدّکم الرسول

کفّاکم من مدبّع الخلق شرّاً اذا ما قیل: اُمّکم البتول

سادات را که جدّ بزرگوار سینه‌المرسلین باشند و پدر غیر الوسیّین، و مادر سینه‌نساء العالمین باشد اگر گدالی انتقالی مقصدی بوجهی ایشانی بی هنر و بی زهره خواند در لغت و جفا و نفزین باشد.

و جواب آنچه گفته است: «بنی‌امیه و مرادیان اولوالامر بوده اند ای بسا رسوائی که آنها باشد که خداوند امر و فرمان بنی‌امیه و بنی‌مردان باشد خوش می‌گوید:

اذا کان الفراق دلیل قوم قماً و اهام محلّ الها لکینا

آنچه گفته است: «وأمیر المؤمنین خود با سه گروه حارب کرد: اهل‌باکافران آنکه که در خدمت رسول بود، دوم با اصحاب جمل و ایشان مضطرب بودند، و بر عایشه پوشیده کردند و حق باطلی بود».

۱- این روایت در موارد گنیزه از کتب معتدله نقل شده است لیکن متأسفانه در هیچیک از آنها قاضی ابیات را نام نبرده‌اند بلکه به عنوان «چینه مجهول» یا نقل یاد کرده‌اند و جریع شود بروضة المواقفین قال (ص ۱۳۳) و تاریخ بیعت (ص ۶۵) و مناقب ابن‌شهر آشوب (ج ۲ ص ۱۴۹ چاپ اول). ۲- این شعر از اشعار معروفه است لیکن عبارات متفاله نقل شده است مثلاً: «نا بر آئینه در خاطر من هست در تاریخ و صاف و کشکول فیخ یغائی» باین عبارت است:

و اذا کان الفراق دلیل قوم فاروس المعجوس لهم مقله

و این شعر مروی در کتب ادب فارسی از تصرفی در ترجمه آنست:

هر که را دهری کلاخ کند بی گمان دل بطنه داغ کند

و مراد از «دخمه» گورستان گورگان است پس شعر به ترجمه همان بیت عربی است و در بعضی کتب گویا معنی الیبت نیز از آن جمله است صراحتاً چنین نقل شده است: «و سیاه هم میطلّ! لها لکینا» و در کتاب المستطرف فی کلّ فن مستطرف همین بیت را جزء اشعار منظوم نقل کرده است در حرف سیم باین عبارت (در جریع شود بجلد اوله فصل چهارم از باب سادس؛ ص ۲۱): «و من یکن الفراق له دلیلا یریم علی جیفه لکلاب»

اما جواب این کلمات آنست که خواجه درین کتاب پیچند موضع نفی تقیّه کرده است و انکارها نموده و تقیّه را با باطنی بر این کرده و اینجا تقیّه صرف می‌کند پس بقول او باطنی باشد که چون علی بر حق باشد لازم آید که عایشه بر باطل باشد و اگر عایشه بر حق بوده است لازم آید که علی بر باطل بوده است، و چون نیارد گفتن و بیارد نوشتن ناچار تقیّه کرده باشد علی‌رغمه، و اگر گویند: بر عایشه پوشیده داشتند با علم و عقل و دانش عایشه چگونه کاری بدین معظمی که خون ریختن علی باشد بتوان پوشیده؟ و اگر بپوشیدند الا طلحه و زبیر بپوشیدند باشند پس ایشان باری بخون چون علی قنوی کنند و در خدمت دهند دمی کنند میطل باشند و هر دو از مشرکانند؟ ندانم تا تقیّه آنست که خواجه کرد ماست یا نه، پس اگر طلحه و زبیر که بخون علی مرثی می‌کنند خلیفه آخرین است و مضطرب است است؛ قنوی کنند و رضا دهند میطل و شال نباشند این قدر باشد که مضطرب باشند این جماعت که انکار امامت بویکر کنند که خلیفه اوّل است مکرر کافر و رافضی نباشند؛ هم مضطرب باشند پس در حق مکرران امامت بویکر کتاب برین صفت ندانم که روا باشد کردن یا نه و محال است که طلحه و زبیر تا مکرران امامت علی نباشند بیخ در روی او کشند تا خواجه هر دو حال با یکدیگر قیاس می‌کند تا اصحاب جمل را میطل و شال و هالاسمی داد، یا نه؟ رافضیان را نیز ناجی می‌داند و گرنه حیثی بی‌اورد که امامت بویکر اولیتر است از امامت علی، مکرر بویکر «ص» و معصوم است و علی اختیار و جایز الخطا، تا این طریقت سره فهم کند و تقیّه یا لکنند تا باطنی لازم نیاید و یا چون تقیّه می‌کند صد جایگاه قیمت دایم تقیّه کردن همت نهاده و هر کس که باضافی درین فصل تأمل کند فایده همه کتاب حاصل آید ان شاء الله تعالی.

آنکه گفته است: «خواجیه و طلحه و زبیر توبه بیکر دلده».

۱- ع م ۴ ب ۲ «و اتوان یزیدین» ح ۲ «و اتوان یزیدین» و در اینجا وزنی ملاحظه دارد. ۲- ح ۲ «و عفره بشیره» و این عبارت اشاره بکلامی معروف است که مضمون آن مشتمل بر اهل بهشت بودن ده نفر است که آنان را دو میان اهل سنت و جماعت و عفره و بشیره گویند و آن کلام نزد شیعه از موضوعات و مضامین است.

اما جواب این کلمات آنست که این نویسنده سب را گویند؛ چگونه معلوم
خواهد شد که چون بنابر مصافحت نخست هر دو را کشته یافتند و چون پیغمبر به بعد از
آنکه واقعه افتاد بخواجه پیامد و جبرئیل پندارم بچنین قوم کمتر آید و غیب خود
نداشتند و اگر جایز باشد که بر او دانه که طلعه و زهر در حالت نزاع از عداوت
و خصومت علی توبه کردند و عیادت یافتند پس بکرم و فضل برین اصل جایز باید
داشتن که هشام حکم و مؤمن طاق و محمد نمان معید، دیونیس جندالرحمن،
و یوسف بابویه، و حسن و یونس و عبدالجبار معید، و علی عالم، و بلعمالی نقاش
و یونان دوریتی، و علی باسکک و علی زبیرک و بلعمالی میثاق و قتیبه بلخین
و بلعمالی رازی، و مانند ایشان همه در حال نزاع از عداوت بویکدیگر توبه کرده
باشند و عیادت یافته در اهلی عیادت پس زبان و قلم نگاه باید داشتن از مساوی و مطالب
ایشان، و این سورتها با توبه طلعه و زهر قیاس می کردند، و گرنه بر غیب سخن
تا گفتن چون این جماعت را که دشمن عمر و بویکدیگر می دادند ولعت می کند ایشان را
نیز که دشمنان علی بودند و بنیغ او کشته شدند حمایت تا کردند؛ تا شیت ایشان را
بد می گویند که خواب یک نیمه راست نباشد و یک نیمه دروغ؛ اگر راست همه
راست، و اگر جایز است همه جایز است، و اگر محال است همه محال، و رحمت بر
مسلمانی باد که با صاف می خواند و می داد.

آنکه گفته است: دعوی گفته آنوطلمح والذیر از جوان نکون من الذین
قال الله تعالی: وقرنا حافی صدورهم من غل اخواناً علی سرر متقابلین.

اما جواب این کلمات آنست که منزه باشد امیر المؤمنین علیه السلام از
چنین سخن که تیغ بر کمر و جفا می را می کشد و می گویند امیدوارم که بیایات
ایشان را خلاص باشد و نه سخن امیر المؤمنین است و مذهب چنانست که حرب یا
۱- ع شد و در تفسیر یافته م ب ندارند ۲- نسخ: و عبدالرحمن بن سیر، ۳- م
ب ح از این و بلعمالی، تا و بلعمالی، آینه را ندارند و عبارت منصرفاً در نسخه و ج است
و نسخه ده نیز در اینجا یقیناً افتاده دارد. ۴- فقط در نسخه و ج هست بهین صورت.
۵- آیه ۴۷ سوره مبارکه حج.

امیر المؤمنین حریت با مصطفی بدین دلالت که او را گفت: لَحْمُكَ لَحْمِي،
و دَمُكَ دَمِي، وَحَرُّكَ حَرِّي، وَسِلْمُكَ سِلْمِي، و ما را در احوال اصحاب
جمل و مشقین و یهودان این قدر کفایت است که همه را هلاک داریم و مذهب شیعت
بی نقیسه ایست، و گردآوری داند که امیر المؤمنین علی بر منکران امامت خویشین
و جاحدان حق خود دلخوش کرده باشد و ایشان ناجی و دستگارشوند و چنانچه در
باید داشتن که بویکدیگر عیادت یافتند و برافشان قه و آیه و قاشان و در مصالحه
و غیر هم خوش یکند و همه ناجی باشند و بیعت شوند، پس اگر ممکن نیست دست
از حمایت قاسطین و نا کتین و مازنین بردار تا عداوت علی همه بدو رخ شود چنانکه
قرآن خبر داده است و مصطفی علیه السلام بیان کرده بی شبهتی: و السلام علی النبی
سید المرسلین و آله المعصومین.

آنکه گفته است: دعوی گفت: اخواننا بفواعلینا = برادران ما با ما
شدند یعنی اهل جمل و مشقین.

اما جواب آنست که اگر درست شود که این لفظ علی گفته است هم دلالت
تجارت ایشان نکند که یاری تعالی بسی کافران را برادران پیغمبر این خوانده است
آنجا که گفت: والی عاوی اخطاهم هوذا والی نمود اخطاهم صالحاً واذکر اخطای
و مانند این تا این شبهت خواجه انتقالی بر مایه تجاوت نکند که کافر و بخاید
بماند و گر چه خدای برادر هر دو صالح خواند، و خدای بی بدو رخ شود و گر چه
علیش برادر خواند، و «ان الله ین آملوا» چندان منزلت باشد که دم کفر را
از دنبال نباشد، هم چنین منزلت «اخواننا» هم سره بودی اگر «بفواعلینا» از دنبال

۱- از احادیث تفسیری و مسلم المصنوع در بیان فریقین است. ۲- صند دو آیه: یکی آیه ۶۵
سوره مبارکه اعراف و دیگری آیه ۵۰ سوره مبارکه هود. ۳- صند دو آیه: یکی آیه
۶۱ سوره مبارکه هود و دیگری آیه ۷۳ سوره مبارکه اعراف. ۴- صند آیه ۱ سوره مبارکه
احقاف. ۵- اشاره باین آیه مبارکه است: «ان الله ین آملوا» کفر و انهم کفروا
ثم ان داد و اکفرا لم یکن الله لیفرهم ولا یهدیهم سیلاً (آیه ۳۷ سوره انعام) و نیز
در سوره منافقین فرموده: و ذلك بانهم آمنوا ثم کفروا طبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون (آیه ۳).

بودی؛ پس بمنزلت آن آمد که خدای تعالی گفت: «ان الذين آمنوا ثم كفروا، تاولوا جوهه چون این حیثیت بشنود بدان همت منور نشود که حساب قیامت له بهکم شاست؛ بهکم خلعت، ووقیت کل نفس ما کسبت وهم لا یظنون».

فصل

اما بدان ای برادر که این فصلی است مبتدا بهمارش آن فصل که خواجه نوستی آوردست که مذهب را فنی بنا نه ایمانند که آنرا چهار حد باشد و ما بنو شتم و جواب گفته شد و این فصل بعد از آن نوشته آمد تا هر کس می خواند می داند؛ والحمد لله رب العالمین.

اولا بدان ای برادر که مذهب این مصنف انتقالی نوستی را فنی بدست شده مانده است برائی که اساسش از جبر است و پیشادش از تشبیه و دیوادی همه از قد راست، و سقهایش از بغض آل مصطفی است، و درش در کوی چقا و منصب و هوا است، و در آن سرای چهار صنفه است يك صنفه صفت جهودی دارد، و دوم صنفه صفت ترسانی، و سوم صنفه صفت گبر کی، و چهار صنفه صفت ملحدی دارد اگر حدود سرای مختل باشد چنانکه او خود در را فنی گفته است آن نقصان نکند که اندرون سرای بدین مختلی باشد چنانکه بیان کرده شود.

اولا آن صفاتی که صفت جهودی دارد آنست که جهودان گفتند: موسی و هارون دور ادر ادر ستاد کان خدای یکی نی، است و یکی وزیر، گفتند: موسی را قبول کردیم اما از هارون برگشتند و او را تنها رها کردند تا او این شکایت چون موسی از میقات نگاه باز آمد برین وجه که قرآن خیر می دهد می گیرد که: «یا بنی ام ان القوم استمنفونی و کادوا یقتلوننی» کذلک میچیران و خواجگ امت رسول را گفتند: قبول کردیم و برادرش دوسیش را قبول نکردند و ازو برگشتند و با آخرش بکشتبده و به چیز جهودان مشابهت کردند:

- ۱- ت م ب د و ح ا ه ۲- ذیل آیه ۲۵ سوره مبارکه آل عمران. ۳- م ب د و یکرده. ح د و کرده. ۴- از آیه ۱۵۰ سوره مبارکه اعراف.

اولک بدانکه جهودان موسی را گفتند: خدای را بهما هره بهما ای تابدین چشم سرتی بینیم فقالوا اذنا لله جوهه تابدین کافر شدند و صافه بدیشان فرود آمده این میچیران هم چنین دعوی کردند در خدای رؤیتی میجاره و بخلاف آنکه حقیقتان می گویند که: رؤیتی معقول است تا از طریق علم اثبات می کنند چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام گفت: لا أعبد رباً لم أره و میچیره و مشبهه می گویند بینیم خدای را بدین چشم سرتی و معشای اقرین عظیم تر باشد.

دوم مانده کی ایشان بیهودانست که هر آیت که از تورات موسی بر ایشان خواند گفتند: موسی از قیاس خوش می گوید و این له کلام خداست تا باری تعالی ایشان را بنکاهای مختلف تنویر کرد چنانکه گفت: «فأرسلنا طهم الطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم آیات مفضلات» کذلک مذهب میچیران این است چنین است که روا باشد که باری تعالی صدیق قول کذاب کند، یا رسول بخلاف قول خدای هر چه خواهد گوید، و تلیسیر اندله روا دارند تا باطل بصدق بما نماید و حق باطل هر من کند.

سیوم آنست که ایشان گفتند: موسی را قبول کردیم و هارون را نتواهم تا هر دو هم انکار وحدانیت کرده باشند و هم انکار رسالت و هم انکار ولایت. اما صنفه ای که صفت ترسانی دارد آنست که ترسانان به قدیم گفتند: اقنوب الایه و اقنوب الایه، و اقنوب روح القدس و چون آن کلام خواستند گفتند: اگر سه قدیم باشد نقصان خدای باشد کذلک میچیران است نه قدیم اثبات کردند ذات

۱- از آیه ۱۵۲ سوره مبارکه نساء. ۲- ت م ب ح د و حقیان. ۳- روایت بسیار مروی است که در کتب خبره از انیر المؤمنین (ع) نقل کرده اند از جمله نهج البلاغه و سماعین برقی و توحید صمدی و امالی او و احتجاج طبرسی و غیر آن و نقل قسمی از موارد آن در ذیل همین مورد از جاب اول اشاره کرده ایم (ص ۲۸۲). و ضمن حدیثی چنین نظم کرده اند:

- ۱- ت م ب د و ح ا ه ۲- ذیل آیه ۱۵۰ سوره مبارکه اعراف. ۳- م ب د و یکرده. ح د و کرده. ۴- از آیه ۱۵۰ سوره مبارکه اعراف. ۵- یعنی چون دیگران از اهلان این قول را دلیل خواستند ایشان در مقام استدلال گفتند.

و قدرت و علم و حیات و اراده و ادراک و کلام و سمع و بصر، هر به قدیم گفتند تا سه بار مانند گی دارند بر سایانه و فر آن یابند که خدای تعالی یکی است نه سه است و نه نه است؛ انما هو إله واحد، و مشاهدت دارند بنصاری که به خدای گفتند لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة، و مشاهدت دارند بطایفه که بیچاره ارکان گفتند و دو سه و چهار نه باشد، و مجبیه به قدیم اثبات کردند تا هر سه گروه مشاهدت کرد و باشند و بتأمل درین کلمات فایده حاصل شود.

و اما آن صفة که سخت گیر کی دارد آنست که گیر کان گفتند: یزدان مطبوع است بر غیر و هرگز شر تواند کردن و اهر من مطبوع است بر شر و هرگز غیر تواند کرد؛ كذلك مجبیه را مذهب اینست که: مؤمن مطیع مطبوع است بر ایمان و طاعت؛ و هرگز کفر و معصیت تواند کرد؛ و کافر عاصی مجبیه و مقهور است بر کفر و معصیت؛ و هرگز طاعت تواند کرد؛ و یکه مانند گی دارد این طریقت بیکبر کی و از اینجا است که رسول صلی الله علیه و آله گفته است: قد ربت هذه الأمة مجبیه.

و صفة چهارم که صفت ملحدی دارد آنست که ملحد موجب و مؤثر در معرفت باری تعالی قول میگوید و از عقل و نظریه آنکند و مجبیه را چنینه

۱- از آیه ۵۱ سوره مبارکه نحل، ۲- صند آیه ۷۳ سوره مبارکه مائده، ۳- گویا این دو از طرف منی آیه مبارکه و قوله لا تتخفوا الیهن انما هو الواحد احدی که اثبیت دور بودن اله باشد مأخوذ است و اگر نه تصریحی با ایمانی به این دو نشده است.

۴- صفوح (و فی) در کتاب التوحید دو باب فضا و قدر در حدیث ۴۹ گفته (ص ۳۸۲ چاپ غفاری): وحدتاً علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق رحمه الله قال: حدثنا محمد بن ابی عبد الله الکوفی قال: حدثنا موسی بن عمران السخی عن حماد بن محمد بن یزید الترقی عن علی بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال: سأله عن الرئی أندفع من القدر شیئا قال: هی من القدر، و قال علیه السلام: ان القدریه مجوس هذه الامة وهم الذين اذوا ان یصفوا الله بعدله فأخرجوه من سلطانهم، و فهم تزلت هذه الامة؛ و هو یحیی فی النار علی و جوههم ذوقوا من سرفهنا کل شیء غشاه بقدر.

و نیز قول از ابن حنبل حدیث حدیث صفی که بر حارث: و تلك المقالة عبدة الاوثان و خصماء الرحمن و قدریة هذه الامة و مجوسها و مشتمل است تل کرده که در موقوف در ضمیمه پنجم بآن اشاره خواهند از شاهانه تعالی.

مذهب اینست که نفی عقل و نظر کنند و حسن و قبح را حوائث بشریعت و قول و بیعت می کنند و تا یلیم دعوت نکنند معرفت خدای و معارف عقلی هیچ معلوم نشود و واجب باشد، و عقل و نظر را اثری باشد، و در عهد سلطان سید مسعود بن محمد بن ملک شام رحمة الله علیه بشهر ری با حضور دایره سلطان درین مسأله و در سائلی دیگر که مجبیه بدان منفر است ماجرهای بسیار رفت در پیشرفت سلطان و بحضور ارکان دولت و بحضور ائمه عراق و خوارسان و از مذهب خواجیه این معنی دست شد و علما و رؤسا و آن طایفه بخط خوش بنوشتند و تیرا کردند از مذهب بتقیه و خوف سلطان رجوع کردند و گواه گرفتند و سخنها آن دو عالم منتشر شده و مفتی روزگار قاضی الحسن الاشراف دایره رحمة الله علیه بصحت تأیید عقل و نظر و رد تسلیم و تقلید قبول فراموشی نوشته و مفتیان و ادبای شرای خواجیه بوسیله هنجایی بشارت بر پشته و در حال خواص سلطان و غلامان امیر عباس غازی می گفتند و بسیار بر او یگر گفتند و سفوغالی غزینی را در آویختند و در آن حالها خرج دهد و سخنی از آن رجوع بدمینة الاسلام بداد الخلافه فرستاد و یقیناً اسفراینی را از حضرت خلافت مهجور کردند، و پیراه سر با اسفراینی فرستادند و خواجیه عز الملك و ذریه سلطان بود بسبب مذهب اشاعره را مدعی کرد البته هیچ میسر نشد و بعد از مصادره و حبس رئیس الاکثه و بلفنا بیل امام شنیان، و رجوع از مذهب صدقینجاه ساله، و خطها بلمنت و اشعر مذهب که باز دادند و سخنها با طرازی فرستادند و ائمه خود اسان و مادر ادا التهر ضعیفان همه بیفراوند و این خبر قاش و منتشر شد آنکه چون دو سال بر آمد برین حادثه دگر باره

۱- حجت بیهوشانه گویا بر ادعای آنکه از غوغا نگران بود میان هستند و بارت دیگر معانی که مراد باقی بقیه بعضی ادبای و اشعر اداست، و معنی باین معنی در لغت عربی بکار رفته است و در نسخ: و حشانه بلفنا بیل بقیه و متن موالف نسخة ده است. ۲- ع: و بر پشته ب: و بر پشته ج: و غارت کرده و گویا بر پشته مخفف و بر پشته است بقیه جابوب کردند باین معنی که هر چه داشت بشارت بردند. ۳- این قمر را دو نسخة وح: ده ندارند. ۴- برای ترجمه و مراد الاکثه رجوع شود به ضمیمه پنجم.

در گوشه‌ها فراگفت و گوی گرفتند که: آن رجوع و کثرت از غفور سلطان و از بیم تیغ ترکان بود. منشأ این کتاب می‌بایست که اطفال را باز نموده بودی که این عقیده است و عقیده مذهب رافضیان است و پینه و پلینه و پلینی یکی است و زبونی طریقت جهود است و روا باشد که رؤسا و ائمه اهل سنت اقتدا بروافض کنند و عقیده و پیروان مشابهت نمایند در زبونی، و چندانکه حق کت رهنمودی کرده البته آب ریخته با کوزه رفت و خفت از قالب پیتاده باز جای خوش بختاد که بهمدان در حضرت اشرف انور مسعودی با حضور ملکان بزرگه محمد شاه و ملکه آن قاعده را هم کرده بودند و آن طریقت بیان کرده بودند و آن آواز از شرق تا غرب برسیه بود و خواجه ابوسع از آیین پیغمبر رفت و در دارالخلافه و در جوامع و در مدارس بغداد تمهید این قاعده بگرد که نظر بر وجه مؤثر است در طریق معرفت باری تعالی، و قول رسول در خرمیات و مبادات و معاملات و توابع و لواحق آن بکار بایده و انبیا معصومانه و جزا بر عمل است و خطا باشد، و از آیین باسفهان رفت که دارالسنه و الیماعه است و بهضویر علمای بزرگ و حکمای مشیر این فصل علی رؤس الملای بر سر منبر آغاز کرد و بهمنظره و محاوره تقریر کرد که حق اینست و باطل آنست، و جماعتی از مفسدان و عاصیه که در آن غوغا کرده مالشها یافتند از خواجگان حبشی که مشیران ملک و مدبر این دولت بودند چون نیمه‌الدین رشید جامعه داد و بوشرف الدین کرد بازو و جمال اقبال، و خواجه بالول مسعود که همه حقیقیان معتمد بودند و باری تعالی توحید و موحدان را صریح کرد که گفته است: و کان حقاً علینا

۱- مراد و گرفته‌ها است و رسم الخط قدیم چنین بوده است: ۲- ۳- ۴- ۵- ۶- ۷- ۸- ۹- ۱۰- ۱۱- ۱۲- ۱۳- ۱۴- ۱۵- ۱۶- ۱۷- ۱۸- ۱۹- ۲۰- ۲۱- ۲۲- ۲۳- ۲۴- ۲۵- ۲۶- ۲۷- ۲۸- ۲۹- ۳۰- ۳۱- ۳۲- ۳۳- ۳۴- ۳۵- ۳۶- ۳۷- ۳۸- ۳۹- ۴۰- ۴۱- ۴۲- ۴۳- ۴۴- ۴۵- ۴۶- ۴۷- ۴۸- ۴۹- ۵۰- ۵۱- ۵۲- ۵۳- ۵۴- ۵۵- ۵۶- ۵۷- ۵۸- ۵۹- ۶۰- ۶۱- ۶۲- ۶۳- ۶۴- ۶۵- ۶۶- ۶۷- ۶۸- ۶۹- ۷۰- ۷۱- ۷۲- ۷۳- ۷۴- ۷۵- ۷۶- ۷۷- ۷۸- ۷۹- ۸۰- ۸۱- ۸۲- ۸۳- ۸۴- ۸۵- ۸۶- ۸۷- ۸۸- ۸۹- ۹۰- ۹۱- ۹۲- ۹۳- ۹۴- ۹۵- ۹۶- ۹۷- ۹۸- ۹۹- ۱۰۰- ۱۰۱- ۱۰۲- ۱۰۳- ۱۰۴- ۱۰۵- ۱۰۶- ۱۰۷- ۱۰۸- ۱۰۹- ۱۱۰- ۱۱۱- ۱۱۲- ۱۱۳- ۱۱۴- ۱۱۵- ۱۱۶- ۱۱۷- ۱۱۸- ۱۱۹- ۱۲۰- ۱۲۱- ۱۲۲- ۱۲۳- ۱۲۴- ۱۲۵- ۱۲۶- ۱۲۷- ۱۲۸- ۱۲۹- ۱۳۰- ۱۳۱- ۱۳۲- ۱۳۳- ۱۳۴- ۱۳۵- ۱۳۶- ۱۳۷- ۱۳۸- ۱۳۹- ۱۴۰- ۱۴۱- ۱۴۲- ۱۴۳- ۱۴۴- ۱۴۵- ۱۴۶- ۱۴۷- ۱۴۸- ۱۴۹- ۱۵۰- ۱۵۱- ۱۵۲- ۱۵۳- ۱۵۴- ۱۵۵- ۱۵۶- ۱۵۷- ۱۵۸- ۱۵۹- ۱۶۰- ۱۶۱- ۱۶۲- ۱۶۳- ۱۶۴- ۱۶۵- ۱۶۶- ۱۶۷- ۱۶۸- ۱۶۹- ۱۷۰- ۱۷۱- ۱۷۲- ۱۷۳- ۱۷۴- ۱۷۵- ۱۷۶- ۱۷۷- ۱۷۸- ۱۷۹- ۱۸۰- ۱۸۱- ۱۸۲- ۱۸۳- ۱۸۴- ۱۸۵- ۱۸۶- ۱۸۷- ۱۸۸- ۱۸۹- ۱۹۰- ۱۹۱- ۱۹۲- ۱۹۳- ۱۹۴- ۱۹۵- ۱۹۶- ۱۹۷- ۱۹۸- ۱۹۹- ۲۰۰- ۲۰۱- ۲۰۲- ۲۰۳- ۲۰۴- ۲۰۵- ۲۰۶- ۲۰۷- ۲۰۸- ۲۰۹- ۲۱۰- ۲۱۱- ۲۱۲- ۲۱۳- ۲۱۴- ۲۱۵- ۲۱۶- ۲۱۷- ۲۱۸- ۲۱۹- ۲۲۰- ۲۲۱- ۲۲۲- ۲۲۳- ۲۲۴- ۲۲۵- ۲۲۶- ۲۲۷- ۲۲۸- ۲۲۹- ۲۳۰- ۲۳۱- ۲۳۲- ۲۳۳- ۲۳۴- ۲۳۵- ۲۳۶- ۲۳۷- ۲۳۸- ۲۳۹- ۲۴۰- ۲۴۱- ۲۴۲- ۲۴۳- ۲۴۴- ۲۴۵- ۲۴۶- ۲۴۷- ۲۴۸- ۲۴۹- ۲۵۰- ۲۵۱- ۲۵۲- ۲۵۳- ۲۵۴- ۲۵۵- ۲۵۶- ۲۵۷- ۲۵۸- ۲۵۹- ۲۶۰- ۲۶۱- ۲۶۲- ۲۶۳- ۲۶۴- ۲۶۵- ۲۶۶- ۲۶۷- ۲۶۸- ۲۶۹- ۲۷۰- ۲۷۱- ۲۷۲- ۲۷۳- ۲۷۴- ۲۷۵- ۲۷۶- ۲۷۷- ۲۷۸- ۲۷۹- ۲۸۰- ۲۸۱- ۲۸۲- ۲۸۳- ۲۸۴- ۲۸۵- ۲۸۶- ۲۸۷- ۲۸۸- ۲۸۹- ۲۹۰- ۲۹۱- ۲۹۲- ۲۹۳- ۲۹۴- ۲۹۵- ۲۹۶- ۲۹۷- ۲۹۸- ۲۹۹- ۳۰۰- ۳۰۱- ۳۰۲- ۳۰۳- ۳۰۴- ۳۰۵- ۳۰۶- ۳۰۷- ۳۰۸- ۳۰۹- ۳۱۰- ۳۱۱- ۳۱۲- ۳۱۳- ۳۱۴- ۳۱۵- ۳۱۶- ۳۱۷- ۳۱۸- ۳۱۹- ۳۲۰- ۳۲۱- ۳۲۲- ۳۲۳- ۳۲۴- ۳۲۵- ۳۲۶- ۳۲۷- ۳۲۸- ۳۲۹- ۳۳۰- ۳۳۱- ۳۳۲- ۳۳۳- ۳۳۴- ۳۳۵- ۳۳۶- ۳۳۷- ۳۳۸- ۳۳۹- ۳۴۰- ۳۴۱- ۳۴۲- ۳۴۳- ۳۴۴- ۳۴۵- ۳۴۶- ۳۴۷- ۳۴۸- ۳۴۹- ۳۵۰- ۳۵۱- ۳۵۲- ۳۵۳- ۳۵۴- ۳۵۵- ۳۵۶- ۳۵۷- ۳۵۸- ۳۵۹- ۳۶۰- ۳۶۱- ۳۶۲- ۳۶۳- ۳۶۴- ۳۶۵- ۳۶۶- ۳۶۷- ۳۶۸- ۳۶۹- ۳۷۰- ۳۷۱- ۳۷۲- ۳۷۳- ۳۷۴- ۳۷۵- ۳۷۶- ۳۷۷- ۳۷۸- ۳۷۹- ۳۸۰- ۳۸۱- ۳۸۲- ۳۸۳- ۳۸۴- ۳۸۵- ۳۸۶- ۳۸۷- ۳۸۸- ۳۸۹- ۳۹۰- ۳۹۱- ۳۹۲- ۳۹۳- ۳۹۴- ۳۹۵- ۳۹۶- ۳۹۷- ۳۹۸- ۳۹۹- ۴۰۰- ۴۰۱- ۴۰۲- ۴۰۳- ۴۰۴- ۴۰۵- ۴۰۶- ۴۰۷- ۴۰۸- ۴۰۹- ۴۱۰- ۴۱۱- ۴۱۲- ۴۱۳- ۴۱۴- ۴۱۵- ۴۱۶- ۴۱۷- ۴۱۸- ۴۱۹- ۴۲۰- ۴۲۱- ۴۲۲- ۴۲۳- ۴۲۴- ۴۲۵- ۴۲۶- ۴۲۷- ۴۲۸- ۴۲۹- ۴۳۰- ۴۳۱- ۴۳۲- ۴۳۳- ۴۳۴- ۴۳۵- ۴۳۶- ۴۳۷- ۴۳۸- ۴۳۹- ۴۴۰- ۴۴۱- ۴۴۲- ۴۴۳- ۴۴۴- ۴۴۵- ۴۴۶- ۴۴۷- ۴۴۸- ۴۴۹- ۴۵۰- ۴۵۱- ۴۵۲- ۴۵۳- ۴۵۴- ۴۵۵- ۴۵۶- ۴۵۷- ۴۵۸- ۴۵۹- ۴۶۰- ۴۶۱- ۴۶۲- ۴۶۳- ۴۶۴- ۴۶۵- ۴۶۶- ۴۶۷- ۴۶۸- ۴۶۹- ۴۷۰- ۴۷۱- ۴۷۲- ۴۷۳- ۴۷۴- ۴۷۵- ۴۷۶- ۴۷۷- ۴۷۸- ۴۷۹- ۴۸۰- ۴۸۱- ۴۸۲- ۴۸۳- ۴۸۴- ۴۸۵- ۴۸۶- ۴۸۷- ۴۸۸- ۴۸۹- ۴۹۰- ۴۹۱- ۴۹۲- ۴۹۳- ۴۹۴- ۴۹۵- ۴۹۶- ۴۹۷- ۴۹۸- ۴۹۹- ۵۰۰- ۵۰۱- ۵۰۲- ۵۰۳- ۵۰۴- ۵۰۵- ۵۰۶- ۵۰۷- ۵۰۸- ۵۰۹- ۵۱۰- ۵۱۱- ۵۱۲- ۵۱۳- ۵۱۴- ۵۱۵- ۵۱۶- ۵۱۷- ۵۱۸- ۵۱۹- ۵۲۰- ۵۲۱- ۵۲۲- ۵۲۳- ۵۲۴- ۵۲۵- ۵۲۶- ۵۲۷- ۵۲۸- ۵۲۹- ۵۳۰- ۵۳۱- ۵۳۲- ۵۳۳- ۵۳۴- ۵۳۵- ۵۳۶- ۵۳۷- ۵۳۸- ۵۳۹- ۵۴۰- ۵۴۱- ۵۴۲- ۵۴۳- ۵۴۴- ۵۴۵- ۵۴۶- ۵۴۷- ۵۴۸- ۵۴۹- ۵۵۰- ۵۵۱- ۵۵۲- ۵۵۳- ۵۵۴- ۵۵۵- ۵۵۶- ۵۵۷- ۵۵۸- ۵۵۹- ۵۶۰- ۵۶۱- ۵۶۲- ۵۶۳- ۵۶۴- ۵۶۵- ۵۶۶- ۵۶۷- ۵۶۸- ۵۶۹- ۵۷۰- ۵۷۱- ۵۷۲- ۵۷۳- ۵۷۴- ۵۷۵- ۵۷۶- ۵۷۷- ۵۷۸- ۵۷۹- ۵۸۰- ۵۸۱- ۵۸۲- ۵۸۳- ۵۸۴- ۵۸۵- ۵۸۶- ۵۸۷- ۵۸۸- ۵۸۹- ۵۹۰- ۵۹۱- ۵۹۲- ۵۹۳- ۵۹۴- ۵۹۵- ۵۹۶- ۵۹۷- ۵۹۸- ۵۹۹- ۶۰۰- ۶۰۱- ۶۰۲- ۶۰۳- ۶۰۴- ۶۰۵- ۶۰۶- ۶۰۷- ۶۰۸- ۶۰۹- ۶۱۰- ۶۱۱- ۶۱۲- ۶۱۳- ۶۱۴- ۶۱۵- ۶۱۶- ۶۱۷- ۶۱۸- ۶۱۹- ۶۲۰- ۶۲۱- ۶۲۲- ۶۲۳- ۶۲۴- ۶۲۵- ۶۲۶- ۶۲۷- ۶۲۸- ۶۲۹- ۶۳۰- ۶۳۱- ۶۳۲- ۶۳۳- ۶۳۴- ۶۳۵- ۶۳۶- ۶۳۷- ۶۳۸- ۶۳۹- ۶۴۰- ۶۴۱- ۶۴۲- ۶۴۳- ۶۴۴- ۶۴۵- ۶۴۶- ۶۴۷- ۶۴۸- ۶۴۹- ۶۵۰- ۶۵۱- ۶۵۲- ۶۵۳- ۶۵۴- ۶۵۵- ۶۵۶- ۶۵۷- ۶۵۸- ۶۵۹- ۶۶۰- ۶۶۱- ۶۶۲- ۶۶۳- ۶۶۴- ۶۶۵- ۶۶۶- ۶۶۷- ۶۶۸- ۶۶۹- ۶۷۰- ۶۷۱- ۶۷۲- ۶۷۳- ۶۷۴- ۶۷۵- ۶۷۶- ۶۷۷- ۶۷۸- ۶۷۹- ۶۸۰- ۶۸۱- ۶۸۲- ۶۸۳- ۶۸۴- ۶۸۵- ۶۸۶- ۶۸۷- ۶۸۸- ۶۸۹- ۶۹۰- ۶۹۱- ۶۹۲- ۶۹۳- ۶۹۴- ۶۹۵- ۶۹۶- ۶۹۷- ۶۹۸- ۶۹۹- ۷۰۰- ۷۰۱- ۷۰۲- ۷۰۳- ۷۰۴- ۷۰۵- ۷۰۶- ۷۰۷- ۷۰۸- ۷۰۹- ۷۱۰- ۷۱۱- ۷۱۲- ۷۱۳- ۷۱۴- ۷۱۵- ۷۱۶- ۷۱۷- ۷۱۸- ۷۱۹- ۷۲۰- ۷۲۱- ۷۲۲- ۷۲۳- ۷۲۴- ۷۲۵- ۷۲۶- ۷۲۷- ۷۲۸- ۷۲۹- ۷۳۰- ۷۳۱- ۷۳۲- ۷۳۳- ۷۳۴- ۷۳۵- ۷۳۶- ۷۳۷- ۷۳۸- ۷۳۹- ۷۴۰- ۷۴۱- ۷۴۲- ۷۴۳- ۷۴۴- ۷۴۵- ۷۴۶- ۷۴۷- ۷۴۸- ۷۴۹- ۷۵۰- ۷۵۱- ۷۵۲- ۷۵۳- ۷۵۴- ۷۵۵- ۷۵۶- ۷۵۷- ۷۵۸- ۷۵۹- ۷۶۰- ۷۶۱- ۷۶۲- ۷۶۳- ۷۶۴- ۷۶۵- ۷۶۶- ۷۶۷- ۷۶۸- ۷۶۹- ۷۷۰- ۷۷۱- ۷۷۲- ۷۷۳- ۷۷۴- ۷۷۵- ۷۷۶- ۷۷۷- ۷۷۸- ۷۷۹- ۷۸۰- ۷۸۱- ۷۸۲- ۷۸۳- ۷۸۴- ۷۸۵- ۷۸۶- ۷۸۷- ۷۸۸- ۷۸۹- ۷۹۰- ۷۹۱- ۷۹۲- ۷۹۳- ۷۹۴- ۷۹۵- ۷۹۶- ۷۹۷- ۷۹۸- ۷۹۹- ۸۰۰- ۸۰۱- ۸۰۲- ۸۰۳- ۸۰۴- ۸۰۵- ۸۰۶- ۸۰۷- ۸۰۸- ۸۰۹- ۸۱۰- ۸۱۱- ۸۱۲- ۸۱۳- ۸۱۴- ۸۱۵- ۸۱۶- ۸۱۷- ۸۱۸- ۸۱۹- ۸۲۰- ۸۲۱- ۸۲۲- ۸۲۳- ۸۲۴- ۸۲۵- ۸۲۶- ۸۲۷- ۸۲۸- ۸۲۹- ۸۳۰- ۸۳۱- ۸۳۲- ۸۳۳- ۸۳۴- ۸۳۵- ۸۳۶- ۸۳۷- ۸۳۸- ۸۳۹- ۸۴۰- ۸۴۱- ۸۴۲- ۸۴۳- ۸۴۴- ۸۴۵- ۸۴۶- ۸۴۷- ۸۴۸- ۸۴۹- ۸۵۰- ۸۵۱- ۸۵۲- ۸۵۳- ۸۵۴- ۸۵۵- ۸۵۶- ۸۵۷- ۸۵۸- ۸۵۹- ۸۶۰- ۸۶۱- ۸۶۲- ۸۶۳- ۸۶۴- ۸۶۵- ۸۶۶- ۸۶۷- ۸۶۸- ۸۶۹- ۸۷۰- ۸۷۱- ۸۷۲- ۸۷۳- ۸۷۴- ۸۷۵- ۸۷۶- ۸۷۷- ۸۷۸- ۸۷۹- ۸۸۰- ۸۸۱- ۸۸۲- ۸۸۳- ۸۸۴- ۸۸۵- ۸۸۶- ۸۸۷- ۸۸۸- ۸۸۹- ۸۹۰- ۸۹۱- ۸۹۲- ۸۹۳- ۸۹۴- ۸۹۵- ۸۹۶- ۸۹۷- ۸۹۸- ۸۹۹- ۹۰۰- ۹۰۱- ۹۰۲- ۹۰۳- ۹۰۴- ۹۰۵- ۹۰۶- ۹۰۷- ۹۰۸- ۹۰۹- ۹۱۰- ۹۱۱- ۹۱۲- ۹۱۳- ۹۱۴- ۹۱۵- ۹۱۶- ۹۱۷- ۹۱۸- ۹۱۹- ۹۲۰- ۹۲۱- ۹۲۲- ۹۲۳- ۹۲۴- ۹۲۵- ۹۲۶- ۹۲۷- ۹۲۸- ۹۲۹- ۹۳۰- ۹۳۱- ۹۳۲- ۹۳۳- ۹۳۴- ۹۳۵- ۹۳۶- ۹۳۷- ۹۳۸- ۹۳۹- ۹۴۰- ۹۴۱- ۹۴۲- ۹۴۳- ۹۴۴- ۹۴۵- ۹۴۶- ۹۴۷- ۹۴۸- ۹۴۹- ۹۵۰- ۹۵۱- ۹۵۲- ۹۵۳- ۹۵۴- ۹۵۵- ۹۵۶- ۹۵۷- ۹۵۸- ۹۵۹- ۹۶۰- ۹۶۱- ۹۶۲- ۹۶۳- ۹۶۴- ۹۶۵- ۹۶۶- ۹۶۷- ۹۶۸- ۹۶۹- ۹۷۰- ۹۷۱- ۹۷۲- ۹۷۳- ۹۷۴- ۹۷۵- ۹۷۶- ۹۷۷- ۹۷۸- ۹۷۹- ۹۸۰- ۹۸۱- ۹۸۲- ۹۸۳- ۹۸۴- ۹۸۵- ۹۸۶- ۹۸۷- ۹۸۸- ۹۸۹- ۹۹۰- ۹۹۱- ۹۹۲- ۹۹۳- ۹۹۴- ۹۹۵- ۹۹۶- ۹۹۷- ۹۹۸- ۹۹۹- ۱۰۰۰- ۱۰۰۱- ۱۰۰۲- ۱۰۰۳- ۱۰۰۴- ۱۰۰۵- ۱۰۰۶- ۱۰۰۷- ۱۰۰۸- ۱۰۰۹- ۱۰۱۰- ۱۰۱۱- ۱۰۱۲- ۱۰۱۳- ۱۰۱۴- ۱۰۱۵- ۱۰۱۶- ۱۰۱۷- ۱۰۱۸- ۱۰۱۹- ۱۰۲۰- ۱۰۲۱- ۱۰۲۲- ۱۰۲۳- ۱۰۲۴- ۱۰۲۵- ۱۰۲۶- ۱۰۲۷- ۱۰۲۸- ۱۰۲۹- ۱۰۳۰- ۱۰۳۱- ۱۰۳۲- ۱۰۳۳- ۱۰۳۴- ۱۰۳۵- ۱۰۳۶- ۱۰۳۷- ۱۰۳۸- ۱۰۳۹- ۱۰۴۰- ۱۰۴۱- ۱۰۴۲- ۱۰۴۳- ۱۰۴۴- ۱۰۴۵- ۱۰۴۶- ۱۰۴۷- ۱۰۴۸- ۱۰۴۹- ۱۰۵۰- ۱۰۵۱- ۱۰۵۲- ۱۰۵۳- ۱۰۵۴- ۱۰۵۵- ۱۰۵۶- ۱۰۵۷- ۱۰۵۸- ۱۰۵۹- ۱۰۶۰- ۱۰۶۱- ۱۰۶۲- ۱۰۶۳- ۱۰۶۴- ۱۰۶۵- ۱۰۶۶- ۱۰۶۷- ۱۰۶۸- ۱۰۶۹- ۱۰۷۰- ۱۰۷۱- ۱۰۷۲- ۱۰۷۳- ۱۰۷۴- ۱۰۷۵- ۱۰۷۶- ۱۰۷۷- ۱۰۷۸- ۱۰۷۹- ۱۰۸۰- ۱۰۸۱- ۱۰۸۲- ۱۰۸۳- ۱۰۸۴- ۱۰۸۵- ۱۰۸۶- ۱۰۸۷- ۱۰۸۸- ۱۰۸۹- ۱۰۹۰- ۱۰۹۱- ۱۰۹۲- ۱۰۹۳- ۱۰۹۴- ۱۰۹۵- ۱۰۹۶- ۱۰۹۷- ۱۰۹۸- ۱۰۹۹- ۱۱۰۰- ۱۱۰۱- ۱۱۰۲- ۱۱۰۳- ۱۱۰۴- ۱۱۰۵- ۱۱۰۶- ۱۱۰۷- ۱۱۰۸- ۱۱۰۹- ۱۱۱۰- ۱۱۱۱- ۱۱۱۲- ۱۱۱۳- ۱۱۱۴- ۱۱۱۵- ۱۱۱۶- ۱۱۱۷- ۱۱۱۸- ۱۱۱۹- ۱۱۲۰- ۱۱۲۱- ۱۱۲۲- ۱۱۲۳- ۱۱۲۴- ۱۱۲۵- ۱۱۲۶- ۱۱۲۷- ۱۱۲۸- ۱۱۲۹- ۱۱۳۰- ۱۱۳۱- ۱۱۳۲- ۱۱۳۳- ۱۱۳۴- ۱۱۳۵- ۱۱۳۶- ۱۱۳۷- ۱۱۳۸- ۱۱۳۹- ۱۱۴۰- ۱۱۴۱- ۱۱۴۲- ۱۱۴۳- ۱۱۴۴- ۱۱۴۵- ۱۱۴۶- ۱۱۴۷- ۱۱۴۸- ۱۱۴۹- ۱۱۵۰- ۱۱۵۱- ۱۱۵۲- ۱۱۵۳- ۱۱۵۴- ۱۱۵۵- ۱۱۵۶- ۱۱۵۷- ۱۱۵۸- ۱۱۵۹- ۱۱۶۰- ۱۱۶۱- ۱۱۶۲- ۱۱۶۳- ۱۱۶۴- ۱۱۶۵- ۱۱۶۶- ۱۱۶۷- ۱۱۶۸- ۱۱۶۹- ۱۱۷۰- ۱۱۷۱- ۱۱۷۲- ۱۱۷۳- ۱۱۷۴- ۱۱۷۵- ۱۱۷۶- ۱۱۷۷- ۱۱۷۸- ۱۱۷۹- ۱۱۸۰- ۱۱۸۱- ۱۱۸۲- ۱۱۸۳- ۱۱۸۴- ۱۱۸۵- ۱۱۸۶- ۱۱۸۷- ۱۱۸۸- ۱۱۸۹- ۱۱۹۰- ۱۱۹۱- ۱۱۹۲- ۱۱۹۳- ۱۱۹۴- ۱۱۹۵- ۱۱۹۶- ۱۱۹۷- ۱۱۹۸- ۱۱۹۹- ۱۲۰۰- ۱۲۰۱- ۱۲۰۲- ۱۲۰۳- ۱۲۰۴- ۱۲۰۵- ۱۲۰۶- ۱۲۰۷- ۱۲۰۸- ۱۲۰۹- ۱۲۱۰- ۱۲۱۱- ۱۲۱۲- ۱۲۱۳- ۱۲۱۴- ۱۲۱۵- ۱۲۱۶- ۱۲۱۷- ۱۲۱۸- ۱۲۱۹- ۱۲۲۰- ۱۲۲۱- ۱۲۲۲- ۱۲۲۳- ۱۲۲۴- ۱۲۲۵- ۱۲۲۶- ۱۲۲۷- ۱۲۲۸- ۱۲۲۹- ۱۲۳۰- ۱۲۳۱- ۱۲۳۲- ۱۲۳۳- ۱۲۳۴- ۱۲۳۵- ۱۲۳۶- ۱۲۳۷- ۱۲۳۸- ۱۲۳۹- ۱۲۴۰- ۱۲۴۱- ۱۲۴۲- ۱۲۴۳- ۱۲۴۴- ۱۲۴۵- ۱۲۴۶- ۱۲۴۷- ۱۲۴۸- ۱۲۴۹- ۱۲۵۰- ۱۲۵۱- ۱۲۵۲- ۱۲۵۳- ۱۲۵۴- ۱۲۵۵- ۱۲۵۶- ۱۲۵۷- ۱۲۵۸- ۱۲۵۹- ۱۲۶۰- ۱۲۶۱- ۱۲۶۲- ۱۲۶۳- ۱۲۶۴- ۱۲۶۵- ۱۲۶۶- ۱۲۶۷- ۱۲۶۸- ۱۲۶۹- ۱۲۷۰- ۱۲۷۱- ۱۲۷۲- ۱۲۷۳- ۱۲۷۴- ۱۲۷۵- ۱۲۷۶- ۱۲۷۷- ۱۲۷۸- ۱۲۷۹- ۱۲۸۰- ۱۲۸۱- ۱۲۸۲- ۱۲۸۳- ۱۲۸۴- ۱۲۸۵- ۱۲۸۶- ۱۲۸۷- ۱۲۸۸- ۱۲۸۹- ۱۲۹۰- ۱۲۹۱- ۱۲۹۲- ۱۲۹۳- ۱۲۹۴- ۱۲۹۵- ۱۲۹۶- ۱۲۹۷- ۱۲۹۸- ۱۲۹۹- ۱۳۰۰- ۱۳۰۱- ۱۳۰۲- ۱۳۰۳- ۱۳۰۴- ۱۳۰۵- ۱۳۰۶- ۱۳۰۷- ۱۳۰۸- ۱۳۰۹- ۱۳۱۰- ۱۳۱۱- ۱۳۱۲- ۱۳۱۳- ۱۳۱۴- ۱۳۱۵- ۱۳۱۶- ۱۳۱۷- ۱۳۱۸- ۱۳۱۹- ۱۳۲۰- ۱۳۲۱- ۱۳۲۲- ۱۳۲۳- ۱۳۲۴- ۱۳۲۵- ۱۳۲۶- ۱۳۲۷- ۱۳۲۸- ۱۳۲۹- ۱۳۳۰- ۱۳۳۱- ۱۳۳۲- ۱۳۳۳- ۱۳۳۴- ۱۳۳۵- ۱۳۳۶- ۱۳۳۷- ۱۳۳۸- ۱۳۳۹- ۱۳۴۰- ۱۳۴۱- ۱۳۴۲- ۱۳۴۳- ۱۳۴۴- ۱۳۴۵- ۱۳۴۶- ۱۳۴۷- ۱۳۴۸- ۱۳۴۹- ۱۳۵۰- ۱۳۵۱- ۱۳۵۲- ۱۳۵۳- ۱۳۵۴- ۱۳۵۵- ۱۳۵۶- ۱۳۵۷- ۱۳۵۸- ۱۳۵۹- ۱۳۶۰- ۱۳۶۱- ۱۳۶۲- ۱۳۶۳- ۱۳۶۴- ۱۳۶۵- ۱۳۶۶- ۱۳۶۷- ۱۳۶۸- ۱۳۶۹- ۱۳۷۰- ۱۳۷۱- ۱۳۷۲- ۱۳۷۳- ۱۳۷۴- ۱۳۷۵- ۱۳۷۶- ۱۳۷۷- ۱۳۷۸- ۱۳۷۹- ۱۳۸۰- ۱۳۸۱- ۱۳۸۲- ۱۳۸۳- ۱۳۸۴- ۱۳۸۵- ۱۳۸۶- ۱۳۸۷- ۱۳۸۸- ۱۳۸۹- ۱۳۹۰- ۱۳۹۱- ۱۳۹۲- ۱۳۹۳- ۱۳۹۴- ۱۳۹۵- ۱۳

خاستند هر چند آنکه خواجه بو نصر را گفتند: اختیار کدام جابب خواهی کرد؟ می گفت: اختیار فرزین، هر چند که منتهی بیشتر کردد هر صی تر بود و فایده نداشت و بزرگین رفت بعد از استقبال و قبول و زول آوردن پای پادشاه مظفر الدین نوبت مجلس نهادند او را، بر سر منبر یا حضور امیر و وزیر و قاضی و رئیس سنت و رؤسا و علما و عبادان و بزرگان از خواص و عوام این ماجری از او تا آخر که رفته بود از بطلان مذهب ایشان و مشابعت آن مذهب ب مذهب مقلدان و تابعیان و عوام در آن غلوی کردند که هیچانی کنند چون سیران آمده گفتند: در سیرای میر بیایستی یا امامان بگفتی که چه می باید کرد نه این سخن بگوش خواجه بو نصر رسید و درخواست از امیر و وزیر و درجه در جامع فرزین یا حضور سلطنت از میر دستن گفت و تقریر مذهب کرد و بطلان تعلیم و تقلید بنایت رسانید و همه مدح و ستایش شدند و سلامت باز آمد و اندیشه بد خواجه در پس منجبت خواجه پماند تا بدانی که:

کاری که ز حد گذشت بازی بود پیروده سخن بدین درازی نبود

پس خواجه که در اصلی بدین بزرگی بملحدان ماتدگی دارد شاید که ملحدان را ملحد بنمواند و نویسد و بداند که بیان کرده آمد که خواجه و سرایش چگونه است تا خواجه لوستنی انتقالی چون درین کلمات تأمل کند بداند که از باران بگریخته است و در بار باران آویخته است چنانکه مثل است: و کردم از باران حذر در باران آویختم^۱ بسیار تارافنی بود حد های سرایش همه با کفر و الحاد بود علی رغم، چون معیشت شد داخل سرایش همه از کفر و بدعت و الحاد

۱- حد: در اینجا از خواص و عوام در آلتلراج گفته و چهار پندیده در اصل یعنی شخصی که جامه و سلاح مخصوص در جنگ همراه داشته باشد و صفی کارها بکند مثل صحرایر و بعد از آن بجهاد یعنی نوبتون و استاد کار استعمال یافته (تا آخر کلام او) ۲- و مسالی: گفته به تشبیه ای که در (عراق) طرف میگرداند که با مسلمانان چکند و گویا صحیح در نسخه بوده است: که با مسلمانانی چه کنند و همچنان دولت یعنی خود پند و شورایین و برانگیختن و برانگیخته شدن (یعنی شعلی و لازم) آمده است و مراد در اینجا شورش کردن و قتل بر این موعود و عرقا برآمد انداختن است. ۳- در اقبال و حکم مروح و خفا آمده است:

است از خوشین آورده علی زعمه^۱ و در جامه آتانه^۲ بحقیقت، و هنر صبره^۳ عن طوبه^۴ و مسلمان علی محمد و آله الطیبین، و لمن الله علی اليهود و النجس و الدهریة و الملحدين و المجبرین.

آنگاه گفته است: فصل - بدان که مذهب شهر باید داشتن نه هر که در قم و قاشان^۵ و سبز و اردبیل و ری باشد و از مصلحت های دی [به] مصلحتگاه و زاده هر آن باشد باید که رافضی باشد مذهب حق باید داشتن، تبع هوی^۶ نبود نه از هر آنرا که در دی غالب رافضی اند آن بهتر بود اگر چه بعد بسا باشد.

اما جواب این فصل آنست که این معنی آنکس را بر سه گفتن که بنظر معترف باشد، و عقلا اثری گوید، و مکلف را در قبول و رد مذهب معیشت داده خواجه را که مذهب چنانست که معترف خدای بقول پیشمر توان حاصل کردن، و نیز مکلف قادر و مستعد نیست و سر نوشتی^۷ از لیست اگر خدای سر نوشت در دوزخ او^۸ رافضی بنوشته باشد مکلف تواند که سنی باشد؛ بهتر بملقی ندارد و گرسر نوشت سنی باشد خود تواند که رافضی باشد، و چون ایمان عطا خدای باشد آنرا که ایمان دهد خود کفر تواند کرد و چون کفر از خذلان خدایست آنکس را که کافر آفرید مؤمن تواند بود. پس با این مذهب که خواجه دارد نه مؤمن را با ایمان مدح توان کرد و نه کافر را بکفر تم^۹ توان کردن، نه روا باشد که سنی را دعا و ثنا گوید،

سوا از باران پاو دان گریختن مثل است در کجای سعادت گفته: هر که از بهوت طام بگیرد و اندر بهوت ریافتد چنان باشد که از باران حذر کند تا باران افتد نظامی گفته: کجین در خطرهای جان آدمیم ز باران سوزی تا بدان آدمیم.

۱- ج ۲، ط ۱: رافضی و رافعه (برآمد هم لغوی و هم معنی از این مورد و تا آنکه در سانی). ۲- نظیر و از چال در آمد و بجهاد افتاد است که در امانت و حکم به خدا با موافقتش مذکور است. ۳- ج ۲، ط ۱: و کافران. ۴- ج ۲، ط ۱: و کافران. ۵- ج ۲، ط ۱: و کافران. ۶- ج ۲، ط ۱: و کافران. ۷- ج ۲، ط ۱: و کافران. ۸- ج ۲، ط ۱: و کافران. ۹- ج ۲، ط ۱: و کافران. سر نوشت آنست که در آن روز در لوح خدایان برای هر شخصی ثبت شده است. ۸- ج ۲، ط ۱: و کافران.

و نه روا باشد که رافضی را نکوهش و مذمت گوید که قائل همه خدای است و چند
پنزلت جمادی است؛ پس برین طریقت و مذهب که خواجه دارد چگونه روا باشد
کتاب ساختن بر نفی^۱ و رافضی، باید که کتاب بر رد خدای ساختن و اداخت خدای
که رافضی را او رافضی آفریده است و دشنام و تخریب و انکار بر مذهب رافضی هم
روان باشد چون همه باراحت و قدرت و مشیت خدای تعالی باشد رافضی بیچاره بیگناه
باشد و مذهب پسر و مصلحتی ندارد پندایت و اضلال تملق دارد از آن خدای
تعالی، پس خواجه باید که یا دست از مذهب مجبوری بدارد و رافضی را بد مذهب
و اختیار رافضی نکوهش می کند^۲ و کر نه مجبور می باشد و رافضی را بیگناه میداند
و تنبیح خدای می زند که رافضی آفریده است و بدان کینه بر خود پیماید تا دلی
بشکیرد نه هر که سادی و مزدغانی و همدانی و هر و کردی و بهاولدی باشد واجب
کند که مجبور و مشبیه و قدری باشد.

و آنچه گفته است که: «بعد از پیاد اعتبار نیست» چو است که آنجا که سلمان
و پور و مقدار و صواب و برایت و خن و نیمه و زید^۳ بر لمانت علی متفق شدند
آن قلت را قدری باشد و اعتقاد بر کثرت مهاجر و اصحاب باشد و اینجا که دایان
بیشتر شیعی باشند بر کثرت اعتقادی و انتقادی باشد تا بیچاره مدبر هر چه باور
می گوید باخر میامل می کند و این خود مذهب و اعتقاد شیعت است که اعتقاد به
بر کثرت و قلت است بر عقل و نظر و معرفت است و محقق محقق باشد و کر چه یکی
باشد و معتدل معتدل باشد و کر چه صد هزار باشد؛ *إن الحق لا یسر ف بالسر جال و انما
السر جال یسر فون بالحق*^۴.

آنکه گفته است: «و کر چه بحدائق شرق و غرب مشهور است باصحاب

۱- ج ب: «نفی»؛ ج د: «نفی»؛ ۲- ب: «ساختن»؛ ۳- ج: «و رافضی»؛ ۴- ج:
«نکته»؛ ۵- مایه از ازل و کما تکل و کلام است؛ ۶- ب: «و گردی»؛ ج: «و راجری»
د: «و راجری»؛ ۷- مراد اسامی زید است زیرا زید در جنگ مرده غیب شده است در
زمان پسر اگر، پس اطلاق از قبل ذکر تا پند و اراده پسر است مانند جریر طبری.
۸- مایه از است مایه از حدیث معروف چنانکه در صفحه ۲۷۷ تفصیل بیان شد.

بر حنیفه و شافعی، خلیفه و سلطان و امرا و قضاة و آئمه و فقها و زهاد و مشوقه از اهل
مشت و جماعت است و حق روشن است و ظاهر، ملازمه سواد اعظم باید کردن و از
آن مذهب که در روی دارد بر چیز باید کردن که آن عین نفاق است.

اما جواب این کلمات آنست که: مذهب یوحنیفه و شافعی ظاهر است اما ایشان
هر دو متحد و عدلی و دما و بسخت اهل بیت معروف و مشهور، اگر خواجه همان
مذهب داند دست از مجبوری و مشبیه بیاید داشتن؛ و دعوت آن معضی را هر کردن
نفس حیا با لوفاف، و کر نه بنام یوحنیفه و شافعی دهل^۱ نازند.

و اما آنچه گفته است: «دست از مذهب بیاید داشتن که در روی دارد» حقا
که راست می گوید اگر کور آیمت هر کر شنیده است که شیعت مذهب خود را
حوالت بدو کس کردند؛ همیشه یک خدا گفته اند و یک رسول و یک امام اما
مذهب دو روی آن باشد که لاف از شافعی زند و مذهب اشعری دادند و این عین نفاق
باشد که اگر اصول مذهب شافعی سره است؛ اثبا بیوا الحسن اشعری کردن خطا
باشد و اگر مذهب شافعی در اصول دست نیست دست از فرض بیاید داشتن؛ پس
مذهب دو روی خواجه معتدل دارد و اگر گفته مذهب شافعی دارم اما طریقت
اشعری گویم، دوم خود را حنفی سنی می خواند چون شش مرغ و خنبط، و باور
خود را رافضی بوده است آنکه زید گفته اند؛ اکنون مجبوره و زید است که حشر فر
شود چون زین سالی مده سالی بر، چون خنبط و زیدی می روزی خنبط که چنانکه
گفته مر زین را^۲ بغض سالی مادر کی سالی بری، پس دو مذهبی و انتقادی و منافق
حنیفی سنی و شافعی اشعری خواجه است تا بدست خویش در دهن خویش نهاده
است و هر کس که سره بخواند نیک بداند و الحمد لله رب العالمین.

۱- نسخ: «و مرجع»؛ ۲- ج: «دغل و دور آنداج گفته»؛ دغل زین - دغا و تار است کار
(فرهنگ فارسی)؛ ۳- ج: «و کر کرد و کرد و کرد اگر کر»؛ ۴- مایه از است: «بند اشعری»
و ج: «بند ج»؛ ۵- د: «و بیشتر»؛ ۶- د: «و مرغان گفته»؛ و خنبط باطی سنی بودن فریت لازم را
گرفت و آن را خنبط هم خوانند بر پادشاه در آن (تا آخر کلام او)؛
۷- زین را (بدون نقطه و) و در برهان گفته: «زین بودن چمن گوشت دبا و خنبط
باشد گیاه»؛ شش مادر و خنبط مده مده می باشد؛ و بعضی گویند: بنفصال نزدیک سال مده می باشد.

آنکه گفته است: «وهمه شرق و غرب اسماء است دارنده».

اما جواب آنست که: مگر در تاریخ ننوایند است و ندیده است و از مسیر آن و سیاحتان و مسافران نشنیده است که از مقدار یک درم که زمین است پنج دانگ و سه تنو گفته اند: اهل کفر و شرک و بدعت و ضلالت اند^۱ از بیستان و فلکیستان و صابیه و دیو و دیو و دیو و منکران و حید و عدل و یونان از بر اهنه و سوسقانی و چنانکه افسای^۲ بلاد روم و فرهنج^۳ و هند و ترکستان و چین و ماچین و غیر آن تا صد^۴ یا سوچ و ماچوچ و هند و دیار سمنان و یک سو مسلمان است و آنکه مسلمان بر هتادسه کرده اند و مذاهب و مفاصل هر یک مذکور و مسطور است و سیع علیه السلام همرا باشت خود بر خوانده است و بیاض اضافت بخود مشوب ساخته^۵ تا کسی را زهره

۱- ع: «مشو»؛ ۲- و سه طبرج و دیرهان تابع گفته: «در پنج اول و ثانی بر او کشیده مقدار و وزن چهار چوب باشد و یک حصه از سی و چهار حصه میراثدان بقال و عرب آن طوچ است» پس پنج دانگ و سه تنو و سی و سه قسمت از سی و چهار قسمت خواهد بود. ۳- ج: د و عبارت بر این نسواست؛ و که از شش دانگ زمین پنج دانگ را اهل کفر و شرک و بدعت و ضلالت دارند (دو ضلالتناست) و بدیهی است که عبارت مصنف (د) را حوض کرده است چنانکه در اباحا جان این دو نسخه است که تغییر یافته اند. ۴- ج: ده از افسای. ۵- ج: فرنج و ج: و فرنگه و در اینجا ناصری گفته: «فرنج ضم اول و ثانی عرب فرنگ است و آنرا آفرین نیز گویند در لشکر کش اسکندر از مصر و یونان و روم» الکرری گفته:

زمهر و زعفر و روم و دوس یار است لشکر چو چشم خروس
و مراد از فرنج بطور قطع فرنگ است. ۵- یعنی است را بخود نسبت داده و بپا متکلم تعبیر کرده و «و امی» فرموده است در حدیث معروف مشهور و ملوک (د) در خصال در ابراب هتاد و بالاخر حدیث یازدهم را چنین نقل کرده از امام حسین علیه السلام که فرموده: و سمعت رسول الله (ص) یقول: ان امة موسى افرقت بطنی احدی و سیمین فرقة، فرقة تاجیه و سیمین فی النار، و افرقت امة عیسی بطنی علی اثنتین و سیمین فرقة فرقة تاجیه و اهل و سیمین فی النار، و ان امة منقرت بطنی علی ثلاث و سیمین فرقة فرقة تاجیه و اثنان و سیمین فی النار و این حدیث در کتب کلام و حدیث و ملوک و نقل عنوان شده است و معنی طوسی خویش نصیر الدین دشوان الله علیه با آن بر حقایق شیعیه و علیین فرقة تاجیه بر ایشان بحث کرده است و فی الحالین (د) در اول شرح فرموده از پدرش علامه و ابو ازیمو اجماع نصیر کیفیت استدلال را نقل فرموده است و ما در ذیل میزان الملن یا نایب قابل توجهی دریر امون این حدیث و سیمین فرقة تاجیه از طوسی به

نباشد که بخون و مال پیری از است فتوی کند و همه در حمایت شهادتین و شریعت و کتاب و قبله مصطفی اند اما تحریر و طبایعه که به پیروی و علة الاولی گفتند، و فلاسفه و ملاحنه و یواننه و تاسفیه^۱ و صابیه^۲ همه خارج از آن هتادسه کرده بقنای درست، آنکه ازین هتادسه کرده سه گروه سر و فرزند؛ حنفی و شیعیه و مشغوبی آنکه آن هتاد گانه خود را برین سه گانه بسته اند از هر جماعتی؛ چنانکه تاجیه و معتزله و بادعیان و کر امیه و با اسحاقیه و غیر ایشان [را] از مذهب یوحنیفه خوانده از پیر آنکه بقعه یوحنیفه کار کنند، و طریقت او دارند و ذفر و مذهب و مجتبه و اشاعره و مشبه و کتلیه^۳ و جهنیه و مجتبه و حنابل و مالکیه و غیر

— اعلام دشوان الله علیه ... نقل کرده ایم مطابق لفظی با تاجیه و فرمایند (ص ۱۹۳-۲۰۵).

۱- قال القیروز ابا دی: «تاسخ الازمة تدلواها اوانتر اصر فرن بعدا و رونه التاسخیه و زیدی در شرح آن گفته: و هی طائفة عقول بتاسخ الاوضاع و ان لا یست و هو مجاز و شهرستانی در مل و نعل ضمن ذکر کتبه گفته (ج ۲ طبع مصر بتصحیح شیخ احمد فیهی محمد ص ۹۲)؛ و التاسخ فیهم قالوا بتاسخ الاوضاع فی الایجاد و الاطلاق فی شخص و ما یلقی من الرامة و الحب و اللعنة و التوبی لمرتب علی ما استغنی و هو فی هذا آخر ج: علی ذلك (الی آخر مفاصل) و سید مرتضی دانی (د) در تفسیر: (المرام) در باب دو ازدهم تحت عنوان «در مفاصل اهل تاسخ» بتعمیل بیان عقاید تاسخیان پرداخته است یکی از تاسخیان و کتابی مشعل بنام «تاسخ و تاسخ و تراسخ و خامخ» تألیف کرده است فرایح انشت و در کتب محفل و فلسفه نیز از این متبیه بحث مفصل کرده اند. ۲- کذا فی «ج شب» ۳: «نصیه» و در مصطفی ح د نیز ندارند و ظاهر اینست که معرف و مصحف و دیبانی به باشند بدل اینکه بحث از فرق غیر اسلامی است که همه خارج از آن هتادسه فرقه و دیبانی نیز از فرق غیر اسلامی است با اتفاق ارباب مل و نعل، شهرستانی گفته: «و الدیبا یة اصحاب دیمان اکترا اصلین نوراً و ظلاماً، فانور یصل الخیر فصلاً و اخیاراً و الظلام یصل الشرطیاً و انظر ادرا (الی آخر مفاصل فی فرق السجوس) (ج ۸ ص ۹۰-۹۱) و سید مرتضی دانی در تفسیر: (المرام) در باب دوم ضمن ذکر فرق مجوس گفته: و قوم دیگر لا ایشان دیبانی اند گویند نور زنده است و ظلمت مرده (تا آخر بیان مفصل او) و اما نصیری چون ایشان از فرق متشبه از غلام هستند و آنان نیز از فرق مسلمین در همانند نمیتوان کلمه متن را با ایشان تطبیق کرد پس این کلمه بطور قطع معرف و مصحف است. ۳- قیروز آبادی گفته: «و حدیث بن کلاب کرمان متکلم و زیدی در شرح عبارت گفته: و حدیث بن کلاب مذکور از قبیل تجم و از اهل بصره بوده و او دینس و برادر گرس

و ترکان با شوکت این طریقت ظاهر است تا بداند که آن تقریر نه از سر دانش و علم و اضاف کرد است کمترین مغرب برین گونه است که بیان کرده شد و خواجه مصنف از دو مذهب لاف تواند زدن که مذهب شافعی نه مذهب یوحنیه است، و مذهب یوحنیه نه مذهب شافعی است، از اصول مذهب یوحنیه و از قروع مذهب [شافعی] که مسائل ایشان را با هم خلاف است و قوی بر آن مذهب بغلاف قوی است بر این مذهب، و مسجد های جامع جدا دقت را خلاقی ناپناه، اگر مخالفت و خلاف نبودی و مذهب بودی، این همه هست و باشد اما بخصوص در افتیان این دو مذهب یکی است تا مذهب شافعی بی قسم الله نماز درست باشد و مذهب یوحنیه بی قسم الله در اول قاعده کور سوخته اندازد و باشد و قول و آمین، در آخر الحمد له او واجب گوید، و این بدعت داده، و مانند این مسائل که بد ذکر همه کتاب مطول شود، و اگر اعتماد برین خیر است که: کل مجتهد مصیب، باید که هفتاد و سه صاحب مذهب همه مجتهد و مصیب و ناجی باشند که تفاوتی نباشد چون علما باشند همه مجتهدان باشند تا خواجه بداند که هم سنی تواند بودن و هم حنفی، بدو در آویستن نایم تفاوت در با باشد و عین تقیه باشد و مانند است کار مصنف انتقالی بد آنکه مردی را گفتند از کجائی گفت: از ما و رامین گفتند: الحق سروریشی رنگین داری که از دو جای باشی، الحق محتشم مردی است اول بمیرا شرافتی بده، آنکه بر او زبیدی شده، بعد از آن مجبوری شده و تصنیف برین وجه بکرده پس از سستی رجوع نمی یارد کردن و حرمت حنفیان می دارد، اکنون خود را از میان حنفی سنی می خواند و خود بداند است که بسیاری به تنگه روزی باشد؛ مذهبین بین ذلک لالی هؤلاء و لالی هؤلاء و لغت بر همه مناققان باد.

آنکه گفته است: «هو» خدای تعالی در محکم کتاب خویش می گوید: هو الذی

۱- کلمه «نه» فقط در دو نسخه موجود است و آنرا هم بعد از کلماتی نوشته اند. ۲- ح د: و بود و مذهب. ۳- ع ث ب: و از زمان و این: ۴- و از زمان و این: ۴- ع ث ب: و دارد کردن. ۵- ع ث ب: و می دانند. ۶- ص ۴۳ آیه ۴۳ سوره مبارکه نساء. ۷- ع ث ب: و که.

أرسل رسولہ بالهدی و دین الحق لیظهر علی الدین کلہ درین ظاهر را می ستاید به باطن و تقیه را.

اما جواب بر این کلمات آنست که تقیه نفسان ایمان و اسلام نکند هر که که خواجه منتهی تقیه بداند؛ و آن چنان باشد که دینی بمؤمنی خواهد رسیدن بنفس یا ببال یا بدگر مؤمنان؛ این مؤمن کلمتی بگوید که بدان خلاص یابد و در دین و شریعت و خصلت است و شجاعت بدین مخصوص و منفرد نباشد همه طوایف بوقت نزول منترت انس شریعت این مایه بر خصلت عقل برای دفع منترت بکنند چنانکه عباد را بر سر که قصه اودیش بیان کرده شد که تقیه کرد و صحابه زبان پاکار بر دوا کرد و دوا از شر مساوی آن که بدفع منترت از اخذای و رسول تبرأ کرده بود نمی یارست و مدینه آمدن تا آیت آمد که دوست تقیه کردن، و عمار مؤمن و معذور است ایمانی می خلل است که من کفر بالله من بعد ایمانه (لا من) کرم و قلبه مطمئن بالا ایمان و انبیا در وقت نزول شدائد و خوف بغول و قتل تقیه کرد و مدد و معذور بودند چون یوسف علیه السلام که برادرانش گفتند: بنده ما است گفت: آری بنده ام و ابراهیم علیه السلام که گفتند: بتانرا تو شکستی و قتل بل قتله کبیر هم هذا و این عین تقیه است، و کبر بد کر تقیه انبیا و اولیا مشغول شوم این کتاب مطول شود و این خواجه نوسنی که تقیه را باطنی می خواند و بر اهل تقیه انکار می کند نه پیش ازین سنی مطلق بودی و اکنون تقیه خود را حنفی سنی می خواند و کرد در باز آریا در لشکر گاه گویند: خواجه اشعری می گوید: من سنی ام یا حنفی، و تقیه همین باشد که بوقت خوف و نزول منترت از مذهب خود تبرأ با انکار کند پس اگر تقیه بین حنفی است پس خواجه ما مبارک باد بدین الزام باطنی نو که مذهب

۱- ص ۴۳ آیه است (آ ۳۳ سوره مبارکه نوبه، و آیه ۲۸ سوره مبارکه فتح = قله و آیه ۱ سوره مبارکه کاف). ۲- ع ث ب: و باید که: و خلاصی از آن بله باشد (دو یا بده). ۳- ع ث: و زبان پاکار. ۴- و تقیه کردن فقط در ح د. ۵- ص ۴۳ آیه ۶ سوره مبارکه نساء. ۶- ع ث ب: و چون یوسف علیه السلام برادران. ۷- از آیه ۶۳ سوره مبارکه انبیا.

من یقرئه یوفی حاجت مسلمانی و معتقدی است و متابعت انبیاء و موافقت اولیاء و السلام علی من اتبع الهدی^۱.

آنکه گفته است: و مذهب را فاضلانی چنانست که همه امت کافر اند مگر ایشان و این بسینه ملحدی است که ملحدان خون^۲ و خواسته^۳ همه مسلمانان حلال دانسته اما جواب این کلمات بهتان و کذب و همت بندوخ^۴ اگر چه کرانگند کلمتی ضرورت برود و اگر چه عواجه عجیب و تقیه منسوب کند و باری تعالی عالم است که درین فصل حق بر حق است او لا ضیعت ازین حقائق و طایفه هیچ^۵ کافر ندانند و کافر نباشند^۶ زیرا که همه حق اند بخدای و رسول و از امت و مولد و باری تعالی در بیشتر مواضع در قرآن جهودان و ترسانان را اهل کتاب می خواند و شیعت البته ازین امت^۷ کس را کافر ندانند و دعوائند و گردگران را^۸ ناجی ندانند طرفه نیست که هر طایفه ای را مذهب و طریقت نیست که از هفتاد و سه تاجی یکی است پس شیعت بهمه حال تاجی خود را دانند و خون و مال جهودان به مذهب شیعه حلال نیست و مظلومه ایشان را وایت چنانکه در کتب فقه حنفی است و هر کس که بخواند محتر این قول بداند.

اما آنچه گفته است این معنی از خود حکایت کرده است چون در فصول مقدم بیان کرده است که هر کس که دست در میان فرود کند و غیر العمل زنده و انگشتی در دست راست دارد و علم سفید دارد علم داده و اجماع است که ملحد بدتر است از کافر پس خواجه انتقالی چهار دانگه از امت محمد را مستخرج کافر خوانده است و آن همه زید باشد از عهد زید علی نالی یومنا هذا و همه مالکیانند از عهد مالک الی یومنا هذا که همه غیر العمل زده اند و علم سفید داشته اند و دست

۱- از آیه ۳۷ سوره مبارکه طه. ۲- د. ب. و بخور. ۳- در برهان گفته: خواسته با تاجی معنوی بیرون رفته از دین و مال و اسباب و جمعیت و سامان و ملک و املاک و آنچه دلخواه باشد و این تصویر را می درصاف گفته. ۴- ع. ب. کهنان و ناسد تبار. ۵- د. ب. و هیچ کدام را نه ح. د. هیچ یکی را نه. ۶- ح. د. و کافر ندانند و نفی نند. ۷- ع. و از این آیه. ۸- ح. د. و کافر ندانند و ندانند. ۹- د. ب. و هر کس که دگران را نه. ع. د. و هر طایفه ای.

در میان فرود گذاشته اند و انگشتی در دست راست داشته^۱ پس چهار دانگه از امت محمد در تصنیف بتسبیح کافر خوانده است و بدو رخ گوید: فاضلانی همه امت را کافر دانده بی حیثیت و پشت تا کافر و ملحد آن باشد که مسلمانان را خوانده و آنچه حواله کرد است بر وی لازم و متوجه و حیثیت اصولیه از آن منزه^۲ و خبر آه و امت محمد همه مسلمانان و در حفظ و حمایت شهادتین و شریعت او و خون و مالشان بر یکدیگر حرام. قال علیه السلام: فانما قالوها صولتشی دماهم و اموالهم و اولادهم و ابوالحسنه و ابوالحسنه. آنکه گفته است: و دعوی می کنند که حسن عسکری را پسری آمده سفید خانبخش گفته شد و او را پس دانه و ازین محالتر سخنی باشد که یکی را پسری و کس نداند که کجا شده است^۳.

اما جواب این کلمات آنست که: خواجه فوسفی را اگر این قسه عجیب آمده است و در مقدمه و خدای صمیم و لایق می داند یا مصطفی را و آنرا را این قدر و منزلت نمی شناسد چون دعوی فضل و علم تواریخ می کند باید که کرم و فضل کند و بداند اهل سنت و جماعت درود کتابی که خواجه امام محمد بن معتمد القرائی شناسی کرده است که آنرا «طیبات القلوب» خوانند و در دوم فصل از آن کتاب بخواند^۴ که امامیست و جماعت کرده است در آن فصل می گوید که: چون ثابت البنانی^۵ رحمه الله علیه از جهان کناره شد و کلبه اش پشاک سپرد و باز گفتند جمعی مریدان پس از وی در رسیدند پیر را در قید حیات یافتند و گفتند که تو هم گمگین بسیر تویت ثابت البنانی آمده و سر تویت باز کرد و البته شایع در خاک یافتند این حال بر ایدان مشتبه شد پدر زوایه شیخ آمده و بانکه در کرد دختر کی هفت ساله در پس پرده بود بانکه نه و گفته بخندم^۶ پیر را در خاک غلیبید و دیاقبید و قیچ بختی شد و در نیم

۱- ح. د. و انگشت در غایت الثبات گفته و انگشتی و بدیهه انگشت است از عالم معین که در اصل به بوده و یاد و نور و زایه. ۲- ح. د. و کرده. ۳- نسخ: و لا قهرها. ۴- کتاب جلی در کشف القرون گفته و طب القلوب لمحمد بن علی الخرمی جمع فی آیه این حدیث و شرحه با تفسیری فی سنن مسند احمد. ۵- ع. و بخورادن. ۶- ح. د. و ثابت البنانی لیرود آدای گفته و البته با لقم می خنم ثابت البنانی را ثابت از خرقا و عسکره معروف است و برای تحقیق در حدیث و و لا قهرها و در حکایت منقول از طبیب القلوب و ترجمه ثابت البانی در جوع خود بدیهه ۱۶۹. ۷- ح. د. و از راهی دور رسیدند. ۸- ع. ب. و پنداری.

مضاف گفت: گفتند: جان پدر چه دانستی؟ دخترک می گوید: چهل سال پندم در نماز سحر این آیه می خواند که: رب لا تغدرنی فرداً و آخر الزمانین! دانستم که دعای او و دعای او رد نگردد باشد و او را در خاک رها نکنند که جای مردان در دشت یا گشت نه میانه خاکست، مردان دعا کردند و باز گفتند:

پس ای نامشعشع! رو باشد که ثابت بشانی را از میان خاک بر نه چنانکه کس بیند و دخترش غیب داند و اما هستی در صنف شرح دهد و بدیع و غریب باشد اما رو باشد که بشیفته ذریه طاهره از آل مصطفی که خائف باشند پروی از اعدا که نظام اسلام و قوام دین مصطفی با آخر الزمان در وی و در جهای و همیشه باشد باری تعالی از سق خانه او را بیرون برد، رو باشد که ثابت بشانی مرده را باشد و این مصال باشد که مهدی زنده را باشد! آتیا دخترک هفت ساله رو باشد که غیب داد اما اینجا حسن عسکری معصوم رو باشد که از پدران خویش احوال طفل شنیده باشد! تاخواججه انتالی یادست از آن بنیاد را با این نیز قبول کند، و اجماع است حاصل است و قرآن مطلق است که چون چهره دان طلب قتل عیسی علیه السلام آمدند باری تعالی او را از میان ایشان بیرون چنانکه ندانستند و دیگری را بیرون آوردند و گفتند: عیسی است! تا باری تعالی گفت: و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبیه لهم! پس اگر عیسی بیغمیر است او و ارتش و فرزند بیغمیر است، و اگر ثابتالبشانی بیرون روزگار بود او نایب و پس جبر کر آورده، اگر بهتر از عیسی نیست باری بهتر از ثابت است و خدای بهمه روز گذرد و در قهار تاخواججه هستی این هر سه قضیه می داند و از قرآن اخبار می خواند تا هیچ شبهت بشمارد.

آنکه گفته است: و اگر گویند چون هست چرا آشکارا نشود؟ گویند سید و سیزده مرد* حلال زاده می باشد، و ناصر ندارد و دولت دوست دشمن است، پس چون ۱- ذیل آیه ۸۹ سوره مبارکه انبیاء. ۲- م ب د: و تا آخر الزمان: ح: و تا آخر الزمان. ۳- ث ب: و رو باشد که ثابت بشانی نمرده باشد: ح: و این دو بود که ثابت بشانی مرده را از خاک بر نه. ۴- از آیه ۱۵۷ سوره مبارکه نساء. ۵- این مطلب پیش فصل انبیا برآمده نزد جمهور شیعه درست نیست بلکه شبهه جماعتی از قلمای حمای شیعه - دشمنان الله علیه است که مصنف (ره) نیز از آن جماعت است چنانکه بتفصیل در تعلیقه ۱۳۳ یاد شده است. ۶- ع ب ث: و سجد بر مردی که با عبادت این تسبیح معروف و سید و سیزده مرده است. ۷- ث م ب ح د: و می یابید.

همه جهان حرام زاد گانند و شایستگی تبعیت و نصرت او ندارند شمارا افضیایان حرام زاد را بد بفرموده شام.

اما جواب این فاضل بی دیانت در آیه گفت که: چرا آشکارا نشود؟ آنست که فکر از سینه ملال افزایند و در مواسع این کتاب بیان کرده که خروج مهدی علیه السلام موقوف است بر تولد عیسی مریم صلوات الله علیه هر که که از آن آسمان بر زمین آید این از غیبت بدر آید، و اگر او بیاید این نیز بیاید این جواب آنکس است که حیات و تولد عیسی را مقرر است چنانکه مصنف کتاب، اما جواب آنکه منکر است تولد عیسی را؛ در دیگر کتب بیان کرده ایم که درین کتاب خلاف با مجبر است نه با ایشان.

اما آیه گفته است که: سید و سیزده حلال زاده می باشد تا او خروج کند با آنکه بیست و پنج سال دعوی کرده است که این مذهب داشته است باری تعالی عالم است که یک روز حقیقت این مذهب نداشته است اگر نه این مایه از مذهب شیعت بدانشه بودی که نگویند که: موقوف است ظهور امام برین عدد؛ و در هیچ کتابی از کتب شیعت مذکور نیست بلکه در اخبار و تواریخ و آثار و ملاحم آورده اند که اتفاق را آن روز که مهدی برود کعبه ظاهر شود سید و سیزده مرد مستعد که از اطراف عالم جمع رفته باشند بروی عهد بشوند و بیعت اوگ ایشان در یابند و شرحی بداده است که از هر ولایتی و ناحیتی چند نفر باشند بحد اهل بد که با مصطفی بودند و این به شرطی است از شرایط ظهور امام، و نه رکنی از ارکان خروج او، و توقف او به صلحت است تا انتظار این عدد که در عالم دیده هست که ده چندین شیعت معتقد متقدم صرف با مامت درو کنند منتظر خروج او؛ تا جان و مال و فرزندان فدای او کنند و این عدد از جمله علامات ظهور است نه از شرایط خروج است مذهب ایست و اعتقاد ایست که گفته شد درین فصلی.

اما آیه گفته است که: دین حد حلال زاده می باشد دلیل کند که راضیان این مایه حلال زاده نیستند ای حیوانا در فاضل بیادعت این مایه از مذهب (ع و کیست: ث: و بیعت: ب: و بیعت: ۷- ث م ب ح د: و بداند).

شیعت بنده استهای که شیعه جهودان را حرام زاده ندانند و فرما و کبر را اگر چه کافر دانند حرام زاده بنحوائه و خدای تعالی عالم است که شیعت کافران پتیس ستدا حرام زاده ندانند و بنحوائه و همه را حلال زاده دانند اندی که شبه تکاهی رفته باشد میان مادی و پدید خانه و در کتب شیعه این مسأله اظهر من الشمس است و فرض شیعت از آن اصل آن باشد تا چون این جماعت ایمان آوردند پاک نیست^۱ باشند که کفر یا ایمان بر خیزد حرام زادگی بهیچ ذایل نشود تا هر کافر که مؤمن شود حلال زاده باشد و غلطی نکند و هیچ مخالف خود را حرام زاده نداند و کجا حرامه^۲ می خور و مقبول حکم^۳ پس با این طریقت و مذهب چگونگی شیعت همه را حرام زاده دانند و منتظر سبنداند^۴ حلال زاده باشند... و هیچ عاقل را پنداری که پسر امزادگی بر خود اشراف دهد و مخالفان خود را حرام زاده قبول کند... تا انتظار صدی کنند^۵ حلال زادگان^۶ و مافیل چنین کلمات چگونه قبول کنند! و غیر من را که همه را حلال زاده داریم چون شبه نکاح رفته باشد با بیجاب و قبول آست تا همه صحابه چون ایمان آوردند مؤمن شوند و یالزاده باشند تا این ترویج^۷ و تمویبه که بر طریق تشیع و شبهت آورده است بدین حیثیت روشن باطل و منضمحل باشد و غرض قائم موقوف است بر مصلحت باری تعالی نه بر انتظار عید و مسلمانان همه حلال زاده اند این معنی کسی را لازم باشد که گویند عقد فاسقان درست باشد و غرضی عظیم تر از شر فقیه باشد که **إِنَّ الشَّرَّكَ لَطَلَمٌ عَظِيمٌ** و کافر و مشرک نابالغ زاده باشد که انما المشرکون نجس^۸ و چون عبد الله و عبد المطلب کافر و مشرک نباشند و آمده^۹ که مادر محمد سست بنت وهب کافره و مشرک باشد و آن

- ۱- ث ۲ بد و زرا که ح ۵ و که (بدون ذراعه) پس دانای که در متن که صریح نسخا ح است یعنی همینکه می باشد. ۲- ح ۵ و بالا نسیم. ۳- ب ۲ و نکاحی های همه.
- ۴- ح ۵ و باطله و دانند و برای تحقیق این مطلب در جرح خود بتعلیق ۱۶۹۹. ۵- و چگونگی عقد در ح ۵. و تیر مستوانند و در حاشیه نسخا نوشته شده: و نه سیدوانند و در حاشیه و نوشته شده: و تیرستان سی دی بستی سید باشد و از آنکه در مجهر بین هفتین چنانچه تیف و بضع در هر یه و در هر هان قاطع گفته: و تیر است یکسر اول و نخان همزه بروتن می بست یان یلوی عدسید را اگر پند هر بی لاله که نسوانند و بعضی خود و تیر درست است.
- ۶- ۲ ب ۲ و گفته. ۷- ح ۲ ب ۲ و تا این طریقه ح ۵ نیز ندارند و تیر بنامه صمیمی شد.
- ۸- ذیل ۱۳۴ و سوره مبارکه لقمان. ۹- از آیه ۲۸ سوره مبارکه توبه. ۱۰- ح ۱۱ ع ۵: و اینکه پس می شود که آن زمان همه از پدر یا قلب یا میگردانند چنانکه در و این به یاد کرده اند که ابلش و آن به بوده است در هر صورت مراد آمده است و هب مادر پسر عاتم (ص) است.

کس که خطیب و گواه باشد بدان عقد کافری و مشرک باشد نجس باشد تا چار فاسقان باشند بافتاده و عقد فاسقان بمذهب خواجه باطل باشد پس باید بدین تا خود درین اجرا چه لازم آید! و محمد و ا که سید را کین و آخرین است بمذهب خواجه مستفاد انتقالی اصل و وصل بر چه بوده باشد تا آنچه بی جهت در شیعت سورت بسته است بمذهب خواجه دو که لازم است! نمود با اله من بخت اعتقاد که رسول خدای طاهر و مطهر و معصوم نس و پاک است! مؤمن زاده است تا آدم صلوات الله علیه! لا چون این فصل باستقامت بر خواجه دست از مذهب مسلمانان بدارد یا سنگه در آ بگینه مذهب بد خود بیندازد! و الحمد لله رب العالمین که شیعت همه را از زاده مستفاد حلال زاده اند بدین معنی و محبت را من المؤمنین و حرام زاده آن باشد که یلخذه^۱ بضرر علی در سینه دارد فیکف آنکه همه دلو سینه اش دبل^۲ از پیش علی و اعلی باشد و صنیعش بر عقیده گواه و لایسته^۳ [لأمو من نفی دلایفه] [لا منافق هنی].

آنکه گفته است: هر گز این قائم هست و امام وقت است همه شرایط کمال دو وجود اوست کمال مره در زن کردن است که رسول گفته است: النکاح منتهی فمن و غیبه من منتهی فلیس منتهی، و اگر زن دارد و کنین کلان دارد از آن وقت باز فرزندان می آید و فرزندانش باری کیا اند و اگر زن و فرزند ندارد خود ناقص است و عاجز و نه بر سنت جد است.

اما جواب این فصل آست: اولاً^۴ عجب آید از عاقلی که دموهای یزد که کند و خصیف سازد و چنین سخنان حز و رکیک و بی مایه و بی علم گوید که بر وی بدقیق و قیامت غرامت و ملامت باشد اولاً^۵ خطای فاحش است گفتن که: و کمال مره در زن کردن است تا لازم آید که عیسو مریم و پستی زکریا با مرتبت رسالت و عصمت هر دو ناقص بوده اند و محمد مصطفی صی و هفت سال ناقص بوده است که خدیجه را در سی و هفت سالگی خواست و این زهاد و صیاد که خواجه انتقالی ایشان را بر زمین ادا بدین و باقی اختیار کرده است و درین کتاب بدیشان

- ۱- ث: وایب: وای: (بدون نقطه ای). ۲- ح ۵: و اینکه ح ۲ ب ۲ هم: و اینکه (بدون نقطه ای).
- ۳- ح ۵: و اینکه ح ۲ ب ۲ هم: و اینکه (بدون نقطه ای).
- ۴- ح ۵: و اینکه ح ۲ ب ۲ هم: و اینکه (بدون نقطه ای).
- ۵- ح ۵: و اینکه ح ۲ ب ۲ هم: و اینکه (بدون نقطه ای).

میالوت و مباحث کرده در مواضع بسیار و بیشتر آن ایشان همه تیرید و تیرید طلب کرده اند باید که همه فاقمی بوده باشند تا مملو شود که اصلی خطاست و فوئی نادرست. آمدیم با این فصل که سنت است و که می گوید که زن ندارد؟ دارد زن و کنیز و بسیار اما از جاحلی گفته است که: و کمال مرد در فرزندان است و ماسمنا بهذا کسی نگفته است، که فرزندی بیاری تعالی مطلق دارد و اگر صلحت ندارد دادن. بر امام پندارم حرجی نباشد که از انبیا در سالن بسی بوده اند که فرزند نداشته اند و بهری را همه فرینه بوده است و بهری را همه مادینه و بهری را بهم و بهری را خود نبوده است که ائمه تعالی: بهی لمن یشاء انا و بهی لمن یشاء الله ذکر * او یز و چهیم ذکر انا و انا فی جمیع من یشاء عقیماً تا خواجه آن چیز که با شفاقی است و عقلا من فعل الله باشد فقد آن بر حساب مهدی و نقصان شیعیت می گیرد تا بحساب کورتر باشد و روا داریم که امام زن دارد و فرزند دارد و قطعی نیست بر آن.

آنکه گفته است: و عجب تر آنکه این حوزه اسلام و حریم دین و سد ثغور و اوصاف شفا از اقریاستند و حقایق خدای تعالی نگاه داشته اند؛ رافضی می گوید که: همه بدست و جهان در توقف است بسبب او، و نیازهای آدینه آنوقت واجب و لازم خود که او کند و از قبیل او کند پس این امام حری مطلق قادر بر انا و انا چه خداست بیشتر خدای تعالی که این همه شمس بگذاشته است بعد پوسیده که رافضی می بود که: ناصر آن ندارد، این راست نشود تیغ بدش باز باید نهادن چنانکه بویگر کرد با اهل رده و عمر کرد با گیر کلن صیم، عثمان کرد و دیگر غازیان.

اما جواب این کلمات مکرر کند فرمود و نامقر که بدواضیح پیادان گفته است دگر بازه اینست بر سیل اختصار که: شک نیست که پمذهب شیعیت امامت از اصول دین است اما حفظ حوزه اسلام و نگاهداشت حریم دین و سد ثغور همه مذاهب الله را باید کردن و چون خلفا که حاضر اند و ظاهر اند و خطبه و سکه بنام ایشانست نکرده اند هرگز؟ و لیکن گفته تا اگر ولایت معصوم است متعلقان حصر

۱- از آیه ۳۶ سوره مبارکه قصص، و همچنین از آیه ۲۳ سوره مبارکه مؤمنون. ۲- ذیل آیه ۲۹ و صد آیه. ۵- سوره مبارکه شوری.

بست فر و گرفته اند و خطبه و سکه بنام خود بکرده و مسلمانان آن حدود در شدت و محنت اند تا هم حق خلفا ضایع است؛ و هم حق ضعا، * و اگر ولایت کیلان است اسبید علمان فرو گرفته اند و امامی بنشاند و خطبه و سکه بنام او کرده و آنچه نیز حق خلفا و حق ضفا ضایع است * و جبال کوهستان مباحیان و ملحدان بدست فرو گرفته اند و خطبه و سکه بنام یز از ملعون صیاح ملعون بکرده اند و در آن حدود هم حق خلفا ضایع است و هم حق ضفا و در هم و فرهنج خود مملو است که کلیسیا و ناقوس و خم خانه ظاهر است، و گوشت خوک بملان کرده اند و امام حری مطلق قادر توانا در حرم نیست، و امام بحق و خلیفه است شمشیر بدش باز باید نهادن و بعد پوسیده و اسیان مغرور نداشتن و از حرم بد آمدن و متعلقان معسر بر داشتن و الموت از ملحدان و کیلان از مدعیان، و درم از یزیرستان پاک ساختن و خطبه ها و سکه ها بنام خود بکرده و منیر هایشان چنانکه معسر کر و با صیم و گیر کلن و بویگر با اهل رده در میان، و عثمان و دیگر غازیان، پس اگر با وجود امام حاضر این همه هست و مسلمانان و پیروانند حقیقتاً ضایع و توقف و غایب از نقصان نمی کنند احوال مهدی غایب را برین قیاس می باید کردن و شرم می داشتن و اوصاف می دادند پس قیاس بویگر و عمر باعلی کنند اگر ایشان کردند و کرد و قیاس حال مهدی با مستر شد و مستظهر و مفتی کنند، آنچه ایشان نکردند با حضور و ظهور از مهدی طمع نیاید داشتن، و اگر امام رواست که این مفتی نکند با مهدی نیز میباید می کردن و فتیحه نازدن؛ که چون وقت باشد آید و کشته و کر گویند سلاطین از قبیل ایشان می کنند دشنام خطاست که کرده است که آن وقت که سلاطین را قوی نمی نام می باشد بهیچکنی بر داد با خلفا مساعدت می دهد و آنچه بندگان آل سلجوق گفته میست و جواب و محبت آن بدیشان راجع باشد، تا چون این فصل بر خواند غیبت

۱- عبارت میان دو ستاره فقط در دو نسخه ح د است لیکن از عبارت نصف (ره) برمی آید که چنین عبارتی در سابق بوده است. ۲- ح: ۵ و جبال و کوهستان. ۳- ث ب: و فرسخ. ۴- و فرسخ ح: ۵ و در دو نسخه و فرنگ. ۵- و با و ساختن فقط در دو نسخه و ح ده است. ۵- ح ب: ۴ و صیت ح: ۵ هم ندارند.

آنروز که دشمنان تو بر بودند و امامان از وجهت بودند می‌خواست که آشکارا باشند اکنون که دشمن ضعیف است و دست قوی و دواغش را کنتر: بایستی که آشکارا بودی^۱ تا حدی های خدای تعالی میراندی و حقوق بغدادیان حق می‌دسانیدی؛ اکنون ذبایض گویای می‌بایست و دستگیرانی و حکمش دواغش بکثرت اتباع و قلت اعداء و چنین محال بر عاقل مستبصر پوشیده نماید و لا یر احقن و افضی پیش نشود اعان الله و ابناکم من السلالة والجهالة.

اما جواب این کلمات که دگر باز از سر بختی اهل بیت مصطفی از ماضیان و باقیان ظاهر کرده است و عداوت امیر المؤمنین شیر خدا و امیرهدر شریعت مصطفی آشکارا کرده و عقلا و فضلا عالم را بر خبت فقیهت مجتبرانه و کینه سینه مشبهانه الحاد عداوه ان شاء الله که بوجهی بر دکه هیچ عاقل عالم منصف را همی بنمادد و هر کس که از سر بختی بر عداوت او را شیطنتی بنمادد.

اولا آنچه گفته است که: «ببین الاما بدین و باقر در عهد عامیان بنی امیه و حجاج ظالم ظاهر بودند و دگر ائمه ما در عهد عصاة بنی مروان و در عهد دگر خلفا آشکارا بودند چرا این امام غایب است».

جواب آنست که مصلحت ایشان در غیبت تا چار در ظهور بوده باشد؛ و مصلحت مهدی و این رعیت در غیبت و مصلحت خدای بهتر داند و رسول و امام، و کس را نباشد که اعتراض کند و مانده است این فسه یا حواله بیغمبر این خدای تعالی چنانکه توحید علیا السلام با کثرت اعدا ظاهر بوده است و یکروز از اعدا غایب نشده است که مصلحت توحید در ظهور بوده است و ادریس علیه السلام از برای اعدا غایب شده است و قی در زمین و وقت آخر یا آسمان و نه خدای عاجز بوده است و نه ادریس؛ اما مصلحت وقت اوقیبت بوده است نه ظهور، و همچنین ابراهیم در حالت اوک غایب بوده و خائفه بوده است، و اسحاق و یعقوب را و اسماعیل را البته غیبتی نبوده است، و داود و سلیمان را هرگز غیبتی نبوده است و موسی را علیه السلام غیبت نبوده است هم اوک.

۱- بنی هاشمی اولی.

حالت همدمیانه کار و ضعیف و ایشویدا غیبت بوده است و باری تعالی یسری و زکریا و یسری را با تحمل مشقت و رنج اعدا و ضرب و قتل؛ سیر فرموده است و غیبت مصلحت نبوده است و مصطفی را بازفت در جث و منزلت بزرگ؛ مصلحت غیبت نبوده است و بنار دفته و مکنه رها کرده و پندینه آمده و خدای تعالی عاجز نیست و انبیا مصطفی و عاصی^۱ تا چند امان مصلحت هر وقت و هر چه میرد گر باشد پس اگر کور و کر نیست تواریخ و تفاسیر بیاید خواندن و قیاس ائمه ما از اوک تا آخر بر احوال انبیا که بهتر اند از ائمه^۲ بر آن قیاس می‌کردن تا ظهور باقر و صلوات و غیبت مهدی عجب ندارد و بعد از این حجت انکار این حالت کردن از غایت جهل و بی‌خردی باشد.

و جردم - آنست که السید من و خط بغیره^۳ چون مهدی را علیه السلام معلوم است که امویان و مروانیان و عباسیان باید رانش چه معامله کرده از کشتن تیغ و زهر و سلب و هب و غارت و مانند آن پس خائف است و از خوف اعدا غایب است. وجه سوم - آنست که روا باشد که وجه مصلحت در ظهور ایشان غیبت او آنست که ایشان هر یک تابیان داشتند ذریه^۴ بعضها من بعض^۵ و این امام آخرین و بقیه^۶ عترت و حافظ کتاب شریعت است و در اسب امان ائمه است غایب است تا چون خوف زایل شود او ظاهر شود چنانکه اجماع و کتاب بر خروج و ظهور او حجت

۱- ع: و عارضه. ۲- عقیده مصنف (ره) آنست که انبیا علیهم السلام بطور کلی از ادبیا علیهم السلام افضل هستند و تفصیل این سالک را بر گذشت (ص ۳۱) و تعلیقه ۱۳۳. ۳- حمیدانی در مجمع الامثال گفته است (ص ۲۹۱) چاپ ایران: «و السید من و خط بغیره ای و السید من و خط بغیره ای» غیر من و الخط و خط بغیره ای؛ و ان کوک من فالذ لضر ندین سدا حلو فعدا الذین یحوا الی مکه یشقون لها و ای مالی المسحاة الی زحف لهم فی البحر من الغضب امل من رتو کم اصحابه اسلامه ثم اقل علیهم قتال: ما لکم حیاوی کاکم منکری: ان السید من و خط بغیره و من لم یحیر الی یسملی نکل غیره: فذهب من قوله امثالا.

و در کلمات مأثوره از ائمه انبیا و از ویش امیر المؤمنین علیهم السلام نیز درج شده است و در کلمات سایر مصوفین علیهم السلام نیز بنظر می‌رسد آیا در این موارد چنانکه مثل بکار رفته یا در کلام پیغمبر اکرم (ص) چنانکه اسالت بکار رفته است و قول منقول از صاحب مجمع الامثال اختیار ندارد او باب دقت خودشان تحقیق فرمایند. ۴- صدر آیه ۳۴ سوره مبارکه آل عمران.

استه و بدلیل اول مستثنی بودیم ازین دووجه دیگر؛ اما برای تأکید آن گفته آمد و زیاده العین غیر.

و اما آنچه گفته است: که و مذهب درافض چنانست که بدان قائم هر يك بهتر اند از دین دگر باده بحساب کور است و فتوی باید که بر آن مذهب بدخود می کند و فتوی مذهب شیعت چون نمی تواند در توفیق دهد، به مذهب شیعه چنانست که امیرالمومنین علی بهتر است ازین هر يك از پانزده مضموم و دلالت قول رسولست که گفتند هذان امامان قاتل او قتلند و ابوحنیفه غیر منشاء و این دگر ای افتادنی نیست و معلوم نشد است تفصیل بجزی بر دیگری تا آن صورت که نبوده است بدانند که باطل است.

و آنچه گفته است که: چون دولت امویان ناجیز شد دولت عباسیان ضعف پذیرفته عیب است که در مواضع این کتاب آورده است که آن مذهب را فنی باشد که زبون و ضعیف پذیر باشد و مذهب سنت حقیقه قوی باشد و همین ضعف نیز در و اینجا به مذهب و نقصان کار خلفا معترف می شود مبارکباد رجوع دگر باده یا دروغ و تقلید از آن.

اما آنچه گفته است که: در عهد امیران دیلمان شیعی را ظاهر نشد و قوت صدقه و سرخاب که بشاهد آورده است سبب آن بوده باشد که امام ترسیم باشد که ملوک دیلم صدقه و سرخاب را فنی باوی همان کنند که امیران سنی و عباسیان عالم باستر شد و شاهد کردند از بیغ دوری کشیدن و دیگر قریب و بیگانه بناد و بکردن و چون اسیران ازین من حله بدان من حله پر دانه و یا غیر کار غافل شدن و آن دو سید محتشم را بدست ملاحظه باز دادن تا شهید شدند اهل سنت بیشتر اند از شیعت و تواضع بر دوافض غلبه دارند و خاندان عباسیان به خلافت و سلطنت معروف و مشهور است پس

۱- این مورد یکی از آن موارد است که در اداء تظیل برای اقاچه یعنی تأکید بقادر است چنانکه در تفسیر ۹۳ بتفصیل بیان کردیم. ۲- ح ۵: در باقی نهاده. ۳- ح ۵: در بدلاست و دلالت در متن یعنی دلیل است. ۴- ح ۵: همان. ۵- ح ۵: و در افغانی و افغانی. ۶- در برهان گفته: و بنگاه بنم قول و کاف قاری بالف کشیده بر وزن گمراه منزل و مکان رجایی که نقد و جش در آنجا نهاده.

مهدی عالمتر است تا حدی باشد که شیعت با وی همان کنند که اهل سنت با ایشان کردند تا بدین معارضه با حجت مکرر است شود و فیتت امام مصلحت است من فیتر الله و ظهورش بوقت خویش یا ذن الله.

و اما آنچه گفته است که: همه ملعون ظاهر شد و نباتات سفید در سر و نواحی برده و لنت بر مکتب و معبد بان و نیز از و نیز از بان و همه ملحدان یاد با و ایشان و دلایشان که شیعت خود مطابق رسول را با دوجه ایمان و بیعت دومست و هجرت و ستروعت و قبول شریعت و کتاب و سنت قبول نمی کنند با امامت برای قدر عصمت و کثرت علم! آری تا بهر تیز از دست ملعون خواهند کردن مطولان در بیعت متهمان در اعتقاد که معرفت خدای را حواله بسع کنند اینست غایت مطال و اینست مایه غلال و اخلاص... و الحمد لله اکثر الشماط. و مادام که شیعی که پارسا در جزایر ملاحظه و در شبه ایشان کردیم که از قزلبین بهما غیر متادک شرح اسامی و القاب و اسباب این مطولان و میان و نامی چون بنواخت بداند و درین کتاب مجمل هم اشارتی در پیش رفته است و فکر از بی فایده ملال افزاید اما عقلا و فضلا را عیب آید که معتمد مدعی متقلب با دایت دوسر شود با چندان شوکت و خلفا ممکن در بقند نشسته و چنان همه بحکم ایشان و خطبه و سکه بنام ایشان ملحدی آشکارا در مصر شود متکرر عذر و حجه دشمن بر تو مدعی امامت این همه بگند لشکری بنگزنند هر کتی بکنند یا بر ای ناد قیامت یا بر ای قوت شیعت یا بر ای نبات خلافت را یا بر ای نظام سلطنت را پس ظهور و تسکین را باید که

۱- ع ۳ ب ۱: و ساکن (بنون در آخر گفته). ۲- ح ۵: و بداند. ۳- ح ۵: برده. ۴- ح ۵: معتمد است که اصلا و لا یاتشان برده باشد تا با و را با و توفیق و نجاس داشته باشد. ۵- ح ۵: در تنسب. ۶- ح ۵: و اینست (در هر دو مورد) در برهان قاطع گفته: و اینست بکسر اول و سکون لای و نون و توفیقانی یعنی اینست بفتح اول است یعنی تر این چنانکه گویند: اینست برسد یعنی تر اینست برسد و بدنی زهی نیز که کلمه توحین است گفته اند. ۷- ح ۵: ب ۱: و بدنی مدعی. ۸- ح ۵: و کاه. ۹- ح ۵: و بدنی و بگویند. ۱۰- ح ۵: و بدان حلود نفرستاده و هم در اینجا بگویند سقط دارد.

قایدی زیادت حاصل باشد که غیبت و خوف را، مسلماً نافع می‌گشتند. نفوذ می‌گشتند راهها تا این می‌دارند چندین هزار سنی و ناصبی در عالم با وجود خلفا و اولوالامر این تمکین کردن که کاری بدان بی‌اصلی تا بدین حد نیاید، و چون این طایفه علیه الله و رسوله بدعت و ضلالت آشکارا کرد اگر بشارتی و بشارتی بود آن قوم را ببرد باشد که در معرفت خدای و وجوب آن بسمع و قبول تعلیم و تقلید مذهب معتد و وزیر داشتند و آن مجیران عالم اند که اصل مذهبشان با اصل مذهب او در وجوب معرفت بسمع برابریست و آنچه دیگر براه تشیع زده است بر خلفا چون مقتدر و قاهر و غیر هم که وزیران دافعی و باطنی داشتند، بنمی‌توان دانست که چرا دانسته اگر با اعتقاد داشتند خواجه چرا منع می‌کند و حاشا که با اعتقاد نداشته باشند و اگر می‌ترسیدند؛ امام ترسیده مذهب خواجه امامت را نباشد، و اگر تعصب می‌کردند؛ تعصب مذهب و امتیاز است و اگر مدافعه می‌کردند؛ مدافعه به طریقه سنی است، و این عیون عار که رعیت و ضعیفانی است و بدست وزیران باطنی و دافعی بازدهند بدتر و سخت‌تر از آنست که خواجه انتقالی بر قائم حواله می‌کند که حقها بحسب اوضاع است تا بیک بخواند و سره بداند.

اما آنچه گفته است که: در حقیقت در اطراف دیار بشارت می‌زدند و جهنم می‌کردند که مهدی آمدنای قائم در معرفت، خاکش بدان که شیعت خود مدعیان قائم را گویند و او را در حقیقت نایب نگفتند و اگر مجیران تعلیمی یکدیگر را بطهور ملحد معرفت نمی‌کردند و حدیثانی شیعی اصولی که مؤثر در معرفت خدای تعالی نظر بر وجه گویند در دلیل علی الوجه الذی یدل بشارت و جهنم کمتر کنند، و آنچه بر ما می‌نموده است و بدو بیعت حواله کرده است که: دایمان پنداشته اند که ظهور آن آیات بدعت و ضلالت مقدمه قائم است پس ارجحانه و غافلانه سخنی است که آثار ظهور و مقدمه آن خروج آن معصوم منصوب را اعلامانی و امانانی است چون قتل نفس ذکبه و خروج بنیانی و غیر آن هفتاد و اندک ملامت که در کتابه الارشاد ۱- ح: و شاهی. ۲- ب: ۲ ح: و پس بای فارسی.

فری مرقه حبیب الله علی العباد^۱ مذکور و مشهور و مسطور است که مقدّمات آثار آن حال باشد و تفصیل آن در کتاب الغیبه^۲ مشروح است چون بخواند هیچ شبهه نماند و حسب کور در آنست که بانه که شیعت دعوی ظهور را بپای می‌دهند است صاحب الزمان از مکه و کعبه گویند که حرم خدا و قبله انبیا است و مولود گاه می‌آید اوصیا است که پدید آید، و مسیح مریم از آسمان بر زمین آید، و آواز آید و قل جاء الحق و زهق الباطل از آسمان هفتمین آید، و ناسر و رب العالمین و جبرئیل امین آید، و آن محمدی عصمت علوی شجاعت تیغ برگیرد و عالم یکشاید؛ او که مسیران^۳ کند، و تحت ممتد و نیزادشکنند، الحاد در عالم مزور کند، شریعت دست منور کند، کسوف دین بطل عدل و اصف معطر کند، کبر کی و ترسانی و جهودی از عالم بر دارد، قلمه های باطنیان بکشد، غیر جبر از چهره محمد نایل گرداند، کشتی و کلیسا خراب کند، رایت مسریان اگر چه سفید است بسوزد، دین یکی شود، با آلهیاس که بنی اعیان او اندامدارات و موانع کند، مهلا بیتی عشق مهلا موالید^۴ نامعننک نامنعنک بدانند که بصدق و سرخاب کار بر بیاید و لشکر او بجهنم آید این ترکان غازی باشند که جهاندارانند امر و زمری تعبه که شاعر در عهد^۵ مادل علیه السلام خروج مهدی را بصورت ترکان غازی و عده داده است^۶.

و دویعه من سر آل محمد
خشتنها و جلیلت من امثالها
فانما رأیت الکوکبین تقاربا
بالجیدی عند سیاحها و مائلها
فهنالك یطلب فار آل محمد
خلایها بالشرک من اعدائها

۱- مراد از مهدی (عج) است و نام کتابهاست که در این عصر از آن عده است و اشاره بای است که در آخر کتاب، و معنی بخوان و در کلمات قیام و قائم علیه السلام است. ۲- گویا مراد غیبت نصانی است و بشارت که غیبت طوسی قصیده باشد. ۳- صمد آیه ۱۹ سوره مبارکه الاسراء. ۴- ب: ۲ ح: و در آن. ۵- در برهان قاطع گفته: و کشت بدم اول و کسر کانی و سکون بین قطعه در مصنف کشت است که آنگاه و بعد بپودان باشد. ۶- صمد بیتی است از فضل ابن عباس و برای تحقیق آن رجوع شود به تعلیقه ۱۷۲. ۷- ب: ۲ ح: و در آن. ۸- برای تحقیق در امر این اشعار و تعیین محل نقل آن رجوع شود به تعلیقه ۱۷۲.

پس می‌کاف غازی را مصطفی برای این دعا کرده است تا با آخر زمان صورت مهدی کنند و حقیقتاً ظاهر گرداننده و باطلها نیست، و این معنی از طریق عقل و نقل بر مؤمن عاقل مستبصر پوشیده نمائید و الا حقیقی خریطی ناصیبی انکار کنند و بر باطل اصرار کنند نمود باطل من شر الشکال و مقالة الجبال.

و عجیب است که این خواجسته نوستی که این تصنیف کرده است و بر قلم غایب بنشیند زده و شیتند را بمساده بگرفته که عالم خراب شده حقیقت نیست گفت بدعتها آشکارا شد چرا؟ شاید که امام برای این کار بایده پنداری فراموش کرده است که در عهد دولت ملک شاه رحمة الله علیه کذابی از میان مجبوران ری بگریخت اودا حسن صباح کذلک گفته علیه السلام و در جهان می گفت دمه بد دعوت الحاد می کرد به مشافهت و بکایت از ری با سفهان و همدان و حمة بلانجهستان و پس بدیار بکر و مصر و شام و آن حدود دعوت می کرد تا بالموت آمد و بکر و حمله و زد و سیم و لیر و ککه آن حدود بمسند و قلمه میسر کرد دعوت می کرد که بخدا اعتماد استن بیغمیری صادق باید و عقل و نظر را البته اثری نیست چون خبر رفتن ابو بالموت - خیر هاله - تابع و فاش شد سلطان بدانت تاج الملک مستوفی همکار اذ بود و د گران پوشیده می داشتند و سلطان بیبکارهای روم و اوز کند و خصوصت بافتن کتبه و طلب فتح قلعة الموشول شد با آن نمی برداخت که آن سود را پیش از آنکه ماز شود بمالند تا قنغقوی می گفت و امام مستظهر در آن تعافلی می کرد با غیر کار خواجسته نظام الملک الحسن بن علی بن اسحاق - رحمة الله علیه - که منشی مصلح مشفق بود و مجبور متعصب بنیخ و لاحنه شهید آمد و سلطان بدینی نزدیک باجور خدا افتاد و ترکان عالم روی بپیش آورده بطلب سلطنت و جهاننداری و قیام بالموت میرداختند و از دارالخلافة

- ۱- ح ۲ نیست نمائید.
- ۲- ح ۲ و چرا این امام نیاید و چرا؟ فقط در ح ۲.
- ۳- ح ۲ و مسخر کرده.
- ۴- ح ۲ ب: و تاج المذنب.
- ۵- برای تحقیق این روایع رجوع شود به تعلیقه ۱۷۳.
- ۶- ح ۲ ب: نقیض در این عبارت رجوع شود به تعلیقه ۱۷۴.
- ۷- در سابق باین دو مطلب تصریح شده است.

این کار بزرگ کسب عظیم و توفیق می داشتند تا آن حدی که قوی مددگر چهل سالین را ضم سلطنت باند الله و خللا را بهمه روزگار باید که ضم دین و شریعت باشد چون شش گفته آمد و سلطنت بر پر کیارک سلطان ابراهیم گرفت و کریمه دهر والی پدید آمد و چند حمام برفت علی الجملة فاسلطنت بکلی بی نازعت با سلطان محمد - رحمة الله - افتاد و سلطان سنجر ملک بود غر اسان روی مقرر شد و چون کار بدین حد انجامید الحاد قوت گرفته بود و صباح قوی شده در آن حدود و سلاطین و خیرها بر قلعه ها برده و راهها بگرفته چون زمین الاسلام گفته آمد و قضا میر احمدیل می کرد و سلطان محمد بکلی بد در خراب الموت و قمع ملاحنه بست و لشکرهای گران پاساها و آلهای دافر فرستاد و امیران یزد که دمیها لادان با عدت را برین قلعة الموت فرستاد و صباح کذلک هنوز در قید حیات بود و آنجا بود آداهای حکم بگردانده و حسن و حسارین آن ملازمین چون وادی چشم کرده تا می یافت و در آن مشافهت از مسلمانان کفایت کنند چون با خبری رسید سلطان سید محمد داوود الله قهرم بر دوشه رشای خدایان دلا آن ملازمین بفارقت زده امیر علی یار کردی بود با منکرین بهترین فرزندان سلطان محمد را بگرفت و پسندود شام رفت و فراراجه ساقی سلجوق را بر گرفت و روی بقراس نهاد و ملک سطرل در حکم انا پاک نوشکین شیر گیر بود اما بادی بوده عمداً دله و له بلفقت پسر یزد که شیر گیر را بگرفت و بندهای فرستاد و عالم مترازل شد و هنوز بیست و نه سال بود که صباح کل مجبور بالموت رفته بود مهدی قریب با این همه لشکرها و دانه ها و ساز چگونید

- ۱- برای ترجمه حال وی رجوع شود به تعلیقه ۱۷۵.
- ۲- در اصلی الزامی اقرانین تحت عنوان و ذکر جماعتی که بر دست خدایان ایشان با امام حسن صباح که او را سپیدان میخوانند گفته شده است: و فر ۳۷- قتل احمدیل کردی مشیره سلطان محمد لشکری بر دست عبدالمالک رازی و فر ۲۵- بر دست چهار ذوق علی فرموس شمشیر و عیسایان و نیز در آنجا گفته: و فر ۳۵- قتل آقشیر احمدیل پلدا تا باین راه بدست خدای در ۲۷۲.
- ۳- ح ۲: و سپیدان.
- ۴- برای تحقیق در مورد آباد و غیره رجوع شود به تعلیقه ۱۷۶.
- ۵- ح ۲: و حکم.
- ۶- ح ۲: و حکم.
- ۷- ح ۲: و حکم.
- ۸- ح ۲: و حکم.
- ۹- ح ۲: و حکم.
- ۱۰- ح ۲: و حکم.
- ۱۱- ح ۲: و حکم.
- ۱۲- ح ۲: و حکم.
- ۱۳- ح ۲: و حکم.
- ۱۴- ح ۲: و حکم.
- ۱۵- ح ۲: و حکم.
- ۱۶- ح ۲: و حکم.
- ۱۷- ح ۲: و حکم.
- ۱۸- ح ۲: و حکم.
- ۱۹- ح ۲: و حکم.
- ۲۰- ح ۲: و حکم.
- ۲۱- ح ۲: و حکم.
- ۲۲- ح ۲: و حکم.
- ۲۳- ح ۲: و حکم.
- ۲۴- ح ۲: و حکم.
- ۲۵- ح ۲: و حکم.
- ۲۶- ح ۲: و حکم.
- ۲۷- ح ۲: و حکم.
- ۲۸- ح ۲: و حکم.
- ۲۹- ح ۲: و حکم.
- ۳۰- ح ۲: و حکم.
- ۳۱- ح ۲: و حکم.
- ۳۲- ح ۲: و حکم.
- ۳۳- ح ۲: و حکم.
- ۳۴- ح ۲: و حکم.
- ۳۵- ح ۲: و حکم.
- ۳۶- ح ۲: و حکم.
- ۳۷- ح ۲: و حکم.
- ۳۸- ح ۲: و حکم.
- ۳۹- ح ۲: و حکم.
- ۴۰- ح ۲: و حکم.
- ۴۱- ح ۲: و حکم.
- ۴۲- ح ۲: و حکم.
- ۴۳- ح ۲: و حکم.
- ۴۴- ح ۲: و حکم.
- ۴۵- ح ۲: و حکم.
- ۴۶- ح ۲: و حکم.
- ۴۷- ح ۲: و حکم.
- ۴۸- ح ۲: و حکم.
- ۴۹- ح ۲: و حکم.
- ۵۰- ح ۲: و حکم.
- ۵۱- ح ۲: و حکم.
- ۵۲- ح ۲: و حکم.
- ۵۳- ح ۲: و حکم.
- ۵۴- ح ۲: و حکم.
- ۵۵- ح ۲: و حکم.
- ۵۶- ح ۲: و حکم.
- ۵۷- ح ۲: و حکم.
- ۵۸- ح ۲: و حکم.
- ۵۹- ح ۲: و حکم.
- ۶۰- ح ۲: و حکم.
- ۶۱- ح ۲: و حکم.
- ۶۲- ح ۲: و حکم.
- ۶۳- ح ۲: و حکم.
- ۶۴- ح ۲: و حکم.
- ۶۵- ح ۲: و حکم.
- ۶۶- ح ۲: و حکم.
- ۶۷- ح ۲: و حکم.
- ۶۸- ح ۲: و حکم.
- ۶۹- ح ۲: و حکم.
- ۷۰- ح ۲: و حکم.
- ۷۱- ح ۲: و حکم.
- ۷۲- ح ۲: و حکم.
- ۷۳- ح ۲: و حکم.
- ۷۴- ح ۲: و حکم.
- ۷۵- ح ۲: و حکم.
- ۷۶- ح ۲: و حکم.
- ۷۷- ح ۲: و حکم.
- ۷۸- ح ۲: و حکم.
- ۷۹- ح ۲: و حکم.
- ۸۰- ح ۲: و حکم.
- ۸۱- ح ۲: و حکم.
- ۸۲- ح ۲: و حکم.
- ۸۳- ح ۲: و حکم.
- ۸۴- ح ۲: و حکم.
- ۸۵- ح ۲: و حکم.
- ۸۶- ح ۲: و حکم.
- ۸۷- ح ۲: و حکم.
- ۸۸- ح ۲: و حکم.
- ۸۹- ح ۲: و حکم.
- ۹۰- ح ۲: و حکم.
- ۹۱- ح ۲: و حکم.
- ۹۲- ح ۲: و حکم.
- ۹۳- ح ۲: و حکم.
- ۹۴- ح ۲: و حکم.
- ۹۵- ح ۲: و حکم.
- ۹۶- ح ۲: و حکم.
- ۹۷- ح ۲: و حکم.
- ۹۸- ح ۲: و حکم.
- ۹۹- ح ۲: و حکم.
- ۱۰۰- ح ۲: و حکم.

خواجیه مستغنی است نه چنان بهتر بودی که امام مستظهر که نه بهتر بود از عمر خطاب تیغ بدوش باز نهادی و از بغداد بیرون آمدی که هرگز عمر را چندینی سیاه لشکر و آنکه صلاح و عدت کجا بود آنچه او با قلنت لشکر و عدت با کبر کان [بسیار] بگرد این با ملحدان اند که بگردی که هنوز الموت و لبسرها تنها بود که ملاحظه مناسیر شدند و در ملک و بلسان مسلمانان داشتند و بالیس امیر علی حسامی داشت و همه طالقان مسلمانان داشتند تا عالم از ملحدان پاک شدی و چون سبأ حرمی جان نیست شد بود و در مصر و مصریان را چه محل بودی ای عجیب عالم میله از امیران سنی جهان پُر از نرکان قازی همه موافق و مشفق در خانه دقت و یقین و بشرف این کار معظم بگفتن نمی دادم که بر چه حمل کنند؟ پندار که قائم بدل دی لشکر است بگریخته است یا خود نیست دافعیان همه دروغی گویند تا این کار بدینجا برسد که ملاحظه جهان بگرفتند پس خواجیه بوستانی بعد از عتداسال تصنیفی کند و کتاب باقی در افضیان می نهاد آخر فرقی باید میان غایب و حاضر و میان ممکن و خالفه پس اگر این غفلت و تأخیر و تفسیر را اینجا نصانی و عیبی نیست آنجا نیز هم نباشد که اتباع بیشتر بودند از صدقه حله و از سرخاب آرد چون بیرون نیامد بایکدیگری قیاس می باید کردن و زبان برید و کشیده می باید داشتن که مصالح الله و خلفا بهتر دانند آن روز که حشر^۱ و لشکر از مذهب بیجم باید فرستادن چنانکه عمر خطاب خود فرستاده و آن روز که توقف باید کردن تا مصر و جبال فستقان ملحدان بدست فرد گیرند چون مستظهر و مشرشد؛ توقف می باید کردن و آن روز که صادق باقی را ظاهر بایست بودی؛ می باشند و آن روز که مهدی را غایب باید بودن؛ می باشد که مصلحت الله دانند نه عامه و چون خواجیه فتنه بر مهدی زرد ماجواب دهموشک و زبان

۱- در برهان قاطع گفته: «لایه سراسیم بی غله بر وزن دغنه گر نام کوهی است در ولایت مازندران نزدیک بگرد کوه» ۲- ع د م ب: و شدند ع د ندارد ۳- ح: ۴- دره دره پس اسم جانی است که اول در دست مسلمانان بوده و بعد ملاحظه تصرف شده اند و نیز آنکه بوده که صحیح: «در کوه» بوده باشد ۵- برای تحقیق در بار اقله و بالیس و فرجه امیر علی حسامی رجوع شود به تعلیقه ۱۳۷ ۶- کذا: درهه نسخ و سنی و مشر و (فتح حاء و فین) در سابق گذشت رجوع شود (ص ۳۱۳) ۷- ح: و باقر و صادق

توابع گفتی که الجنس مع الجنس^۱ و هر کس که با اخصاف این فصل با جوابی یک بر خواند ان شاء الله که او را هیچ شبهتی نبماند و الحمد لله رب العالمین آنکه گفته است: «فصیحت اول بر ایشان آست که از میان همه قریب اسلام یعنی صحابه و تنکیر و تنلیل سلف صالح از صحابه و تابعین و زنان رسول و زهاد و عباد و متصوفه معروف باشند و بدین منفر داند»

اما جواب این فصل: بدان ای برادر که این مصنف انتقالی بعد ازین همه تشنیهای بدو و حوالات محالات آخر این کتاب بر دست و اند فصحیت نهاده است یعنی راست و پستی دروغ است و هست که صورت شبهت داده نه چون قبول از گشت مسائل خلافتی^۲ است از اصول و فروغ مذهب فقهایی^۳ پیری دانسته است و از پیری یگانه واجبی بوده است اما بشر ورت همدا جواب بروجه خویش بتولیع خدای تعالی گفته آید ان شاء الله

اما جواب این فصیحت اول آست که: این تشنیه بدو و غ است که در مواضع این کتاب فکر از کرده است و ایشان نهاده و جوابهای مشبع با حقیقت و دلیل گفته آمده است چون بخوانند بدانند که شیعت اصولیه یحسد الله بدین همت متهم نبوده اند و هر صحابه را و تابعین را که خدای رسول دوست داشته اند قبول کرده اند شیعت مرید باشند و متصوفه بر دریا را دوست دارد و زنان مصطفی را دامتهات المؤمنین دانند و هر کس که زنان مصطفی را طعن زده؛ مبتدع و خال و کراهت دانند و اما حدیث مجتهدان که در مواضع این کتاب بر شیعت فتنه زده است و زیادهای یکی احمد حنبل است از ایشان که مجتهدی مصیبت است بمذهب خواجیه سنی محمد بن احمد بن یعقوب البیروجانی قاضی هرات روایت کرده است از محمد بن عبد الله الهروی که گفت از علی بن حشر بشنویدم که گفت حاضر بودم در

۱- از املال است بدین صورت: «الجنس الی الجنس» ۲- ح د س م ب: ۳- ح د س م ب: و اصول مذهب متکلمان دره ۴- ع م ب: و شیعت م ب: و شیعه ۵- ع م ب: و خلاف ۶- ح: و اصول مذهب متکلمان دره ۷- ع م ب: و هر صحابه و تابعین را که خدای رسول دوست داشته اند قبول کرده و متصوفه بر دریا را دوست دارد و زنان مصطفی را دامتهات المؤمنین دانند و هر کس که زنان مصطفی را طعن زده؛ مبتدع و خال و کراهت دانند و اما حدیث مجتهدان که در مواضع این کتاب بر شیعت فتنه زده است و زیادهای یکی احمد حنبل است از ایشان که مجتهدی مصیبت است بمذهب خواجیه سنی محمد بن احمد بن یعقوب البیروجانی قاضی هرات روایت کرده است از محمد بن عبد الله الهروی که گفت از علی بن حشر بشنویدم که گفت حاضر بودم در

میلبرد احمد حنبلی از وی شنودیم. که گفت: لایکون الراجل سنیتاً حتی یبغی علیاً فیلاً؛ من گفت: لایکون الراجل سنیتاً حتی یبغ علیاً کثیراً؛ پس شیهت نیست که شیعت میجهدان چنین را درست ندانند پس اگر میجهد دوست علی باشد دوستش دارد چنانکه بر چینه و شافعی؛ و اگر نه ندارد؛ تا این جمله بداند شیعت و اما اتفاقاً قسمت از حلقه‌ها دور کرده از امت مسلمتی علیه السلام دشمنی بر آئین المومنین علی را خارجیان و فاسیقان میپوشانند که او را قتال و مسلمان کشی و بخی خواره و بی حیثیت خوانند و قاطعه را بد گویند. و حق فرزندان او را مشکب باشند و نیست هر کس را که این مذهب دارد؛ دشمن دارد و لعنت کنند و هر کس که این کتاب من را تو له‌الی آخر عمرش بخواند بداند که این مصنف از آن قوم است که میانفها کردماست در دعوات علی من فضی و خصوصت آتش ائمه هدای و السلام علی من اتبع الهدی.

آنکه گفته است: «و قضیت هو آنت ایشان را که با حق تعالی موافقت
کرند و دوستان خدایند» انکار کرده اند و ادوا خالق الهی می‌باشد و در اوقات الهی می‌باشد و وسیع
و بین الهی می‌باشد و متکلم الهی می‌باشد و در الهی می‌باشد و گویند: گویند: وسیع است
بمعنی عالم و قادر و علم و قدرت و ادوا خود متکلم باشد و گویند: مرید افعال خویش
است و تعریف افعال و بیانات و بیانات وجود می‌باشد و وسیع است و بیانات وجود
مسموعات و هم چنین و متکلم است یعنی خالق کلام است و دوازده آنکه بود که
دوازده آنکه بود که در کتب مذکور است و از آنکه بود که در کتب مذکور است که
همیشه بر صفات کمال بود همیشه خالق دوازده عالم و متکلم و قادر و وسیع
و وسیع بود صفات او دیگر دوازده عالم و دوازده عالم و دوازده عالم و دوازده عالم
بود و ذکر بود و دوازده عالم و متکلم بود.

۱- برای تحقیق در این مطلب رجوع شود به **تعلیقات** ۱۷۸، ۲- ذیل آیه ۱۰۴ سوره مبارکه طه.
۳- ح: ث: ۱۸۵؛ ج: ث: ۱؛ و در همین است همچنین؛ و در مفااتیخ نسخه (۱۳۳۵) است
که در دست است زیرا «و بنیادش بر ظهور دریات» غیر همین معنی است و هیچگونه توجیهی
برای نکردن نیست. ۴- ح: ث: ۱؛ آ: ۱۸۵؛ ج: ۳؛ ذ: ۱۸۵؛ ح: ۷- ۸؛ و همین است.

اما جواب آنست كه: اگر شيست در دهرى مسائل تقليدات بديل و حيثيت با معتزله موافقتى مى نمايد آن موافقت از فضل و نظر باشد نه موافقت زبديت و معتزله باشد با آنكه: خواهج در ادبيات زيرت مجاهره باشيم چه معبسموافت است، و ادبيات ظلم و كبر با كلياتيه و چه ميه موافقت است تاهاض اين موافقت بدانكه مسكر كمال آن موافقت قبول كنند، و گر اين اصول همه مذهب معتزله است خواهج مى بايست كه كتاب در نام دهش فناضال المعتبره بر بمراده بودى كه متبوع ايشانند تايدد آيد كه هدايت همه با ابرالمؤمنين است كه معتزله را با خواهج درصقان خدائى خلاف است و شيست را برپوز آن آن درامات: تاظهار عداوت معلوم شود آمدنم با جواب شيعيتى كه آورده است كه:

صفات خداوند متکبر باشند این سالنه منبت است بر آنکه اولاً؛ باندگه صفات بر قسم است؛ صفات واجب است و صفات جایز است و صفات مستحیل است؛ اما باری تعالی را صفات واجب و قادی است و عالمی، حیسی، موجدی، و از مذهب شیعه ایات و وجوب این صفات معلوم است لهذا برای الدلیلی و خبر و جمعتها تبارک و تعالی بحال من الاحوال و این صفات باری تعالی نفسی و فاعلی است بر مذهب ذراتی. و اما آنچه گفته است که: باری تعالی را خالق و رازق و مدبر متکلم، لهزیلی و نگویند همانا گرمی این کلمات و حدود این الفاظ دایستی ائقل شرم داشتی این اجرا کردن و آنرا که از لغت عرب و اصطلاح متکلمان و حدود و حقایق متفقان است؛ باینجا بهر مای باشد چنین سخن نگویند، اما مذهب را که بتبادر لمعقول و نامعقول باشد چنین باشد اما مستند این کتاب معذور است که این همان عاید است بواسطه مذهب که چون خواست که مذهب صفات خداوند تعالی کند الا برین وجه بتواند کرد و اول معلوم است که خالق قاضی خلق باشد و خالق اولی را مبنی آن

۱- کذا در نسخ و نظیر بس که محرف چنانکه باشد. ۲- حث ح: دهم؛ م؛ هم اصلاً
نماید. ۳- ح؛ م؛ ح؛ د با ضا ئه واولا آنچه گفته است و این احادیث در نسخه ع خط
نخورده است. ۴- ح؛ د؛ اولاً؛ ۵- ح؛ د که صیقات خدام. ۶- ع؛ م؛
قسمت. ۷- ع؛ م؛ ب؛ (پرواز)؛ م؛ و مؤثر.

باشد که درازل^۱ خلق آفرینده باشد و موجود باشد خلق درازل^۲ پس قدیم باشد، پس فرق نباشد میان خالق و خلق درازل؛ و «لا قدیم سواه»^۳ محال باشد و معلوم است که فاعل قدیم باید که بر فعل هدم^۴ دارد بقدر بر اوقاتی که آن اشیاء نباشد، و رازل روزی دهنده باشد و نام که چگو نه روا باشد که درازل روزی دهد پس روزی خوانده باید که موجود باشد درازل، و آنکه فرقی نبود در وجود از میان رازل و رزق و مرزوق، و این خطائی فاحش است، و همه موجودات برین اصل قدیم باشند و البته هیچ محدث باشد پس اگر از خالق و رازقی آن می خواهد که درازل قادر بوده است بر خلق روزی درین خلایق نیست که ما اثبات کرده ایم که باری تعالی بجهت عدلیان قادر است لنفسه ذواته بر عثتی و شبهتی و آلتی، و خلق روزی و کلام را حصول و وقوع درلمیز محال باشد. اما در قادی و ممالی خلایق نیست که همیشه خانا و بوا را بوده است. اما و خالق^۵ آنکه گویند که خلق آفریننده و رازق^۶ آنکه گویند که روزی رساننده و متکلم^۷ چون فاعل کلام باشد آنکه اجرا کنند که ایجاد کلام کنند و مرید^۸ آنکه باشد که فعل واقع آید بر وجهی و در وجهی؛ و این درازل محال باشد که این صفات را صفات اضافی گویند به صفات واجبه.

اما در آنکه اهل عدل از باری تعالی غیر صفات متجمله کنند؛ شبهتی نیست چون کیفیت و اشیئت؛ و مانند این، اما سیمی و بصیری چنان است که حوائث کرده است که از مذهب اهل عدل مرفوف است که باری تعالی در فیما یزل سمیع و بصیر بود اما ساهمی و بصیری که مشروط است بر وجود سموات و بصیرات در لایزال اثبات کنند که معنی سمیع و بصیر آن باشد که حاصل باشد بر صفتی که اگر مشعوعی و بصیری باشد که در آن حالت شتر دویند و این درلمیز روا نباشد، و مدرك بصیر آن باشد که در آن حالت شتر دویند و مدرك شاهد^۹ و غایب^{۱۰} بشرط وجود مدركات

۱- ع ۴ ب؛ و کما در اوله (بر او). ۲- ح ۲ و لا قدیم ازلی. ۳- ح ۲ و قدیم. ۴- ح ۲ و البته هیچ چیز. ۵- ع و نباشد و ندارد. ۶- ع کذا در نسخ و ظاهر و کما زاید است و می خورد.

باشد. و آن صفات که محال باشد خروج باری تعالی از آن لمیزل؛ قادی است و عالمی و حیثی و موجودی که لمیزل و لایزال باشد و گر خواجه از معدن کی و سیمی و بصیری و متکلمی؛ عالمی خواست است. شک نیست که باری تعالی همه اشیاء عالم بوده است در فیما یزل و عالم است و عالم باشد، و در شرح این مسائل مبطل و مفضل شیوخ اهل عدل و امامیه کتب و تصانیف ساخته اند و شرح همه درین مختصر میسر نمود و ما را بجواب این مدعی مشغول این قدر کفایت است اما فضیحت آن فضیحت درین مسأله که بر مذهب خواجه مصنف است که گویند: قادر تواند بودن بر غدت و عالم تواند بودن بر علم، و حی تواند بودن بر حیات، و سمیع و بصیر نباشد بر سمع و بصیر، و این همه صفت^۱ و آلت است آنکه خلایق را قدیم خواند و هفت قدیم دیگر باری اثبات کند پس با این مذهب بدو اعتقاد کج باشد که بر مذهب موحدان طعن نراند و تصنیف نماید که حجت مذهبین با یکدیگر یا یک شود همه نامقول، ناموزون، برین وجه که بیانه کرده شده و الحمد لله علی اثبات التوحید و نفی التثبیه.

آنکه گفته است: «و فضیحت سیم و آلت است که: منکر باشند رؤیت قدیم تعالی را چنانکه سلف صالح گفته اند و قرآن بدان مطلق است و امامین اثبات کرده اند رؤیتی بی تشبیه و بی جهت چنانکه دانند بی چون، بینند بی چون».

اما جواب این کلمات آنست که: شیعه امامیه غیر رؤیت مجاهره کنند چنانکه جهودان از موسی خواستند که اذنا لله جهره^۲ یا بدعوت عاجل سوخته شدند فاخذتهم الصاعقه^۳ و غیر آن رؤیت کنند که مجبر و مشبهه اثبات می کنند که بدین چشم س خدای را بینیم اما رؤیت بدان وجه که ذات متعالی را بینند

۱- ح ۲ و غیره و گویا همین درست است. ۲- گویا این و کما هم در اینجا زاید است مانند آنچه اندکی پیش گفتند. ۳- ع ۲ و کما و ما بر نسخ کما فی الشی و احتمال اینکه واصل و عدلت بوده است بسم عین و تشدید ذل و تاء در آخر بر وزن عدلت منعی است بدلیل سبب قولی بشرطی در صفحه گذشته نامی و شبهتی و آلتی. ۴- ح ۲ چنانکه دانند بی چون و بدین می چگونند. ۵- ع ۲ از آیه ۱۵۳ سوره مبارکه نساء.

که اختیار این افعال با بهر از آن کند که متره و میرا است از آفریدن آن؛ از آنکه عالم است قبیح همه قبیح، و مستغنی است از فعل همه قبیح، و عالم است که مستغنی است از آن، پس در اینجا که اختیار فعل قبیح کند این از جمله افعیاء است و فاعل آن غیر خدا است * پس اگر ما گوئیم: باری تعالی متره و میرا و متعالی است از فعل قبیح و اراده آن؛ آنرا ضیعت می خواند؛ ماقبول کردیم، و خلاف این گفتن؛ و همه قبیح را از کفر و نافرمانیست بخدا تعالی حواله کردن * خواهی شئی را مبارک یا تا بیضه او خالق همه اشیاء خدا باشد، و ما بحمد الله خود را فاعل دانیم و خواهیم اما اجراء خالق را از قدیم تعالی نکتیم که خالق همه اجسام عالم و غیر این مخصوصه است و لا بدخل جنبها تحت مقدور القدر؛ و مدارکت لازم باشد چون در فعل را بدو فاعل حواله کنند، مدارکت خواهی مجبور را لازم است که در یک فعل گویند: حدود آن تعلق بخدا ندارد و کیش تعلق بشخص؛ و وجود هر یک بی آن دگر محال باشد تا مقدر واحد صحیح داند بین القادرین، و نداند که برین اصل لازم شود که فعلی از وجهی روا باشد که موجود باشد و همان فعل در آن حال معدوم باشد؛ پس خواهی دعوی شرکت خدای دیر است که کرده است و بمذهب مسلمانان حواله می کند. و چون این جهت معلوم شود آن جهت که آورده است قابل باشد ان شاء الله.

و آنچه شبهت کرده است که الله خالق کل شیء و باید که ظاهر آیه خالق همه اشیاء خدای باشد آخر از لغت و قرآن بایستی که این مایه بدانسته بودی که و کل، یعنی بعضی آید چنانکه باری تعالی در قصه ابراهیم گفت: ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا و دانیم که کوه طبرک آنجا نبود، و در قصه بلقیس می گویند:

۱- ح ت م ب: و اگر چه و در نسخه حد عبارتش نقل خواهد شد و قیاسا تصحیح شد. ۲- ح (جای عبارت میانه و ستاره)؛ پس اگر می گویند متره است باری تعالی و متعالی است از فعل قبیح؛ و از ارادت این می خواهد، ماقبول کردیم و اگر خلاف بر می گوید و همه قیام را از کفر و نافرمانیست بخدا تعالی حواله می کند. ۳- ع: و لا بدخل هوئی یا پندایش الف از اختلاف لام تکلفا و بدید آمده است. ۴- ح ت م ب: و پس خواهی دعوی شرکت خدا می کند دیر است که کرده است؛ و پس خواهی شرکت خدای تعالی درست کرده. ۵- از آیه. ۶- سوره قیام که بقره ۶- مراد از کوه طبرک همان کوه است که طبرک بر بالای آن بوده بطور و غیره.

و اوتیت من کل شیء و دانیم که بلقیس را همه چیزی نبود، پس «خالق کل شیء» را معنی آن باشد که هر آنچه که نقصان الهیت از او نکند از افعال حسن چون خلق آسمان و زمین و عرش و کرسی و جنتی و امی و ملائکه و اصول و فروع هم و مانند آن؛ همه از فعل او باشد، تبارک و تعالی، و متره و متعالی است از فعل کفر و فساد و نافرمانی و مانند آن؛ تعالی الله عما یقول المبینة، و تقدس عما یظن المشبهه علوا کبیرا. و اگر آیاتی که تأکید بر این دلائل است بر شمایم کتاب مملوک شود و از مقصود باز مایم و جازا در جواب این شبهت درین کتاب این قدر کفایت است؛ و الحمد لله رب العالمین.

و اما آنچه گفته است که: دگر بنده ایمان و کفر بتوفیق و خذلان او نیست؛ یک نیمه ازین دعوی راست است و یک نیمه دروغ؛ از هر آری که مذهب ما و مذهب اهل عمل درین مسأله اینست که ایمان و طاعت و همه خیرات و همه حسنات بتوفیق و لطف و هدایت و تمکین باری تعالی حاصل آید و تا این جمله بکنند تکلیف نکند مکلفه؛ اما کفر و معاصی بتوفیق قدیم تعالی و کوفیم کمترین است تبارک و تعالی از آنکه خذلان و سلب توفیق کند تا بنده کافر شود و آنکه بنده را عقوبت کند.

اما آنچه گفته است: «برین وجه ایشانرا معطلی خوانند» بحساب کورزی است دیگر بازه و بنده از معنی تعطیل ندانسته است که معطلی متکرر بشت و سلب و شریعت را کورشد و آن طایفه شامل ذکر اند؛ و از قلیل العدد؛ و از جمله دهری باشد که گویند:

و قد طهر الله نورانی و بالخصم من یوانیخ سلاجقه نام آن برده شده است و با قوت در معجزه البلیدان ۳ قفقه و طبرک یمن او له و تالیه و المراء و آخره کف قفقه علی داس جبل قرب مدینه الری علی یمن القاصد الی خراسان و عن یمنه یمن الری الاعظم و یمنه یمن الری الخرب الری خربها السلطان طهر من بلاد سلان... فی سنة ۵۸۸ (آنگاه بشرح تخریب قلعه نابره پرداخته است بتفصیل).

۱- از آیه ۲۳ سوره مبارکه نمل. ۲- ح ت م ب: و اگر آیتی. ۳- از قبیل استعمال حوادث تخیل است برای افاده معنی تأکید چنانکه مکرر بآن اشاره کرده ایم. ۴- و خاصل ذکره یعنی غیر معروف و گنگام.

شریعت نامقولی است قبول بقاء کردن و مذهب ایشان بتلافی مذهب بر احمه باشد و از یک وجه معطلی بمبجری آنها بهت دارد که معطله فی شریعت کنند من قبل الله و معجزه خدا و رسول را مزول کنند از بعضی احکام و بر آوی و آنچه از خویش گویند تا عواجه بناد که معطلی کیست؟

و اما آنچه گفته است که: سورۃ الفاتحه دلالت است بر معتبر مذهب اهل سنت و جماعت و بطلان مذهب قدور فتن و متعطل.

جواب آنست که: پنداری خوش آمده است با خود در خواب کشتی گرفتن که چون بختی رنجی انسان بر خیزد اما با خیم دشوار از کشتی کشتی گرفتن که چون بختی سیم بر خیزد اولاً معطلی آن من اوله الی آخره دلیل است بر معتبر مذهب اهل عمل و توحید و بطلان مذهب اهل جبر و تقیبه چنانکه بعد ازین فصل بتوفیق خدای بیان کرده شود ان شاء الله. اما ابتدا شروع افند در بیان سورۃ الفاتحه که بر داست بر مذهب مجبیه و مشبهه اولاً «بسم الله» نامذنی است که قادر است بر ا سولیم و چون نعمت کرده باشد مستحق شکر و عبادت باشد و عواجه چون اسمی یکی داده از روی یک خدایش لازم آید و اسم از معنی باز نشناسد و چون اسم عین معنی باشد نام فرعون عین فرعون باشد و چون کلام قدیم باشد معنیات قرآن چون فرعون و ابلیس و قارون و هارمان همه قدیم باشند و خدای قدیم باشد و قارون که قدیم گفته است درین سورۃ بعد از قدیم لازم آید و درین دقیقه تأمل باید کردن تا فایده گفتار ماسور شود که در قدیم فرقی نیست برین اصل میان

۱- در نسخ و مشبه و غیره تفاوت عبارت بی: و معجزه خدا رسول را مزول کنند تصحیح شد و اگرچه غالباً مصنف (ره) از هر دو بعنوان داخل جبر و تقیه تعبیر میکند گاه هر دو را حکم یک طایفه میداند. ۲- در این مورد جای قسمتی از عبارت پس و پیش بود بنظر درست و جایجا کردیم لیکن تمام عبارت از خود مصنف (ره) است. ۳- ب م: «دشوار تر از» چه هم ندارند در هر هان قاطع گفته و دشوار با خای نخط و او معلوله بروزن و معنی دشوار است که مشکل باشد. ۴- ح د: «که رد» است. ۵- ح: «و اولی و اولی». ۶- ح د: «و سخن» و «گفت» یعنی گفته و گفتار در زبان فارسی بسیار بکار رفته است و از آن جمله است:»

خدای و فرعون.

و اما معنی در حین و پرورده باشد و مذهب ما بمبدأ آنست که نعمت دواست بدینا:

یکی - لازم است چون آلت اوصاف و اسباب و همه از فعل خداست تبارک و تعالی چون دست و پا و دگر چو ارجح و غیر خدای بر آن قادر باشد.

دوم - نوع آنست متعطلی باشد و آن خلق همه مشتهیانست از نعمتهای مختلف که بدین اصناف و آلات و اسباب بدان توصل کنند و آن همه هم از فعل خداست تبارک و تعالی و فتن و وی بر آن قادر باشد پس رحمان بر حقیقت بشناسد که نعمت آن فرین و پروردگار [علی الاطلاق] است، معجزه او انقدر از پندها باشد و از مکتس تا کس، و از مودت و نعمت اوست این کلمه که دانه خیر الی از قین. و اما در حین مهربان و آمر زنده باشد و اتفاق است که کس بقیامت رحیم خود نتواند بودن اما مکلف چون ایمان آورد بفعل خویش و طاعت کند با اختیار خویش، مستحق مدح و ثواب باشد و چون اختیار کفر و معصیت کند مستحق ذم و عقاب باشد و فاعل و مخیر باشد تا وجود عقل را آتی باشد و بهشت و دوزخ را فایده کتب بر اصل باشد و امر و نهی و وعد و وعید حق و درست باشد و تکلیف با فایده باشد و ثواب و عقاب بر افعال مکلف باشد و جزا و افعال و قدر آن حق و و محمّد صادق و نوبه عصاة مقبوله پس بنده رحیم خود باشد بدینا با اختیار ایمان و طاعت.

این شعر فردوسی تا بر آنچه در نسخ مضاده ذکر شده است:

۱- کذا در نسخه نسخ و قریه سیاق و ذکر آن در دو سه سطر بعد از تفسیر معنی و آلات بنظر مرمره که صحیح و آلات بوده باشد. ۲- کذا در نسخ و مراد از توضیح معنی آن در عبارت مصنف (ره) بطور مبسوط و غایت آن اصطلاحی بوده کلامی که بر این قیل نم غیر لازم اخلاق میشد است قدیم. ۳- ح: «و قول». ۴- در این قاطع گفته: و باشد بروزن مانده چا نوریست شکاری از جنس زرد چشم و کوچکتر از باز باشد و معرب آن باقی است. ۵- ذیل آیه ۱۱ (آخرین آیه) سورۃ مبارکه جمعه است.

و بشری کفر و معصیت و خدای تعالی که ارحم الراحمین است و غیر الغافرین است بشیامت اگر زلّتی باشد یا ایمان بیشد و حقیر کند، و عذتو به اسقاط عذاب کند، و شفاعت ائبیا دواسقاط عذاب^۱ و زیادت^۲ در جات قبول کند، که ارحم غافر است و هم غفور، هم راحم است و هم رحیم، موافق مذهب اهل عدل و توحید؛ و مخالف مذهب اهل جبر و تشبیه.

آنکه گفت تبارک و تعالی: الحمد لله رب العالمین سپاس و شمت خدای را بخلق آسمان و زمین و عاقبتها و مابینهما و خلقت ما از خاک تیره و نطفه مرده، و پروریدن ما و خلق مستحیات و اغذیه از ما^۳ کولد مشروب و ملبوس و منکوح که سبب قوام حیات و معاش و راحت دنیا است و بر نعمتهای دینی چون آفریدن عقل و بعثت و سلو و انزال کتب بر ائمه اعلام و معالیم شریعت و کیفیت شکر نعمت و بیان طاعت و عبادت و توفیق و اطاعت، و بعثت و توثیق و معی یاف و حیات قائم^۴ ابدی سیاسی برین جمله که اتفاقست که همه از فضل خداست تبارک و تعالی، موافق مذهب اهل عدل و توحید بخلاف مذهب مجبران و مشبهیان که همه معاصی را بر خدای تعالی حواله کنند که بنده را بقر بر خذلان و طغیان^۵ و کفر و ایمان دارد و بنده مجبّر^۶ و معذور باشد و نتواند که خلاف آن کند و قیامت بقل خود بنده را بدوزخ اید فرستد، و همه عاقلان داند که چنین خدای بر چنین نعمت مستحق شکر و حمد و ستایش^۷ نباشد تا آنچه خواجه ائمه تعالی پنداشته باشد که افرام خصامت خود و قلاعه گردن مجبّر^۸ نباشد تا غ ویشانی مدیریت. و معنی «رب العالمین» که گفته است: «بقول دانش و قدری ما هر یک پروردگار خود باشیم» حاشا که این مذهب شیعت باشد که چون درست کرده آمد که قاعل اسباب و آلات و اعنا همه خدای است و قدرت و قوت ازوست، و خلق همه مستحیات

۱- ع ث ب؛ و در اسقاط عذاب کند. ۲- ح د: و زیادت؛ و برای تحقیق در کلمه زیادت^۱ رجوع شود به تعلیقه ۱۷۹. ۳- ع ث ب؛ و از بیان. ۴- ث ب؛ و باقی؛ و هم ندارد. ۵- ع ث ب؛ و موافق اهل. ۶- ع ث ب؛ و که همه عذلان و طغیان و کفر و ایمان دارد. ۷- ح ب؛ و سیاسی. ۸- م؛ و مجبّر^۲ یا و مدبر^۳ تا بدین کند که مصنف (ره) و مدبر^۴ اسم قاعل از باب افعال می داند چنانکه بحال این استعمال در تعلیقه ۴ داده ایم.

از فضل اوست تبارک و تعالی که اصول و فروع نعمت اینست و ما را الاصر فی نیست و پروردگار خداست، و روزی که دهنده و مدبر و مقدر و موصو^۱ و غیر او بر آن قادر نیست «و هو اقدار القادرین و احسن الخالقین و غیر الرازقین» رب العالمین.

و معنی «مالک يوم الدين» که گفته است که: «مذهب دانش چنانست که از مالک افضل و اعدل مایاشد».

جواب آنست که اگر از معنی «مالک» قاعل می خواهد؛ بپاشد؛ و يك فعل بدو قاعل محال است؛ و بنده قاعل فعل خود است، و معنی مختار است، و فعل غیر عدا به کرمی. حواله کردن نامقول است، و فعل خود بنده را بگرفتن نه عدل است و باری تعالی مترادف است از قاعل قبیح و ظلم، و اگر از مالک حکم دعا^۲ لم یخواهد؛ هست، با قاعل ما همه عالم است، و حاکم است و روز قیامت که مطیع را بر طاعت تواب دهد، و عاصی را بر عصیان عذاب کند، و مؤمنان را بایمان ابد و بهشت بدارد، و کافران را بکفر ابد در دوزخ بدارد، که مالکی حکیم است و حاکمی عدل، لا یظلم الناس شیئاً و لكن الناس انفسهم یظلمون^۳ و لا یظلم فی عدله^۴ و لا یجور فی حکمه^۵.

اما در معنی «ایمان که نهد» مصنف تفسیر بکر دعاست و بکر گفته چون خرنگی که باز آید بگینه دارد و وحل^۶ باشد چون ببقا در شوره آفتاب نه باریماند و نه خروند خر بنده^۷ که اگر فعل ما خلق خدا باشد علی زعمه «ایمان که نهد» گفتن خطا باشد، و کرم عبادت از فعل ما باشد، و کرمه مذهب خواجه خطا باشد.

و اما معنی «ایمان که نهد» چون بنده در طاعت از خدای استعانت خواهد تا صابت کند، دلیل باشد که بنده نیز قاعل مختار است که آگت از خدای خواهد؛ و قاعل او کند.

اما معنی «اهدنا الصراط المستقیم» که ما را هدایت کن و بنده ای راه و است

۱- ح د: و از قر. ۲- ذیل آیه ۲۲۲ سوره مبارک بقره؛ و صدق آن؛ و ان الله. ۳- ع ث ب؛ و در معنی. ۴- ع ث ب؛ و معنی. ۵- ع ث ب؛ و معنی. ۶- ع ث ب؛ و معنی. ۷- ع ث ب؛ و معنی. ۸- ع ث ب؛ و معنی. ۹- ع ث ب؛ و معنی. ۱۰- ع ث ب؛ و معنی. ۱۱- ع ث ب؛ و معنی. ۱۲- ع ث ب؛ و معنی. ۱۳- ع ث ب؛ و معنی. ۱۴- ع ث ب؛ و معنی. ۱۵- ع ث ب؛ و معنی. ۱۶- ع ث ب؛ و معنی. ۱۷- ع ث ب؛ و معنی. ۱۸- ع ث ب؛ و معنی. ۱۹- ع ث ب؛ و معنی. ۲۰- ع ث ب؛ و معنی. ۲۱- ع ث ب؛ و معنی. ۲۲- ع ث ب؛ و معنی. ۲۳- ع ث ب؛ و معنی. ۲۴- ع ث ب؛ و معنی. ۲۵- ع ث ب؛ و معنی. ۲۶- ع ث ب؛ و معنی. ۲۷- ع ث ب؛ و معنی. ۲۸- ع ث ب؛ و معنی. ۲۹- ع ث ب؛ و معنی. ۳۰- ع ث ب؛ و معنی. ۳۱- ع ث ب؛ و معنی. ۳۲- ع ث ب؛ و معنی. ۳۳- ع ث ب؛ و معنی. ۳۴- ع ث ب؛ و معنی. ۳۵- ع ث ب؛ و معنی. ۳۶- ع ث ب؛ و معنی. ۳۷- ع ث ب؛ و معنی. ۳۸- ع ث ب؛ و معنی. ۳۹- ع ث ب؛ و معنی. ۴۰- ع ث ب؛ و معنی. ۴۱- ع ث ب؛ و معنی. ۴۲- ع ث ب؛ و معنی. ۴۳- ع ث ب؛ و معنی. ۴۴- ع ث ب؛ و معنی. ۴۵- ع ث ب؛ و معنی. ۴۶- ع ث ب؛ و معنی. ۴۷- ع ث ب؛ و معنی. ۴۸- ع ث ب؛ و معنی. ۴۹- ع ث ب؛ و معنی. ۵۰- ع ث ب؛ و معنی. ۵۱- ع ث ب؛ و معنی. ۵۲- ع ث ب؛ و معنی. ۵۳- ع ث ب؛ و معنی. ۵۴- ع ث ب؛ و معنی. ۵۵- ع ث ب؛ و معنی. ۵۶- ع ث ب؛ و معنی. ۵۷- ع ث ب؛ و معنی. ۵۸- ع ث ب؛ و معنی. ۵۹- ع ث ب؛ و معنی. ۶۰- ع ث ب؛ و معنی. ۶۱- ع ث ب؛ و معنی. ۶۲- ع ث ب؛ و معنی. ۶۳- ع ث ب؛ و معنی. ۶۴- ع ث ب؛ و معنی. ۶۵- ع ث ب؛ و معنی. ۶۶- ع ث ب؛ و معنی. ۶۷- ع ث ب؛ و معنی. ۶۸- ع ث ب؛ و معنی. ۶۹- ع ث ب؛ و معنی. ۷۰- ع ث ب؛ و معنی. ۷۱- ع ث ب؛ و معنی. ۷۲- ع ث ب؛ و معنی. ۷۳- ع ث ب؛ و معنی. ۷۴- ع ث ب؛ و معنی. ۷۵- ع ث ب؛ و معنی. ۷۶- ع ث ب؛ و معنی. ۷۷- ع ث ب؛ و معنی. ۷۸- ع ث ب؛ و معنی. ۷۹- ع ث ب؛ و معنی. ۸۰- ع ث ب؛ و معنی. ۸۱- ع ث ب؛ و معنی. ۸۲- ع ث ب؛ و معنی. ۸۳- ع ث ب؛ و معنی. ۸۴- ع ث ب؛ و معنی. ۸۵- ع ث ب؛ و معنی. ۸۶- ع ث ب؛ و معنی. ۸۷- ع ث ب؛ و معنی. ۸۸- ع ث ب؛ و معنی. ۸۹- ع ث ب؛ و معنی. ۹۰- ع ث ب؛ و معنی. ۹۱- ع ث ب؛ و معنی. ۹۲- ع ث ب؛ و معنی. ۹۳- ع ث ب؛ و معنی. ۹۴- ع ث ب؛ و معنی. ۹۵- ع ث ب؛ و معنی. ۹۶- ع ث ب؛ و معنی. ۹۷- ع ث ب؛ و معنی. ۹۸- ع ث ب؛ و معنی. ۹۹- ع ث ب؛ و معنی. ۱۰۰- ع ث ب؛ و معنی.

أحسب عتالی^۱ مالی ائمنن الآخر؟ قال له علی علیه السلام: یا أختاه! العلم العام لعلک
 تلتنق فتناً لازماً، وقدراً حاصلاً، فلو کان كذلك لبطل الثواب والثواب، وسقط الوعد
 والوعید، والامر من الله والشیء؟ وما کان المحسن أولى بثوابه الاحسان من المسیء،
 ولا المسیء أولى بعقوبة الذنوب من المحسن، تالمسقالة صید الاوثان وحزب الشیطان
 وخصماء الرحمن وقد ردت الامة ومجوسها، ان الله عز وجل أمر بتخییر، وهی تخذیراً
 وكلف سیراً ولم یكلف عسیراً، لم یطع حکماً ولم یفرض مغلوباً، ولم یرسل
 الانبیاء لعیاء، ولم یزل الکعباء علی عیاله عیناً، ولا خلق السماوات والارض وما بینهما
 بالاطلاق، ذاک نزل الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار. چون امیر تفریر این
 تحقیق میگردم در تناسی می گوید: وما القضاة والقدر الکلان کان مبرهاهما وعتماهما
 فقال علیه السلام: الامر من الله بذلك والحکم فیہ تم فلا وکان امر الله قدراً مقدوراً
 قال: فقال الشافعی فرحاً صبراً واثماً سمع مقالة امیر المؤمنین وقیل یدیه فرجعتنی؛
 فرج الله عنک یا امیر المؤمنین، وأتفا یقول:

أت الام الذي ترجو بقاءه

يوم الساب من الرحمن رضوانا

أوضحت من دنسا ما كان مثباً

جراك ديك بالاحسان إحصانا

متى يشككتنا بالرب نومف

نلقى لديك له شرحاً ونبانا

۱- عبارت روایت احتجاج دین مودعین است: وعند الله احب عتالی، والله ما ذی لی من
 الاجر شیءاً و در اصول مستدرجین است: و قال الشافعی: عند الله تعالى احسب عتالی اذا
 بالامر: المؤمنین وما اظن ان لی اجراً فی مصلی الا ان الله قد عطفی و قد ریه فی آیه پس آنچه در متن
 است در تمام نسخ باهمزه در صدر عبارت باین نحو: «أحسب عتالی» درست نیست زیرا
 در مقام تأسف بیان شده است نه در مقام سؤال و تذکر. ۲- در نسخ با صافه و صه. ۳- ذیل
 آیة ۷۷ سور مبارک کاف، و صدر آن اینست: و ما خلقنا السماء والارض وما بینهما باطلاً پس کلام
 امیر المؤمنین علیه السلام و لا خلق السماوات و ما و باطلاً آخر و من پس از همین آیه بیان کرده است.
 ۴- ت ح ب: و تفریر این نحو بر. ۵- ح د و گشت. ۶- ذیل آیة ۳۸ سور مبارک انزاب.
 ۷- در نسخ با صافه و صه و ذیل اینجاست. ۸- در اصول مستدرجین باین بیت تذکر آورده است:
 و فی التکرار مقال منک متضج وزاد طالعیم و الايمان ايقانا
 پوشیده نماند که ما در اینجا با اختلاف الفاظ و کلمات این حدیث تفریر و باین ابیات اشاره
 نکردیم بر آن است که در تحقیقات پیور نقل آن از راه کرده ایم هر که طالب تحقیق در آن باشد
 رجوع کند به تحقیق ۹۹.

فلیس معذرة فی فصل فاحتی
 ما کنت را کبها فشقاً و عسبانا
 کتلاً ولا خاللاً ناعیه اوقمه
 فیها عیدت اذاً یا قوم شیطانا
 ولا أحب ولا شاء المصروف ولا
 قبل الیابن له تلماً و ععدوانا
 انی یحب وقد صحت عریضه
 علی الشیء قال اعلن ذک إعلانا
 ولن نعلن لن فسلک بصلهم
 بقا احمدهن فی العرش اوسانا
 نفس الفداء لغير التلق کلهم
 بعد القبی علی الخیر مولانا
 أخی الشیء لعمولی المؤمنین معاً
 و اول الناس صدیقاً و ایدانا
 و جعل بنت رسول الله سیدنا
 اکرم به دجا سرراً و ایدانا

و شرح دیباچه این کلمات متنود و منظوم هر کس که بداند اودا در قضا و قدر
 شبهتی بنماید پس ما که شیعت امیر المؤمنین و تابعان آل باسین ایم اثبات و قوت
 بر آن وجه کنیم که امیر المؤمنین دسینه اوصیا و وارث علوم انبیاء علی مرتضی کرده
 است مولف غل و فر آن بر جا و مکان، ده رؤیت میباید به پیشم سر چنانکه بیان
 کردیم نه چنانکه کتب مشهوره و معتبره کرده اند و اگر اثبات قضا و قدر کنیم برین طریق
 کنیم که امیر المؤمنین کرده است و کلام او علیه السلام دلالت است بر آن و فر آن
 و اجماع اهل حدیث مولف آنست و شامعین بوحقیقه و شافعی بر آن وجه و طریقه
 گفته اند و در کتب و کلام ایشان ظاهر است و همه صحابه کبار از جهور و اؤ
 «تأیین بزرگواران» صدوره ایمان قضا و قدر برین وجه اثبات کرده اند تا امر واهی و وعد
 و وعید را خللی نباشد و ثواب و عقاب و فضل و احسان بر جای خود باشد و ما را درین
 مسأله و ذکر اسامی و در اصول دیانات از معقولات واجب باشد متابعت بلحسن
 آنصر، و ابو عبدالله کریم و جنتهم صفوان، و حسین نجار، و ابو بکر یقلائی، و بر علی

۱- ح: و لرؤیت میباید به پیشم سر چنانکه مشبه و مجسمه کرده اند و این نسخه بهتر است
 زیرا عبارت من که مشتمل بر دو است در صدر کلام عتالی از الشافعی است چنانکه واضح است.
 ۲- ت ح ب: و در کتب کلام. ۳- ت: و ما را در دین مسأله و مسائل اصول دیانات
 ۴- ب: و ما را درین مسأله و مسائل اصول دیانات: و ما را در دین مسائل و اصول دیانات.

و بوحاشم، و بلخی، و پسری که در آن تا هر چه بقتل دارند؛ بنظر بر وجه می دانیم که آئینه ایست روشن، در آنچه به سمع خاتم الانبیا و آلش و از صاحب زور گوار و متمدان تابعین؛ بنص می دانیم بی شبهت، خدائی عالم و عادل، رسولی صادق و امین، امامی مص و مسرور؛ و ما آ تا کم الرسول فندوه و ما لها کم عنقا فیهوا^۱ و الحمد لله رب العالمین. آنگاه گفته است: دعوی در شام خطبه ای می کرد گفت: لاهادی لمانا^۲ اشللت و لا مشلر لمانا^۳ حدیث؛ گبری حاضر بود گفت: الله اعدل من ان یمنل^۴ احدا؛ صر گفت: لولا عهدک لغریبت عنقلک.

اما جواب این کلمات آنست که: اگر دست خود که عمر خطاب این کلمات گفته است هم بر آن وجه گفته باشد که باری تعالی در قرآن می گوید: یضل من یشاو یهدی من یشاء^۵ و آنرا تأویل گفته اند از طریق عقل و سمع بر وجهی که مخالف عدل خدای تعالی باشد و اضلال و هدایا تفسیر بر غیر کفر و ایمان است. باری گفتند: راه هشت طریق دوزخ است بر آن وجه که بیان کرده شده و در اختیار و ادویه از رسول علیه السلام و از ائمه علیهم السلام کلماتی هست مطابق این که از عمر نقل کرده اند و آنرا تأویل و معنی باشد که سخنان بزرگان و ائمه رد نشاید کردن و ترك تأویل و ادایا باشد. اما در آخر کلام بر عمر خطاب بجز گواهی داده است که چنان امامی از حجت گبری عاجز آمده و گوید: ضربت عنقلک که این طریقه بی علمان و متعینان باشد و عجب اینست که عمر بعد بنه نشسته و لشکرها بنوستان و بلاد عراق و خوراسان می فرستاد بطلب گیرگان و در اقامی و ادایا بر بسط زمین و اطراف عالم نقش گیر کی بر می داشت و گبری در حضور او از دمی بود و دائم که صلح بکرده باشد و گبریا امان بداده پس برین الزام بر حسن بن علی علیه السلام عیبی نباشد که با معاویه صلح کند که اگر عیب شاید که با گیرگان صلح کند حسن

۱- از آیه ۲ سوره مبارکه حشر. ۲- کذا در نسخ و صحیح در دو مورد؛ و لمانا میاخذوا اگر چنین نقل شده باشد باید توجه نمود بر وجهی که در ظاهرش در کتب ادب بیان کرده اند. ۳- از آیه ۹۳ سوره مبارکه نمل. ۴- ح ۱۵، و آید. ۵- ۳۰۲- کذا در نسخ و صحیح در دو مورد؛ و لمانا

شاید که با باغیان صلح کند و گیر مسلمان شده بوده او را به حجت جواب دادی نه چربت، و کن خللی افتاده است مگر از نقل باشد نه از اصل. آنگاه گفته است: در گویند: ما شاء الله کان و عالم یضالیکن؛ نمی باید گفتن، که نه هر چه خدای تعالی خواهد؛ پیاشد مراد خواجه را نفسی پیاشد و مراد خدای پیاشد. تا خدای را به بجز منسوب کرده باشند.

اما جواب این کلمات آنست که اولاً مذهب شیعت و همه اهل عدل درین مسأله سره فهم باید کردن تا شبهت بر تیزد ان شاء الله تعالی.

بدانکه مذهب ما و مذهب کافه اهل عدل چنانست که: باری تعالی قادر است بر آنکه همه کفار را بجز و قهر بر ایمان دارد، و همه عاصیان را بقر بر اطاعت خود دارد، و ایمان ضروری کرد تا دانه همه بشر ورت بداند که عالم محدث است و صانع عالم یکی است موصوف صفات کماله اما آن ایمان و آن طاعت نه ایمان و طاعتی باشد حقیقی^۱ و بر آن توای دادن عبت باشد و مستحق مدح نباشد بر آن، و به حقیقت مؤمنی و معیسی در حق ایشان اثبات توان کردن، مثانی چنانست که اهل قیامت بشر ورت همه خلقان عالم و همه کافران دنیا خدای را داند و ایشان را مؤمن بخواند از بهر آنکه آن معرفت ضروری باشد پس ایمان بر حقیقت آن باشد که مکلف در سرائی تکلیف بنظر بر وجه ددلیل بمشقت حاصل کند، بتملی خویش تا بر تحصیل آن هم بدیاستحق مدح باشد و هم قیامت مستحق توای آید باشد پس برین قائمه واصل اگر خدای خواهد که بجز در و آفریند تواند؛ اما نخواهد و خواهد که بنده یکسب و اختیار فعل خویش مؤمن و مطیع باشد و تارک کفر و معاصی باشد و کر بنده با حصول آلت و قدرت و تمکین و توفیق اختیار نکند خدای را تعالی قضای بیازد که منتقم و معترت آن دنیا و قیامت عاید است بقاء نه بخدای، پس اگر چه خدای تعالی خواهد و حاصل بیاید قضای خدای را و باشد که فعل خویش اوست و چگونگی

۱- ح ۱، و حقیقی. ۲- نسخ: در آفریند و بطور قطع اصل و ادایا برده است.

خواجۀ متی خدای تعالی مقدراً! از فرعون و یوچهل با کفر میخواید؟ یا ایمان؟ اگر کفر می‌خواهد خود مراد او حاصلست نمویی را با عصا دیدیم؟ فرستاده و از فرعون منجبت مقرر ایمان طلب کردن عیب باشد که نه خدای تعالی میخواید؟ و نه خود فرعون قادر هست بر ایمان، دهم چنین محمد را علیه السلام باقر آن روزها القادر بیوچهل و غیر او از کفار فرستادن هم عیب باشد که ایشان نتوانند که ایمان آورند؟ و نه خدای خواهد از ایشان که ایمان آورند پس اگر میخواید انکار خواجۀ چیست؟ دیگر نمی‌خواهد فرستادن پیغمبر چیست؟ و چون خدای از فرعون و یوچهل کفر میخواید، نگویی موسی را چه میخواید؟ اگر هم کفر میخواید بتدبیر و خصومت چیست؟ و اگر ایمانی می‌خواهد مخالفت خدای از رسولان چگونه روا باشد؟ و گویا ابلیس از فرعون و یوچهل کفر می‌خواهد یا ایمان؟ اگر ایمان میخواید مخالفت که اوست کافی است پس بنماید الا آنکه ابلیس از ایشان و از همه کافران کفر میخواید و خدای مذهب خواجۀ هم کفر میخواید و پیغمبران همه ایمان میخواید آمدن شما! آنکه ابلیس آن میخواید که خدای و آن کفر است و موسی و محمد خلاف آن میخواید که خدای و آن ایمانست نهی مذهب و اعتقاد و طریقه که ابلیس طبعی خدای باشد و موسی و محمد و ابراهیم عاصی باشند بنماید الا آنکه خدای و همه انبیاء و همه مؤمنان از همه کفار ایمان می‌خواهند تا پشت رسل و ائمه کتب و امر و نهی حق باشند و ابلیس و یوچهل و فرعون برخلاف ادا داد خدای کفر می‌خواهند و مشیت خدای تعالی را تقیانی نباشد که مخالفت و معترت

۱- ع ت م پ: «منذ ج د: «تقدیر» و در سابق در چند مورد: «تقدیر» و در این قیل و مراد گفتند و مراد آنست که بر سبیل تقدیر و غیره. ۲- «و میخواید» دیگر دومورد مصلحت. ۳- ع ت م پ ج د: «نست». ۴- ت: «دیاد نه» چه «آوردند» ج د: «آورد». ۵- «و». ۶- «و میخواید» (یا اتصالی) و بگفته و ضوابط در نسخه در این دو مورد خطای آن که اشاره با آنها بطوری است (بنا بر) پس اینکه برخی از مردم میگویند که امثال و سیطره اند. در کتب لغت امثال و سیطره نیز رسیده است اساسی ندارد. ۷- ع ت م پ: «گوئی» پس گویا «گوئی» یعنی «بنده» یا «پس» می باشد. ۸- ج د: «و دیگر». ۹- ج د: «اینجا لازم آید که» و مراد بن بر همه نسخ اینست که: «الانما این عریضه آنست که».

پردی و دایست و از مرید ایمان و طاعت است، و کاره است همه مقدمات را از کفر و غیر آن، پس همانند الله کان و عالمی شالم یکن، مقید باید گفتن نه مطلق! و تقدیرش چنان باشد که: ما شاء الله من فعل نفسه کان، و عالمی شالم من فعل نفسه لم یکن؛ و اتفاق است که همه مسلمانان می‌گویند: لا مرد لا مرأه! و لا زاد لا حکمه، و اتفاق است که کفار و ضلالت همه در امر خدای می‌کنند از ایمان و طاعت تا این کلمات را بآن کلمات قیاس می‌کنند تا شبهت بر خیزد چنانکه مذهب اهل عدل است و عقل بر آن گواه است بخلاف آنکه مذهب اهل جبر است که درستند که باری تعالی مریب کفر و قیاس نیست؛ و الله مدینه رب العالمین.

آنکه گفته است: «و فضیلت ششم آنست که: در افاض توفیق و خذلان بشکوند و در قرآن است که: وما توفیقی الا بالله» و خود آنرا نشانند هر که ایمان آورد گویند: خود موفق است، و هر که یقین دارد گویند: بنفوذ خود معذور است خدا کرا خود هیچ توفیقی و لطفی و خذلانی نیست در ایمان مؤمن و کفر کفر، و طاعت مطیع، و ضیاع عاصی.

اما جواب این کلمات بر سبیل اختصار آنست که: بیچاره مصنف می‌بایست که از رؤس مسائل اصولی و فردعی خصم خود آگاه بودی خاصه که بیست و پنج سال دافعی بوده است علی رعه ناداری ادب اصل مذهب خصم بودی امپ پنداری باوی تعالی توفیقش نداده است و خذلانش کرده است و امری گناه است از لا مذهب شیعه اصولیه و مذهب همه اهل عدل خلفان سلف این بوده است و اینست که: می‌توفیق و لطف باری تعالی هیچ بنده اختیار ایمان و طاعت نتواند کردن و خود واجب نباشد می

- ۱- «ما خورد از آیه ۱۱ سوره نبر که رعد است که: و نذا ارا اذ اقام یوم موبه غلامی ده».
- ۲- «ما خورد از آیه ۱۰۷ سوره یونس که این عبارت است: و ان یردک بغیر فلان نقضه» اما هر دو نیز در احادیث و ادبیه و کلمات بزرگان هست. ۳- از آیه ۸۸ سوره مبارک انفجر.
- ۴- ع: «و اقام» و بطور حتم خطا است زیرا که بحث همانا از توفیق و خذلان معنون در کتب احادیث و کلام و غیر آنهاست و از مراقت و مخالفت سخنی در میان نیست تا احتمال معنی در کار باشد.

اولاً نصب اوله و از احتیاجت و اثبات دلالت و فعل آلت که بدان ایمان آرند و طاعت کنند تا مقرب شود به بدان بطاعت و در خود عهد آن از محبت، همه از فعل خدای تعالی باشد و گری باری تعالی آلت بندند و توفیق و لطف در باب تکلیف عقلی و شرعی بنکند البته وقوع ایمان و طاعت محال باشد و نیز واجب نباشد بر مکلف اختیار آن کردن و آن چون عقل است و تمکین و نصب اذلت و از احتیاجت و فعل آلت و اثبات دلالت آلت چون دل و دیده و پشت و رسل و [بیان] شریعت و احوال کتب و غیر این همه الطاف است و از فضل خدای تعالی باشد اما مذهب شیعه اصولیه و همه اهل عمل چنانست که روا باشد که باری تعالی این همه بکند و بنده اختیار ایمان و طاعت نکند که مکلف باید که مغیر باشد در حق و فعل تا استحقاق مدح و ذم را جع باشد باری و ثواب و عقاب عاید باشد بر اختیار فعل و ترک از او اما شاکراً و امناً کفوفاً، خلقکم فتنکم کفر و تمکین مؤمن و مانند این آیات بسیار است که همه دلالت است بر آنکه مکلف قاعلاً و مستقیماً و مختاراً است در فعل؛ اگر خواهد ایمان آورد و طاعت کند و گری خواهد کفر آورد و عصیت کند؛ تا تکلیف بر اصل باشد و پشت و رسل و احوال کتب حق باشد و ثواب و عقاب عاید باشد بفعل و اختیار مکلف و هیچ عاقل این وجه را انکار تواند کرد و الا مگر بیهوده و محض اما بتوفیق خدای و بالطاق حاجت باشد و آلت افعال بیک وید خدای تعالی دهنه و بقدرت ایمان کفر توان کرد و بقدرت کفر ایمان توان کرد از هر آن که قدرت آلت است در فعل؛ مثالی چنانست که: آهنگری تیشه‌ای بکند و بدو گری دهد عاقلان دانند که بدان تیشه هم در مسجد شاید تراشیدن و هم ملتونه^۱ شاید کردند؛

۱- ح ۵: و راجع بوی باشد. ۲- ذیل آیه سور مبارکه الحجر. ۳- از آیه درم سور مبارکه النازع. ۴- ح ۵: و مگر بیهوده و محض پس من از قبیل احادیث مراد فقط اوگاست مانند و تالی یوما خذاه که مصنف (زم) این روش را اختیار کرده و بسیار نکلی بود. ۵- ح ۵ ب: و در قدرت ایمان و کفر توان کرد. ۶- ح ۵ ب: و بدو گری ح ۵: و بدو گری قدری برهان قاطع گفته: و درو گر بزم اوگ و تالی و گاف تارسی منقح درود گراست که استاد چوب تراش بود و برین تاجار گونند. ۷- ح ۵ ب: و ملتونه در غیاب اللغات.

و اختیار بیک وید آن عاید باشد یا دو گری^۱ که اختیار فعل می کنند و عاید باشد یا هنگر که تیفه کرده است. پس قدرت و الطاف و تمکین و توفیق همه از فعل خدای باشد اما کفر و ایمان و اختیار طاعت و عصیت همه از فعل مکلفان باشد برین وجه که بیان کرده شد و این مسأله را خواهد و نظایر بسیار است اما کتاب معلول شود و فایده حاصل شد زراعه ملال افراید.

اما در معنی خذلان چنانست که بیان کرده است مذهب شیعه و همه اهل عمل روا باشد که باری تعالی بنده‌ای را خذلان کند و لطف از دیار گیرد و توفیق سلب کند تا هر گری ایمان تواند آوردند؛ آنکه محضاً با کتاب و عملی را با اختیار بدو فرستد که ایمان آرد گری بدینا کشته تیغ شوی و قیامت در دوزخ ابدی با خذلان کند و توفیق و لطف باز گیرد آنکه تکلیف کند بر خلاف اراده و رسول و امام و کتاب و تیغ بفرستد و گویند ایمان آورد و کذا که ایمان آورد آنکه بدو بخش برد، باری تعالی منزّه و متعالی است ازین و مانند این و هنوز که مذهب خوارج مجبر باطل باشد پسر از آنکه خدای تعالی ظالم باشد پس توفیق و الطاف او عام باشد یا همه مکلفان و بر یک حد کند تا حیث و میل از فعل او دور باشد و ایمان و کفر با اختیار بنده باشد تا باری تعالی ظالم و خذلان ده و کفر آفرین باشد تعالی اقصی امور المیسر و الممشیه علو اکبر یا نیست جواب این کلمات بر سبیل اختصار بنو المصنف رب العالمین حمد الشاکرین.

آنکه گفته است: و فضیحت هفتم آفت که: راضی گویند که خدای راستی دیگر هست که آنرا مفتی حالت گویند و خدای بدان ستم مخالف است مخالف خود را هیچ فرشته‌ای و پیغمبری آن ستم نداشته است و ندانند برین قول لازم آید گفته: و ملتونه و ملتونه بالضم ساز معروف، باین عرب توبه است که لغت حدیث است (۵ آخر کلام او).

۱- ح ۵ ب: و بدو گری ح ۵: و بدو گری. ۲- کذا در حدیث نسخ و گویا مصنف و مسرّف و مخرق یا و ملتونه است. ۳- ح ۵ ب: و ملتونه.

که ملائکه و رسل بجهت آنحضرت باری تعالی جاهل بودند و این صفت^۱ بر ایشان پوشیده بوده است.

اما جواب این دعوی بک نسیه دارست و بک نسیه دروغ که از سر جهل وی- علمی و نادانی کرده است آفت که می بایست که در آن بیست و پنج سال که راضی دعوی کرده است حقیقت این یک مسأله بدانسته بودی که چگونه است و بر چه وجه اثبات کنند تا حکم این شبهت بودی و برین وجه تفتیح نودی اما باری تعالی توفیق داد و الطاف زیادی^۲ کرامت کرد تا از عهد این شبهت بشاید کمال بیرون آدمیم بر کتب معطنی وائمه هدی علیه وعلیهم السلام.

اولا مذهب معتقدان شیعه اصولیه چون علم الهیدی مرتضای بغداد و شیخ کبیر یوسفی و همه معتقدان اصولیه موافق اکثر اهل عدل را چنانست که باری تعالی موصوفیست یعنی که آنرا صفت حالت گویند و مخالفت ثابت است میان قدیم و جواهر داعی اشی بدان صفت و آن صفت خدای است که غیر قدیم را آن صفت و مثل آن صفت و قبیل آن صفت نیست و باری تعالی بدان صفت در کون معلومی آید و در صفات اربعه که مقتضیات است و آن صفت همه یغیبی آن دانده و همه فرشتگان خدای تعالی را بر آن صفت شناسند و همه ائمه و اولیا و علما باری تعالی را بر آن صفت دانند و از اهل عدل کس خلاف نکرده است درین معنی و کس خلافی هست در اجراء عبادت است و درین معنی کتب ساخته اند و معنی ذات یا صفت و دلیل اثبات کرده و تصنیفها ساخته است که باری تعالی بخلاف همه خلایق است و او هیچ نمادند و هیچ بدنامند؛ پس کشته شد و هو التسمیع البتیر^۳ پس اگر مذهب شیعت بر آن وجه بودی که خواجه انتقالی آورده است که آن صفت^۴ نه

۱- ع ش ب ۴: و صفات. ۲- برای تحقیق در کلمه «زادتی» جرج شود بتعلیق ۱۷۹.
۳- ع ۴ ب: و مذهب چنانست با وجود ذکر مذهب در پیش. ۴- برای تحقیق در صفت حالت رجوع شود بتعلیق ۱۸۱. ۵- ع ۴ ب ج ۵: و در کون معلوم می آید. ۶- ع ۴ ب ج ۵: و فرشتگان. ۷- ع ۴ ب ج ۵: و بدان (در هر دو مورد). ۸- ذیل آیه ۱۱ سوره مبارکه شوری. ۹- ع ۴ ب: و صفات.

انبیاء اند و ملائکه هیچ عاقل قبول نکند که عقل متنبیان این صفت بیشتر و کلامش نیست از عقل انبیا و ملائکه پس همه انبیا و ملائکه دائمه و علما خدای را بدان صفت دانند و آن صفت الهیت است که مقتضای صفات اربعه است و علماء شیعتا بخلافی نیست باینکه بکر مکر موم را از قلت علم گفته گوئی باشد و کره متنبیان و افاضیان همه ناجی اند و خدا را بخلاف علقان گویند و معدوم معلوم دانند و کر چه شیء نگویند برای ایهام خطا را باشد، اینست مذهب شیعت درین مسأله و زیادت برین در کتب بی نهایت است و ما را ببواب این طایفه درین مسأله این قدر کفایت است؛ و الصلوة رب العالمین.

آنگاه گفته است: و وصفیت هفتم آفت که: بعضی از روافض را مذهب آست که معدومان را آشیاء گویند پس بفرمایند ایشان در ازل با خدای تعالی آشیاء بودند و برین مسأله کت لازم آید و روافض اندرین بند کرده^۱ باشند بپوری منیت و پیری تاقی^۲.

اما جواب این شبهت آفت که: خلافی نیست که متکلمان معتقدان شیعت را مذهب اینست خلفا عن سلف که باری تعالی عالم است لنفسه و لذاته لامن علیه و لامن حاقه و چون کمیل حاصل بوده است برین صفت اضی عالمی لابد از غیر ذات پاک خود معلوماتی باشند و محال باشد که معلومان کفایت ذات باری تعالی باشد و موجود باشد پس معدوم باشد و معدوم [را] از اینجا دشواری گویند و از مصلح معتقدان اهل لغت معلوم است که گویند هذاشی^۳ موجود و هذاشی^۴ معدوم و این لفظی مشتعل است هر دو معنی را و مذهب اهل عدل همه اینست و تاقی و منیت را در معنی این اجرا خلافی بوده است. و مشارکت خواجه اشعری را لازم است که ذات باری تعالی را

۱- ع ۴: و معلوم و معلوم. ۲- از موارد است که دو آلت تعلق برای افتاد تأکید جمع شده است چنانکه در تعلیق ۱۲ بیانش بر داشته ایم. ۳- ع ۴ ب: و دیو گرویی. ۴- شعبه و متکلمان محققان ۴: و متکلمان و محققان ج: و متکلمان و نسخا دهم در اینجا در حدود دوری سقط دارد. ۵- احو الفتوح رازی (ره) در تفسیر و ان زلزلة الساعة فی عظیمه گفته: و در آیت دلالت بر آنکه معدوم را نمی خوانند بر این آنکه آن معلوم است و خدای تعالی آنرا اوشی و خواتی ع کذا در نسخ و اگر چنین می بود و این لفظی است مشتعل هر دو معنی را می می بود.

آلت بر فعل در هر صنعت باید که متقدم باشد چنانکه پیشه بر دیان که متقدم باشد و فعل بر کثرت و مانند این، و آلت در این باشد که از فعل غیر باشد و این وجهی معقول و معلوم است و یک آلت هر از فصل مختلف شاید کرد، و چون قدرت از فعل خدا است و فعلی که واقع آید از آن قدرت از فعل ما باشد نه مستمع باشد که قدرت قبل الفعل باشد خلاف مذهب مجتهد.

اما آنچه گفته است که: «خداوند هر کس که سکون می آفریند و بنده با اختیار کسب آن می کند» هر عاقلی را بر چنین سخن خنده آید که نمی داند که وقوع هر کس و سکون در حواله با اختیار خدا است یا حواله با کسب ما است! اگر هم اختیار خدا می باید و هم کسب ما و یک فعل، پس مشارکت خواجه [را] لازم است برین اطلاق، و گویی کسب بنده وقوع فعل از خداست صحیح است حواله و اضافت آن بنده وجهی نامعقول باشد و گرنه مشارکت در انقیاد بنده و فعلی هست مذهب خواجه مجتهد باطل و فاسد باشد. و مقوله مجتهد باشد که بنده نیمه فعل را بشود تفویض کنند و مشارکت هم ایشان را لازم باشد که فعلی را بدو فاعل حواله کنند بر سبیل اختصار اینست جواب این شبهه و شرح در کتب شیعه بحمد الله مذکور و مسطور است.

آنچه گفته است: «فرضیه است یا زده هم» رافضی بوطالب را با ظهور کفر قیومین گوید: «علیه السلام» نویسد، و گوید همه اجداد رسول مؤمن بودند و ما ایشان را گزینیم نه رسول علیه السلام گفته است: «در آیت باطالیه فی شمعناح من الناس» بوطالب را

۱- و ۲: ح: «مقدم» (در هر دو مورد). ۳- ۴: «کتابت» ب: ح: «کتبه فیومی» در مصباح گفته: «کتاب کتابت من باب فیل و کتبه» بالکسر و کتابت بالاسم: «کتابت» لانها صناعة كالنجارة والطاردة (الی ان قال) رطلن الکتابه و الکتاب علی المنزل و علی ما یکتبه المکتب و یسته قاله ایضاً: «سعداً» یا یا یا یقول: «فلان یحب» جاءته کتابی فاحترقها فقالت: «أقول: جاءته کتابی...؟» فقال: «أیسی صحیفه قلت: ما الغروب؟» قال: «الاحمر». ۴- ۵: «و چون قدرت از فعل جداست» (یا جیم در لفظ و جداست). ۵- ۶: «کلمه و مذهب» لفظ در نسخه ح است. ۷- ۸: «و خواجه مجتهد».

شیر معراج در آیتی: «دیده و نه محمد بن الحسن در موطأ» این مسأله آورده است که: «لایزال المسلم الکافر و لا الکافر المسلم» و این با شهاده آورده است که علی بن الحسین و أسامة بن زید گفتند: چون بوطالب بر سر دسر لمیر اثن بشعل و طالب داد و در جعفر و علی؛ زیرا که آن دو گانه کفر بوده، و بیکر و عمر را با همه قنوی صدق ایشان و رفیع ایشان در دین خدای و تناهای رسول مر ایشان را کفر دانده و عیاس را با آنکه «خداوند تعالی او را به کرامت مخصوص گردانیده است و اجماع است بر بزرگی و جاه او» او را ضعیف دای خوانند، و چون عبدالنظرب بر سر و صاینها عیاس کرده «معما» که از کمتر بود پسال از یازده پسر که او را بود «لایزال» آیه و وقایع، و خواجه قاضی او را شریف دایمی دانده، و از کرامت و جلال او خدای تعالی خلافت و خاندان او نهاد تقیامت که داعی است باشند و بودند، و آلت بوطالب

۱- «طریحی» (و ده) در مجمع البحرین گفته: «و الفصحاح بنحی مجتهد و سکون ذمه ماری من الماء علی وجه الارض» یا یبلغ الکعبین و این لایزال در نهاییه گفته: «و فی حدیثی می طالب بود که فی غمرات من النار فأخرجته الی الفصحاح» و فی رواية: انه فی مصباح من تادیلی منه صاعقه! الفصحاح فی الأصل ما یقین الماء علی وجه الارض یا یبلغ الکعبین فاستاده قلناره پس طریحی که لفظ و تنه و دین بهم تا و نون است در آلت در آج گفته: «و تنه و فشتن و کفشی کلمه فارسی است معنی باریک و کبه و انش و ناز و طبعه از بدو و کفرستان و بهار حرم» ۲- میخا ت قبی (و ده) در الکسی و الاقصاب تحت عنوان «الشیبانی» گفته: «محمد بن الحسن الشیبانی» مولاهم صاحبی حقیقه و امام اهل الرأی آمده است می محمد بن ابوالرقف و محمد بن سبط سنة ۱۳ و تنها بالکوفه و سنج بهامی می حقیقه و ثوری و سمر بن کتام بر کتب من بالکوفه و الاقصاب و می یوسف القاضی و سکون بنده، و اعظم الیه الشاس و سمر و انما الحدیث و الرأی فطاهر ج هارون الی الری الفرجه الاولى خرج منه نجات بالری سنة ۱۸۹ قاله الخطیب البغدادی و در هیچم المصطفی و عات (ج ۲ ص ۱۱۳) گفته: «وطأ» الامام محمد بن الحسن الشیبانی و بهانه الخلیف المجدد علی موطأ الامام محمد بن علی القکری دون تاریخ ص ۱۹۴ و فی المحدثه (۱۲۹۲) و این شخص از مشاهیر قهای اهل سنت و فاضل ایشان است و ترجمه سالتی تفضل بیان سوط در کتب تراجم و تواریخ و سیر مذکور است. ۳- ۴: «و یا نکه» ۴- ۵: «و یزدی» جاء اوه. ۵- ۶: «و صاینها عیاس کرد» ب: «و صاینها عیاس کرد» ح: «و صاینها عیاس داده. ۷- ۸: «و یزدی» ۷- ۸: «و صاینها عیاس کرد» ح: «و صاینها عیاس داده» ۹- ۱۰: «و کله قط در نسخه ح» این کلام رجوع شود به حقیقه ۱۸۸۴.

که از ایشان تا آنها بگذریه نتوانستند گمادان زانهای قوی داغته اند... تا بدانی چهل دافنی.

است جواب این کلمات که بی علم از سر غفلت و جهل و نااهلی ایران کرده است است که:

اول گفته است: «و بوطالب را با ظهور کفرش مؤمن گویند و علیها السلام بومینه می دانم که ظهور کفر بوطالب خواجه را از کجا معلوم شده است از آنجا که چون رسول علیها السلام طفل از مادر دینار بماند و همه اصحابش از وی بیرون کردند بوطالب او را بر کف دینار برد و تربیت کرد و خدمت کرد تا بزرگ شد از علامات ظهور کفرش مگر یکی این باشد

دوم آنکه چون رسول دعوت کرد و بپایان اسلام و پیوسته و همه اصنام و خدایان از وی بیرون کردند بوطالب میان اصرار و بدعتش کفار قریش و منافقین مکه تهاجر و باطناً از وی بفرقه می کرد تا اذ بقوت بوطالب دعوی می کرد مگر دوم علامات از ظهور کفر بوطالب این باشد

سوم: چون علی اقتدا بمصلی کرد در بازار امام محمد مأموم علی مدنی برین رفت تا بوطالب دوزی جعفر را می گوید: یا جعفر صیل^۳ جتاج^۴ این عسک^۵ تا او نیز اقتدا کرد مگر علامت سوم از ظهور کفر بوطالب بزرگ خواجه این باشد چهارم: در آن وقت که نامه می نویسد بوطالب با اهل حبشه بدین عبارت در حق مصطفی می نویسد ایات^۶ عزاء^۷ نیکو:

تَسْلِمُ مَلِيكَ الْجَبْرِ أَنْ مَحَمَّدًا نَبِيٌّ كَذُوبٌ وَالْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ

۱- بیان یعنی کمر است. ۲- وصل به سرمد و مکن لام امر حاضر است از وصل وصل کرده بیده. ۳- تهمید و تاضیف کلمه و ایات مذکور در متن آیه این کلمه نسخه و شده است و بقیه کتاب یعنی از دو کلمه و عزاء نیکو تا آخر کتاب از آن ساقط است و از این روی در این مورد از چاپ اول تفسیر باین عبارت: «اعلان و تبصیر» - تدبیر و تبصیر - ترین نسخه کتاب که که نسخه و شده باشد با یکدیگر عبارتند از با وجودی که زیر آیه برین کتاب که از او کاین نسخه [پیش ۵۴۵] تا آخر کتاب باشد از آن نسخه ساقط است.

آی بیهدی میند الذي آتيا به فكل يا مرفا بیهدی و تنصم و ائکم تملونه فی کتا یکم یسیدی حدیث لا حدیث اکثر جم ثلاثینوا بیهدا و اسلموا فان طریق الحق لبس و مضلیم مگر از علامات کفر بوطالب بزرگ خواجه یکی این باشد

پنجم: روزی در حال حیات و ریاست و حرمت خویش در حضور جمه و فریش فرزندان خویش را می گوید:

اِنْ عَلِيًّا وَ جَعْفَرًا يَنْتِي مَسْمُومٌ اَلْزَمَانُ وَالْكَرْبُ
وَاللَّهِ لَا آخِذُكَ النَّبِيُّ وَلَا يَخْذُلُكَ مِنْ بَنِي دَوْحَسَبَر
لَا تَخْذُلُوا اِنَّكُمْ اَبْنَاءُ عَمَلِكُمْ اَخِي لَا يَمْنَعُ بَيْنِي وَ اَخِي
مگر از علامات کفر بوطالب بزرگ خواجه مگر یکی این باشد

ششم: پس سر و دست که در حالت آنکه بر زمین و آسمان و معجزات نبوت معتمدی متواتر می شد بوطالب از آن غرضی در حضور کبر او مکه این کلمات می گوید در حق مصطفی السلام و السلو:

وَأَبْنِيهِ يَسْتَسْقِي الْعَمَامُ يَوْجُوهَهُ دَبِيعَ الْبَيْتَانِ عَيْشَةً لَيْلًا دَابِلِر
يَطْلُوفُ يَدِ الْهَلَاكِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ قَهْمٌ عَيْشَةً فِي مَيْمَنَةٍ وَ قَوَانِيلِر
مگر یکی از علامات کفر بوطالب بزرگ خواجه سنی این باشد

هفتم: از آن قباب مر و قتر است که در حالت ترح که بوطالب بیواری خدای می رفت و صابقت^۸ این بوده است که در حضور قریش و بنی هاشم انکار کرده است اوصی و تفسیر انبی الغیر مفسده^۹ علیاً ابی و شیخ القوم عیسا تا آخر این ایات که در اول کتاب یاد کردیم بپای حاجت پس مگر از علامات کفر بوطالب یکی این باشد بزرگ خواجه اعتقالات

هشتم: اتفاق همه مسلمانان است که تا بوطالب در قید حیات بود سید را از ۱- ع و از علامت. ۲- ع و صیش. ۳- و که قتل در. ۴- و جوع نمود پس ۳۷.

مکه حیرت نبایست کرده. چون آن سید کبر از جان و جهان جدا شد و بروی
رضای خدا شد سید، هجرت کرد و دیگر یکی از ظهور کفر بو طالب بنزدیک خواجه
این باشد دیگر؟ آن خبر خواجه نرسیده است که جبرئیل علیه السلام مصطفی را
بدین عبارت بشارت داد و گفت: **ان الله تزجل حراً علی النار علیاً آخر الله و علیاً**
حمله، و ندباً از ضمه، و حیرت آگفت که دین خبر دلالت است بر ایمان عبدالله آمده
و حلیمه و بو طالب تا شهادت بنماید، و اگر تعدید و تمحیر دلالت بر ایمان بو طالب
مشغول تویم کتاب از حدیث حاجت بدر شود و این قدر برای دفع آن شبهت کفایت
است و دلالت بر ایمان بو طالب بی نهایت است.^۱

اما معارضه‌ای هست این کلام را؟ عجب نیست که دافعی بو طالب را با چندین
منزله مؤمن گوید و علیه السلام بوسه بفرستد^۲ آنست که ناصبی از واکت عقل
دینی دافعی معارضه را با اظهار خصومت علی من معنی که با جماع امت امام است
و عداوت او^۳ و بنی بر او امام حق داند و امیر المؤمنین خواند، آنجا نصرت مصطفی
کافر است تا اینجا عداوت من معنی امیر المؤمنین است و نیز در حسین کشی امیر المؤمنین
است درین قیاس میگویند تا بدانی که همه از چیست؛ از عداوت و بغض علیست.

اما جواب آنچه گفته است کلام در رسول علیه السلام گفت که: **شیء من راج**
بو طالب و ا دیدم در آنش تنگ، حاشا که گفته است و خبری بی اصل است و حدیثی
بی نقل نادرست، نمی‌دانم تا بو طالب تا در دوزخ چرا بود؟ اگر میسر کفر بود بر خلاف
مذهب خواجه مجتبی است که چون چرا بر عمل نیست و روا باشد که بو جهل کافر

۱- یعنی از موارد ظهور علامات کفر بو طالب علیه السلام بزم خواجه ناصبی. ۲- و در
در اینجا و در مگره سابق بر این چند کلام در نسخه ح نیست. ۳- ع: و ابسته. ۴- ع: ث
م: ب: و دلالت ح: و آنچه دلالت می‌کند بر ایمان. ۵- و تعلیقه ۳۸ دیر اموان ایمان
بو طالب علیه السلام بهمنی گذشت (ص ۱۹۰ - ۲۰۲) و برای تکمیل آن درج شود
تعلیقه ۱۸۳. ح: د: عجب. ۶- یعنی و با اظهار عداوت بو.

قیامت بیعت شود و بلفاسم^۱ مطیع بی گناه بدوزخ شود و آن همه بهشت و اراده
مالک الملک تملق دارد ندانم تا پیش از قیامت بو طالب را چگونه بدوزخ برده‌اند
و می‌کنند که بو طالب خود مؤمن باشد اما خدایش بدوزخ فرستاده باشد که مالک الملک
است پس بر اصل خواجه مجتبی بیعت دقت دلالت نباشد بر ایمان، و بدوزخ دقت
دلالت نباشد بر کفر، و جز بر عمل محال است و خدا محال است که مالک الملک است پس آن خبر را
اصلی نباشد و اگر بو طالب بدوزخ باشد دلالت باشد بر کفر او، حواله آن بهشت
خدا می‌باشد، و روا باشد که قیامت او را بیعت برسد و بدل او سلمان و یونس را
بدوزخ فرستند پس خواجه ناصبی را با دست از اصل مذهب بیاید دانستن، یا چنین
محالات را ترک کردن تا چهار بار در لغت و تفسیر خدای نباشد در ملک ساعت.

و اما آنچه گفته است که: **محمد بن حسن و زحوظ** آورده است که: **مؤمن**
میان کافر میگرد، و کافر میان مؤمن بگیرد اصل سأل بر جای خود است و بی‌بازی

۱- ح: اب: و بام: ح: و پیغمبر: در هر هان قاطع گفته و بام باغی بی خطه و درون فرجام
نام پس را عود است که او زاهدی بوده مستجاب الهی در زمان موسی (ع) عاقبت ایمانش
بیاد رفت و بعد از آن نیز آمده است که بام باغی پس تصحیح قیاسی است و مراد از بلفاسم
پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است و متعلق با نسخه (ح) است که در آن بجای «بلفاسم»
کلمه و پیغمبر یا کرم و پیغمبر است چنانکه با تصریح شد و تا پیغمبر گفت این تصحیح و آنکه
قرینه این اسم در عبارت متن «بو جهل» است که در مقابل بلفاسم قرار دارد چنانکه گویند:
و لکن موسی فرمود: و گویا اختیار بلفاسم در عبارت متن بر این مقابله با «بو جهل» برای
اینست که هر دو کلمه هم‌در یکجهت و آری هستند و هر یک در افاده معنی مراد واضحتر و سمر و تر.
۲- چلی: در کشف الغتفون تحت عنوان الوطاء گفته (ح: چاپ ترکیه: ص
۱۹۰) و در لایحه محمد بن الحسن الشیبانی موطن کتب فی علی مذهبه روایه عن الامام علیه السلام
و اجاب با حاکم مذهب و انتخب الامام النعمانی (ابو سلیمان محمد بن محمد بن الحسن الشیبانی) و هو المشهور
بلفاسم الوطاء مشتمل علی حسنة و عشرین حديثاً متصل بالاسناد و اقتصر علی روایة فی حدیثه
عبد الرحمن بن القاسم المصري من روایة أبي عبد الله بن محمد بن عتال: و هی عندی اکثر
الروایات بالتحقیق لان ابن القاسم مشهور بالاختصاص فی صحبة مالك بن النضر طویلاً و حسن الحیاة
بنها بینه، مع ما كان فی من اتهمه و العلم بالورع و ببلات من التکثیر فی النقل عن غیر مالك (الی
آخر کلامه) و در سابق نیز موطن شیبانی اشاره کردیم.

فقهها را هم این مذهب است و امامان مذهب اهل البیت و شیعه هستند چنانچه است که: بمذهب ما کافر میراث مؤمن نگیرد، امام مؤمن میراث کافر گیرد که آنها [چون] کافر است مانع است، و اینها چون ایمانست منعی نتوانند بودن، و علی میراث بوطالب گرفت و بوطالب خود مؤمن بود اما دروغ که بر علی الحسین ویراسامه زید نهاده است ظاهرست و عمر وقت که میراث بوطالب بر اولاد ارفقت می کردند^۱ سید گفت: تیغ و دروغ او بعلی هدیه زیادت ارفقت؛ همچنان کردند و پیشتان اخبار اقل عالم التقات میکند و بوطالب قرشی که مرتبی مصطفی باشد، و ناصر دین خدا باشد و پدر علی مرتضی باشد، بقول خواجه اتقانی کافر نشود، و الحمد لله رب العالمین.

و اما حدیث بوکر و عمر در مواضع بر آنست که حوالات چنین بر شیعه اصولیه بی اصل و بی مغز است و اینها را صحابه و یاران رسول دانند و مذهب همین است که یا بعد منزلت و مرتبت علی ندارند، و هر حواله که پیش از اینست دروغ است و سرمایه^۲ مجبوری را بنشاید.

و اما آنچه گفته است که: و میاورا با آن کرامت که خدای تعالی او را بندگان مخصوص گردانیده است و اجماع است بر آنی سدید و جام^۳ بزرگوار را فاضیان او را ضعیف دای حادثی حرم دانند بخلاف آنست که حواله کرده است که نامیبیان و میبیران او را کم قند و ضعیف دای بی حرم دانند؛ و دلیل برین آنست که اگر عباس را قدری منزلتی و مرتبتی بودی بزرگوار، امامت و تغییر وی دعوی نکردند و در روز سقیفه او را با قربت و قرابت معزول نکردند، و غیر ویرا امامت^۴ مشغول نکردند، پس اگر امامت از قبیل خدایست و خدای بوکر را فرمود؛ عباس را خدای تعالی بی قدر و بی علم و ضعیف دای دانسته باشد و اگر حواله امامت یافت است ایشان عباس را ضعیف دای و بی قدر دانستند نه را فاضیان؛ تا خواجه

۱- ح: و قسنت کردند. ۲- ح: و در مواضع این کتاب برفته. ۳- ح: و کما یاف. ۴- در نسخ: و قرینه عبارت مؤلف مترش: و اجماع است بر آنست که بزرگوار و جام او تصحیح شد. ۵- ح: و با امامت ح: و بر امامت.

نوستی گناه خود بر دیگران نهد و جواب چنگه نهاد و السلام. و آنچه گفته است که: «از بزرگی قدر و قوت دای عباس دای بود که پدرش وصایت بدو کرد از همه فرزندان» درین مورد وصایت رسول فراموش نبایدست کردن که با جنود عباس و همه خویشان و صحابه از مهاجر و انصار بعلی کرد^۱ اگر عباس بوصایت عبدالملک طلب پسر از همه فرزندان باشد مگر علی مرتضی شخصیت وصایت سید او آیین و آخرین بهتر از عباس و بوکر و عمر و عثمان باشد تا خواجه یا این حجت بقول خود قبول کند یا آن بدالات نیلورد که خواب یک نیمه راست باشد و یک نیمه دروغ.

اما آنچه گفته است که: و آل عباس تا بقیامت را بر امامت اند و آل بوطالب بکثرت به بنده اند از آن مستحیر فاضل معاشقت^۲ داعی دینت و حکما و امت آن جماعت باشند که مثل من المائنه باشند مصومان از خطا، هر يك از قبل خدای این صفات بیاید و بدین قادر کند امامت و حدیث حکم و فرمان در پیش رفت که هر يك را حکم لا کجا بوده است دینی علی اگر دینی بنشیند عیبی باشد که همه جهان پیش پدرشان گشاده ده و عباس و غیر عباس ایمان از بیم غیر علی آوردند؛ شکر آن خدای را که علی مرتضی از بیم تیغ کسی ایمان نیلورد و در قصه پند پرگفته است ایمان عباس و تشدید بر بوطالب بر وی و بر طفیل در آن واقعه و وجهی نیست اعانت آنرا تا طفیل علی بر عباس و غیر عباس ظاهر بود و الحمد لله رب العالمین خدا الشاکرین

آنکه گفته است: و از پدران رسول خدای تعالی یکی قسمی^۳ بود پدر

۱- و را: در نسخه ح نیست. ۲- ح: و در صحت بعلی مرتضی کرده. ۳- تحقیق این مثل در سابق گفت (در ج ۲ و ۳) و در ج ۲ و ۳. ۴- نظریه صحت صحت بایستی کلمه و خدای در این قبیل موارد باینکه در آخر باشد لیکن در غالب احوال این مولف بلکه در همه آنها بایستی در آخر کلمه و خدای در غالب نسخ و منصوصاً مستلزم به نظر میرسد پس گویا نوعی از تحلیلی در این تصویر منظور بوده است. ۵- و را: در نسخه ح ب نیست. ۶- ح: ب: و کس. ۷- این در یاد در اشتقاق گفته (ص ۱۹): دای هسی؟ و کسی که میرسد

عبد مناف؛ چهار پر داشت یکی: عَبْدُ الرَّحْمَنِ، دیگر: عَبْدُ مَنَافٍ؛ نام دولت، و خَرُ بْنُ مَدْرٍ که از اجداد رسول بوده هَبِلٌ را اوصاف کرد؛ و هَبِل را هَبِلٌ خَرُ یا حَمَه گفتندی، مؤمن فرزندان را اضافت چون دایت کند؛ و مؤمن هَبِل را چون صب کند؛ و بواسطه این نام عبد مناف بود و یونو لقب را عبد الرحمن و عبد المطلب کافر بود.

اما جواب این کلمات یعنی درست و یعنی نادرست یکبارگی گوئی باینداختن تا بتوفیق خدای تعالی گفته شود آن شاهده تعالی: و به الثقة والمؤمنه.

اما آنچه گفته است که: «فَقَصِيْ يَنْدَرُ عَبْدِ مَنَافٍ» بود و چهار پر داشت و اسمی ایشان مصاف بود باینکه بیچاره اگر دعوی علم تواریخ می کند باینکه از معانی

مد قاص واسعه زیاده اسمی فقیهانه که همان قومه تکان فی بنی مدله قال: فصار الرجل بقصر اقصا، و الحاجة القصوى و القاصية واحد و هي الحيلة (الی آخر ما قال) و در مصنفی الارب گفته بود کسی کسی بر کلاب است و نامش زبدها مجسمه پس بهم کاف و فتح حاد و تشدید یا در آخر است. و این عنبه در فصول فخریه گفته (ص ۸۲ نسخه چاپی) و بعضی بن کلاب بن مره بن کلب بن لؤی بن غالب نام او و زبدها است و او را «مجسمه» می خوانند از هر آنکه قایل قریش را جمع کرد و در مکه نشانده.

۱- این خبر در اشعراق گفته: (هنگامی که قایل کلب بن ویره را می شناسد): در شهر حجاب بن هبل و هبل بن (بضم الهاء و فتح الجاء) امان الهبل و هو النکن من قورهم: لانه الهبل ای النکل، اومن قورهم: رجل مهبل اذا كان ثقیلاً کثیر اللحم، و هبل صم کانت تیلد قریش فی الجاهلیة (تا آخر کلام او) و عطی یعنی (در) در مجمع البحرین گفته: و هبل کسر اسم صم رمی به طی (ج) من ظهر الکبکة فامر به نخل فی باب بنی شعیه و صلوق (در) درمن لا یطروه اقبیه پسند خود از حضرت صادق (ع) نقل کرده در حدیث (المازنین) و قال (ج): انما وضع حذیه الاصنام و تم اخذ الحجر الذی تحت منه حلل الی دی به طری (ج) من ظهر الکبکة لعلها علای من رسول الله (ص) نامریه فذلک هذاب بنی حذیه فصار الذخول الی المسجد من باب بنی حذیه متلاً لجل ذلك. و غیره بلوک (در) در کتاب اللغه در باب طواف گفته: و از سنن طواف غسل است (تا آنچه گفته) و الذخول من باب بنی حذیه به تیلد تانی (در) در شرح عبارت گفته یونو لاهل یوخو اجمعی کرمانی (در) در حقیقه توبه سرور فاش در وصف امیر المؤمنین علیه السلام گفته:

وقاضی دین رسول، خازن گنج بنور قاصع کیش هبل، حاجی نقش و ثن

۲- و مؤمن فرزندان را (ج): «فرزندان خود را» چون اضافه بیت کند.

اسامی و سبب نزول آن بی غنی نبود و الاً اصل درین باب آنست که اعتقاد بدلیت و علم تملق داده باسم، و باجرا و القاطن کفر و ایمان ثابت نباشد، و آخر خواننده باشد و دیند و شنید و تاریخ و اسباب عرب که بهری از قبایل را بنی کلاب، و بنی کنش و بنی نسیس^۱ و بنی شیبه و اهل این خوانند که اسماء مذمت و منفست است و نگوید تا عاقلان فرزندان خود را کلب و کنش و نسیس و شیبه چگونه نهند؟ پس معلوم شد که ایشان در اختیار اسمی قبیله^۲ وضع و قال یوداند و به اعتقاد یاده باشند اینجا نیز در اجراء نام اصنام اجداد مصطفی قبیله وضع و قال یوداند نه قبیله اعتقاد، تا بیک فهم کند.

اما آنچه ایشان اختیار این اسمی کرده سبب آن بود که فرامنه و طعنه روزگار ایشان در کتب می خوانند که نوری در پشت این قبیله است که بوجود و ظهور او ایمان و عمل مبدک شود و کیشها باطل گردد، و کتب و شرایع منسوخ شود و بدلیت برستی زایل شود، مطلب می کردند که قبیله و قلع آن بود کنند و کان اجداد مصطفی این اسمی مصاف بستان اختیار می کردند تا بدان شیهت آن نور منقطع نشود و ازین معنی اظهر من الشمس است و فیروز آینه ایشان علم و فضل بود و خدا هستند که اسم غیر محسی است که هفت و دوزیم است که این مذهب یاده اند که اسم عین^۳ مستی است، پس باجرا اسمی هیچ لازم نباید و کفر و ایمان مکتسب یند است و با اختیار دی است تا آن شیهت زایل شود

و اما آنچه سخن هبل ساخت عیب است که در تواریخ شنیده است که خَرُ بْنُ مَنَافٍ

۱- در قاموس گفته: و بنی بن عامر کریم بنیویله و در سنن الارب گفته: و بنی بن عامر کریم بنیویله است از قبیله و این عینه در اصول فخریه گفته (ص ۶۰ نسخه چاپی): و از بنی بنی ابرحیه الشاعر و عید بن حنین الراعی الشاعر از بزرگان بنی بنی بود و از ایشان آل ولاب که ملوک حیران بودند. ۲- در مصنفی الارب گفته: و تبع صحره که یزد و بنی دوان، واحد و جمع در وی یکسان است قال الله تعالی: انما کانکم تبعاً، اتباع جمیع. ۳- ح: و قبیله و قبیله ۴- نسخ: و غیر یونو تصحیح شد، و تحقیق اینکه آیا اسم غیر رسمی است یا عین می در تعلیق گفت (ص ۲۳-۲۴ مجلد تعلیقات).

از دهان و عیباد و دوزگان بود و قوم را از پیوستن منع می کرد و می گفت: این بتان بدان شما ساخته اند ایشان پروی افکار کردند که این اشکال تصور خدا از آسمان فرستاده است بر عکس ایشان آن صورت بساخت و گروهی بدان فریفته شدند و برای حجت بدیشان نمود که این ساخته خلق است نه ساخته حق است و دوز عید آن تمثال پیادد و برانجهنم قوم بسوخت و گروهی بسیار آن جماعت از بت پرستی رجوع کردند و مؤمن شدند و او را جاهل جبل^۲ و بعضی آنها خواندند و یک دلالت بر ایمان خیزمه آست که اسمی ملهست و یقین بر آن بت نهادند نام مدح و دعا که جبل مشتق است از هیول و عرب در دشنام گویند: هیلک املک و بتأمل معلوم شود که هیچ عاقل نام ملهست و یقین بر میبورد نهاده آن شبهت بدین حجت ذایل شود و خواجه انتقالی بشبهت اجداد خیر المرسلین را کافر خواند.

اما حدیث عبداللطیف علیه السلام از حضرت امیر^۳ حبش و از نواد^۴ معلومست ایمان نادر و بواسطه این علی رضم المصنف نام عمران بود^۵ و عجیبست که حیدر النبی را

۱- از اصنام این انگلی نقل شده است که: دوکان اولین نصب جبل خیزمه بن مدد که بن الیاس بن مضر و کان یطالعه: جبل خیزمه و کانت تقریب عتده اقداحه. ۲- ع ب ۴: و جاهل الجبل و ج: و جاهل الجبل و ههنا این صورتی است که از او جبل و در لغت عرب هر کوهی و لایس می پذیرد و با بنصیح و جاهل جبل بوده یعنی نصب کنند و مقرر انداخته آن در کعبه می آید و شدلیکن مصرعها و در نبال آن با این معنی ساخته دارد تأمل. ۳- ع و ا بر هم و در همان قاطع گفته: و ابرهه بنح اوک و ثالث و اربع نامسر کرده اصحاب قبل است و در قافوس گفته: و ابرهه بن الصباح صاحب قبل المدکور فی القرآن و این عتبه در فصول فخریه گفته: و از حدیثی که از آلذی أصبح و نام او الحارث بن مالک بن زید بن الحوث و و ناله های آمیخته بهوشنوب است و از نسل او ابرهه بن الصباح ملهست و نیز گفته (ص ۱۰۱) و از حدیثی که بر یک بن ثعلب کردند و او را ایشان ادباط و از بزرگگان زادگان حبشه بود و ابرهه الا شرم او را بکشت و بعد از او پادشاهی بمن کرد و اوست آنکه تصد کعبه سر ام کرد و قبل را آورد تا کعبه را خواب کند (آخر گفتار او). ۴- کذا و قطعه و ج و در بانی نسخ نیست پس اصل فضل خودشان بحق فرماید. ۵- اینکه مصنف (ره) گفته: و بواسطه (ج) را نام عمران بوده بر خلاف تحقیق و بر خلاف قول مختار معروف در میان فرقه حنوف و امامیه است در کتاب شریعت و حجة الاذهاب الی ایدان فی مطالب احادیث بسیاری بر صحت این مدعا نقل کرده و در برخی از آنها با این بیت عبدالمطلب در وصایت بوی درباره پیشروا^۶ (ص) استدلال بر آن شده است:

و اوصیک یا حیدرانی بعلی یسواخذ بطایفه فردی

باضافت عز^۷ی کافی می داد اما عبد الله را باضافت الله مؤمن ندانند و آمنه را همانکه خوانند نادگر پاره خواب یک نیمه راست می بیند و در یک نیمه دروغ و دلالت بر ایمان اصول مصطفی از قرآن این آیه کفایت است که: و تلبیک فی الساجدین^۸ و از اجتماع امامیه خود ظاهر است و نفی^۹ نفرت طبع از نباست شرک مخلوط و حیث پاک ندانند و عجیب^{۱۰} دروغ زن و مبتدع و الحمد لله رب العالمین.

آنگاه گفته است: و لطیفست و علاوه هم با بعد از چنانکه گفتیم راضی کافر دانند و من بسیاری شنیدم از راضی که مجلس می کرد گفت: جبر تیل آمد پسندو گفت: این زک^{۱۱} را طلاق ده.

اما جواب این مقال^{۱۲} بی مغز نادرست آست که او را بملحد شیهه زبان رسول همه امتهات المؤمنین اند و مؤمنان و مایهات اند و اما بذهبی^{۱۳} خواجه امام اختیار است و متکبر امامت اختیار را راضی می داند و هالک می شناسد بملحد شیهه امام پس آست ایشان نیز متکبر^{۱۴} را خارجی و هالک دانسته مذهب ایشان و اعتقاد ایشانست.

و آنچه گفته: من بسیاری بودم بقول خود بر خود بیتم ملحدی اقرار داده

۱- طالب تحقیق بمواقع ذکر کند و مانند امیر المؤمنین (ع) در کتب معتبره شیهه مراجعه کند که بادت کامل بیان این مطلب پرداخته و مانع از بدو کشد اگر بتی شرح جماعه اللغه در شرح این قره و اقام و لیه علی بن ابی طالب به تحصیل تحقیق این مطلب پرداخته ایم و نقاشی طبعه و نشره.

۱- ع: و او بینه. ۲- آیه ۲۱۹ سوره مبارکه شعراء را بر افتوح (ره) بعد از نقل اقوال در تفسیر آیه گفته: و اصحاب ما باین آیه تمسک کردند در آنکه پندار رسول علیه السلام مؤمن بودند که خدای تعالی گفته: من می بینم گردان خود پشت ساجدان و بتل این مطلب سایر مشران و متکلمان شیهه تصریح کرده اند. ۳- کذا در هر چهار نسخه و ج ب ج و مستحل است که نفی^{۱۵} محرف و مصحف کلبه و نفی^{۱۶} باشد یعنی خود این امر که طبع لوطی و نفه از خود نفرت دارد در اثبات مدعی ماکافی است و اها علم بحقیقه الحال. ۴- نسخ: و بسیاری و حقا تحریف و تصحیف شده است و در جواب شیخ عبد الجلیل (ره) بر این اعتراض دلیل و قرینه تصحیح دیده میشود. ۵- ع ب: و عایشه و قرینه تصحیح تصریح شیخ عبد الجلیل (ره) است باین تعبیر در نقل کلام محرفی. ۶- نسخ: و معال و تصحیح نظری و قیاسی است.

است بدان حیث که در اول کتاب در فضیله مطلق گفته است که: «ساری وارم»^۱ قرینه الموت است و چون رسالت نرفته بود بسیاری و یا کراهت برده بودند پس با اختیار خویش بقرینه الموت گفته باشد و بیستم ملجعی بر خود مترف شنیده و فرق باشد میان نیم ملحد و تمام ملحد تا دست از آن بداند یا این الزام قبول کند. و آنچه حواله کرده است به عالم که گفت: «این زندگ را طلاقه و از آن چنان عالم بر خود خندیده باشد که زن مصطفی را هزله خواندن غایت جهل باشد و چون خدای گویند: طلاق ده، مصطفی اجماع است که تعداد این حواله ضلالت باشد به مصطفی که فرمان خدای تعالی برده باشد و این کفر محض است بهمانند آنکه مستمع کورد کرد و نصف است عالم بیان این آیت کرده باشد که: باری تعالی فرموده است «عسی ربّه ان یطلقک» الی آخره، و این را انکار توان کردن که باری تعالی گفت: اگر تو این را طلاق دهی من ترا بیدل ایشان بهتر از ایشان بدهم و آن صفات بر شمرده که نهستی انکار تواند کرد نه شیعی، تاخواجه بحساب کورتی باشد و این شیهه زایل دساقط باشد، والحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: «قضیه سیزدهم را فاضل گویند: علی و یازده امام از صلح او هر یک بهتر بودند از جبرئیل، دگر علی خواستی. زیرا»^۲ ایرادی و آفتاب را از بهر علی رد کردند تا ابراهیم قاضی نشوده و رسول را این کرامت نکرده که رسول را اسرار فوت شد و بنا بر آنکه در فضیله درجه علی معظم از درجه رسول می داند.

اما جواب این مهملات^۳ بر سبیل اختصار آنست که: شیهه نیست که شیعه امیاد ائمه معترض الطوائف از ملائکه بهتر دانند و درین معنی کتب معلو که مختصر کرده اند و دلالات عقلی و سمعی انگیزه، و یک دلیل اینست که ملائکه معصوم اند

۱- ع م ب: «درود» ۲- از آیه ۵ سوره مبارکه تحریم. ۳- ع: «و یازدهم» ۴- در نسخ: «ذیر» و در دیوان قاطع گفته: «و برین اوگ و نامی و سکون و قرشت به منی بالا باشد که در مقابل باین است و بجزی فوق گویند» و شاید اصل: «برای» بود و تخریف شده است. ۵- ع: «و مهملات» م ب: «و مهملات».

و ائمه معصوم! و بهتری در کثرت ثواب باشد و ثواب در قبول تکلیف، و تکلیف هر چند شاقتر باشد ثواب بر آن بیشتر باشد چون ائمه با کثرت شهوت و وجود شهنات معصوم باشند بهتر از ملائکه باشند. و دگر آنکه ملائکه متمتع نباشند بتکلیف شرعی برین وجه، و ثواب درجات امیر المؤمنین در عبادات و معاهدات معلوم است و اعمق من الطوائف است عند الله تعالی از هر یک از ملائکه و انما اقامت است و اجماع اصحاب الحديث، و دولت مستند و افاضل امین روایت کرده اند و وجه مختلفه از مصطفی صلی الله علیه و آله که گفت: ان المؤمن اکرم علی الله تعالی من ملک مقرر به؛ پس اگر شاید که از احادیث مؤمنان یکی بهتر و گرامی تر باشد بزرگ خدای تعالی از فرشته مقرر به متمتع باشد که امیر همه مؤمنان و هر یک از امامان بهتر باشند از فرشته ای و درین کتاب برین شیهه این حیثت کفایت است. و عیبت که خواجه مصنف از علمای اهل سنت بر سر کرسی فتویده است که: چون عمر خطا بداد و قات رسید و دفن کردند در حال فرشتگان بدو آمدند تا سؤال کنند عمر چیست و گریبان فرشته سؤال بگرفت و فرشته را گفت: من بیکه خدای تو کیست؟ فرشته بگفت و باز گفت، چون بمقام معلوم خود رسید دعا آمد بوی که: شما دعا کنید که عمر آن شخص است که فرشتگان با او اعتقاد درست بیاید کردند نه او را با فرشتگان، پس تا عمر بهتر باشد از فرشتگان ایشان را با وی اعتقاد درست نباید کردن قبول خواجه، و چون می شاید که عمر بمذهب خواجه ناصبی بهتر باشد از همه فرشتگان اگر شیعه گویند: علی مرتضی و آلش ائمه هدی هر یک بهتر اند از یک فرشته بدلیل و حیثت، معذورشان باین دعوات و یا نه دست از مذهب بداند اینست بحال الحمد لله رب العالمین.

و اما آنچه گفته است که: «مذهب شیعه چنانست که اگر علی خواستی زیر این درختی سخنی محال دی قاعدت وی اسل است» علی آدمی است برین تریب و ترکیب که دیگران: هر آنچه مقدور بشیر باشد مثل آن مقدور ادب باشد پس اگر

۱- ع: «و مهملات» ۲- ع م ب: «مقدور دوا باشد».

خدای تعالی برای پیغمبر رسولی برای هر امت اسلام و تقویت شریعت ادرا بکرامتی مخصوص گرداند که بر شود یا فرود شود پیش از معتمد و معهود؛ ندای باید داشتن حد مقدور یاری تعالی که مالک الملک است، و نه مذهب خواجسته است که میر خرقایی سجناده بر سر آب دریا افتکند و بروی ممکن شد و عبره کرد؛ اگر آن در حقیر ویر ناهد جایز است مانند این از ولی خدا و دومی مصطفی قبول باید کرد؛ یاد است از مذهب پدر خود و قاعده بر اصل بنماشتن. اما اگر این مذهب بیچاره مذهب خود یا مذهب خیم خود دانستی مگر خود را رسوا نکردی و افکار فضل و عقبت بر رفتی نکردی و از حدیث علی کمال بهره گیری.

اما آنچه گفته است که: «گویند کتاب از بهر علی باز گردیده» درست است و مذهب همه شیعه است خلفا عن سلف بر دایه ثقات و نظر ائمه، و در حدیث کتب و اخبار اصحاب الحدیث مسطور است و از محدثان مشتم مذکور است، و چرا از چند خبر و محدث متواتر است و در این مذهب کرده اند؛ باری سید اسماعیل بن محمد الحسینی در تصدیق آورده است:

رَدُّتْ عَلَیَّ الشَّمْسُ لِمَا فَتَنَهُ وَقَدْ نَزَلْتُ لِلْمُتَرَبِّعِ

و گریه کرد اخبار و اخبار درین معنی مشغول شوم کتابی مفر دیاید و ما را این فتنه کفایت است، و گریه خواجسته نوشی را می باید که سحت این دعوی بنیاند باید که کتاب در اسم الله بن فی حواسم البقین؛ طلب کند کدامین امام عباد در حدیث علی علیه جمع کرده است در اخبار، و این خبر بدین اسناد پییده و پیوانه از آن امام اصحاب سنت تابعیش باید:

آخر تا الامیر الامام ابو منصور المظفر البیاضی قال: آخر تا الشیخ ابو القاسم سهل بن ابراهیم السجستانی قال: آخر تا الأستاذ ابو عبد الله محمد بن علی الشیخانی

۱- بنی هر کرد برای تحقیق در این مطلب رجوع شود به تعلیقه ۱۸۳. ۲- اشاره به طرکان این تعلیقه در میان شد (ص ۲۲۸) و حدیث دیگر این تعلیقه نیز که مربوط به شمس دیگر است در جواب نقیبت پنجاه و سه ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی. ۳- برای تحقیق در باره این حدیث بر گفتن آفات برای امیر المؤمنین علیه السلام رجوع شود به تعلیقه ۱۸۵.

قال: حد ثنا أبو طاهر محمد بن أبي الفضل قال: أخبرنا أبو بكر محمد بن اسحاق بن خزيمة قال: حد ثنا أحمد بن داود الواسطي قال: حد ثنا اسحاق بن يوسف قال: حد ثنا عبد الملك بن أبي سليمان عن فضيل بن مرزوق عن ابراهيم بن الحسن عن فاطمة بنت الحسين عن أسماء بنت عيسى قالت: كان رسول الله يوحى اليه ورأسه في حجر علي بن أبي طالب رضي الله عنه حتى غربت الشمس فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: سليت يا علي قال: لا فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: اللهم أن كان علي في طاعتك ولطاعة رسلك فارد عليه الشمس، قالت أسماء: فربما غابت ثم رأيتها طلعت بعد ما غربت.

پس خبری بدین بزرگی و درستی از امامی سنن بنان عمر ولی از روایاتی.

۱- گویا مراد خدیج محمد بن اسحاق بن خزيمة حدیث مروی در حدیث اسحاق بن ابراهیم از این شخص را چنین نام برده (ص ۱۳۱ ج ۲ چاپ اول)؛ و خدیجه محمد بن الفضل بن محمد بن اسحاق و نیز حدیث آن ترجمه است (ص ۱۳۵)؛ و قال محمد بن الفضل: کان جدی ابوبکر لا بدختر شیخا جهمیل بن قسطنطین اهل العلم (تا آخر)؛ ۲- ترجمه این شخص در طریقات سبکی (ج ۲، ص ۱۳۰-۱۳۵) و در الفرائد بافریقات صفی (ج ۲، ص ۱۹۶) آمده و این خبر در لسان البیان (ج ۱۵ ص ۱۵۲) در ذیل ترجمه محمد بن خزيمة شیخ الطحاوی گفته:

و گفته واهم ایضا ما یقتضی بهذا اننا بن خزيمة و ابن شریم؛ اما این خبری کلا و این فهرامام لایحه ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزيمة الحافظ الفقه الشهير و صاحب الصانف قدیسی الی جندی اوک الرایة و هو المشهور علی الاطلاق و ما محمد بن خیرم (الی آخر ما لا یزال).

و این العاد حلی در شذرات الذهب (ج ۲، ص ۲۶۳-۲۶۴) ترجمه او را نقل کرده است و در بنی در الفهرست (ج ۲، ص ۱۳۹-۱۴۰) ترجمه او را نقل کرده است (طالع فصل برای خبر اینها نیز خودش یاد میدگی کند). ۳- این خبر در لسان البیان گفته (ج ۱، ص ۱۷۰)؛ و احمد بن داود الواسطي سکن الایة زری عن اسحاق بن یوسف الاذرق و عنه احمد بن یحیی بن زهیر قال ابن حبان فی الثقات: حدیثه یحیی حدیث الثقات و هو الذی قال له احمد بن داود بن زیاد الفقی سمع ابن حنیة و غیره یقرب. ۴- ابن حجر در تخریب التهذیب گفته (ج ۱ چاپ مصر) ص ۶۳؛ و اسحاق بن یوسف بن مرداس المشهور فی الواسطي المعروف بالاذرق تفتن الخامسة، مات سنة خمس و تسعين وله قباون و سیون رجه و یروى و ج و جمیع الصحاح الستة و قد یقال له: و اسحاق الاذرق كما اشار الیه ابن حجر فی کتابه بعد ذلك قوله: و اسحاق الاذرق هو ابن یوسف تقدم. ۵- ج ۲، ص ۱۵۲ و ابن حجر در تخریب التهذیب گفته: و هذا الملك ابن أبي سليمان سيرة العزمي بنیخ العملة و سكون الراء و بالواو المقترنة صدوق له و هو امام الخامسة و مات سنة خمس و اربعين رخت. ۶- و در تخریب در ترجمه بسیار منحل وی گفته: و روی حدیث اسحاق الاذرق.

بدین معنی اگر خواجه نوسنی قبول نکند پس خلی و نقضانی نباشد و در آثار و اخبار و اشعار اهل البیت بی نهایت است ذکر این خبر؛ اما درین کتاب این قدر کفایت است. و عجبت در لفظ خبر چنانست که آفتاب بدعای مصطفی باز گشت و پنداری خواجه بعد از آن علی نه خدا را قادر می داند بر رجوع نه مصطفی را صاحب معجز می شناسد و گری می باید که بوقت حجبت برای چیست از برای اعدای بدعای مصطفی ماه بر آسمان با اشاره نشان سپید بدویم شود و دیگر باره با هم آید عجبت که روا نیست که برای مرتبت دلی خدا بدعای مصطفی آفتاب بعد از غروب طلوع کند؟ و هر کس که انکار کند بر خدا مصطفی کرده باشد نه بر منزلت علی من نمی داند! توفیقی آلا باشد.

آنکه عجبت آنکه خواجه نوسنی روا می دارد که چون عمر خطاب را روزه تها شود آیه قرآن بحکم روزه بعد از نماز خفتن تا بوقت صبح منسوخ کنند برای فضیلت عمر بدعای مصطفی و آیه ناسخ می باید که: و کُلُوا وَ شَرِبُوا حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكَمِ الْخَطِ الْأَيْضُ مِنَ الْخَطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ تا روزه عمر را نقضانی باشد اما از عداوت مادر آورده چون بدلی رسد روا باشد که بدعای مصطفی آفتاب جناد بعد از غروب طلوع کند و نیز در کمال و فضلا منزلت آن بلیغ تر است که خواجه در حق عمر اثبات می کند که آیتی منسوخ کنند و ناسخی بیاید و تا بیامت حکمش بر جای باشد تا خواجه با دست از آن بداند و این منزلت علی قبول کند با چندین حجبت و دلالت و بیست تاولش بشکیر اما چسود که می خواهد که بر بعضی علی ببرد و در تعالی شرع و قد و خارجی از همه مسلمانان کفایت کند پیشه وجود.

اما آنچه گفته است که: در سوره نماز قائل شده در وصفی محض است و مذهب دارد و این اندام مذهب خواجه چون پیغمبر عاشق و فاسق می باشد اگر نماز شرعاً قائل

۱- از آیه ۱۸۷ سوره بقره بقره و برای تفصیل شان نزول آیه مراجعه شود به تعلیقه ۱۸۶.

۲- ع: ب: و مادر آورده (ملفوظات دد آخر).

شود هم روا باشد.

و آنچه گفته است که: منزلت علی بهتر دانند از منزلت رسول از مذهب شیعه معلوم است که علی را مقتدی و شاگرد مصطفی دانند اما بعد از مصطفی ادرا بهتر از همه اهل البیت و اصحاب و امت دانند بدلات آنکه نص است از قبل خدا با امامت، و معصوم است از همه خطا و زلالت و عالمش است با حکامش است از همه امت؛ و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: قضیحت چهاردهم: راضی قرآن سبه را که در حروف و قرائت قرآن سخن گفته اند همه را کفر دانند زیرا که گویند: کسرا رسد که در قرآن و قرائت صرف کند الا قلام بیاید در قرآن بدرستی املا کند و مؤمنان را دشوار باشد این فراموش کردن و آن حفظ کردن.

اما جواب چنین سخن گریه کرا نکند که دروغ و بهتان این حواله همه عقلا و فضلا را معلوم است اما چون شروعی برفته است بر سبیل اشارت کلمتی برود. ای سبب الله جماعتی مفریان متدوین هاروق عالم سالها از سر علم و دیانت و کتاب خدای تعالی دهم برده و استخراج معانی کرده از حروف و کلمات و وقوف مسلمانان ایشان را یکدام حجبت کافر دانده؟ سحر از حضرت خدا و فرشتگان و همه انبیاء و مؤمنان بر آن یاد که ایشان را کفر داند یا خواسته و یا ضاعف آن بر آن حرام زاده که چنین دروغ بر مسلمانان بدهد یا آنکه اتفاقا است که بیشترین ایشان خود شیعی مذهب اند کوفیان و مدائیان و سکیان و سیریان چنانکه این کثیر و نافع از حرمین اند و این العلاد ابو عمر رست و دایو بکر عاصم است کوفی است و ازین بقاع مجتبر و خارجی نباشد الا مؤمنان عدلی مذهب اما این عاصم شامی است و معلوم شود و باقیان خود عدلی اند و معجز و حشبه نه خارجی اند و در بیان امیر المؤمنین چون عاصم و ما

۱- ع: ب: و صبح. ۲- ع: ب: و گویند. ۳- ع: و بدعت (گویا صحیح: وی حجبت برده است) ح: د: آنچه حجبت. ۴- ع: و آنکه. ۵- ع: در نسخ و الصحیح: ومن.

پنجمه خود مقتضای شیت است در قرآن و باری تعالی ایشان را اهل ذکر میخواند^۱ و رسول علیه السلام گفته است که: اهل القرآن اهل الله و خاصته^۲ و امثال این اخبار بی نهایت و مفسران اهل البیت چون شیخ بروجی طوسی و محمد مختار و یوعلی طبرسی و شیخ بلقشوح عالم رازی همه حوالات و اشارات درین باب در تفسیر حوالت بدیشان کرده و ایشان را بر حجت دنیا یاد کرده اند و چه شبهت بماند^۳ شیعرا در وجود و قرآن با آنکه بر هر کلمتی از طریق لغت و نحو و اصول دلائل ملوم شده باشد اشتقاق ظاهر و شبهتی را مدخل نه و باری تعالی گفته که: انما نحن الکنز و انما الله کما حفظون^۴ پس کجا آدمیان هر کتی کنند در عبارت و معتبر کلمات و حروف خللی کند^۵.

اما آنچه گفته است خاکش بدخان که: دگر بگویند تا قائم بنیاد قرآن باشد خیر این که خطا باشد. احسب ان الله نه در اول کتاب دعوی کرده است که بیست و پنج سال این مذهب دانسته است اگر دروغ نگفته بودی پایشی که از مذهب شیت این مایه بدانت بودی که از مصطفی تا بحسن عسکری امامان را همه عالم را از امت گویند این طایفه و منزلت هیچ امام فرو نماند از منزلت قائم علیه السلام و امیر المؤمنین را خود بهتر از و هر یک از ائمه دانند پس اگر دو وجوه آیات و قرآن و کلمات و حروف قرآن خللی بودی از قبل قرآن یا خواستی بودن صادق و باقر تا بحسن عسکری درست باز کرده بودندی تا شیت را نوزغ و انتظار بایستی کردن چنانکه همه علوم فقه و شریعت و تفسیر را بیان گردانند تا موقوف نیست

۱- و میفرمودند در سوره و متصلا نوشته شده و این امر ادعای آحاد که میگویند امثال و پیغمبر اعدا در کتب قدما حاصل نظر نرسیده است لکن در حدیث آمده که: ۲- تا لایق الاثر فی الشیاء و به: اهل القرآن هم اهل الله و خاصته ای حقیقه قرآن لظالمون بهم اولیاء الله و المخصوصون به انحصار اهل الانسان به و الحدیث نقله السیوطی فی الجامع الصغیر من شیخه آبی القاسم بن محمد بن علی علیه السلام و نقلها لمناوی فی کنز الحقائق عن السلفی و در دو نسخه ۳- ب: و عاصیه بجای و عاصیه یا و شده است. ۴- ع: ب: و چه شبهت بماند. ۵- ع: د: و آنکه. ۶- آری ۷- سوره مبارکه حجر. ۸- در برهان قاطع گفته: و کجا بسم اول و ثانی یافت کفیده مستصر هر که است. ۹- ب: و در عبارت. ۱۰- ح: پس کجا آدمیان تصرفی کنند که در عبارات و معنی کلمات و حروف قرآنی خللی نکنند و نیز عکسها بهر اینکه در آن بجای و نکته کلمه و کنده باشد است. پس و کجا و در نسخه ح یعنی کنی انکاری است در برهان گفته: و نیز کجا یعنی کنی بفتح کاف که کلمه انکار است و کدام جا هم هست.

بجمله یی ظهور و حضور قائم علیه السلام تا عاقلان بدانند که همه حوالات بدو رخ کرده است و همه بهائیان باطل نهاده و اعتقاد شیعه بر صحت قرآن و صدق قرآن مستقیم است و تا کور و لال می باشد بدین حجت: لایا تبع الباطل من ین یدبه و لا من خلفه تنزل من حکیم حید^۱.

آنکه گفته است: «قضیحت یالو دهم بگفتیم که هر گرد دروغ زن تر و جاحد تر از دافعی دیگر کی باشد گویند خدا القار علی از آسمان آورده، اولاً خدا القار نام تثنی است و آن تیغ از آن مثنیه بن الحجاج بود بنفیت بر وزیر بد رسول افتاد، آری اصیفا لثنی^۲ گفتند رسول بیلی داد، آنچه از آسمان جبریل آورد آن بود که چون جهاد فریخته کردند جبریل بی آمد تثنی حمایت کرد و در هر غزوی جبریل همیشه کردی سلاح پوشیده آمدی تا رسول بدانستی که خدای فرماید اما مقصود دافعی نه مفسر معجزات رسول خدای باشد مقصودش آن باشد تا دافعی بگوید زیادتی مر علی را و فتنی او را اثبات کنند^۳ بر رسول خدای تعالی.

اما جواب این فصل موجز آنست که دروغ و جاحد آن طایفه باشند که خدا را عالم گویند و رسول را حاشی و امام را مخلفی و آن ناجیبان معجزان چنانکه بدلائل در مواضع دست کرده شد.

اما آنچه گفته که گویند: خدا القار علی از آسمان آورده گویند در اخبار آورده اند اما شیع و غیر شیعه هر معجزات^۴ که در عهد رسول اثبات کنند آنرا معجز رسول گویند نه معجز علی گویند و نه کرامت یوبکر و خواجه ناسبی را طریقه نباید داشتن که از آسمان تثنی بمصطفی آورده که از آسمان بمصطفی بهتر از تیغ چیزها آورده او لاقر آن معجید دوم مرغ بریان سیوه میوه بهشتی چهارم طبع جشتی و اجسام و ولد است برین جمله و اخبار مشواتی تیغ را همان حکم باشد ۱- ح: و نه (با یون و او خداوند آن) ۲- ۳۹ سوره مبارکه صافات. ۳- ح: و یزیدی فطیلت مر علی را و او را کرامتی اثبات کند. ۴- ع: و در معجزاتی و این معجزاتی استعمال و هر یک کلمه و معجزات که مرصع تصحیح است یا و معجزاتی که مرصع دو نسخه ۵- ب است یکی از قواعد جلیه و بر این قاعده است و اینکه در قدیم کلمه و مره را بر جمع نیز داخل می کردند چنانکه در حلیقه اولی فصل یاد شد. ۶- ع: ب: و آورده اند.

وعلی تابع و مقتدی است، چون این کرامت بمصطفی باشد به علی، و چون می گوید دهن ذوالفقار بوده هر تپتی که خواهی می گیر، درین منازعتی نیست دائم که خواجه نوشنی انکار نکند که حامل ریخ علی بود نه غیر علی، و غیر «لاهی الا علی و لا سیف الا ذوالفقار» از اوست کس انکار نکرده است مگر این مصنف^۱، و تیغ را شرف از علی است نه علی را از تیغ، اگر از آسمان آوردند و گرازان زمین.

و عجیب است که خواجه انتقالی از مذکران نامشرف خود نوشته است که چون^۲ «دو» عدد را وصف کنند یکی می گوید: از پوست نازک صالح بوده، و دیگری می گوید: از جلد کیش ابراهیم بوده، و دیگری می گوید: از پوست کوسفندان شیب بوده و نمی دانم که آن پوست که نگاه می داشت دوسه هزار سال! اگر آن رواست و جایز و معصوم این نیز هم روا باید داشتن، که یمنی^۳ که مرعنی برای صورت شریعت مصطفی بدان حسنه ای بدعت کشود و گردن گردن زد، و قواعد^۴ اسلام بدان سبب گردانید خدا کی تعالی از آسمان بمصطفی فرستاد، پادشاه از آن بد داشتن یا انکار این نکردن. اما فتنه جبر و تهمت نسب اگر چه پنهان کنند میان باشد، و دوستی رسو طالب از محض ایمان باشد، والحمد لله كما هو اهل.

آنگاه گفته است: «فصیحت شافوهم» - دافعی علی را از همه انبیا بهتر داد و گوید: هر چه همه انبیا دانستند علی همه دانست بشهائی. دمن بارافضی درین باب منظره کردم دافعی گفت: علی را فضلی که رسول نهادی چه حاجت بود که آن خدا که رسول را فضل نهاد علی را فضل نهاده.

اما آنچه گفته است بکنایه از شیعه در مواضع کتاب: و باقی دفتر یاد کرده جواب^۵ داده ام بوجه خویش، اما آنچه علی را بهتر از انبیا دانده از کتب شیعه اصولیه معلوم است که ایشانرا مذهب نیست و نبوده است که درجه امیر المؤمنین چون درجه انبیاست، و درجه و مرتبه انبیا زیادت گویند از درجه و مرتبه ملائکه

۱- عبارت «و غیر لاهی الا علی (تا) بگر این معنی» در نسخه ح د نیست. ۲- ع ب ۴؛ «که در صافی چنین» ۳- ع ۴ ب؛ «که تیغ» ۴- ع ۴ ب؛ «و نهید و فرامده» ۵- ع: «غصه خیره» ح د: «غصه جیره» ع ب: «اما جواب آنچه» ۷- «در جواب»

و الله، هر يك از انبیا را فضیلت بیشتر دارند از فضیلت و منقبت امیر المؤمنین که درجه ولی دوزن درجه نبی باشد و هر منزلت که ولی را باشد نبی را باشد، و درجه نبی که نبی را باشد چون کتاب و شریعت و تعمیل رسالت با مشقت دعوت^۱ و غیر آن امام را باشد، و بهر ی از حیثیه و اخباریه را در سلف مذهب بوده است که علی بهتر است از بهر ی انبیا که غیر اولو الزمان و مرسلان اند و آن مذهبی مردود است و نامقبول است و دشمنی می دلیل وی قایده، و نه مذهب اصولیان شیعه است^۲. اما مذهب اصولیه چنانست که همچنانکه مصطفی بهتر است از هر یکی از انبیا؛ علی مرتضی بهتر است از هر یکی از اوصیا بقول رسول علیه السلام که او را با جماع باوقات گفته است که: یا علی! اناسی^۳ الانبیاء و انتم سید الانبیاء، و از اوصیا بهتر باشد که انبیا باشند تا این شبهت زایل باشد و این مراد حاصل بی نقیحه و مدهانه، والحمد لله رب العالمین.

اما جواب آنچه گفته است: «د گویند: هر چه همه انبیا دانستند علیهم السلام علی بشهائی دانست» هم دروغ گفته است ما^۴ این اخلاق نکیم در امیر المؤمنین علیه السلام؛ مقتد گوئیم، این نظر گوئیم: بعد از مصطفی علیه السلام هر چه اوست بدان محتاج باشند از اصول و فروع و تفاسیر کتب و منزلت که اهل ادیان و ملل رجوع کنند و علم بغایبات که یساکانگان اسلام را دلالت باشد بحق و غیر آن؛ باید که امام عالم باشد بکیفیت آن که اگر نداند خلل بدین و شریعت محمدی راه یابد، و امام باید که بدین علوم عالمتر باشد از اهل زمانه خویش تا فرقا باشمیان حجت و محجوج علیه^۵ درین سئاله مذهب شیعه امامیه اینست که میان کرده شد^۶ والحمد لله رب العالمین.

و اما آنچه گفته است از سر زامینی و عداوت آل مصطفی که: دمن بارافضی

۱- ۴: «و منقبت دعوت» ع ب: «و منقبت و دعوت» ۲- در سابق بحثی در این باب گذشت در جود و تعلیق ۱۳۳. ۳- ح د: «و از کرمیا» بهتر باشد از انبیا بهتر باشد. ۴- ع: «و ما» ۵- ع ب ۴: «و باید» ۶- در نسخ: «و محجوج الیه» و این از لغت عربی مسلم است که می گویند: «و اخرج فلان علی خصمه».

مسأله می گفتیم راضی گفت: علی را بفنایی که رسول الهادی چند حاجت بودی که آن خدا که رسول را فضل الهادی را غنیّت داده، مذهب شیعه درین مسأله نه این سورت دارد از لاّ امیر المؤمنین علی علیه السلام سید اوصیاست، و امام افضیاست و مخصوص از قبیل خدایست، در معصوم از همه ذلّت و خطاست، و فاضل بر هر شی خدایست و بدیده ائمه خدایست؛ اما شاگرد و خدمتکار مصطفی است، و از مقتدی است، و محمد مقتدایست، پس شرف و فضیلت و معنیت باقیست از رسول علیه السلام؛ و طاعت رسول بر وی واجبست چون طاعت خدای، و اگر بر سبیل تقدیر انداخته ایم در مصطفی عاصی شده ایم، عاصی مرد باشد، این سورت چنین است. امامت بد شیعه اصولیه چنانست که امامت او حق بر وی است و او فرض طاعت او از قبیل خدایست، تبارک و تعالی، و مصطفی علیه السّلام و فالسّلام تعلقی ندارد و امامت درجه است نه انتخاب خلق، نه است از قبیل خدای؛ مگر آن شیعی که با این نامی منظره کرده باشد هم برین وجه گفته باشد که مذهب شیعت و طریقه اصولیان اینست که بیان کرده اند و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: «فصیحت هفدهم... همه اهل اسلام را امید بهیمن بن عبدالمقین عبدالمطلب باشد و امید شفاعت او دارد مگر راضی که دشان درقام بسته باشد امید بدو اندام محمد آخرین اودانند» و گویند: او بهتر بن خلق است. اما جواب این محال اگر چه کریم نکند که دروغی محض و پستی بر اصل است و همه غفلا کذب این دعوی داند چون ایشان را معرفتی حاصل باشد باصول مذاهب اما اشاعتی یرو.

اولاً آنچه گفته است که: «همة مسلمانان باید برحمتن بر خداوند اوست»^۱ تا به ناسبی خویش خندید، ناسبت که مظلوم این کلمه را برانداخت گفتن که مؤمنان و مسلمانان باید که امید بر حمت خداوند تعالی دلال که منعم بر حقیقت اوست، و راحم و وارث

۱- ح: و از اورد محمد آخر الزمان دانند. ۲- ح: د: و گواه. ۳- ح: د: و ناهمه

و زعفران است نبال لوتی، آنکه باید گفتن که عاصیان است امید دارند بشفاعت محمد، ناپسندیده بوده اما خدایش سلب توفیق کرده است تا همه کلمات خلاصه ام کرده است.

اما آنچه گفته است که: «و اقصیاننا همه امید بتمام باشد» در پیش بنماز نیست که دروغ گوید الا شیعہ جزا بر عمل گویند و ثواب بر ایمان و طاعت تا آن قاعده باطل باشد که خواجہ آورده است و بیرون از آنکه از معصوم شیعہ معلوم است کہ مصطفیٰ با صلی اللہ علیہ وآلہ و خیر الخلق اجمعین دانند و د سید الفلاکۃ و النبیین گویند؛ علیٰ این بهتر از تمام دانند و چون قائم تمام دگر را دعوی کنند تا آن دروغ در سر مجبوس پس باشد پس ادا چگونه بهتر نیز خلق گویند؛ و کسی کہ بقیامت مقرر و مترقی باشد چگونه در داد و چندی حوالاتی پس ازل و قبل نادرست کردن، باز خدایا بوقیق ده تا از همدہ گفته بدر آیم و قول و قلم الا سوا بگویم ان شاء اللہ العزیز.

آنکه گفته است: «فصیحت مؤدیهم ادا فی امام المعجز گوید: روا باشد که امام بهتر از دیگر باشد که جبرئیل واسطه خداست بدو، و او بهتر است از جبرئیل، و چون محمد واسطه خداست با امام، باید که امام بهتر باشد از رسول، و این معنی مقاله یوحنا با یوهن قس و هدهه با یو یانسته.

امّا جواب این کلمات حشوی اصل که ذکر باره آنس بعضی صحیح و جاپاد کرده است آنست که شیهت نیست در آنکه شیهت امضا عند دعوی امامت و افکار قوم معجزات گویند و هر یک را از ظهور من الشمس بوده است، و اهل زمانه ایشان دیدمان و مخالف و مؤلف روایت کرده که دال بوده است بر سید دعوی هر یک است و شیهت درو دارند که مادی را عند دعوی معجزی باشد من قبیل انما علی و کچه

۱- ا ب: وجهی بهم، ۲- و که فقط در ح. ۳- صفت (ره) کلمه و حاد را بدان قبل می‌باشد بیان نگارنده است چنانکه ابوالفتح (ره) نیز در نفسی خود این تعبیر را بیان نگارنده است. ۴- ح ۵: وجهیات می‌باشد از نظر من الشمس است. ۵- ح ۵: وجهیات و مخالف و موافق.

مدعی نمی‌شیر باشد و نه امام چنانکه مریم عمران را سلوات الله علیها بود که درخت خشک تازه و سبز و بارور شده و از زمین سخت آب پدید آمد، و طفل در گاهواره با آواز آمد، تا طهارت و عصمت مریم معلوم شد قوربا؛ کذلک اگر بعد از رسول با درجه رسول امام دعوی حقی رسول و کتاب و حرمت او کند و جماعتی بیگانه گمان بر آن انداز کنند روا باشد بلکه واجب باشد که باری تعالی مجبزی ظاهر گرداند تا آن شبهه بر بخیزد و از بینجاست که شیعت الله را اصحاب معجزات گویند و دلالات قاطعات برین معنی بسیارست و ما را این قدر برای دفع شبهه این ناصبی انتقاد نویسی کفایت است.

و عجبت که خواجه نوسنی را فراموش شده است که همه سال علمای معجزان بر سر منبرها لاف می‌زنند و در کتب می‌نویسند و یکویدی و افضیان بسوام و جهال می‌آموزند که پیری از ولایت مصر بنزدیک عمر خطاب آمد که هر سال که رود نیل فوت گیرد دختری را بوی افسازند تا ساکن گردد لعل نوبت منست و در همه جهان دختر کی دادم و تو امام چاهانی اگر مرا ازین معصیت برهانی توانی، عمر حالی نامه نوشت برود نیل که: باید که ساکن شوی و بگذری و گرنه بیایم و ترا خشک گردانم حالی چون نامه عمر بنیل آمد ساکن شد و هنوز ساکن است. خواجه ناصبی در عمر دعوی خدائی کند آنگاه بتشعیر باز گوید که: شیعت اما چه اسبیر گویند

۱- و پدید آمد قطه دوح ده و امورد کوره اشاره است بمسجون آیات هر چه که در مورد امام بار مریم است؛ و تأییدها المسماة الی چذاع الله قالن بالشیع قبل هذا و کتبت نسیباً فناداهن من تحتها ألا تمزنی فتلجلج ربه تحکماً سرّاً و هزی الیه یجذع النخله تساقط طیار علیاً جلیاً و فکلی و اشتری و فزی عیاً (آیه ۲۳ تا ۲۵ و ۲۶ سوره بقره که مریم) و مراد از و سری جوی کو چکاست و مسجون گفته اند: جوی آب را برای آن و سری خوانده اند که جریان دارد و آن قبل است از و سری و سری که یعنی جوی بیری می باشد. ۲- اشاره بقول حضرت عیسی علیه السلام است در همان سوره مبارکه مریم که: و افاءت الیه نالو اکین تکلم من کان فی الیه حبیباً نال انی عبدالله اتانی الکتاب و جعلنی نبیاً و جعلنی (تا آخر آیات از آیه ۲۹ تا ۳۳ سوره مذکور) ۳- م ب: و که همساله. ۴- ع م ب: و در حرام ۵- و که در نسخه ع ب نیست. ۶- م ب: و در حاله

تا روا باشد که عمر جابر الصطی دایر زمین درود فرمان باشد اما روا باشد که مرصی محصور را بوقت حاجت برای حیثت معجز باشد تا خواجه یا آن قول با حیثت قبول کند و یا دست ازین دعوی بی حیثت بدارد؛ و این خود آسانست آن عجیب است که خواجه معجز حشبی همه روز میان درینست باشد و بدو ع می گویند: شبلی و جنب و بویکرهاهران و فلان بهمانی و بهمان خرقانی را کرامات بوده است و هر یک را کراماتی شرح دهد که بلیغ تر از همه معجز باشد که بکی بساعتی از اهر بکشد و در دگری چهل شیار و ز طما بنورده و آن دگر را از درخت ام غیلان خرما پدید آید یکی از حمدان جلوات کرم بکشد برده و آن دیگری را کعبه از بالای خانه اش طواف می کند چنانکه مردم می بینند که آن کعبه است و مانند این در جماعتی پیران نامحصور روا دارند اما اگر شیعت در جماعتی محصوران از خطا محصوران از قبل خدا فرزندانی قاطعه الزهره همه از نسل مصطفی اولاد من نمی دعوی بدلیل کنند که اصحاب معجزات و پیشان بوده اند زانی باشند، باری یا دست از آن کرامات و دعاوی بدو ع بیاید داشتن و این تشعیر بدو ع می‌زدند، یا این سادات را با این پیران مقابل کردن و این حیثت قبول کردن، و عاقل چون اصفاف بدهد بماند که فرقی نیست میان این معجزات و آن کرامات؛ خلاف در اسم است و در عبارت، تا خواجه ناصبی بدان عوام را در شبهه می‌افکند.

و اما جواب آنچه در آخر فصل گفته است که: و گویند امام بهر است از

رسول و حیثت و دلیل دمواض و حصول این کتاب بیان کرده شد که نه مذهب

- ۱- ح د: و که عمر جابر الصطی بر دلیل فرمان روا باشد و «بر زمین» که در متن هشتاد و یکسه است که درباره اسکان زائر نه و زمین لرزهای مصر نیست می‌دهد که در تالی را بر زمین زده و گفته که: ساکن شو بر زمین ساکن شده و در جانی دیگر از این کتاب ذکر شده است.
- ۲- ع: و برای حاجت. ۳- م ب: و فلان بهمان ح د: و فلان و بهمان. ۴- ح م ب: و آن دیگری کعبه را. ۵- ح د: و آن بالای میر. ۶- ح د: و مردم همه بینند.
- ۷- ح ب: و خدای. ۸- م ب ح د: و قاطعه الزهره.

شیت است بجمعه و منته و آنچه حواله کرده است پیش کبیر یوحنا با بویه رضی الله عنه و از کتب با بویه و جمعه الله که امام بهتر است از رسول برای آنکه رسول واسطه است میان خدای و امام، خود ندانسته است که شیخ یوحنا با جزالت فضل این قوی نکند که لازم آید که هر یک از امت برین اصل بهتر از رسول و امام باشند و حاشا که هیچ عالمی از علماء شیت این معنی گفته باشد و دلالت بسیار برفت که رسول از امام بهتر است و الحمد لله رب العالمین علی نبوت اعتقاداً خلفاً سلف.

آنچه گفته است: «فشیعت توحدهم» رافضی گویند علی را خدای تعالی نام نهاد است اشتقاق از نام خود و پیش از آن کسی علی نام نبود و این هم از آن دروغها است که رافضیان و اخودها بپندارند و با حنفی باورشان می کنند که اگر علی را خدای نام نهاد مگر جبرئیل بیو طالب آمد که پسر را علی نام نه زیر آنکه علی ده ساله بود که رسول را رسالت آمد و اگر او را خدای علی نام نهاد علی بن امیه بن خلف را که نام نهاد که پنجاه سال از علی بزرگتر بود و پندش را بر علی کثیت بود و علی بن امیه را خود علی گفت و علی بن بکر بن وائل بن دیمه بن یزاد را نام که علی بر نهاد که بهشتند و سه سال پیش از علی بود و چنین در کتب اسباب عرب بسیار است که علی نام بدهاند اما بر قول رافضی اعتدای نباشند.

اما [در] جواب این فصل بیک تأمل باید کردن تا فایده حاصل شود و شیت فایده کرد از شاه الله. اولاً منجب چنانست که این اسم خدای تعالی بر علی رسمی نهاد و پیش از آنکه خدای این نام بر وی نهاد کسی را این نام نبود اما سیاحت رافضی بده نامی شدند باید دانستن که ما از این اول کی خواهیم تا این شیت در نص

۱- ب ح: در حقه الله با و حقه الله علیه ۲- ح: کسی را به ۳- ب: او را خود نهادند ح: و خود نهاد و دهان فایده در این مورد نیز از دهان و باه از کتب و با کتب و نظایر آن که در تعلیق ۱۳۳۳ تفصیل بیان آن بر داشتیم ۴- ح: سرحد ب: و تا جایی با و در آن می کنند ح: و با حنفی با و کتب ۵- و سه نقطه در نسخ هست همین صورت ۶- ب: و که تا از این او که بخواهیم ح: و که ما از این او که بخواهیم پوشیده نهاد که کشف و که در

مجبور شد بهانه بدلیل و حجت؛ ازین اول نه حالت وجود و ولایت علی خواهیم ازین اول آن حالت خواهیم که باری تعالی نه آدم آفریده بود و نه ذرشت آدم را، و مرش و بهشت را بیافرید و نام علی بر ساقش مرش در در بهشت نقش کرد و وگر خواجه مجتبی خواهد که بهانه باید که مسیحین در اخبار و دیگر کتب اصحاب الحدیث که مشتمل است بر گیره و پیوند آنجا که مسیح روایت می کنند از عیسی از جایین عبدالله الا صاعقه از رسول صلی الله علیه و آله که چون از مسراج باز آمد بصورت مهاجر و اسرار گفت که مکتوب علی باب الجنة لاله [لا اله الا الله] مع محمد رسول الله، علی! آخر رسول الله قبل ان یخلق السادات و الارض بالقی عام! معنی آنست که خدای بخت الا الله و محمد رسول است و علی برادر رسول خداست و این پیش از خلق و آفرینش آسمانها و زمین نوشته اند و تقریر کرده اند پند و زار ساله تا کسی ناسبی را معلوم خود که این اسم سابق است هم بر علی امیه، هم بر علی بکر و آل و شیت از آن سبقت نه حالت ولایت خواهند حالت تقریر بر امامت و اخوت خواهند تا آن شیت زایل خود و همچنین روایت کرده است یونس بن عبید از سعید جعفی عن ابی الحسن صاحب رسول الله قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: رأیت لیلة اُسری بی مثبته علی ساق العرش آن غرست جنة عدن [ییدی] محمد صقونی من خلقي ائیده به بلی معنی آنست که سید گفت چون من آسمان

بسر اسرار نسخ خود هر چه بوده بصورت و کی نوشته شده و در اینجا نیز همین صورت است پس می تواند بود که مراد از و کی در این مورد و کی و نامی باشد که معنی به وقت است چنانکه اکثر نیز نگار می بریم و دیان منی مراد باشد که معنی از آن در خبری بکلمه و منی می کنند در یوهان گفته: و کی خلق او که سکون ثانی یعنی کدام و جعوت می باشد و این توجیه و تفسیر و تکلف برای آنست که مراد از این اسماء طلب توضیح و بیان و استناد از اینها زمانی است نه استقام از اینها شخصی.

۱- ح: و مسیح ۲ ب: و مسیح ح: و مسیح ۳: و مسیح و تصحیح از روی سند حدیث مشارالیه است. ۴- برای تحقیق در این حدیث شما بعد از آن رجوع شود به تعلیق ۱۸۲۲. ۵- برای تحقیق در این حدیث رجوع شود به تعلیق ۱۸۸۸.

بردند شیر معراج بر ساقی عرض نوشته دیدم که: محمد دوست ویر گزیده منست از خلق من، مؤید گردانیدم او را بپلی. خواجه فاضلی می‌باید که بداند که این نه علی بن ابی‌طالب است و نه علی بن بکرست؛ علی مرتضی است پس نامش از تنبیه سابق گویند شیمت نه در وجود دو لادت. اما خواجه چنانکه در اسلام و امامت جماعتی را بی‌حیثیت خواهد که بروی سبقت همد اینجای می‌خواهد که در اجر او نام دگری را بر و همسابق گرداند خود نداند که سابق اوست رسماً و اسماً و جماً و قدماً و علماً و ایماً و اسلاماً؛ پس شیمت چون گویند که: این نام اوگ او را بود حواله بدان حالت کنند خواجه مجتبی را حواله با نساب عربست؛ حواله شیمت بعرض خداداد نقش جنت. الملائه! تا بدین حیث لا باشد و آن شهت محال باشد که شهتی است که فاسیان بعد اوت علی را خود ها هندی و از خر بلی باورشان کنند.

اما آنچه گفته است که: اشتقاق نام علی از نام خداست، اگر کور و کر نیست و از لغت اندکی مایه بهره دارد و یا شنیده است از کسی که قرآن خوانده و اسامی حسای خدای دیدم است؛ فاند که خدای را یک نام فعلی است و قرآن برین معنی گواه است تا انکار این اشتقاق نکند، و گوییم ازینجاست که جبرئیل می‌طالب نیامد او چه دانست که این نام اختیار کرد؟ او لا اشتقاق است که نام محمد خدای تعالی اختیار کرده است و پیش از محمد این نام نبود و بر اصل خواجه انتقالی عبدالله هم کافر است و جبرئیل بدو نیامد پس این نام عبدالله و عبدالمطلب و یو طالب چگونه اختیار کردند؟ آخر اگر قرآن داند باید که پدر و جد و غیر مصطفی را که خیر خلق الله

۱- ح: وجه الیاری است. ۲- م: و خود نهاده بد: و او خود نهاده ح: و با خود نهاده. ۳- م: ب: و آخر بلی باورشان کنند، و از عبارت من برمی آید که مصنف (ره) در اینجا نیز مطابق سیره جزییه خود در سایر کتاب بین عبارت مغرض یا مرادف و مشابه آن جواب می‌دهد داده است چنانکه او گفته بود: و این هم از آن دروغهاست که زلفیان و اخوند ها نهاده و از خر بلی باورشان کنند و شاید که کلمه و احدی در گذشته که در نسخه ع موجود است محرف و مصحف و خر بلی می‌باشد. ۴- ح: و اگر کور و کر نه و از لغت ندانم مایه بهره داری یا کسی که قرآن خواند و اسامی حسین و حسن و علی و فاطمه را بداند. ۵- ح: و بدین.

است! اگر چه کافر داند از مادر و سر عمر آن کشت نداند که باری تعالی می‌گوید: و اوحینا الی اُم موسی آن از ضربه فاذا خفت علیه فاقبضی الیم و لا تنفانی و لا تنجینی انما اراد ان یولیک و جاء علوه من المرسلین ذی کفره را بصدف خواجه عند حاجت در یک آید و امر می‌کند و دونهی، و دونهی می‌دهد، و در عبارت بی واسطه فرشته‌ای و پیغمبری تا خطی بحکم از احکام الهی راه نیابد چرا! روا باشد که عبدالله و یو طالب را معلوم گرداند یا بخاطر ذی در دست یا در خوابی یا بتو می‌دیگر که این دو نام یزد که ضایع نشود و درجه ایشان بیشتر از درجه مادر موسی، و محمد مستم از موسی؛ تا بدین حیث آن شهت ذایل شود بتوفیق خدای و منه و حکایت لوح سبز و خط سفید و آیات در اعلام اسم علی خود مشهور است اما این حیث بیشتر است که بیان کرده شد

دگر آنکه به مذهب خواجه چنانست که قرآن قدیم است و قائم است بذات مقدس خدای و پیش از پشت محمد (ص) هیچ پیغمبری نیامده است و این آیت از قرآنست از قصه دارد و سلیمان که باری تعالی گفت: وجفان کالجواب و قدور راسیات اعملوا آله داد و شکر آذ قلیل من عبادی الشکور پس بینه این کلمات پیش از پشت مصطفی به قصد سال امر القیس با شفاق در شمری آورده است:

۱- آیه ۷ سوره مبارکه قصص. ۲- م: ب: ح: و راه نیابد. ۳- ع: ب: و تا بخاطری م: و راه (بی نقطه است) ح: و در خاطری د: و در خاطری. ۴- کلمه دیگری فقط در نسخه وده است. ۵- م: و در شمر آورده. ۶- ع: م: و روایات ح: د: هم ندارند. ۷- برای اطلاع بر تفصیل این مطلب رجوع شود به تعلیقه ۱۹۹. ۸- ذیل آیه ۱۳ سوره مبارکه سبأ و صدر آن این است: و یولیک له ما یشاء من محاربه و غنائم و سر دستانها و وجفان کالجواب و قدور راسیات است. ۹- کذا صریحاً در نسخ و بطور قطع و یقین در ذکر این تاریخ اشیا می‌نگارنده است و منها آن یا از طرف مصنف (ره) بوده است یا از ناحیه مستنسخان و نسخه برداران، و با تغییر این جهت که ما می‌دانیم، در هر صورت برای تحقیق این موضوع رجوع شود به تعلیقه ۱۹۹. ۱۰- ح: در نسخه ح: فقط بیت اوگ را آورده و در نسخه ع: م: ب: فقط بیت دوم را آورده اند و جهت اکتفا بذکر قسمتی از آیه مبارکه که مشتمل بر بیت اوگ است آنرا ذکر نکرده اند.

و چنان کالجوابی و قدور داسیان
وامرؤا لیس دهمین مولع بالفتیات

اگر شاید که امر و القیس را اتفاق افتد که پیش از بحث مصطفی و تزلزل قرآن
به آیه در شهری آورد طرفه نباشد و روا باشد که اتفاق افتد که امیه دیگر پس از
خود را نامی دهند که آن نام خدای از چهره ولی خویش اختیار کرده باشد و برادر
بهشت عدل و بر ساقی عزمی مجید بپشته باشد تا بدین حجت آن شبهت خاوردیده
مجبور شود بلکه آن مردود شخصی که آن نام اختیار کردند و غیر ایشان در کتب
خوانده بودند و از انبیاء پیشین شنیده بسمع و هله که این نام شیر خدا و دوسر
غیر الانبیاء است و اورا نام نه تعالی است در تورات ایلیا است در مسافات حضرت است
روا باشد که آن اختیار برای طلب آن شرف کرده باشند و الله اعلم و اختیار نامی علی
پیش از خلق آسمان و زمین از یک طریق در گرد است بر مذهب مجبورانه و آن
آنست که اسم روحی باشد پیش از خلق آسمان و زمین و گرچه مستی بعد از آنست
بدون ارساله ثابتند که اسم غیر مستی است تا از وجود این فصل دلالت باشد بر بطلان
مذهب مجبوران و ناسیان و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: قضیحت نیست بر رافضیان و چند لقب است از آن رافضی
لقب خاص است ایشان را و رسول خیر داده است چنانکه در او گ این مجموعه گفته ایم
و بنوامیه اینها را و ترائی گفته زیرا که با یوشاب گویند و مر دایان سب علی
کرده اند و بر مردم مشتبه کرده اند تا مردمان ندانند که بدان یوشاب علی را
می خوانند و سبایه خوانندشان زیرا که تا بر عبدالمطلب بودند که از بر علی
اختراشها کردی که چنانچه با یوشاب می کمی بر سیرت ایشان بشکر دانی بر صفتی شده
گویند زیرا که گویند: خدای تعالی دو قیامت نگرا با علی مقرر کند و ازین سبب

۱- اشاره بان حدیث موضوع است که در ص ۱۷-۱۳ همین کتاب و تعلیقه ۱۱ تعلیقات (ص
۵۰-۴۴ تعلیقات) بتفصیل بیان آن پرداختیم. ۲- همانند نقطه در ح ۳- برای
تحقیق درباره و مفرغه رجوع نمود به تعلیقه ۱۹۱.

علی را «فصیح النثر والمجنه» گویند و خدای می گوید: بعد از من شاه و پسر من شاه
من آمرزم آنرا که خواهم و من هذاب کنم آنرا که خواهم و راضی گوید: علی کینه
و بیکر و عمر و حهه صحابه و تا بدین را بدوزخ فرستد و کشف گران در عایشه او کلاب
گران^۱ به و جولا هکان تم بوسه های و دامن دایه هشت فرستد و در حلولی خوانندشان
زیرا که روح اله گویند و علی بعد ازین بود که خلق از کردارها و علم او عاجز
بودند و این بوده است اعتقاد یور بنان^۲ فمی و علی متکلم رازی و در اشعار و مناقب
این معنی گفته اند و دانه شری گویندشان زیرا که بعد ازده انعام گویند چنانکه
ملحدیهت امام گوید. و امامتی^۳ گویندشان زیرا که با امامان گویند و در حشویه
گویندشان زیرا که مذهبشان همه حشویه است که آشکارا بنشان گفتن و قبطی
گویندشان زیرا که بر دوازده امام قطع کنند. ما گوئیم: آن خدمات که یکی است
بدون نشاند رسولان صد هزار می شناید امام اگر دوازده می شناید چنانچه در می شناید
و غیر این گویندشان زیرا که گویند علی به محمد شفاعت من بود که غایب ابی تراب^۴
و در خلیفای گویندشان زیرا که اغلب مخالفت ابوالخطاب گویند که او از پس
جفر می شدی و می گفتی: تو خدایی و جعفر از او می دانای و دلت می می کردی.

اما جواب این فصل مطول بهری راست و بیشتر دروغ واجب است بشرح
بیان کردن تا هیچ شبهتی نماند بتوفیق خدای.

اما آنچه گفته است: در رافضیان را چند لقب است: بایستی که دانستی از عقل

۱- از آیه ۳۰ سوره مبارکه مائده. ۲- «خالن» ب: و طایفه ح ۴م ندارند.
۳- ب: و گلاگران ح ۴م ندارند و شاید مراد گلاگران میباشد در آننداج گفته و گلیگر
بکر کاف فارسی و راه مهمله در آخر گفته است ابوالدین انصاری گفته:
زمانه هست باقرای تو معاص
چو آفتاب و مهش مد گلیگر و روز دوز
۴- ع: و نوربان: ۲: و لوتبان: ۱۵: «ابویران» و تصحیح قیاسی است برینه
سایر موارد و ذیل عبارت. ۵- ح ۴م: و امامی. ۶- ۱۰: و ۱۲: و خان: و دایان
چهار مورد فقط در دو نسخه ح ۸م. ح ۵: «ابویران» ۱۲: و «ابا» در اندهم
ب: و دوازده امام. ۷- «بدون حرف و به ۷». ۱۱- برای تحقیق در غرایه رجوع
شود به تعلیقه ۱۳۲.

۱- ح د و س و ط و ق و ت. ۲- م ب و ذ و آ ب ا ت و ر ا ن ی. ۳- ح د و که او نه ایست. ۴- درنج و و س ر ا ج و شیر. ۵- درنج و و ط ی. ۶- ن ی خ و ا ق ا و ا. ۷- و ط ی فقط در سبزه نام و ح م ایست. ۸- ای تعظیم در این بخش درنج شود یعنی بقیه ۱۹۴. ۹- ح د و و ذ و ا ن و ل و ت. ۱۰- م ب و و حضرت حسین. ۱۱- م ب با ضاله میو نیز این باین صورت: و و ب ف ت ا ی و القامه بخش برای ملاحظه مآخذ این یق بر جع شود باین ترتیب: ۱۹۴

لو كان رافضاً حبّ آك محمدٍ فليشهد الشفاعة أني رافض

- Unfiled Notes Page 273

پس شیعت را به خداوند و منه از چنین رفتی عیبی و عاری نیست.
واما آنچه گفته‌است «بنوامیه اینها را «شرابی» خوانده‌اند و با باشد که
امیرالمومنین را این کنیت مصطفی نهاد صلی الله علیه و آله و آن خبری شایع
و مدعوی کذاب است و در اخبار معتبره و مشرعی بنظم آورده‌اند تا یکی می گوید:

أنا وجميع من فوق الشراب فداء تراب لعل أبي تراب
و دیگری از شما در آخر قطعه‌ای همدین معنی می گوید:

فماحب الشرابين اولئك حبيناء لعل أبي تراب

و این تغزلی عظیم است و لقب مدح است که شیعت را «شرابی» خوانده،
وای بس اساسی خارجی مجبّر مشقه که قیامت فریادمی کند: یا بیتی کت تراب^۱
یعنی ترابی علی قول بعضی المفسرین.

واما آنچه گفته‌است که: و خلفای منی مروان خواستندی که علی را لعنت کنند
از عوام پیروشدند: بدین لفظ دگر باره بر خلفای خویش بفرموده‌اند که گواهی داده
است که علی را لعنت لاجل فرادگان نکنند بحدب خواجه و خواجه درازگ کتاب
شرح داده‌است که تعبیه کردن چنین الحاد است مبارک باد که خلفایش از عوام
تعبیه کرده‌اند.

اما آنچه گفته‌است: برای اقتدا بپیغمبر اینها را «سبائی» خوانده بسیار
مصنّف تجسّس خبر نمی‌داند که آن ملعون رأس و رئیس نواصب بوده است و بر قول
و فعل علی مرتضی متکبر: چنانکه مصنف پس آن اولیتر که مصنف کتاب اقتدا
بدو کند باظهار عداوت علی که درین کتاب کرده است و این حواله بشیعه لایق نیست.
واما آنچه گفته‌است که: اینها را هفوشه می‌گویند که حواله قسمت آتش
قیامت بمانی کنند: حکم نمی‌داند که برین اجرا چه لازم است...

۳۰۱- برای تحقیق در این مطلب رجوع شود به تعلیقه ۱۹۵. ۲- هم ازین معنی: ب:
و بدین معنی: ح: ۵: در آخر می‌گوید: هم اصلان این بیت و نه ماقبلش را یعنی عبارت: و
دیگری از شما را تا آخر ندارد ۲- آخرین آیه سوره مبارکه ناه ۵- برای
تحقیق در این موضوع رجوع شود به تعلیقه ۱۹۵.

اولاً اجماع امست که باری تعالی را فرشتگان هستند در دنیا و در قیامت
که حوالت ارزاق می‌داد و محسوس اعمال مکلفان، و حساب قطرات اُمطار و مانند این
بدیهات و فرشتگان رحمت‌انده و ذابیه دوزخ که اموری مغموض است بدیهات
و شریعت و کتاب بدیه مغموض است بایبیا و اولیا، پس این^۱ مجبّر مدبر از عظمت
و سلطنت خدای تعالی بی غیر است^۲ قرآن مجید مکرر فزوده است که امور معظم
در دنیا و آخرت باری تعالی تفویض کرده است بملکه و انبیاء و ائمه و علماء چون
أمر بعضی و نهی اکثر، و هیچ جای مشارکت لازم نیست ارزاق می‌کافیل بیاید^۳
حساب قطرات اسرافیل نگذارد، اعمال کرام الکاتبین نوشته، ارجاع به حکم عزرائیل
باشد و همه اهل قبله^۴ اثبات این احوال می‌کنند و کسی را مغموض^۵ لازم نیست
[اما] اگر آنش در دوزخ قیامت بدلالت این خبر معروف که همه محدثان و اصحاب
الحديث باسناد درست درایت کرده‌اند از مصطفی صلی الله علیه و آله که گفته: یا
علي انك قسيم النار، و انك تخرج باب الجنة و تدخلها باحساب، بحکم امیر مؤمنان
باشد مشارکت با خدای تعالی لازم آید...^۶ و شیت مغموضه باشند...^۷ بلکه «قسیم»
در خبر بمعنی مقام است کالشریک بمعنی المشارك و التشییع بمعنی المتتابعین^۸
و درین معنی^۹ اخبار و آثار بسیار است^{۱۰} و شما با نظم کرده‌اند و مشتملی شاعر درین
معنی گفته است^{۱۱}:

أباحسن لو كان حبيبك مدخلي جهنم كان الفوز عيني حبيبا

۱- ع: و انین. ۲- ب: و این مجبر مدبر از عظمت و سلطنت خدای تبارک و تعالی مخیر
نیست. ۳- ب: و مایه ۴: و قسمت نباید ح: ۵: و میرساند. ۴- و قبله فقط
در ح: ۵- ب: و همه اهل اسباط این اصل را ح: و همه اهل قبله اثبات این حواله.
۶- ب: و کسی را مغموض. ۷- ح: و نمی‌آید. ۸- ح: ۵: و نباشند پس
استقام داشتن برای انکار است. ۹- ح: و مایه. ۱۰- و معنی: فقط در ح:
۱۱- برای ملاحظه اندکی بحث در پیرامون این حدیث شریف رجوع شود به تعلیقه ۱۹۷.
۱۲- ح: ۵: و در شعری سنی و عیبی بنظم آورده‌اند معنی درین معنی گفته و برای تحقیق در اینکه
این روایت از کجاست (زیرا بطور قطع از حدیث نیست) رجوع شود به همان تعلیقه ۱۹۸.

علیهما - باشد نصایب بکنند

واما آنچه گفته است که: «اینها را «انصاف» خوانند» راست است و این لقب مدح است شمت را نه لقب ذم.

واما آنچه گفته است که: «اینها بدوازه امام گویند چنانکه ملحدان بهفت امام گویند» قیاسی است که هفت بدوازه باشد و مسلم خود خدا را منکر است امامت زکریا و یونس است اما پنداری مصنف از علماء خود نشود است که روایت کرده اند از رسول علیه السلام که گفت: «الامامة من بعدی ثلاثون سنة» و بعدها الامامة معنی آنست که گفته امامت از پس من سی سال باشد و بعد از آن امامی قابل خود و امیری باشد یعنی بویگر و عمر و عثمان و هلی امام باشند و بعد از آن امیران باشند پس اگر خواهی که امام چهار گویند مذهب باطل بایمان بر این باشد که پیوسته طبع گویند چرا مذهب بدوازه امامیان یا هفت امامیان بر این باشد که آتیما عدد متماثل است و اینجا عدد مختلفه یا این الزام قبول کند یا دست از آن بدارد.

اما آنچه گفته است که: «اینها را «قطعی» گویند که بر دوازده امام قطع کنند» (پس گفته است که) آن خداست که یکی شاید دیگر چیزها زیادت و نقصان پذیر باشد چرا امام سیزده نباشند... بیچاره مجتهد از نقل و قرآن و شریعت پس بیگانه و اجنبی افتاده است باید که درین خصوص مصالح بر گیرد و بدین سرای خدای

۱- ح ۴ و بداست (بازگردد) ۲- ح ۵ و تنبیحه ۳- ح ۵ و من جملة الامار به و منی
 آیه و در کتاب سنت در باب معتمد و در سنن ترمذی در کتاب فتن در باب جعل و هتیم آورده اند که: «خلافة النبی ثلاثون سنة» و هیو علی در کتاب جامع صغیر از تاریخ یعقوب بن سنان نقل کرده است از مذاکره ثلاثون خلافة نبوی و ثلاثون خلافة ملکه و ثلاثون نبی و لا خیر فیها و لا ملک ۴- ح ۵ و امام ح ۵ و امامت ۵- ح ۵ ب ۱ و باشد و سخنیه باسقام تقریری انکاری است بدلیل و چرا اندکی بعد ع مراد حاضر اوجه است که طایبان فاقد و در اصطلاح قضاء معروف است در آندراج گفته و چهار طبع (فارسی) گرمی و سردی و خشکی و تری (لغات) معنی گوید:

۶- چهار طبع مخالف مرکب چند روزی شوند با هم عرش
 ۷- ح ۵ و بدوازه ۸- ۱: «اینها را ب ۵ و پذیرد» و «نصایب پذیر باشد» (رگوبی فال در این نسخه اشیا زیاد شده است).

تعالی شود و گویند آن تولی که یکی شائی و دوشائی، چرا بنیاد اسلام بر پنج نهادی؛ اگر پنج می باشد چرا شش نهادی؛ چرا دوازده ماه رمضان بر سی روز نهادی؛ اگر سی روز می باشد چرا چهار روز نهادی؛ کافر شام اگر سه رکعت می باشد چرا چهار نهادی؛ در شبانی و زی اگر هلدرد کست خن یعنی می باشد چرا هفده رکعت می باشد... قر آن چرا سده چهارده سوره است چرا هندیست نمی باشد شفا مید چرا هفت روز نمی باشد... آیات التشریق چرا چهار روز نمی باشد... این و مانند این همه محدود و معرّوح است زیرا که امور خداست و اختیار مجتهدان، کذلک امامان است و اختیار چندان چندان شاید که خدا تعالی فرماید نه چندانکه مجتهدان بایند. آنکه مجتهدان مذهب را خود چگو به بدارد و گوید: «ناجیان مطلق در صحابه ده» پس اند دوازده نشاند تا حسن و حسین ناجی نباشند اما مسلم و زبیر را از میانه بد توان افکندن تا در باخ و در مجتهدی نباشد اگر چه خصم علی مرتضی اند چون این اعداد همه چنین می باشد امام نیز علی بن الحسین و الخوارج همچنین دوازده می باید که با ساید مختلفه منقول است از رسول علیه السلام که گفت: «الا کمة من بعدی اثنا عشر» و قال علیه السلام: «عندائمتی کمد بقیة بنی اسرائیل» و مانند این اخبار بسیار است که امام دوازده است از کلم علی و آخر هم المهدی؛ والحمد لله رب العالمین.

با آنکه به حساب و کرباره کور است در تفسیر قطعی و معنی ذلک که نیست در ملاحظه «قطعی» خوانند گویند از اسماعیل ها بر بنده ۱۱ و تبسیر دوسی قلم شده ۱۳۰۲ و ۶- برای تحقیق بدلیل این که بناد اسلام بر پنج است و مراد از و شفا مید چیست و بیان قیام تشریق و بیان اینکه ناجیان مطلق در صحابه چه اشخاص هستند رجوع شود به تعلیقه ۱۹۹۹ ۲- بنده و هشتم نده و سیزده ۳- ب ۱ و گوید که نه که او گویند و مراد از هفت است که «با آنکه میگوید و معتمد است که ۴- ب ۱ و با ضلالت و علی علیه السلام ۸- ۴ بنده و بنور ۹- این در روایت از روایات قطعی الصدوق و مسلم الزرد از عاتق الانبیاء (ص) است و جهت شهرت و بلکه متواتر بودن آنها در نزد فریقین حاجت شرح و بیان ندارد ۱۰- بنده و مانند این اخبار است ۱۱- ح ۵ و فیه ملاحظه ۱۲- «و اعلم» در نسخ و دست و درود هم بوده و خط خورده و یکی از موارد استعمال اضافات و است در اول بعضی افعال چنانکه در تعلیقه ۱۲۲ چنانکه با بنده آن تصریح شد.

و در عهد سلطان سید محمود - رحمه الله علیه - از قلمه ارزنگه^۱ پانگه می‌زدند و شیعت را دقتی می‌خواندند پس در اجرا این لقب موافقت بوالعصبیاریان چنانکه در وجوب معرفت و با چندینی حبش ان شاء الله که شیهنی بنامند.

و اما آنچه گفته است که: «اینهارا غرابی خوانند» ماسمتا بهذا فی آبائنا الاولین^۲ ماهر گز نشویدیم^۳ و این عجیب مدبر اگر راست می‌گوید که: بیست و پنج سال این مذهب داشته است بتقلید، بایستی که این مایه از مذهب شیعت بدانشه بودی که شیمان را حیف بیاید^۴ که محمد و علی را با جبریل و میکائیل بر آری دهند خود مثل ازین عالی تر نیافتند تا خیر الاینها و خیر الاوصیاء بدر غرابی عابنده کنند^۵ تا میرالمؤمنین را علیه السلام بادی سبعا و تعالی درص^۶ قرآن با سید او^۷ زین و آخرین بر آری داده است آجیا که گفت: تألفنا و تأفک^۸ و رسول علیه السلام او را با خود بر آردی دله است آجیا که گفت: أنت منی و أنا منک^۹ و روز مواخاة گفت: أنت آخی^{۱۰} و امیرالمؤمنین می‌گوید بتفاخر: محمد^{۱۱} آکشی آخی و صهری^{۱۲}

۱- عوازلک: حقه المورثین و دول و رسل و برای تحقیق در قلمه ارزنگه رجوع شود به تعلیقه ۳۰۰.
۲- ذیل آیه ۲۴ سوره مبارکه مؤمنون. ۳- ق ب ن ح د و نشویدیم. ۴- ع ۴: و بایده ح د و حیف می‌آید و این استعمال از قبل و حیف خوردن و حیف بردن و نظایر آنست حافظ گفته: و اگر همه سخن جهان بر من و نوحیف برنده و نظیر آنست این مصراع معروف و حیف باشد دل دانا که مشوش باشد و حیف آید و هنوز نیز معنی مضایقه کردن و دویغ نمودن و افسوس خوردن در زبان فارسی بکار می‌رود. ۵- برای تحقیق در این امر رجوع شود به تعلیقه ۳۰۱. ۶- از آیه می‌آید است (آیه) ع سوره مبارکه آل عمران. ۷- این عبارت جزء احادیث بسیار است که همه با ساندیدیم در کتب معتدله خاصه و عامه ذکر شده است. ۸- از احادیث مشهور است و کتابها: در این باب تألیف شده و از آن جمله است مجله دواخانه عیقات الانوار و در جلد نهم بحار الانوار و کتاب غایة المرام سیحاشم بحرانی (ره) و همچنین در صله این لطیف نیز احادیث بسیاری است که اهل انصاف را کاف می‌باشد و همچنین در اسحاق الحق و نظایر آن از کتب بسیار دیگر نیز نقل شده است هر کس خواهد بآنها مراجعه کند پس حاجتی بخوشی در اشاره بآن در اینجا نیست و نیز تحقیق از علل مجلسی (ره) در تعلیقه ۳۳ تحت عنوان حدیث اخرتیه نقل شده است مراجع انجمنه.
۹- تحقیق در این موضوع گفتند رجوع شود به تعلیقه ۳۶۱.

دید گرفت می‌گوید: و اما من أحمد کالقو^۱ من النضوء^۲ و الذل^۳ من الصند^۴. اما خطابی و بوالعصب را کجا باوی بر آری توان کردن^۵ که شیعت این- الخطاب را با بسیاری منزلت باعامت قبول نمی‌کنند برای نقد عصمت و عصمت پندارم تبیح بوالعصب کمتر گزاشند که شیعت ذوات عقاید و مذاهب اقتدا بوالعصب و این الخطاب کمتر گزاشند اقتدا بپندای و بسطی و بر نفسی کنند تا آنکه محمد بن عثمان العمری - رضی الله عنه - نامه ای نوشت به مهدی حسن عسکری علیه السلام چند مشکل در وی، و امام همه را جواب نوشت چون بآبوالعصب رسید این کلمه نوشته بود:

اما أبو الخطاب محمد بن [ابن] زینب الاجدع فهو ملعون و اصحابه ملعونون فلا یصلی اهل منازلهم فانی منهم بری^۶ و آبا علی علیهم السلام منهم بری^۷. پس چون امام شیعت در حق ایشان چنین نوشت شیعت را خطابی روزی باشد خوانند: والحمد لله رب العالمین.

۱- برای تحقیق در این حدیث رجوع شود به تعلیقه ۴۰۴. ۲- ع ۴ ب ن د: کجا باور توان کرد. ۳- ع و این الخطاب را تعداد ح د: ب س خطاب و مراد از و این خطاب و امر است. ۴- اشاره بتوفیق شریفی است که آنرا صدوق (ره) در کتابها^۱ لدین در باب ترقیات چنین نقل کرده: و حدیثا محمد بن محمد بن همام الکلبی - رضی الله عنه - قال: حدیثا محمد بن یعقوب الکلبی عن اسحاق بن یعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمری - رضی الله عنه - أن یوصل لی کتابا فمأک فی عن مسائل أشکلت علی^۲ فورد الترقیع بنظر مولانا صاحب الرمان - علیه السلام - أما ما سألت (الی ابن قال) و اما أبو الخطاب محمد بن ابی زینب الاجدع ملعون و اصحابه ملعونون فلا یصلی اهل منازلهم فانی منهم بری و آبا علی - علیهم السلام - منهم بری^۳ (الحديث) و بحقیق ماعقانی (ره) در تنقیح المقال در ترجمه محمد بن قلاص که همین ابو الخطاب بن ابی زینب باشد گفته: و اصل آن^۴ ابوالعصب کان من اصحاب الصالح (ع) مستقبلاً فی اول امره... ثم ادعی القیال و ما یتوجب الفرد و الثمن من دعوی النبوة و غیرها و جمیع معیض الاغیاء فاطلع الناس علی مقالاتهم فقلوا مع تابعیه و المتطایفة من یرون الله علیه و علیهم لئلاک و اللئلاک و الناس یجمنون^۵ (آنگاه تفصیل ترجمه حال او با نقل احادیث و کلمات طهای دجل پر داخته است).

فصل: بدانکه مجبّر را چند لقب است لایق بی‌شبهت.

اول: مجبّران خوانند که گویند: خدای تعالی افعال بدویک پھر در بندگان آفریند.

دوم: قدریشان خوانند که گویند: همه کفر و معاصی و بدعتها و ضلالتها بقضا و قدر خدای تعالی باشد.

سیوم: مشیّی خوانندشان که گویند: خدایا بدین چشم من ببینیم چنانکه ماو شب چهاردم

چهارم: ناصبیان خوانند که نسب ابا پدر را حواله بشود کنند. و بعد از آن مصطلحی ظاهر کنند.

پنجم: جهمی خوانندشان که در مذهب متابعت جهّم مصوّفان کنند. ششم: کتلابی خوانندشان که در مسائلی متابعت ابن الککلاب کنند.

هفتم: صفاتیان خوانند که گویند: هشت قدیم قائم است بذات باری تعالی. هفتم: مقلّبی خوانندشان که در جبر و قدر و علول علی مذهب یونکر باقلانی دارند.

نهم: خارجیشان خوانند که علی را دشمن دارند و از سیرت کان حنیفی گویند که علی را دوست داریم چنانکه ابن مجبّر مدین کتاب عداوت علی را بیان کرده است.

دهم: گیرشان خوانند بقول رسول که گفته: قدریة هذا لامة مجوسها^۱ یا زدهم: اشعیشان خوانند و مگر چه در عهد سلطان محمود. نور الله قبره.

امامان ایشان رجوع کرده بودند و خطها باز داده^۲ و از مذهب پیژاد شمساً آن بتقیه بود و مگر چه تقیه مذهب ملحدانست.

دوازدهم: خود ظاهر است که وجوب معرفت خدای تعالی بسمع گویند چون

۱- ن عبارت میان دو ستاره را ندارد. ۲- ب بن ح د: د حنیفی. ۳- در سابق بیان این پرداخته ایم (رجوع شود به صفحه ۲۲۸). ۴- این مطلب در سابق بسطی تمام گفته است (رجوع شود به صفحه ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۲۵۰-۲۵۲ و تعلیقه ۶۹).

باطنیان؛ و آنرا که چندینی لقب باشد شاید که مسلمانان را چندینی لقب دهند. سپس خدای را که ما را مسکن کرد تا از عهده این جواپها بدر آمدیم و هر القاد علی ما یشاء.

آنکه گفته است: «فخصیصیت نیست و یکم» بگفته ایم که: رافضی نماز آدینه و نماز عید بیهی گاه مسلمانان نکنند و گویند: موقوف است یا مدفن قائم و خود

نکنند تا امام بیایند و چون بیامع شود بیش از آنکه خطیب بر منبر شود نماز پیشین و دیگر بهم بکنند و هر چه می‌نشینند تا خطیب خطبه بکند و چون نماز جماعت آکنند ایقان نیز بدروغ و افطی بکنند و باز گردند و خود بگویند که ما چون بدینجا نماز بجماعت نمی‌کنیم بچه کار آمده ایم؟ و گویند: اگر شوکی برین

منبر شود اولی می‌نشیند زیرا که خطبه بنام دوازده امام است.

اما جواب این کلمات باضاف فهم باید کرد تا نایب حاصل شود و شبهت زایل باشد. اما آنچه گفته است که: و نماز بجماعت و مسلمانان نکنند معلوم

است که در همه شهرهای اسلام جامع دوسه باشد مثلاً شهر اعظم^۱ در عالم یکی ریگاست و در و جامعی برده است از آن اشعریان و صفویان و مسجدمطهر^۲ است از آن حنیفیان

محض بی خیانت^۳ و مساجد عتیق^۴ سه گانه که دپالی شمه کرده اند گویند: یکی از

۱- م ب ن: در روده. ۲- م ب ن: وسطه بخواند. ۳- ن: و چون نماز جمعه. ۴- م ب ن: و زایل شود. ح د: و از شهر اعظم و مراد آنست که از چنان شهرهای اعظم.

۵- و در روده فعل در نه. ۶- در روده یکی از محلات بزرگ ری بوده است چنانکه مکرر در متن و تعلیقات بان تصریح شده است. ۷- مراد جامع طبرک است که در ری بوده است

بقریة صدر هجرت و در همه شهرهای اسلام جامع دوسه باشد و بقریة ذیل آن و از این سه گانه جامع مسلمانان پس سرین معلوم شد که در شهر ری جامعی بنا و جامع طبرک بوده است

چنانکه در صفحه ۳۷۲ نیز بیان هجرت و وقایع منتهی صوابی حنیفی که صاحب سخن و معروف است در جامع طبرک با حضور بیست هزار آدمی این قصه بنویس گفت: برون آن در ری

تصریح شده است پس اینکه یکی از فضلی معاصر و جامع طبرک سابقاً ذکر را بقریة قاضی

منته که از اهل ساوه بوده و جامع طبرک موجود در ساوه مغلّی کرده است پیرو داستان قاضی

منته مبارک و کثیر الشرح بوده و در بلاد بزرگ دیگر نیز مغلّی می‌کرده است علاوه بر اینکه این

حمل برخلاف صریح کلام مؤلف کتاب است و مراد به ترجمه قاضی منته‌الدین ساوه‌ای که در تعلیقات کرده ایم این منته‌اراد دوشتری کند. ۹- و بعضی بی خیانت فقط در ریح است و قریباً مراد از حنیفان محض بی خیانت معنایی می‌باشد که خود را در تقیه و حنیفی می‌نامند.

آن حنیفانی است که مذهب بشار گویندا کنون نمی داند که این مصنف با صبی ازین سه گانه جامع مسلمانان کدام را می خواهد؟ اگر هر سه است حنیفان هر کز جامع روده نماز نکنند و اقتدا با امام اشیان نکنند، و اشاعره اتفاقست که بساجد حنیفان جماعت نکنند و علماء غیر دو طایفه فتوی می کنند که [در نماز هر یک در جماعت بدان دگر اقتدا روا نباشد کردن] پس اگر با این طریقه آن هر دو مسلمانند و مسلمانی بدو قسمتی شاید: به قسمت هم شاید، و بر شیعت حرجی نباشد که در نماز جماعت اقتدا بکسی نکنند پس اگر مسلمانی و جماعت یکی است و دوست این تشیع که بر شیعت می زند چرا بر آن جماعت نه، و چون این کلمات مفهوم شود آن شیعت زایل باشد بعد از آنکه وقت که نماز هر جا که کنند نماز باشد چون شرایط حاصل باشد، و هر طایفه ای در دینال و گران رواند اند کردن، و معلوم است که نماز جماعت بظهور امام تعلق ندارد اما نماز آئینه صیدها پیش ازین بیان کرده شد که بمذهب یوحنیفه اگر یک پیشه در در شهر باشد و وجوب ساقط باشد، و بمذهب شافعی تا جاهل نفس باشد واجب نباشد، بمذهب شیعت نیز چنانست که امام معصوم باید که حاضر باشد یا قائم مقام او، اما اگر آئینه واجب باشد، و اگر بمذهب فریقین بی شرط واجب نباشد و خلی می کنند، بمذهب شیعت نیز اگر واجب آن موقوف باشد بر شرطی، هم نقصانی نکند.

و اما جواب آئینه گفته است که: «فرد» رواند اند کردن بی وجود و ظهور امام آفر نیز همین حکم باشد که گفته شد، اما نمی داند که کدام وقت بوداعت که از مسلمانان جماعتی بخیرای روم رفتند که اهل قاشان رفتند، و از ساه کی رفتند و سفری نمی نموده اند چنانکه در موارد بسیار از کتاب بآن تصریح شده است رجوع شود به صفحات ۲۵۵ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و موارد بیشتر دیگر.

۱- ح ۳: «حنیفانی» نواز آن سنائی به هم ندارد. ۲- ح ۳: «می خوانند» به: «و بخوانند». ۳- به: «و اگر هر سه باشد» ح ۳: «و اگر هر سه است حنیفان». ۴- ح ۳: «و هر کز جامع نرود و نماز نگذارند» ن: «و هر کز جامع برود نماز نگذارند». ۵- کذا در همه نسخ (بدون یاد پند از نون اول). ۶- به: «و روا نباشد و نباید کردند». ۷- ن: «و نماز جمعه». ۸- ح ۳: «و چون» ح هم هیچ یک را از داگر و چگونه ندارد. ۹- ح ۳: «فرد».

که از آره رفتند و از گریبانگان کی رفتند که اهل قم رفتند و چون این قایده است و لا و سلاطین خود نمی کنند بهایم با غزای ملحدان، از فردین اگر ده سنی برود با کثرت عدد کمتر از پنج شیعی نباشد در آن صحبت، و برین قیاس می باید کردن. و در همه بیض زمین و دایره مسلمانی کدام شیعی است که با ملحدان آن کرده است که شام شاهان الب رستمین علی بن شهریار شیعی از فله گشادن و ملحد گرفتن و قتل و دماند آن که اظهر من الشمس است تا معلوم شود که شیعت غزا با کفار دانداده دین چنگ گرفته کنند.

و اما آئینه گفته: «نماز پیشین و دیگر آنها کنند» درست است چون پیش نماز مخالف باشد در مذهب، اقتدا روا نباشد، و چون حنفی اقتدا بشعوی^۱ نکند، و شافعی مذهب اقتدا یعنی رواند دارد حساب شیعت هم برین قیاس باشد نماز آنها بکنند. و حدیث آئینه گویند: خطبه بنام دوازده امام باید بدیع نیست اگر بمذهب خواجیه بنام سفیان و مروان و زبید و ولید باید، که بمذهب شیعت بنام زین العابدین و صادق و باقر و کاظم باید، قیاسی بکند اگر فضل و اسل مقابل ایشان باشند بدین قدر متعاقب نکند و بداند که خدای تعالی دیا و آخرت برای این معصومان آفرید و دین و اعتقاد و طاعت بی ولا و حب ایشان مقبول است^۲ و الحمد لله رب العالمین. آنگاه گفته است: «فمن صیحت بیست و دو» رضی تلخ الترس^۳ رواند دارد آنرا منضم خواند و اگر مد طلاق بخورد گویند برایش که رضای مرد وزن^۴ شریعت بی کراهیتی، و این چنین طلاق هر کز ممکن نگردد و اینست بیسته ابا حنر مطلق. ۱- کذا در همه نسخ، و نظر بر سده که چنین باشد که: «این لاعلم است که ولای و سلاطین همی کنند». ۲- ح ۳: «و برای ملحدان». ۳- ن: «و در هر بیض». ۴- ح ۳: «و در آن اندراج از مؤید افضلاء نقل کرده» و الب یفتخین و سکون موحده یعنی بهاد و دلیر و قیل بسکون دوم است و در لغت وصال آمده است: «الب اسلان نام پادشاه مشهور سلجوقی است و بنی آن شیرز که شطاعت چند در کی الب یعنی شجاع، و از مسلمانان بزرگه، و ظاهر اخبار آن دار باشد». ۵- ح ۳: «و رضای». ۶- ح ۳: «و بیکبار» و باید حد انتظام. ۷- ح ۳: «و بلاطه» و «و رضای» بعد از و کاظم. ۸- ن: «و باشد». ۹- ح ۳: «و قیاس» ح ۳: «هم ندارد». ۱۰- ح ۳: «و اینشان». ۱۱- از ارکان و قواعد مذهب شیعه و اصول معتقدات ایشان آنست که اعمال و طاعات مکلفان بدون ولایت حضرات معصومین علیهم السلام یعنی دوازده امام قبول نیست. ۱۲- ن: «و که رضای خود وزن».

اما جواب این کلمات با نصب بدو غمیته مانند آنکه آورده است برود
بر است، و حجت اما بر نصب:

اولاً کلام مُتَعَه خدای فرموده است و آیه قرآن بدان مایل است آنجا که فرمود خدای یبارک و تعالی، فَمَا اسْتَسْتَعْمِلْتُمْ مِنْهُمْ قَاتُوا مِنْهُمْ^۱ چو رهن^۲ یمنی مهرهن^۳ و این کلام مُتَعَه است و اجماع امامیه برین است و اجماع شیعت حجت است که همیشه قول^۴ «مقلوع» علی صسته^۵ داخل بوده است در اقوال ایشان، و در عهد رسول علیه السلام کلام مُتَعَه ظاهر بوده است، و در ایام خلافت یو یکی معمول علیه بوده است، و عبدالله زبیری^۶ را زنده رفتند از کلام متعنا نه است و در ایام عمر خطاب بود که گویند او در خانه خواهرش رفت غسل می کرد عمر گفت: شوخی نداری ایام، حجت نیست آنچه در غسل می آرد،^۷ گفت مُتَعَه کی بهم صرصعت^۸ دیدند گفت: صرصعت است که بر کلام درام و بر وی و ازین کلام مُتَعَه منعی یکسیم، یامد و بر منبر آمد گفت مُتَعَه کاتبای عهد رسول الله صرصعتین^۹ انا^{۱۰} و محمدا و اعیان علیهما منة النساء، و منة الصبح^{۱۱}، در متعه که در عهد رسول حلال بود است من هر دهرام کردم بود آن عتاب کنم یکی متعه زن است و یکی متعه حج و آن حج^{۱۲} متع است که یعنی فقها آنرا طواف القصد و خوانند، و چون درست شد که کلام متعه در عهد رسول حلال بوده است مذهب شیعت است که مصطفی را با جلال رفتند^{۱۳} و عمر بیت نبوت نیست که حلال حرام کند^{۱۴} بدالات این آیت یا ایها النبی لم یحرم ما أحل الله لك^{۱۵} نبی می شاه آزادجا^{۱۶} که چون مصطفی را باشد غیر مصطفی را باشد که تغییر عهد در عهد مصطفی کند، و کی کند مُتَعَه^{۱۷} باشد و کی بمضبط یوحینه طواف القصد و است و مضطلف عمر درین مسأله مذهب ادرا انصافی می کند بمضبط

۱- از آیه ۲ سوره مبارکه نساء، ۲- و قوله را تفادیر، ۳- ۴- ۵- و از پیش می می آید، ۶- و از پیش می می آید، ۷- و از پیش می می آید، ۸- و از پیش می می آید، ۹- و از پیش می می آید، ۱۰- و از پیش می می آید، ۱۱- و از پیش می می آید، ۱۲- و از پیش می می آید، ۱۳- و از پیش می می آید، ۱۴- و از پیش می می آید، ۱۵- و از پیش می می آید، ۱۶- و از پیش می می آید، ۱۷- و از پیش می می آید.

شیعت نکاح منته رواست و معالفتر عمر^۱ درین مسأله فصلان مذهب شیعت کند که
حائلی خلاف میلان بر حقیقت و شاقی که مخالف یکدیگر است، همه حال استاد
هر خبری^۲ یوبکر و عمر و عثمان و ذکر صحابه باشد چون در یک حکم دو خبر مختلف
اند و مساوی روایت کنند^۳ بنی روت [یکی] خلاف آن دیکو باشد و معاذ بدان قضای
یست^۴ اگر شیعت در مسأله^۵ شرعی افتد باین المؤمنین و سادق باقر^۶ کند قضای
نکند و نکاح منته بر شیعت بمذهب شیعت حق^۷ درست است و حلال است عقدی
است شرعی بمهر^۸ معلوم ایجاب و قبول حاصل؛ و اگر بمذهب خوارج مطلق
می گواه درست است بمذهب شیعت این نکاح می گوید درست است^۹ آن قیاس می کند^{۱۰}
و هر چه او را لازم است در مطلق می گواه ما را لازم داد^{۱۱} و نکاح بر گواه^{۱۲} و غیره
از اخبار آحاد که آورده اند بمذهب مال^{۱۳} ایجاب علیه عمل نکند و الحمد لله رب العالمین
اما آنچه گفته است؛ و در کس مطلق بشورند گویند بر یقینند زیرا که قضای
مرد و زن شرطست؛ این پیاده که یست و پنج سال دعوی می کند که راضی بوده
است و چون از آنکه اناسول مذهب شیعت باشند^{۱۴} و خبری بنده در آن خرع^{۱۵} بجمعه^{۱۶}
آکامیست، او^{۱۷} آن مطلق خود را دیکو خود بر افته اما اگر نه مطلق باشد
و جزا^{۱۸} بخورد بر یقینند او^{۱۹} باید که بداند که مطلق کدام باشد، بلفظ احتیاد یست
شرایطی هست آنرا^{۲۰} چون حاصل باشد بر افته و اگر نباشد بر یقینند در کتب فقهر
شیعت باید دیدن این باب شیعت زایل شود و روان^{۲۱} زن شرایط مطلق نیست کما
که^{۲۲} بنظر افاضل سنک^{۲۳} از غایب باشد^{۲۴} و علم و روان^{۲۵} زن مطلق باشد بر افته چون
شرط حاصل باشد و روان^{۲۶} زن معتبر نیست در آن.

و آنچه گفته است که: «ایم چنین ملاقات کردیم» بگوید: «عقل داشتند که

- [illegible]

آن از ممکنات نیست پس اگر نیست پس لا جرم نه طلاق باشد احکام شرعی بسیار است که آنرا شرایطی هست چون حج و جهاد و مانند آن؛ اگر شرایط حاصل باشد واجب باشد؛ اینجا نیز اگر شرایط حاصل باشد واقع آید و السلام.

اما جواب آن که نصیب ولی الهی که از سر بی دانی کرده است و گفته که: «اینست باحتی مطلق» آت است که: با باحتی مطلق آن بهتر ماند که مردی است از سر چهل بی خویشن طا و لا و قاف بر زبان براند در شب باعداد زن حلال را از خانه بدر کند و بی عدالت بدیگری دهد و او را بی بکارد و پدر و پسر از بازستانند و خواستهای باخانه آورد و بکرم و تفنن خواجه ناهیب باید که قیاسی بکند تا خود باحتی مطلق اینست یا آنکه زن باید که کینه باشد و خصومتی باشد و مرد مکرر باشد و در گواه حاضر باشد تا طلاق واقع باشد اینست جواب این فصل بر سبیل اختصار و التماسد که ما هر آله **آنگاه گفته است:** «فصلیست بیست و سی و ۴» راضی بر من دینج تکبیر کند اما جواب این فصل در اصول ما بعد بشرح و بسط گفته ایم و تکرار آن لازم نیست. **آنگاه گفته است:** «فصلیست بیست و چهار و ۴» راضی بهم چیزی بیهودان مشایخت کرده باشند فریضه پنج است در شبان و زنی ایشان باسه کرده باشند و جهود سجده بر نیم روی کند و راضی هم چنین کند.

اما جواب آنست که: بیهودان مشایخت آنرا باشد که رؤیت مجاهره گویند و از حادون است تیر آکنند و از روی بر گردند و همه جهان دانند که همان پنج است و شیعت را نوافلی و معتد بانی هست که غیر ایشان نیست و پنج وقت مدوقت نباشد و کتب شیعت از شرح اوقات و مقامات و مفادات نماز میل است و کتب شیعت بر روز آدینه جمع کنند میان پیشین و دیگر باخذ هر وقت جمع کنند میان نماز شام و خفتن که با اختیار تا چهار رکعت نافله نماز شام و دو رکعت صلوة غفله یا دومی بکنند بعد از فریضه شام ابتدا نکنند فریضه خفتن؛ نه بشیر آدینه و نه

۱- چنان این دوسه را ندارند ۲- ح د و لا جرم طلاق نباشد ۳- ح د و لا جرم طلاق نباشد ۴- چنان این دوسه را ندارند ۵- چنان این دوسه را ندارند ۶- چنان این دوسه را ندارند ۷- چنان این دوسه را ندارند ۸- چنان این دوسه را ندارند ۹- چنان این دوسه را ندارند ۱۰- نسخ و ملا

بدگر اوقات اقتدا در آن رسول کردی لا اله الا الله علیه و آله جمع بین الطهر و النحر بر فقه و جمع بین المغرب و العشاء بمنزلة؛ علی ما رواه کثیر من الصحابة رضی الله عنهم - و جمع میان ظهر و عصر در روز آدینه برای آن کنند که بیست رکعت نافله آدینه پیش از فریضه ظهر است و میان دو نماز فریضه شبی بیست رکعت نافله است. **و اما آنچه گفته است که:** «سجده بر نیم روی کننده پنداری در آن مدت که می گویند: «راضی بود» یک نماز نکرده است اگر نه دافعی که بمذهب شیعت واجب است نماز بر هفت اصنا کردن که اگر یکی بگذارد نقصان نمازش باشد و بمذهب پیری علماء شیعت اگر باختیار کند کند نمازش باطل باشد پشانی و کف هر دو دسته در هر دو زانو و دوسر آنکشتان همین پایها پس خلاف آنست که سجده بر نیم روی کنند اینست جواب این مبتدع بر سبیل اختصار و التماسد که ما هر آله **آنگاه گفته است:** «فصلیست بیست و پنج راضی در نماز دست فرو گذارد بمشایخت ملحدان خلاف آنست که پیری دست زیر هم بدارند و پیری اوشتین پیر هم افکنند و پیری کج باشند و زنی بدبالی دستار بر بندند چون آویختگان و بیشتر سر برهنه نماز کنند.

اما جواب این گفتات: آنچه گفته است که: دور نماز دست فرو گذارنده اقتدا بمسطفی است و بامیر المؤمنین و همه ائمه علیه السلام و چون خواجه بدیشان ایمان ندارد باکی نیست بمذهب همه زیدیان عالم است که طایفه ایست از مسلمانان و چون خواجه ایشان مبتدع داد بمذهب مالک است که بزرگترین استادی است شافعی را و از یو حقیقه و شافعی گذشته بزرگتر از صاحب مقالی نیست آنچه ادرا

۱- ب: و شبی ۴؛ و صبه ۲- ح: و غفله ۳- مراد آنست که ترک کند بشری بگذارد ۴- ح: و مشایخت (بدون باد) ۵- چنان این دوسه را ندارند ۶- چنان این دوسه را ندارند ۷- چنان این دوسه را ندارند ۸- چنان این دوسه را ندارند ۹- چنان این دوسه را ندارند ۱۰- نسخ و ملا

وامعایش را درین فعل لازم است شیمت را همان لازم است. و همچنین اینکه خواجه ناصبی بعد از هشت سال هنوز پنداشته است که ملحدان پشمار و روزی ایمان ندارند و بهایع عالم مترف یابند، اما در میان کتابهای چاپخانه پشمارا پسلمانی فرامی نماید تا همگای نگاه داشته باشد که در جواب معرفت که موقوف گوینده در پیشت است. رسول همگای است یا ایمان مبارک کفی یاد همگای ایمان که همکار ملحدان الاخصم: شیمان نباشد و الحمد لله رب العالمین.

و آنچه گفته است که: هر برهنه نماز کنند، با جهاد صادق و باقر^۱ رواست و کل مجتهد مسبب^۲، درست است اگر اجتهاد خطیل و دلیل صواب است باقر و صادق و با ایمان قیاسی بکند اگر نه دست از مذهب بد خود بدارد که پست خوردن و نای زدن بهم راست نیاید^۳.

اما آنچه گفته است که: دستار تحت الحنک کنند، اقتدا است بمصلی وائمه هدی و کبر خواجه بدیشان معترف نیست آخر داند و شنیده باشد که خلیفه خواجه در بغداد در می نمازی تحت الحنک بر پنجد و جسته قضا و آئمه که در دار الخلافه بودند و هستند همه این سنت فکاه داشته اند و جمله قبایل عرب تربیت این قاعده کرده اند و درین دین و ریز و کتن بر معنی^۴ در اصحاب پر حقیقه در میراقت و شتان^۵ قاضی عمادالدین حسن استرآبادی^۶ بوده همیشه این سنت نگاهداشتی و در جامع مسلمانان که خطبه و نماز کردی باز نکردی و اقتدا بدخلفا برآمد و او را برین علم پندارم که هفتاد سال بر عملی متواتر مداومت بنماید و اختیار بدعت بکنده پس اگر کرده است بر شیمت همان عیب است درین عمل که بر پیروی بدان معنی عه بلکه تحت الحنک سنت مصطفی است صلی الله علیه و آله و سنت اهل البیت ادر و ناصبی^۷ بدین فتنه مستحق^۸ قتل و عقوبت.

۱- ح ۲: و با جهاد باقر و صادق علیهما السلام. ۲- ح ۲: و است خوردن و دست خوردن و نای زدن بهم راست نیاید مثلی است معروف و برای اهل بیت آن رجوع شود به تعلیق ۹. ۳- ح: و نقیض (با اعتقاد بانی دیگر). ۴- ح ۲: و عراق و قسطنطنیه و بنی صحر است زیرا بر ادعای هم است. ۵- ترجمه و لاف می خالند حسن استرآبادی در تعلیق ۸. بتخیل تمام یاد فراموش است. ۶- ح ۲: و خواجه ناصبی ع ۲ ب ن و خواجه را ندانند.

و اما آنچه گفته است که: «سر برهنه نماز کنند» آری پمذهب اهل البیت رواست و شاید کردن و درین مصافی نیست مذهب؛ و الحمد لله رب العالمین.

آنچه گفته است: «فضیحت نیست و شهب دافعی حکم سفید دارد اقتدا به ملحدان» و ذی حکم سیاه کند و آن رایت حق و ظرافت است و خلاف نیست که رایت رسول روز بدسیاه بود و رایت علی در جمل و سقین سیاه و دستاری که رسول خدای بیاس داد سیاه بود و فرزندانش بترک می دارند و بر آن لول و رایتها لباسها ساختند و هنوز دارند بصد الله و می گویا بدین بود چون مستحق^۱ پس رفتند و با یک خرمندین و صاحبان^۲ تیج در پسر و علوی مغربی و صاحب الدمشق^۳ و آنها که در^۴ حجت و لحشا و بعضی^۵ بن خروج کردند و زکریه بن مهریه انرقطی در دهمر^۶ میکنفی بر منصور خلیفه یزدان آمده همه را علمه سفید بود و دافعی نیز اقتدا بدیشان کنند.

اما جواب این کلمات که از سر نا صافی و بدیانتی و عداوت علی مرتضی اظهار کرده است و ضول^۷ گفته را تکرار کرده است بر سبیل اختصار گوش باید داشتن تا شبیه زایل شود.

اولا دروغی محض است که گفته است که فضیحت علم سفید دارند که عوام را عادت نباشد علم داشتن و ملوک شیمت سبز و سفید از هر لوی دارند مگر سیاه که شیخ و کنایه بیاس است و چون خلفا دارند دیگران چگونه مشایهت کنند؟ فیثی که ملوک و آل سلجوقه اگر سبز از هر جمع کنند رایت سیاه در آن لشکر باشد سبز و زرد پس شیخانند فارق باشد میان خلفا و غیر خلفا. اما شیمت نیست که مذهب شیمت بر آست که رسول سفید سیاه و زرد داشت سیاه بیاس داد و اولاد او اقتدا

۱- گویا تکرار این جواب لانی از اتم خود مصنف (م) است و اقامه ۲۰- برای ترجمه متع دیر خود به تعلیق ۴. ۲- کذا و اندام که مراد کستار فضل عرفان تفتی نمایند. ۳- ح ۲: و آنچه که در ۴- ح: و در معنی بن منصور خلیفه و عمارت و پیروی در دست نیست و شاید منصور و صرف و منصوب باشد که بعضی تصحیف شده می باشد. ۵- ح ۲ ب ن و همراه بود. ۶- ح: و غلوه (بصاد صیده). ۷- ح ۲: کلمه و صند را تکرار. ۸- ح ۲ ب و اولاد او را ندارند و در دهمر نبوده و بعدا کلمه و غلوه بخیل نویسن بر روی سطر نوشته شده است پس و اولاد او فقط در دو نسخه وحده است.

پند خود کرده و سبز بشان عقیان داد ملوک و سلاطین اقتدا بد کردند
سفید وزرد روز فتح مکه از سعد بن ابی وقاص روایت می‌کند: «بأمر المؤمنین علی داد
بس اما نصف اگر اقتدا بمیر و عثمان بدعت و ضلالت نداند، شمت؛ تو چرا اقتدا
بامیر المؤمنین را العاد خوانی؟» و اگر ملاحظه اقتدا کنند بحکم، از احکام فریعت
باهر اسلام دست از آن منت بشناید داشتن که ملحد برایت موحد نشود و موحد
با اختیار برایت ملحد نباشد، و علی رغبه نهجه زیدیان درین لطافت و بلاد کیلان
و زمین دیلمان رایت سفید دارند و سیالی هزاران ملحد سلبدا بکفند و سراها در
پیش رایت سفید دارند؛ خواه چه ناسی بداند که رایت سفید داشتن، نعلمدی باشد،
و اما آنچه گفته است که «روز جمل وصفین» رایت طبر من منی سیاه بود
و مشکان رایت سیاه را روز افضی و ملحد می خواند، آنها که در «جمل و صفین»
انکار آن رایت و صاحب رایت کردند گوئی چه بودند؟ اگر مسلمان بودند بداند
که انکار رایت سیاه با علی مسلمانی است انکار رایت سیاه بی وجود علی امر و نمکر
ملحدی باشد تا منصف ناسی با آن طریقه را دست بدارد یا این الزام قبول کند تا
بداند که که را ملحد و راضی دانسته است.

و اما آن جماعت که اسمی بر سر دعاست از اهل العاد بدعت و ضلالت که
عَلَم سفید داشتند، بنز و بر وفاق با رایت هم نماز پنجمی کردند و هم با ننگ نماز،
و صورت چهره و دست شمار اسلام را کلمی بستند حق و شریعت برای آنکه می‌طالان
بر آن پروند باطل باشد، و ملحد مسلمان باشد، حکم عَلَم چون در گشایع باشد
و ایشان خود ملحد و حق حق، و عجیب آنکه مفتخر سر قندی و بایک خر چپین
وز کر و به فرمعی و غیر ایشان که یاد کرد دست اول حالت که صورت «کرد صاحب
عَلَم نبود» سیاه می شد، تنهاد جهان می گفتند و او اهل فطرت با بالود و مز و کیی

۱- آیه: «و از اسند» ۲- «و در و چمکی» یعنی ظریف است چنی در حکمی. ۳- بد
و علی زعمه. ۴- عین: «و رایت داشتن». ۵- ح: «و در و بد و جمل وصفین». ۶- ن
حایت میان دوستان را ندارد. ۷- ن: «و گوی» ح: «و گوی» د: «و گوی» و به نیز در اینجا
این کلمه با کلمی از عبارت ندارد. ۸- ح: «و نسلانی است» و مراد است که بر این
تظنی و فرض. ۹- یعنی با وجود همان رایت سفید. ۱۰- ع: «و بصورت و بصورت»
ح: «و بصورت ضرورت». ۱۱- ح: «و حکم علی چون حکم دیگر شرایع باشد».
۱۲- ح: «و که دعوی».

دعوت می کردند که وجوب معرفت خدای تعالی موقوف است بر پشت زدن و عقل
دشمن را اثری نیست، و بی رسول خدای را بشنوا دانستن؛ و خود واجب نباشد آنکه
که قوت گرفته و قوم را بدست آورده و طلب عَلَم و دعوی کرد پس اساس مذهب
و قواعد کیش ایشان باید دیدن که در اصول مذهب کیست، و پیش از آنکه
خانه خدای در دروا گیرد و در نهایت که خانه خدای را گیرد، اگر شیعه خواهد در
[مواقتت] اصول با ملحد متنازع نکنند که باید کردن و بشایع عَلَم که از
فروع هم نیست از اسباب ملک و دولت متنازع باید کردن، اینست جواب خدا
أعلم بالصواب و هو ربنا الرحیم.

آنکه گفته است: فضیحت بیست و هفتم راضی چون تکبیر تا آخر امینند
سه گام فرایش بود، و این بدعت جز ایشان را نیست.

اما جواب این کلمت آنست که: خود را چگونه می نامید آنکس که سنت
از بدعت باز نداند؟! مذهب اهل البیت چنانست که فاصله ای بین کنند میان بانکه نماز
و قامت تا صول متصل شود و فرق ظاهر کرده و آن فاصله یا مسجدی باشد یا دعائی
یا نفسی که پیش نهنگیکار و کرد و مذمت راضی نماز کرد میورد این یا بعد از
و گریانکه نماز نکنند هرگز این قدم فرایش نهنگی این از مذهب شیعه اصولیه
معلوم است.

آنکه گفته است: فضیحت بیست و هفتم راضی چون نماز یکصد سوره
کر ت بر زانو می زند بنشیند سه خلیفه بویکی و عمر و عثمان رضی الله عنهم.

اما جواب این دروغ و هفتان آنست که بی دام ناخود دست بر زانو زدند
بنشیند چه مناسبت است؟! و بویکی و عمر و عثمان را چه نفعان باشد که کسی
دست بر زانو زند؟ و علی را چه نفعان باشد که خارجی هزار بار سر بر دیو او زند او را
دست خود یکبار بر زانو زند اسامه بار بگوید: ایها کبر، و سب و توش آنست که
مشتدیان قتل کردند از مصطفی صلی الله علیه و آله که: روزی سلام نماز پیشین

۱- ح: «و که در اصول مذهب که دارند». ۲- «و از قطره و نطفه و ح» است. ۳- ح: «و
و سایر بر سر زانو». ۴- ح: «و چون کسی».

باز دادا جبرئیل را دید گفت: اَللّٰهُ اَکْبَرُ، جبرئیل گفت: جعفر از حبشه باز رسید، سید گفت: اَللّٰهُ اَکْبَرُ، در حال آواز آمد که فاطمه حسین بن علی یارینها را گفت: اَللّٰهُ اَکْبَرُ، جبرئیل گفت: خدا یمنی فرماید که بعد از هر فریضه ای این سه بار میشت می گوید: اَللّٰهُ اَکْبَرُ، این میشت شد و هنوز در شبعت باقی است اگر چه خواجه سنی است پنداری نیست مصلحتی است که میشت را بدست خواندن نه علامت سنی باشد پس این سه بار اَللّٰهُ اَکْبَرُ گفتن نشان بدستور جبرئیل و حسین و جعفر است نه علامت دشمنی و یکر و عسرت، وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

آنکه گفته است: «فَضِيحَتِ يَسْتَوْفِيهِمْ» دافنی چون گریه روی بیک دست شود دماغش علی کرده اند این بر من است که از وضو چنان کرد که ما کنیم. اما جواب این شبهت اولاً آنست که نه خواجه هفتاد سالست که استنباط بیک دست کند با حصول عین نیاست؛ و رواست اگر شبعت بافتند بر رسول دائم روی بیک دست شوند مگر نماند وضو باشد، و چون حق تعالی در صریح آیه گفت: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَارْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ و در وضو برین وجه دامن آلاشیت نکنند و هذا أظهر من الشمس وأورد من القمر علی رغم المصنف، و آخر دافنی در وضو اقتدا بگریه کرده است که ستود مصلحتی است و یا کبر ماست؛ ناصبی بدتر که در وضو اقتدا بگریه نموده است و بدو دست شوید تا چون آن داند ازین بیگانه نباشد؛ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

آنکه گفته است: «فَضِيحَتِ سَيِّئَةٌ» دافنی تراویح نکند و گوید: بیگار عسرت و نماز چاشت روا ندارد و رسول در فضیلت نماز چاشت بی گفته است. اما جواب این کلمات اول آنست که: اگر از تراویح نافله نماز رمضان

۱- چند نفر از فقهاء - رضوان الله علیهم - این حدیث را از این کتاب نقل کرده اند و جوع خود

باعتبار آنست که ۲- در برخی از کتب معتبره: «و بارانها در کتابه از اذن باشد» ۳- عین؛

و دیگری: «حد» و دیگری: «ح» و نشان دوستی جبرئیل و جعفر طیار و حسین است و دشمنی

ابو بکر و عمرو عثمان ۵- حضرت عقیلی الازدی گفته: در بعضی چهره سائر بیاصلو الاصل ان

رجلا و علی آخری برآ بجلالی حقه نقل لکن در بعضی جمله: «اهله برت» یعنی همگی.

۶- آیه م سوره مبارکه مائده ۷- ب با ضاع و بلکه چیزی نمرودند و در اینجا

۸- ع: «بعد از سه کرت» ۹- «بعد از از گزشت» در برهان ضمن ذکر معانی و فرائض گفته:

۱۰- بالا تأکید و ترویج را گویند و این معنی هم از اخبار است.

پس گریه بیک نیمه دافنی است و بیک نیمه ناصبی، چنانکه خواجه مصنف که یست و پنج سال دافنی بوده است و اکنون سنی است پس مذهب گریه در وضو و میشت بیک دست خود می چون افضیایان، و افسار باز کند چون افسیایان، و گریش نیمه ناصبیست مداف، دارم خواجه باید که نیمه دافنیست معاف دارد؛ تا می حیا با لافانی باشد درین یک شبهت که همه خلاف خوش نباشد و السلام.

ولما آنکه گفته است که: «علی و نحو چنین کرد که ما می کنیم» از دو وجه دروغ است:

یکی آنکه اگر علی چنین کرده بودی خواجه می کردی که در جهان چه دستر دارد ناصبی از مخالفت علی.

و چه ۴۴۰ - آنکه دومی رسول بر خلاف قرآن وضو کند و باری تعالی وضو نه چنان فرمود است که ناصبیان کنند قال سبحانه و تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَارْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ و در وضو برین وجه دامن آلاشیت نکنند و هذا أظهر من الشمس وأورد من القمر علی رغم المصنف، و آخر دافنی در وضو اقتدا بگریه کرده است که ستود مصلحتی است و یا کبر ماست؛ ناصبی بدتر که در وضو اقتدا بگریه نموده است و بدو دست شوید تا چون آن داند ازین بیگانه نباشد؛ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

آنکه گفته است: «فَضِيحَتِ سَيِّئَةٌ» دافنی تراویح نکند و گوید: بیگار عسرت و نماز چاشت روا ندارد و رسول در فضیلت نماز چاشت بی گفته است.

اما جواب این کلمات اول آنست که: اگر از تراویح نافله نماز رمضان

۱- صد آیه م سوره مبارکه مائده ۲- در برخی از کتب معتبره: «و بارانها در کتابه از اذن باشد» ۳- عین؛

و دیگری: «حد» و دیگری: «ح» و نشان دوستی جبرئیل و جعفر طیار و حسین است و دشمنی

ابو بکر و عمرو عثمان ۵- حضرت عقیلی الازدی گفته: در بعضی چهره سائر بیاصلو الاصل ان

رجلا و علی آخری برآ بجلالی حقه نقل لکن در بعضی جمله: «اهله برت» یعنی همگی.

۶- آیه م سوره مبارکه مائده ۷- ب با ضاع و بلکه چیزی نمرودند و در اینجا

۸- ع: «بعد از سه کرت» ۹- «بعد از از گزشت» در برهان ضمن ذکر معانی و فرائض گفته:

۱۰- بالا تأکید و ترویج را گویند و این معنی هم از اخبار است.

می خواهد از مذهب شیعیت معروف است و در حقه کتب قدیهان اهل البیت مذکور است
 دستور است که هزار دکت نماز نافله در شبها و روزهای ماه رمضان کنند زیادت
 بر * یوازی در شهر آبتی نبی که در کتب است و این معنی پوشیده نیست پس دروغ
 مستی است که در اربع نکتند و اگر آن می خواهد که بصیامت نکتند راست است این
 حواله: اما بیاید دانستن که اجماع ائمت و اتفاق همه فقها که در عهد مصطفی
 علیه الصلو و السلام تراویح جماعت نکرده اند و نه برین وجه [که] می کنند و در
 عهد خلافت بوبکر هم نکرده اند و ندانم روزگار خلافت عمر هم نکرده اند؛ بعد
 از آن عمر فرموده است، و نماز حکمی و امری شرعی است و خواجه درین کتاب
 بسیاری مواضع بر شیعیت تشیع بدو دروغ است که ایشان حاشا عثم علی را بهتر
 از رسول دانند و ما بدست کردیم که درجه ولایت کمترین آن درجه نبوت پس
 اینجا درین مسأله دست شد که بمذهب ناصبیان عمر بهتر است از مصطفی که چون
 مصطفی را علیه السلام با درجه اعظم و مرتبه اکبر ترسد که حکمی از احکام شریعت
 بگرداند که خطاب این باشد که: ولو نقول علینا بعض الا فاول * لا خدا منه
 بالیس * ثم لعلنا منه الوتین و نخستین نباشد که در شریعت چیزی نو نهی که
 کتاب این آید که: لیس لك من الامر شیئی * آنکه عمر را باشد که شمه وحج
 تمتع * حرام کند، و بیکار تراویح جماعت که در عهد مصطفی و بوبکر بوده باشد
 بنهید پس بمذهب خواجه عمر بهتر باشد از محسنه مصطفی، تا آنچه بدو بخیر
 حواله کرد است راست و بصیامت فیلان کردن مجبوری باشد، و عمر نیز دیک خواجه
 ناصبی بهتر باشد از مصطفی، و شیعت نافله ماه رمضان بحداده هزار دکت کنند اما
 سنت جماعت نکتند نه از برای آنکه یگاد عمر است؛ از برای آنکه تا کردنی
 متابعت پیغمبر است.

و اتفاق ائمه که با ناصبی در این مسأله متناظر می می کردم دهمانه گفت:

۱- م بن عبارت معانی دوست دارد ندارد. ۲- م: و مشهوره ن نیز ندارد. ۳- آیه ۲۲
 و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰

هر که تراویح رمضان بصیامت نکتند ملحد باشد. اودا گفت: مصطفی کرد. گفت:
 نه، گفت: بوبکر کرد. گفت: نه، گفت: پس لازم آید این اجرا در حق پیغمبر
 و سه یق اکبر، متعجب فرمودند. آنکه گفت: چگونگی در شبان روزی چند دکت نماز
 فریضه است با جماع مسلمانان - گفت: هفده دکت، گفت: که فرموده است -
 گفت: خداه گفت: که آورده است - گفت: مصطفی، گفت: اگر مقدر است سزاوی
 سلب با تو درین هفتاد سال عمرش بر آید و این هفده دکت فریضه بر سبیل تقدیر
 جماعت نکرده باشد اما تنها گزیده باشد مسلمان باشد یا ملحد - گفت: مسلمان
 و مؤمن و معتقد باشد، گفت: آنکه عاقل باشد و معتقد باشد از عمر و فریضه تراویح اولیتر
 اگر هفتاد سال کسی بی جماعت آن می گذرد مؤمن و مسلمان است اگر یک ماه کسی این
 نکتد ملحد باشد...؟! بیچاره ناصبی که آلت و خام متعجب فرمودند و میبویست باند
 گفت: ای بیچاره سنت بهتر از فریضه می دانی...؟ عمر را بهتر از مصطفی می شناسی...؟
 فارک جماعت فریضه خدایه مسلمان می خوانی، فارک جماعت تراویح عمر را چرا
 ملحد می دانی...؟! معترف شد و پییمان گفت و بر مقتضای فاضل خود فرین کرد.
 پس درست شد که نافله سنت بصیامت در عهد مصطفی نفرموده اند تا اگر
 شیعت نکتند مأثوم و بیزگار نباشند محدود و مستویاً و محمود باشند.

و حدیث نماز چاشت؛ بمذهب اهل البیت نکتند چنانکه ناصبیان نماز
 رسول داعی را و نماز علی وفاطه و نماز جعفر و غیر آن از سنتها هرگز نکتند
 بصوموت و افضیانه شیعت نیز نماز چاشت نکتند بصوموت ناصبیان؛ و السلام علی
 من اتبع الهدی؟

آنکه گفته است: «فصیحت سی و یکم راضی گوید: بر خدای تعالی واجب است
 که امامزاده دارد؟ در هر زمانه ای که اگر امام ها ندارند» اخلاف بواجب کرده باشد

۱- یعنی فرقا و بر سبیل تقدیر. ۲- کذا در همه نسخ پس و شرب اسم مغرول است
 از قولی باشد زیرا ملو به تنویاً = اظهارة ایهة یعنی کتاب اسم مغرول از آن به الله انا به جازاه
 و از جمل مشو به = اظهارة ایهة. ۳- ذیل آیه ۲۷ سورة مبارکه طه. ۴- م: ب:
 و امامها و در حد و امام فراداد. ۵- م: ب: و امامها ندارند حج: و فرا ندارند و سه

ما گوئیم: خدای تعالی بر ما چیزها بواجب کند و کسرا نباشد که بر خدای تعالی چیزها بواجب کند پس اگر بر خدای تعالی واجبست بقول شما که امامها دارند اکنون چون سید سال بر آمد که امام در جهان پیدا نیست در محض اینها امام پس خود این نادان بر خدای تعالی باشد که آنرا که امام کرده است تقویت و تمسیت از نمی کند باینکه خدای تعالی بواجب امام، درین را قوی نیست و ظالمانی اصراری هم اما جواب این کلمات و شبهات اگر چه در فصول دایواب گذشته بیان کرده شد گریز نباشد که درین موضع نیز اشارتی برود ان شاء الله تعالی.

اما آنچه گفته است که: در خدای تعالی واجبست که امامها دارند، این وجوب بر حدی وجوبی نباشد که در مکلفان استعمال کنند و نه کسی بر خدای تعالی چیزی بواجب تواند کرد، و گفتن که: از خلفان کمینا باشد که بر خدای تعالی چیزی بواجب کند: کفر محض است و مذهب هیچ مسلمانی نیست، تا آن شیهت که این مشبهی آورد است زایل باشد، امّا معنی این وجوب آن باشد که چون خدای حکیم بندگان خود را تکلیفی کند و آن تکلیف بشما باشد الا بملقی که من فیصل الله و من فعل الله باشد بر قدری تعالی باشد که آن لطف بکند تا آن تکلیف عیب نباشد و خلل در حکمت باری تعالی نکند مثلاً چون مکلف را تکلیف شرعی کند باید که کتاب و رسول بفرستد و چون کافر باید آن کفر بندهد و چون مکلف بواجب امام محصور قطع طاعت نزدیک باشد و از مصیبت دور باشد باید که امام نصب کند تا اخلاص بواجب نکرده باشد که قبیح است چنانکه تکلیف مالا یطاقه و طاعت از لفظ بواجب درین موضع این باشد نه آنکه کسرا باشد که چیزی را بر خدای تعالی بواجب کند.

سید صاحب گفت که در زمان مصنف (ره) از وی و هاه بر سر برخی از افعال مذکور بوده است

در جرح خود بعلیه ۱۳۳.

۱- ح: و هاه ۳ بن هم تذکره میفرماید که کوهها مصنف و محرفها چنانکه بر اول افعال می افزوده اند و ظاهر این درست است. ۲- همین و امامها دارند و چه بود امام را دارد و ۳- ح: و محرفانند امامها ب: و محرفانند ها امامها: ح: و در دم محرف و مستجد امامها پس ممکن است که و هاه یعنی و هاه بکار رفته باشد. ۴- ح: و وظایفان قوی اند. یعنی قهری هست. ۵- ح: و امامها دارند ح: و امامانی اند. ۶- این تحقیق معنی و وجوب علی الله است که در کتب متکلمان بطوان وجوب علی الله آن فعل کلام مذکور است.

و اما آنچه گفته است که: سید سال است که امام نصب نکرده است به خلاف آنست که گفته است: امام آفریده است باری تعالی و نصب کرده و مکلفان را بوجود او اعلام کرده و چون ظاهر است حوائث نقصان آن عایدست بمکلفانی که او را منکر اند و معرفت او بجاصل نکرده اند و مثال مسأله یکی اینست که: باری تعالی چون همه کفار عالم را تکلیف عقلی و شرعی کرده است آنچه آنست ایشان را بنده است در باب تکلیف چون عقل و در گز آنکه چون کفار استعمال عقل نکنند و عقل و در گز آنست در مامی و کفر خرج و صرف کنند این عیب عاید نباشد بخدای و نه عقل و آنست: عاید نباشد بکفار؛ کذا لکن درین مسأله، چون خدای تعالی امام بیافرید و نصب کرد امام اختیار بصمت کرد مشع اواز نص فکارت کثرت ابدال و تغییر مکلفان باشد این نقصان و عیب نه عاید باشد بخدای تعالی، و نه بامام علیها السلام، عاید باشد بمکلفان، و آنچه ممنوع است از نص فکارتی از انبیاء علیهم السلام بود مانع که ممنوع بوده اند از نص فکارتی است چون نقصان نبوت نکند که درجه اکبر است نقصان امامت هم نکند که درجه کثرت است؛ اینست جواب این شبهات بر سیل اختصار و الحمد لله رب العالمین.

آنگاه گفته است: «فصل بیست و دوم» دانی حیثیات با بر گری خطرش نتواند و بیای آن چیزهای دیگر خواند.

اما جواب این دعوی بدو فرغ آنست که کتب فقهی امامیه - کثیر الله عددهم بر باید گرفتن و حیثیات بدیدن و بشوادن تا معلوم شود که حیثیات خوانند و بیای حیثیات هیچ دیگر نتواند درو اندازند خواندن، و گر کلماتی زیادت و نقصان در

۱- این کلام بسبب استدلال معروف شیعه است بر اعتراض عامه که امام غایب چه فایده دارد؟ و جواب حکمای شیعه مشهوران الله علیهم از قبل مذهب علم الهی و شیخ الطائفة ما بروردگان همانست که خواجسته طوسی (ره) باین عبارت نقل میکند و وجود علم و تصرف لطف آخر بود منتهای روشنگران شیعه متفان سلف با مضمون این عبارت بدین اعتراض متفان می برداشته اند چنانکه در کتبشان مذکور است من اراده نظریاجها. مناسب است در اینجا استدلال بر وجود امام علیه السلام بر وجهی که مرود قبول همه مسلمانان است و وجوب خود بعلیه ۱۳۴. ۲- ح: و آنچه امام ممنوع است.

وَبِإِصْلَاحِ اسْمِهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

آنگاه گفته است: «وضیحت سی و پنجمه اگر از همه امتان پرسند که بهترین شما کدام بود؟ بگویند: ترسیان گویند. حواریان میسوی، جهودان گویند: آنها که با موسی بندهای صبر کرده گیران گویند: مجاوران درخت: جز دافضیان که گویند: بهترین امت اسباطان محمداند و زنان محمد که امامت علی را شکراند. ما گوئیم: سیان علی دافضان هاروی بود و فضل یکدیگر را انکار کرد و در موافقت السعاده نظر ماند که در آن ایشان با یکدیگر چگونه بودند».

اما جواب این کلمات آنست که این بیچاره رواندا اشتعاست که داسی بگوید درین کتاب با اضافی بدیده دگر باره بصباب کودتاست اگر از جورخان پرسند که از موسی پر گرفته داشت او که بهتر است بگویند: برادرش حادون، اگر بگویند: بدنا از موسی که بهتر است بگویند: دیش یوشع نو، اگر از ترسیان پرسند که: بدنا از عیسی که بهتر است بگویند: دیشش شمعون، اگر از کبر کان^۲ پرسند که: بدنا است این اهییم بدنا که بهتر است بگویند: اسماعیل داسحاق، اگر چه ایضاً اینر صبابه بود اما د آماش اگر د چون خواه باشد بیگانه چون بر اند نباشد صبابی چون وی نباشد شیعه از آنکه بد گفتارند و گویند: بد است اسماعیلی داسحاق علی بهتر است که برادر آنحضرت چون حادون، دوشی است چون یوشع نو، و خلیفه است چون شمعون آنکه محسن و حسین که اسماعیل داسحاق رواندا را پی بیاورد ناصری را همان شمعون که آورده است بخار دیده و یکان جاش با دنده علی بهتر باشد و بولاف، آنکه چون صبابه زنان آبی هر که را که با دیش و شترت^۳ خصوصت

[illegible]

است دینی؛ شیعت بی شبهت از ایشان بزرگتر آکنند و هر که را معیشت و موالفت؛ بدیشان تو آکنند، بگناختن و خادرت چه حاجت است؛ اینست جواب این شبهت بر سبیل اختصار با دلیل و حجت؛ و الحمد لله؛ العالمین.

آنکه گفته است: «فرضیه‌ی بی‌هشتم هر روز سه طلاق بقدری
دینداران جدید، تلخ می‌کند و خدای می‌گوید: فالان طلقها فالان له من بعد حتی
تسکیم زوجاً غیره» را، با توجه به آن وحی‌های مملو استخفاف کننده.

[illegible]

وفي بعض الإعلال: وذكر محمد بن بحر الشافعي في كتابه من تلخيصه أن الأعرابي
أقال: آخر البلدا الوجه وطهم السلال بلدة الأسلا وبنيته وأوسره والخرقة صخرة
طعية يتخذها الصبيان متحدا جرميهم بها لا يخالض فيها ومن أهلها الناطق والخرقة أصل النجربة
الطخوقة وطهم السلال النجربة المتخولطهاهم وتروا وطهايا وطهم السلال النجربة قلم السلك
الكباري التابعة وطهم السلال بين بني هاشم وبني عاصم الكتلع الكتلع الكباري
القافحة والخرقة العين الواقعة العبدية وطهم السلال الكباري أعذب منافع أهل السلال
والخرقة والخرقة المذكورين بالبلاد والمهم كورني فانتا والخرقة فيهم وطهم السلال
جندله وجو كسا أن الرعي صحنه والخرقة بيت تفرق لهم الرعي تجوئي وطهم السلال
أهل الصنادق والخرقة فيهم بين بني شريك والخرقة والخرقة لادله صين بالملك وطهم
السلال فلال العلم والخرقة، وخرقة الرجل أولياؤه وطهم السلال أولياؤه السلقون
والصنادق، والخرقة الرجل من طهم السلال وعدد رسوله (ص) وعدد الرجل
قومه وبنيته، أن كلامهم فيه يتطامن كذا دأب برأي ووشا في چشم شيبان خرت
رسول كورجني أهله وطهم غل غل.

١- صلدآة ٢٣٠ سورة مباركة قرء.

اما جواب این کلمات آنست که: معروف و مشهور است از مذهب شیعت این مسأله که چون طلاق واقع باشد؛ بر حکم آیت قرآن و سنت مسقطی کار کنند؛ و در قبول رفته این بیان برفته است شرط نبود اعادت کردن و این خواجه ناصبی که این کتاب ساخته است اتفاق است که پدرش بقول ابراهیمی بوده است و چون هر دو زنده طلاق خورده باشد و رجعتی ناعشروع کرده باشد دجله پستی یاورده باشد در ولادت خواجه بقول خواجه نقل باشد این خود الزامی خاص است بر وی و لا هنر له منه.

و اما آنچه عام است بر مذاهب؛ نه مذهب خواجه چنانست که اگر مردی از زنت غایب شود و خبرش نیفتد و نداند؛ و او باشد که زنت را بشوهر دهنده مرد زنده بی طلاق زنت را بشوهر دهند و او باشد املاً طلاق رجعی را مراجعت بشریعت و او باشد؛ رحمت بر کسی باد که اصف از مذهب خود و مسلمانان بعده قاضیت و خصومت زایل باشد و مقصود حاصل؛ و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: «و فضیحت می و هفتصد دافنی قرینه خوارج» باشد زیرا که خوارج دو خلیفه حق را دست ندارند عثمان و علی را؛ و دافنی سه را دوست ندارد و یوسف مشاط. رحمه الله علیه. گفتی: جواب دافنی باید که خارجی دهد قایموش بویکر و عمر علی را لعنت می کند و حسن و حسین را؛ و از اینجاست که شاعر گفت: سبوا علیاً کما سبوا عتیقکم کفراً بکفر و ایماناً بایمان اما جواب اول که گفته است: «دافنی قرینه خارجی باشد» آنست که هیچی و ناصبی خود خوارج باشد بی قرینه؛ و اگر علی زعمه دافنی دو خلیفه اختیار خلق را دوست ندارد ناصبی دوازده خلیفه نص خدای معصوم مطهر را دشمن دارد چنانکه در فضولی این کتاب بشعر بیض و بنصریح بیان کرده است پس شش بار خارجی باشد بدین حساب.

۱- و که فقط دو نوشته و ده است و باید هم باشد. ۲- ب: ۵: دجله و اگر با مراد حده یا محال است بدلائل آیه طلاق مذکور در کلام متضرب و قرینه معنی لفظ و جمله که برایام مهوری اطلاق می کنند که محل ریاضت در آن ایام گنجهل روز باشد با سوا از اموری می بردانند. ۳- کذا: دهمه نسخ لیکن از نقل معتدل (ره) حسن کلاماً در جواب برمی آید که این و خارجی بوده است. ۴- بی توابعی بقرینه و خارجی.

دگر آنکه مدارسه و مثال کز است که آورده است که ظاهر است که خوارج علی و عثمان را لعنت کنند و از شیعت لعنت ظاهر نیست دعوی است بدروغ بر ایشان. و آنچه گفته است از قول یوسف مشاط؛ اگر راست است و او گفته است خطائی عظیم است و بدان می ماند که بلعنت علی دافنی بوده است و نیارسته است کردن؛ و حواله بخوارج کرده است و سکوئی دلالت و داشت و حواله دلالت اراده و آنکس که بلعنت علی دافنی باشد خود دانی که چه باشد و که باشد املاً چون بمذهب خواجه خدای دافنی است بقتل و لعنت و دشنام همه انبیاء؛ اگر مشاط دافنی باشد بلعنت علی؛ پس عجب نباشد و بش المذهب مذهبهم و بش الاعتقاد اعتقادهم. املاً شریعت که حواله بخوارج کرده است میان خارجی و ناصبی فرق نیست اسم است که مختلف است اعتقاد یکی است جزاء اعتقاد خود قیامت گیرند و نکال خود با آخرت بینند و نعم الحاکم الله. و نعم النعم محمد بن عبدالله.

آنکه گفته است: «و فضیحت می و هشتصد دافنی» گویند: شریعت نص باید و با جهاد نشاید و از معصوم شایسته شدن؛ زیرا که دیگران جایز الخطا باشند و امروز معصوم جز صاحب الزمان نیست پس برین قول این همه احکام باطل است و هیچ خبری از اخبار اعتماد نیست زیرا که ماهه از معصوم می شنویم و آنکس که روایت کرد و می کند جایز الخطا اند پس بر قول دافنی خروس هم معصوم باید تا بوقت خود پانک کند.

اما جواب این کلمات اول آنست که شبهتی نیست در آن که شریعت نص باید از قول خدای و رسولش؛ و هر آنچه نه از قول خدای و قول رسول باشد البته بر آن عمل روا باشد کردن بمذهب اهل البیت و چون در یک حکم از احکام عبادات

۱- ح: ۵: و مدار و مطالب چیست. ۲- این بی در خوارج دوست است زیرا خوارج ۱- در کتب کلام چنین تعریف میکنند که: «یحیی بن النخعی و یوسف بن الصهریری و مراد از و صهریری امیر المؤمنین و عثمان است که دامادان یغیرا کر (ص) هستند بی خوارج ابویکر و عمر را دوست دارند و عثمان و علی را دشمن دارند. ۳- ۵: و بدانند می باید. ۴- ع: و پس. ۵- ع: و بیاض خود و نسخ دیگر و خود را ندارند. ۶- ع: و بر نهاده ۴: بین و زیرا که همه نه. ۷- بی آن کسانی که. ۸- ح: ۵: و بدان.

یا ممالک و غیر آن در قولی مختلف باشد^۱ و در اجتهاد متفاوت باشد و هر دو حق باشد^۲ یا هر دو باطل، یا یکی حق و دیگری باطل، محال است که هر دو حق باشد^۳ که تفاوت و اختلاف ظاهر است مثلاً یوحینه گویند: «آمین» در آخر الحمد باید گفتن یا «سبحه» نه از قرآنست، و شافعی بخلاف این گوید که: «آمین» واجبست گفتن، و قسیه از هر سوره‌ای است از قرآن و امثال این که بذکر همه بتوان رسید و مانند آن که خروج^۴ هم از اضمار واجب و ضوات بمذهب یوحینه، و بمذهب شافعی از ابواب وضو نیست، و هر مائل مالمیاد که این دو قول لمختلف است و از آن دو گاه^۵ یکی باشد که رسول بر آن عمل کرده باشد و قول دوم مخالف آن باشد که رسول کرده باشد، و چون مقتدا اصل^۶ رسول باشد بقول و فعل ابوقیاس باید کردن پس بشرورت یکی قول درست باشد و گر غیر، کل مجتهد مصیب؛ راستست فقها را بر یکدیگر در مسائل شرعی انکار کردن چیز و محض باشد و افغانی و ابی حمزه عرواندن کفر باشد و مخالف قول رسول باشد که: کل مجتهد مصیب؛ و مگر^۷ «ما ذاق باقر^۸ در اجتهاد^۹» کسری از دیگران نباشند و چون در یک حکم اقوال بسیار باشد و خواجه بر غیر «کل مجتهد مصیب» ظر کند همه حق باشد. اگر به مالکیه و زیدیه انکار نماید کردن که دست در معارف و کفایارند و شیهه را دافعی و مصلحت نماید بخوانند. بنماید الا آنکه مصطفی علیه السلام را در هر يك حکم الأحكام شریعت يك قول بوده باشد نمی^{۱۰} از قبل خدا تعالی و کر بصلحتی بگفته باشد^{۱۱} لایب آیتی تابع نیامده باشد و در کتب متوجه شد پس همه شرایع نمی^{۱۲} باشد و بر اجتهاد و قیاس خود عمل روایانند کردن بمذهب اهل البیت علیهم السلام؛ و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما ناهیکم عنه فانتهوا^{۱۳} و ما اختلفتم فیمن شیء^{۱۴} فمکه الی الله^{۱۵}، و خواجه مصنف

۱- و ۳- ج ۳ پ ۵۰؛ و باشد (در سوره مود)، ۲- بنی و سهم ال الرحمن الرحیم گفتن، ۳- ج ۴ پ ۵۰ و در سفر، ۴- ج ۴ پ ۵۰ در حد، ۵- ج ۷ پ ۷۰ و در دو گاه، ۶- ج ۱ پ ۵۰؛ و باشد، ۷- ج ۹ پ ۵۰؛ و در حد، ۸- ج ۱ پ ۵۰؛ و گفتار، ۹- ج ۱۱ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۰- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، و سایر نسخ جبهیک در اجتهاد و باشد، ۱۱- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۲- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۳- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۴- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۵- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۶- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۷- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۸- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۹- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۲۰- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۲۱- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۲۲- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۲۳- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۲۴- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۲۵- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۲۶- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۲۷- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۲۸- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۲۹- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۳۰- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۳۱- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۳۲- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۳۳- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۳۴- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۳۵- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۳۶- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۳۷- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۳۸- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۳۹- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۴۰- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۴۱- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۴۲- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۴۳- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۴۴- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۴۵- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۴۶- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۴۷- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۴۸- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۴۹- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۵۰- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۵۱- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۵۲- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۵۳- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۵۴- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۵۵- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۵۶- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۵۷- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۵۸- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۵۹- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۶۰- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۶۱- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۶۲- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۶۳- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۶۴- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۶۵- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۶۶- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۶۷- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۶۸- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۶۹- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۷۰- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۷۱- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۷۲- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۷۳- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۷۴- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۷۵- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۷۶- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۷۷- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۷۸- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۷۹- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۸۰- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۸۱- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۸۲- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۸۳- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۸۴- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۸۵- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۸۶- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۸۷- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۸۸- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۸۹- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۹۰- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۹۱- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۹۲- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۹۳- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۹۴- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۹۵- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۹۶- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۹۷- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۹۸- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۹۹- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۰۰- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۰۱- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۰۲- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۰۳- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۰۴- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۰۵- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۰۶- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۰۷- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۰۸- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۰۹- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۱۰- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۱۱- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۱۲- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۱۳- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۱۴- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۱۵- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۱۶- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۱۷- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۱۸- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۱۹- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۲۰- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۲۱- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۲۲- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۲۳- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۲۴- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۲۵- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۲۶- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۲۷- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۲۸- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۲۹- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۳۰- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۳۱- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۳۲- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۳۳- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۳۴- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۳۵- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۳۶- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۳۷- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۳۸- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۳۹- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۴۰- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۴۱- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۴۲- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۴۳- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۴۴- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۴۵- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۴۶- ج ۱۲ پ ۵۰؛ و در حد، ۱۴۷- ج

چون درصوف گزشتہ پر شریعت بدو غ ملن نہ است کہ دعای را شریک مصطفیٰ
داشتند «بایست کہ درین سالہ ہدایتی کہ خواجہ بوہوسف و بوداد در شریک
خدای می‌خاند کہ چون پاری نمائی در یک حکم یک قول گویند و بر آن عمل
فرمایند و ایشان را پیرانی آن اجتہادی باشد لاشکّ ۴۴» مصیب باشند و حکم یکی
و اوصال مختلفہ ۴۵ ہمہ شرکاء خدای باشند در اعلام شریعت و چون این قول و اعتقاد
تولید فسادا میکند مذهب صادق و باقر ۴۶ است کہ شریعت ہمہ نص است انقبیل
خدای بیان قرآن جزیر لعل و قول قرآن ذوق مصطفیٰ ۴۷ ہمہ را ی و قیاس و اجتہاد
احمد خلیل و مالک و ثوری و داود ۴۸ و الحنفیہ رب العالمین ۴۹

وَأَمَّا أَنْتَ يَا دُرُوحَ اسْتَ كَيْسَمِتْ گوننده دُشِریستِ دِاسْکَمِ أَیْزَا مِصْوَمانِ
قبول نفاذِ کَرْدَنِ مَنجَبِ چِناستِ که اخیارِ چُونِ مِوَائِشِ اِیْجَابِ عِلْمِ دِجَمَلِ
کَنْدِ وِلْکِنِ بِنِیْ فِطْهائِ شِیْمَتِ اِیْخِیارِ اَحَادِ رِخِستِ دَاوِدهِ اَدْعَمَلِ کَرْدَنِ وِکِرِ چِه
مِصْصومِ دِامامِ نِعا مَعا یِغایِبِ یابندِ چُونِ مِستَدِ یابندِ یا اِئِمَّةِ مِصْصومِ دِا رِسُولِ وِ دِیْنِ
مِعاوِیِ اِئِمَّةِ بَقائِمِ عَلِیْهِ السَّلَامِ حَاجِیْنِ یابندِ وِ یِیَانِ کَرْدَمِ کِه اِحتِیاجِ مِکَلِّفانِ
یاامامِ چِیستِ دُشِریستِ مِصْطَفِیِ مِنتَقِبِ رِغْمِ نِشِوَدِ چُونِ اِمَامِ بَاقِیَرِ شُودِ هَمَانِ گَوِیدِ
کِه اَنْ پِندارِشِ یا بَاقِیَرِ مِوَائِشِ مِغْضُولِ اسْتِ وِ حَقِیْقَتِ مِذْهَبِ اِیْسْتِ دِیْنِ مَسْأَلِ کِه
مِیْمِیَلِ یِیَانِ کِرْدَنِ دِوَالِ اَلْحَمْدِ لِیْلِ اَلْعَالَمِیْنِ وِ رِوایِ اِخِرِ کِه جَا یَزِ اَلْخَطَابِ دِیا کِی
نَاسَدِ وِخَلِّیْ لِکَنَدِ وِ تَوَانِ خِیْرِ طَرِیْقِ اَنْ مِغْضُولِ نِشِوَدِ

اما آنچه گفته است که: «بزرگ المانی خروس که با بگ کند ما معصوم با بعه یابی چنین است و چنین گیر بدان دالت» که اگر خروسی باشد که بی دقت با بگه کنه یوز در خانه گوید و ما است این با یاد گفتن ناپیوز در خرافه ی باشد که نامی: اگر گوید: «خروسی که نه یوز» احوال دیان گفتن نوسانی نداند که گشتنی

۱- ح: بدنه و طریقه عسای نهانی. ۲- ح: ب: نه لا بک و همه. ۳- نسخ: و تولد. ۴- ح: و تلخ و یار صادق طیها السلام. ۵- ح: د: نه بر او. ۶- ح: بی بر او. ۷- ح: ب: و با بگ. ۸- ح: و کند. ۹- ح: و کند (بدون ضمه). ۱۰- ح: د: بداند. ۱۱- ح: د: و به اگر. ۱۲- ح: ب: و نه یوز. ۱۳- ح: د: و نه یوز.

که عالم مصوم باشد، بامامتش قبول نیابد کردن، اینست جواب این شبهات بر سبیل مجامله و اختصار، والسلام علی التَّوَّابِ الْمُحْسِنِ، وعلی آله الأبرار.

آنگاه گفته است: «فصیحت سی و قهیب آیت که از هفتاد و نه فرق از فرق اسلام مذهبی واهی تر و مخالفی و کیک تر از مذهب دافنی نیست که بنای مذهبشان بر شعر که مخالفها باشد، و فلان کس علوی بغواب دیند است کیسوها در بر افکنند، و همه گویست باشند و همچون دخت کال که لغت یازانند دافنی گورخانه یاراید و منتش می کنند و بغوشن ها نهادند» که حق و آیشانست و شاعر مست را که گوید: علی - صلوات الله علیه - دعا و تر حتم میکنند و دفر بیه.

اما جواب این کلمات خدای تعالی می داند که کری نکند نوشتن و روزگار عزیز شایع کردن امّا چون ضرورت شد اشارتی برود.

اما جواب آنچه گفته است که: «مخالفتی واهی تر از رفض نیست» و ازین رفض بهمه حال شیعت را میخواند عیبت که عدل و توحید و تفریر بر بیوت و اعترا ف بامامت باعست واهی و در کیک است و جبر و تشبیه و کفر و احوالت بشتیت خدای کردن، و معاصی و شلالاترا بر قرائضا و رضای خدای بستن، و انبیا دایمه کافر بجه دعای گفتن، و شریعت را چون گوشت قربان بقتل بکردن مذهب دوست دسر است.؟! و زاد فی الطیور دقمة^۱، یا ملحدان در وجوب معرفت موافقت کردن این مذهبی سره است و آن در کیک و واهی! دیشش بنماز نیست که دروغ گوید و چنین قیاس کند مگر از فرق آن کریم این آیت بشنوا نه است، تا بدانستی که حق عدل است و باطل جبر قال سبحانه و تعالی: ان الله باهر بالمدل والاحسان و ابتاء ذی القربى و بنهى عن الفحشاء والمتکر والبنی^۲ و در جواب این کلمات این آیت کفایت است.

اما آنچه گفته است که: «بنای مذهبشان بر شعر که مخالفها یهای و کیک باشد».

۱- ح ۳۰ و شایده. ۲- ۴ ب ن ح ۵: در پوشش نهادند و من یکی دیگر از موافقینست که واه را باول نقل در آورده اند چنانکه در تحفه ۲۳. بضمیل بیان شد. ۳- ح ۵۰ و یاه. ۴- میدانی آنرا در مصحح الامثال از امثال مولدین شمرده است. ۵- سند آیه ۹۰ - سورۃ مبارکه نعل.

از لا کور بهت اگر وقتی بتقلید شیعی بود است بایستی که شنیده بودی که بمذهب شیعت منهی است شعر گفتن تا بمذهب محققان شیعت چون خواجه امام رشید مشکلم و غیر او را مذهب است که روا باشد که انسه شعر منظوم گویند و نه انبیا بود هم عمر مسعلی (ص) نیم بیت را حواله کنند بدو که گفت: سبیدی لك الا بنامما کنت جاهلا و قیسه شعر نه بر نظم شعر گفت تا شاعر باشد و باری تعالی بر سبیل مدح او را گفت: و ما هو بقول شاعر قلیلا ما تؤمنون^۱ و همه علماء و شیعت متفق اند که جعفر بن محمد الصادق (ع) گفت: چون بر دانهانی شعر میخواند که نقصان دوزخ کند گفتند: اگر چه شعر حق باشد. گفت: و ان کان حقاً پس معلوم شد که بناء مذهب شیعه بر شعر نباشد.

اما آنچه گفته است که: «بر شعرهای و کیک عیبت که چون در بازارها آن شعرهای غرا شودند که:

حمد لله که ما معلمایم نه فر قسیم و نه زکاتنایم
کجا اشیار و ابیات بزرگه در چشمش آید چون شعر کسائی، داسدی،
و عبدالملک بنان معتقد، و خواجه علی مشکلم، و احمد چه، و خواجه لاصحی، و امیر -
قوامی، و قائمی، و دعینی، که هر بیته را بجا جهانی سزد و توحید و خدا و معافرا دشمن
ندارد مگر فلسفی یا حنبلی خارجی، اینست جواب بوجه بی خصومت.

اما جواب آنچه گفته است که: «فلان کس علوی را بغواب دیند است کیسوها در بر افکنند» بنده گفته است که در پیشتر بنام که تر بیا که سادقت خوابیشتان دینماد چنانکه یار کر سب ساد و بناحق گوبانان ری در نزقا و فادوس و جسد و خورستان

۱- صدیقی است از مطلقه طرقة بن عبد بکری که از مقلات سبع است و ذیل این آیت: و یأتیک بالاخبار من لم یزود و تفصیلی در موضوع این بیشتر تعلقات چاپ اول نوشته ایم (رجوع شود بس ۶۲۷ - ۶۲۸). ۲- آیه ۳۱ سورۃ مبارکه الحاقه. ۳- ۴ ب ن: و فرمود. ۴- ح ۵: و شایده و در متن ذیل اول «یاخی» را بجای «و شایده» بکار برده است ما بتلخیص ابوالفتح (ره) در سراسر تفسیر خود چنانکه در تنبیحات نوشته ایم. ۵- ع ب ن: و بعد از ده ح: و شکره ۵: و شکر ایزده. ع کذا ۷- ۶ ب: و برزقه ن: و برزقه.

آسمان کشیده دارند، و بر درجوا هر پیردهای قیسی و قناریل مشکلی، و شمع و مشور، و خادمان مشهور مؤدب آراسته گردانند اقتدا بکعبه خدای و روش مسطقی تا بعدی که اگر تجمیل خزانه مشهد مقدس امیر المؤمنین علی علیه السلام بر حساب گیرند به در هیچ خزانه ملک سلطانی چندان باشد از کوری خوارج و بهر مشهد کمثل آن^۱ و سلطین عالم و ملوک و جهانیا نایب و نیا چون بدان مساعدند^۲ از غریب اعتقاد پاکیزه آستانه را بوسه دهند تقریب بخدای را و غیره بمسطفی [را] و بقول ناصی خارجی غلط نکند، اما چون بیاض سال همه نامیبیان را حمیت^۳ نبوده است که کشته ای بی تکلف درس تربیت عثمان شهید زنند از حد این طعن می زنند و گر این مصنف بکعبه و مدینه رسید است هیچ است که گورخانه سلطان کبیر سعید طغرل و حهاله^۴ بر یک دیده است با چندینی زینت و آلت پید از حد سال، و بر و باصفهان گورخانه سلطین حاضیه همه با کت و عدت، و همدان گورخانه طغرل دوم، و از آن سلطان محمود و محمدشاه با بر کها و سازهای شاهانه تا مگر نگفتی که: دراضی زینت گورخانه کند چون دختر کلا که این طعن است بر خدای و مصطفی و همه خلایا و همه سلطین؛^۵ آنکه بر نسبت کور بختا اگر می شاید که خانه مای و ایوان کسر عفر لیلی آراسته باشد چنانچه افتاید که مشاهده فرزندان مسطفی و زهر آراسته باشد این شبهت زایل باشد و آنکس که بتواند دیدن کوروی حاصل،

۱- ن ح د: دور پیرهای و بتواند بود که در دهای بقم بای عربی باشد. ۲- گویا مراد آنست که خادمان ماهانه موظف و مقدر داشتند که ماهیاه دریافت میکردند و در کتب لغت عربی از آن بدو شاهزاده تعبیر شده است. ۳- غریب و افتاده، باینخواند تا مقول لایله باشد و معنی تعلیل از آن بر آید. ۴- ن عبارت میان دو ستون در آن ندارد. ۵- م ب ن با صافه و نوشته در اینجا. ع ب ن: در میدانده. ۶- ع ب ن: و حمایت و در غیبات الکلمات گفته: و حمایت بکسر نگهبانی، و حمایت بفتح اول و کسر ثانی و تقلید نعتانی یعنی غیرت و تنگد. ۷- در غیبات الکلمات گفته: و کله با کسر و نوشته بدلا آنچه خلایا که چند از جامه پارک و کتک بجهت منع پشه و مگس سازند (از ریشی و مستنقب و پرهان و بهار عجم) و صاحب کشف و مؤید بمعنی نیمه و سایدان نوشته. و از این سخن بر می آید که در زمان مصنف قبر عثمان غنی و مسقی و خلایا نداشته است و گویا بعد از ملک قهای بر سر قبر عثمان ساخته است چنانکه در سابق در ترجمه وی گذشته است فراجع آن شده. ۸- م ب ن: و همه خلایا و سلطین.

والحمد لله رب العالمین.

و اما جواب آنچه در غریبش ها نهاده اند که: حق را ایشانسته این کلمه در حقه طوایف بربك حد است و آن کبیت که غریبش را هالك دانست و خصم خود را ناجی خواند، اما حقیقت آنست که اگر خدای بر همه خلایان رحمت کند مقدرا بر جهود و کبر و قسا هر گز بر مجبّر رحمت نکند که مجبّر را خصومت بخدای و رسول و امام است و با این سه خصم نجات یافتن محال باشد و قول لمن شفاؤه خصماؤه و نجات آخرت درین امت آراسته که بری خدای گفت: اولئك هم المؤمنون حقا و سب علیا السلام گفته: یا علی! أنت و شیتک هم الناس و نر مؤمنان گفته: اقول للشارحین توقف للسر من ذریه لآخری الی جلا ذریه لآخریه ان له حبلای بحبل الوسی متصلا و اما آنچه در شعر است را دعا کنند: آری چنین است شیمت مؤمن مستدا و در سر دارند که مجبّر نماز کن را که مجبّر نمازی کند و می گوید: خدای می کنده مؤمن خرم می خورد و می گوید: من می خورد، پس چنان خرم خواهد بهتر از چنین نماز کن باشد که آدم نسبت عمل بخود کرد و گفت: ویتناقلنا انفسا بایس حوائج کفر بخدای کرد که: رب بما أغویتني پس شاعر مؤمن مست را در اعتقاد اقتدا بآدم است، و زاهد مجبّر را اقتدا بایس؛ یوم نقهو کل الناس بما همهم ایست جواب این شبهات بر سبیل اختصار؛ والحمد لله رب العالمین.

۱- م: و باخویش نهاده اند: ح د: و یغریبش نهاده و منطلق ع ب ن است و مطابق استعمال آوردن واه و است بر سر اصل چنانکه در جلد ۲۳: ۱ و ن شده. ۲- ح د: و مقروا م ب ن: و مقدار. ۳- بدون لام مصرعی معروف است. ۴- از ۷۳۲: ۱ سر و مبارک کمال عال است و با تحقیق در این باره در تعلیقات چاپ اول پرداخته ایم خان شمس فراجیه. ۵- در احادیث متواتر بسیار که بطریق شیعه داخل سنت روایت شده است. ع ب ن: و دویست از طایفه است معروف و مطلع آن این بیت است.

و اما حدهان من یست برنی من مؤمن او خانی قیلا و برای تحقیق در آن دجی شود و تحقیق ۴: ۷- از ۲۳: ۱ و مبارک کمال اعراف. ۸- از آیه ۹: ۱ سورة مبارک حیر. ۹- صدر آیه ۷۱ سورة مبارک اسراء.

و خمر و فحشاء نمودند چنانکه علماء خواجہ کہ خود آمدند و بر دیگران پوشیدند مانند
باری تعالیٰ توفیق خیرات و طاعات کہ امت کثرت کند اما از افرامه مؤمنان را بقیض نمودر حسته.
آنکه گفته است: **و فضیحت چهل و یکم** و اضی بر ای یکدیگر گواهی
بمعارت دهند و در ری فاضی^۱ حسن استرا بادی گواهی و اضیان تنها قبول نکردی
آنرا باقوم کہ واضر نمودی.

اما جواب این کلمات آنست که: قبول و ادا شدن است بذهب تعلق ندارد با ذات تعلق دارد هر کسی که بوضع و عاریت دهد مستحق ثَم و عقوبت و لعنت باشد هر مذهب که فایده امانت بذهب شیعیه لایق نیست که ایشان جزا بر عمل گویند و بقیامت ایمان نوازند، و خدای تعالی را اعاذل و فاعل گویند، بذهبی لایق تر باشد گواهی بدو بخدادن که جزا بر عمل نگویند و در قیامت باز کسی در ملک^۱ باشند و خدا را خاتم دانند، و گویند مالک الملک^۲ است که ممکن باشد که خرابانی مستدربیشتر برود، و مساجاتی سالمی قائم و بدو خبر برده این قیاس نباید کردند تا این شهرت بر خیزد. اماناً آنچه گفته است که: فدای حسن - رحمه الله - گواهی شیعیه تنها قبول نکردن ایشان بدان راست است^۳ که همه اهل یری دانند که من گفتم و معتمد و مقرب در حضرت ابوبکر سید زکی یافتن^۴ و تنگی بود و درم قاضی سید و تورات عباسی و سید دیگر خواج بلفه^۵ خبر فریونی و چهارم قاضی بلخاس^۶ کیا کی. و هر چهارم را و مقبول اهل لاف و شیعی معتقد و آنکس که گواهی شیعه بشنود و چگو ایشانی اعدا است و بعد مقرر شد باید و این معنی ظاهر تر است: آنرا قناب، و سیب نبات و حبشها بی نهایت، و قبول^۷ و دشنام ایشان حکومات را در آن آید و دروغ و دگی باره در آخر مجری می ماند

۱- ع و در ای و تابا بر این نسخ منیر اوست که سید و دیگران و منسلط با ایشان. ۲- ع: ۳- ح: ۴- ع: ۵- ع: ۶- ع: ۷- ع: ۸- ع: ۹- ع: ۱۰- ع: ۱۱- ع: ۱۲- ع: ۱۳- ع: ۱۴- ع: ۱۵- ع: ۱۶- ع: ۱۷- ع: ۱۸- ع: ۱۹- ع: ۲۰- ع: ۲۱- ع: ۲۲- ع: ۲۳- ع: ۲۴- ع: ۲۵- ع: ۲۶- ع: ۲۷- ع: ۲۸- ع: ۲۹- ع: ۳۰- ع: ۳۱- ع: ۳۲- ع: ۳۳- ع: ۳۴- ع: ۳۵- ع: ۳۶- ع: ۳۷- ع: ۳۸- ع: ۳۹- ع: ۴۰- ع: ۴۱- ع: ۴۲- ع: ۴۳- ع: ۴۴- ع: ۴۵- ع: ۴۶- ع: ۴۷- ع: ۴۸- ع: ۴۹- ع: ۵۰- ع: ۵۱- ع: ۵۲- ع: ۵۳- ع: ۵۴- ع: ۵۵- ع: ۵۶- ع: ۵۷- ع: ۵۸- ع: ۵۹- ع: ۶۰- ع: ۶۱- ع: ۶۲- ع: ۶۳- ع: ۶۴- ع: ۶۵- ع: ۶۶- ع: ۶۷- ع: ۶۸- ع: ۶۹- ع: ۷۰- ع: ۷۱- ع: ۷۲- ع: ۷۳- ع: ۷۴- ع: ۷۵- ع: ۷۶- ع: ۷۷- ع: ۷۸- ع: ۷۹- ع: ۸۰- ع: ۸۱- ع: ۸۲- ع: ۸۳- ع: ۸۴- ع: ۸۵- ع: ۸۶- ع: ۸۷- ع: ۸۸- ع: ۸۹- ع: ۹۰- ع: ۹۱- ع: ۹۲- ع: ۹۳- ع: ۹۴- ع: ۹۵- ع: ۹۶- ع: ۹۷- ع: ۹۸- ع: ۹۹- ع: ۱۰۰- ع: ۱۰۱- ع: ۱۰۲- ع: ۱۰۳- ع: ۱۰۴- ع: ۱۰۵- ع: ۱۰۶- ع: ۱۰۷- ع: ۱۰۸- ع: ۱۰۹- ع: ۱۱۰- ع: ۱۱۱- ع: ۱۱۲- ع: ۱۱۳- ع: ۱۱۴- ع: ۱۱۵- ع: ۱۱۶- ع: ۱۱۷- ع: ۱۱۸- ع: ۱۱۹- ع: ۱۲۰- ع: ۱۲۱- ع: ۱۲۲- ع: ۱۲۳- ع: ۱۲۴- ع: ۱۲۵- ع: ۱۲۶- ع: ۱۲۷- ع: ۱۲۸- ع: ۱۲۹- ع: ۱۳۰- ع: ۱۳۱- ع: ۱۳۲- ع: ۱۳۳- ع: ۱۳۴- ع: ۱۳۵- ع: ۱۳۶- ع: ۱۳۷- ع: ۱۳۸- ع: ۱۳۹- ع: ۱۴۰- ع: ۱۴۱- ع: ۱۴۲- ع: ۱۴۳- ع: ۱۴۴- ع: ۱۴۵- ع: ۱۴۶- ع: ۱۴۷- ع: ۱۴۸- ع: ۱۴۹- ع: ۱۵۰- ع: ۱۵۱- ع: ۱۵۲- ع: ۱۵۳- ع: ۱۵۴- ع: ۱۵۵- ع: ۱۵۶- ع: ۱۵۷- ع: ۱۵۸- ع: ۱۵۹- ع: ۱۶۰- ع: ۱۶۱- ع: ۱۶۲- ع: ۱۶۳- ع: ۱۶۴- ع: ۱۶۵- ع: ۱۶۶- ع: ۱۶۷- ع: ۱۶۸- ع: ۱۶۹- ع: ۱۷۰- ع: ۱۷۱- ع: ۱۷۲- ع: ۱۷۳- ع: ۱۷۴- ع: ۱۷۵- ع: ۱۷۶- ع: ۱۷۷- ع: ۱۷۸- ع: ۱۷۹- ع: ۱۸۰- ع: ۱۸۱- ع: ۱۸۲- ع: ۱۸۳- ع: ۱۸۴- ع: ۱۸۵- ع: ۱۸۶- ع: ۱۸۷- ع: ۱۸۸- ع: ۱۸۹- ع: ۱۹۰- ع: ۱۹۱- ع: ۱۹۲- ع: ۱۹۳- ع: ۱۹۴- ع: ۱۹۵- ع: ۱۹۶- ع: ۱۹۷- ع: ۱۹۸- ع: ۱۹۹- ع: ۲۰۰- ع: ۲۰۱- ع: ۲۰۲- ع: ۲۰۳- ع: ۲۰۴- ع: ۲۰۵- ع: ۲۰۶- ع: ۲۰۷- ع: ۲۰۸- ع: ۲۰۹- ع: ۲۱۰- ع: ۲۱۱- ع: ۲۱۲- ع: ۲۱۳- ع: ۲۱۴- ع: ۲۱۵- ع: ۲۱۶- ع: ۲۱۷- ع: ۲۱۸- ع: ۲۱۹- ع: ۲۲۰- ع: ۲۲۱- ع: ۲۲۲- ع: ۲۲۳- ع: ۲۲۴- ع: ۲۲۵- ع: ۲۲۶- ع: ۲۲۷- ع: ۲۲۸- ع: ۲۲۹- ع: ۲۳۰- ع: ۲۳۱- ع: ۲۳۲- ع: ۲۳۳- ع: ۲۳۴- ع: ۲۳۵- ع: ۲۳۶- ع: ۲۳۷- ع: ۲۳۸- ع: ۲۳۹- ع: ۲۴۰- ع: ۲۴۱- ع: ۲۴۲- ع: ۲۴۳- ع: ۲۴۴- ع: ۲۴۵- ع: ۲۴۶- ع: ۲۴۷- ع: ۲۴۸- ع: ۲۴۹- ع: ۲۵۰- ع: ۲۵۱- ع: ۲۵۲- ع: ۲۵۳- ع: ۲۵۴- ع: ۲۵۵- ع: ۲۵۶- ع: ۲۵۷- ع: ۲۵۸- ع: ۲۵۹- ع: ۲۶۰- ع: ۲۶۱- ع: ۲۶۲- ع: ۲۶۳- ع: ۲۶۴- ع: ۲۶۵- ع: ۲۶۶- ع: ۲۶۷- ع: ۲۶۸- ع: ۲۶۹- ع: ۲۷۰- ع: ۲۷۱- ع: ۲۷۲- ع: ۲۷۳- ع: ۲۷۴- ع: ۲۷۵- ع: ۲۷۶- ع: ۲۷۷- ع: ۲۷۸- ع: ۲۷۹- ع: ۲۸۰- ع: ۲۸۱- ع: ۲۸۲- ع: ۲۸۳- ع: ۲۸۴- ع: ۲۸۵- ع: ۲۸۶- ع: ۲۸۷- ع: ۲۸۸- ع: ۲۸۹- ع: ۲۹۰- ع: ۲۹۱- ع: ۲۹۲- ع: ۲۹۳- ع: ۲۹۴- ع: ۲۹۵- ع: ۲۹۶- ع: ۲۹۷- ع: ۲۹۸- ع: ۲۹۹- ع: ۳۰۰- ع: ۳۰۱- ع: ۳۰۲- ع: ۳۰۳- ع: ۳۰۴- ع: ۳۰۵- ع: ۳۰۶- ع: ۳۰۷- ع: ۳۰۸- ع: ۳۰۹- ع: ۳۱۰- ع: ۳۱۱- ع: ۳۱۲- ع: ۳۱۳- ع: ۳۱۴- ع: ۳۱۵- ع: ۳۱۶- ع: ۳۱۷- ع: ۳۱۸- ع: ۳۱۹- ع: ۳۲۰- ع: ۳۲۱- ع: ۳۲۲- ع: ۳۲۳- ع: ۳۲۴- ع: ۳۲۵- ع: ۳۲۶- ع: ۳۲۷- ع: ۳۲۸- ع: ۳۲۹- ع: ۳۳۰- ع: ۳۳۱- ع: ۳۳۲- ع: ۳۳۳- ع: ۳۳۴- ع: ۳۳۵- ع: ۳۳۶- ع: ۳۳۷- ع: ۳۳۸- ع: ۳۳۹- ع: ۳۴۰- ع: ۳۴۱- ع: ۳۴۲- ع: ۳۴۳- ع: ۳۴۴- ع: ۳۴۵- ع: ۳۴۶- ع: ۳۴۷- ع: ۳۴۸- ع: ۳۴۹- ع: ۳۵۰- ع: ۳۵۱- ع: ۳۵۲- ع: ۳۵۳- ع: ۳۵۴- ع: ۳۵۵- ع: ۳۵۶- ع: ۳۵۷- ع: ۳۵۸- ع: ۳۵۹- ع: ۳۶۰- ع: ۳۶۱- ع: ۳۶۲- ع: ۳۶۳- ع: ۳۶۴- ع: ۳۶۵- ع: ۳۶۶- ع: ۳۶۷- ع: ۳۶۸- ع: ۳۶۹- ع: ۳۷۰- ع: ۳۷۱- ع: ۳۷۲- ع: ۳۷۳- ع: ۳۷۴- ع: ۳۷۵- ع: ۳۷۶- ع: ۳۷۷- ع: ۳۷۸- ع: ۳۷۹- ع: ۳۸۰- ع: ۳۸۱- ع: ۳۸۲- ع: ۳۸

وچو شیده نیست که عمادالدین حسن مصادات و شیعت را چگونه مکرّم و محترم داشتی و دعوی بر بعضی مرد عاقل التفات نکند^۱ و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: «فضیحت چهل و هفتمی نماز و گویند و پشیم و پشیم» نماز که مخالف است، ولو حکمی یا شاهه ای باشد و بر آن سجده کند مغایرت بت پرستان و دیگر نماز گاه پلید باشد روا دار نشکر جای میماند».

اما جواب آنست که بلی مذهب شیعیانست که هر دو کوشیدیم و پیوسته
دو باشد، گردن و اجاع امامیه است و اجاع ایشانیست، بدلائل قوله قطع
علی صسته که داخل است در اقول ایشانی، و اجاع غیر امامیه را نیست ابن معنی،
و برفقه احتیاط و برالت نعت در آنست که بر منبک و گل و چوب و حصیر و دریا
کنند که بسند همه قتها رواست؛ و ذمت بر همه و مثل مرضی، و حدیث لوحه
و شاه، آچوست؛ و بسند همه قتها بر من و دجتر، سخته شاید که دین.

«حَدِثْ مَاجَہٗ بَیِّنَ سَیِّئِ سَیِّئَانِ» خَاصُّکِ بَرَسِ کَہْ جَیْنِ قِیَاسِ کُنْدِ بَیِّنِ سَیِّئِ
بَرِیْتِ سِجْدَہٗ نَکُنْدِ وَ بَیِّنِ آوَرْدِ وَ سِجْدَہٗ کُنْدِ، وَ شَیْءِ سِجْدَہٗ بَرِ لُوحِ شَافَہٗ کُنْدِ اِیْنِ
بِیْدَانِ کِیْ مَآدِ؟ «بَیِّنِ سَیِّئِ سَیِّئَانِ مَاجَہٗ آوَرْدَادِ کَہْ اَوَّلَا کُؤُنْدِ خَدا بِرِ اِیْدِ دُؤَسِ بَیِّنِ
چَنَآکَہٗ بَیِّنِ سَیِّئَانِ بَیِّنَا مِیْنَدِ، وَ فُضْہٗ قَدِیْمِ اِبَآتِ کُنْدِ، وَ چَوْنِ اِزْ بَکِیْ دُرْ کُشْتِ
مِیْرِ سَیِّئِ، مَآدِہٗ خَدا خَاصِّ سَیِّئِ»

و حدیث: آنکه مسجد را گاه گریخته چنانست که باید که همه

۱- ح. باضاة و اگر قیمت ظاهر شد که فاضی حسن است از آبادی چیزی را بشاید تعذر نکردی
مگر انشا خدا صواب کرده باشد که در صورتی فاطمه زهرا را علی بن ابی طالب و حسن و حسین
قبول نکرد و امرت بر موضوع برحکم باشد. ۲- مراد از مسجد شانه مسجد گاداست.
کلمه و در اینجا شانه به معنی شانه و نه شاف و آنکه از منتهای جواب باشد (باید که
که باریک از منتهای منتهای آن گنجد و کلام مؤلف و بعضی فاضل الراغب و بواسطه
۳- و در اینجا شانه به معنی شانه و نه شاف و آنکه از منتهای جواب باشد (باید که
اول و بعد از آن و سکون و در اینجا شانه به معنی شانه و نه شاف و آنکه از منتهای جواب باشد (باید که
بیکطرف از زیر گریخته و هم اگر گنجد و در اینجا شانه به معنی شانه و نه شاف و آنکه از منتهای جواب باشد (باید که
در هر دو حالت و در اینجا شانه به معنی شانه و نه شاف و آنکه از منتهای جواب باشد (باید که
در ۳۳: و در اینجا شانه به معنی شانه و نه شاف و آنکه از منتهای جواب باشد (باید که

نمازگاه^۱ یا کیزم باشد پس اگر در کس مواضی^۲ را نجاستی خشک شده باشد یا کبی باشد؟
و خواجه ناسبی باید که این مسأله را بر این کند یا آنکه مذهب کبار فقها^۳ آنست
که اگر چنانچه بر جامه باشد و خشک شود و بدست بر مالند و بشویند؛ یا آن جامه نماز
روا باشد کرده و بذهب^۴ خواجه منی خود یا کس طاهر است و بنیم خود^۵ چه در دست
و کانی رو دارد و شوکرانه و آن کس که مذهبش برین گویا باشد شاید که بر مذهب
دگران شمنه نرود و ش می بدارد^۶.

آنکه گفته است: «فصلیست چهل و سیوم» راضی غیر المیزند بسفاهت
ملحدان را^۷ و در شهرهای ایمان به شرع را حرمت باشد و له دین را روق^۸.

اما جواب و غیر المیز^۹ در اصول گفته مشیع برنت که در عهد مصطفی
زده اند^{۱۰} و مذهب زیدیه^{۱۱} اینست و علامه چون اصول با خواجه مشارکت کردند
و با کبی بود اگر در دو مسأله^{۱۲} فروعی^{۱۳} پیغمه مفاہت کردند هم با کبی باشد که
ملحد ملحد باشد با هر شعاری که باشد.

اما آنچه گفته است که: «در شهرهای شیعه شریعت را دروغی نباشد» راست
می گوید در حق خدا را بر عرش نشاندند و در قاضان رسول را سینه نشاندند و در آیه
مصطفی را مفرغ زاده نتوانند و بدر مصلحگاه^{۱۴} نگویند؛ تألیفش بنیاید واجب باشد
خدا را دانستن و باز ز^{۱۵} و ساری عادت باشد که با ملحدان سلم کنند و با ستر اید
برای غیر خدای کلدنهند و سیر وار زان لواط میر شا و قضای خدای نگویند همه جای
ایمان عدل و وحید کنند و بر پیش و صل و صمت^{۱۶} الله دلالت گویند و باز کان
شریعت معترف باشند و بر رأی^{۱۷} و قیاس و اجتهد بشکونند حاکم خدا را یافته

۱- کذا تدلیخ و گویا صحیح و مسلم گاه باشد و ما در این موضوع در تعلیقات چاپ اول
یعنی کرده ایم تمیز و تفریق جمع ص ۳۹. ۲- کذا تدلیخ ح ۲ ب ن و ما بعد اصل و مواضع
بود (بدون یاء) در آخر کلمه. ۳- عبارت حد چنین است: «دیس اگر موضع [طه و موضعی] را
نجاستی خشک شده باشد یا کبی بود الا موضع مجرد که پاکیزه باشد و عبارت این دو نسخه در
افاده مراد واضحتر است. ۴- ح ۵ و مذهب بسیار از فقها. ۵- ح ۵ با ضافه؛ و که
آن کس را که باز آنگشته بود باید مدنگ بر باز کس نرود که سرمایه چهل و اخفی باشد.
ع ب و را به قبل در دو نسخه وح ۵ است. ۶- ح ۵ و گفته اند. ۷- ح ۵ و فروع
نویسند در اصل؛ و فروعی^{۱۳} بوده است که بهتر بنظر می آید. ۸- ح ۵ و در اصل ص ۵۸۶
و در نسخه ن کلمه وری را جدا اضافه کرده اند. ۹- ح ۵ و بر آری.

شارح مصطفی را؛ اگر با این همه حیث اسلام را دروغی نباشد گویا بش؛ بلکه دروغ
دین و شریعت اینست و خلاف این بدعت و تهمت و کین است و خصوصت^{۱۸} خواجه
له با آن و اینست با امیر المؤمنین است؛ و لایحه^{۱۹} الا مؤمن^{۲۰} نقی^{۲۱} و لایحه^{۲۲} الا
مناقض^{۲۳} شقی^{۲۴} له سخن را غشیا^{۲۵} تم و در امین است؛ کلام غیر المسلمین است؛
والحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: «فصلیست چهل و پنجم» بذهب روافضی گوشت خروا ستر^{۲۶}
حلالست و هرگز نخورده و قنای^{۲۷} حرام است؛ و همه در مسجدها^{۲۸} خورده و منعمه
حلالست پنهان^{۲۹} کنند تا بدانی که کار روافضی بخلاف کار مسلمانان باشد.

اما جواب این کلمات آنست که: بذهب شیعه این دو گوشت مکروه است
و اما خواجه می شایست که با گوشت مار و موش بر آری کردی^{۳۰} که بذهب خواجه
حلال است و چنین چیزها تفتیح مذهب را بشاید که در مذهب می مانند این باشد.

و اما آنچه گفته: «قنای حرام است» هست و در مسجدها خوردن خطاست

و محصیت اما نیک می ماند بدانکه بذهب خواجه همه مسلمانان مال مسلمانان
بظلم مستند هم حرام است و الا در مسجدها ستانند و بتدر کبی^{۳۱} باشند منزله نشینزاید
قنای^{۳۲} که در مسجد خوردن حلال نشود و نه بذهب لاسیایان چنگ و چنان نغزیدن حرام
است و همه مالان زلفه و خم حرام است و همه قنای خورده و بشاهد بازی^{۳۳} حرام
است و همه پیران و زاهدان کنند حرام حلال نفوذ اگر چه ظاهر کنند و خلاف
حرام نفوذ اگر چه پنهان کنند تا بدانی که کار ترا سب بخلاف کار همه مؤمنان

۱- مکرر تکرار کرده ایم که این حدیث مسلم و احمد و در کتب جامع و شافعه و کوز است. ۲- کذا
تدلیخ ح ۲ ب ن پس بخصیص با جوابش از نسخ ماقط شده است و بدلیخ ح ۵ و قضیت
چهل و پنجاهم و در نسخه د بالذات با تفریق جای مفید گفته تا اشاره باشد که در این باب مصطفی
هست. ۳- ح ۲ ب ن ح ۵ و بذهب روافضی گوشت استر. ۴- ح ۵ و در گوشت قنای که
حرام است در همه مسجدها. ۵- ح ۵ و پنهان. ۶- ح ۲ ب و بر آری کردی. ۷- ح ۵ و بر آری
کنند. ۸- ح ۵ و بیت که در کبی. ۹- ح ۵ و شاهد بازی (بدون یاء در اول شاهد)
و ظاهر آنست که شاهد مصحف و سر کلاهین می آید که بعضی خطایع است و بر آری نسخین
در آن درج خود بطریق ۴۹.

خاستگان^۱ خدا اند و اتباع علی بر مطالب اند، جد یقرا کبر و فاروق اعظم تابعی و سه هزار مرد از اصحاب رسول خدای که نام و سمت هر یک در تواتر و ارجح و زبور مذکور است و علامت ایشان موسوفی^۲ همه شال و مضیل بوده اند و دیگر خواجگان راضی؛ بلکه آنرا قسمة شیرای چنانکه جهودان گویند؛ همه اشتهر محمد در دوزخ باشند ممّا^۳ که در تواتر است و سبب محمد می خوانند و چه می گویند که اهل بهشت ما میم که جهودان گفته بفارز کنند دهانیم که خدای دریا اثر برای ما پیشگفت و دشمن ما را با آب خرقه کرد.

اما جواب این کلمات یک فهم باید کرد تا فایده حاصل شود.

اولاً آنچه گفته است که: «همه ملولان» چون نام صحابی و زور گیر بر آید^۴ ترحم کنند دیگر راضی که از همه بیزار می جویند این جوالی است بدو رخ و بهشتی بی اهل! که شیعت صحابه رسول را ترحم کنند و بر اهل بیت صلوة فرستند؛ و از مذهب شیعت این معنی معلوم است.

امّا آنچه دیگر باره تکرار کرده است بی قیادت که: «همه هالک باشند» گفتگران در غایت (تا آخر) که مسلمانان را^۵ بساوی یاد کرده است؛ بارها جواب گفتیم که: نجات هلاک و بهر وجه و پیشه تعلق ندارد می کس که مؤمن و مطمئن باشد، بهشت شود و گرچه چو لایحه و گفتگر باشد و بی ایمان و بی طاعت مستحق دوزخ باشد گرچه امیر و وزیر و رئیس مستحق باشد و کز صد بار این شبهت

و توفیق خود هم ندارد و گویا کلمه و معنی و معنی و معرفت و نسبی می باشد و این را بشتریح معنی (که) و سایر طایر و رجال وی اذم بوده است.

د- ح و دو خاصگان. ۲- ح د و دو علامت. ۳- ۲۲۹۲ سوره مبارکه الفهم؛ و استعمال آن در این قبیل موارد نظر آنست که آیات مبارکه حکم مطلق جاری را پیدا کرده است. ۴- صحابه یعنی آنکه. ۵- ح د و بیشترند و متن که سابق برین چهار نسخه ع ۵ پ ۵ است و دلالت بر آنست که کلمه و هار آید در نسخه ح که در سابق گفته (ص ۵۹۳ سفره) صحیف و غیر آن و بر آید می باشد. ۶- ح پ ۵ ح د و صلواتی. ۷- ح د و خط در. ۸- ح د و مستقیم ح د نیز و مستقیم را ندارند.

بیانورد جوابش همین است که گفته شد. و هنوز که لاجبی سلمان و پوژ باشد و مقصد و همکار و مانند ایشان بهتر از آنکه قید با زبان در کنند^۱ و رحلان باخان^۲ و غیرند کان باوه و مستثنان اسفهان و غیر این لار و گنگان و کرده و کبر کان قزوین^۳ و مانند ایشان تا این فصل را^۴ آن فصل^۵ قیاس می کند و بداند که عبارت هلاک تعلق به هر دیش و دینه ندارد؛ و ایمان و طغیان تعلق دارد و التسلیم.

اما جوانی آنچه گفته است که: «صیبت که صحابه پاک که مجاوران حضرت بیوت بودند حق بشدند» امّا^۶ بر جعفر طوسی و بر جعفر باپوره (و اسماء علمای برده) که بعد از پانصد سال بدیدند من انکار نمی کنم که صحابه حق بدیدند امّا این رد بر خواجه غاسبی است که گویند عبد الله و عبد المطلب و طالب باور و مسطفی و مجاورت آن نورند پس امّا^۷ و آن معجزات قبول نکردند و ایشان همه یا آن قرب و قربات بدو رخ و دود امّا بر سمان و شانه و اش و صلح^۸ که از بد^۹ پانصد سال است که لاجبی احمد و همه بیشت شوند اگر آن صیبت است این صیبت است؛ تا خواجه دیگر باره بداند که [نجات و هلاک] بهر دیش و تعلق ندارد و قیاسی یکد تا خود علم الهدی و این دو بر جعفر و دو معنی و غیر ایشان با علمای نو است مقابل هستند یا نه و چون بهتر اند مجامعتی بکنند کمصیت هر چند کمتر بهتر.

و امّا آنچه گفته است که: «لام صحابه در تواتر و انجیل بوده است» دیگر باره این دعوی قیست خواجده را که آرزوی کنند^{۱۰} همسار انکاری می کنند که نام اهل

۱- ح و در گذشته و ضبط نامه ای سر بر روی کفن و دانه بپن نیز می گذارند و بدین ضبط می کنند. ۲- ح د و در گذشته را اصلاً ندارند. ۳- ح د و در گذشته و در میان صحابه و در میان باخان می باشد یعنی ح د نیز این دو کلمه و رحلان باخان را ندارند و گویا صحیح و رحلان باخان می باشد یعنی بدل اندازن معطه باخان. ۴- ح د و در گذشته و در میان باخان می باشد یعنی ح د نیز (بجای هار صیبتان در سطره) و قید باخان و غیرند کان باوه و مجاوران اسفهان و گنگان و کرده و کبر کان قزوین. ۵- ح د و در گذشته و در میان باخان می باشد یعنی ح د نیز (بجای هار صیبتان در سطره) و قید باخان و غیرند کان باوه و مجاوران اسفهان و گنگان و کرده و کبر کان قزوین. ۶- ح د و در گذشته و در میان باخان می باشد یعنی ح د نیز (بجای هار صیبتان در سطره) و قید باخان و غیرند کان باوه و مجاوران اسفهان و گنگان و کرده و کبر کان قزوین. ۷- ح د و در گذشته و در میان باخان می باشد یعنی ح د نیز (بجای هار صیبتان در سطره) و قید باخان و غیرند کان باوه و مجاوران اسفهان و گنگان و کرده و کبر کان قزوین. ۸- ح د و در گذشته و در میان باخان می باشد یعنی ح د نیز (بجای هار صیبتان در سطره) و قید باخان و غیرند کان باوه و مجاوران اسفهان و گنگان و کرده و کبر کان قزوین. ۹- ح د و در گذشته و در میان باخان می باشد یعنی ح د نیز (بجای هار صیبتان در سطره) و قید باخان و غیرند کان باوه و مجاوران اسفهان و گنگان و کرده و کبر کان قزوین. ۱۰- ح د و در گذشته و در میان باخان می باشد یعنی ح د نیز (بجای هار صیبتان در سطره) و قید باخان و غیرند کان باوه و مجاوران اسفهان و گنگان و کرده و کبر کان قزوین.

[illegible]

و قول رسول دانی اموش کړ دله واکل پر دې آفتابه یې اښودله ان ترسې یو حقه د ښی
وېس خطاب غږ ودهمه پتر سید دده و آچیه یو جعفر یو یو یو جعفر طوسی سر کشته
و شیطان طاغیو سره عبدالرحمن راغی پدې پدې پدې اښاد سالحاً یا که پدې پدې اښاد یا
پدې پدې پدې اښاد یا ترغی و دېس و دهغه ښی هاشم عاجز شته د اہام سلمه و دیگران
این کواہی باز کړی شته د دهغه عقالا د جعفر و راغی معلوم شته است که هر چه
می گوید دروغی گویند دهمه دعوی باطلست و دایت دروغ قول یی چیست کله
عقل شد لکنده و لغز آن فرایندیدہ.

اما جواب این فصل معلول پرشبهت یا تمسب که علوم بسیار حاجت دارد واجب است بر سیل اطباء بیان کردن بهجت و دلیل تاعنه شبهت بر شیرد فواید بحاصل آید علی دغیر^۲ همه خارجیان آن شاء الله تعالی.

اما جواب آنچه گفته است که: دینیت اخبار بدو بخدایت کند؟ در اوایل
متنهم چنانکه محدثین الحسن الصفار، خاکسری بدانکه که درین معنی از خود
منعقد بود خود حکایت کرده است که پیش از اخبارش بی موافق باشد اکثر راویانش
نامتد؛ چنانکه راوی خود آنچه را می قیس بی بی خانم است که این خبر
در تشبیه روایت کرده است. بدو از آن رسول علیه السلام که گفت: ستر و دینکم
کمتر و آن الفریقه البید لایق و در فقه، و این قیس بی بی خانم را می یرون
از آنکه مطهر است معروف است بنارنجی و دینش علی که از وی غنیمت داده که گفت:
تا علی را دیدم که قوی کوفه و با قتال معاویه دعوت می کرد کینه وی هنوز دود
نیت و نیز دیوانه بوده است این قیس بی بی [ای] خانم الحارثی تا بعدی که
انجیل بی بی [ای] خالک روایت می کند که روزی می گفت: در دم من ده گفتن
تا آنرا چسبی گفت: تا علی با یحیی و دیان اسکندر از شهر بدینم پس خواجده
۱- این فقره در نسخه نیست ۲- اینجمله از آن ده و جمله ۳- ۲
خ: د: علی زعم (قاری) مجید و غیره (مطله) ۴- ۳ ۵- ۱۰
فیس بی بی خانم ۶- برای تحقیق این حدیث و ترجمه دینی آن قیس بی بی خانم
دعوی خود بتعلقه ۷- ۱۶

يَا أَبَا بَكْرٍ إِنَّكَ إِذَا نَظَرْتَ مَا قَدَّمْتُ لِي لَمْ تَلِمْهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص).
أَوَإِذَا دَعَا إِلَى شَيْءٍ هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْكَ وَلَمْ تَكُنْ أَوْفَى مِنْ عَمَلِي
مُسْتَعْتَبًا فِي أَهْلِ بَيْتِي وَآلِ دَاوُدَ عَآلِ الْأَمْرِ إِلَيْهِمْ مُخَفِّذُ ثَوْبِكَ وَقَتْلُ
أَوْتَارِكَ وَتَقْلِي مُسْتَعْتَبًا (ص) وَهُوَ رَأْسُ عُنُقِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ تَقْلَاهُ
وَهُوَ مِلْكُ جَانِبِي.

مما غير الناس أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ النَّبِيَّ (ص) أَقْبَلُ شَهَادَتِي وَحَدَّثَنِي
وَلَمْ يَزِدْ مِنِّي خَيْرَ مِمَّا قَالُوا: بَلَى أَقْبَعُ وَمِمَّا تَقَعُدُ، قَالَ: أَشْهَدُ عَلَى
رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَنَّهُ قَالَ: أَهْلُ بَيْتِي فِيكُمْ كَالْأَنْبِيَاءِ قَدِيمُ مَوْحُومٍ وَلَا تَقْدَحُ
مَوْحُومٌ فَاتَّقُوا إِنْ تَعَدَّ مَوْحُومٌ سَلَكْتُمْ غُرُقَ النَّالَةِ، ثُمَّ تَسْبِغُهُ
تَقُولُ: بَيْعِي فِيكُمْ كَسَفِينَةِ بُوْرٍ مِنْ رُكْبَتَيْهَا مَنْ تَعَلَّكْتُ مِنْهَا فَقِرَ،
وَعَلِي فِيكُمْ كَعَادُونَ فِي بَيْتِي إِسْرَائِيلَ (خَالَفَتْهُ فَعَلَبْتُمْ) كَمَا خَالَفَتْ
مُوسَى عَلَى آيَاتِهِ وَمَتَنِي إِلَى مُنَاجَاةِ رَبِّهِ.

و بعد از آن آیه درین کتب درخواست و گفت:

مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنِّي لَا عَظَمَتَكُمْ بِمَا كُنْتُمْ أَمَّا عَظَمَتُكُمْ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص)

خواجہ انتقالی می باید بداند کہ کلامی بالین مبالغہ کہ دلالت است بر تمسید علی و انکار است بر اخصلا! صحابہ از آن غافل بودند.

کلامی، بدین دین و مبالغہ پر قیصر امین الؤنسی (ع) کا ذکر غیر اس حد
مجموعہ مهاجر و امائر گذشتہ آیت تا خواجہ افضالی بنیاد کہ متعجب دیمہ کھی است
کہ ساختہ چھ عنوان پر وہ انداختن و آنہ و دیو و مہر خار جیان و لایسایان است
بداد آن ابو القیسم بن الشہان در جملہ پر خلعت و گفت
یا خاتیر الناس اشهد واعلی انی اشهد علی رسول الله (ص) انی
سمیته و هو یقول من كنت مولاه فعلي مولاه

اصحابیان چون این کلام از رسول (ص) بشنیدند گفتند: یاربینا لفظ خلافت
میخواهد، فرمود: مولا را میخوانند رسول (ص) از آن خلافت آگاه شد و اینها را
از حصار بدر آمد دست طهر زد دست گرفته و گفت:

مَعَاذِ النَّاسِ إِنْ مَلَأْتُكُمْ كَالنَّسَاءِ الْمَاعِيَةِ فِي السُّمَادِ أَلَمْ يَوْحَلِي
 بِكُمْ كَالنَّعْسِ فِي الْفَلَكِ بِمَا فَضَّلِي الشُّجُومَ يَوْحَلِي أَلَمْ تَكُنْ وَخَلَقْتِي
 بِكُمْ يَذْكَرُ أَرْسَالِي حَسْرَتِي مَنْ ذِي وَأَعَدَّاهُ مِثْلَهُ عَلَى أَهْلِي
 ١- لَرَأَيْتُ وَحَلِي بِصَوْتِ حَرْفِ جَرٍّ بِأَنَّكَ أَمَّا مَكْلَمُ وَانْتَهَ بِأَنْتَ لَيْزَ دَرَسْتَ أَمَّا

چون نوبت بهم رسید میگوید: «فیهما حبیباً یبشاهو» و سقیایا الهی حیایه اذ عتد لها
لاخر یتد و فایه ای عیبیا از میان آنکه در حالت زندگانی می کند در روز
وفاقت بهم می میراند و بر سر نکار می کند که: جعلتها فی جماعه زعم آثمی
أحد هم قیایه و لا شو ریء من اذ کما و غوری از کجا! الی ان قام ثالث القوم
ناقباً حبشیه (الی آخر النملیه) پس این همه دلالت است بر همتی او و انکار است
بر اختیار ایشان؛ پنداری که بعد از پانصد سال حکم چو غاله تراش پداستند و دیدند
و علی (ع) و عباس و سلمان و یونس و مهاجر و اصادشوا استند دیدند و دیدند که [بلکه
مفلانند که نه چنین است] که هر اجماع که بر خلاف علی می بینی باشد آن خطا
باشد و هر اتفاق که بر مخالفت حسن و حسین باشد آن باطل باشد و هر حجت که
بر سلمان و یونس و قناده و خزیمه و ابی ایوب باشد همه شیهه باشد؛ الا این الحق
مع صلی و عیالی مع الحق یتد و در منه حبشما دار مذهب اهل حق این
است و جواب این مقبیه خارج همین است و امام بعد از مصطفی بلا فضل امیر المؤمنین
است که بعد از او عالمین است و بعد از غیر المرسلین است و [الصلوة رب العالمین
آنکه گفته است: «فضیحت پنجاه و یکم در افضی گوید: بالای آسمان خدای
تعالی فرشته ای آفریده بر صورت علی تا فرشتگان زیارت او شوند از شوق دیدن
علی؛ پس بدین قول ملائکه هم صورت پرست باشند و هم علی پرست و با منصب آن
نکرده اند که با علی و فرشتگان بسجده نیازمند اند که بلی».

... جواب این کلمات آنست که: این معنی در اخبار است و شیعه آورده اند که:
چون خداوند تعالی ناهم محمد علی در عرض ملائکه نمود و فضل ایشان با ملائکه بگفت
فرشتگان بدیدار ایشان آرد و منته شدن باری تعالی گفت که: من محمداً بیارم که
۱- در مصباح المنیر گفته: و الله الله من الله الله من مفرطه و منه الاقالة فی الصبح لانه ارفع القدر
و لا یجلیا من باب باع الله و استقاله الیه فالا لله و از اینجاست که در اندراج ضمن معانی و قول
(یفتح ناف و سکون یاء) گفته: و یر انداختن پیچ (تا آنکه گفته: و یجلیا با ناء مظهر
۲- حدیث بیاد بیاد معروف مسلم الصدوق نیست بطوری که حاجت بیان ندارد. ۳- در
و یضووت».

شما او را بینید که رسول و برگزیده من است امّا علی امام و ولیعهد است درجه
مراجعه دارد و فرشته ای یافریده بر صورت علی و این طرفه بود و محمداً منزله بیشتر
باشد که علی را و خواجه ناصبی چون این طعن زده پاینده مذهب بد خود فراموش
نکند که مذهب این است که: چون مصطفی را بهمراجعه برد و با آسمان چهارم رسید
از آسمان پنجم آواز تمکین شخصی بگوش او رسید از جبرئیل پرسید که: این
چه آواز است جبرئیل گفت: این آواز تمکین بر ابوبکر سید یقین است که میرود
مصطفی تعجب نمود جبرئیل گفت: یا رسول الله تعجب منعی و هنوز امشب
بصورت آمده ای و بر بکر هر شب اینجا باشد پس بقول تاسیبر گفته: دهان ابوبکر پیچند
درجه از مصطفی (ص) بهتر باشد:

یکی - آنکه از هر شب آنجا باشد و این درجه عمر و داریا سه بار رفته.
دوم - آنکه مصطفی با جبرئیل و براتی با آسمان چهارم رسید باشد و ابوبکر
پاینده با آسمان پنجم این مخالفت مذهب زیاد از آنست که در افضیان گویند، ایشان گفتند:
فرشته ایست بر صورت علی؛ و این معنی راسته نامییان گویند: ابوبکر هر شب آنجا
است تا آن با این قیاس کند یا دست از مذهب بد ندارد و چنین محالات نگوید
و چون این مجالس گویند درامی دارد بر شیعه تشنیع و نه، اما خدا تعالی شرف الشواص
و الغوارج و جیب المبتدین و الفضائلین بحمد و عشرته اظهارین.

آنکه گفته است: و فضیحت پنجاه و دو؛ آنکه در افضی گویند سوره در الشیعه
و عالم فرج و دالم تر کیفه و لا یلا فرقیه هر چهار آورده است و هر کز در
نماز بخواند و جامعی که در دست ایشان است [و] میگویند خط امیر المؤمنین
است چهار سوره نوشته و جامعی که در گنبد طغرل نهاده و پیشتر من قنی علم الهدی
بعد از چهار سوره نوشته اکنون از سوره میر و نیست؛ یا امیر المؤمنین نهاده
آنچه خواجه راضی داشته یا دافعی دروغ می گوید، یا خود آن مصنف بد خط
امیر المؤمنین علی است.

[اما] جواب این شبهه آنست که شکی نیست که مذهب شیعه این چهار

بیچند تا فرشته بداند که راضی است.

اما جواب این شبهه اینست که چنین است و جبرید کتب با مره در کور
بهاون شست همه انبیا است و شست مصطفی است و سبب بهاون نه آنست که این
نامی آورده است، سبب آنست که چون آدم را از بهشت زمین فرستاد جبریل را
گفت: از آن درختی که ما که من در زیر آن ختمی و شستی و در جواب بیاور تا مرا
از نسیم او راحتی باشد؛ یاود و بهاد و درخت یاور شد و آدم در سایه آن ختمی
و میوه از او خوردی؛ و چون از دنیا بر رفت خدای فرمود که: در چوبک اندو در کفر
آدم میچند؛ چنان کردند و آدم چون چوبی خرمای درختی فرزندان خود را گفتی؛
هذه منکم؛ این عتق شما است؛ پس چندی بعد شست آدم و حوا شد؛ آنکه شست
همه انبیا شد؛ آنکه شست مصطفی و منی. و خواجه انتقالی آورده است؛ والحمد لله رب العالمین.
آنکه گفته است: «فصیحت پنجاه و هفتم» بر منی شد؛ در کتاب المنفرد
آورده است که روزه روز شست فضیلتی تمام دارد و این بهینه مخالفت رسول خداست
که گفت: من صام یوم الشک فقصی یا القاسم.

اما جواب این شبهه آنست که این نوسلمان چون حوائی کند یا کتابی
یا شخصی چون ببینند و بدانند و بخواند آن باشد که ذکر کرده باشد [باید که]
شریعت باشد؛ و الا مذهب همه شیعه و مذهب هر مذهب چنانست که روز شست
شک روزه داشتن حرام است و از مذهب و کتب شیعه این معنی معلوم و معصوم است
عاجان مجیب شریک بر باید که گفتن و بخواهد آن را این شبهه قایل باشد و حوائی
بکتاب المنفرد کردن بدو رخ غایت چهل و نادانی باشد. اما مذهب شیعت چنانست

۱- م ب ن: «و این» را ندارد و ح د نیز اصل این عبارت را ندارند. ۲- م ب ن: «و خدای
تعالی». ۳- م ب ن: ح د: «و از آن درخت». ۴- م ب ن: «و بیچند». ۵- ع
م ب ن: «و کتابی» یا «و کتابی». ۶- عبارت ح د چنین است: «و حوائی کند» یا
شخصی هر گاه ببیند که بخواند آنست که ذکر کرده باید که شریک بداند. ۷- ن: «و معصوم».

که روز شست بیست شعبان پر روزه باید بودن تا شک ساقط باشد و هنوز که روزه
بیست شعبان روزه دارند اولیش باشد که روزه از رمضان پیروی چنانکه مجیب آن را
قاعده است که هر سال یک روز از او یک ماه رمضان پیروی یک روزی و اقصیان؛ و اخبار ایلان را
قاعده است که دو روز از آخر ماه رمضان پیورند یک روزی مجیب آن و شست بر
هر دو باد که روزه تمام باید داشتن. و آن خبر که از رسول علیه السلام آورده است
همه حال تا اولیش برین وجه که مذکور کردیم: من صام یوم الشک بیست الشک فقصی
أبوالقاسم. و دلیل برین آنست که اگر به چنین بودی و باشد هر که از رسول
و امامان و اصحابان و مؤمنان است که در شب شعبان پر روزه باشند باید که روز شست
روزه بکشند و معلوم خلاف اینست که پیوسته او را پس چون روز شست شعبان
روزه دارند و روای شده و تأویل خبر برین وجه باشد که بیست شک روزه نباید داشتن
چنانکه مذهب اهل حق است؛ والحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: «فصیحت پنجاه و هفتم» راضی بر هیچ درغوشی
رحمت نکنند بر منی در کتاب المنفرد آورده است که: صدقه بهیچ درغوشی نباید
دادن الا بدان کسی که تو را جلی و بانه مسوم کند.

اما جواب این شبهه آنست که: خواج غلط خوانده است. این قوی در صدقه
شست است؛ بذهب شیعت بمخالفت مؤلف شاید دادن بلکه بمخالفت اسلام روا باشد
دادن اما ذکر واجب الا بمعتقدان حق که عالم ظاهر پیش باشد از هفت
صنف یکی باشند نمایندگان که مؤلفه قلوب را با شیت امام حکم منسوخ است

۱- ع م ب: «هر کس» و «هر کس». ۲- ح د: «اصحاب». ۳- کذا صریحاً در نسخه
ع لیکن م ب ن: «درغوشی» و «درغوشی». ۴- م ب ن: ح د: «درغوشی». ۵- م
ب ن: «و عالم ظاهر» و «و عالم ظاهر» و «و عالم ظاهر» و «و عالم ظاهر» و «و عالم ظاهر»
المراسات که متجاهر باشند و برای حکم ساله بکتاب حدیث و فقه رجوع شود. عاید که
صفت (زه) اصناف مستحقان ذکر کرده به «و هفت صنف» تفسیر کرده با آنکه باخانی مسلمانان
هشت صنف است برای آنست که صنف «و مؤلفه قلوب» را در غیبت امام علیا سلام المستحقان
ذکره خارج دانسته است در موردیکه این قوی نیز مخالف دارد چنانکه در کتب فقه تفصیل
یافته است و مانع در حقیقه آنچه آن اشاره نموده کردیم. ۷- ع م ب: «و مؤلفه قلوب».

پی: اگر من نمی - رحمة الله علیه - گفته باشد در زکوة گفته باشد در صدقه.
آنکه گفته است: «نفی نیست» اینجا رسول زکوة بر بنی هاشم حرام کرده است. دافعی مخالفت فرمان رسول کند و گوید: زکوة یعنی علی شاید دادن و گوید: در همه چیزی از انواع نیازها و اعیان و کسب خمس است بخلاف شرع و همی لذ بهی قائم دزدیر زمین باید کردن تا چون بیاید بر گیر د اگر نه یا ماعت می میرند یا سفر من آگای و سیت می کنند تا چون بیاید بدو دهند و این مخالفت است است و کجی نهادن می است.

اما جواب اول ۳ که: رسول علیه السلام زکوة بر بنی هاشم حرام کرده است؛ خطایی عظیم است که خدای تعالی کرده است که حلال کننده و حرام کننده خداست که عالم الذوات است و مصالح شناسد و مخالفت قول رسول آن کرده باشد که قد کی که رسول علیه السلام خاشعه دهد بازستاند و در آن تصرف کند تا خواجه مجبر را و بیضای کجی قراموش نکند.

و اما آنچه گفته است که: دشمنی از مذهب است که زکوة یعنی هاشم شاید دادن هم خطاست و دروغ است که بمذهب شیعیت چنانست که زکوة و صدقه بر بنی هاشم حرام است بدلائل این خبر که: روزی خرما آورده بودند تا رسول بر فقر اخرج کند حسن علی کوچک بود یکی پنداشت و در دهان نهاد، سید گفت: نه! دست در کرد و از دهانش بد کشید و گفت: لا تأکل من الصدقة لی ولا لأهل بیی، پس زکوة و صدقه از اینجا بر بنی هاشم باسیر هم حرام است و گر چه فرزندان بنو نهب باشند بر میل

این خبر «روح این صفت از مستحان ذکر ماخر تا قرآن مجید است که خدای تعالی در سوره مبارکه توبه فرموده (آیه ۱۰۰): «و اما الصدقات فلقراء و المساکین و المملین علیها و الصدقة لهم (تا آخر آیه) و برای تحقیق مختصر در الصدقة لهم و رجوع شود جعلیه ۳۳۵.

۱- ب ن ح د: حرام ۴. ۲- یعنی جواب قسمت اول اعتراض ۳- ب ن د: و گفت نعم و اندراند. ۴- ح د: و باسرها در منتهی الارباب گفته: «اسر بافتح رس و ذوال و نه: هذ لك باسره یعنی این مر تراست با ذوال یعنی این همه تراست بر بیاسی هذاك بر منتهی و مر لذ است که همه و هنگی نظیر و بیخته و و بعد از ابراهام.

تقدیر ناآلود و در کربله در تحریر مجبوس باشد اما چری فقها و شیعیان در صورت رخصت دانند که چون بنی هاشم از احساس ممنوع و محرم باشند چند حاجت زکوة بدیشان شاید دادند و معصقان شیعه بر آن عمل نکنند و حدیث خمس چنانست که نوشته است و بیان کرده و شرح آن این کتاب احتمال نکند ملاقات از قرآن و اخبار و جامع شیعیت در کتب مسطور است بیاید دیدن و بشوایند تا شیعیت نایل شود.

آنکه گفته است: «نفی نیست» بگفته ایم که: دافعیان همه چیزی مشایخت دارند بههودان خدای تعالی من و سلوی می فرستاد و جهودان یمنل آن سیر و میانی خواستند، خدای تعالی می گفت: بدتر می خواهید و بهتر رد می کنید آنکه گفت: شر بتعلیم الله لکما لکسکة کار را نفی هم چنین است و هوارد مذلت می کنند طاعت و دشنام می شوند و بگوشت نمی زنند و همه را هم درویشی باشد و از کشت خریدهای بر سته و گویند: رسول خدا درویش بوده است و علی همه روزنه گزیده بود و قدری پست جو خورده و فاطمه را چادر پشمین بود چند جایگاه بر کف خرمای درخته همه دروغ گویند. اگر چه باور چیزی نداشتند اما خدای تعالی دنیا بقلب آخرت در بر ایشان نهاد و در دنیا زهد اختیار کردند و از وجه حلال خود دادند و صلوات و صلواتها بسیار دادند و چرا که آن و شدگان داشته که همه بیم بتوان داشتند.

اما جواب این کلمات شرح آنست که گفته است: «بگفتیم» چون بگفتند و رفت ۱- ن د: «هذا لقوله» دست و باسرب صحیح عربی و دافعی آن: «و من ضرورت» چنانکه در متن است و این احتمال در این قبل مراد در کتب ادبیه مانند الفقه و التفسیر و الاقتصار (به) و نظایر آنها بطور خودکار دفعه و رسوا آن زمان بوده است و برای تحقیق در آن رجوع شود جعلیه ۳۳۵. ۲- ح د: «دافعی» ۳- از آیه ۱۰۰ سوره مبارکه توبه ۴- مراد از دافعی چون جبر است از این روی خطا را جمع آورده است. ۵- ح د: «و دشنام میشود و بگوشت نمی زند» (و افعال سایر جمله را نیز نفی آورده است). ۶- ح د: «و همه» ۷- ب ن د: «پوست» ح: «پوست» (با یا عربی که با یا یافعه باشد) و پوست (بکسر یا قافه و سکون سین و ثاء در آخر) یعنی و سق است. ۸- ح د: «ویر گد» ۹- ح د: «دوخته» بوده. ۱۰- ن: «بگفتم».

دگر یانه نکر اری فایده کردن از غایت بی علمی و کمال احمقی باشد و ما را جواب ضرورت است.

اما آنچه گفته است: «دانشی مشاهده جبهودان دارد، بصداقه و حشمت و بدست» که بدینقول را براب این کتاب کسبش و ناسبی را مشاهده است از وجود دیگر کائنات جبهودان و میانه را با دانش طریقت که چون بنویسند بصحت دلیل بدانند اما آنچه گفته است درین صورت که «جبهودان بر من» و «توسعه» کرد و «وسیر و نیاز خواستند، چترها کردند بدین طلب کرده سبحان الله العظیم چنانچه است مجبران و ناصیبان و مشبهان در این صورت جبهودان او را «مناجات آدم که: درینا تلقینا آفرینا» را کرد و «مناجات ایلین طلب کرد که: رب بما اقویتی» درود و تو حیدر گفتند و «جبر و نصیب اختیار کرده و تو حیدر پاک را پذیرا دست بدانند و «کافر و یکه شکسته را اختیار کرده و امامی نص» تصور را ترک کرده و اختیار و جایز الخطا طلب کرده و شریعت که از قول خدای مصطفی پورده را کرد و «قیاس حبل و ذیل راخی شد» تا با جبهودان مشاهده دارد کما قال: مالی: قال: آتیدلوا لعدی هوادی بالبنی هوخیر» اگر ایشان را ازهر پدر کردند ایشان را از پدر پدر کرده

اما جواب آنچه مذکور شد و مسکن اختیار کردند که دوست و همی مانند که در
هر طایفه ای و مذهبی هم غالب باشند و هم مغلوب هم دروغش باشد و هم توانگر،
و هم دلیل باشد و هم بد دل، این مخصوص نباشد مذهبی و طریقتی، عام است
در همه طوایف باشد تا اگر شیعیان بساطه و مردغان زیون باشند همه معیبران

[illegible]

و اصحابان و بلاد ماژندران زبون^۱ باشند و امثال آن خود معلوم است^۲ و بدلیز ی
و جرات چه ملاخرات است که لمحدان و کفران بیشتر ملیز دشمن و باشند و این متغیج
مذهب و اعتقاد و بنشاید و عاقل چون تأمل کند باندازه و السلام علی النبی و آله
۱۳۳۳ گفته است: در کتاب المبدی ساخته است بنشیند طریق آورده
است که: هر یک از وجود صحابه که از دنیا بر نهند آنرا بشان چه باشد و محمّدین
کعبه اقر علی گویند من شنیده ام امیر المؤمنین علی که در اول من مشکلی بر شکم
بسته بودی از کبر سنکی، و اکنون دهده عمر دوازده هزار دینار عطا یی من است
و عمر چندم ز معدود به یلمه او که می رود از آن جمله یکی رشتع^۳ یون عمر بدنی الله گفته
چون دناش رسید هشتاد هزار دینار از آنرا می آید یفرمود تا بایست المال بر دین و معتقد
درد و ام باشد یفر دنا از آنرا بگفت: تا باز دارنده و بعد از آن حمیر خورده سه هزار شتر
اروا^۴ و ی پادش شتر گزانی و پنج هزار پادش صبیق و بر زاننده و دیوشت مادران
در کله و پنجده شتر آپه کشیدند که کشته یی اندا^۵ یسرون از دگر مالها و چهارده
خاشت و یازده پسر و دختر، شش یک زشت هشتاد هزار دینار بر آمد، و پنجده هزار
دینار و صایست کرد یسرون تر کشت^۶ تا بغار یازان اسلام دهند یا صد پنجده اسب
سبکی و هزار و پادش شتر از هر سیل^۷ و آنچه از عثمان عثمان یازمانده هزار
هزار دین بود و حیرست و پنجده هزار دینار و صد پنجده اسب، و دوازده شتر و این
معهضوخا^۸ یفادرت کرد و آنچه از زین می آید پنجده چهار هزار دین و پسر و اسکندریه
در کتاب جمیع الشرف یاد کرده و نام برده است و مراد جایجا همان شهر کوچک است که از
اوس روی بوده است

[illegible]

وَمَكَهَ وَدِينَهُ وَكَوْفَهُ سَبَّاحَ بِيَادِي بِلَانْدِ بِيَهْلِ اَرْدَمِ، وَأَتَيْهَ اَزْ طَلْعَةِ بِلَانْدِ
ضَبْعِ دَقْقَاتِ بِيَهْتَادِ هَزْ اَرْدَنِانِي اَسْنَدِ دِهْزَارِ خَوَارِ دَمِ تَبَا صَدْرِ اَرْدَمِ هَهْ، وَبِهَارِ
سَحْرِ اَرْدَنِانِي هَهْ وَبِسَفَادِ اَرْدَمِ هِي جِي كَرِ يَمُونَوَقَا كَلِيزِ كَشِ حَكَايَتِ كَرْدِ كِهْ دَوَرِي
بُودْ كِهْ سَهْزِ اَرْدَمِ يَكْ دُفْعَه بَدَايْ دِهْ رُو زْ دَوِستِ تَرَا طَلْعَا دِهْ هَهْ دَوِستِ
دَوِستِ بَنَدَهْ، وَبِهَارِ دَمِ شَرِ آبِ كَشِ بِلَانْدِ يَأْ كُوسَقُنْدِ كَلَا بِيَهْلِ دِهْ سَلْبِيَهْ
هَزْ اَرْهَزْ اَرْدَمِ اَوْرَا غُلْمُ مَلِكِ بُوْدِ دَوِستِ هَزْ اَرْدَنِانِ دَرِ طَلْعَتِ بُوْدِي وَآ تَيْهْ اَزْ
خَبَا بَنِي اَلْوَا تَبْعَانْدِ بِيَهْتَامِ اَرْدَمِ بُوْدِ، اَوْرَا زْ دَعْوِ بِلَانْدِ سَلْبِيَهْ بُوْدِ وَآ تَيْهْ
اَزْ خَلَا طِينِ اَبِي بِلَانْتَمِ بِلَانْدِ خَتَمِ اَرْدَمِ وَبِهَارِ هَزْ اَرْدَنِانِ بُوْدِ، وَآ تَيْهْ اَزْ دِي
اَبِنِ نَامِ بِلَانْدِ بِيَهَارِ دَمِ هِي هَزْ اَرْدَنِانِ بُوْدِ وَبِهَارِ اَرْدَمِ بِيَسِ دَوِستِ وَبِيَهْ
هَزْ اَرْدَنِانِ مَتَاعِ، وَآ تَيْهْ اَزْ مَسَلَمَتِيْنِ بِلَانْدِ بِيَهْتَامِ هَزْ اَرْدَنِانِ اَمْدِ، وَآ تَيْهْ
اَزْ مَعْمَدِنِ مَسَلَمَتِ الْاَصَا هَهْ بِلَانْدِ بِيَهْ هَزْ اَرْدَنِانِ بِيَسِدِ، وَبِهَارِ اَرْدَمِ بِيَهْتَامِ بَا
دَوِستِ وَبِيَهْ شَرَوْسِ هَزْ اَرْدَمِ كُوسَقُنْدِ وَآ تَيْهْ اَزْ عَقَبَتِيْنِ عَامِ الْبَهْتِي بِلَانْدِ
سَهْزِ اَرْدَمِ وَبِهْلِ هَزْ اَرْدَنِانِ اَمْدِ وَآ تَيْهْ بِلَانْدِ بِيَهْتَامِ هَزْ اَرْدَنِانِ * بِلَانْدِ

يسمى الفروغ من الناس ودرنبايه گفته: وفي حديث عمر ال له ابن عوف: يحضر بك غوغله الناس، أمل الفروغاء الجرادحين ينفث للظبيان ثم استمر الغللة من الناس والمترعين الى الشر، و بعد أن يكون من الفروغاء الصوت والجليلة لكثرة انهم وصاحبهم.

۱- در مثنوی **الآرب** گفته: و عمار کسحاب زمین و آب و مائدان و مناد: لا ادعوا و لا تقادروا فی شیء و کلامه که موصی را خسته گردانند و میفرمایند گیاه، منزل و درخت خود را و رنگه مرغ و دشت و اسباب خانه بقالا، به تکیه اعزازی کثیر الشاع و بر گردله زشت و اسباب که جز در حد و نسبی آن استعمال نکنند، و لغتضمر. و نیز در مثنوی **الآرب** گفته: ضمیمه با قفص آب و زمین و مائدان و بیار برآمد از فیه و جز آن. و ضمیمه قفص و ضیاع کرجال و ضیاعات جمیع. ۲- ۳- ۴- ۵- ۶- ۷- ۸- ۹- ۱۰- ۱۱- ۱۲- ۱۳- ۱۴- ۱۵- ۱۶- ۱۷- ۱۸- ۱۹- ۲۰- ۲۱- ۲۲- ۲۳- ۲۴- ۲۵- ۲۶- ۲۷- ۲۸- ۲۹- ۳۰- ۳۱- ۳۲- ۳۳- ۳۴- ۳۵- ۳۶- ۳۷- ۳۸- ۳۹- ۴۰- ۴۱- ۴۲- ۴۳- ۴۴- ۴۵- ۴۶- ۴۷- ۴۸- ۴۹- ۵۰- ۵۱- ۵۲- ۵۳- ۵۴- ۵۵- ۵۶- ۵۷- ۵۸- ۵۹- ۶۰- ۶۱- ۶۲- ۶۳- ۶۴- ۶۵- ۶۶- ۶۷- ۶۸- ۶۹- ۷۰- ۷۱- ۷۲- ۷۳- ۷۴- ۷۵- ۷۶- ۷۷- ۷۸- ۷۹- ۸۰- ۸۱- ۸۲- ۸۳- ۸۴- ۸۵- ۸۶- ۸۷- ۸۸- ۸۹- ۹۰- ۹۱- ۹۲- ۹۳- ۹۴- ۹۵- ۹۶- ۹۷- ۹۸- ۹۹- ۱۰۰- ۱۰۱- ۱۰۲- ۱۰۳- ۱۰۴- ۱۰۵- ۱۰۶- ۱۰۷- ۱۰۸- ۱۰۹- ۱۱۰- ۱۱۱- ۱۱۲- ۱۱۳- ۱۱۴- ۱۱۵- ۱۱۶- ۱۱۷- ۱۱۸- ۱۱۹- ۱۲۰- ۱۲۱- ۱۲۲- ۱۲۳- ۱۲۴- ۱۲۵- ۱۲۶- ۱۲۷- ۱۲۸- ۱۲۹- ۱۳۰- ۱۳۱- ۱۳۲- ۱۳۳- ۱۳۴- ۱۳۵- ۱۳۶- ۱۳۷- ۱۳۸- ۱۳۹- ۱۴۰- ۱۴۱- ۱۴۲- ۱۴۳- ۱۴۴- ۱۴۵- ۱۴۶- ۱۴۷- ۱۴۸- ۱۴۹- ۱۵۰- ۱۵۱- ۱۵۲- ۱۵۳- ۱۵۴- ۱۵۵- ۱۵۶- ۱۵۷- ۱۵۸- ۱۵۹- ۱۶۰- ۱۶۱- ۱۶۲- ۱۶۳- ۱۶۴- ۱۶۵- ۱۶۶- ۱۶۷- ۱۶۸- ۱۶۹- ۱۷۰- ۱۷۱- ۱۷۲- ۱۷۳- ۱۷۴- ۱۷۵- ۱۷۶- ۱۷۷- ۱۷۸- ۱۷۹- ۱۸۰- ۱۸۱- ۱۸۲- ۱۸۳- ۱۸۴- ۱۸۵- ۱۸۶- ۱۸۷- ۱۸۸- ۱۸۹- ۱۹۰- ۱۹۱- ۱۹۲- ۱۹۳- ۱۹۴- ۱۹۵- ۱۹۶- ۱۹۷- ۱۹۸- ۱۹۹- ۲۰۰- ۲۰۱- ۲۰۲- ۲۰۳- ۲۰۴- ۲۰۵- ۲۰۶- ۲۰۷- ۲۰۸- ۲۰۹- ۲۱۰- ۲۱۱- ۲۱۲- ۲۱۳- ۲۱۴- ۲۱۵- ۲۱۶- ۲۱۷- ۲۱۸- ۲۱۹- ۲۲۰- ۲۲۱- ۲۲۲- ۲۲۳- ۲۲۴- ۲۲۵- ۲۲۶- ۲۲۷- ۲۲۸- ۲۲۹- ۲۳۰- ۲۳۱- ۲۳۲- ۲۳۳- ۲۳۴- ۲۳۵- ۲۳۶- ۲۳۷- ۲۳۸- ۲۳۹- ۲۴۰- ۲۴۱- ۲۴۲- ۲۴۳- ۲۴۴- ۲۴۵- ۲۴۶- ۲۴۷- ۲۴۸- ۲۴۹- ۲۵۰- ۲۵۱- ۲۵۲- ۲۵۳- ۲۵۴- ۲۵۵- ۲۵۶- ۲۵۷- ۲۵۸- ۲۵۹- ۲۶۰- ۲۶۱- ۲۶۲- ۲۶۳- ۲۶۴- ۲۶۵- ۲۶۶- ۲۶۷- ۲۶۸- ۲۶۹- ۲۷۰- ۲۷۱- ۲۷۲- ۲۷۳- ۲۷۴- ۲۷۵- ۲۷۶- ۲۷۷- ۲۷۸- ۲۷۹- ۲۸۰- ۲۸۱- ۲۸۲- ۲۸۳- ۲۸۴- ۲۸۵- ۲۸۶- ۲۸۷- ۲۸۸- ۲۸۹- ۲۹۰- ۲۹۱- ۲۹۲- ۲۹۳- ۲۹۴- ۲۹۵- ۲۹۶- ۲۹۷- ۲۹۸- ۲۹۹- ۳۰۰- ۳۰۱- ۳۰۲- ۳۰۳- ۳۰۴- ۳۰۵- ۳۰۶- ۳۰۷- ۳۰۸- ۳۰۹- ۳۱۰- ۳۱۱- ۳۱۲- ۳۱۳- ۳۱۴- ۳۱۵- ۳۱۶- ۳۱۷- ۳۱۸- ۳۱۹- ۳۲۰- ۳۲۱- ۳۲۲- ۳۲۳- ۳۲۴- ۳۲۵- ۳۲۶- ۳۲۷- ۳۲۸- ۳۲۹- ۳۳۰- ۳۳۱- ۳۳۲- ۳۳۳- ۳۳۴- ۳۳۵- ۳۳۶- ۳۳۷- ۳۳۸- ۳۳۹- ۳۴۰- ۳۴۱- ۳۴۲- ۳۴۳- ۳۴۴- ۳۴۵- ۳۴۶- ۳۴۷- ۳۴۸- ۳۴۹- ۳۵۰- ۳۵۱- ۳۵۲- ۳۵۳- ۳۵۴- ۳۵۵- ۳۵۶- ۳۵۷- ۳۵۸- ۳۵۹- ۳۶۰- ۳۶۱- ۳۶۲- ۳۶۳- ۳۶۴- ۳۶۵- ۳۶۶- ۳۶۷- ۳۶۸- ۳۶۹- ۳۷۰- ۳۷۱- ۳۷۲- ۳۷۳- ۳۷۴- ۳۷۵- ۳۷۶- ۳۷۷- ۳۷۸- ۳۷۹- ۳۸۰- ۳۸۱- ۳۸۲- ۳۸۳- ۳۸۴- ۳۸۵- ۳۸۶- ۳۸۷- ۳۸۸- ۳۸۹- ۳۹۰- ۳۹۱- ۳۹۲- ۳۹۳- ۳۹۴- ۳۹۵- ۳۹۶- ۳۹۷- ۳۹۸- ۳۹۹- ۴۰۰- ۴۰۱- ۴۰۲- ۴۰۳- ۴۰۴- ۴۰۵- ۴۰۶- ۴۰۷- ۴۰۸- ۴۰۹- ۴۱۰- ۴۱۱- ۴۱۲- ۴۱۳- ۴۱۴- ۴۱۵- ۴۱۶- ۴۱۷- ۴۱۸- ۴۱۹- ۴۲۰- ۴۲۱- ۴۲۲- ۴۲۳- ۴۲۴- ۴۲۵- ۴۲۶- ۴۲۷- ۴۲۸- ۴۲۹- ۴۳۰- ۴۳۱- ۴۳۲- ۴۳۳- ۴۳۴- ۴۳۵- ۴۳۶- ۴۳۷- ۴۳۸- ۴۳۹- ۴۴۰- ۴۴۱- ۴۴۲- ۴۴۳- ۴۴۴- ۴۴۵- ۴۴۶- ۴۴۷- ۴۴۸- ۴۴۹- ۴۵۰- ۴۵۱- ۴۵۲- ۴۵۳- ۴۵۴- ۴۵۵- ۴۵۶- ۴۵۷- ۴۵۸- ۴۵۹- ۴۶۰- ۴۶۱- ۴۶۲- ۴۶۳- ۴۶۴- ۴۶۵- ۴۶۶- ۴۶۷- ۴۶۸- ۴۶۹- ۴۷۰- ۴۷۱- ۴۷۲- ۴۷۳- ۴۷۴- ۴۷۵- ۴۷۶- ۴۷۷- ۴۷۸- ۴۷۹- ۴۸۰- ۴۸۱- ۴۸۲- ۴۸۳- ۴۸۴- ۴۸۵- ۴۸۶- ۴۸۷- ۴۸۸- ۴۸۹- ۴۹۰- ۴۹۱- ۴۹۲- ۴۹۳- ۴۹۴- ۴۹۵- ۴۹۶- ۴۹۷- ۴۹۸- ۴۹۹- ۵۰۰- ۵۰۱- ۵۰۲- ۵۰۳- ۵۰۴- ۵۰۵- ۵۰۶- ۵۰۷- ۵۰۸- ۵۰۹- ۵۱۰- ۵۱۱- ۵۱۲- ۵۱۳- ۵۱۴- ۵۱۵-

از عقاید یاسنجده اردرم نقد و چهل هزار دینار، و آینه از یلی بر آینه میانه بهزار
 هزار دینار و صد هزار دینار، و صامت و طاق بر آمد. و آینه از حکیم بن حزام اختری
 میباید آردا صدویست سال بود که سرایش معاویه درمکه پنجاه هزار دینار بخريد
 از دره و از کوه مالش چهل هزار دینار بود. و آینه از حو طیب بن عبدالعزیز
 میباید. و آردا صدویست سال بود شصت هزار دینار، و از بوهردر ده هزار دینار میباید.
 و مال انس مال کوفه زندان آردا قیاس بود، و از فرزندانش یوکی با سخاوت و مروت
 ایشان بخدای میباید که حدش بود و زینش میبختند. و از عبدالعزیز عربین
 عاص دویست هزار دینار میباید، و از عبدالعزیز سیصد هزار دینار میباید و املاکش پنجاه
 هزار دینار بر آمد. و از عبدالعزیز سی هزاره از نواردوز اردرم و یاسنجه از دینار میباید.
 این همه پوشان نادمانا دوروش و درماند چنگونه بود دیاروی فایانم کرد.
 یو کثرت سیدان و از آخرین افضل الصلای جبین همه از غنیمت کافرا بدیشان
 رسیده بود و در راه خدای از دین سرف می کردیم.

اما جواب این ترهات و خرافات و طامشات^۱ مطول که نه بموضع خویش

[illegible]

این خارجی بیان کرده است مستثنی بر آن باشد اله تعالی:

اما جواب آنچه گفته است که: «راغبیان گویند: رسول خدا در پیش پرده است که این مصاف اولی من است که با من مطلق کند علیه السلام که اجماع ائمه است که بلفظ می وارد خویش گفته است الفخری و از باری تعالی در دعوی است به حاجت بنواسته است: اللهم احیی مسکیناً و امثلی مسکیناً، و احیی فی ذمیرة المساکین». و آنچه عایشه گفت: «ما دخل بیت نبيک من قبل قط» و ما غلب الک مجتهد نلاحظه انما میثالیات فقط معنی آنست که در وقت حجی رسول بر رزنی نبود که آید بدان بیرون. و در غریب الحدیث هست که: خرج رسول الله صلی الله علیه و آله من المدينة علی سبعة فتمسکوا بها حیاتی علیها فوصف لم یبق منه الا قرعاه معنی آنست که: مصطفی از مدینه بیرون آمد بر سرخی شسته؛ پیچ خرد در بال مادر، گلبی روی انداخته که آن کلمه الا پیشش نمانده بود. و امیر المؤمنین از زهد مصطفی چنین لفظ

طعامت بسم و روزه حاجات در اصل هر بی است چند بعیم و فارسیان شریف استعمال کنند معنی اقوال پراکنده و سخنان بی اصل در برهان که بعضی صوفیان برای گرمی بازار خود گویند.

۱- م ب ن ح د: «در ویسی» (و کلمتین در اینجا نیز بین همزه غلط شده است). ۲- دنیا یا این الاثر و جمیع الهمم و روضة الاطمان و با وسوسه کتب نقل و شرح شده است و ما نیز در ذیل همین مورد از چاپ اول که برخی از عبارات ایشان را نقل کرده ایم تراجم انقش می ۳- در جهان گفته: «بروزن بروزن گر دین آتی باشد که بدان آرد و فکر و ادویه جابه گرفته و امثال آن نیز زنده و نیز در جهان گفته: «بروزن بروزن صفت سخن بروزن باشد که آرد بر است و هر چه سوراخ را گیرند عروما. ۴- «بروزن ن ح د: «زنده. ۵- مراد غریب الحدیث آری عید القاسم بن سلام روی است که سال ۲۲ مرده است و این الاثر حدیثی را از او نقل کرده است در لفظ و صله پس گفته: «والصلوة الا ان الطریقه الظاهر، و الحذافی الجیشی، و القومض الفطیفة و قرعها ظهر ما».

تکلف کرده می یابد: من حدیث را در غریب الحدیث هر روز که در حیدر آباد هند چاپ شده است. سال ۸۱۳۸۷ = ۱۹۶۷ هجری در جلید یاد نکرد و بطور قطع در آنجا هست و چون فهرست ندارد و من متون روز بقصد نفس با عیله گشتم، و در جلد دوم نهایی این اثر که در مصر پیشتر ظاهر احمد زوی و محمود مصطفی چاپ شده است در ذیل جلد ۲۹ که من حدیث در آن منضمه مذکور است این عبارت مذکور است و در باب الهی القومض و القومض و القومض القومض. و در حدیثی نیز در کتاب الفائق حدیث را نقل کرده و معنی آنرا ذکر نموده است (در حدیث و بیاد و اصادح الفیه ج ۲ چاپ ظاهر سال ۱۳۶۷ هجری قمری ص ۲۳).

جاءت کرد: و کان علیه السلام یر کب الحمار المادی و یر دف خلفه و امثال این حکایات که در آثار همت پنداری همه دروغ است مبارک باد قول خواجه ناصبی که آن اولین که توانگر باشد و امثا نیست جو خودن علی باخت کردن عمر قیاس باید کردن اگر بدو می بود اگر بتواند، اگر قناعت که خواجه همه روز بقا عمر بر سر را فسیان می زند، و امثا حکایت چادر دختر خیر البشر با کلمه: «بویگر قیاس می یابد کردن که بدوش فرو گرفته بود» و خواجه با صمدی است که از آن فقر و کلمه: «لاقی می زند تا چون حکایت علی و فاطمه کند قسه بویگر و عمر فراموش نکند.

امثا آنچه گفته است که بعضی گفت: من در حدیث عمر در آنده هزار دینار عسل است دروغی صریح است و چنانی یاد شده است و ذکر بوده است مبارک باد.

امثا آنچه گوید که: «عمر چند خیمه و دینه بطعمه علی کرده بود» هر عالمی که داند که عمر بندگان ملکی با فاطمه شمس چندان منازعت کند داند که در بعضی بانی بنهد و آن قسه عمر وقت که فدای دختر مصطفی باز کردند پس چگونه زیادت آن کار چیزی بلی دهند؟ نامحال این دعوی از این جهت معلوم خود که هنوز که او کفایت بعمر ائ و استحقاق بطعمه و علی روا کردی اولین از آن بودی که با آخر یسبح و خیر آن بی استحقاق بطعمه علی کردی، «و امثا قاست که یسبح آبی بود» که خود علی آورده بود، بوقت رسول هر روز بگر مکه برقی و اندکی بگشود تا آب ظاهر شد و عمر را و شمر را در یسبح هن کز حقی نبود و آن محالات که گفته است که: «از هر یکی از صحابه چند بازمانده خدای تعالی عالم است که بیشتر دروغ است و عقل طفل را بر چشمان دماوی خنده می آید وقتی گوید: چون عمر در

۱- «دوست جره. ۲- ن کلمه و صبر را ندارد. ۳- ن میان میان دوستان را ندارد. ۴- در حدیثی الاثر گفته: «ضیمه با فتح آب و زمین و مانند آن و بسیار آمد از ظله و جوان، غنیمه بیاه صفر آن و ضیاع جمیع آنست. ۵- م ب ن: «که فدای از دختر مصطفی. ۶- ج د: «پس چگونه زیادتی چیزی بلی دهام. ۷- ج د: «یاد شده: «و امثا آنکه از ناپاکی این مجری یکی اینست که مثل امیر المؤمنین را چنین اجرای الفاظ کند. که: «بطعمه و طعمه وی کرده که در حدیثی را با جلال قدر و صمدت و امامت و فرغ طاعت از دنیا این قدر نصیب نبرد تا بقیل غیری زندگانی کردن و صفا خود را با چسب و از بطن مادر آورده است. (د و چسب ندارد). ۸- م ب ن: «که علی پدر آورده بود. ۹- م ب ن: «که از هر یک».

پوقت حسن که زهر خداجد به غوث بوهیره و عمرو عاص و ش حبیب بود، پس صیغ نباشد که از ایشان مالی بازماند. اما عاقل داند که آن نه مال باشد و پال و نکال باشد و بدان مفاخرت نمودن غایت جهالت و شلال باشد.

اما حدیث انس بن مالک باری مالی داند که دروغ محض است که در شدت فقر و در پستی پرد تاد آثار هست که در آخر عمرش با حجاج پیچید بن یوسف التقی آمد و آنس از منمشان؟ صحابه بود چون پیچید رسید بن قعی داشت پیروی فرو گذاشته باد درآمد ویر داشته لایین شده بود دین من ۲۰ بر در پیش ظاهر شده حجاج پرسید: این چیست؟ گفت: روزی شوری علی از من گواهی خواست باز پوشیدم و گفتم: مرا بیاد نیست مرا تقرین کرد و گفت: اگر دروغ می گویی باری مالی ترا امتحان کنادیمش که هر که که خواهی که باز پوشی ظاهر شود حجاج او را قبول نکرد و هیچ بدو نداد و در پیش و محتاج می شد تا اگر همه دعاوی منستند حق مالکدان چنانست که در حق انس پس همه دروغست و گریه می راست است. مبارک بادا اگر بحال نداشتند حساب قیامت و وقوف در صحنه باشد و گریه برام داشتند خود عتاب باشد؛ فی حلالها حساب و فی حرامها عتاب؛ پند بیک اهل حق

۱- در سابق گفتیم که این انتشاره اگر درست باشد باید کسانی که طرف خور می باشند زنده بوده باشند اما شرحی را بطور تفصیل بیان کردیم در تعلیقه ۴۴۴ اما عمرو عاص؛ او نیز قبل از این تاریخ مرده بوده است و نص عبادت ابن اثیر در سده ۴۴۴ به در ترجمه عمرو عاص این است: در امتحان معاویه علی مصرا لی ان ماتت سنة ثلث و اربعین و قبل؛ سنة سبع و اربعین و قبل؛ ثمان و اربعین و قبل؛ سنة احدى و عشرين و الاول اصبح پس یا یقول انیر یقول عمرو عاص بحسب تاریخ طرف خور قرار گرفته باشد و الله اعلم. ۲- در منتهی الارباب گفته: «انتجاع بطلب آب و طوف و نعلت و نیکویی شدن و یقال: هؤلاء قوم متجوزون و مراد استعلاء و طلب مالی وصالی کردن است. ۳- ح ۲۰: در حجاج بن یوسف نفی رفته. ۴- و مصرا و جمع مصراست بضم می و فتح هین و میم مقصد (صیغه اسم مفعول از باب شمول) یعنی میر مردان و سایر خورگان. ۵- ن در قعی بعد از اماره. ۶- ۲ ب: «بر روی» حد نیز آنرا ندارند. ۷- در خیال اللغات گفته: «برس بنشین» مرضی است که دانهای سیاه یا سینه از اندام پدید آید (از تشبیه) و در منتهی الارباب گفته: «برس» یعنی اندام از فساد مزاج. ۸- ح ۲۰: و علی مرتضی. ۹- ۲ د: «یعنی برص که رویت». ۱۰- در منتهی القلوب حد.

چنین است که از مصطفی (ص) از مال دنیا هیچ بازماند الا از متقولانی از آلت و سلاح و کسوت خاص و از علی مرتضی (ع) آن شب که او را دفن کردند بازماند حدیثی علی علیه السلام بشیر بر آمد و گفته

یا معاشر الشیعة لقد فقی فی حینم اللیلۃ رجل کم یتسینه الا لا کون بعمل و کم یدر که الا خیرون بعمل و ما خلک صغیرا ولا یتبعا الا سیفیا که در هم آرد آن یقین می یها خادما لا یخلیه.

بیشتر از هفتصددم نبود. و فضیلت انبیا دادا باین افتخار مال طلبان یکی اینست که نبی می گوید اللهم اخرجنی مسکینا، ولی می گوید: یا سفیراه و یا یتبعا غیر یغیرت و من یفدنا فم که قارون و دود و قیس و دود و خاقان و کشتان باشند که بهمال ظاهر کنند ندانستم که صحابه رسول باز دل چنین آیت که: [اعلموا] انما الصیوة الدیالیه و زینة و تفاخر بینکم و تکافؤ فی الاموال الا اولاد و ما فاند این یسگو به جمع حطام پدر خوف دلیا کنند. و پنداری خواجه ناصی آن حدیث گفت ویده است که بود بهمالی سلمان رفتان بنی ملک یافته و مصطفی بهانه علی آمد علماء دلیا یافت و آن غیر را پنداری متکبر سنت که سید علیه السلام گفته متفان و باخیا نمیکفت بود گفته من از ایشان هستم سید گفته یا با پدر ایا که قوت قنایه؟ یا یا؛ قال: لا، قال علیه السلام: ایا که قوت یومین؟ قال: لا، سید گفته: قوت یکه روزمداری؟ گفته: خاتم، گفت که: تواز نهنگان با بنی پنداری عمر و عثمان و عبد الله بن حنن و طلحه و زبیر و بوهیره و عاص و انس و سعد و قاس ازین خبر یسگانه بودند که مالهای عظیم بر سر یکدیگر می نهادند و بیچاره این ناصی مست دانا گاه ۱۰ بوده است

۱- ح ۲۰: و از آنکه. ۲- و از آنکه صلاح. ۳- و از آنکه صلاح. ۴- ح ۲۰: و از آنکه. ۵- ح ۲۰: و از آنکه. ۶- ح ۲۰: و از آنکه. ۷- ح ۲۰: و از آنکه. ۸- ح ۲۰: و از آنکه. ۹- ح ۲۰: و از آنکه. ۱۰- ح ۲۰: و از آنکه.

منفعت از محبت باز نمانده است و از آن غیر بیگانه بوده است که امیر عبادی
 شش دوازدهمین آورده است که: یکی از صحابه متوفی شد که ده دینار داشت سید
 گفت: شایردی نماز کنید که دینار داده است. ای عیوب موسی عیسی در کسوت
 دروغی دعوت کرده فرعون و قارون در لباس توانگری دعوت کرده، آنکه
 خواجیه توانگری صحابه و جمیع مال بر سر راضیان می زند و نداند که مال دینار
 قدری باشد و نسیب دینار را خطری باشد. الاوزر و بیل و کنگال و حساب و حقوق
 قیامت. و پنداری که خواجیه ناصبی آن خبر شنیده است که همه اصحاب الحدیث
 چون محمد بن اسماعیل البخاری و مسلم بن الحجاج و غیر ایشان روایت کرده اند
 که: جبریل بسمعت (ص) آمد و گفت: یا محمدان! دیکر نفسی که السلام و یقول
 یا محمد! ان شیت جمعت لك بطعام مکتة ذهباً و فیته؛ قال: لا یارب! اوجع
 یوماً فاشکرک، و اشیع یوماً فاحسدک و چون مصطفی با جلال
 مرتبت و وفور عظمت روزی گرسنگی خواهد در روزی سیری، و در قصه قارون
 چنین باشد که: و آیتام من الکونما ان مفاصله لتو بالعبیة ولی القو و خواجیه
 شنی گوید: عمر عثمان و طلحه و زبیر و از آن هر از دم و دینار باز ماند، همان
 که این موافقت قارون باشد یا متابعت پیغمبر؟ این دعوی در صحابه اگر راضیان
 کرده بودند مستحق ملامت و لعنت بودند اما چون مستیان کنند با یکی باشد
 و پندار که با این چندین الزام جلود نتوان کردن و ندانست سود ندارد.

و دیگر آنکه خواجیه مجبّر^{۱۱} همه ساله از پیران طریقت لاف می زند که
 شبلی را قناعت چگونگی بوده است، و جشید را کسوت چگونگی بود؛ اگر آن
 سنت است پس جمیع مال مکر بدعت باشد، و کس جمیع مال سنت باشد مکر ترا
 دینار! و بدعت باشد و بیچاره کسی که از شریعت و طریقت چنین بیگانه باشد

۱- ب ن ح ۵۵ و دروغی.
 ۲- ح ۵۵: دعوی کردند. ۳- م ۴ ج ۵۵ و دعوت
 کردند. ۴- یعنی قدری متولی. ۵- م: و باجالات مرتبت ج: و باجالات قدری.
 ۶- از آیه ۷۶ سوره مبارکه قصص. ۷- ح ۵۵ و از هر و عثمان و طلحه و زبیر. ۸- ح: و
 در پنداری با چندین. ۹- ح ۵۵ و توان کرده. ۱۰- ح ۵۵: و خواجیه مجبّر مدعی.

که رسول گوید: حب الدنیا داس کل خطیئة. و جانی گوید: من أحب دنياه أضر
 بآخرته (الخبیر) و دیگر جای گوید: ان الله تعالی لم یطر الی الدنیا منذ خلقها
 بنفسها لها و باری تعالی گوید: انما أموالکم و اولادکم فتنه و جانی گوید: ان الله
 لا یحب المرءین یس خواجیه شنی بخلاف این همه تنصیف کند و باید که گوید
 صحابه علم و طاعت طلب کردند گوید: مال و نعمت و ذر و سیم و خر و گاو و شتر طلب
 کردند آنکه این منفعت منقبت خواند و فضیلت راضیان داند و هر عاقل عالم کامل
 که این فصل و جوابش باستفا بر خواند نقصان مذهب منصف و نقصان عقلش بداند
 و الحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: و فضیلت شصت و یکم دانی گوید: و وجود زن و عیة
 زنا و خاله زنا بر زن شاید کردن و این مخالفت^{۱۲} شریعت است.

اما جواب این شبهه آنست که این معنی بذهبی شیعته چنانست که چون
 مزد با وجود عیة و خاله که زن او باشد خواهد که دختر برادر و خواهر ایشان را
 نکاح کند! لایستووی و اجازت و رضای عیة و خاله ایشان نتواند کردن، و مگر نکاح
 کند بی رضای ایشان! آن نکاح موقوف باشد در رضای ایشان اگر بدان نکاح

۱- از احادیث بسیار مشهور و معتبره از پیغمبر اکرم بطریق عامه و خاصه است و میبوی آنرا
 در جامع صغیر از شعب الایمان یعنی مرسل از حسن نقل کرده که رسول (صلعم) فرمود: و حب
 الدنیا داس کل خطیئة و طالب سایر موارد به تفصیل رجوع کند. ۲- میبوی در جامع
 صغیر از سند احمد و مستدرک حاکم بر سبیل ابریموس نقل کرده که رسول اکرم (صلعم) فرمود:
 من أحب دنياه أضر بآخرته و من أحب آخرته و من أحب آخرته أضر بدنیة فافرو ما یبقی علی ما یبقی و در کتب
 معتبره و کفر برین نیز روایت شده است. ۳- میبوی در جامع صغیر از تاریخ حاکم از
 ابوهریره نقل کرده که رسول اکرم فرمود: و ان الله لم یخلق خلقاً لها نفس الا یمن الدنیا، و ما نظر الیها
 منذ خلقها بنفسها لها و در تعلیق تصحیح اول قسمتی از موارد ذکر این احادیث ایشان داده و معرّفی
 کرده ایم. ۴- م ب ن: و می فرماید. ۵- از آیه ۱۵ سوره مبارکه فاطر و ۲۸
 سوره مبارکه انفال. ۶- م: و جانی دیگر فرماید: ب ن: و جانی دیگر گوید. ۷- فیل
 آیه ۱ سوره مبارکه اعراف و ۱۴۱ سوره مبارکه انفال. ۸- یعنی بعضی آنکه. ۹- م
 ب ن ح ۵۵: و باه پس دوا یعنی دوا است چنانکه اهل لث تصریح کرده اند. ۱۰- م ب:
 و مخالفه ح ۵۵: و خلافه. ۱۱- ح: و رضای و جانی صحیح کلمه در این نسخه

اما جواب این فصل با تعصب که از سر بهمت و بدعت یاد کرده است اولگ اینست که: شیعی نیست که منکر خیر البقاع است که مولد و منافع مصطفی است، و بعد از آن مبدعین اشرف المنازل است که منز و معجز مصطفی است، و در ظرف این دو بقیه خلافتی نیست و در آن هم خلافتی نیست که: القبر روضه من ریاض الجنة، و ظرف و مرتبه هشت با عظمت از مصطفی است و قبر مصطفی روضه رضای خداست؛ و رفت این یق.

[illegible]

و اما دعای داخلین از اوجان و ذریّه‌ها، هم در دست است و رسول گفته است:

۱- ۴: «در زیارت ح ۲: در زیارت باخدا. ۲- ۴: «حق تعالی». ۳- حدیثی که در ۲۴ و ۲۱ سوره مبارکه بقره، ۴- این مطلب حدیثی و عقیده شیعه امامیه است و تحقیق آن در کتب و زیارتیه باخدا و همچنین در عقاید تفسیر و تفسیر نقل می‌شود از اصل آمده است که کتاب باخدا مراجعه کند (ص ۵۲۷-۵۲۸).

خلافت امامت کند که اگر بدست یابد که در شأن علیست بنده ما که خود مسلم نیست و بی مفسران بر آید که در شأن او خاص نیامده است و کریم خود خدای تعالی می گوید: من ولی شما و رسول من ولی شما است و آن مؤمنانی که در رکوع صدقه دادند و کدام کس این را متکبر باشد که خدای و رسول و علی ولی مؤمنانند و معاوی بن مجبب مؤمنانند، این دلیل نکند بر نعتی بر خلافت و از اخبار رسول گویند: ائت منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي دلیل است بر خلافت او، ما بدست کردیم که هارون خلیفه موسی بود بعد از او که او را تو این حدیث نکنی که خلیفه دومی یوشع بود نه هارون، و خود چون علی را نمی کرد چرا بر سر جمهور اصحاب نمی نکرد چنانکه پوشیده نمادهی و هیچ کس انکار نکردی در سفری می بایست و بالان شرعی می بایست چنانکه کنی در زنده کاری کند مدینه کجا بود؟ چنانکه شرح همه شریعت بر سر جمهور صحابه می کرد این کار که بنزدیک تو عیتر است و بانویوت بر ابراست پنهان می بایست بی گواه و قیاله تا یکی گوید: حاضر نبودم، یکی گوید: بدین نه امامت می خواهد اگر چنین بودی که تو می گوئی خدای ما رسولدای گوید: ما کان محمد اباً احد من رجالکم ولكن رسول الله و خاتم النبیین و کفی الله نبيدا، محمد رسول الله، و ما محمد الا رسول، یادآور انا جعلناك خليفة في الارض، هارون، اخلفني في قومي، بدانستم که رافضی ترا می خایند و دروغ می گوید، و درست است که رسول گفته است در حالت وفات الله خلیفتی فی اهلن و بر کنی نمی شکرد و گفت: مر ابا بکر تا اجماع امتش چیست باشد.

۱- م ب ن: چه دلیل خلافت، ۲- م ب ن: درست، ۳- ۴: ویرن بر خلافت ن: در نص و در خلافت ج: در نص و خلافت، ۴- م ب ن: درست، ۵- م ب ن: و که بر انظار نیست ۶- نسخ: یگوا، ۷- صدر آیه ۲۰ سوره مبارکه احزاب، ۸- ذیل آیه ۲۸ و صدر آیه ۲۹ سوره مبارکه فتح، ۹- صدر آیه ۴۴ سوره مبارکه آل عمران، ۱۰- صدر آیه ۴۶ سوره مبارکه م، ۱۱- از آیه ۱۲۲ سوره مبارکه اعراف، ۱۲- اشاره به حدیث معروف است در میان اهل سنت و سیوطی در جامع صغیر ترا از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی.

اما جواب: آنچه گفته است که: شیعه امام نمی گویند، بلی چنین است. و این مذهبی دیرینه است و کهن است، از آن روزگار یاد است این مذهب که آدم بر شیت نمی کرد، بعد از وی همه انبیاهم این کردند و بعد از موسی و عیسی و غیر برین نهادند چون مذهب یو العین اشعر، و حنین نجار، و عیسی و عیسی و غیر ایشان. بمذهب اهل حق امام نمی است و معصوم، و بعد از مصطفی علی مرتضی است بدلائل قاطع که بیان کرده شد و جمده شیت دلائل بر امامت نه از آیت گویند و نه از خبر که این هر دومی است و اما دلائل بر امامت از طریق عقل گوئیم و آن وجود بر است است و جواز خطاب آن چه که بیان کردیم اما آیات و اخبار از برای تأکید دلائل و تعیین امامت آوریم و بیرون از آیات اما، و خبر ذات منی، بسیاری آیات و اخبار است که دلائل است بر امامت علی، و چون کتاب نه در امامت است آنچه در مواضع بر فتاوی منی کفایت است و ما در کتاب دالیر اهلین فی امامة امیر المؤمنین، بیان آیت و درجه خبر و دلائل بر امامت بجمع گفته ایم؛ درین کتاب احتشال نکند چون بخواند بداند.

اما آنچه گفته است که: خلیفه موسی هارون نبود دومی و خلیفه وی یوشع بود، تسبیح افتاد مبارک باد پس درین امت خلیفه همان باید که باشد که باجماع دومی باشد و اجماع است که موسی مصطفی نه بوبکر بود و نه عمرو نه عثمان بلکه علی بود پس خلیفه هم دومی باید تا صورت و مثال درست باشد که آورده است.

و اما آنچه گفته است که: چون علی دامن می کرد بایست که بر ملا خلق

و این ماجه از عایشه و از بخاری و مسلم از ابوموسی و از بخاری از ابن عمرو از ابن ماجه از ابن عباس و سایرین حدیث چنین نقل کرده که رسول (ج) گفت: و مر ابا بکر لعلی بالناس، ۱۳- ع ۲ ب ن: و باجماع.

۱- کذا در نسخ ۲ ب ن: و نسخه ج ندارد و بنظر میرسد که اصل: و بدین بوده است یعنی مذهب شیعه مانند مذهب نازک نیست که رنگ دین با آنها داده اند بلکه اصالت و حقیقت و واقعیت دارند. ۲- مراد آیه نما و لیکم الله و رسول (ج) است که گذشت. ۳- و بلکه قط در نسخه ج م ب ن است.

خلیفتی فی اهلئ، اگر گفته است هم دلالت است بر سبب مذهب شیعه که چون رسول نگفت: الله خلیفتی فی ارضی، عایشه را پیرمای باشد از آن، و چون نگفت: الله خلیفتی فی امتی، پس خواجه ناصبی را در آن نصیب نباشد و چون گفته الله خلیفتی فی اهلئ، معنی اهل فاطمه باشد علی در دفتر زاده اش یعنی که با خداوند امتداد جلی سپردم و علی را بنو، تا خواجه چون معتقد است بداند که گریشاهد نیارود.

اما آنچه بر انکار نصی آورده است که: رسول علیه السلام گفت: مرد ایا بکر تا اجماع امتش چیست باشد اگر چه خبری است که شیعه قبول نکرده است درین صورت: هزار گوی می آید که بفرمانی باشد که این لفظ بنده اند که دلالت است بر نص و در آنست بر اجماع و اختیار و اگر گفتی: مرد و اجماع منکم؛ و اختیار تعیین با ایشان افکندی دلالت بودی بر اجماع و اختیار، چون تعیین مصطفی بکر دو گفت: مرد ایا بکر، تا اختیار و اجماع را اثری نباشد پس برین قول بکر نص رسول است بامامت؛ خواجه باید که همه سببها را بگوید: تا دست از مذهب صدیقین حاصله بدارد و مطلقاً اختیار و اجماع بکر و امام نص گویند بدلالت این خبر تامذهبی نباشد که پنداری از مذهب کهنشان ملال بغاست، و در جواب این شبهات این حجتها کفایت است: والحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: فضیلت حضرت و شهب راضی هرگز نماز وتر نکند و نیز دیگر امام بود حقیقه واجب است، و نیز دیگر شافعی سنت است، و راضی هرگز نکند. اما جواب این کلمه آنست که: مصباح کبیر و صغیر در کتب بی باید گرفتن و بخوانند، و اگر چه کورست و چشم نابینا بمطالعت مصباح بینا قواد کردن نایباند که بمذهب شیعه ناسازشع و وتر چگونگی مؤ کنتست... و ادعیه و ارکان وی چگونگی است... و چه وقت بر خیزند بدان، و در هر شهری اندک از معتقد چگونگی کنند و اینها را [داشتن و] ژان نمایند، و دروغ گفتن، و بریش خویش فتنه بدین که ملال بیدید

۱- ع: و معنی آنکه... ۲- کذا در نسخ و ظاهر: و یا این صورتی یعنی با وجود این و با این حال... ۳- ن: و دلالت بر نص بودن نه بر اجماع و اختیار.

آید ازین جهتها و دروغها. الا آنکه معاً له فر و توان گذاشتن؛ یوحنیفه گویند و اجبت الا بیئت واجب نکنند، شافعی گویند: سنت است الا بیئت سنت نکنند، و بیئت سنت و جوب ساقط نشود و خواجه حنفی سنتی است پس باید که یک در بیئت بیست بکند و این در و ایستاد چون یک بیئت کند حنفی سنتی باشد که خلاف ظاهر است پس اولیتر آنکه در تر نکند نه مستثنی و نه هیچ حنفی سنتی که مذهبش مر کب باشد. اما آنچه بدو یغ گفته است که: راضی فکند با الزام و حجت [بدرست شد که] خواجه ناصبی نمی کند پس می بایدست که این را فضیلت ناصبیان خوانند نه فضیلت راضیان که بقول یوحنیفه بیئت سنتی بیست و بقول شافعی بیئت و جوب روانیست، تا باین قول مستثنی هیچ هر دو نکرده باشد و اگر در همه کتاب این گفته است کفایت است والحمد لله رب العالمین.

آنکه گفته است: فضیلت حضرت و شهب راضی گویند: بیشتر از آنکه آیه تحریم خمر فرود آید علی خمر نخورد و خمر حرام بود همیشه و مقصودشان آن بود که علی خمر نخورده و دیگر همه صحابه خمر نخورده بودند اگر فضیلت علی بدان بود بر صحابه که خمر نخورده بود و نیز سجد نکرد بود پیادری از ما باشند که خمر نخورده باشند، ما و پندران ما هرگز بر سجد نکردیم باید که ما را فضل جلی باشد^۱ و ما گوئیم که: چون آیه تحریم آمد علی کوچک بود، و بر سر منی منع شد بود که او بزرگ شد، و اگر بکر و عمر و اجلا می صحابه خمر نخورده و بر سر سیدند نه حمزه و جعفر و عباس و طفیل خمر نخورده و بر سر سیدند تا بدانی که راضی همه بهوای نفس گویند نه از سر دیانت و حقیقت.

اینست یعنی از فضایع و قیاس بر راضی اعاذنا الله و یا کیم من شرم و وقار و ایا کیم

۱- ع: و نکند... ۲- پوشیده نعمان که این کلمه راضی و آخرین کلمه نسخ و معنی است و از اینجا تا آخر کتاب را ندارد و در او اذعم ندارد... ۳- ع: و نکند... ۴- اسم فاعل است از ویرا و بلا: از او سزا علیه جله بر تافته پس و میری نیست یعنی دعوا از ادای تکلیف می نیکنند و این تفسیر از اصطلاحات فقهی است... ۵- یعنی این سخن و این گفتار است از طفیل و دو صد گفته چون تمیز کردار نیست... ۶- ب: و آیه تحریم خمر نایم بود... ۷- ب: و باید که ما راضی بر علی باشد.

من کیدهم، اِنَّهُ اَعْلَى الْعَالَمِ الْجَوَادِ الْكَرِيمِ، وَاسْتَفْرِغْنَا الْعَالَمِينَ مِنَ الْخَطَايَا وَالْزَلَلِ فِي الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ، اِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ دَعَائِي اِلٰهِ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ وَآلُهُ خَاتَمُ النَّبِيَّاتِ وَخَيْرُ خَلْقِ اِلٰهِ، وَعَلَى آلِهِ وَآسَاطِهِ، كَتَبْتُ وَفَرَسْتُ مِنْ هَذَا فِي الْحَجَّ ٢٠ سَنَةً خَمْسَ وَخَمْسِينَ دُخْسَمَانَةً.

اما جواب این فصل آخرین اینست که: شبهتی نیست که غیر در عهد جملة انبیا حرام بوده است و هرگز روا نباشد که حلال باشد که مَزِيلِ عَقْلِ و نَصَانِ کُنْشُدِ شرع است؛ و در آنکه همه سحابه هم کردند و هم خوردند؛ شبهتی و خلافی نیست و اتفاق فضلا و خلاصت که غیر خورده چون زاهد باشد؛ و بیشترست چون مؤمن باشد؛ و اگر آخیزه و جعفر و عقیل و عباس - رضی الله عنهم - خوردند و بنده مسجد کردند و لاجرم امامت را نپذیرفتند که هر کس که غیر خورده باشد بابت مسجد گرفته باشد و قتی که از آنها توبه کند بپوشانند امامت را بپوشانند مؤمن منظمی قائل باشد پس امام پندار منظمی علی باشد نه بویکی^۱ و نه عمر و نه عثمان و نه عباس و نه عقیل و نه جعفر ازین وجوه که بیان کرده شد.

والحمد لله رب العالمین که ما را توفیق داد و عمر^۲ و تمکین تا جواب این خارج را بنویسم برین وجه که مؤمنان شرق و غرب خوانند تا بقیامت؛ دادند، و شبهات و دعای حجتیران همه باطل و منسحل کرده آمد و باز باری تعالی خواسته می آید که اگر خیلی یازلی یاسهوی در قول و قلم آمده باشد ما را عفو کند که هر منصب^۳ و سلطان سخت که نوشته آمد بر سبیل جواب بوده بر سبیل ابتدا.

و در جمع این نقش^۴ هر پندای تعالی کردیم و به مسطقی و مرتضی و بهمة الله هدی^۵؛ تا روز قیامت از رحمت او و شفاعت ایشان بی نصیب نباشیم. و مؤمنانی

- ۱- که اندر نسخ و الاقلام: و الاقلام: ۲- م ب ن: و النجف: ۳- ن: و آخر: ۴- ج: و اگر: ۵- ج: و که هر کس غیر: و که هر که غیر: ۶- م: و امامت و نبوت.
- ۷- ج: و توبه اش قبول است اما نبوت و امامت را نپذیرد: ۸- م ن ج: و نه ایوب: ۹- ج: و کعبه را سر داد و ولایت: ۱۰- م: و که بر نصب: ۱۱- م ب ج: و نفس: (بنا و دهان).
- ۱۲- م: و در همة الله هدی: ن ج: و راحة الله.

که در حالت حیات ما و بعد از ما بر خوانند ما را دهمه علمای شیعه را پندای خیر یاد آورند؛ و در خاتمه این کتاب التیجا کردیم بخندای تعالی بوسیلة این آیت از کتاب عزیز و بشارت ایزدنا را پسینا او خطا تا بر بشو و لا تحمل علینا اثم کما حملت علی الذین من قبلنا، و بشا و لا یحسبنا حلاطاة لنا به، و اعف عننا و انفق لنا و ادحننا اثم مولانا فاصر تعالی القوم الکافرین^۱ آمین یا رب العالمین و یا خیر الناس من یستجب دعاءنا و دعاء جمیع المؤمنین^۲ بر حمتک یا ارحم الراحمین.

نسخه م عبارت زیر را نیز که مشتمل بر تاریخ تحریر است دارد؛ قد فرغت من ترویج فی تاریخ خاص اینام شهر جمادیا الثانی^۳ من شهر سنة ۱۰۷۸ بول الله تعالی و حسن توفیق.

نسخه ب تاریخ تحریر ندارد و آخرین عبارت آن همان بود که نقل شد. نسخه ن بر عبارت زیر نیز مشتمل است:

و تمام حد نسخه نفس الفضا^۴ از ارشاد جناب مولانا و سیدنا قبله و کعبه سید محمد قلی صاحب اتمام الله بر کتب بخط احقر الیاد کرم علی بن مهتر علی بتاريخ بیستم شهر ربیع الثانی سنة ۱۲۳۰ هجری بمقام شهر میر^۵ چندان اختتام یافت و در طرف دست راست همین عبارت عبارت زیر نوشته شده است:

و بتاريخ بیست و ششم شهر شوال سنة ۱۲۳۵ از شهر سنة خامسه از عشر اربعه مائة ثلثة بعد الاث من الهجرة النبویة از مقابلة این کتاب با اصل نسخه بنتهای نفس خود بدون معاونت و استمداد [از دیگران] فارغ و [بقتدر و سع و طاقت مقابله کردیم و اصل نسخه بسیار سقیم بود کتبته بیدار و از رة محمد قلی؛ کاتب آن نگاه بهر خود مهر کرده است].

- ۱- م ب ن: و یا ندارند: ج: و پندای غیر و ترجمه یاد دارند: ۲- ذیل آخرین آیه (۲۸۶) سورة مبارکه بقره، پوشیده نهان لطیف دعا با این آیه مبارکه در این مورد زیرا چنانکه آیه مشتمل بر دعای است آنست که حالیه در آخر آن سوره مبارکه قرار گرفته است همچنین صفت (زه) آنرا در پایان کتاب خود قرار داد تا از قبل و خاتمه مسک و فی ذلک لیتقاسم الاستانین باشد.
- ۳- م ب و یا را ننهاد: ۴- ب ن یا نهاده: و الیومذات: ۵- که کتب و صحیح و الاقلام است: ۶- مستنسخ نوشته بوده است و تمام حد نسخه مصائب النواصب سپس صحیح شده و بروی آن خط پلان کشیده شده و نوشته شده است: و نام این کتاب نقش الفضا^۷ است: ۷- و مقام شهر میر که عبارت آن عذر خوانده میشود شایسته شد.

و در آخر صفحه بعد از کلمه «والکافین» که آخر آیات عبادت خیرین است:
«سلام علی السلیین و الحمد لله» و «والعاقبة للمتقین» و «صلی الله علی
خاتم النبیین محمد و آله الطیبین الطاهرین» حیناً و نعم الوکیل، نعم المولی
و نعم النصیر، و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

برابر ۲۹ اسفند ۱۳۵۷ هجری شمسی، پایان یافت

۱- اشاره بآنست که چون چهارا که حرف اول قسط و معانی است و در حساب جمل پنج محسوب میشود از حاصل جمع حروف و کتابا لغضه که ۱۲۰۴ است کسر کنیم ۱۳۹۹ باقی خواهد ماند که سال اتمام طبع کتاب است فلله دره و علم الله به؛ قَدْ فُتِحُوا فُجَادَ: و جاء ما فوقه آیه: د.

۱- فهرست آیات قرآنی

- ۲- « احادیث
- ۳- « خطبه‌ها و نامه‌ها
- ۴- « اشعار عربی
- ۵- « امثال عربی
- ۶- « امثال فارسی
- ۷- « اشعار فارسی
- ۸- « لغات و اصطلاحات
- ۹- « اساسی اشخاص
- ۱۰- « جغاعات
- ۱۱- « امکنه
- ۱۲- « کتب

وہ اپنے فرائض اور عبادتوں کو بخیر انجام دیتا ہے۔

فهرست آیات قرآنی

وآیتناه المحکم مبیا ۵۷	اطنوا اما الحیوة الدنیا لب ۶۳۱
وآیتناه من الکتور بان خافیه لترا بالعصبة	المن کان مؤثما کمن کان فاسقا لا یستورین
اولی القرة ۶۳۲	۱۶۵
آل ابراهیم واکصران علی العالمین ۵۱	والی تورد اتخام صالحا ۲۷۵
آ آت لعل هذا بالهنا یا ابراهیم ۲۰	والی جادلهم هودا ۲۷۵
أأمرؤن الناس بالبر وتورن أنفکم ۵۸۳	والذین آمنوا وصلوا الصلوات ۵۲۵
واجعل لی ذلیراً من اهلی ۵۰	الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا ۱۸۲
أجعلنا من دون الرحمن الهة یعبون ۱۷۹	والذین اهرهم باحسان فی الله فتهتم ۳۰۳
والجافلون لسلو داه ۲۲۲	الذین اذا اما بهم مصیبة قالوا ۳۱۹
والجندھ الی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی	والذین سمعوا اشداء علی الکفار ۱۸۰
لولا انهدانا الله ۳۷۰، ۳۹۴	الذین یلقون لصلوات الله و ۱۸۱
الصفقة بل اکثرهم لا یقلون ۳۷۳	الذین یجولون مع الله اله آخر ۳۳۰
اخرجنا اهر دابة من الارض ۲۶۷	آلیالی جهنم کل کفار صید ۲۷۲-۲۷۲
وآخرین مفرین فی الاصفاد ۷۲	الله قلم سیک یجمل رسالته ۳۲۱
لذا جاءه المنافقون قالوا ۳۵۰	الله نجا کل شیء ۲۸۶، ۲۸۸
ولانشاطهم المباحون قالوا اسلاما ۲۰۱	والله خیرا لراکین ۲۹۱
والذامر الی الی یضرا زواجیه حدیثا ۳۳۲	والله یصلک من الناس ۱۸۱
والذاولی اقول علیهم اخرجنا اهر دابة من ...	الم لریک فیا ولید ۳۳۸
۳۰۰، ۲۸۰	الیس الله بکاف حید ۱۸۱، ۲۵۲
والذراعت لا یصار ولتلقا قلوب ۳۵۱	واما یصدعک بک حدیث ۳۳۹
والذکر انما عاد ۳۳۵	انما ذکرنا واما کلور ۵۰۲
الذلة علی المؤمنین اهره علی اکثرین ۲۳۳	وامرأة مؤمنة ان رعبیت نفسها لعلی ۱۳
واینا بدنا قلوبهم قی دیم برة دون ۳۵۱	ام یجسدون الناس علی ما اناهم الله من قبله ۶۹
والشمار علی الکفار ۲۲۸	انما قلنا ما یتاکر اننا ۲۵۳
والشکره لی امری ۲۷۳	ان انخذوا لیم شایء ۳۰۶
اصیر کما صیر اولوا اهر من الرسل ۳۰۱	انما صیر منه علقتی من نار وعلقت من ملین ۲۳۱

٦٥٥	٦٥٢
١٧٧، ٢٠٥، ٢٦٠	١٥٥، ٢٣٦، ١٣٣، ١٢٠، ١٢٠٩
و هو حينا وبسم الله الرحمن الرحيم	٢٢٨ قد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة
يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى الصلوة...	٢٢٧ لکم دینکم ولی دین غیرکم فی شئ
٥٦٣، ٥٦٢، ٥٦٣	٢٧٥ ولكن رسول الله وخاتم النبيين
يا ايها الذين آمنوا اذا تبايعتم الرسول...	٥٣٣ لواءة للبشر عليها نعمة عشر
٢٣٣	٥٦٢ ولو تحرقوا فاعيد الله اجسادكم
يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا	٢٧٠ وليدلتهم من بعد خوفهم انما
الرسول واولي الامر منكم ٢٣٦، ٢٣٦	٥٠٢ ليس كمنه شيء وهو المسيح المهر
يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك	٥٦٢ ليس لك من الامر شيء
١٧٩	٢٠٦ يظهره على الذين كره
يا ايها النبي لم تر بما اسئل الله لك بقى	٢٦٩ وليمكن لهم دينهم الذي ارسلهم
مرعاة ان واجبه ٥٥٣	٢٦٩ ليهلك من اهلك من يدين الله من خسر
يا ايها النبي ان اقوم استغفرني و كادوا	٢٢٨، ٢٣٠
بخطيئتي ٢٢٦	و ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه
يا داود انا جعلناك خليفة في الارض ٢٢٠	٢٢٧ فانها ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩
يا صاحب الجحيم ٢٢٧	و ما اخلفتم فيه من شيء فحكمه الي الله
يا صاحب الجحيم اذباب مغركون خيرا	٢٢٩ وما الله يريد ظلما للعباد
الله الواحد القهار ٢٢٠	٢٠٦ وما يوفى الا بالاعماله لو كنت
يا ايها النبي كنت تراءيا ٥٢٢	٢٢٨ ما سمعنا بهذا في آياتنا الاولى
يا معاوية بن ابي سفيان واولادك من قبلك	٢٢٩ وما نظروا وما صدوره ولكن به لهم
١٧٩ وعلم الله الذين آمنوا انكم و علموا الصالحات	٢٢٩ ما كان الله ليبدلهم و انت لهم
٢٢٨، ٢٢٩	٢٢٩ ما كان محمدا بالاحسن رجالكم ولكن
و وقيت كل نفس ما كسبت و هم لا يعلمون	٢٢٠
٢٢٩، ٢٢٩	٢٢٩ ما لك يوم الدين
ويل لكل اثم ٢٢٩	٢٢٩ وما محمد الا رسول
ويل يوفى المالكين ٢٢٩، ٢٢٩	٢٢٩ ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا
ها دون انظفني في قومي ٢٢٩	٢٢٩ وما يسترى البحران هذا طيب
هذا البلد الاين ٢٢٩	٢٢٩ وما يسترى
هذا من جهة وهذا من جهة ٢٠٧	٢٢٩ ما علم ثوبه الا الله و الراسخون في العلم
هل يستوى الذين يمشون و الذين لا يمشون	٢٢٩
٢٢٩	٢٢٩ وما ينطق عن الهوى ان هو الا راسي برسي
هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق...	٢٢٩
٢٢٩، ٢٢٩	٢٢٩ محمد رسول الله
هو الذي يصلح عليكم و ملائكته فيخرجكم	٢٢٩
من الظلمات الى النور ٢٢٩	٢٢٩

بأياتها ٢٧١
 برأى لغيره كل الناس بأنهم ٥٨١١٣٦٨١٧٧
 يوبل لمن يشاء اننا لو يوبل لمن يشاء لذكور ٢٦٨
 يوبل ينهم الله جيبا ٢٧١

فهرست احاديث*

الائمة من بدى الاشهر ٥٢٧
 الائمة من فريش ٥٩٨
 ايتان ايتان في غير الموضع المخصوص جازر
 (ضيفة بكي انقضا) ٦١٣
 اجلائ امي دسة ٦٣
 اخذناه بأسر وردناه بأسر (كثرة لحدان در
 بارميجر الاسود) ٨٨
 اخواننا بنوا علينا (از على ع) ٢٢٥
 اذا عمت اليلدان القن واليلدا عليكم بقر...
 (ازصادق ع) ١٩٦
 ارتد الناس يندرسون الله (ص) (الاسيرة ٢٩٦
 الاسلام نست قديمك ١٦٨
 الاسلام يجب ما قبله ٢١
 اشهد ان عليا ولي الله ٩٧
 اشهد ان عليا رسول الله و اشهد ان عليا
 ولي الله (بانك نماز صلوات ص) ٩٥
 اصبح لنا ازواجنا و فداياتنا ٣٢٨-٣٣٨
 اطلع عثمان قال رسول الله (ص)؛ هذا.
 اطلع من اهل النار (ازصادق ع) ٢٥٥
 اعراف الحق عرف اهل (از على ع) ١٢٧
 اطلعت المسبح الطول مكان التوارق... ٦١٢
 اعلوكم بالحلل والجرام عاذين جلي ٢٩٩
 اقولني قلت بغيركم (از ابوبكر) ١٦٣
 الى ان قام الناس قروا ناصبا حنينا (از
 يوبل منى عليه في تاريخهم فكموى... ٦٢٩
 يوبل لمن يشاء اننا لو يوبل لمن يشاء لذكور ٢٦٨
 يوبل ينهم الله جيبا ٢٧١

الامة من بدى ثلاثين سنة وبعدها الامارة ٥٢٦
 اما و الله قد قسمها بين ابي قحافة و الله
 ٦٠٩
 اما ابو الخطاب محمد بن ابي انسية الاجدع
 فهو ملعون (الزهدى ع) ٥٢٩
 اما شجرة الهندى وعلى اصلها و فاطمة فرحها
 و... ٥٧٠
 اما مدينة العلم وعلى بابها ٣٣٢
 ان من احسن كالمه من المهر والذراع
 من الهند (الزهدى ع) ٥٢٩
 ان و انت ابوا هذه الائمة ٢٦٦
 ان و طلحة والزبير ارجوان يكون من الدين
 قال الله (تبع) ... (الزهدى ع) ٣٢٢
 انت ائمتي ٥٢٨
 انت منى بركة هارون من موسى الا الله
 لا يلى بدى ٦٢١، ٦٢٠
 انت منى و انتك ٥٢٨
 ان الله تعالى اقسم بينكم الذي تاكلون...
 ٢٦٥
 ان الله تعالى لم ينظر الى الدنيا بل خلقها
 بغيرها ٦٣٣
 ان الله عز وجل حر عليا النار سلبا انك
 وعلما حطك (كثرة ميراث بيبس) ٥١٢
 ان الله ليؤيد هذا الدين برجل لا خلاق له
 في الاخرة ٢٢٥
 ان الحق لا ينفرد بالرجال و اما الرجال
 ينفردون بالحق (الزهدى ع) ٢٧٧
 ٢٥٢
 ان الشيطان ليغر من ظلم عمر ٢٥٢، ٢٥٣
 ان عليا لم يبيع الا بدنة اشهر (ازعابد)
 ٦٠
 انك تعلم بدى تاكثين و اقامتين و...
 الماديين ٢٧٩
 ان المؤمن اكرم على الله تعالى من ملك فرب
 ٥٢١
 اما الاصل باليات ٢٩٨، ٢٩٨
 انها نهي المومنة ١٧٠
 اني تارك فيكم التكلين ما ان تمسك...
 ٢٣٦، ١٥٥
 اني لا اخاف علي ان يرجع كائنا بعدا بعدا...
 ٢٦٠
 او لك شئى حقا (از على ع) ٥٢٠
 اهل القرآن اهل الله و عاصته ٥٢٦
 ايها الناس ان هذا الذي خصصن لايته
 امر المؤمنين... (الزهدى ع) ٣٢٢
 النقية ديني و دين ابائي (ازصادق ع) ١٣٣
 تلك الغرائز التي ٢٩٢
 تلك فرج خصيها (ازصادق ع) ٢٥٩
 جعلها نسي جماعة ذم اني احبهم فانه
 والشورى... (الزهدى ع) ٦١٠
 جئوا امواتكم بغير انالو... ٦٣٧، ٦٣٦
 حب الدنيا و اس كل خليفة ٢٣٣
 الحسن والحسين منى ١٠٨
 حقوا ليقا الحقيقة ٢٥٠
 خالك سيف الله لا يخطئ ٢٩٢
 خرج رسول الله (ص) فمليك ان جاء على
 (ع) ... ٦٠٠
 خرج رسول الله (ص) من المدينة على صفة
 بينها... ٦٢٦
 خير القرون فريش من بلهم ولى من بلهم
 ٢٣٧، ٢٣٦
 خير الناس بعد رسول الله ابوبكر الصديق
 ١٢٦
 ذلك عند خروج المهدي و لا يبي احد الا دخل...
 (الزهدى ع) ٢٣٨

٦٥٨	كتاب نافع	٦٥٩	لهرست احاديث
رايت ابا طالب في خصاله من اناد ٥٠٨	عام ٦٢٨	لايمان لمن لا امان له ١١٤	لم يشر له [على] باهطلة حين لم يذعن...
رايت ليلة امري بي شيئاً على ساق العرش...	اقترب مني ٦٢٦	لا تمل الصدقة لي ولا لاهل بيتي ٥١٥	١١٣٧، ١١٣٨
٥٢٥	فيا صبيانا هوسيتلها في حياته اذ تفتعل	٦٢٠	لوان عيدا عياده بين الصفا والسروة انا
نورج لور من الفود [هاتفه بترويع على با	لاخر بفرقته (از على ج) ٦١٠	لاعزاء فوق ثلاث ٥٩١	عام ٥٩٠
فاطمة ع است) ٢٢٥	في حلالها حساب وفي حرامها عتاب ٦٢٠	لاعود في بضم اسوا مضرا منكم... (از	واولشت لاحتدبت الطريق الي صفى هذا-
مترود بكم كما ترونه لقريل لا ليد... ٥٩٩	قال في [الجنة ٢٢٧	فاطمة ع) ٦٠	الصل... ٦١٣
المجد من وعظ بهره ٢٧٩، ٢٧٦	قال ابن صلي في اناد (الزعلي ج) ١٨٢	لا تدرى اجمع من الزور ولا راجل لجمع	لو كنت صندا جيللا تفتلت عبر خيللا ٢٢٦
سلامة على اهل قم ورجلهم... (از على ج)	فاهمه بنوايد بضم سون مال الله غضم الابل...	من على بن ابي طالب و... ٥٢	لولا على لملك همر (لا همر) ١٦٣
١٩٧	٦٢٨	لا تلي الا على لاسيد الا لافا لافا ١٧٠، ٥٥	لولاك لما خفت الا فلاك ٣٢٠
سواء على من خالف هذا الامر صلى اذ ٢٢١	اقترب دحية من رباب الجنة اوسفرة من حفر	٥٢٨	لولم يبق من الدنيا... ٦
صفق رسول الله هم الزانض لهم نوى في	التيان ٦٣٥، ٦٣٦	لاهادي لما اخلت ولا ضل لهاديت (از	ما بطا على اوسى الا تلت انه نزل على همر
الدنيا والاخرة (از زيد شيد) ٣٧٥	القدر غيره وشرة من الله ٢٩٢	٢٩٨	٢٢٢
[الصلوة] ربابة الجسد وعادة اليد و ربابة	قلوبه على لالة مجوسها ٥٥٠	لايفض الا شافق غنى ٢٢٢، ٥	ما دخل بيت نيكم شغل قد، وما شيع كل
الاهل والرك (بكت باثيان) ١٣٦	قلوبهم لالة مجوسية ٢٢٨	لايفض دين الا فطر عيل الاسلام و سيكون...	محمد... ٢٢٦
طوبى لمن يراني ٦٣٧	الكافريدك رسول الله والجاهل حق... ٢٢٨	٢٢٨	ماذا ابرزك يكمي على شريفا من آل محمد...
طوبى لمن يراني ولعن برى من يراني ٦٣٦	(از حسن ج) ٢٧٢	لايفض على ظهر الارض بيت من مدلأوير	٢٧١
عقد اكنش كعد فقا بني اسرائيل ٥٧٧	كانا لاهل امانين سدين كثيرين... (از صافق	الا ادخله الله كلمة الاسلام... ٢٣٩	ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن ٣٩٩، ٥٥١
العدل والتوحيد على يان والجبر والشيء	ج) ٢٥٣	لايجوز في حكمه ٢٩٢	ما كان على ابا الحسن رجلاكم ٧٨٧-٧٨٢
امويان (از على ج) ٣٩٢	كان رسول الله يرحى اليه و رأسه في حجر	لايجوز الا من تقي ولا يفضك الا شافق	ما يبيع اشفاكم ان يفضب هذه بهذا (از
علامات شيتا نحس: تغير الجبين... (از	على... ٥٢٣	شقي ٢٥٢	على ج) ٣٢٨
صافق ج) ٢٢٣	كان عليه السلام يركب الصاروا لعارى ويردف	لايجه الا من تقي ولا يفضه الا شافق شقي	وما يفض من الواساء وهومي واناشه ١٧٠
على [على] أسد الله على عياده الفاضل و سيف	شقه ٢٢٧	١٥٢، ٢٦٧، ٥٨٧	متخان كانا على عهد رسول الله محلتين انا
رسول الله... ٢٩١	كان عمر يتقو على جلدان جيرانه (ابن	لايرث المسلم الكافر ولا الكافر المسلم ٥٠٩	آخرهما... (از همر) ٥٥٢
على صاحب الجنة وعلى صاحب النار ٥٩٨	سيت ان يذهب فيه ليست) ٢٥٦	لايظلم في حله ٢٩٣	على اهل بيتي كسل سفينة لروح من ركبها لجا...
على وصي وهومي الوصياء وانا الداعي و	كان [محدثين ابي بكر] عيدا صا لسا وكان	كسك لسمى وملك دى ورحمك حوى...	٢٠٩
هو المؤمن ٥٩٢	لما ولد ناسا (از على ج) ٢٠٨	٢٢٥	مثل المؤمن من عداقه كمثل ملك مقرب و... ٣١٨
فاذا قالوا عاصموا منى دماء هم واموالهم	كل من يمشي مصيب ٢٢٢، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧	على بن ابي طالب اربع مائة... لاحظ... ١٦٩	المرء مع من احب ٢٢٦
٢٢٣	لا يحد ربا لم اده (از على ج) ٢٢٧	لوان الله الراضى والمرضى ١١٣	مروا ابا بكر (از صلي با فاس) ٢٢٢، ٢٢٣
فاطمة بنته من من اذا ما قد اذاني ٢٩٩	لا أعبد ربا لم اكره لم تره الميون يشاهدت	قبورهم افضة كما قيلت قرانهم في الامم...	من احب دنياه اقر باخره ٢٢٣
بزت و دب الكعبة (از على ج) ٢٢٨	التيان... ٢٨٦	٥٢١	من بكى على الحسين او ابكى [او تباكى]
فرا داني يتخلو لاجلته لول الا فبا يفسد سالة	لا اله الا الله محمد رسول الله على نبي الله ١٣٧	الجنة لما يرة ارباب فباب منها لاهل قم... ١٩٧	وجبت له الجنة ٢٢٣، ٢٢٢
		لما كن عرجى الى النساء مسرودت بارضى	من سن سنة حسنة فليبه وزوهاو وزمن عمل
		يضا... ١٩٩	بها... ٣٩٠، ١٢

من صم یوم الثلث قلعی ابا القاسم ۶۱۸	یا ایها الذی اذک فورت ثلاثاً یا؟ قال: لا، قال...
من صم یوم الثلث بنة لشک قلعی ابا القاسم ۶۱۹	یا ام سلمة اقمی و انهدی [ان علیاً قاضی دینی و حامل لوائی و....] ۵۹۷
من کتب علی محمداً ظیرواً منعه من الزار ۶۰۶	یا امیر المؤمنین أنت بالکنا الذی أنت قبه و ایوب یطلب بالزار ۴۸
من الامراء و منکم الزرداء ۵۹۸	یا امیر المؤمنین فرکت خطاً أنت اولی بهمن هذا الریبل و قد... ۶۰۴
انجوع امان لاهل السماء و اهل بیتي امان لانی ۶۰۹	یا بنی هاشم! یا بنی عبدالمطلب! اجمعکم الی کلکتین خفیتین علی الناس... ۱۶۷
نعم الخنن اظیر ۶۶۰	یا رسول الله سلوت باب هیک و قحمت باب این هیک (از عباس) ۱۷۰
نفذوا جيش امانة ۶۵۰	یا سعد عندکم لاقیر... یا سعد من زارها قله الجنة... (از رضا ج) ۱۹۷
الککاح سنی فمن رغب عن سنی فلیس منی ۶۶۷	یا صفر امویا یضاه فریخیر (از علی ج) ۶۳۱
تنظر هذا الشاب حتی تباهه (از عمر) ۵۹	یا علی اناسید الانیاج و انت سید الاوصیاء ۵۲۹
واسوا ثابروا علی کل ویر و ما علی جمل تربین ان طغی ترداه و قاتلی اولیاء الله ارجی الی بیک (کنته جفاغه عباس به حایف) ۶۳۹	یا علی أنت و شیتک هم اقا فزون ۵۸۱، ۵۴۰
والله لا یصلین الا بغدا رجلا یجبهه الله و رسولہ و.... ۱۷۰، ۵۹۹	یا علی انک قاتل جلی کاکتین و القاسطین و المارقین ۳۲۷
والله لو فیت لی السوادنة لحکمت بین اهل الثوارة بتوارتهم و.... (از علی ج) ۱۷۲	یا علی انک تقسیم اثار و انک تفرغ باب الجنة... ۵۲۳
و انما سددت بوابکم و لا تفتح بایک... ۱۷۰	یا علی حیک ایمان و یفک خاف ۱۷۵
و لی صبر الی انان فکحمها (از الکذیب است) ۲۵۶	یا علی حریک حری و سلک سلمی ۱۷۵، ۳۷۷، ۳۲۹
هذان امانان قامة اوقعدا و ایوهدا غیر نهما ۶۷۳، ۱۰۸	یا محمد ان دیک بقرک السلام و قول یا محمدان... ۶۳۲
هو [علی] اعلم الناس بعد رسول الله و افضل المهاجرین و.... ۱۳۷	یا معاشر الشیعه لقد فی فی هذه الليلة و جیل... (از حسن ج) ۶۳۱
هو فی السماء و یبته فی الارض اسجوا الی مصر (از پسر جانی) ۸۸	یجسرون بدیدیه و یفرقون بمقرعة ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲
یا ابا الحسن انی نولعت انک تازهی لی... هذا الامر... (از ابوبکر) ۶۰	یرحمها الله کانا عامین حدلین (از زین) ۳۷۵
	یا علی بن ج ۳۷۵
	یورده الله الی ارضه ۶۰، ۶

فهرست خطبه‌ها و نامه‌ها

۶۲	نامه ابوبکر به اسامه بن زید
۶۳-۶۲	نامه اسامه بن زید به ابوبکر عقیق بن ابی قحافة
۱۳۲	از نامه امام حسن مگری (ج) به علی بن حسین بن بابویه قمی
۱۶۷	از خطبه ابوطالب در نکاح خدیجه
۱۶۷	از خطبه پیغمبر (ص) در دعوت بنی هاشم باسلام
۲۲۶-۲۲۵	خطبه امیر المؤمنین (ج) در دعوت شوری
۳۴۲-۳۴۱	از معاذه صالح حدیبیه
۳۹۶-۳۹۵	خطبه امیر المؤمنین (ج) در باره قضا و قدر
۶۰۳	خطبه خالد بن سیدین حاص در انکار بیعت ابوبکر
۶۰۴	خطبه ابودرغادری در انکار بیعت ابوبکر
۶۰۴	خطبه سلمان فارسی در انکار بیعت ابوبکر
۶۰۵	خطبه مقداد بن اسود کندی در انکار بیعت ابوبکر
۶۰۵	خطبه یزید الاسلمی در انکار بیعت ابوبکر
۶۰۵	خطبه عمار یاسر در انکار بیعت ابوبکر
۶۰۶	خطبه قیس بن سعد بن حبابه در انکار بیعت ابوبکر
۶۰۶	خطبه خزیمه ذو الشهادتین در انکار بیعت ابوبکر
۶۰۷-۶۰۶	خطبه اُمی بن کعب در انکار بیعت ابوبکر
۶۰۷	خطبه سهل بن حنیف انصاری در انکار بیعت ابوبکر
۶۰۸-۶۰۷	خطبه ابوالهثیم بن الیهان در انکار بیعت ابوبکر
۶۰۸	خطبه ابویوب انصاری در انکار بیعت ابوبکر
۶۰۹-۶۰۸	برخاض خالد بن سیدین حاص به صبرین خطاب در باره تهدید به بیعت ابوبکر
۶۱۰-۶۰۹	از خطبه شقیه
۶۱۴	از نامه امیر المؤمنین (ج) به عثمان بن حنیف انصاری
۶۳۱	خطبه امام حسن (ج) پس از غزوات امیر المؤمنین (ج)

اشعار عربی

آبی ما آبی لاجین العبر یا قبی
از یونکر فیستانی
سختی منی اولاد افرا
از یونکر
قور یلداد و طوس و طلیه
از وزیر مفری
بفضی الوصی - علامه سرورقه
از خواجه حسن بن جعفر
وودینه من سر آل محمد
آبا حسن نوکان حاکم مدخلی
منسوب به منشی
آبا لشهد المرحوم یا بن هند
از دختر ابوالاسود دهلجی
سینقح لاین جله بور علی
از بوالعلاء حسول
فصاحب القرباب بنا ولكن
آنا و جمیع من فوق القرباب
جاء بك الله على فترة
از مهیار بن مردویه
و علیه قدودت یا اهل مره
از سید اسماعیل حمیری
رودت علیه الشمس لما فاته
از سید اسماعیل حمیری

ملی سیدالسادات من اهل هل آبی
با يك بیت دیگر - ص ۱۹۱
بذهبهم آل انبی المصطفی
ص ۲۲۹
وفی سرین دا والزی و کر بلا
با يك بیت دیگر - ص ۲۱۸
کتبت علی جهات اولاد افرا
با يك بیت دیگر - ص ۲۴۲
ضمتها و جئت من امانتها
با دویست دیگر - ص ۲۷۷
جهنم کان اقرب منی حیدمها
با يك بیت دیگر - ص ۵۴۳
نسیح علیك اسلاما و دنا
با يك بیت دیگر - ص ۲۳۰
مسلمته اثراب ابوتراب
ص ۲۱۸
حینه حب ای تراب
ص ۵۴۲
فداه تراب تل ای تراب
ص ۵۲۲
یا به من یوحا یحب
ص ۲۱۸
عری و ماردت لخلق عرب
با يك بیت دیگر - ص ۶۱۵
وقتا الصلوة وقد دنت المغرب
ص ۵۲۲

نورست اشعار عربی

ان علی و جعفر آفتی
از ابوطالب
ایاراکیا نحو المذینة جسرة
از سید اسماعیل حمیری
لمسك ما الانسان الا بدینه
از هاشم و ازبان
اداعری لم یکن مثل طاهر
از منشی
وین نخل الاقوام یوما برایه
هلا وقت علی الشکان الممشب
از سید اسماعیل حمیری
لوکان دمی حب آل محمد
از شافعی
تاوب می فاقول ادکتیب
از شافعی
مندان من آیات نخل من ثلاثة
از دعل خزاعی
یا آمین الله یا منصور یا خیر الولاء
از سید اسماعیل حمیری
آبا حسن ان حسن الزا
از یونکر
زعم الزعمون ان علیا
از سید اسماعیل حمیری
و جنان کالجوا
از امرئ القیس
ان علی بن ابی طالب
از صاحب بن عباد
حب علی طو حنه
از کشاجم
سیت العالمین الی المعالی
از منشی
خذ علم الزمان والکرب
با دویست دیگر - ص ۵۱۱
هذا فرة تطوی بها کل سبب
ص ۲۲۸
فلا جدع القوی الکالا علی الحب
با يك بیت دیگر - ص ۴۶
فما هو الا حجة لقواصب
ص ۳۹
فان علیا لعلته المنان
با چهاردهت دیگر - ص ۱۷۳
بین الطویل فاقوی من کیکب
ص ۲۲۸
فذلك ذنب لست منه آتوب
ص ۲۱۵
و أدی نومی فالرکاد حبیب
ص ۳۷۱
و منزل وحی بقرا المرحات
ص ۲۲۸
ان سوادین حیدمها من شرافتها
ص ۵۴۱
مختلصات و انالالات
ص ۸۹
لا ینبذ ولیه من هات
با ۳ بیت دیگر - ص ۱۸۵
و قدود و امیات
با يك بیت دیگر - ص ۵۴۸
امانا فی سورة الناکثه
با يك بیت دیگر - ص ۲۱۷
لانه سید الامه
با ۴ بیت دیگر - ص ۲۳۰
بفضل خلیفه و علو حنه
با دویست دیگر - ص ۲۱۴

فهرست اشعار عربی	فهرست اشعار عربی
أقول للناشرين توفدك للـ	من أهل بيت رسول الله صلياً
أز علي (ع)	من أهل بيت رسول الله صلياً
و ما الخيستان ابن هند و ابنه	فأنتي أرقض العباد
أز مياردين مرهويه	بصرين أتياب الاسود والاسد
لوت أفياني يبدشيهوا	نشا به مولود كريم و والد
أز بزدين معاويه	با ٢ بيت ديگر - من ١٢٦
و آبيش يفتي الشام بوجهه	و يأتيك بالانبار من لم تزد
أز ابو طالب	هذا الذي تعرف البطحاء و طائفة
اليكم كل حكمة تقول	أز فرزدق
أز الذي تعرف البطحاء و طائفة	الحق مهتمم و الكين مهتمم
أز فرزدق	أز ابو فراس حمداني
الحق مهتمم و الكين مهتمم	يكاد يسكنه مرثان راحته
أز ابو فراس حمداني	أز فرزدق
يكاد يسكنه مرثان راحته	با مشراؤو اد طالب مزادكم
أز فرزدق	أز عروجه حسن بن جعفر دوريشي
با مشراؤو اد طالب مزادكم	تلم عليك الجيش أن محمداً
أز عروجه حسن بن جعفر دوريشي	أز ابو طالب
تلم عليك الجيش أن محمداً	سوا علي كاسيو حقيقكم
أز ابو طالب	أز الامام الذي ترجوا بطاعة
سوا علي كاسيو حقيقكم	أز مرقى شامي در مدح امير المؤمنين (ع)
أز الامام الذي ترجوا بطاعة	[وله سر في حلاق و انما]
أز مرقى شامي در مدح امير المؤمنين (ع)	أز متني
[وله سر في حلاق و انما]	ما كنت أحسب هذا الأمر متصرفاً
أز متني	أز خزيمة دواشهادين
ما كنت أحسب هذا الأمر متصرفاً	من قال فيك أيا بكر عني غانا
أز خزيمة دواشهادين	أز خواجه حسن دوريشي
من قال فيك أيا بكر عني غانا	فقليل: إن الاله ذو ولد
أز خواجه حسن دوريشي	أز كانا لغراب دليل قوم
فقليل: إن الاله ذو ولد	
أز كانا لغراب دليل قوم	

كتاب نفص	كتاب نفص
أهلي الحسين و أدبي منه جميعاً	من أهل بيت رسول الله صلياً
أز شافعي	لو كان حب الوصي رخصاً
أز شافعي	بصرين أتياب الاسود والاسد
و من يصحب اسم ابن العبد محمد	نشا به مولود كريم و والد
أز متني	با ٢ بيت ديگر - من ١٢٦
و أستاذي الهيجي بن حمدان يا ابنه	و يأتيك بالانبار من لم تزد
أز متني	هذا الذي تعرف البطحاء و طائفة
سجدي لك الأيام ما كنت جاهلاً	أز فرزدق
أز طرفة بن عديكري	الحق مهتمم و الكين مهتمم
أز وليد بن عبد الملك	أز ابو فراس حمداني
سوف ترى إذا انجلي الخبار	يكاد يسكنه مرثان راحته
يا حلياً دوحه في الخلد نايقة	أز فرزدق
أز حمدان بن ثابت	با مشراؤو اد طالب مزادكم
أبوك ابن سائق عزائي	أز عروجه حسن بن جعفر دوريشي
أز مبد حميري	تلم عليك الجيش أن محمداً
الباطنية شرا خلق كلهم	أز ابو طالب
أز شاعر تازيان	سوا علي كاسيو حقيقكم
نهر و غشنا الصدري الظاهر	أز الامام الذي ترجوا بطاعة
رجزي از كشته گان امام حسين (ع)	أز مرقى شامي در مدح امير المؤمنين (ع)
و شيعتا في الناس أكرم شيعه	[وله سر في حلاق و انما]
أز امام حسين (ع)	أز متني
أوصي بصرائي الخبير مشهده	ما كنت أحسب هذا الأمر متصرفاً
أز ابو طالب	أز خزيمة دواشهادين
أز كوك آباي فجتي بطلهم	من قال فيك أيا بكر عني غانا
أز فرزدق	أز خواجه حسن دوريشي
أز خزيمة دواشهادين	فقليل: إن الاله ذو ولد
من قال فيك أيا بكر عني غانا	أز كانا لغراب دليل قوم
أز خواجه حسن دوريشي	
فقليل: إن الاله ذو ولد	
أز كانا لغراب دليل قوم	

الجنس مع الجنس ۲۸۱	کل اناه بر شمع بهافیه ۲۹۹
جواب الاحق السکوت ۱۹۲	کل طائر بطیر مع شکله ۲۳۶
عذما صفاودج ما کلد ۱۰۷	کماندین تدان و کمانکيل تکاله ۱۰۳
وزاد فی الخلیفہ نعمة ۵۷۶	لکل قدیم حرمة ۱۷۲
زیادة الخیر غیر ۲۷۲	المرء مع من حسب ۲۳۶
طلب القاتل شوق ۲۰۵	واحد بر واحد والحادی اظلم ۱۱۸
العینه علی من ابتداه ۹۵	دشمن مابین البصیرة والعمی ۱۲۶
فستان مابین محمد و محمد ۶۰۰	ویل لمن فلتأله خصمه ۵۸۱
قلبت کلت و سیکل قاتلک ۸۲	هذه قصیرة عن طریقه ۱۵۷، ۱۶۲، ۲۰۲
کالجیر کالینة کالملاح ۲۶۷	۲۵۲
کلام لندی ضرب من الهلایان ۱۰۱، ۱۲۷	بداف او کاتوفه نفع ۲۳۳

امثال فارسی

آب ریخته با کوزه نرفت ۳۵۰	۵۶۹، ۵۷۰، ۶۲۲
آتش چون در افتاد خشک و تر را بسوزاند ۱۲۱	بدانگی نسامه کردن ۳۳۵-۳۳۶
از آفتاب ظاهر تر نیست ۵۲ و	بغون بر منظر بردن ۲۸۹
از بادبان نگرینته است و در نای بادبان آرمینته است ۲۵۲	برق بسیار یک بادبان پست کند ۲۸۹
از حساب کوران است ۱۹	برقش از آتیا تنگ آمده ۳۲۵
از حوش بر آورده دجاء افتاده ۲۵۳	تزیین کسی خنده یمن ۵۳۰
از درخت حنظل شکر چینان ۱۰۵	زبان سگ آب دریا پلید شود ۶۰۰
اسرار منجان حکیمان دانند ۸۵	زبان سگ دریای بزرگ آلوده نشود ۱۱۲
اگر بوی پوشیده نماند = لوکان لیان ۱۱۱	بسیار پخته تنگ دوزی باشد ۲۴۱
اما زاده بهتر از کافر نچه باشد ۵۶۹	بدانکم زبانی گیر ۶۹
با خصم بقای دهن ۳۸۳	باقی تنها گردد تا خوشدل با خانه برود ۲۳۳
با دمی فرو بستن ۱۰۱	باز درگیری دهل نازدن ۲۵۵
بازگی در دلف برود ۵۸۲	پست خوردن و نای فن بهم داشت نیاید ۵۵۸، ۱۱۸۲
بجان بر خطی بودن ۲۰۵	پشت دست خاتون ۲۸۲
بصاحب کور تراست ۱۹، ۲۹۳، ۳۵۳، ۳۶۵	تا اویاید جهان را زرد برده باشد ۳۳۳
۲۱۵، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۷۹، ۵۶۸، ۵۶۹	۳۲۵

مهلای بنی صفا مهلا مرالیا	[لا تبتکر ایبتنا ما کان مدفونا]
با دل مولدی و بنو جری	فأعزالی و محکی المرء خاله
از بویگر عواد زنی	با یک بیت دیگر ... ۲۱۸
لیل لی: آت آفرا شاس طرا	اذ تهرکت با لکلای لیدی
از ابرو نواس	با ۳ بیت دیگر ... ۲۲۸
قالوا: ترففتها قلت: کلا	ما الرقص دینی ولا اعتادی
از شافعی	با ۲ بیت دیگر ... ۲۱۸
بنادهم یوم اللذیر لیهیم	بخم و أسمع بالرسول نادیا
از حسان بن ثابت	ولا سیما نیم من مرة اودعی
بنی حاشم لا یطعموا الناس فیکم	با ۳ بیت دیگر ... ۶۱
از ابوسفیان	فان اقربین بالقرآن یقتدی
من المرء لاسال و أبصر قرینه	۳۰۳
لوکان رقصی حب آل محمد	طیبه القلان آبی رافعی
از شافعی	و ددیگ مورد و نضاه یکاد برده شده ... ۱۸۸-۲۱۵-۵۲۱
من أحب الاله ثم آتیا	فحقین بان یحب علیا
از زباد غلام ابودغنادی	۳۲۶
لا یجیف الاذقان	رو لای الاصلی
و دص ۵۵ بصورت اثر نوشته شده ۱۷۰	
سیتکم الی الاسلام طرا	خلاصاً ما یشت اوان حلی
از طلی (ع)	۱۷۷
محمد انبی اخی و سهری	[رحمة سید الشهداء صی]
از طلی (ع)	۵۲۸
وکان طلی "أهدا لکین یبکی"	در اءاً لما لم یحسن مذاویا
از حسان بن ثابت	من ۶۸ با چهار بیت دیگر، و ص ۲۲۷ تنها

امثال عربی

ادالم شخصی ۵ صبح ماغت ۵۱۵، ۳۹	أنور من القمر ۵۶۳
أظهر من الشمس ۱۱۹، ۱۰۲، ۱۲۵	تجسمکم دینیة و تفریکم مفرقة ۳۴۸
۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹	تبتا لمرش ثم انقض علیه ۲۰۵
الاسان حید الاحسان ۲۱۰	الجنس الی الجنس یبیل ۲۸۱

ترک ماه روی را بسی زنگی خوانند و سیاه	دین را بدو غیا بفروختن ۳۶۸
را بسی کافور ۴۰۶	دافعی دهلیز ملحدی است ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹
تره و اشنان با خرید و فروختن افتاد ۳۳۶	۱۱۸، ۱۱۹، ۳۰۱
کشته در خواب همه آجای‌های هائی و سرود آغامند	دیش بالان کردن ۷۵
۲۰۵	زبان از دهان... بدگرگین ۱۳۸، ۱۱۹
لویرا حلیت بر فراز نینا پسته ۲۰۳	زنجیان سخن ۶۲۵
تیر از جمیع خود انداختن ۱۰۳، ۱۰۴	زنجیانی اگر چه در زبان دارند از حیار و
چون دره شرم دیده شد امید اصفای بریده	قیضش بنکاهد ۴۱۴
۳۳۵	سلیها بیهان کردن ۲۶۳
چون عریض دوزی تر نوزی خشک ۳۵۵	سربگریان بر آوردن ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۸
چون خرونگ که باز آنگینه دارد ۴۹۳	۳۰۸، ۳۹۳، ۳۹۶، ۴۰۹
چون زغن سالی ماده، سالی تر ۴۵۵	سرکه آتیا ترش باشد که آب بلمست نیاید
چون شتر مرغ و غریب ۴۵۵	۳۸۹
چون قلم بدست حسودان باشد نفس صورت	سود روی میاه کردن ۱۸۴
فرشته چون صورت خطان باشد ۳۳۵	سنگ در آنگینه مذهب بدخود پینشازد ۳۶۷
چون کشیش دوم آب نیاز دارند ۵۸۷	شبهت در آنجا اثر باشد که حجت نیافتد ۳۸۹
حساب بدست عواجه است ۱۱	غصب سلطان چون آتش است چون دافاد
حساب تنها نکند تا کج نیاید ۲۳۳	خشک و تر را بسوزاند ۱۲۱
حساب خانه با حساب باز او راست نیاید ۲۸۴	فرآنا گر چنانچه نماند از سحر ۱۱۴
خشت از قالب بقیانه باز جای خویش نیناد	کردم از باران حقد در ناودان آویستم ۴۵۲
۲۵۰	کله بر نمود بیدون ۴۵۴
خشک و تر را بسوزاند ۱۲۱	گرمه در خواب همه خوردهای لذیذ خورد
عواب یک نیمه راست نباشد و یک نیمه دروغ	۲۰۵
۱۰۹، ۱۲۴، ۲۲۲	گرماوه با گرماوه شوند ۵۸۲
عواجه و سواش چگونه است ۲۵۲	گل بر روی آفتاب اندون ۵۹۹
خوش آمده با خود در خواب کشتی گرفتن	صلحیت با وقایع سخن دارد ۳۳۰
۲۹۰	مرد را پیش از آنکه مار شود بساند ۴۷۸
دایه مهربان تر از مادر ۲۹۷	هر کسی در خواب در آب دید چوپایان شود
دایه مشق تو باشد که مادر ۷۹	سر و جامه و دیشی پلید باشد ۷۳۲
دست از سر کل ما بماند ۳۸۰	هر کسی که در خواب دهنم را بپنکذ تیریش
دست دیک کاهه کردن ۳۲۴	آن باشد که هرگز بر نیبرد ۳۸۷
دست و جود از خیره هر دورون ناپیدیم	هواد من سرکه را یک قطره جاشی کماست
۳۳۱	باشد ۲۴

اشعار فارسی

جمله گفتند ای علی الا ترا کسرا نبود	سید سادات صبری قله اهل قلا
هر چه گفتی راست گفتی یا امیرالمومنین	لال باد آن کو بنگشار تو دو گوید که ۷
تا صاحب الزمان برسین بکاوری	از عواجه عبدالملک بنان - ص ۳۲۷
همه نیاوری چون زاکل نبی باشد مرد	اولی بن کسی حرف المین مر تهاست
بی گمان گفتن تو باز نیاید که ترا	از قوامی دانی - ص ۲۲۵
جانا ز جمال خویش آگاه نه ای	نرد بخروشی و گوئی نه سواست خطاست
بی هیچ تکلف این سخن سخت نکوست	بدل اندر غصب و دشمنی آل عباس
جانب هر که با جلی نه نکوست	این جانویست که دوی او جا کر اوست (م)
هر که چون خاک نیست بر دو	ص ۱۱۹
چند بر خوانی ز عهنامه حدیث دوستم	از کوزه همان برون تلاد که دوست
جمله مفهرد آمدند از ذوالفقار میردین	ص ۲۲۷
هر وزیر و عالم و شاعر که اوطوسی بود	هر که شواد گیر من ندارم دوست
کاری که ز حد جفقت بازی نبود	گر فرشته است خاک بر سر او
آب دریا کو دگر بزیاید	از ستمی قزاقی - ص ۲۳۲
جلیلی ملکوت داری ای جلیلی	در جیل بسود کاو چو بدوستم جمال خطاست
هم زای دولت و هشیرة عز	زانکه بازنده برایشان ذوالفقار آجال داشت
بیر دولت استاد بوسند	ص ۱۸۳
	چون نظام الملک و فرآلی و فرخوسی بود
	ص ۲۳۱
	بپهوه سخن بدین ددانی نبود
	ص ۴۵۲
	بدعان سگی نیالاید
	ص ۷۵
	آبوسمور آن دریای طغر
	هم نام معصی هم دین جلد
	بماناد این چنین دولت معسر

انتیخ ۶۳۰	برسام ۶۲۸
اند ۶۳۴۰۶-۲۰۵۹۲۱۳۷-۱۳۶۶	برص ۱۱۲۱۱۱
انداخت= توطه ۳۰۹۱۳۰۵۱۱۶۵	برکار کردن ۱۱۴
انگشت واکردن ۳۷۳	برگه فرستادن ۲۰۰
اوپاش ۳۶۸	برمت ۵۶۲
آوستی = آستین ۲۸۷	بروگ صورت ۵۴۵
اوستین = آستین ۵۵۷	برخ مال ۲۱۷
اوتکنن = افکنن ۲۲۹	برنهار کسی شدن ۳۵۳
اوبید ۲۳۳	بشر ندی و عراضی ۹۱
اوت ۲۷۵	بسه قدیم گشتن ۳۲۴۲۳۱
اوتجه ۳۶۱۰۳۶۶۳۰۸۱۴۳	بشادت نندن ۲۷۶
اتهاء ۱۳۳	بطریق ۱۶۵
	بطوری ۲۲۱
	بیب لرا نمودن ۱۰۴
بایت = لای ۳۲۸	بینگاه ۳۷۲
باجصح ۳۰۷	بوتراه ۳۶۵
بادید آمدن ۲۴۰	بیران ۳۵۰-۱۳۱۲۰۷
بارنهادن = زاییدن ۵۶۲	بیران کردن ۲۷۷۰۹۳
بازاری ۳۸۱۰۱۰۶	بیرانه ۷۳
بازامسال ۱۵۰	بیرون از آنکه (بیرون آنکه) ۲۲۱۰۴۰۶
باصر گرفتن ۹۷	بیت نمودن ۳۹۱
باطنی ۲۹۱۰۲۰۶۱۱۲۳۱۱۳۶۱۱۳۲۰۱۲۴	بیت خوری ۳۷۶۱۰۴۵۲۰۵۲
۲۶۱۰۴۵۰۰۲۲۳	بی فرمانی ۱۳
بای خوانکی ۴۰۲	بیگار ۵۶۴۰۵۶۳
بتر = بدتر ۲۸۷	بیسانه ۲۵۴
بصاحب کورتر است ۵۰۲۰۶۰۰	
بغشیدن = شکره ۲۵۹۱۰۲۳۳۱۳۳	پ
براشمادن ۱۲۸	پاک نسبت ۲۶۶
براق (اسب پیخبر ده شب بجراج) ۶۱۱	پالانگر ۲۷۸
براکتده شدن ۲۳۸	پای ازاد ۵۸۹
بربط ساز ۱۸۹	پندختن ۲۷۰
برپختن ۲۵۲۰۲۷۹	بروزی ۶۲۶
برخود خندیدن ۵۲۰	بربر ۶۰۸۰۳۷۹

هساین هریرادر چرنکه هرشیر	دوشورید کرم دوبر انطیر
اندر همه ده جوی نه ما را	ما لاف زبان که ده کیانیم
حلقه که ما مسلمانیم	نه ز نیم و نه ز کاهانیم
گر طاهنای قلین جمله نرداری	و اندر دلت از بغض علی نیم سپندان
نرداکه بر آرد حساب همه عالم	همراه تو باشد برده هاو ده جامان
اکون که نیست مانده آن ماند و نه این	چون کافر درویش نه دنیا و نه دین
ترا سعد و بر سعد بودند یار	چو تاج از بر سر در آویختن
در آویخت بایست بدان هر خوان	تو آن هر خوان را بر آویختن
بند بطنی است و بسیار است	حرمت با یزد بطنی

لغات و اصطلاحات

آب = برل ۲۵۲	آسیر ۱۳۸
آبگینه ۲۹۳	استخوان عرما ۲۲۹
آحادا کلاس ۲۷۵	اشگرف ۵۹۳
آغازیدن ۷۰	اصحابان ۲۲۴۰۲۲۱
آلت پای خوانان ۲	اشان ۳۳۶
ایله دیدار ۷۲	اشنودن (شنودن) ۲۸۲۰۲۱۹۰۲۸۵۱۳۳۷
اینه ۱۸۲	۵۲۶
ایر آکردن ۲۰۹۱۰۲۵۱۳۳۳۳۳۳۱۰۲۷۶	اشنیدن (شنودن) ۵۲۸۰۱۳۹۵
۳۲۸۰۲۱۰	اصحاب ظم ۱۳۰۰۱۱۷
احدی دوی ۷۲	أمرات ۲۱۶۰۲۰۸
ادراوت ۱۴۲	افروشه ۳۲۱
اورانه ۶۲۳	افکندن ۳۳۸
از آفتاب ظاهر ترست ۶۰۳	افترم الوب و افترم الاین و افترم دوح-
از بهر آن را ۲۵۳۰۴۰۳۳۳۰۲۰	افلس ۲۷۷
از جهان کرانه (یا کتارد) ۲۶۳۰۱۵۹	اموی صفت ۱۹۰
از سرترسی زدن ۳۱۸	اموی طبع ۲۳۷

۶۷۲	کتاب نفوس	۶۷۲	نهرست لغات و اصطلاحات	۶۷۲
پست جو ۶۷۲	چیزی آید از نه ۲۵	خداوند = خدای خود ۱۲۷۲، ۱۹۰۰، ۷۲۰۶۵	دستاره بند ۸۱	
پیراز ۳۷۳	ح	۲۲۷، ۲۱۶، ۲۱۷	دست افراد کردن ۳۳۸	
پس ۳۶۸	حب انشود ۱۳۶۱۴	۲۶۹	دست فرو گذاشتن در نماز ۱۲، ۲۲۵، ۱۲۱۴	
ت	ح ۲۸۸	۲۲۷	۲۶۳، ۲۶۲، ۲۵۸، ۲۲۷	
نیازات ۳۸۵	حجامی ۶۱۶	۱۱۹	دستوری ۲۲۱، ۲۲۶	
تری ۲۰۴	حرام خوانده ۱۱۳	۳۳۱	دست و سر باران در آن بازار ابراز کرد ۳۷۸	
تعلیمی ۱۹۰	حشر ۳۷۵	۷۹	دشخوار ۱۴۸، ۱۳۸	
نور (واحد وزن) ۲۵۶	حشر انگیزش ۷۸۰، ۳۱۳	غیر العمل زن ۳۱۹-۳۲۲، ۲۲۶، ۲۵۸	دغل داران ۱۰۱	
تشیع (دانشمند زدن) ۱۱۲، ۱۱۰، ۱۹۰، ۸۷	حظیه معقنی (ص) ۶۳۹	۲۶۲	دلات نیارودن ۵۱۵	
۱۵۰۶۱۵۰۷۲۸۱، ۲۷۶، ۲۶۹، ۱۱۱۴	حضور ۳۳۷، ۳۳۳	خیل خانه ۸۲	دلیل الخطاب ۳۱	
۵۶۴ و موارد بسیار دیگر	حق = بر حق بودن ۲۱۲، ۲۳۸، ۳۲۷	د = د	دنیای الخلق ۲۹۴	
توفیات ۱۲۲	حلال زادگی ۷۷	دانه الارض ۱۶۱	دنیای ۳۳۱، ۳۵۶	
تغنت نمودن ۳۴۸	حلقیم کردن = مسامحه کردن و تنگ نگرفتن	دانگه ۳۳۵	دوبیتی ۳۱۸	
تغولی ۳۸۱	۲۹۰	دانگانه ۲۰۵	دوستر داشتن ۲۴۶، ۲۰۴، ۲۰۳	
تلاوتین = تراویدن ۳۲۷	حظی ۱۲۳، ۱۲۲	دیده ۲۵۲، ۲۴۸	دوفا ۲۶۸	
تمام الاربعین شدن ۲۴۲	حظینی ۳۲۵، ۳۲۲، ۳۲۷، ۱۱۰، ۵۱۰، ۳۸۲	دیده زن ۶۳۹	دوخ بازی ۱۸۹	
تن زدن ۲۲۲، ۲۲۲، ۲۲۷، ۳۲۲، ۲۵۹	۲۵۲-۲۵۹ و موارد دیگر	دیرستان ۳۶۸	دوخ باد ۲۲۷	
تن سیردن ۱۳	ح	دوبانی کردن ۱۷	دوکان ۳۱۰	
جاده حق ۳۰۸	خارجی شکل ۲۳۷	دربانی نهادن ۵۹۶، ۱۱	دوهرایی بنید آمد ۲۷۹	
جاودس = جاودس ۲۷۷	خارجی طبع ۳۸۱	درباد ۳۹۴	دهری ۲۳۲، ۲۳۱، ۳۰	
جدام ۱۱۱	خارجی ۱۲۷۵، ۱۶۵، ۱۵۰، ۱۲۷۲، ۲۹۰	دربین گزشت داشتن ۳۲۹	دغل نازدن ۲۵۵	
جلدی کردن ۲۵۰	۲۳۱	دو توقف نهادن ۲۷۴	دهلیز ۳۰۱، ۱۴۴، ۱۱۸، ۱۷۱، ۱۰۹	
جهور و اسلم ۲۳۲، ۱۰	خاکش بلعان ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۰۹	دردن = سوزن ۳۹۴	(کارداستان) دیری بر نهادد ۱۰۱	
جهور یز گه ۳۵۵	خالی = گلشنه ۲۲۲	دو سرمایه گرفتن ۶۵	دیوت ۱۱۶	
جواب جنگه نباشد ۱۱۸	خامل ذکر ۲۸۹، ۱۹۲	دو شدن ۷۶	درة اول ۲۵۳، ۲۴۱	
جولاه ۲۵۹	خانه خدای ۵۶۱	دوهریش ۶۲۳، ۱۶۲۲-۶۲۳، ۱۶۲۴	درة اولیت ۱۸۶، ۵۱	
جولاه ۵۹۴، ۲۲۸، ۲۷۷	خریجه ۵۸۳، ۵۲۶، ۲۷۸، ۳۱۸	دوهریش ۶۱۹	دوالتقان ۲۲۰، ۲۱۱، ۱۴۰، ۷۱۶، ۸	
چندیان ۵۶۹	خریجه ۶۲۱، ۱۰۹، ۲۲۰، ۲۱۲، ۲۷۸، ۲۷۷	دو کشتی آژنشتن ۲۰۴	د	
چنگه نواز ۱۸۹	خریجه ۳۵۹	دزم سنگ ۳۲۴	دافعی ۲۸۵، ۲۵۱، ۱۳۰، ۱۰۶، ۲۱۵، ۵۱۰، ۱۱۷	
چنگه و چنگانه ۵۸۳	خرکول ۲۳۷	در نهر سیرش بناند ۱۶۱، ۶۱۵، ۳۳، ۵۲۱	۲۵۲، ۲۷۲، ۲۶۰، ۲۷۸، ۱۰۰، ۸۱، ۳۹۵	
چنین چنین ۸۲	خسکه ۲۸۵	۶۲۱	دانه کردن ۳۲۴	
	خلفان ۲۳۷، ۲۲۲	دستار بند ۸۱، ۲۲		

۶۷۶	کتاب نفی
ق	کرنوال نهان ۲۲۵
لایزالاسلام ۱۱۱	کوردخت ۵۷۷-۵۸۰-۵۲۲
نوع ۵۷۸-۴۷۰-۴۲۹	کیا ۲۲۴-۲۷۷
قلع داشتن بر جزی ۲۶۸	کیله ۲۲۵
طیعت ۱۵	کوله پیوند ۱۰۳
فلاکات ۷۴-۵۵	کیلا پیکل ۳۳۳
قمار ۱۹-۶۵	کین از کسی کشیدن ۱۱۶
قنلق ۶۱۶	گ
قواعد ۲۵۸	گازر ۸۲
قوله ۶۱۰	گاردیش ۵۷۸-۷۳
	گور کی ۲۱۳-۳۱۲-۲۰۷-۱۱۸۲-۴۷۱-۲۷۱
	گور ۳۱۲-۳۲۶-۲۰۸-۳۲۶-۲۲۸
کازیر ۳۳۵	گور ۲۸۱
کالور رباهی ۸۷	گورن = شجاع ۱۶۵-۵۲
کا کا ۲-۳	گورته ایش = قیر ۳۸۱
کرمی ۱۰۵	گورماوه ۵۸۲
کرا کون ۵۲۵-۳۶۲	گرم شدن ۳۹۶
کرد و رفت ۸۱	گفت = گفتار ۱۹
کوی کون ۵۲۶-۵۳۰-۳۸۶	گیگری ۳۸۵
کیز بون ۵۷۳	گنله بل ۵۹۳
کزی ۳۱۶	گندمنی ۱۱۲
کسلجی کردن ۳۵۰	گنله دهن ۶۱۱-۵۹۲-۵۹۲
کفتنگر ۵۹۲-۲۲۶-۲۲۸-۲۲۶	گوش داشتن ۳۲۷-۱۱۲۷-۳۳
کل ۲۲۸-۳۲۸-۲۲۲	گوی = گری ۵۶۰
کلار گر ۲۷۷	ل
کلام نواستن ۲۷۷	لستانان ۲۱۷
کستره ۶۰۳-۵۲۹	لستان ۱۸۹
کم سرمایگی ۲۱	لجانی ۳۶۹
کاز کرب ۲۱۷	لنه سلام ۲۱۷
کناسی ۶۱۶	لقوه ۱۱۲-۱۱۰
کنلوج ۲۲۶	لواطه ۲۶۹-۱۸۲-۱۹۹-۱۷
کش ۲۲۷	لوطی ۱۸۹
کپی = کتید ۲۰۵	

۶۷۷	فهرست لغات و اصطلاحات
لایزاله ۲۵۰-۱۲۳۹	منازیه (و منازی) ۱۵۲-۱۲۸-۴۷۱-۶۶
م	مقره ۳۵۲-۳۲۸
مابین ۲۶۸	مطلع ۲۵۹
ماور بمر گمان نشیناد ۵۹۸-۴۰۲-۶۰۵	مق ۵۵۶-۲۸۰-۱۲۳۱-۱۲۳۲-۱۹۵
مادینه ۲۶۸	ملاطقه ۱۱۷
ماتا = همانا گوی ۲۲۳-۱۹۳	مناقب خیران ۷۲-۶۷-۱۶۵
ماتنه ۲۷۲	منافی ۶۵
ماتنه کون ۵۲۸	منلی ۱۸۹
ماهیان (جمع ماه) ۳۱۸	منجیق ۲۸۸-۱۵۱-۱۹۳-۲۶۰-۶۸۱-۴۶۶
ماهی که مدار زمین بر اوست ۲۷۹	میان دربین ۱۰۵
مطلب ۵۲-۸۲-۱۸۲-۱۹۱-۱۹۸-۱۹۳-۲۳۵۱۱۰	میخ دیده ۲۲۸-۱۲۸۲
۲۶۹-۴۶۸-۳۹۷	ن
مجاهره ۳۸۲-۳۸۲-۲۹۷-۲۸۵-۵۹۷-۵۵۶	ناصی فعل ۳۸۱
مختال ۳-۱	ناصیکه بی آلت ۵۶۵
مخترق دیلدار ۵۲۵	ناصی ۱۶۵-۱۱۵۰
مخافیل ۲۷۹	ناقه مشک ۸۷
مخرفه ۳۱۵	نیشن ۲۱۲-۳۹۷-۳۵۶-۹۵
مذکر ۱۰۶-۱۰۵	نذاف ۲۲۸
مربعات اسواق ۶۷	نریه ۲۶۸
مرکب کردن ۱۲۷	نشنویله ۶۳۱
مروانی رنگه ۲۳۷	نصی ۶۰-۹-۱۶۳۹-۴۲۹
مروانی صورت ۱۹۰	نگار بر نهادن ۳۷۵
مزدکی ۳۱۲	نول ۲۲۹
مزور کردن ۲۷۷	نوبت وطم داشتن ۲۱۳
مشبهی ۱۲۹-۱۱۹	نه قدیم الهیات کردن ۲۲۸-۳۲۷-۳۲۷
مشعر شعر ۱۵	نیلان ۲۵۲-۲۹۲
مصافی کردن ۳۵۰	و
مصافی گاه ۵۵۱	وا = با ۲۲۶-۱۲۸۹-۴۲۲-۳۷۵-۳۵۶
مصافی نماز ۵۸۵	۲۲۸-۵۱۶-۴۳۰-۵۲۵ و سواز دذیگر
مصور ۲۷	واحد و نهان ۵۳۳
مطیعی ۱۱۳	وادیان ۲۷۵
مورک کردن ۶۸	

۶۷۹	کتاب نفی
۳۵۲، ۱۳۴۸	واسر گرگین
۲۱۷ = برده	
۳۷۲	همیش
۳۰۳	همسرایه
۵	حکامه ۶۷
۱۱۶	ما افکن ۱۱۶
۵۴۷	حارین ۵۴۷
۳۰۲	حارین ۳۰۲
۲۴۰، ۱۳۳۸	حارین ۲۴۰، ۱۳۳۸
۵۶۶، ۱۵۶۵	حارین ۵۶۶، ۱۵۶۵
۶۷۹، ۴۴۳، ۴۳۰	حارین ۶۷۹، ۴۴۳، ۴۳۰
۵۸۱، ۱۵۶۶	حارین ۵۸۱، ۱۵۶۶
۵۱۸	حارین ۵۱۸
۵۵۱	حارین ۵۵۱
۳۷۲	حارین ۳۷۲
۱۸۲	حارین ۱۸۲
۵۱۳	حارین ۵۱۳
۱۸۳	حارین ۱۸۳
۵۸۹، ۱۳۳۲	حارین ۵۸۹، ۱۳۳۲
۲۰۷	حارین ۲۰۷
۲۶۱، ۱۵۶۶	حارین ۲۶۱، ۱۵۶۶
۵۸۱	حارین ۵۸۱
۵۱۲، ۴۶۶	حارین ۵۱۲، ۴۶۶
۱۳۲	حارین ۱۳۲
۱۸۶، ۱۵۶۲، ۱۵۰، ۴۶۰، ۲۰	حارین ۱۸۶، ۱۵۶۲، ۱۵۰، ۴۶۰، ۲۰
۴۷۲، ۴۶۱، ۱۳۳۲	حارین ۴۷۲، ۴۶۱، ۱۳۳۲
۶۰۰، ۵۷۰، ۵۲۸	حارین ۶۰۰، ۵۷۰، ۵۲۸
۱۵۶	حارین ۱۵۶
۳۵۹	حارین ۳۵۹
۵۲۳، ۱۳۳۲	حارین ۵۲۳، ۱۳۳۲
۳۷۲	حارین ۳۷۲
۳۸۵	حارین ۳۸۵

فهرست اعلام اشخاص

الف	ابراهیم بن یحیی
۱۸۳	ابراهیم بن یحیی ۱۸۳
۵۸۹، ۱۳۳۲	ابراهیم بن یحیی ۵۸۹، ۱۳۳۲
۲۰۷	ابراهیم بن یحیی ۲۰۷
۱۸۶، ۱۵۶۲	ابراهیم بن یحیی ۱۸۶، ۱۵۶۲
۵۱۸	ابراهیم بن یحیی ۵۱۸
۵۱۲، ۴۶۶	ابراهیم بن یحیی ۵۱۲، ۴۶۶
۱۳۲	ابراهیم بن یحیی ۱۳۲
۱۸۶، ۱۵۶۲، ۱۵۰، ۴۶۰، ۲۰	ابراهیم بن یحیی ۱۸۶، ۱۵۶۲، ۱۵۰، ۴۶۰، ۲۰
۴۷۲، ۴۶۱، ۱۳۳۲	ابراهیم بن یحیی ۴۷۲، ۴۶۱، ۱۳۳۲
۶۰۰، ۵۷۰، ۵۲۸	ابراهیم بن یحیی ۶۰۰، ۵۷۰، ۵۲۸
۱۵۶	ابراهیم بن یحیی ۱۵۶
۳۵۹	ابراهیم بن یحیی ۳۵۹
۵۲۳، ۱۳۳۲	ابراهیم بن یحیی ۵۲۳، ۱۳۳۲
۳۷۲	ابراهیم بن یحیی ۳۷۲
۳۸۵	ابراهیم بن یحیی ۳۸۵

فهرست اعلام اشخاص

۳۴۹، ۱۵۷۱، ۷۰۲، ۶۰۷۵	ابراهیم بن یحیی ۳۴۹، ۱۵۷۱، ۷۰۲، ۶۰۷۵
۱۸۳، ۴۰، ۲۹، ۱۲۳، ۱۲۴	ابراهیم بن یحیی ۱۸۳، ۴۰، ۲۹، ۱۲۳، ۱۲۴
۵۴۲، ۴۷۲، ۱۳۶۲، ۲۵۷۱، ۹۰، ۱۹۱	ابراهیم بن یحیی ۵۴۲، ۴۷۲، ۱۳۶۲، ۲۵۷۱، ۹۰، ۱۹۱
۶۰، ۱۵۹۹، ۵۹۲، ۵۹۵، ۵۹۳، ۵۳۲	ابراهیم بن یحیی ۶۰، ۱۵۹۹، ۵۹۲، ۵۹۵، ۵۹۳، ۵۳۲
۲۲۹	ابراهیم بن یحیی ۲۲۹
۳۶۲	ابراهیم بن یحیی ۳۶۲
۳۱۲، ۳۱۱	ابراهیم بن یحیی ۳۱۲، ۳۱۱
۲۸۷، ۲۸۵	ابراهیم بن یحیی ۲۸۷، ۲۸۵
۲۱۳	ابراهیم بن یحیی ۲۱۳
۵۲۵، ۱۲۳۲	ابراهیم بن یحیی ۵۲۵، ۱۲۳۲
۵۲۵، ۱۲۳۲	ابراهیم بن یحیی ۵۲۵، ۱۲۳۲
۲۰۹	ابراهیم بن یحیی ۲۰۹
۶۱۲	ابراهیم بن یحیی ۶۱۲
۳۱۲	ابراهیم بن یحیی ۳۱۲
۲۲۵	ابراهیم بن یحیی ۲۲۵
۱۲۲	ابراهیم بن یحیی ۱۲۲
۲۲۸	ابراهیم بن یحیی ۲۲۸
۲۶۱، ۲۲۰، ۲۱۷	ابراهیم بن یحیی ۲۶۱، ۲۲۰، ۲۱۷
۳۶	ابراهیم بن یحیی ۳۶
۲۳، ۱۰۸	ابراهیم بن یحیی ۲۳، ۱۰۸
۲۱۰	ابراهیم بن یحیی ۲۱۰
۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۲، ۱۰۵	ابراهیم بن یحیی ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۲، ۱۰۵
۴۸۶، ۴۵۵، ۱۸۸، ۱۶۰، ۱۵۲، ۱۲۲	ابراهیم بن یحیی ۴۸۶، ۴۵۵، ۱۸۸، ۱۶۰، ۱۵۲، ۱۲۲
۶۲۱، ۴۲۲	ابراهیم بن یحیی ۶۲۱، ۴۲۲
۲۱۲	ابراهیم بن یحیی ۲۱۲
۳۹۵	ابراهیم بن یحیی ۳۹۵
۳۹۵	ابراهیم بن یحیی ۳۹۵
۳۱۲	ابراهیم بن یحیی ۳۱۲
۶۰	ابراهیم بن یحیی ۶۰
۶۶	ابراهیم بن یحیی ۶۶
۵۴۹	ابراهیم بن یحیی ۵۴۹

ادب‌الهیانی ۲۲۹	ابونواس هانی بن هانی ۲۲۸
ادب‌الهیانی ۲۱۲	ابرهاسم ۱۸۸، ۱۸۷
اردبیر ۱۲۴	ابوهریره — ابوهریره
اردبیر رؤاس دانانی ۱۲۹	ابوعلی الجعفی ۲۱۰
اردشیر ملعون ۳۱۴	ابوعلی سلار ۲۱۰، ۲۰
ارسطاطلیس ۴۳۰	ابی اسحاق ۲۹۵
اریا (ع) ۳۴۳	ابی الحسره ۵۴۵
اسامة زید ۴۴، ۴۵، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳	ابی بن کعب ۶۰۶
۵۱۳، ۵۰۹	ابا یحییٰ علی کوجک ۳۳۶، ۳۳۴، ۳۳۳
اسحاق (ع) ۱۲۲۲، ۵۷۰	ابا یحییٰ نوشتگین هیرگیر ۲۷۹
اسحاق بن یوسف ۵۲۳	احمد بن اشم ۶۰
اسحاق ششخ ۳۱۲	احمد بن داود الواسطی ۵۲۳
استاد اسحاق زاهد ۳۱۲	امیر احمد بن عبد البریز بن دلفین ابی دلف
اسراقیل (ع) ۵۲۳	۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۱، ۳۰۲
فخرالملک احمد بن محمد بن موسی البرنوسانی	عزیز الدین ابومنصور احمد بن علی الطبری
۲۱۹	۲۱۱
اسطی قس شاعر ۵۲۷، ۱۲۳۱	قاسی ابوبکر احمد بن کامل بن خلف ۶۰۰
اسفندیار ۶۶	احمد بن محمد بن ابوالقاسم بن... بن میمون
اسکند ۱۵۹	قلاح ۳۱۶
عواجه اسکندر زاهد ۳۱۲	احمد بن موسی بن محمد القلی ۳۰۵
اسماء بنت ابی بکر الصدیق ۹۳	احمد جشاده ۱۲۸
اسماء بنت حمیر ۵۲۳، ۱۲۵۷	احمدیه ۵۷۷
اسماعیل احمدان ۱۲۹	احمدیه زلزلی ۲۳۱
اسماعیل بااصدان ۲۰۷	احمد حبل ۱۲۷، ۱۲۳۲، ۱۲۳۱، ۱۲۵۰، ۱۲۸۱
اسماعیل بن ابی طالب ۵۹۹	۵۷۵، ۴۸۲
اسماعیل بن جعفر الصادق (ع) ۲۲۷، ۳۰۷	عواجه احمد بنجندی ۱۲۷-۱۲۹
۵۴۷	احمد علی حامد بنظمی ۲۰۷، ۲۱۳۰
اسماعیل بن عیاد (ابوالقاسم کافی الکاتب)	عواجه احمد مذکر ۱۲۴
العرون بالصاحب) — صاحب بن عباد	امیر احمدیل ۲۱۲، ۲۷۹
اسماعیل بن عبد الله بن سعید ۲۱۶	احمد بن قیس ۱۵۲
میداسماعیل بن محمد الحسینی ۵۲۲، ۲۲۸	انحی له عبدانی ۳۲۱
۶۱۵، ۵۴۱	اندیس (ع) ۲۷۲
اسماعیل (ع) ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۵۷۰	ادب همی ۲۱۳

۵۳۶، ۵۳۳، ۵۲۸، ۵۱۸، ۵۱۶، ۵۱۴	ابوالنعمانی ابانثی ۷۰۵، ۱۲۳۸، ۱۲۲
۵۹۵، ۵۹۰	امام ابوالنعمانی یونسی ۵۹۲، ۱۸۹، ۱۲۸
۲۱۲، ۲۱۱، ۲۲۳	ابوالنعمانی نگارگر ۱۲۵، ۱۲۲
ابوطالب الخواری ۲۱۲	ابوالنعمان ۶۱۵
سید ابوطاهر جعفری ۲۲۵، ۴۲۳	ابوالنجم محمد بن عبد الوهاب السمان ۲۱۱
ابوطاهر جانی — ابوطاهر جانی	ابوالنجم بن النیمان ۶۰۸، ۶۰۷
سید ابوعبدالله (مدرس) ۱۹۹	ابوایوب انصاری ۶۰۸، ۲۵۲، ۲۷۸، ۲۰۸
ابوعبدالله (ازال) ابوبکر النجوسی ۲۴۱، ۲۴	۶۱۰
السید ابوعبدالله الایضی ۵۸۸	ابو بصیر ۲۵۵
ابوعبدالله البصری ۱۰۷	ابوبکر بن ابی سعاده — ابوبکر
ابوعبدالله الجعفری القزوی ۲۱۱	ابوبکر اسحاق ۳۱۳
سید ابوعبدالله الراشد الحسینی ۲۱۱	ابوبکر باقلانی — ابوبکر باقلانی
ابوعبدالله کرام ۷۹۷، ۱۶۰، ۲۲۶	ابوبکر بن الرزوی ۲۲۹
ابوعبدالله جراح — ابوعبدالله جراح	ابوبکر حاتم ۵۲۵
ابوعلی الطبری ۲۴۳، ۲۱۲	ابو تراب مودینی ۱۲۴۵، ۱۲۴۲
ابوعلی جانی ۱۸۸، ۱۸۰	ابوشام طائی ۲۱۹
ابوعلی طوسی ۲۱۱، ۲۱۰	ابوشامه صائدی ۳۶۷، ۳۶۳
امیر ابوقریس الحارث بن سعید الحمدانی	ابوجعفر الامامی ۲۱۲، ۳۹۹
۲۲۸، ۱۲۵	ابوجعفر البایری — ابی بابویه
ابوقیس ۱۶۸	ابوجعفر البصری ۲۰۹
ابوزکری — ابوزکری	ابوجعفر الطوسی — محمد بن الحسن الطوسی
ابولیلی ۲۷۳	ابوجعفر النیسابوری ۲۱۲، ۴۱
ابولیلی الحسینی ۲۱۰	ابوجحیفه — ابوجحیفه
ابومحمد الموسوی الرافعی ۲۱۱	ابوجحیفه ۲۹۶، ۲۰۸
ابومسلم بصرامی ۱۸۰	ابوزید نقاری — ابوزید نقاری
ابومسلم قنق الملک ۳۳	ابومحمد آبی (برادر ابومنصور وزیر) ۲۱۹
ابومسلم خراسانی — ابومسلم مرغزی	ابومحمد الحمدانی ۲۱۰
استاد ابومنصور آبی (وزیر) ۲۱۹	ابومحمد جانی — ابومحمد جانی
امام ابومنصور الطغر البانی ۵۲۲	ابومحمد محمد نیسابوری ۴۰
امام ابومنصور خله ۵۹۲، ۳۷۲	ابومحمد نیسابوری الخراسانی ۲۱۰
امام ابومنصور ماناده ۴۷۱، ۴۰۰، ۵۲۳	ابوشامه محمد بن دیمان ۲۲۳
عرق الاشمه ابونصر هنجانی ۱۳۹، ۱۳۸	عواجه ابومصطفی الزنا بادی ۲۲۲
۵۹۲، ۴۵۲، ۲۲۹، ۳۷۲، ۱۲۳	ابوطالب بن عبدالمطلب ۵۰۸، ۳۳۷

[illegible]

۶۹۱	فهرست اعلام اشخاص	کتاب نفوس	۶۹۰
۲۱۶	امیر حسن الدین بوالفضل رشوی ۲۲۵	۵۳۷۷۷۲	۲۲۰ ۲۳۶ ۲۳۲ ۱۸۲ ۱۵۲ ۱۳
	حسن داری ۱۱۹	ملیکان بن موسی بن جعفر (ع) ۵۸۹	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	شمسی (شاهر) ۲۳۱	ملیکان احمدش ۲۲۳	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	شمعون (رسمی عیسی ع) ۱۶۵ ۲۳۲	ملیکان مرد خزانی ۳۶۷ ۲۰۸ ۱۵۲	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	۵۷۰	سنان ۲۰۷ ۱۶۸	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	شهاب مشاط ۳۷۳	سنانی خزانی ۲۲۲	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	شهریار (از ملوک مازندران) ۳۹۹ ۲۱۶	سنان بن انس ۳۶۸ ۳۶۵ ۳۶۱ ۳۵۹ ۳۵۷	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	شیت (ع) ۶۲۱ ۴۲۳ ۱۶۵ ۴۲۶	۳۹۱	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	شیطان الحاقی ۶۰۶ ۵۹۹ ۱۹۹ ۱۸۲	سنان سنان (نقی المروت) ۱۲۹	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	ص	سنان ۳۱۱	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	صواب ۱۶۹	سنان سنان ۲۲۰ ۲۲۰ ۲۲۰ ۲۲۰ ۲۲۰ ۲۲۰ ۲۲۰	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	صانسان بن قایماز حرانی ۱۹۸	سنانی بن فاهک ۳۹۱ ۱۳۹ ۱۵۸ ۱۵۳ ۱۵۲	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	صاحب بن عباد ۶۰۰	امیر صفر ۲۲۱	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	صاحب الرنج ۵۵۹	سورید بن مرقان ۱۳۷	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	صاحب البندر ۵۵۹	سول (بندر فضل بن سول) ۳۸۳	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	صالح (ع) ۵۲۸ ۴۲۳ ۵۱۷	سول حنیف انصاری ۱۵۲ ۲۰۸ ۱۲۹	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	صالح بن عبد القدوس ۱۸۷ ۱۸۲	۶۰۷ ۳۵۵	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	صخر (بندیر سفیان) ۲۲۸	سول بن عمر ۳۲۱ ۳۲۱	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	صخر جلی ۱۰	سیرور ۲۱۳	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	سید صدر الدین سمرقندی ۳۹۹ ۲۲۶	سید اجل بالغ ۴۳	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	سید عیسی ۵۹۲	سید القراء (بربر بن خضر الهمدانی) ۳۶۷	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	سید یحیی فضایی ۱۰۹	سید سید قزوینی ۱۳۲	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	سفی الدین ۲۲۵	سیده ۸۷ ۸۵ ۸۳	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	سفی الدین ابوالحسن همدانی ۲۲۱	سید بن مالک ۳۶۷	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	سفی الدین احمد بن ابی سعد ۲۲۳	امیر سید الکدله همدانی (مبلغ متنی)	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	سفی برصد ۲۲۱	۲۱۲ ۱۲۵	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	سفی کللی ۲۲۱	سید فی لان ۲۱۶	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	سویب دوسی ۲۹۷ ۲۲۷ ۲۲۳	ش	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	ض	شاهر باذان ۳۵	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
	ضحاك (از مهران) ۲۳۲ ۲۱۲	شاهی (بسمد بن ادیس) ۱۰۲ ۱۷۸ ۳۱	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲
		۱۲۰ ۶۰۲ ۵۰۲ ۲۰۱ ۸۸ ۱۶۰ ۱۰۵	۲۳۶ ۲۲۷ ۲۲۰ ۲۳۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۹۲

۶۲۲	کتاب نقش	۶۲۳	توالت (احلام اشخاص)
عاشق ۱۳۵۱۰۱۶-۱۱۷۱۹۷-۹۵۰۳۱۶	عبدلرزاق یاح ۱۲۲	عبدالله بن روح بن منصور ۴۱۳	عزیز (حقیقه فاضلی) ۹۴
۱۸۷۱۸۴-۱۲۹۵-۲۹۳۱۲۵۸۱۳۶۱۰۱۳۶	عبدالصمد بن عبدالمطلب ۱۸۷۱۸۴	شیخ عبدالله بنان ۱۵۵۴۰۳۲۷۰۲۳۱۰۵۵۴۰	عزیز مصر ۴۱۶-۴۱۱
۳۷۹۰۳۷۶-۱۳۶۲۹۳۱۳۲۹۳۰۸	دخدای عبدالصمد بزرگ ۲۲۰	۵۷۲	عزیز بن عراقی العنسی اقتضوی
۳۹۰۰ مودری دیگر	عبدالقوی ۵۱۸۵۱۶	عبدالله بنار ۳۳۷	۲۱۱
عبدالله یارسی ۱۲۸	سیدعظیم حسنی ۵۸۸۲۱۱۱۲۱	عبدالمکمل لوطی ۱۲۲	عبدالله بن دلیس ۲۱۷۱۲۱۲
امیر صادی ۵۰۵-۳۷۱۰۱۰۵۲۲۰۵۹۲	سیدمهدی الدین عبدالمطلب العنسی القزوی	عبدالمکران ۲۲۰۰۲۲۹۱۰۵۹۰۹۴۳۰۲۲۰	عنه (ازنهاد) ۲۲۲
۶۲۲	۲۲۶	۳۹۱۰۳۷۶	عاشق افرح ۲۰۶۱۰۱۲۵۰۴۶
عباس (عمری یحیی) ۱۳۹۰۵۳۰۳۹۰۴۸	عبدالله بن عبدالمطلب ۵۱۲۰۴۶۶۰۱۳۹	شیخ عبدالمطرب بنی ۲۶۵	حله ۵۳۵
۵۰۹۰۱۳۱۴۰۲۶۰۰۳۵۸۰۲۱۹۱۵۸	۵۹۵	حسیناف ۵۱۶	حقیق بن عمار الجینی ۶۲۲
۵۰۹۰۵۹۹۰۵۵۰۵۵۹۰۵۵۵۵۱۲	عبدالقاسی ۲۵۱۰۲۲۲۰۱۱۵	حسین بن زید ۲۶۵۰۳۵۹۰۳۵۷۰۱۵۷	مقبل ۴۰۴-۳۲۵۰۱۱۷۲۰۱۱۷۳۰۱۶۶۱۰۹۰
۶۴۶۰۶۴۵۰۶۳۸۰۶۱۰	عبدالقین الحسن ۲۳۲	۳۹۰۰۳۶۷	۶۲۲۰۵۱۵۵۰۵۰۹
امیر عباس (امیر علی) ۱۳۲۰۱۳۲۰۱۳۲۰۱۳۲	عبدالقین خازم ۱۵۲	[بن] عیله جراح ۶۰	عکرمه ۱۶۹۰۱۶۸۰۱۶۵۰۱۳۷
۲۵۱۰۱۳۲۹۰۴۲۱۰۲۹۵۱۲۰۲۱۲۳	عبدالقین ریمه ۶۲۴	عقاب بن ورفاء ۱۲۷	علقه ۶۰۰
عبدالبیاض مشکوی ۲۱۹	عبدالله زبیر ۵۵۲۰۲۸۹۰۳۹۱۲	حبه ۴۴	علی بن عربی ۵۵۹
عبدالبیاض مفید ۳۳۹۰۳۶۴	عبدالقین بن سالم بن سیمون ۳۱۵	حشام بن حنیف انصاری ۶۱۲	ایرطلی ۲۲۶
عبدالبیاض مفید چاهدری ۵۹۲	عبدالقین بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب ۳۱۶	احمر و عثمان بن عبدالمطلب ۸۶	علی بن ابی ابراهیم بن هاشم ۲۲۲۰۲۲۶۰۲۲۶
عبدالبیاض مفید دانی ۲۸۸	عبدالقین عباس ۱۰۱۶۸۰۱۰۱۶۸۰۱۰۱۶۸	عشام بن عثمان ۱۰۰۲۸۰۱۰۰۲۸۰۱۰۰۲۸	علی بن ابی القهران اشتر آبادی ۲۵۴۰۲۵۴
قبة عبدالجلیل ۲۰	۱۳۷۹۰۳۷۹۰۳۷۹۰۳۷۹۰۳۷۹	۱۰۰۲۸۰۱۰۰۲۸۰۱۰۰۲۸۰۱۰۰۲۸	۲۵۵
عبدالجلیل بن عیسی ۲۱۱	۳۶۹۰۲۵۱۰۰۵۹۸۰۳۸۲	۱۰۰۲۸۰۱۰۰۲۸۰۱۰۰۲۸۰۱۰۰۲۸	علی بن ابی طالب (امیرالمؤمنین) دعوادریباد
عبدالجلیل بن مسعود ۲۱۱	عبدالقین عبدالله بن سالم بن سیمون ۳۱۵	۵۵۵۰۵۵۵۰۵۵۵۰۵۵۵	علی بن ابی ذبیحان عامادی ۲۱۲
رشید عبدالجلیل دانی ۲۵۳-۲۵۳	عبدالقین بن عمرو بن عامر ۶۲۵	۶۲۸۰۶۲۸۰۶۲۸۰۶۲۸	علی بن ابی ذبیحان بن خلف ۵۳۳-۵۳۳
عبدالجلیل قزوینی ۵	عبدالقین بن موسی ۵۸۹	عثمان بن جنی ۲۱۲	ایرطلی بارکردی ۲۷۹
امام عبدالحسین بن عبدالحکیم ۱۲۶	عبدالقین بن عیسی ۳۶۵	علیس ۳۶۲	علی بن اسکند ۴۲۲
عبدالرحمن الکاف ۲۳	عبدالقین بن عامر ۶۲۹	خواجه عوفی طاروسی ۱۹۲	علی بن بکر بن وائل بن ریمه ۵۳۳-۵۳۳
ابو محمد عبدالرحمن بن احمد بن الحسن	عبدالله دروازه ۲۵۱	عروه ۶۰	دخدای علی بن طاهران استاد جردی ۲۲۲
التیابوری ۲۹۵	عبدالله سبأ ۵۲۸۰۵۲۸	خوالفراف العنسی ۲۱۱	ابو الحسن علی الجاسسی ۲۱۱
خواجه عبدالحسن بن رازی ۲۲۳	عبدالله عامر ۱۷۷۰۱۵۳۰۱۵۳	زوالدین بادشاه ۲۲۶	علی بن جعفر امرورانی ۶۰۲
عبدالحسن بن عیله ۳۷۷	عبدالله بن صر بن خطاب ۱۰۱۵۳۰۱۰۱۵۳	سیدالکمال بن سوادری ۲۲۶	ایرطلی حساسی ۲۸۰
عبدالحسن بن عوف ۱۱۷۲۰۱۱۷۲۰۱۱۷۲	۶۲۵۰۱۲۰	خواجه خوالد ۲۲۹	علی بن الحسن (ح) ۱۵۷۰۱۵۶۰۱۵۶
۶۳۱۰۶۲۸۰۶۲۲	عبدالله بن عیله ۳۶۲۰۳۶۲	خوالد و جردی ۱۳۰	۴۲۲۰۴۲۲۰۴۲۲۰۴۲۲
عبدالحسن بن طلم ۳۵۲۰۳۵۲۰۳۵۲	عبدالمطلب ۵۱۶۰۱۵۳۰۱۵۳	نزدلین (فرقه) ۵۳۳	۱۳۳۵۰۱۳۳۵۰۱۳۳۵۰۱۳۳۵
۳۹۰۰۳۹۹۰۳۹۹	۵۹۵۰۱۵۱۰۵۱۶	خوالد (ح) ۱۰۰	۵۵۳۰۵۵۳۰۵۵۳۰۵۵۳
خواجه قبة عبدالحسن بن ابی سلیمان ۱۳۴	عبدالمکمل بن ابی سلیمان ۵۲۳	خوالد (ح) ۲۸۴۰۲۸۴۰۲۸۴	علی بن حشام بن قی ۲۰۹

کتاب شخص	۷۰۵
اسریله ۵۲۹	بایران ۵۳۱
امامان گیلان ۳۹۲	یادنامه ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹

مشهد سید حیدر العظیم العسلی ۲۲۰	مدرسه عرب شاهان ۱۹۹
مشهد حیدرالدین موسی بن جعفر ۱۹۹	مدرسه عزالدین مرتضی ۱۹۵
مشهد علی بن محمد انبیا (در کاغان) ۱۹۸	مدرسه عزالدین ۱۹۹
مشهد فاطمه بنت موسی بن جعفر (ع) ۲۱۹	مدرسه عزیزی ۱۹۸
مشهد فضل بن موسی بن جعفر (ع) ۱۹۹	مدرسه فقه علی جاسی ۲۵
مشهد امام محمد تقی (ع) ۲۲۰	مدرسه فقیه ۲۰۰
مشهد امام موسی کاظم (ع) ۲۲۰	مدرسه کاغان ۲۲۱
بصره ۹۰۰-۹۷۹-۱۰۱۸۸-۱۸۴۸-۱۰۰۶۶	مدرسه کوی فیروز ۲۵
۳۰-۳۱۳-۱۰۱۵۴-۱۵۳۱۳۶-۱۲۸	مدرسه سیدی ۱۹۸
۳۳۲-۳۳۲-۳۲۸-۳۱۶۳-۸-۳۰۷	مدرسه قاضی مصطفی ۲۲
۳۷-۳۶۹-۳۶۸-۳۷۲-۳۹۲-۳۳۵	مدرسه وزاکیان ۲۳۵
۵۶۸-۵۳۲-۳۸۰-۳۷۸-۳۷۵-۳۷۱	مدین ۶۶
۶۲۲-۶۲۲-۶۲۲	مدینه ۱۵۹-۱۱۳۵-۱۲۸۲-۶۶۱۹۱۹
مصلحگاه ← در مصلحگاه	۲۲۲-۱۲۲-۱۲۱-۶۲۰-۱۷۸-۱۰۶۸
مغرب ۸۴-۱۰۱۰۰-۱۰۱-۱۰۱-۱۰۱-۱۰۱	۲۲۷-۱۲۷-۱۲۷-۱۲۷-۱۲۷-۱۲۷
۳۵۸-۳۲۸-۳۱۵-۳۰۸-۳۰۷-۳۰۴	۳۳۵-۳۳۵-۳۳۵-۳۳۵-۳۳۵-۳۳۵
۳۷۰	۶۲۰-۶۲۲-۵۸۰-۶۹۸-۶۷۳-۶۶۱
مکه ۱۳۵۹-۱۸۹۳۹۲۸۸۱۸۲۶۶۱۹	مدینه السلام ۷۲۹۱۳۹
۱۲۰۰-۱۷۳۱۷۲-۱۶۸۱۶۶-۱۲۷	مراغه ۳۸۳
۱۲۰۶-۱۲۷۱۲۷۲-۱۲۷۲-۱۲۱۶	مرج = دایم ج = دایم رگه ۳۸۲-۳۳۵
۱۲۲۰-۳۶۵-۳۳۳-۳۳۰-۳۲۷-۳۱۶	مرو ۵۸-۳۸۵-۳۸۰
۱۲۷۷-۳۷۲-۳۵۸-۳۴۰-۳۳۵-۳۲۱	مزدگان = مزدغان ۶۲۲-۳۲۸
۱۲۵۱-۵۱۲-۵۱۲-۵۱۲-۵۱۲-۵۱۱	مساجد حقیق سه گانه ۵۵۱
۶۲۲	مسجد جامع ورامین ۳۹۵
مش ۳۲۱	مسجد فخر ۵۵۱
موصل ۵۷۹-۳۵۶	مسجد حنین ۷۴
مهرین = مهران ۳۳۵-۳۲۲	مسجد حقیق قم ۲۱۹
ن	مسجد قبا ۳۹۶-۳۹۳
ناهن ۵۷۷	مسجد مدینه ۲۸۶
نورین ۳۳۷	مشاهد الهی ۳۵۹
نهارند ۳۵۹-۳۰۶-۳۰۶-۳۰۶-۳۰۶-۳۰۶	مشهد امیرالمؤمنین (ع) ۲۱۲-۲۱۲
نهران ۱۸۳-۱۷۵-۱۵۴-۱۵۴-۱۵۴-۱۵۴	مشهد الرضا (ع) ۳۵۹-۲۱۰
۱۲۷۰-۱۲۳۸۱۳۹-۱۲۷۷-۳۲۵-۱۳۰۸	مشهد سلیمان بن موسی بن جعفر (ع) ۱۹۹

کرماتان ۱۲۸	لاعه ۹۵
کریمودلف ۱۲۳-۱۲۷۸-۱۰۳۷۸-۳۰۷-۳۰۷	لصا ۵۵۹-۳۷۱-۳۱۱
۳۵۹-۱۲۳۸	لرستان ۵۹۲-۳۵۹-۳۷۲-۳۰۷
کبه ۱۹۱-۱۹۳-۱۹۳-۱۹۳-۱۹۳-۱۹۳	لشکر مکرم ۳۱۵
۱۲۸۸-۱۲۸۸-۱۲۸۸-۱۲۸۸-۱۲۸۸-۱۲۸۸	لشکر سر ۲۸-۱۲۸
۱۵۳۳-۱۵۳۳-۱۵۳۳-۱۵۳۳-۱۵۳۳-۱۵۳۳	م
۵۸۹-۵۸۹	ماجنین ۲۵۶-۱۲۰
کابل (و کجور) ۲۲۵	مازندران ۱۲۳-۱۲۳-۱۲۳-۱۲۳-۱۲۳-۱۲۳
کلاهدوزان ۳۳	۳۰۹-۳۰۹-۳۰۹-۳۰۹-۳۰۹-۳۰۹
کن ۲۲۱	۳۳۳-۳۳۳-۳۳۳-۳۳۳-۳۳۳-۳۳۳
کنده ۳۵۸	۶۲۳-۳۷۰
کنلان ۱۲۲	مادراة النهر ۱۲۳-۱۲۳-۱۲۳-۱۲۳-۱۲۳-۱۲۳
کوفه ۱۵۹-۱۵۹-۱۵۹-۱۵۹-۱۵۹-۱۵۹	۳۵۸
۱۲۱۵-۱۲۱۵-۱۲۱۵-۱۲۱۵-۱۲۱۵-۱۲۱۵	مادراة النهر ۳۶۰
۳۲۹-۳۲۹-۳۲۹-۳۲۹-۳۲۹-۳۲۹	مدرسة الفراء للک ۱۹۵
۳۵۸-۳۵۸-۳۵۸-۳۵۸-۳۵۸-۳۵۸	مدرسة شمس الاسلام حکما بایره ۳۴
کوه حری ۶۴۲	مدرسة استاد ابوالحسن کدیچ ۱۹۵
کوه سلان ۴۱۷	مدرسة شیخ حیدر مکی ۳۶
کوه سندان ۵۷۸	مدرسة دروازة آهین ۳۵
کوی امغانیان ۳۵	مدرسة خوابه امام رشید وازی ۳۶
کوی صوفی ۱۲۲	مدرسة رضویه ۲۰۰
کوی دجانه ۲۵۰	مدرسة سید امام زین الدین امیرة خرقه ۱۹۵
ک	مدرسة سادات کیمکی ۳۵
گرگان ۱۰۱-۱۰۱-۱۰۱-۱۰۱-۱۰۱-۱۰۱	مدرسة سعد صلب ۱۹۵
۵۵۳	مدرسة مرتضی کبیر شرف الدین ۱۹۵
گردکوه ۳۳۳-۳۱۴-۱۱۰	مدرسة شرقیه ۱۹۸
گند فخر ۶۱۱	مدرسة شمس الدین مرتضی ۱۹۵
گیلان = جیلان ۳۹۲-۳۳۵-۳۳۳-۳۳۳-۳۳۳-۳۳۳	مدرسة صفویه ۱۹۸
۵۶-۱۲۶۹-۳۵۸-۳۳۱-۳۲۰-۳۱۳	مدرسة ظهور عبد الرزق ۱۹۵
ل	مدرسة نواجیه عبد الجبار مفید ۳۵
لار ۵۹۵	مدرسة شیخ عبد الجلیل رازی قزوینی ۱۲۷

٧٢٠	كتاب نقض	٧٢٠
رسالة الجيس الى اخوانه الصغيرة ٢٣١	كتاب في معرفة الالهية في دولة الخوارزم شاهي ١٣٣	٢٣١
ذبور ٥٩٢:٢٩١:١١٧٢	ما اتفرده الامامية ٦١٣	٢٣١
ذلة الانبياء ٢٣٢:١١	المبسوط ٢٩	٢٣١
ذندوبان ذند ٣١٧	التمسك بهيكل آل محمد ٣٨	٢٣١
شاهنام ٢٣١	مراسم الدين في مواسم اليقين ٥٢٢	٢٣١
شرايع علي حنينان ٢٠٩:١٣٨	المراسم العلوية في الاحكام النبوية ٢٨	٢٣١
شرح شهاب تبري ٢١	مصباح صغير ٦٢٢	٢٣١
شرح نهاية ٣٨	مصباح كبير ٦٢٢:٢٩	٢٣١
طبيب القلوب ٢٦٣	مصباح مرتضى ٣٨	٢٣١
عروض العلوي ٣٨	المتن في الفقه ٣٨	٢٣١
حل الشرايع ٣٨	خارج الرايات في نزول المكاتب ٢٣٩:١٧٧	٢٣١
حمل السنة ٢٩	القصص في الامامة ٢٣٣:٢٣٥	٢٣١
حمل يوم وليلة ٣٨	المقاييس والمبادئ ٦١٢	٢٣١
موسم ٣٨	مقته ٣٨	٢٣١
ميون الجبال ٢٣٣:٢٣٢	المسحوق والمضموم ٢٩٧	٢٣١
فرد سيد مرتضى ١٩٠٠:١٨٧	مناسك الفرائد ٣٨	٢٣١
غريب الحديث ٦٢٦	مناقب امير المؤمنين وشاهب الملقين ٢٢٩	٢٣١
الغنية ٧٧٧	النقد ٦١٧:٦١٨:٦١٩	٢٣١
قبح اعظم ٦٠	من لا يضره الفقيه ٣٨	٢٣١
قصرى نامه ٢٣٢	موافقة الصغابة ٢٢٣	٢٣١
قرائن ٣٨	موطأ ٥١٣:٥٠٩	٢٣١
فصول رشيد رازي ٢٣٣	المهذب ٣٨	٢٣١
فصول شيخ عبد الوهاب حنفي ٢٦٥	نزول القرآن ٢١٢	٢٣١
فقد القرآن ٣٨	النهاية ٣٨	٢٣١
فهرست كتب الامام وسائر الخلاف ٣٨	نهج البلاغه ٢١٠:٢١٠٧	٢٣١
قرآن ٥٠١:٥٠٠:٥٠٢:٥٠١	الرواحلة ٢٥٥	٢٣١
كافي ٢١٧	وقائق العامة والخاصة ٣٨	٢٣١
كتاب البيت (واقفي) ٦٢٣	حاشيات ٢٢٧	٢٣١
كتاب يوسف بن يونس ٥٩٧	هداية المسترشد ٣٨	٢٣١
كتاب في تزيه عائشة ٢٩٥		٢٣١

در كلمة «من كرم» و «مدك» (ص ٢٢٠) در فهرست لغات و اصطلاحات ياد نشده كه
اكثر از استدلال ميشود.

ص	ص	ص	ص	ص	ص
٩٨	٩٩	١٢٦	١٥٠	١٦٩	١٧٢
١٨٥	١٨٢	١٩٢	١٩٨	١٩٩	٢١٧
٢١٩	٢٢٨	٢٣٢	٢٣٣	٢٣٤	٢٣٥
٢٥٧	٢٥٧	٢٦٠	٢٦٠	٢٦٠	٢٦٠
٢٦٠	٢٦٠	٢٦٠	٢٦٠	٢٦٠	٢٦٠

خلاصه

خلاصه

ص	ص	ص	ص	ص	ص
٩٨	٩٩	١٢٦	١٥٠	١٦٩	١٧٢
١٨٥	١٨٢	١٩٢	١٩٨	١٩٩	٢١٧
٢١٩	٢٢٨	٢٣٢	٢٣٣	٢٣٤	٢٣٥
٢٥٧	٢٥٧	٢٦٠	٢٦٠	٢٦٠	٢٦٠
٢٦٠	٢٦٠	٢٦٠	٢٦٠	٢٦٠	٢٦٠

ص	ص	صحیح	غلط
۲۸۸	۲۲	صداع بسم صا	
۳۲۰	۱۸	زیادت	
۳۲۶	۹	حسن علی	حسن علی
۳۵۳	۱	مفرد کیم	کیم
۳۶۸	۲۸	پادری ۶ بعد از نسخه بدلهای بر جوع شود بطله ۲۰۷	
۳۷۵	۱	متر شان	
۳۷۵	۲	یرحمها	
۳۱۶	۲۰	فانی	
۲۲۵	۱۶	باخوخ	
۲۲۹	۱۳	فرستاد	
۲۶۳	۱۹	زایه	
۲۹۳	۲۰	ی ملک	
۵۱۰	۱۸	فرآه	
۵۷۸	۳	افین	نیز
۵۹۲	۹	پایده اند	پایده اند
۶۸۷	سفر آخر	خیمه بن مدرک	

فهرست انتشارات الجمن آثار ملی

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱-	فهرست مختصری از آثار و ابیات تاریخی ایران	شهریورماه ۱۳۰۴
۲-	آثار ملی ایران (کفرانس پروسور و تخط)	مهرماه ۱۳۰۴
۳-	شاهنامه و تاریخ (کفرانس پروسور و تخط)	شهریورماه ۱۳۰۵
۴-	کشف دولوح تاریخی دهمندان (تحقیق پروسور و تخط ترجمه آقای مجتبی منیری)	اسفندماه ۱۳۰۵
۵-	سندها به دیواره آثار ملی و تاریخی ایران (از محمدرضا فروغی و هر لنگه و هانی بال)	بهرداد ۱۳۰۶
۶-	کشف اراج تاریخی تخت جمشید (پروسور و تخط)	اسفندماه ۱۳۱۲
۷-	کفرانس محمدرضا فروغی راجع به فردوسی	بهمنماه ۱۳۱۲
۸-	تحقیق مختصر در احوال و زندگانی فردوسی (به نظم فاطمه سیاح)	۱۳۱۳
۹-	تجلیل ابوعلی سینا در پنجمین دوره اجلاس پوسکو در قزوین	اسفندماه ۱۳۲۹
۱۰-	رساله جودیه این سینا (به تصحیح آقای دکتر محمود نیم آبادی)	اسفندماه ۱۳۳۰
۱۱-	رساله نبی این سینا (به تصحیح آقای سلیم محمدشکوه استاد دانشگاه)	اسفندماه ۱۳۳۰
۱۲-	نقش دانشنامه علمی این سینا (به تصحیح آقای سلیم محمدشکوه و دکتر محمد بن استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۳-	طبیعیات دانشنامه علمی این سینا (به تصحیح آقای سلیم محمدشکوه)	۱۳۳۱
۱۴-	ریاضیات دانشنامه علمی این سینا (به تصحیح آقای مجتبی منیری)	۱۳۳۱
۱۵-	الهیات دانشنامه علمی این سینا (به تصحیح آقای دکتر محمد حسین)	۱۳۳۱
۱۶-	رساله نفس این سینا (به تصحیح آقای دکتر موسی عید استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۷-	رساله ای در حقیقت و کیفیت سلسله وجودات (به تصحیح آقای دکتر موسی عید استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۸-	ترجمه رساله سرگذشت این سینا (از آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	-
۱۹-	مراجعات این سینا (به تصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	-
۲۰-	رساله تشریح اعضاء این سینا (به تصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	-
۲۱-	رساله افراغ طبیعت منسوب به این سینا (به تصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	-

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۲۲	مقرر نام منسوب به ابن سینا (به تصحیح آقای دکتر علامه حسین صدیقی)	۱۳۲۸
۲۳	رساله التکرر المزمین ابن سینا (به تصحیح آقای جلال الدین همدانی)	۱۳۳۱
۲۴	رساله معیار القول - جوقیل - ابن سینا (به تصحیح آقای جلال الدین همدانی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۵	رساله حسی بن یحیی بن یحیی ابن سینا با ترجمه و شرح فارسی آن از یکی ماسمران ابن سینا (به تصحیح آقای هانری کوبن)	۱۳۳۱
۲۶	چشم نامه ابن سینا (مجلد اول) - سرگذشت و تألیفات و اشعار و آراء ابن سینا (تألیف آقای دکتر ذبیح الله استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۷	ترجمه مبدل اول چشم نامه به فرانسه (به وسیله آقای سعید نفیسی)	۱۳۳۱
۲۸	ترجمه اشارات و تنبیها (به تصحیح آقای دکتر احسان یارسان)	۱۳۳۲
۲۹	پنج رساله فارسی و عربی از ابن سینا (به تصحیح آقای دکتر احسان یارسان)	۱۳۳۲
۳۰	آثار تاریخی کلات و سرخس (تألیف آقای مهدی وندام)	۱۳۳۳
۳۱	چشم نامه ابن سینا مجلد دوم (حاوی نظریات فارسی اعضای کنگره ابن سینا)	۱۳۳۴
۳۲	چشم نامه ابن سینا مجلد سوم (کتاب المعرجان لابن سینا) حاوی نظریات عربی اعضای کنگره ابن سینا	۱۳۳۵
۳۳	چشم نامه ابن سینا مجلد چهارم (شامل خطاهای اعضای کنگره ابن سینا با زبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسوی)	۱۳۳۴
۳۴	نبردهای بزرگ تاجیکان (به نام سرانکر علامه حسین مقداد)	۱۳۳۹
۳۵	جبر و ساقطیات (به تصحیح و تحفیه آقای دکتر جلال مصطفوی)	۱۳۳۹
۳۶	شاهنامه نادری تألیف مولانا محمد علی فردوسی ثانی (به تصحیح و تحفیه آقای احمد سیاهی خوانساری)	۱۳۳۹
۳۷	اشتر نامه شیخ فریدالدین عطار (به تصحیح و تحفیه آقای دکتر مهدی مستحق)	۱۳۳۹
۳۸	حکیم صریح نام جهان عالم جبر تألیف آقای دکتر علامه حسین صاحب	۱۳۳۹
۳۹	نادر شاه تألیف آقای دکتر رضا زاهدی استاد دانشگاه	۱۳۳۹
۴۰	مبدل دره نادیه تألیف میرزا مهدی خان (به تصحیح و تحفیه آقای دکتر سید جعفر شهیدی)	۱۳۴۰
۴۱	شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار تألیف آقای فروزانفر استاد دانشگاه	۱۳۴۰
۴۲	غریب نامه تألیف شیخ فریدالدین عطار (به تصحیح و اهتمام آقای احمد سیاهی خوانساری)	۱۳۴۰
۲۳	نامهای طبیب نادریه ترجمه آقای دکتر علی اصغر حریری (به اهتمام آقای حبیب پنهانی)	۱۳۴۰
۲۴	دیوان خواجه شمس الدین عطار (به اهتمام و تصحیح آقای دکتر نفی خفایی)	۱۳۴۱
۲۵	جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی (به تصحیح و تحفیه آقای سید جلال انوار)	۱۳۴۱
۲۶	طریقه نامه (در بیان حکیم صریح نام نیشابوری) تألیف یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی (با مقدمه و تصحیح و تحفیه آقای جلال الدین همدانی استاد دانشگاه)	۱۳۴۲
۲۷	نادره ایام حکیم صریح نام و ذباعت او به نام آقای اسماعیل یگانی	۱۳۴۲
۲۸	الکیم نارس (آثار باستانی و ادبی تاریخی فارسی) تألیف سید محمد تقی مصطفوی	۱۳۴۳
۲۹	مفاخر نامه انجمن آذربایلی	۱۳۴۴
۳۰	یادنامه شادروان حسین علامه	۱۳۴۴
۳۱	خاتمه خوارزمشاهی تألیف ذی الدین ابراهیم اسماعیل جرجانی سنه ۵۰۴ هجری (به اهتمام و تصحیح و تحفیه دکتر محمد حسین استاد)	۱۳۴۴
۳۲	دکتر محمد شهادت دکتر جلال مصطفوی (کتاب نخستین) ۲۵ شهریور ۱۳۴۴	۱۳۴۴
۳۳	دیران نامه با حواشی و تصحیح به خط خود استاد مقدمه و شرح حال به خط و عاقله استاد امیری فیروز کوهی	۱۳۴۵
۳۴	مراثی الجواهر و تقایب الاطیاف تألیف ابوالقاسم عبدالله کلغانی به سال ۷۰۰ هجری به کوشش آقای ایرج افشار	۱۳۴۵
۳۵	دی باستان (مجلد اول) حاجت جعفر آملی شهرزی به عهد آملی تألیف دکتر حسین کریمیان	۱۳۴۵
۳۶	نهایی نامه (جلد اول) تألیف استاد جلال الدین همدانی	۱۳۴۶
۳۷	غریب نامه و شرح و تألیف آقای سید منیری استاد دانشگاه	۱۳۴۶
۳۸	غریب نامه تألیف و نگارش ابوالفضل یوسف بن علی ستوری به کوشش آقای عبدالحی ادیب پروند	۱۳۴۷
۳۹	فرهنگ والبعای فارسی در زبان عربی تألیف آقای سید محمد علی امام خوشتری	۱۳۴۷
۴۰	کتابخانه فردوسی فهرست آثار و تحقیقات درباره فردوسی و شاهنامه تدوین آقای ایرج افشار	۱۳۴۷
۴۱	نوزده نامه به کوشش آقای محمد تقی دانش پور	۱۳۴۷
۴۲	کشف الایات شاهنامه (جلد اول) به کوشش دکتر محمد میرمیرانی	۱۳۴۸

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار	شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۶۲- زندگی و مرگ بهارناران در شاهنامه نگارش دکتر محمدعلی اسلامی گلوشن	خرداد ۱۳۴۸		۶۲- نگاهی به شاهنامه تألیف آقای فضل الله رضا	شهریور ۱۳۵۰	
۶۳- آثار باستانی کاغان و طغرل تألیف آقاي حسن نراقی	مهر ۱۳۴۸		۶۳- سوسالاحراق فی دقایق الامام (جلد ۲) تألیف محمد بن بدر جاسری	شهریور ۱۳۵۰	
۶۴- بزرگان هیرکان تألیف آقاي رحمت الله مهرائ	آبان ۱۳۴۸		۶۴- سیرت و زندگی ایران در تاریخ دویست ساله معانیات ایرانی	اسفند ۱۳۵۲	
۶۵- آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان تألیف آقاي احمد اللهی	آذر ۱۳۴۸		۱-۱- سیرت (بند مظهری) تألیف آقاي غلامرضا مصدومی	اسفند ۱۳۵۲	
۶۶- تاریخ بتا کنی به کوشش دکتر جعفر رضا	۱۳۴۸				
۶۷- عهد اردشیر بر گردانده به فارسی سید مصطفی امام شوشتری	۱۳۴۸				
۶۸- یادگارهای یزد (جلد اول) تألیف آقاي ایرج افشار	۱۳۴۸				
۶۹- دیستان (مجله دوم) تألیف آقاي دکتر حسین کریمان	مهر ۱۳۴۹				
۷۰- از آستان تا آستانه (جلد اول بخش اول) آثار و بناهای تاریخی گیلان به پیس: تألیف دکتر منوچهر ستوده	تیر ۱۳۴۹				
۷۱- یادنامه فردوسی ساری مقالات و چکیدهها بهنامیت تجدید آراگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی	آبان ۱۳۴۹				
۷۲- فردوسی و شاهنامه او به اهتمام آقاي حبیب یحسانی	آذر ۱۳۴۹				
۷۳- فیلسوفی محمد بن زکریا دانی تألیف آقاي دکتر مهدی صفی	آذر ۱۳۴۹				
۷۴- مرزین قرین تألیف آقاي دکتر پرویز وردچوند	آذر ۱۳۴۹				
۷۵- یادنامه شادروان سید حسن تقی زاده به اهتمام حبیب یحسانی	بهمن ۱۳۴۹				
۷۶- ضمیر لغواند شاهی تألیف زین الدین ابوالبراهیم اسماعیل جرجانی	بهمن ۱۳۴۹				
۷۷- نظری اجتماعی به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و طبیعت شناسی آن	بهمن ۱۳۴۹				
۷۸- تاریخچه ساختمانهای ارگه ملطی تهران و راهنمای کاخ گلستان	فروردین ۱۳۵۰				
نوشته آقاي یحیی ذکا	فروردین ۱۳۵۰				
۷۹- کشف الایات شاهنامه فردوسی به کوشش دکتر محمد میر سیامی	خرداد ۱۳۵۰				
۸۰- آثار باستانی و تاریخی لرستان - جلد نخست - تألیف آقاي حمید ایزدچاه	تیر ۱۳۵۰				
۸۱- در بار شاهنامه ایرانیه تألیف ا. کبیر آلمانی - ترجمه آقاي کیانوس جهانمادی	مرداد ۱۳۵۰				
۸۲- نگاهی به شاهنامه تألیف آقاي فضل الله رضا	شهریور ۱۳۵۰				
۸۳- سوسالاحراق فی دقایق الامام (جلد ۲) تألیف محمد بن بدر جاسری	شهریور ۱۳۵۰				

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار	شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱۰۳-	فرهنگ فارسی به پهلوی تألیف آقای دکتر بهرام فروغی استاد دانشگاه تهران	فروردین ۱۳۵۳	۱۱۷-	تاریخ و دیباچه بازگانی و سیاسی ایران و انگلیس از دوران فرمانروایی متولیان تا پایان عهد قاجار به (جلداول) تألیف دکتر ایراقاسم طاهری	مهرماه ۱۳۵۲
۱۰۴-	کتابشناسی کتابهای خطی تألیف خادروان دکتر مهدی یانی استاد دانشگاه تهران به کوشش آقای حسین مسعودی اردکانی	خرداد ۱۳۵۳	۱۱۸-	از آستانه تا استاربان (مختصر) همانا از استاد تاریخی مگر گان بگوشش آقای تاجمسح ذبیسی و دکتر منوچهر ستوده (بهش نخست)	مهرماه ۱۳۵۲
۱۰۵-	تاریخ بافت قدیمی شیراز تألیف آقای کریم الله اسر	مرداد ۱۳۵۳	۱۱۹-	از آستانه تا استاربان مختصر شرح مذكور در شماره ۱۱۸ (بهش دوم)	آذرماه ۱۳۵۳
۱۰۶-	فراوان مدرسه دوباره زندگی و اندیشه ایرج محمد غزالی		۱۲۰-	سفرنامه حکیم تاجت شیراز به کوشش و تصحیح دکتر منوچهر ستوده	بهمن ماه ۱۳۵۳
	تألیف آقای دکتر عبدالعزیز بن کوب	مرداد ۱۳۵۳	۱۲۱-	آثار باستانی خراسان جلد اول شامل آثار و اشیاء تاریخی جام و تیشا بوز و مسوز و اسلحه های جلد اول تصحیح و ترمیمی	اردیبهشت ماه ۱۳۵۵
۱۰۷-	بیرونی نامه مشتمل بر تحقیق در آثار ریاضی استاد ابوریحان بیرونی	شهریور ۱۳۵۳	۱۲۲-	تاریخ باستانی ایران بر پایه باستان شناسی تألیف دکتر قزوینر شنگ	اردیبهشت ماه ۱۳۵۵
۱۰۸-	جامع جبرئیل به تاریخ برد در دوران نادری و زندیه و عصر سلطنت قاجاریه شاه - تألیف محمد جعفر بن محمد حسین		۱۲۳-	آثار باستانی و تاریخی لرستان (جلد دوم) تألیف آقای حمید زکریا	خرداد ماه ۱۳۵۵
	تألیف شخصی به طرف به کوشش آقای ایرج افشار	آبان ماه ۱۳۵۳	۱۲۴-	تاریخ کتاب اشعراج الاوتار تألیف استاد ابوریحان بیرونی	فروردین ۱۳۵۵
۱۰۹-	کتاب الفهم لارائل صفاة التجهیم تألیف ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی، با تصحیح نظر و تعلیقات و مقدمه تازه	دی ماه ۱۳۵۳	۱۲۵-	تاریخ و نگارشی آثار ایراقاسم قربانی	فروردین ۱۳۵۵
	بهمنامه استاد جلال الدین هاشمی		۱۲۶-	تاریخ و نگارشی آثار ایراقاسم قربانی	فروردین ۱۳۵۵
۱۱۰-	(دیاد شهریاران) آثار و بناهای تاریخی خوزستان جلد نخستین	اردیبهشت ۱۳۵۳		تاریخ و نگارشی آثار ایراقاسم قربانی	فروردین ۱۳۵۵
	بهش اول - تألیف آقای احمد اقتداری		۱۲۷-	تاریخ و نگارشی آثار ایراقاسم قربانی	فروردین ۱۳۵۵
۱۱۱-	(دیاد شهریاران) آثار و بناهای تاریخی خوزستان جلد نخستین	اردیبهشت ۱۳۵۳		تاریخ و نگارشی آثار ایراقاسم قربانی	فروردین ۱۳۵۵
	بهش دوم - تألیف آقای احمد اقتداری		۱۲۸-	تاریخ و نگارشی آثار ایراقاسم قربانی	فروردین ۱۳۵۵
۱۱۲-	احوال و اقوال شیخ ابوالحسن عراقی ضمیمه منتخب نورالعلوم		۱۲۹-	تاریخ و نگارشی آثار ایراقاسم قربانی	فروردین ۱۳۵۵
	تألیف آقای عارف بزرگوار، با اهتمام استاد محمدی میری	خرداد ماه ۱۳۵۴	۱۳۰-	تاریخ و نگارشی آثار ایراقاسم قربانی	فروردین ۱۳۵۵
۱۱۳-	شرح احوال و آثار و تدوین های با طاهر صریح به اهتمام شرح و ترجمه کلمات لغات و بی تنسوب بین القضاة مدانی (۲) با اصل و ترجمه کتاب (اقتراحات الربانی فی مرجع الاشارات الیه الدلیلیه) شرح و تفسیر محمد بن ابراهیم مشهور به مصطفی بوزیری بگوشش	تیرماه ۱۳۵۴	۱۳۱-	تاریخ و نگارشی آثار ایراقاسم قربانی	فروردین ۱۳۵۵
	دکتر جواد مقصود		۱۳۲-	تاریخ و نگارشی آثار ایراقاسم قربانی	فروردین ۱۳۵۵
۱۱۴-	کتاب و الاشارات تألیف ابواسحق ابراهیم بن محمد بن محمد نقی کوئی اصفهانی با اهتمام استاد میر جلال الدین محمد	شهریور ۱۳۵۴	۱۳۳-	تاریخ و نگارشی آثار ایراقاسم قربانی	فروردین ۱۳۵۵
	(بهش نخست)		۱۳۴-	تاریخ و نگارشی آثار ایراقاسم قربانی	فروردین ۱۳۵۵
۱۱۵-	کتاب و الاشارات به شرح مذكور در شماره ۱۱۴ (بهش دوم)	شهریور ۱۳۵۴	۱۳۵-	تاریخ و نگارشی آثار ایراقاسم قربانی	فروردین ۱۳۵۵
۱۱۶-	یادگارهای بزرگ (جلد دوم) با ضمیمه - شهریزد - تألیف ایرج افشار	شهریور ۱۳۵۴			

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱۳۲	۱- هنر گرسازی دیمادی و دودگری تألیف و تحقیق آقای جواد شادانی	مهرماه ۱۳۵۶
۱۳۳	۲- گوی سرخاب تیر و مقبره الشعر تألیف دکتر ضیاءالدین سجادی استاد دانشگاه تهران	مهرماه ۱۳۵۶
۱۳۴	۳- یادنامه استادان لیسانس عهد فرج الله آذولبی رئیس پیشین هیئت مدیره انجمن آذولبی	آذرماه ۱۳۵۶
۱۳۵	۴- فهرست کتابهای کتابخانه انجمن آذولبی، بخش نخست، نسخهای خطی، تدوین از خاتم فاطمه تهران و آقای محمد غلامرضا	دیماه ۱۳۵۶
۱۳۶	۵- ذخیره خوارزمشاهی تألیف زین الدین ابوالبراهیم اسماعیل جرجانی سنه ۵۰۴ هجری به اهتمام و تفسیر و تصحیح دکتر جلال مصطفوی (جلد سوم - بخش دوم)	استقلامه ۱۳۵۶
۱۳۷	۶- تفسیران (کوهساران) بساحت تاریخی و جغرافیایی راجستاهی و ملهیی و وصف آتشفشان منطقه کوهستانی دی باستان و تهران کنونی تألیف دکتر حسین کریمیان استاد دانشگاه ملی ایران	استقلامه ۱۳۵۶
۱۳۸	۷- گرسازی و گرسازی در هنر دیمادی ایران - گردآورنده مهین مرتضی فرشته نژاد رئیس دفتر فنی سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران در خوزستان	استقلامه ۱۳۵۶
۱۳۹	۸- وفتنامه ربع و هشتی (چاپ، خرولی) از دوی نسخه مویخ به سال ۷۰۹ قمری به کوشش آقایان سحیی مینوی و ایرج انشاه با همکاری آقای عبدالعلی کارنگ	استقلامه ۱۳۵۶
۱۴۰	۹- جغرافیای تاریخی سیراف تألیف آقای محسن حساس	خردادماه ۱۳۵۷
۱۴۱	۱۰- شرح لغات و مشکلات دیوان انوری ایبودی تألیف دکتر میلچهره فیهلی استاد دانشگاه تهران	دیماه ۱۳۵۷
۱۴۲	۱۱- تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس - جلد دوم از عهد معاهده گلستان تا پیمان الحاد روس و انگلیس (۱۲۸۶ خورشیدی) = ۱۹۰۷ میلادی) تألیف آقای دکتر ابوالقاسم طهری	بهمنماه ۱۳۵۷



مطبعة دار الفنون

١٤٣٣

نقض

معروفة

بعض من البواصب

في نقض «بعض فضائح الروافض»

نوشته و تصحيحه و تدقيقه ٥٠ هـ قمری

تأليف

نصير الدين ابوالرشيد عبد الحليم قزوینی رازی

بتصحیح ایستاد فقید میرجلال الدین

محدث

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام پروردگار بزرگ جهان

با عرض سپاس فراوان بآستان کبریا فی آفریننده بزرگ جهان و جهانیان
و درود نامحدود بر پیر بزرگ اسلام حضرت محمد مصطفی (ص) و دوستان او؛
پرتو عنایات حضرت ولی عصر صاحب الزمان محمد بن حسین العسکری علیه السلام
تعالی فرج کتاب خطاب نقض "تالیف شیخ عبدالحلیم قزوینی باری شخصیت
مبرز روحانی سده ششم هجری با توضیحات و حاشیه و دلیل و تعلیقاتی که بوسیله
استاد شهید شادروان میرجلال الدین محمدی اردوبادی تدوین گشته است به عرض
انتشار و استفاده علاقه مندان گذارده میشود.

نام اصلی کتاب: بنص شالب التواصب فی نقض بعض اشخاص الزوابع



چاپ مصطفی ملک‌زاد و یارانش. نسخه اذاین کتاب
در چاپخانه زر انجام پذیرفت
تهران - آشفند ۱۳۵۸ شمسی

در بنی از مسایب صبیان^۹، در کتاب برخی از رسواییهای راضیان، بوده
تألیف آن از سال ۵۶۶ هـ. ق. در ترتیب و بنا نظر که از این نام بری آید
موضوع آن پنج دادن و رد کردن نسبتهای نادر و تمسالی است که یکم نشند
بنی ساکن شهری (بطور احتمال موسوم به شهاب الدین قوارجی شافعی) در کتاب
خود بنام بعضی فصاح الزوافض که در سال ۵۵۵ هـ. ق. تألیف آن باین نام
بر شیعیان داده است.

استاد فقید محدث پیش از سی سال برای دستیابی به نسخه کامل و صحیح کتاب
و تصحیح و تنسیق و تدوین حاشیه و تعلیقات و توضیحات آن هر گونه کوشش و کمال
طی مقدمه شرح که در آغاز کتاب صفحات ۱ تا ۷۲، بفر خوانندگان گرامی
میرسد اطلاعات کافی در این زمینه فراهم داشته است. بهنگامی که کما و جود
دستاوردهای گوناگون در سال ۱۳۳۱ خورشیدی به چاپ ذیل کتاب (حدادی
۷۴ صفحه متن و سه صفحه حاشیه) سپار دست فرزندخواه در مقدمه کوتاه آن (۱۵
صفحه) و خواه در موارد مختلف در ضمن توضیحات ذیل صفحات متن کتاب نسبت
به چاپ مقدمه مربوط و تعلیقات آن اظهار امیدواری نمید که مثلاً تحقیقات

ولی بدیل و جنگی فراه انش به تکمیل این خدمت دینی و ملی بپردازد و از پانی نخست چنانکه
در سال ۱۳۳۵ خورشیدی کتاب کوچک بنام "مقدمه نقض و تعلیقات
آن را در ۱۶۰ صفحه و در سال ۱۳۳۶ خورشیدی هم "کلید نقض و تعلیقات
آن را در ۱۶۰ صفحه با فهرست مربوط به مقدمه نقض در ۱۴ صفحه به چاپ رسانید
اما این همه با وجود کوششهای آن استاد این چندین باره و توفیق پرکار و خوشگوار نشد و
روانش را بر طرف نمی ساخت و نمی توان آن را نشاند که از آنجا که این کار تمام این گونه شد تا
از نظر مشکلاتی در باره این پیشگاه زمانی که سال چون علامه نقض و تخریب دیگر بزرگان
از این قبل در جهان فرسنگ غنی و سرشار اسلامی ایران داشت.

چاپ اول کتاب از روی ۵ نسخه چاپ حاضر با مقابل ۸ نسخه صورت
گرفته توضیحات کافی در این باره ضمن مقدمه مذکور گشته است و بشری گذشت
در دوره نخست متن کتاب و مقدمه و کلید آن بر اثر حمله و آفرشاد روان استاد
شجده در مراحل مختلف طی سه نشریه جداگانه مجموعاً در ۱۱۸۸ صفحه چاپ و منتشر گردید
و اینک در سه مجلد چاپ و منتشر شده به جست یا علامه زندان و دوستان و ان گنج
اسلامی مخصوص جهان شیع قرار می گیرد که جلد اول آن حاوی مقدمه و معرفی نسخه

و متن کتاب فهرستهای ۱۲ گانه مجموعاً شش بر ۲۰۰ صفحه و دو جلد دیگر شامل فهرست مطالب، مقدمه کوتاه و شرح حال استاد و تقدیم بحث و مطالب تعلیقات فهرست هر یک از دو جلد بود. سه جلد آن در مهر قمر ۱۳۷۰ هـ، صفحه را در بر می گرد و بدین قرار آنچه درخواه استاد تقدیم برای بهره مندی از چنین تألیف جامع و غرض دینی فی و فرنگی بود تا حد زیاد جا به جا عمل پوشیده است.

اهمیت کتاب نقض تنها از نظر زمان یا نماندن یا باز کردن بسیاری از آن آئین تشیع نیست بلکه در ضمن پاسخ گویی و رد اتهامات مؤلف کتاب نقض از ادافض نام شهر با و غفلت های مقدس نشین ایران در سده های اول هجرت و روزگار ان تسدیم و نام بسیاری از بواع تبرک و زیارتگاه های مربوط با اختلاف و اعتقاد مصومین در فاعله مختلف ایران که در سده ششم هجری بر پا بوده است و همچنین نام بزرگان و نیکوکاران زیادی که بنیان گذاران یگونی های دینی دلی بود از خط شده است.

علاوه بر آنچه گذشت، این کتاب از نظر سلیس بودن انشا، شیوه اثر و ادل و نیمه دوم سده ششم هجری از جهات نامادلی پس از زنده زبان و ادب فارسی می آید.^(۱)

مختصر توجیه مقدمه کتاب معلوم می دارد که روحانیان عالم تشیع در طول قرون اعصار برای روشن کردن کیفیت آئین خود متحمل چیز عظمی شده و تا آنچه از کوشیده اند نخستین سخته جانی چاپ اول کتاب چگونه بطور تصادف بصورت غیر منتظره مورد آگاهی قرار گرفته و به صورت نشاء اصلی این خدمت شریف و سرک در راه نشر یکی از مهمترین آثار آئین تشیع واقع گشته است.

بکلیه سرداران گرامی که برای تحقیق این خدمت دینی و معنوی از همراهی و سبیل استاد و تقدیم بحث را ناری فرموده اند عرض سپاس نمیدانم و بر و ان پاک همه کسانی که ثمره ایمان و خدمات بی شائبه شان در راه نشر حقایق دین مبین اسلام نصیب نسلمای کنونی و آینده شده و میشود و روی فرستند.

استاد و تقدیم بحث معارف پان چاپ کتابی که تا این اندازه در راه انجا کار آن کوشیده بود نزدیک ساعت دو با عدا و تسبیح آناه ۱۳۵۸ هـ، چشم جهان فرو بست و در حیات شرقی آرا مگاه شیخ ابوالفتح رازی مجاور است سانه مقدس حضرت عید اعظم (ع) به خاک سپرده شد (۲) و بدین ترتیب ثمره رحمت سی ساله او پس از مرگ نصیب دستداران چنین آثار گردید، خوشحالی های بی

فرزندانشان شادروان که از آغاز چاپ کتاب در راه پیشرفت این مملکت
کوشش بکنج داده است پس از گذشت چند دانشمندش با جدیت و اخلاص
هر چه تا ستر برای انجام مراحل نهائی این خدمت شریف نهایت سعی را مبذول
داشتند با همکاری برادران خود آقایان هاشم و حسین محدث که عمده دار تبه و
بتظیم فهرستهای دوره کتاب بودند موفق بر پایان بخشیدن چاپ مجلدات
کتاب گردیدند.

انجمن آثار ملی انجام چنین خدمت ساسی مذهبی و ملی را در خور سپاس و
ستایش فراوان می داند و بنابر نحو کمال تحسین را از آنچه در راه علمی شدن آن
بر عطا کرده است بر آن تمنا می نماید و امیدوار است در وضع کنونی کشور ایران
گاه جای هر چه ساسی و معیتر در ششاساندن فرهنگ ملی و اسلامی ایران کشور
کهن سال پرافتخار برداشته شود.

مبتدع و کاتب
انجمن آثار ملی

ه. ناصب یا ناصیان اشاره می گردی است که نسبت به مولای تعالیان امیرالمؤمنین علی بن ابی
طالب و خاندان او و ششینی در زیدند.

د. در مجله سخن سال چهارم (۱۳۳۱ خورشیدی) ص ۴۱-۴۲ ستاوی به نام آقای دکتر
عبدالحسین زین کوب درباره کتابی بنقص انتشار یافت در کتاب تاریخ و بیات در ایران - مجلد
دوم - تألیف دکتر ذبیح الله صفای چاپ تهران ۱۳۳۹ خورشیدی ص ۹۸۵ بعد مضموری در
ستایش کتاب بنقص بر قوم قدس شادروان که مرتبه فراوانی شادان نیز در کتاب نازدی درنگ
چاپ تهران ۱۳۴۶ خورشیدی مدعی معاذرت است که در ص ۶۳ بعد بنقص و کتاب بنقص
تعلیم و است. دانشندان و پژوهشگانی هم که در تنظیم و تدوین لغت نامه و خطایکاری داشته
من کتاب بنقص و در آنه ای که از طرف توجه قرار داده و در مزار و مختلفه آن شاره فرموده اند.
(۲) انجمن آثار ملی و طبقه خود می دانند از اولیای محترم است که حضرت عبدالمعظم روح که نسبت
به داده مسا حقن مناسب جهت دفن است و عقیده بنسبت و مساعدت فراوان خرج داد
از انظار سپاسگزاری نماید. ناگفته نماند که شادروانان عظامه خود قریبی و عباس فاضل که در
جیل و میان دشمنان و مساعدت های نسبی و ترششان برای چاپ کتاب بنقص از طرف نهاد عقیده
مقدمه کتاب توضیح داده شده است بر خلاف آنکه در تاریخ از شرح و تفسیر مادی مدون هستند
و شادروان محدث هم دوستداران حق بود و دشمنی که گذشت اگر مکتبش در حیطه حاد و آت
ایضا قیافه دارد.

پایه‌آوری:

استاد فقید میر جلال‌الدین محدث ارموی بخش‌های مختلف
مقدمه را نوشته ولی هنوز نسخه‌ها را منقح نشده بود
که یک ناگهانی اجل در رسید، و آن استاد پر حجت حق
واصل گردید. پس از وفات آن پژوهشگر بلند مرتبه آقای
علی محدث فرزاد برآمدنش مقدمه پدر را تنظیم و نسخه‌ها
را بصورت شایسته منقح نموده است.
الحسن آثار علی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى
اما بعد

این چند کلمه پیش گفتار مختصر است در پیرامون کتاب و مؤلف آن
فصلی درباره آشنایی نگارنده با کتاب
تقاضی و چگونگی میلادرت من بچاپ آن

در حدود ۵۷ سال پیش که هنوز عمر نگارنده برسد بیست فرسیده بود در
شهر ادرمه از بلاد آذربایجان که مولد و منشأ من است مشغول تحصیل بودم و
در اوقات فراغت بقوانین، بستی از کتب ادبی و تاریخی می پرداختم. از میان
این کتب با مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری (ره) بیشتر مانوس بودم. این
کتاب موجب آشنایی من با کتاب تقاض شد و با اهمیت آن و بلندی پایگاه
علمی مؤلفش آگاهی پیدا کردم. نامش در صحیفه خاطرم ثبت شد و علاقه شدید
نسبت بآن در من پدید آمده با خود می گفتم کاشکی اگر یکبار هم می شد این
کتاب را که از ماخذ و موارد استناد قاضی (ره) در مجالس است می دیدم و بمطالعه
آن توفیق می یافتم.

حال بدین منوال می گذشت و مستقبل می ریوسته روزی که دفتر سیاه و
سفید ایام دلیلی را بر سرعت ورق می زد تا غریبت چنگه جهانی دوم از افق
تاریک غرب چهره نمای کرد و شعله آتش این چنگه خاموشان سوز آفاق را فرو
گرفت، اسباب زلزله کی مردم فروریخت، شیرازه جمعیت خلایق از هم گسیخت،
سنگه تفرقه فتنه مرا از آذربایجان که آن اوقات در تبریز اقامت داشتم به خاک

تهران و ری انفاخت. در این اوضاع و احوال بود که مرحوم میرزا محمد خان قزوینی که در پاریس بر سر می برد از دیپلماتیک بظهران باز آمد. لئحه ادب سبب شد که من زیارت آن علامه عرصه موفق شدم. مشمول املاف و عنايات آن بزرگه مرد گردیدم. در حلقه اوقاتمدان و مستقیدان قرار گرفتم.

در همین اوقات شنیدم که نسخه ای از کتاب نفوس در دسترس آن مرحوم است و ایشان در مقام تصحیح و طبع آن هستند. روزی در محضر ادب پروران مرحوم بودم حکایت آرزومندی خود را پدیدش آن کتاب باز گفتم و فضا شوق و علاقه خویش را که سالها حسرت دیدن و خواندن آن را در سر داشتم شرح دادم. آن مرحوم پس از آنکه با حوصله تمام سخنان مرا گوش می داد و با خوشروئی خوشحالی ادامه داستان را تا پایان تأیید می فرمود گفته کتابی که مطبع نظر شاست در تملک میرزا علی اصغر خان حکمت است و در نزد خود اوست و چون قرار بود که این کتاب را من با باری و همکاری آقای میرزا عباس خان اقبال تصحیح نموده و بیجا برسانم نسخه ای از آن با اجازه مالک مذکور برای مقابله رونویسی شده است که آن هم در نزد آقای اقبال است لیکن این امر بنا به راهی پش پش آمدها و عوایق غیر مترقبه نتیجه نرسیده و کار تصحیح همزمان معوق و معلق مانده است. اکنون که شما باین کتاب این همه دلچسپی دارید خوب است که این امر را آنجا که کتاب در معرض استفاده اشخاص قرار باید بیهوده خود شما موکول نگردد. بعد بوسیله تلفن با مرحوم اقبال بگفتگو پرداخته و از وی خواستند تا رونویس کتاب را در اختیار من قرار بدهد فردای همان روز مرحوم اقبال رونویس نسخه را به من باری یادداشت که برای تصحیح این کتاب تهیه و آماده فرموده بود نیزه نگارنده آورد و فرمود که: من نیز در کشف مبهات و رفع مشکلات کتاب یار و مدد کار شما هستم و با این کلام مرا با عنایت و مساعدت بی دریغ خود مستظهر داشت. من نیز پس درنگه شروع بکار نموده و سرگرم مقابله و تصحیح کتاب شدم. در انتهای این کار مرحوم جواد کمالیان با اتفاق میو-

هائی گری بن فراموشی ریس استثنوی ایران و فرانسه در طهران، که از موضوع با خبر شده بودند نزد من آمدند و در ضمن مصاحبه پیشنهاد کردند که اگر موافقت شود این کتاب درجه انتشارات استثنوی ایران و فرانسه بخیر دولت فرانسه در پاریس چاپ شود. و اضافه کردند که برای احترام از وقوع اختلاط چاپی در فراردادی که منتهی خواهد شد متعهد خواهم شد که نمونه اوراق چاپی را از پاریس باز آورم ریس از تصحیح و کتب اجازه چاپ از شما باز پاریس فرستیم با اقدام بیجا پناهند. و همچنین در سایر مسائل مربوط به چاپ و جلد و انتخاب کاغذ و حروف با دقت تمام سعی و کوشا خواهیم شد. اما من بنابر تردیدی که داشتم پاسخ را در رد و قبول این پیشنهاد میباید موکول کردم و از راه مشورت پیش مرحوم قزوینی رفتم و موضوع را با او در میان نهادم. آن مرحوم بهیچ وجه مصلحت ندانسته و فرمودند که: این کتاب چهره مذهبی دارد، پای معارضه منشی و شیعی در میان است. مؤلف آن که يك عالم شیعی است در مقام ذکر تهمت هالی است که يك عالم سنی مذهب بیجا باین تفسیر وارد می کنند. با این وصف اگر در پاریس و با دیگر شهرهای بلاد فرانسه چاپ برسد و انتشار یابد ناچار رنگه سیاست بشود خواهد گرفت و من بستم بختل. بدیهی است که در این صورت در انتظار مردم کم عیار و بی مقدار خواهد شد و از ارزش و اعتبار واقعی آن خواهد کاست. هنوز در مملکت ما اشخاصی هستند که نشر و اشاعه این قبیل آثار را از فرایض و خلاف حتمیه خود می دانند و از بنده مساعدت بهیچ وجه فرو گذار نیستند و هر گونه امداد و یاری را از جان و جلد پذیرا هستند. شما را چه شده که باین پیشنهادات با آن همه تکلفات روی موافقت نشان دهید آن مرحوم در انکار این امر بعدی اصرار فرمودند که من از گفته خود پشیمان و بیادش منده و خجل شدم و در ملاقات بعدی پس مرحوم کمالیان پاسخ منفی داده مشغول کار خود شدم. هنوز اقدام بیجا کتاب نشده بود که مرحوم قزوینی بیمار شد و این بیماری ادامه پیدا کرد تا منتهی پس که آن پکنای زمانه گردید و آن کوهر تابنده که

از دین اند شد پس نمثل باین بیت مناسب است:

وما کان فیسی هکله ملک واحد
و لکنه بشیان قومی هدا ما
پس چنانچه ادرا باین آدرده درجواد قبی شیخ ابوالفتح و از وی قدس سره
در از ویکی قیر من حوم علامه قزوینی بخاصصیردند. چنانکه دایماها مضمون بد
سیماهم حسنات بفضل و رحمته بصرمه فییه محمدر عشره.
دانشمند فقید نامبرده یعنی مرحوم عباس اقبال در مبحث یادگار تحت عنوان
کلمی و شری گمنام و عنوان خاص "قوامی داریه" (سال دوم) شماره از که
ص ۶۸ گفته:

در یک کتاب بسیار نفیس قدیمی بنام "بعضی مثالیه التواصی فی بعضی فضائل الشرفا" تألیف میرالدین عبدالجلیل قزوینی که در حدود ۵۵۶ بزرگان فارسی بسیار فصیح نوشته شده و در یکی از شماره های آینده مجله یادگار بتفصیل بمرقی آن خواهیم پرداخت مؤلف فاضل آن در ذکر تفسیر فاضل ابن ابوالفضل محمدر علی مرعشی قمی در یکی که کتاب بعضی مثالیه التواصی را بنام یادگار گشته میگوید: قوامی داری تخلص آن قصیده بدو کرده آنها که میگوید:

ناصحاب الزمان بر سیدن بکاردین
اولی ترین کسی شرف الدین مرعشی است
نظر بعشق و علاقه آن مرحوم بکتاب دانشقصر نگارنده جزوهای چاپ
شماره در صورت امکان جمع آوری کرده (دفتر ۷۰ فرم) قبل از تمام شدن کتاب
برایش تقدیم میکرد آن مرحوم نیز باید داشتها و تصحیحات و تعلیقات لازمه در
حواشی آنها را بشکارفته بر میگردد باید تائیدی تعلیقات حاضر ذخیر شود و پسنداز
آنکه کتاب تمام شد بکنسخه میچند بصورتی که آن موقع در رویم بودید بانامهای
فرستادم در جواب نگارنده این نامه را فرستاد که سواد آن زمین عبادت حرفاً

۱- متأسفانه آن مرحوم پیش از انجاز این وحد و توفیق باین امر در گذشت و این آرزو
میرود عمل بنمود نگرمت و اگر این کار عملی باشد بطور حتم آن مرعشی که بقلم مثل ری
انجام می دهد فرایند بسیاری را در بر می گرفت و اطلاعات سودمندی را مثل نی غده که بیان
آنها اختصاص بانحال وی داشته

پهر ف بدون هیچگونه دخل و خمس فی دوا اینجا درج میگردد.

درم دوم اسفندماه ۱۳۳۱

دوست دامتند معظم چندی قبل یک نسخه از کتاب نفیس النقص که بهمت
و دستگیری فضل و اطلاعات واسعة آن سدید کرامی قدس سره بزرگوار طبع آراسته
گردیده عز رسول بعفید از صمیم قلب این توفیق جلیل را بآن دانشمند ارجمند
عبریک عرض میکنم و از خداوند میخوانم که توفیق اتمام تعالیق و حواشی را بآن
دوست محترم عطا فرماید. در واقع بیات قدم وجود و حقوق سوزان و وسعت دانسته
اطلاعات سرکار عالی بودعاست که این گوهر کرامتها و دُرّایا پیدا از حجاب
خطا بیرون آورده و امروز در معرض استفاده عام قرار داده است. کجاست کسی که
قدر امثال وجود معظم را که در این قطعه سال علم و ادب انگشت شمار بلکه
عدهم انشظرید بدانند و بیش از پیش از این چشمه فیاض تنمّش پر دادد. بیش مامثلر
آفتاب روشن است که امروز از بدبختی بهجور معاصرین ما که انشدت بهل
و غفلت همان حکم هیچ رهاخ را دارند بر این قبیل کارها میخشدند و مباشرین
آنها را محطه و تسویه میکنند لیکن آگاه که مزاجی مستقیم و مشربی صافی دارند
و از حقایق و معانی لذتی جلاید میرد به شعری درمی یابند که کار سرکار در این
مرحله از مرقع اعمال مسیحانی است فریقین دارم که بیش از همه روان علامه مرحوم
قزوینی که باین کتاب تعلیق خاطر عجیبی داشت و در حقیقت جلب توجه همگی
ما بآن از بر کثر اشاره آن مرحوم است از بعد از چاپ کتاب مزبور نفره در حدادی
و احتراز است چرا که الله من العلم خیراً.

تمنی دارم عرض اخلاص مرا خدمت آقای دکتر بیانی عیدید فرمائید
دوست کرامی عزیز آقای سلطان القرائی را نیز عرض ابداًت مصدعم
ارادتمند صمیمی عباس اقبال

۱- مراد آقای دکتر مهدی بیانی رئیس کتابخانه ملی است. ۲- مراد فاضل محترم
آقای میرزا جعفر سلطان القرائی است که از علاقمندان صمیمی آن مرحوم و دوستان نشین
نگارنده هست.

و نیز آن مرحوم در مقاله‌ای که راجع به «بندار دژ» نوشته و در مجله مهر (سال هفتم، شماره یکم؛ ص ۲۷-۳۵) طبع و نشر شده چنین گفته است: «یکی از قدیمیترین مؤلفینی که نام «بندار» را برده و مطالب تاریخی قابل اعتدای راجع بادیست داده «شیخ عبدالجلیل فردوسی» است که در یکی از تألیفات خود بنام «نقض بعضی فتاوی‌الواقفی» که آنرا در حدود ۵۵۶ نوشته بهمناسبت آنکه «بندار» شیعی مذهب بوده است در آنجا از او یاد کرده.

این کتاب شیخ عبدالجلیل فردوسی اگر چه مذهبی و در نقض کتاب یکی از علمای سنت است که بر شیعه تاخته بوده لیکن از آن لحاظ که یکی از متون قدیم فارسی است که فقط چند سالی بعد از چهارمقاله نظامی فردوسی و مقامات جمیدی تألیف شده، و مشتمل بر بسیاری از مطالب مهم تاریخی و ادبی است نسخه‌های بسیار نفیس و گران بها است. اطلاع ماسبقاً بر وجود این کتاب فقط از راه متغولانی بوده که مؤلف مجالس المؤمنین از آن بدست میدهد لیکن معلوم نبود که نسخه تمامی از آن بهجاست یا آنکه آن نیز مثل بسیاری از تفاسیر دیگر زبان فارسی دستخوش تلف گردیده.

جلب توجهی که در این باب از طرف استاد علامه آقای محمد فردوسی مد ظله بعد آمد، وجهه بلغی که معظم له در رابر یافتن اثری از این کتاب بکار می‌بردند خوشبختانه بالاخره نتیجه رسید و نسخه بالنسبه منقشی از آن در شیراز بوسیله جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر سابق فرهنگ بدست آمد و اینک عین آن در کتابخانه ایشان موجود است.

گفتار علامه فردوسی درباره نقض

علامه محمد فردوسی مطالب ذیل را در پاسخ نامه‌ای نوشته که آقای علی اصغر حکمت باو نگاشته بود و در آن پیدا شدن نسخه کتاب نقض را خبر داده بود، پس از مؤثر سلامتی و جود مبارک چیزی که در دقیقه کریمه اینجانب را از هر چیز بیشتر خوشوقت و سرایای وجود مرا غرق فرح و شادی و شرف نمود بخیر خیریت اتم وجود کتاب بسیار بسیار نفیس مهم مفید و لذت بخش خالصه منشوده چندین ساله این حقیر یعنی کتاب مستطاب جلیل القدر عظیم الشأن نادر الوجود «عز» از کبریت احمر «بعضی مطالب الشواصب فی نقض بعضی فتاوی‌الواقفی» تألیف شیخ جلیل عبدالجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل فردوسی است در شیراز در کتابخانه آقای محمد حسین شجاع حفظه الله من سر «کل» هیچ دعاء و متنازه بطول بقاء و جوده النفع - که از قرار تقریر بعضی دوستان کتابخانه حضرت معظم له دارای بسیاری از تفاسیر کتب نادره فارسی و عربی است خداوند امان این اشخاص فاضل محب فضل و ادب و عشاق کتب و آثار فداه را که از بر کتب وجود آنان سره زحمات اسلاف باعقاب و اخلاف منتقل می‌گردد و از تلف شدن بالکلی نجات می‌یابد زیاده کناد و عمر و سعادت و مکتب این گونه افراد خیر یک خواه نوع و حفاظ و عز آن ثروت معنوی جامعه را با نقضی در جات ممکنه امتداد دهد بشته وجوده.

کتاب مزبور یعنی بعضی مطالب الشواصب فی نقض بعضی فتاوی‌الواقفی که

۱- برای اطلاع همه نامه مرحوم فردوسی رجوع شود به مجله مقدمه نقض و تعلیقات آن چاپ تهران - ۱۳۳۵ ش (ص ۲۶-۳۲).

از این بعد حجتاً للاختصار درستی این هرینه همیشه از آن بکتاب «نفع الفضائل» تغییر خواهم نمود از جمله کتب بسیار مهمه شیعه است که این جاب سالهای دوازدهم است از وجود آن در سوابق ایام الی قرن پانزدهم هجری بتوسط قاضی نورالله شوشتری صاحب مجالس المؤمنین و میرزا عبدالله آصفهانی معروف بافندی صاحب دریا فی العلماء با خبر بودم.

صاحب مجالس المؤمنین فصول مطوّل در مضامین کتاب خود بپین عبارت از کتاب نفع الفضائل نقل کرده است و تا آنجا که این جانب شتبع نمودم ۲۴ یا ۲۵ مرتبه از آن مطالعی اقتباس نموده گاه بسیار مطوّل گریب شش هفت صفحه زیر کوه و گاه یکی دو صفحه گاه یکی دوه جمله و شرح حال خود مؤلف آنرا نیز در واسطه مجلس پنجم از کتاب خود مشروحاً مفضلاً با نقل مبلغ عظیمی از متن خود کتاب نفع الفضائل ذکر کرده است و اینجانب از مطالعه این همه فوائد بسیار مفید تاریخی و جنرالیهایی و ملل و ملل و فعلی یعنی راجع بمنقذات بین شیعه و اهل سنت و جماعت که هر دو فرقه از اهالی خاک پاک ایران دموماً از سکنته ری دفر وین رقم و گدنان و آرد و سواد و طبرستان و آن صفحات بودماند یعنی از همان خاطر و پلاوی که امروزه (افلا از حیث دین و مذهب) همه با هم برادر و برابر ولی در آن اعداد پان درجه با هم ضد و نقیض و یخون یکدیگر تفتنه بودند که این همه کتب نفیسه از قبیل همین کتاب نفع الفضائل عبدالجلیل قزوینی، و هیچ الحق علامه حلی، و ابطل الباطل فضل الله بن روزبهان خنجی شیرازی، و احقاق الحق قاضی نورالله شوشتری، و مجالس المؤمنین همان مؤلف، و صد ها کتب دیگر از همین جنس از تصادم افکار آنها و از دود و ابطلالات و معارضات و مناقضات آنها بایکدیگر بعمل آمده است. باری این جانب از مطالعه این همه فوائد و لایصصای تاریخی و جنرالیهایی و ملل و ملل و فعلی منقول از این کتاب نفع الفضائل چنانکه عرض شد نهادهای متشابهی است که از دل و جان از مصفاق دلخواخته شیدای مقنون این کتاب از جهان عزیز تر بودم ولی در عرض این مدت طویل از هر جا و هر کس که میرسیم و جویا

میشدم و در جمیع قهارس کتابخانههای عمومی و خصوصی مشهوره که تفحص میکردم مطلقاً و اساساً و بوجه من الوجوه آنسوی و فغانی و خبری از این در پتیم بعضی فضائل نمی یافتم و دائماً با خود میگفتم:

با هیچ کس نمایی زان دلستان ندیدم یا من خبر ندارم یا از نشان ندارد دسپ در چند سال قبل که بفرمان لازم الانضام حضرت مستطاب عالی مشغول ترتیب مقدمه ای برای تفسیر ابوالفتح رازی شدم چون میدانستم که مؤلف کتاب نفع الفضائل ما بمن فیه با ابوالفتح رازی مباحث و بطن قوی یز یا او معاش و از داستان او بوده است مجدداً با احتمال بدست آوردن بعضی معلومات در خصوص احوال ابوالفتح رازی تمام فصول و فقراتی را که صاحب مجالس المؤمنین از نفع الفضائل نقل کرده از اول تا باخر بدقت تمام مطالعه کردم و بیشتر از پیشتر بهندرجات این کتاب ملکی آشنا شدم و یک بر هزار آتش شوق و حرص من بر اطلاع از وجود این گوهر شیعی راغ در کتابخانه ای از کتابخانه های دنیا افروخته می شدم ولی باز کما فی السابقی هر چه بیشتر جستش کردم و در هیچ نقطه ای از نقاط دنیا اثری و فغانی از آن نیافتم لکن خیر ذلک کله با احتمال اینکه شاید در گوشه یکی از کتابخانه های ایران یا ضیاء عالیات یا هندوستان و صو ذلک نسخه ای از این کتاب موجود باشد که ما از وجود آن خبر نداشته باشیم در ۶۶ از خانه الطبع تفسیر ابوالفتح رازی حاشیه ذیل را نوشتم که ذیل محض استحضار خاطر مبارک با حیا طایفه که شاید فعلاً در غیر از تفسیر مذکور دسترسی نداشته باشید عیناً تکرار نمیکنم و می‌دهم: «(۳) ما بین علمای شیعه علمای بودماند موسوم باین اسم و نسبت یعنی عبدالجلیل رازی ولی مقصود مذکر در اینجا در کلام صاحب مجالس المؤمنین بدون شک صیر الدین عبدالجلیل بن ابی المصین بن ابی الفضل قزوینی رازی صاحب کتاب بعضی مطالب الثواب فی نفس بعض فضائل الی و افتر» است که صاحب مجالس المؤمنین بسیار مکرر در مضامین کتاب خود از آن نقل کرده است و غالباً محض اختصار از آن بکتاب «نفع الفضائل» تعبیر مینماید

و شرح احوال مؤلف آن را نیز شیوان عبدالجلیل قزوینی رازی، در مجلس پنجم از همان کتاب یعنی مجالس المؤمنین مشروحاً ذکر کرده است و از آنجا برمیآید که عبدالجلیل مذکور دسته پانصد و پنجاه و پنج بوده و بنا بر این یکی معاصر یا ابوالفتح رازی بوده است. و شرح احوال ابن عبدالجلیل قزوینی بملاوه مجالس المؤمنین در فهرست منتخب الدین مطبوع در اول جلد ۲۵ بحار الانوار ص ۸، و اصل الاصل شیخ حر عاملی مطبوع در آخر منهج المقال ص ۳۶۹، و روایات البیئات ص ۳۵۰-۳۵۱ نیز مشهور است و در کتاب دانشدین فی ذکر اخبار قزوین، رافی قزوینی (نسخه اسکندریه ص ۳۲۲) نیز شرح حال مختصری از او مذکور است که عین عبارت او این است: «عبدالجلیل بن ابی الحسین بن [ابی] الفضل ابوالرشید القزوینی» معروف بانشیاء واعظ اصولی له کلام عذب فی الوعظ و مصنفات فی الاصول و طین الرئی و کان من النخبة (ادبی).

و مخفی نماند که کتاب نغص الفضائل مباحثی فیه چنانکه سریع روایات البیئات است (ص ۱۴۴) بزبان فارسی بوده و از قرائنی که صاحب مجالس المؤمنین در مواضع عیدیه کتاب خود از آن کتاب نقل کرده معلوم میشود که بفارسی بسیار شیرین سلیس دلکشی بوده است و علاوه بر موضوع اصلی آن که در سیر کاتبی بوده موسوم به بعضی فضائل الوافق، تألیف یکی از علماء عامه حاوی اطلاعات بسیار نفیس مهمی در جمیع بناریخ و جغرافیا و زعمی و نسواری آن بوده است و این کتاب تا عهد صاحب ریاض العلماء میرزا عبدالله اصفهانی معروف بافندی یعنی تا اوایل قرن دوازدهم هجری موجود بوده است (روایات البیئات ص ۳۵۱) و هیچ پدید نیست که هنوز نیز در یکی از کتابخانه‌های ایران یا عتبات عالیات موجود باشد.

حضرت مستطابالی در رقیمة کریمه اشاره فرموده‌اند که اطلاع حضرت مستطابالی بطور اتفاق بر شرح احوال مؤلف این کتاب در روایات البیئات یکی از تصادفات عجیب بوده و آنرا از املاطف حاصل بر صفای باطن اینجانب فرموده‌اند حالا

بس از ملاحظه جمیع اخیره این حاشیه که روی آنها با مرکب سرخ خط کشیده‌ام افغان خواهید فرمود که فی الواقع این تصادف عجیب قبل از همه چیز از کرامات و صفای باطن خود حضرت مستطابالی بوده زیرا که مثل این میماند که این رقیمة کریمه حضرت مستطابالی جواب از سوال مقدس این جانب بوده است در خصوص تنقیص از وجود این کتاب بدون اینکه از این حاشیه مقدسه ابوالفتح خبری داشته باشید و مبارزه آخری چون ترتیب این مقدمه تفسیر ابوالفتح رازی بخواهش دهانای حضرت مستطابالی بوده و من بدان مقدمه یا وجود یا س ظاهری از وجود این کتاب احتمال وجود آن را در یکی از کتابخانه‌های ایران یا عتبات اتمام خداوند بلطف و عنایت خود اولا حضرت مستطابالی را موفق با کشف چنین کتابی محض بطور صدقه و اتفاق و بدون اینکه درسد اکتشاف آن باشید فرموده است و ثانیاً حضرت مستطابالی را ملهم نموده است که این مسئله را با اینجانب مرقوم دارند و مرا از وجود آن بدون اینکه بدانید من نشئه چندین ساله این آب زلال روحانی بوده و هستم مستعصر فرمایید آیا کرامت و صفای باطن غیر از این چیز دیگری میتواند باشد؟ بدون هیچ شک و شبهه این تصادف فوق‌العاده عجیب باقی الواقع از کرامات یکی از ما دونفر یا هر دو بوده است یا از آن نوادرات بسیار غریب نادری است که افاضان را مدتها غرق در بای بهت و حیرت مینمایند.

بس از آنکه چاپ اول «نغص» باقیم رسید و نسخه آن منتشر گشت و در دسترس اهل فضل و ادب قرار گرفت، اقبال فراوانی بآن اثر نفیس می‌ذول شد و سبب شد که نسخ آن کتاب در زمانی بالنسبه اندک عزیز و نایاب شود. در این اثنا تقدیر و تحسین کتبی و شفاهی اهل فضل نسبت باین جانب مرا بر آن داشت تا در جستجوی نسخ دیگری برآمده تا در تنقیح و مزین نمودن آن بیش از پیش کوشا باشم. خوشبختانه با تقصص و جستجوهای طولانی بتوفیق و بفضل خداوند

بسته‌های دیگری علاوه بر نسخ موجود سابق پستم رسید که تصحیح مجدد کتاب را از روی همه نسخ ایجاب می‌نمود.

در عرض این سی سال که از چاپ اول کتاب نفی میگذرد، مأخذ و متون بسیاری بیاب رسیم که قبلاً در دسترس نبود و در این مدت طولانی مشکلات بسیاری از کتاب نفی را بتوفیق خداوند و ددمواردی نیز با ارائه طریق در اندامی دانستند و اهل فضل حل نمودم که لازم بود آنها را نیز برای استفاده خوانندگان بیاب رسانم. ولی چون تعلیقات زیاد میشد و اگر توأم با متن بیاب میرسید تراکم آنها استفاده از متن را دشوار میکرد، متن نفی را با نسخه بدلها و شرح و معنی لغات و اصطلاحات و دیگر موارد ضروری در حاشیه صفحات متن بیاب رسانده و دیگر تعلیقات را جداگانه بطبع سپردم. و چون تعلیقات صفحاتش زیاد شد آنرا در دو مجلد قرار دادم تا استفاده از آن ممکن و آسان باشد.

اکنون نیز با اختصار درباره مصنف و تاریخ تصنیف کتاب سخن میگویم و از آن پس به معرفی تفصیلی نسخ خوام پرداخت و مقدمه را بپایان می‌برم. درباره کتاب و مؤلف آن در مقدمه نفی و تعلیقات آن که منجملدی جداگانه است و بسال ۱۳۷۴ قمری = ۱۳۳۵ شمسی منتشر نمودم بتفصیل سخن گفته‌ام. هر که تفصیل سخن را میخواهد با آنها رجوع کند. در این مقدمه مقتضای کوشش دهم است تا مجملی درباره کتاب و مصنف آن گفته شود.

۱- چاپ اول کتاب نفی روز پنجشنبه ۱۳۲۸/۲/۲۹ ش خروغ شد و در سال ۱۳۳۱ پابان وحید و در همان سال منتشر گشت.

ترجمه مؤلف کتاب نفی

منهج‌الدین (ره) در «فهرست» در باب «تفهیم» (ص ۹ ضمیمه پطرا الاوار):
والشیخ الواعظ سید الدین عبد الجلیل بن ابی‌الحسین بن ابی‌الفضل الفزدینی عالم، فسیح و شاعر، له کتاب بعضی مثالب الشواصب فی نفی بعضی ضائعات الدنیا، کتاب البراهین فی امامة امیر المؤمنین (ع)، کتاب الشوالات والنهوات سبع مبیحات، کتاب مفتاح‌الشد کبر، کتاب تنزیه عالیقه.

گویم اسرار از مفتاح‌الشد کبر در این ترجمه همان کتاب است که مصنف (ره) در دومورد از کتاب حاضر بیان تصریح کرده:

۱- (ص ۱۷۷) باین عبارت: «همین در کتاب «مفتاح‌الرحات» (عبدالرحمان رحمتی) فنون الحکایات» شرح ایمان عمر بنوسی بیان کرده‌ام لطیفه و بسی از من و فان فریقین آن را نسخه کرده‌ام و دیده در خوانندگانه.

۲- (ص ۲۳۹) باین عبارت: «و اعتقاد شیعه در حق زهاد و صیاد و مفسران چنین بغایت لیکو باشد و چون مفضل خواهد که بداند کتاب «مفتاح‌الرحات» که ما جمع کردیم در فنون حکایات سی‌یاد» کافذ است مطالعه باید کرد». و صاحب قدیمه کتاب را بنویس «مفتاح‌الشد کبر» و «مفتاح‌الرحات» به مؤلف نسبت داده آنگاه گفته «و احتمل بعضی انضمامها».

اما «تنزیه عالیقه» همانست که در (ص ۱۱۵) از آن چنین تعبیر کرده‌ام: «ومن در دهه و سنة ثلاث و ثلاثین و خمسمائة کتابی مفرد ساخته‌ام در تنزیه عالیقه در دولت امیر غازی عباس - رحمه الله علیه - باذارت رئیس و مقتدای سادات و شیعه سید سید فخر الدین بن شمس الدین الحسینی - قدس الله روحهما - و

قاضی القضاة معید صاوالدین الحسن استرآبادی مدنی "دالعه فی" - باستقصاء بر خواننده و بر پشت آن فصلی غراء نوشته باستصان تمام، و نسخه اصل بفرزانه امیر عباس برده، و دیگر نسخهها دارند اگر خواهد طلب کند و بشواید.

و نیز در ص ۲۹۵ از آن کتاب چنین تمیز کرده:

«و هر کس از فریقین که خواهد که اعتقاد شیعه در مباحثه و ام سلمه و عهد زمان مصطفی بداند باید که «کتاب فی تنزیه عایشه» که ما در دولت امیر عباس غازی و عهد قاضی القضاة سعید حسن استرآبادی باشارت امیر سید شمس الدین العینی - رحمة الله علیه - ساخته ایم برگزید و بشواید.

اما کتاب «البراهین» همانست که مصنف در ص ۳۷۶ از آن چنین تمیز کرده: «و از این حلیفه عباسیان بلیاس سفاح و عدد اسامی: همه خلفا و اقباب اهلان ما در کتاب «البراهین فی امامة امیر المؤمنین» بیان کرده ایم و در تاریخ سنة سبع و ثلاثین و خمسمائة.

و نیز در (ص ۴۲۱) از آن چنین تمیز کرده:

«و چون کتاب نه در امامت است آنچه در مواضع برفت از این معنی کفایت است و ما در کتاب «البراهین فی امامة امیر المؤمنین» بیان آیت و وجه خبر و دلالت بر امامت بسع گفته ایم، در این کتاب احتمال نکند چون بشواید بنماید. قاضی شوشتری (ره) در «مجالس المؤمنین» در مجلس پنجم که در ذکر متکلمان و مفسران شیعه است (ج ۱، ص ۴۸۲ چاپ اسلامیه) گفته:

«والشیخ الاجل» عبدالجلیل القزوبی "الترازی" - از از کتای علمای اعلام و انتهای مشایخ کرام بوده و در زمان خود بملو فطرت وجودت طبع از سایر ائران امتیاز داشته تا آنکه چون بعضی ماسران از از خلوت و سستیان شهر ری و ناصیان وادی خلالت و غی مجموعه ای در در مذهب شیعه تألیف نمود، علمای شیعه که در ری و آن نواحی بودند با اتفاق خبر از دادند که شیخ عبدالجلیل ابلی و احق است با آنکه متصدی دفع و هضر آن شود و آخر او فو فیقر تألیف کتابی

شریف در هض آن مجموعه بافت و عنوان آنرا بنام نامی و اسم سانی حضرت صاحب الزمان امام محمد بن الحسن الهیدی صاحب الامر (ع) مزین ساخت.

(آنگاه عبارت خطیه را نقل نموده تا آنکه گفته):

«و منعی نماند که لطایف فواید و اخبار و نقایس فواید و اسرار در کتاب مذکور بسیار است و ما در مواضع متعدد از این مجالس از لطایف کلمات او باستشهاد مذکور ساخته ایم و آن را زینت کتاب خود شناخته ایم، و چون وجود آن نسخه بقایت نادر است و مع هذا آنچه از نسخ آن بنشر این قاصر دیده بقایت سقیم است لاجرم ذکر شرطی از لطایف او را که بعد از تأمل و فکر بسیار صحیح نموده یا محصل از آن فهمیده مقتض دانسته بآن اشتغال بنماید.

«فندی (ره) در «باقی کالعلماء» در ج ۱ ص ۲۸۱ (در بنابر نقل صاحب قاضی (ره) از مجالس نسبت بنوایدی که در کلام وی بنفاست آنها اشاره شده چنین گفته: «و ما آن فواید را در کتاب «وثیقة النجاة» در قسم سوم که در باب مسائل مربوط با امامت است نقل نموده (تا آنکه گفته) کتاب نامبرده [یعنی کتاب نفیض] کتابی است در امامت؛ لطیف و پر فایده و اکنون يك نسخه عتیق از آن در نزد من است، و چند نسخه دیگر از آن را نیز دیده ام و از آن جمله است نسخه عتیقی که در نزد مولی ذوالفقار است (تا آخر کلمات او).»

رافعی در «تذویر» در باب عین نعمت عنوان الاسم السادس (ص ۲۴۱) نسخه عکسی اسلامبول در ص ۳۳۲ نسخه عکسی اسکندریه) گفته:

«عبدالجلیل بن ابی العسین بن [ابی] الفضل ابوالرشید القزوبی» یرف بالتصیر، و اجته اصولی، له کلام معتد فی الوعظ و مستفات فی الاصول، و وطن الری، و کان من الشیعة.

۱- این کتاب طبق معرفی صاحب الفهرست (ج ۲، ص ۲۷) بسیار مهم و مفید و بیرون بوده است لیکن تاکنون من بزیارت آن موفق نشده ام و نمیدانم ازین رفته یا هست؟
۲- طالب نص جارت الفندی (ره) بر این الطبع مراجعه کند یا بستمه نفیض و تعلیقات آن (ص ۲۵).

و رضی الدین قزوینی در «ضیاء الاخوان» (ص ۲۲۵) ترجمه او را از کتاب التنبؤین، و فهرست منتجب الدین، و معیار المؤمنین نقل کرده و شیخ حر عاملی (ره) نیز در «دره کرم» ترجمه او را از فهرست منتجب الدین نقل نموده است.

و بالجمله ترجمه وی در هر یک از ریاض العلماء و اعیان الشیعة میسر است. عاملی (ج ۳، ص ۳۷) و ثقات العیون از طبقات اعلام الشیعة شیخ آغا بزگک طهرانی (ص ۱۵۴-۱۵۵) و معجم رجال الحديث امام خوئی (ج ۸، ص ۲۷۳-۲۷۵) و تنقیح المقال مقامی (ج ۲، ص ۱۳۲) و فوائد الشریعه شیخ حبیبی قمی (ص ۲۳۲) و ۲۲۲ چاپ کتابخانه مرکزی سال ۱۳۴۷ هـ (ش) و جامع الزوائد اردبیلی (ج ۱، ص ۲۳۸) و ایضا ذال المقال مولی فی حقه الجویزی (ج ۲، ص ۱۰۹) کتابخانه تگادرده نیز نقل از فهرست منتجب الدین درج شده است.

تگادرده مؤید یکی دیگر از آثار مصنف رساله‌ای بوده در احوال ملاحده و دشمنان ایشان که خود بیان در همین کتاب باین عبارت تصریح کرده (ص ۳۷۵): «و ما در مختصری که یارسال در جواب ملاحده و دشمنان ایشان گردانیم که از قزوینی بنا فرستاده شرح اقسام و اقطاب و اصناف این مطعونان و مدعیان داده‌ایم».

و اشاره به این رساله است آنچه افندی (ره) در ریاض کفله (ذخیر شود بترجمه مصنف از کتاب مذکور، یا پس ۱۳۶۹ تطبیقات، یا ص ۲۲ مقدمه نقض و تعلیقات آن)، «ثم اعلم ان له رساله مختصرة فی جواب الملاحدة و شبههم قد ألفها قبل تألیف کتاب المثالب سنة كما يظهر من کتابه المثالب».

اساتید و مشایخ مصنف

۱- آوحد الدین ابو عبدالله الحسین بن ابی الحسین بن ابی الفضل القزوینی برادر ماهر مصنف که در (ص ۳۹۵) این کتاب از او باین عبارت تصریح کرده: «حد ثنا الاخی الامام أوحد الدین أبو عبدالله الحسین بن ابی الحسین بن ابی الفضل القزوینی»

سماحاً و قراداً، و ما ترجمه او سه فرزندش و از فهرست منتجب الدین نقل کرده‌ایم (ص ۵۱۵ تعلیقات). و نیز مصنف نام وی را جزء علماء شیعه ذکر کرده و است (ص ۲۱۱). و مصنف (ره) وی را در مقدمه کتاب باین عبارت توصیف و معرفی کرده: «و پیشتر برادر ماهر أوحد الدین الحسین که معنی ویر طایفه است - مد الله عمره و انقاسه - فرستاده و چون اسم این برادر بزرگ مصنف حسین بوده است پدر را ابو الحسین می‌گفته‌اند و منتجب الدین و دانی وی را پان مرفی کرده‌اند».

۲- الامیر الامام أبو منصور المظفر البیاضی: که در ص ۵۲۲ مصنف نقض باین مطلب اشاره کرده است. وی از مشاهیر و اعظم علمای اسلام بوده که ترجمه وی را مضافاً در تعلیقات دیوان قوامی دازی (ص ۲۳۷-۲۳۹) و تعلیقات نقض در تعلیقه ۱۳۹ (ص ۱۰۹۵-۱۰۹۶) نقل کرده‌ایم.

تاریخ تصنیف کتاب

شروع تألیف بعضی فضاویح رد افندی طبق تصریح مصنف آن زمان سلطنت محمد بن محمود سلجوقی بوده است زیرا شیخ عبدالجلیل گفته (ص ۱۶): «و چنانکه ما بر امام حق - خاضع الله دولته - ثنا گفته‌ایم او سلطان سید محمد بن محمود را قدس الله روحه - که تألیف در عهد دولت و حیات او اتفاق افتاده بود مدحی و تنائلی گفته است (آ آخی)» و مراد از سلطان نامبرده قیاس الدین ابوشجاع محمد بن محمود بن محمد بن ملک شاه سلجوقی است که جلوسش بر تخت سلطنت در اواخر سال ۵۳۷ قمری هجری و وفاتش در سلطنت ذی القعدة ۵۵۲ بوده است. و ختم تألیف طبق تصریح خود مؤلف در آخر کتاب ۵۵۵ بوده است (ص ۶۴۶) پس می‌داند تألیف در اواخر زمان سلطنت سلطان مذکور و از اواخر سال ۵۳۷ تا سلطنت ذی القعدة ۵۵۴، و منتهای آن محرم سال ۵۵۵ بوده و در سال ۵۵۶ نیز کتاب منتشر شده بوده است بدلائل عبارت شیخ عبدالجلیل در آغاز نقض (ص ۲): «در ماه ربیع الاول ۵۵۶...» بنا نقل اقبال (آ آخی). اما در متن کتاب مذکور (ص ۳۳۳) مطلبی بیستم می‌خورد که با آنچه یاد شد منافات دارد و آن اینکه گفته: «و اما اندرین وقت

که از جواب شام قنصی سنی رسید بدولت و اقبال سلطان عالم (۱۲ آخر) و مراد از این فتح، فتح شهر حارم است بنفصلی که در تالیف ۱۳۷۲ میان کرد کام (ص ۱۰۷۸) و همچنین در مقدسه نفی و تالیفات آن (ص ۳)، و نتیجه نظر باین منتهی شده که تا سال ۵۵۹ مؤلف کتاب جریان امر تألیف خود را ادامه می‌داده و در آن تصرف می‌نموده و مطالبی را که مناسب می‌دید بر آن می‌افزوده و چون نسخ منتشر شده محدود بوده الحاق اضافات بر آنها بدین جهت ممکن میسر بوده است.

چون زمان تألیف بعضی فضایل الرافضی معلوم شد می‌نویسیم

از عبارات گذشته معلوم شد که نسخه بعضی فضایل الرافضی در سال ۵۵۹ بدست شیخ جمال‌الجلیل رسیده و او مشغول بنفیض آن شده است. و تألیف آن در اقبال از حدود سال ۵۶۶ خاتمه داده است. زیرا تاریخ فوت مرثیای بزرگ که سید عرفان بن ملک الشیخ ابوالفضل محمد بن علی المرثی الحسینی تصریح رافضی در تدوین بسال ۵۶۶ در شهر ساه بوده است. (رجوع شود به تدوین ص ۹۶ نسخه عکسی ترکیه، و ص ۱۳۰ نسخه عکسی اسکندریه، و ص ۱۹۸ دیوان قوامی) و مؤلف نفی بر ادبیات و ضاعفاته جلالتنا گفته است. و این جمله ضاعفاته صریح است در اینکه کتاب در این تاریخ (یعنی بین ۵۵۶ و ۵۶۶) که آن غیب در قدح حیات بوده تألیف شده است.

اما آنچه در دو نسخه و حده (ص ۲۲۱) باین عبارت ذکر شده: هو رضی الدین ابو محمد متوفی خود میسرش خواجهمیرزا الدین مستوفی که مفید و مدبر ملک سلطان معظم ابا طالب طغرل بن ارسلان و ایاک معظم جهان پهلوان - اعز الله اضرارها - است و علامه قزوینی در حاشیه این جمله ضاعفاته اعز الله اضرارها از نسخه د ح، که مدتها بعنوان امامت در تدریس بوده بخط خود با مفاد مرقوم فرموده: «تألیف کتاب در عهد طغرل اخیر و جهان پهلوان بوده است» که استظهار از عبارت دطا است، مبنی بر این بوده که نسخه در پیش ایشان منحصر بآن بوده است، در صورتیکه نسخ دیگر قدیمی فاقد این عبارت است، چنانکه در قبل صفحه

بآن اشاره شده و در تالیف ۹۶ نیز بتعقیق آن پرداخته‌ایم (ص ۷۸۷-۷۹۲).

تاریخ ولادت و وفات مصنف

پس از آنکه تاریخ تألیف نفی معلوم شد می‌گوئیم:

تاریخ ولادت و وفات منتظم (ره) دقیقاً در دست نیست، ولی میتوان از ملاحظه آنچه نقل شد حدس زد که تولدش اواخر قرن پنجم بوده است زیرا در سال ۵۳۳ کتاب معروفش «تنزیه عابدیه» را تألیف نموده که مورد تفریط مفتی شرق و غرب قاضی القضاة عبادالدین ابو محمد حسن استرآبادی قرار گرفته بنسوی که اصل کتاب را بخوانه امیر محمد کتبی مرعشی‌نیا غازي انتقال داده‌اند، و همچنین در سال ۵۳۷ کتاب «البراهین فی امامة امیر المؤمنین» را تألیف کرده و در سال یازده و پنجاه در مدرسه بزرگ که خود نوبت مجلس داغته چنانکه خود باین امر در ص ۱۳۷ تصریح کرده در شهر رسته خمین و خمسانه مرادوزر آدینه بمدرسه بزرگه خود نوبت مجلس بوده. و بعد از این تاریخ بوده است که کتاب بعضی فضایل الرافضی مورد بحث، تألیف و در محافل از آن گفتگو می‌شده، تا آنکه طبق تصریح مصنف در ص ۵ و ۶: «ویش از وصول این کتاب بسا مگر زمرای از خواص علماء شیعه که این کتاب را مطالعه کرده بودند در حضرت مقدس مرثیای کبیر سید شرف‌الدین ملک الشیخ سلطان التره الطاهره أبوالفضل محمد بن علی المرثی - ضاعفاته جلالتنا - بر لفظ کبریا رسید السادات برفته که: صد الجلیل قزوینی می‌باید که در جواب این کتاب بر وجه حق شروع کند چنانکه کسی انکار آن نتواند کرد. چون نسخه اصل بسا آورده و تأمل افتاده بدست مصنف رسیده که شروع در نفی آن نموده است.

۱- در همین مقدمه هنگام معرفی نسخ نیز باین مطلب اشاره شده است (ص ۳۰).

۲- از تئید مدرسه لفظ «بزرگ» برمی‌آید که وی مدرسه دیگری نیز داشته است.

نسخ این کتاب

کتابیاب و نادرالوجود بوده است

دلیل یازد بر صحت این مدعا آنست که مثل علامه مجلسی و محدث تهرانی صاحب روایات و محدث قمی - رضوان الله علیهم - بآن کتاب دست یافته اند و احیاناً اگر مطالبی از آن نقل کنند بواسطه ای نقل می کنند مثلاً مجلسی (ره) در معجده چهاردهم چهار در باب و الممدوح من البلدان والممنوع منها (ص ۳۴۲) چاپ امین السرب) گفته: «و أقول: روی الشيخ الاجل عبد الجليل الى أبي في كتاب النقيض باسناد من الشیخ» - قاله لمّا عرج بی الی السمساء (الحديث) چون بسابق این کلامش نگاه می کنیم معلوم میشود که از مجالس المؤمنین نقل کرده است و محدث تهرانی (ره) در فایده سوم از خاکسنة مستدرک در ترجمه عالم بزرگوار ابو عبد الله جعفر بن محمد بن أحمد بن عباس در دیبجی گفته (ص ۳۸۰): «وفي مجالس المؤمنین نقلاً عن الشيخ الجليل عبد الجليل القزويني» فی بعض رساله فی الاسماء عند ذکر هذا الشيخ أنه كان مشهوراً في جميع القنول (تا آخر) و گویند صاحب مستدرک این کلام را از روایات الجنات خوانداری (ره) برداشته است زیرا وی در ترجمه در دیبجی مذکور گفته (ص ۱۳۴) چاپ اول:

«وفي كتاب عن ابی النواصب الذي كتبها الشيخ العالم المارفي المتبحر الجليل عبد الجليل بن محمد القزويني في تنقيح مسئلة الامامة ورد أباطيل العلة بالقائمة بنقل صاحب المجالس عن أنه قال (الي آخر كلامه)» و محدث قمی (ره) نیز در الكشي والالفاظ در ترجمه در دیبجی همین عبارت را با تصریح باخذ آن از روایات الجنات نقل کرده است.

و روشنتر از این نقل محدث قمی (ره) این عبارت است که در الفوائد الرضویة در ترجمه شیخ عبد الجلیل (ره) گفته است (ص ۲۲۳): «أقول: قال شيخ فقهانا الاعلام صاحب جواهر الكلام (ره) في ذكر التكميات الثلاث بعد تسليم المسئلة: بل يشهد في الجملة ما عن الشيخ عبد الجليل القزويني في كتاب بنی مثالب

النواصب في نفی بعض فضائل الرافضی (تا آخر آیه درس ۱۲۶۵ تعلیقات یاد شده است).

پس معلوم شد که علمای نامبرده بکتاب نفی دست یافته اند و هنگامی که امثال ایشان بآن دست یافته باشند مدعی مزبور که نادرالوجود بودن نسخ کتاب نفی باشد در نظر اهل فن روشن خواهد بود.

نسخ موجوده کتاب نیز نوعاً

مفوش و مقلوط و در هم و بر هم بوده است

دانشمندانی که با این کتاب سر و کار داشته و بسخهای یا بخشی از آن دست یافته اند با دماج و تشویش و مقلوط و درهم و بر هم بودن آن نسخه یا نسخ تصریح کرده اند.

قاضی شوهرتری (ره) در مجالس در ترجمه مستفاد (ره) بعد از تجلیل کتاب نفی گفته: «و چون وجود آن نسخه بنایت تادرات وسیع هذا آیه از نسخ آن بشر این قاصر رسیده بنایت سقیم است».

علامه یزدخواست سید محمد قلی (ره) که از اعظم علمای شیعه و صاحب تألیفات مشهوره از قبیل استقصاء الاقسام و تعیید المطامین است در حاشیه فسخه خود که بمستور وی استنساخ شده است چنین نوشته:

«و بتاريخ یومست و ششم شهر شوآل سنة ۱۲۳۵ از شهر سمنه خاصه از حضرت مرایة مائة ثلثه بعد الاثنا من الهجرة النبویة از مقابلة این کتاب با اصل نسخه بنهای نفس خود بدون مساوت و استمداد [از] دیگری [فارغ و] بقدر وسع و طاقت مقابله گردیم و اصل نسخه بسیار سقیم بود کتبیه بیند الوارثة محمده قلی».

علامه قزوینی (ره) در اواخر نامه خود که بدانشمند محترم جناب آقای علی اسفر حکمت نوشته این عبارت را درج کرده است:

۱- ص ۱۹ همین مقدمه.

۲- ص ۶۴۷ نفی چاپ حاضر.

۳- ص ۱۳ مقدمه چاپ اول و ص ۳۲ مقدمه نفی و تعلیقات آن.

حضرت مستطاب عالی در اواخر مرقومه شریفه اظهار تأسف فرموده بودند که این نسخه بسیار مغلوط و حذف و اسقاط بسیار دارد و عبارات و آیات و اشعار عربی تماماً مغلوط و آمیخته بهو و اشتباه است، در مرقوم داشته بودید که اگر نسخه دیگری از این کتاب بدست آید، جا دارد که با تحقیق و بسط و مطالعه در اسامی رجال و اعلام و اماکن و بلاد و کتب که در آن پیدا و فواید کرده بطبع رسد.

مرئی نسخه‌های نقض

چاپ کنونی کتاب نقض بر هشت نسخه مبتنی است و چاپ اول آن که حدود سی سال پیش انجام شد بر اساس پنج نسخه بوده است. بنابراین در چاپ کنونی سه نسخه دیگر به علاوه نسخه‌های سابق دست‌ما رسیدیم و مورد استفاده قرار گرفته است. درباره اهمیت هر نسخه و چگونگی سست یا قدمت یا دیگر خصوصیات آن به ترتیب سخن می‌گوئیم.

۱- نسخه ح - این نسخه نخست جزء کتب کتابخانه مرحوم محمد حسین شماع شیرازی بوده، چنانکه در نامه غادروان قزوینی باین امر صریح شده است. سپس به جناب آقای علی اصغر حکمت انتقال یافته، و ایشان بعداً آن را به استاد فقید محدث هبه نموده است. دستخط آقای حکمت در مورد تملیک این نسخه به مرحوم پدرم عیناً در مجله دانشکده ادبیات تهران (شماره ۴۲، دی ماه ۱۳۴۲ ش) کلیشه شده است. رمز «ح» اشاره بنام حکمت است.

به همان‌طور که در آغاز مقدمه اشاره رفته است، مرحوم پدرم بخشهای مختلف مقدمه را نوشته، ولی هنوز نسخه‌ها را عربی ننموده بود که ناگهان سرکش فرار شد. البته چنانکه در بالا توضیح داده شد پنج نسخه از نسخ هشتگانه کتاب نقض در چاپ اول در دست او بوده است. بنابراین آن قید پنج نسخه ناوبرده را در کتاب و مقدمه نقض و تعلیقات آن چاپ تهران بهال سال ۱۳۳۵ ش، من ۹۸۵۸۹۹ مرئی نموده و از هر نسخه يك صفحه را کلیشه کرده و چاپ رسانده است.

در شناساندن آن پنج نسخه، من عین نوشته مرحوم پدرم را از آن کتاب نقل کرده‌ام، استغنا گاهگاه بافتضای ضرورت برخی نکات لازم را نیز یادآور شده‌ام. دیگر نسخ را همچنین بهمان روش شناسانده‌ام. (علی محدث).

خصائص این نسخه

این نسخه بسط مستملق در شبان سال ۱۰۵۰ هـ کتابت شده عبارت آخر این نسخه درس ۶۴۸ نقل شده است. قطع نسخه ۱۶×۶/۵ سانتیمتر (دو احتساب حواشی ۱۲/۵×۲۲/۵ سانت) و هر صفحه دارای ۱۸ سطری است. اندکی موربانه خودگی دارد و آثار طوبت کهنه نیز در آن دیده میشود. عناوین با شکر قلمست.

این نسخه دو عیب و یک حسن دارد:

اما عیب اولی که است که در این نسخه عبارت غایب موارد عوض شده و در بعضی موارد علاوه بر نقل به معنی تلفیض نیز بکار رفته، بلکه در جاهای بسیار نیز مطالبی اصلاً و بکلی حذف و اسقاط شده است. بنا بر این میتوان گفت: این نسخه خلاصه ماندگی از کتاب نفی است، زیرا در نتیجه تعزّفات بر مورد از قبیل تغییر و تبدیل عبارات و تعدیم و تأخیر و حذف و اسقاط مطالب، وضع تألیف کتاب به هم خورده و متن آن در بسیاری از موارد بکلی عوض شده، حتی این غیر امین بی‌اصاف در یادمانی از جاها چنانکه گفتیم اسامی اشغاف را با بایب اجزاء عبارت را چون نمی‌فهمید یا بنظر خود غیر لازم یا مکرر می‌فهمیده است اصلاً حذف و اسقاط کرده و هیچگونه عوض و تبدیلی بجای آنها نگذاشته است بدین جهت نسخه را از حیث اعتبار انداخته و کتاب دیگری بعمل آورده است.

این عیب اولی که نسخه است و ما نظر به همین عیب در غالب موارد از این نسخه بنسخه مشرف فیها یا نسخه تحریف شده و گاه گاهی هم بنسخه نوربوس تغییر کرده‌ایم.

اما عیب دیگری این نسخه است که: از اوایل آن قسمتی ساقط شده است توضیح آنکه از این عبارت: و ما تدر این در عهد همه ابیاد در وقت نزول خوف بوده است (که منطبق با سطر ۱ من ۲۰ چاپ کنونی، و سطر ۹ من ۱۳ چاپ سابق است) تا این عبارت و آنکه گفته است: و همین روایات می‌کنند این جیاعت و می‌گویند: من ابی عبدالله عن ابیه عن آبائه عن رسول الله (ص) و چنانکه از آن اسناد

آگاه نیست (که منطبق با سطر ۱۸ من ۲۹ چاپ کنونی، و سطر ۸ من ۲۲ چاپ سابق است) از آن نسخه ساقط شده است. بلی غالب قسمتهای این چند صفحه یعنی از صفحه ۱۳ تا من ۳۳ چاپ سابق (و از من ۲۰ تا من ۲۹ چاپ کنونی) در همین نسخه هم هست لیکن با همیهم و تأخیر می‌باشد.

تأخیر تعادل این عیب دوم نیز قویاً محتمل است که از همان تلفیضات و اسقاطاتی‌مورده و تعزّفات غاصبانه مستملق مزبور باشد (اگر چه به جهت بسیاری آن قسمتها و نفیس بودن مطالب آنها بعید بنظر می‌آید) و تأیید می‌کند (این احتمال را آنکه این اسقاطات از وسط صفحه است بدون آنکه علامت اسقاط و حذفی در آنها باشد. مقصود آنکه این اسقاطات از سقوط ادراقی ازمانین ادراک کتاب که غالباً در کتب اشغاف می‌افتد ناشی شده است، بلکه از یک نسخه ازمانین یک سطر افتاده است) (این امر در سطر ۳ صفحه ۱۵ چاپ سابق = در صفحه ۱۵ من ۲۰ چاپ کنونی، اما حسن این نسخه عبارت از آن است که قسمت معظمی از اواخر کتاب از همه نسخه‌های موجود دیگر ساقط شده، لیکن خوشبختانه آن قسمت در این نسخه هست پس فقط بین کت این نسخه آن لغایب بر طرف شده است. بیان این مطلب همانست که در صفحه ۱۰ عبارت در من ۱۷ چاپ کنونی ۱ چاپ کنونی (دو ۵۵ چاپ کنونی ۲ من ۵۵ چاپ کنونی ۱ چاپ سابق) نوشته‌ام. هر که طالب تفصیل آن باشد با آنها مراجعه کند.

مخفی نه‌است که در این پنج نسخه مخطوط کتاب نفی که در چاپ سابق اساس کار بر روی آنها بوده، نسخه وحی نه‌است که قسمت ساقط از تمام نسخ فقط در آن موجود بوده و بین کت آن نسخه چاپی کامل و تمام شده است. ولی در چاپ کنونی از این نسخ دیگری که بنسبت ما رسیده نسخه ده نیز در داشتن این مطالب با نسخه وحی هماهنگ است. و از این این هفت نسخه موجود که اساس طبع در چاپ کنونی بر روی آنها است دو نسخه وحی، ده در داشتن این مطالب ساقط است - دربارهٔ خصائص این نسخه آنچه تا اینجا نوشته شده مطالبی است که مرصوم بدیم در مقدمهٔ نفی و تعلیقات آن نوشته، و آن را در مجلد تعلیقات (ص ۷۸۵-۷۸۶) نیز نقل نموده است. از این پس اضافات این جانب است. (۴۲)

از دیگر نسخ مشترکند و پس کت این دو نسخه چاپ جدید نیز تمام و کامل گشته است.

مطلبی دیگر: در دو نسخه دج ده چند جمله‌ای وجود دارد که مضامین با نسخه‌های دیگر است و حکایت از آن دارد که تألیف کتاب نفی در عهد سلطان طغرل این ارسلان و اتابک جهان پهلوان صورت گرفته است (رجوع شود به ص ۲۲۶-۲۲۷ نفی). پدید آمدن این نسخه (ص ۲۸۷-۲۸۹) درباره این موضوع تطبیق کافی کرده و بی‌اعتبار بودن دو نسخه دج ده را که نویسنده و در هر دو نسخه ف‌های زیادی صورت گرفته یاد آورنده در آخر متذکر شده است که این مطالب نیز از جمله تصرفات بی‌مورد نویسنده آنها است.

در پایان علت تصرف و تغییر و تبدیل در این نسخه را یاد آور می‌شویم و آن اینست: چون نسخه‌های کتاب نفی بسیار نادر و منسوخ و مغلوط بوده اگر نویسنده‌ای می‌خواست نسخه‌ای برای استفاده شخصی خود بر دارد و چندان در بند ضبط صحیح مطالب نبوده تا گریزی بایست بسیاری از مشکلات را بنویس و اطلاعات خود را نماید و نویسنده نسخه دج چنانکه از نسخه بر می‌آید بی‌گانه از ادب و ذوق بوده است و در هنگام استنساخ هر گاه به مشکلات تعدد کوه بر خورده بنویس و ضمیمه خود عبارات را طوری اصلاح کرده که بتواند خود از آن بهره برد؛ هر چند بسیاری از این اصلاحات باعث ذکر کون شدن مطالب گشته است، از جمله تصرف و تبدیل یاد شده در فوق و دارد که در نام طغرل بن ارسلان و اتابک جهان پهلوان (که چه ممکن است این دو نام از اضافات کتاب این نسخه نبوده بلکه در اصلی که این نسخه ما از روی آن رونویس شده موجود بوده است). باین جهت است که پس از رونویسی در حقیقت تألیف دیگری بعمل آورده است. بهر حال این نسخه چه در چاپ سابق و چه در چاپ کنونی اهمیت خود را دارد است.

۱- در اینجا لازم است از نسخه دست‌نویس دیگری یاد کنیم و آن نسخه‌ای است که به‌ستود آقای علی اصغر حکمت از روی همین نسخه دج نوشته شده تا به مرحوم علامه قزوینی داده.

۲- نسخه ۲- این نسخه جزو کتابهای کتابخانه مدرسه چهل‌ستون مسجد جامع تهران است که بامات در اختیار پدرم قرار گرفته است، رمز ده از کلمه مسجد برای این نسخه گرفته شده است.

این نسخه در چاپ اول درست نبود و در چاپ کنونی است که مورد استفاده قرار گرفته است.

قطع نسخه ۱۵ × ۲۴/۵ سانتی‌متر نوشته‌های متن ۱۷ × ۱۲ سانتی‌متر است، و هر صفحه دارای ۱۷ سطری باشد، یازگی و موربانه خوردگی دارد و خط آن متعین نویسنده و عناوین و آیات قرآن با شکرگرفته است. پدرم از روی نوع کاغذ و خط آن را به حدود قرن دهم تخمین زده‌اند.

آقای رضا استادی در فهرست کتابهای کتابخانه مذکور نسخه را چنین معرفی کرده‌اند (ص ۳۶۸):

«النقش - بعضی مطالب الواص»

از: شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی (سده ششم).

۳- ق ۲۷۷- متعلق گویا از سده ۱۱-۱۲، آغاز و انجام افتاده و برگها

پس ویش شده

شود. تاریخ نوشته شدن این نسخه ۱۳۱۹ شمسی است. این نسخه قطع رحلی و دارای ۳۲۷ صفحه است. قزوینی نامیده ۱۲۱ آن را با شاهان عباسی اقبال مقابله و تصحیح نموده و به خط خود یادداشت‌های حواشی و اصلاحاتی در آن وصل آورده است. مرحوم قزوینی در اند این نسخه نوشته و شروع به سال ۳۰ شهر یورد ۱۳۱۹.

چنانکه قبلاً گفته شد قزوینی و اقبال در حدود تصحیح این نسخه بودند ولی به علت اندوای دو خانواده حکومتی ایران و مصر دولت ایران از نشر این کتاب جلوگیری نمود، چه آن را خطر برای روابط دو دولت می‌دانست. تا سرانجام زمانی که مرحوم پدرم تصمیم به چاپ کتاب نفی گرفت شاهان اقبال این نسخه را با دیگر یادداشت‌های خود در اختیار پدرم قرار داد. و هر وقت در حواشی چاپ کنونی و چاپ سابق نفی از نسخه تحت تصحیح قزوینی و اقبال نام برده شده، مقصود همین نسخه است.

۱- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مدرسه چهل‌ستون مسجد جامع تهران چاپ شده در کتاب آذکتابی با چند نسخه خطی و دفتر اول - ق ۱۲۳۵.

این نسخه در حقیقت نسخه‌ای نبود جز مقداری اوراق درهم پهلواشتار کیها دموریا نه بخورد کیهای اشاره شده که با زحمت و مقابله آن با دیگر نسخ تمام اوراق آن را مرتب و قابل استفاده نمودیم تا آنکه نسخه‌ای شد پس از مرتب شدن نسخه در معرفی آن می‌گویم:

این نسخه اول و آخر ندارد. آغاز قسمت موجود آن صفحه ۶۳ ص ۵ نسخه چاپی و انبیا آن ص ۶۳۹ ص ۷ است که در حاشیه هر دو مورد نشان داده شده است. و گمان نمود که مقدار موجود مرتب و تکمیل بوده است بلکه اوراق زیادی از لابلای کتاب افتاده است که در همه جا در حاشیه صفحات متن چاپی نشان داده شده است. از جمله رجوع شود به صفحات ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۸۹، ۴۲۲، ۴۲۴ و ۴۲۵.

این نوشته‌های این نسخه عیناً مطابق نسخه ۳۳ است و پنجم در این مورد در ص ۷۸۶ تعلیقات چنین نوشته است:

و از نسخی که بعد از چاپ اول بدست رسیده نسخه ۳۳ است که قسمت موجود آن حرفاً به حرف مطابق نسخه ۳۳ است که شرح آن گذشت. لیکن متأسفانه قسمت اول آن ناقص است و اگر کامل هم می‌بود فایده‌ای نمی‌داشت زیرا قسمت موجود از آن بخوبی نشان میدهد که قسمت مفقود نیز بعینه مانند نسخه ۳۳ بوده است پس در نسخه ۳۳ در این امر یکسان شد.

خوشبختانه قسمت اول این نسخه چنانکه در نسخه ۳۳ بیان خواهد شد پیدا شده است و گفته می‌شود که می‌گوید: «و اگر کامل هم می‌بود فایده‌ای نمی‌داشت زیرا قسمت موجود از آن بخوبی نشان میدهد که قسمت مفقود نیز بعینه مانند نسخه ۳۳ بوده است» کاملاً صحیح و متین می‌باشد.

۳- نسخه ۳۳ این نسخه قبلاً متعلق به کتابخانه عالم جلیل القدر مرحوم میرزا محمد طهرانی سامی^۱ بوده است که خود از آن با بر این بدم فرستاده و بان فقیه اهداء نموده است. در «س» اشاره به کلمه سامی^۱ آلی است.

قطع نسخه ۶/۱۳، ۲۴/۸ سات و قطع نوشته‌های متن ۸/۱۷ سات و من نسخه‌های

۱۷ سطر است. اندکی موربانه خوردگی دارد و عناوین و آیات قرآنی با شکر فاست. این نسخه همان نسخه است که به الاسلام شیخ آقا یزد که طهرانی (ره) در تخریبه باین عبارت درایت قطعه من اذ انکه فی مکتبه الشیخ المحب میرزا محمد الطهرانی^۲ بیان اشاره کرده است. متأسفانه این نسخه متجاوز از بیست ورق کوچک از اوائل کتاب نیست. اول آن این عبارت است: «مفتی شایسته که بفضل دعام و عصمت از اهل زمانه خود متمیز است» که منطبق با صفحه ۶ سطر ۱۶ چاپ کنونی (د ص ۳ سطر ۲ چاپ سابق) است. و آخر آن این عبارت است: «و حواله دین و شریعت بتیم خدای تعالی کردن از غایت چهار دانایی باشد در این اخلاق کفر محض لازم است» اما آنچه حواله کرده است با جراح شیعه اصولیه اجماع را منکر نباشد و یکی که منطبق با صفحه ۵۹ سطر ۱۱ چاپ کنونی (د ص ۲۸ ص ۱ چاپ سابق) است.

این نسخه به خط نستعلیق نویسی است و بنظر می‌آید که از روی نسخه متسنن^۳ فیهای سابق الذکر (یعنی نسخه ۳۳) استنساخ شده باشد زیرا عباراتش عین عبارات آن است.

اینها مطالبی بود که پنجم در چاپ اول کتاب در معرفی این نسخه نوشته بود، اما پس از آنکه چاپ کنونی کتاب نفی پیدای رسیده مرحوم پنجم درباره بمقایسه نسخه‌ها پرداخت تا خط و تاریخ و سایر خصوصیات آنها را برای بار آخر با هم مقایسه کند در آن موقع روشن شد که نسخه ۳۳ پاره‌ای از نسخه ۳۳ است یعنی قسمت اعظم آغاز آن می‌باشد. چه خط هر دو نسخه یکی است و تعداد سطرهای هر نسخه و همه خصوصیات دیگر عین هم است. فقط اندکی از حاشیه نسخه ۳۳ به یقین بریده شده و در نتیجه چند کلمه‌ای از نوشته‌های حاشیه برخی از صفحات از بین رفته است.

چنانکه در نسخه ۳۳ گفته شد آن نسخه بصورت اوراق متفرقی بوده که بیست ورق اول آن یعنی نسخه ۳۳ از آن جدا افتاده، در نتیجه آن بیست ورق بدست

مرحوم میرزا محمد طهرانی رسیده و بر زمین عراق منتقل شده و بقیه اوراق نسخه سرانجام در کتابخانه چهل شون مسجد جامع تهران منتقل شده است. و از آغاز و انجام در نسخه «س» و «د» که معرفی کردیم این امر بر خواننده روشن میشود.

با ترکیب این دو باره نسخه، نسخه‌ای بدست می‌آید که بازاول و آخر آن افتاده است و از لابلای اوراق آن هم برگهای بسیاری افتاده است.

بهر حال چون زمانی که چاپ کتاب یا آخر رسیده بود بر ما روشن شد که این دو باره نسخه یک نسخه است و در طول کتاب همه جا این دو باره نسخه را میتوان در نسخه «س» با علامت «س» مشخص نمودیم؛ در این پیش گفتار نیز آن دو راحت دعوتوان معرفی نمودیم تا باعث ایجاد اشکال و ابهام نگردد.

در اینجا متذکر میشوم که مطالب نسخه «ج» و این نسخه (یعنی دو باره نسخه «س» و «د») عیناً مطابق هم است، برای پرهیز از تکرار خوانندگان ارجحند را به کلامی که مرحوم پدرم در مورد نسخه «د» نوشته است توجه میدهم.

این نسخه (یعنی دو باره نسخه «س» و «د») چنانکه استاد فقید نوشته است بنظر من آید که از روی نسخه «ح» استنساخ شده باشد.

گام ششم - ب - این نسخه متعلق است با قای حسین باستانی را در و عکس آن در اختیار ما قرار دارد. رمز «ب» اشاره بنام باستانی است.

صفحه اول این نسخه ملاحظه است و از این عبارت آغاز میشود که کتاب بهم آورده و آن را نفی ضایع ردافض نام نهاده اند که منطبق است با سطر ۱۱ ص ۲ چاپ گزنی (وسط ص ۱۷ ص ۱ چاپ سابق). آخر این نسخه تمام است ولی تاریخ تحریر ندارد، لیکن از ملاحظه اسلوب خط که شبکه نستعلیق شبیه بشیوه هندی است بر می‌آید که در حدود اوایل قرن نازده هجری نوشته شده باشد.

پس نفس این نسخه علاوه بر صفحه اول منحصراً همان قسمت است که ششمین

مرفی نسخه «ج» یا آن صریح کردیم.

این نسخه از سه نسخه سابق اصیل تر و صحیح تر است.

۷- نسخه «د» - این نسخه متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی است و عکس آن در اختیار ما قرار دارد. رمز «د» اشاره بکلمه مجلس است.

اول و آخر این نسخه موجود و تمام است و بنظر مستطابق سال ۱۰۷۸ ه کاتب شده است. عبارت آخر این نسخه در ص ۶۳۷ ملاحظه می‌فرمایید. بین این نسخه و نسخه «ب» شباهت بسیار و جهات جامعه فی اوای موجود است بطوریکه نشان میدهد که اصل هر دو یکی است. پس نفس این نسخه منحصراً همان ساقطانی است که در نسخه «ج» با آنها اشاره کردیم. پوشیده نماید که این نسخه در یک جا آشفتگی دارد یعنی از آخر ص ۱۳۹ نسخه عکسی به اول ص ۱۹۲ متصل شده و این آشفتگی در اثر صفافی بوجود آمده است.

۸- نسخه «ن» - این نسخه متعلق بکتابخانه عالم جلیل امیر حامد حسین هندی (ره) صاحب کتاب عقبات الاوار است که در کشور هند میباشد. و رمز «ن» اشاره بکلمه هند است.

عکس این نسخه را پدرم پس از چندین سال تلاش در مکانی سرانجام بهمت انجمن آذاملی توانست بدست آورد و زمانی که عکس نسخه بدست آن مرحوم رسید که چاپ کتاب تا صفحه ۵۳۳ انجام یافته بود، بنابراین از ص ۵۳۵ تا آخر کتاب این نسخه مانند سایر نسخ مورد مقایله و استفاده قرار گرفته است.

این نسخه در سال ۱۲۳۰ ه بدستور علامه سید محمد قلی (ره) صاحب قفسه

۱- در یادداشتها و نامهای پدرم کافهاتی بدست آوردم که آن قید از سال ۱۲۳۲ ش برای بدست آوردن این نسخه از هند مکاتیب می‌نموده است. برای توضیح باید یادآور شوم که مرحوم پدرم کاهیالی را که برای تصحیح آماده می‌نمود با دیگر مآخذی که بهائی مورد نیاز او بود برای بدست آوردن آنها از هر کسی و جایی که می‌توانست سراغ میگرفت، بطوریکه قسمت هند مکاتبات او با اهل عقل به جهت تحصیل نسخه خطی یا عکسی و یا حتی نسخ چاپی بوده است.

المطاع و پند امیر حامد حسین مذکور در هند و اروپا شده است، و خود سید محمد قلی مذکور آن را مقابلۀ نموده و در آخر آن بخط و مهر خود ثبت کرده است. برای ملاحظه آن صفحه ۶۳۷ و ۶۴۸ مراجعه فرمائید.

پس از مقابلۀ این نسخه با سایر نسخ... چه مقابلۀ قسمتی که در نسخه موجود استفاده فرا گرفت (یعنی از ص ۵۴۵ تا آخر کتاب) و چه قسمت اول کتاب (یعنی از آغاز تا ص ۵۴۴). باین نتیجه رسیدیم که نسخه «ن» نیز عیناً مطابق دو نسخه «ب» و «د» می باشد. یعنی این سه نسخه از یک اصلند. در مورد آن قسمت از این نسخه که در هنگام چاپ در دسترس نبوده (یعنی از آغاز تا ص ۵۴۴) این نسخه چیزی افزون بر دو نسخه «ب» و «د» ندارد، بطوریکه تقریباً همه نسخه بداهاتی که در مورد دو نسخه «ب» و «د» نوشته ایم، در مورد این نسخه نیز صادق است. همچنین این نسخه در سه مورد کسبختگی دارد، و این سه مورد عبارت است از صفحات ۱۵ و ۲۵ و ۳۳ نسخه «کسی» که درست منطبق و همانند است با کسبختگی مطالب دو نسخه «ب» و «د» که در صفحات ۲۸ و ۴۵ و ۶۷ چاپ کنونی نشان داده ایم.

اول و آخر این نسخه تمام موجود است و نفس نسخه منسب میگردید همان ساقطی که در نسخه «ج» بآنها اشاره نمودیم.

در حاشیه برخی از صفحات نسخه مهر کتابخانه موجود است باین عبارت: ۷۸۶۰ - کتابخانه ناصریه لکهنو، قسم دوم، کتب وقف کرده علامه حامد حسین صاحب رده.

۹. نسخه «ث» - این نسخه متعلق به پدرم می باشد و رمز «ث» اشاره بنام استاد فقید محمد «ث» است.

قطع نسخه ۱۲/۵ × ۲۴ سانت (هر صفحه دارای ۱۹ یا ۲۰ سطر است). خط نستعلیق خوانا، غلغلین یا شکرک، در اوائل نسخه هر جا مطالب مؤلف و بعضی ضائع اثر و افزای نقل شده خطی با مرکب قرمز در زیر آنها کشیده شده است. این نسخه از آغاز سالم و تمام است، ولی قریب به یک ربع کتاب از آخر آن افتاد است.

(رجوع شود به صفحه ۵۱۰ ص ۱۸ چاپ جدید ص ۵۴۵ چاپ سابق). مرحوم پدرم تخمین زده اند که این نسخه در اواخر عصر صفوی نوشته شده است.

در این نسخ خطی پنجگانه که استاد چاپ اول کتاب نقض بر آنها بوده، این نسخه صحیح ترین و قدیم ترین نسخه بوده است، از این روی پدرم در آنجا که نسخه باقی رسیده با تحسین و تألیف چنین نوشته است:

واعلان و تبصره: قدیم ترین و صحیح ترین نسخه کتاب را که نسخه «ث» باشد بایک دیباچه حسرت در اینجا بدو و دواح می کنیم، زیرا اثری بر هیچ کتاب که از اول این نسخه (ص ۵۴۵) تا آخر کتاب باشد از آن نسخه ساقط است.

آن مرحوم در بعضی فقرات این نسخه در مقدمه نه فقر و تعلیقات آن نوشته است: «چنانکه در این عبارت تصریح کرده ام در مواردی که نسخه «ث» از این نسخه بنسخه صحیح تر و قدیم تر تعبیر می کنیم، و اگر نسخ قدیمه و صحیحه یا قدیم تر و صحیح تر اطلاع کنیم، مراد این نسخه و نسخه آقای باستانی راد (ب) و نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی (م) است و دو نسخه سابق (ح) و (س) هیچ وجهی مراد نیست چنانکه وجهش بتفصیل گزارش یافت».

در چاپ کنونی نسخه «ث» پس از نسخه «د» قدیم ترین و صحیح ترین نسخه موجود است. و شباهت آن با نسخه «د» از همه نسخ دیگر بیشتر است. در حقیقت می توان گفت که نسخه «ث» از روی نسخه «د» و اروپا شده، و خواننده اگر چند پس از مطالعه همه کتاب و تأمل در نسخه بدلهای حواشی این مطلب را پوشوح دمی یابد.

برای رده بندی نسخه های کتاب نقض با دقت نظر گرفتن چگونگی شباهتها یا ناهماهنگی های نسخ، از نظر کلی می توانیم نسخه ها را بدو دسته اساسی تقسیم کنیم:

۱- نسخه های «ح» و «س».

۲- نسخه های «د» و «ث».

از اینجا است که پدرم در موارد متعدّد در حاشیه صفحات مطالبی در این باره

نوشته است: از جمله در حاشیه صفحه ۶۰۱ و ۶۰۲ چنین می نویسد:

و از جمله مواردی که از ملاحظه آنها بر می آید که نسخ «ع» به بعد یکسان هستند و از بلك منشا و مأخذ بر داشته شده اند یکی این مورد است. و گمان میرود که نسخه «ع» اصل و مأخذ سه نسخه دیگر باشد *والله العالم بحقیقه الحال*. نسخه «د» نیز تحت همین حکم قرار می گیرد و چون حدود يك ربع کتاب از آخر آن ساقط است (یعنی از س ۵۱۰ تا آخر کتاب را ندارد) در صفحه ۶۰۲ پدم فقط درباره آن چهار نسخه اظهار نظر نموده است، و الا نظر فوق عیناً بر نسخه «ه» نیز صادق است.

انضوی دیگر اگر بنواهم نسخه ها را دقیق تر مورد تأمل قرار دهیم آنها را به سه رده می توانیم تقسیم نمائیم:

- ۱- نسخه های ح، ص، د.
- ۲- نسخه های ب، م، ن.
- ۳- نسخه های ع، و.

در مورد گروه اول قبلاً سخن گفته ایم. در مورد اعداد نسخه های گروه دوم نظری به حواشی صفحات ۵۲۵ تا آخر کتاب کافی است تا مطلب را بر وضی ثابت نماید. و برای اتحاد دو نسخه «ع» و «د» برای نمونه صفحات ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۹ و ۴۵۳ رجوع فرمائید.

۸- نسخه «ح» (نسخه حقیق) - قدیم ترین و صحیح ترین و محبوب ترین نسخ هفتگانه ای که اساس تصحیح کتاب تفسیر است همین نسخه «ح» می باشد. این نسخه متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی است. وجهی قدمت نسخه آن را با کلمه «عقیق» وصف نمودیم و رمز «ح» اشاره به همین کلمه است.

دیس دانشمند کتابخانه مجلس شورای ملی آقای عبدالعزیز حائری در معرفی این نسخه چنین نوشته اند:

۱- این نسخه جزو آن قسمت از فهرستهای کتابخانه است که هنوز به چاپ نرسیده ولی بر حسب خواش این جانب از آقای حائری ایشان را بطریق اندر معرفی نسخه برای من نوشتند که بسیار گرام.

و کتاب المتقن - تألیف عبدالجلیل رازی

نسخه شماره ۱۰۶۰۶ (فهرست) کتابخانه مجلس شورای ملی، نوشته شده با دو قلم نسخ و نستعلیق حدود قرن ۹-۱۰، نیمه نخستین نسخه (که ۶۹-۱) تطبیق مائیدست با سطور نامه وار و آشفته، و بقیه نسخ است بسیار مرتب و روشن و به نظر کهن تر از نیمه نخست میرسد. در غالب بر گهای نسخه آثار و طوالت کهن دیده میشود، و حواشی بر گهای از اول و آخر و وسط نسخه وصلانی شده، و در بعضی از صفحات (از جمله بر گه آخر) گاه يك یا دو کلمه خوانده نمیشود. در برخی از صفحات حاشیه هایی است تازه (از قرن حاضر) که بر پاره ای از آنها خط کشیده شده. زیر یکی از حواشی نشان «وع ل تقی» دیده میشود. این نسخه از اول و آخر افتاده دارد (از اول نزدیک به دو برگ مطابق نسخه چاپی استاد محدث انضوی و از آخر نزدیک به دو صفحه مطابق همان نسخه چاپی) عناوین شکر ف.

قطع وزیری بزرگ ۹۸ × ۲۴ سانت. جلد تیساجی مشکی سیاف شده و مندرس، کاغذ (بیشتر نسخه) سر قندی شکری رنگه تعداد بر گه ۱۸۳، سطور هر صفحه ۲۸ و ۲۲.

عکس این نسخه در اختیار ما قرار دارد. این نسخه در چاپ اول در دست نبود و چند سال پیش پیدا شد که مجلس شورای ملی آن را خریداری نمود. جناب آقای جعفر سلطان القرآنی درباره تاریخ نسخه از روی همان نسخه عکس اظهار نظر نمودند که حدا کثر تخمین نیمه اول قرن ۸ است و بطور قطع از آن مؤخر تر نیست. این نسخه چنانکه آقای حائری یاد کردند بدو خط مختلف است از دو نسخ مختلف، خواندن نسخه خصوصاً قسمت اول آن دشواری زیادی داشت. خصوصیات نگارش و رسم الخط این نسخه نشان میدهد که نسخه ای کهن داصیل است.

چنانکه گفته شد اول و آخر این نسخه افتادگی دارند. قسمت موجود از صفحه ۷ سطر ۹ شروع میشود و اتمام آن ۶۴۵ سطر ۲ می باشد که در هر دو مورد در حاشیه نشان داده شده است.

اساس چاپ کنونی کتاب، نفسی بر این نسخه بوده است، و یکسان غالب نسخه «ع» اصل و ماخذ چهار نسخه معتبر «م»، «ب»، «ن» است. بدلائل و شواهدی اوان از جمله در هنگام مقابله نسخه ها در بسیاری از موارد دیدیم هر جا که در نسخه «ع» کلمه ای بصورت ناخوانا نوشته شده، نسخه های چهارگانه دیگر هر يك آن کلمه را چیز دیگری خوانده و بصورت دیگری نوشته است، و در برخی موارد اصلاً آن کلمه ناخوانا را پستی از نسخه ها نوشته و جای آن را سفید گذاشته اند، و در نتیجه بسیاری از اختلافات نسخ از آنجا ناشی شده است.

دیگر آنکه در چند جا که در نسخه «ع» پهلانی مطلب کسینغه یا پس ریش شده، و با اصلاً مطالبی ساقط شده است، همه چهار نسخه دیگر همان گونه دچار اشطراب و درهم ریختگی شده اند، و این نشانه ها دلیل قاطع است بر آنکه نسخه «ع» اساس چهار نسخه مذکور است، یا بواسطه و یا بی واسطه، یعنی هر يك از آن نسخ یا مستقیماً از روی نسخه «ع» نوشته شده است و یا از روی نسخه دیگری که آن مأخوذ از نسخه «ع» بوده است.

بهر حال این نسخه با همه اهمیتی که دارد از عیب و ایراد خالی نیست و بهر آن قرار زیر است:

۱- اول و آخر نسخه افتادگی دارد. از اول حدود دویس که و از آخر حدود یکی دو صفحه چنانکه اشاره شد.

۲- گویا برخی از بر گهای نسخه درهم بوده، و یا کسی که میخواست آنها را دصالی و صحافی کند نتوانسته ترتیب آنها را رعایت نماید، در نتیجه نظم بعضی از صفحات را بهم زده، و پندم با دقت و کوشش بسیار این بهم ریختگی را پیدا کرد و آنرا بصورت درستی اصلاح نمود. البته به شکل اصلی خود در آمد. این موضوع را در نسخه ۳۵ و ۲۸ ملاحظه فرمائید.

۳- قسمتی از اواخر کتاب که مشتمل بر پنج فصل است از نسخه «ع» افتاده است و به تبع آن از نسخه های «ب»، «ن» (این نکته را در صفحات ۶۱ و ۶۰ و ۶۷ و ۶۸

ملاحظه نمائید) این افتادگی برین کت وجود در نسخه «ع» اصلاح و ترمیم گشت و بیان این مطلب در نسخه «ع» گذشت.

۴- این نسخه از برخی اغلاط و اشتباهات خالی نیست که با مقابله و بررسی نسخ دیگر اغلاط و اشتباهات مذکور تصحیح شد.

اماد بهاره مشخصات و خصوصیات دستوری و دیگر اصطلاحات رایج در آن زمان با مخصوص باین نسخه، سر محم پندم با اندازه کافی درجوشی، صفحات بحث کرده و بر این برخی از آنها تعلیقات مستطلی قرار داده که در مجلد تعلیقات مفصلاً سخن رفته است. آنچه در اینجا بیانش ضروری است، خصوصیات مهم الفقه و نوع نگارش نسخه است.

در موارد زیر همه جا در صورت ذ نوشته شده:

آید، دارد، بوده، گنده، خورده، هده، خایده، پایده، شنده (اولی ذالیا نقطه و دومی ذال بی نقطه)، چدر، مافد، بر آفد، بر آفد فریاف و غیره های بسیار دیگر که بگفتار فوق بسنده کردیم. گاهی نیز بر روی این نوع ذال نقطه نگذاشته، و من نمیدانم که نوشتن هر دو گونه رایج بوده یا آنکه مواردی که نقطه ندارد در اثر احوال و سهل انگاری کاتب است و یا نقطه داشته و بر رویا ک شده است (زیرا در برخی از صفحات نقطه های زیاد بی ربطی دیده جای نسخه پر آنکند است و این نشان میدهد که در این طوطی من کتب يك صفحه بسویله ضمه مقابلش جذب شده است).

چ همه جا بصورت ج (یا يك نقطه) و آنچه بصورت آفد نوشته شده است. همچنین پ همه جا بصورت پ و ن بصورت ن نوشته شده.

گه همه جا بصورت گ نوشته شده و که (حرف دبل فارسی) در بیشتر موارد بصورت ک، و گاهی بصورت ک گذاشته شده است:

۱- هان در و نه، جمع همیشه بی نقطه است.

و گریز باشد (دال بی نقطه) کی عثمان جنوب بر سر زنده و نترد و خود
کجا فرو و ز هر وی آن داشت عجز آتیا بیشتر باشد (ذال با نقطه) کی بوسگیان
سکر بر آیدان زند و زند.

تا حق را بر حق و دان نگاه دارد.

بقول دافنی شایسته و لایق باشد.

بیکدیگر پیوسته باشند = بیکدیگر پیوسته.

مضافه که = مضافه.

اوستی = آستین

چون خویش زایل شود

تلاشته شدت از دست چایان

ز خان بلوب می باید جنباید

ز پای نسب ز روی حسب ذری خانه

گاهی درین عبارات و جملات علامتی شبیه ۵ یا یک دایره کوچک گذاشته
نده که معنی ویر کول و نقطه ختم جمله میدهد و گاهی این علامت را در آخر
سطری میگذارد که تمام بیت و کلماتی را هم در آنجا نمی توانسته بنویسد
بنابر این علامت فوق را برای پر کردن خط گذاشته است. و گاهی در آخر سطر
این علامت را حکر و کرده است.

عجبت کی چون در بازاها

تا آخر آیه بر خواند کی هم از قرآن است

اگر تانی که کی کرد یا تا بکوم (کی = که بمعنی چه کسی است)

دلیل بر آن که آن قوم کی حسین بن علی را کشتند

و حکم اوحکم مجبرانی که خواستند کی نقیضه ی قرآن آورند

بلکه را همه جا بل که می نویسد. یک را یک می نویسد.

یا مافیل مکور را در بسیاری از موارد دیده می نویسد یعنی دو نقطه عمودی

در توی آن میگذارد؛ چند آیه بگرداند، تقریر کند گاهی باین شکل دهی می نویسد

یعنی دو نقطه را افقی در روی یاء قرار میدهد: علی.

یا، را وقتی به کلمه دیگری می چسباند باین شکل خدا می نویسد یعنی

هم نقطه زیر آن میگذارد هم یک همزه (یا یاء کوچک) در روی آنند. این قاعده

در مورد همه یامهائی که در وسط کلمه قرار دارد صادق است: ذایل، فایده، خایف.

هائ آخر کلمه که به حرف یا کلمه دیگری اضافه میشود باین صورتها

نوشته میشود: کینهی، حلقه ی میم، نشانه ی نیر، حسیله کذآب، کافه شیت.

ی (در آخر کلمه در حالت اضافه) و بی باین صورت نوشته میشود: قضای

خدای یوفه است ترسای (یعنی ترسائی) باشد و غیر می.

نویسنده این نسخه بر روی بعضی کلمات اعراب می گذارد، این اعراب را

هم بر روی بعضی کلمات فارسی گذاشته، و هم بر روی اشعار و جملات عربی. اعراب

جملات عربی اعتبار چندانی ندارد چون گاهی غلط اعراب گذاری نموده، ولی

اعراب کلمات فارسی قابل تأمل است و من چند نمونه را بعین رسم الخط نسخه

در اینجا نقل می نمایم:

خمر و مر آنکارا کرده و ظلم و عدوان

۱- چون چاپخانه این گونه حروف را ندارد تا اگر بر شکل اصلی حروف را ننویسیم در
اینجا رسم کنیم.

نسخه‌ای دیگر

پس از آنکه چاپ کتاب نقش‌یابان رسید و چاپ تعلیقات نیز باواحد نزدیک همیشه می‌درم خبر رسید که يك نسخه منسوط از کتاب نقش از هند بایران آورده شده. آن مرحوم بلافاصله نسخه را ببلخ کزانی از کتابفروشی خریداری کرد تا آن را بشناسد و اگر امتیاز قابل توجهی دارد در این مقدمه بنشاند؛ چه آن فقیه چنان ولعی داشت تا طبق مضمون ولایفا در سفیر و لا کبیرة الا احصیاه هیچ مطلبی را در تحقیقات خود فرو گذار نکند.

ما آن نسخه را با دیگر نسخ مقایله و بررسی کردیم و در اینجا معرفی می‌نمائیم. نسخه‌ای است بخط مستطیل نایفته، بقطع ۲۵×۱۶ سانت (قطع نوشته‌های متن ۱۷/۵×۹/۵) هر صفحه دارای ۱۵ سطر، آیات قرآنی و جملات و اشعار عربی بخط نسخ، در بعضی موارد عناوین با شگرفه، کفشدان هندی نازک، جلد و همه بر گها موربانه خورده و موربانه خورده یکی جلد و صفحات اول و آخر کتاب بیشتر است. بر گهای آغاز نسخه در اثر موربانه خورده یکی چنان از هم گسسته شده که نمی‌توان حتی کتب را باز نمود زیرا صفحات از هم پاشیده میشود. حواشی صفحات آغاز نسخه و بیسی ازیر که دم و بسیاری از کلمات متن بالکل از بین رفته و صفحات سوراخ سوراخ است.

اول و آخر نسخه کامل و تمام است. در صفحه اول نام کتاب چنین ذکر شده: «نظر الفناصیح از تصنیف علامه جلیل عبدالجلیل رازی».

کاتب در آخر نسخه تاریخ کتابت و نام و نشان خود را چنین معرفی میکنند: «کتاب نظر الفناصیح از ارشاد جناب فاضل مؤمن، شاعر شیرین سخن، و جید من، حضرت منشی سید احمد حسن صاحب اُدامه بر کافه الی یوم الشهاد بنیطة حفر العباد [از] مبدا المذهب النعاطی المدعو بعلی حسن بن آغا ضیاء علی کیانی و کشمیری عفی الله عن جرحهما و ستر الله عیوبهما فی الدنیا و الاخرة بتاريخ بیتم (بیستم) شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۹۰ بمقام شهر لکهنو اختتام یافته».

مقدمه مصحح

۱۳۴۲ هجری

چنانکه ملاحظه شد نسخه ۱۱۰ سال پیش نگاشته شده و نویسنده است. پس از مقایله این نسخه با دیگر نسخ دیدیم که آنرا نظر کلی مطابق است با سه نسخه دیگر بهمان معنی در سه مورد از ادوات کتاب (ص ۲۸ و ۳۵ و ۶۵ چاپ کنونی) این نسخه عیناً مانند سه نسخه مذکور کسینتگی دارد، و دیگر مطالب آن نیز با سه نسخه یاد شده هم‌آهنگ است.

فضیلت‌های آخر کتاب در این نسخه بسیار مشو کذکر شده، شماره بیشتر آنها نادرست است. و آن پنج فضیلت که از همه نسخ معتبر ساقط شده و در نسخه درج معرفی نمودیم از این نسخه نیز افتاده است. به علاوه از فضیلت یازدهم (ص ۵۰۸ چاپ کنونی) تا فضیلت هفدهم (ص ۵۳۰) یعنی پنج فضیلت دیگر از این نسخه نیز ساقط شده است.

خلاصه کلام آنکه: این نسخه گرچه از نظر کلی دودسته سه نسخه هم‌بهم، قرآن‌میکرد ولی با آنها اختلاف فاحش دارد، چه آن سه نسخه مورد وثوق و اعتماد است در حالیکه این نسخه منسوط است و نشان میدهد که نویسنده آن شخص بی‌سوادی بوده و کلمات را درست نتوانسته بخواند و بنویسد. یگنان این نسخه از روی نسخه «ن» رونویسی شده است.

در مقایسه‌هایی می‌گوئیم: این نسخه از همه نسخ هفتگان سابق الذکر جدیدتر و معقول‌تر است، و قابل اعتنا نیست و هیچ حسی یا امتیازی ندارد که قابل ذکر باشد. با این حال آن را معرفی نمودیم تا آخرین اطلاعات در مورد نسخ نقش را در اختیار خواننده درجند قرار دهیم.

در آخر مقدمه صفحه اول و آخر همه نسخ را عیناً کلیشه کرده و چاپ می‌رسانیم ولی اگر احیاناً نسخه‌ای از آن با آخر نسخه‌ای تاز بود و انعکس آن چیزی مفهوم نمیکردید از نسخه دیگری که واضح‌تر بود عکس کن کنیم تا خواننده گمان نوردی از همه نسخ را در جلوی روی خود داشته باشند.

هدف از طبع و نشر کتاب

هدف از طبع و نشر این کتاب آنست که یکی از گنجینه‌های فکری ما مسلمانان احیاء گردد و فوائد کلامی و تاریخی و رجال و ادبی و جغرافیایی و ملل و قبیله و نظایر آنها که در لابلای آن بطور وفور مندرج است در دسترس اهل فنل و دانش قرار گیرد زیرا تألیف آن پنجاه و چند سال قبل از حمله مغول بوده است که هر چه از بد اسلام تا آن تاریخ از مفاخر و معانی جمع شده و ذخیره گردیده بوده، داسلاف توقیع آنرا داشته‌اند که با خلاف برسد آن حمله خانان سوز و تپیدار کن از بیخ و بن برانداخت و با خاک و خاکش یکسان ساخت.

بدیهی است که استفاده از فوائد مندرج‌الیه در وهله اولی اختصاص بمسلمانان دارد، زیرا رد و قبول و نفي و ابرام که لازمه این قبیل کتب است در میان آنان صورت گرفته و انجام پذیرفته است، منتها چنانکه کتب مراد در اینجا استفاده از فوائد کتاب است نه تکثیر قیل و قال و تعدید بحث و جدال و دامن زدن بآتش بی و عناد و شعله و دساختن نافرمانی قتنه و فساد اگر چه با توجه باینکه نظر علمای اعلام پیوسته بر این متوجه بوده که حق معلوم گردد و باطل از بین برود، با وجود این چون در تعبیرات آنان گاهی تند روی شده و عبارات زنده بکار رفته است، از این روی در تعلیقات و تحقیقات کتاب سعی شده است که از منهاج السنه این تیسیمه و ابطله الباطل فاضل روزبهان و صفة المتاعش به فاضل دهلوی، و همچنین از احقاد الحق قاضی نورالله شوشتری و تشیید السلطان سید معصه قلی موسوی یشابوری و حقایق الانوار امیر حامد حسین هندی و نظایر آنها مطلبی نقل نشود، و اگر احیاناً

مقدمه مصحح

چهل و هفت

مقام مقتضی نقل کلامی از این کتب و نظایر آنها شود با رعایت ادب و حفظ حریم علم و توجه بهقت قلم انجام گیرد و البتة باید بهیچ وجه اهانتی بساحت عالمی و بحریم بزرگى نشده باشد، و این روش از آغاز تا انجام هدف نگارنده بوده و متخلف از آن ننموده و نخواهد نمود، ان شاء الله تعالی.

سپاسگزاری و اهداء

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

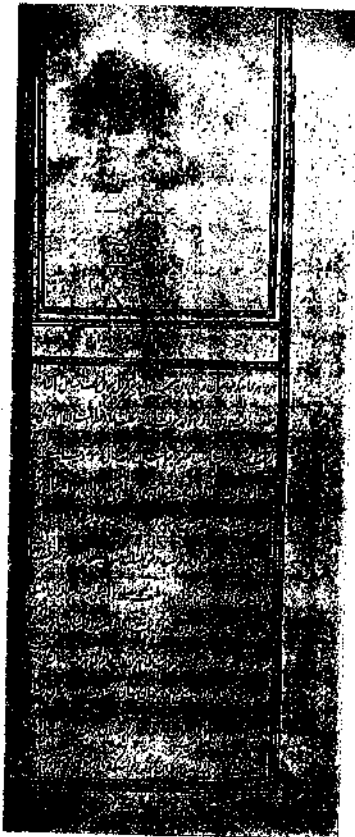
در بنالایخ قلوبنا بعد از هدیشنا و حب نشامن لدنك و رحمة لك انت الوهاب
سیاس مر خدای را که بدستبازی قائم توفیق او گره مشکلات مطالب این کتاب را گشودم، و بیامردی والد تأید از عقبات طاقت فرسای مراحل تصحیح آن را بیموده تا نواستم این اثر نفیس باستانی و این مایه افتخار جاودانی را که دلیل بارز عظمت دین و دولت و سند ناطق حقایق مذہب و ملت است در دسترس اصحاب علم و دانش و ادبای فضل و یشین بگذارم همانا اگر نظر عنایت ایزدی نمیبود و لطف خاص او دستگیرم نمی نمود و راهبرم نمی فرمود هرگز نمیتوانستم هست بر انجام این کار بزرگه و امر خطیر بکامم و یا راه ایفاء این وظیفه مهم و خدمت شایان را بیارم.

فحمداً له ثم حمداً له علی ما کسانا لداہ الکرم
و شکراً له ثم شکراً له علی ما عینا لشرک التثم

چنانکه مستف رضوان الله علیه دبیاچیه کتاب را بنام لای مهتر اولیا و سرور اسفیا و خانم ادویه، امام عصر ولی امر، عدل منتمنل و قائم مؤسلاً بوالقاسم محمد بن الحسن السکرى عجل الله فرجه و سهل خیر فرجه موشح و مزین نموده این جاب نیز مانند آن مورد که پای ملن یش سلیمان کشید این نسخه مطبوعه را تقدیم آستان ملائک پاسبان آن معدن فضل و کرم و وجود و احسان که واسطه فیوضات الهی و معیط کسالات نامتناهی است میکند دروی بر خاک عزیز و پاز نهاد و با کمال مسکنت و شرافت عذر تقدیر خدمت خواسته و این محقر نطفه را

ره آورد خود میبخشد.

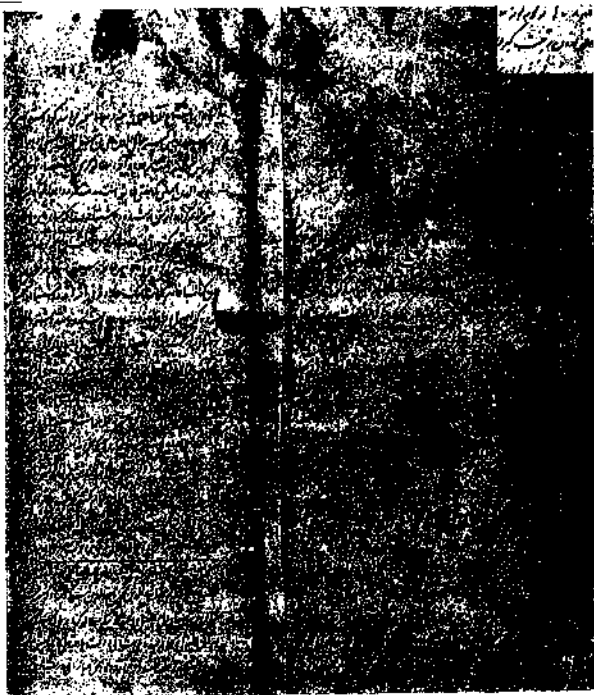
بو مگو ما را بدان چه باد نیست با کرمها کارها دشوار نیست
حقیقتاً اللهم بملکک المکر بین وایته روح القدس یارب العالمین
مین جلال الله بن حسین ارموی
محدث



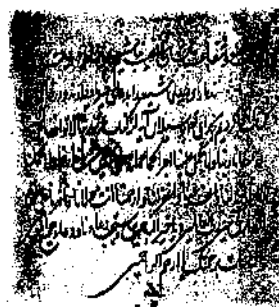
۱- صفحه اول نسخه روح

۱- اولین صفحه موجود از نسخه (د)

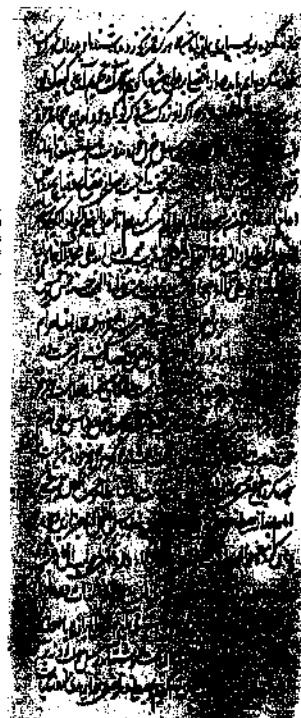
١- مرفوعة آخر نسخة (ح)

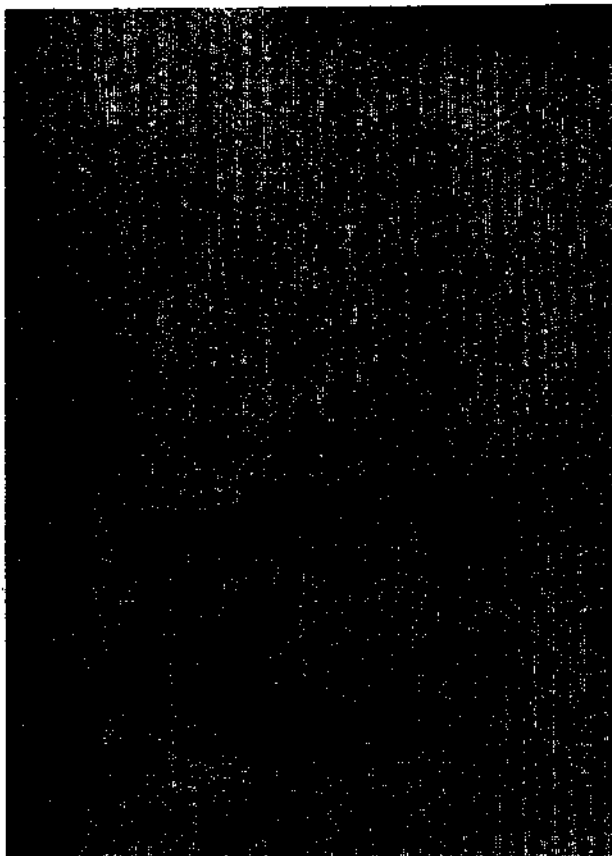


۵- صفحه اول و دوم نسخه دوم

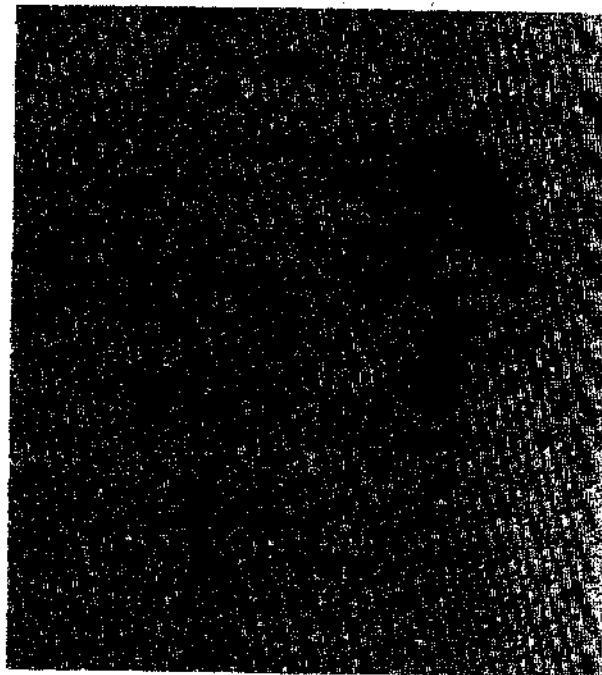


۶- صفحه آخر و تامل آخر نسخه دوم

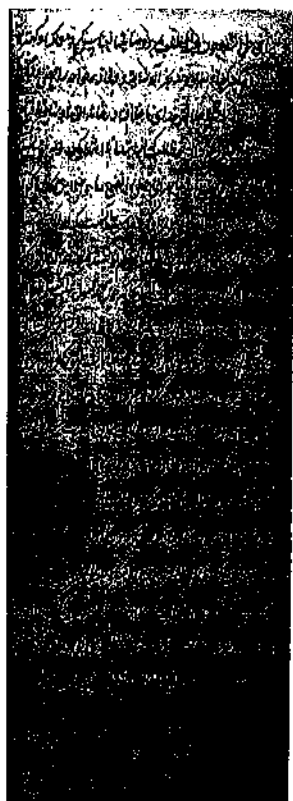




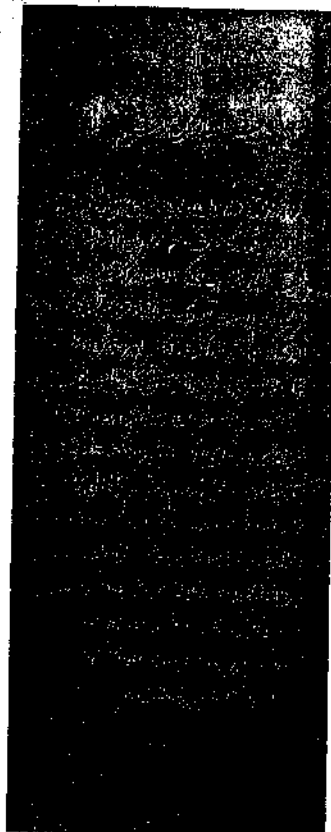
٥- دو صفحه دالیل آخر نسخه و٥



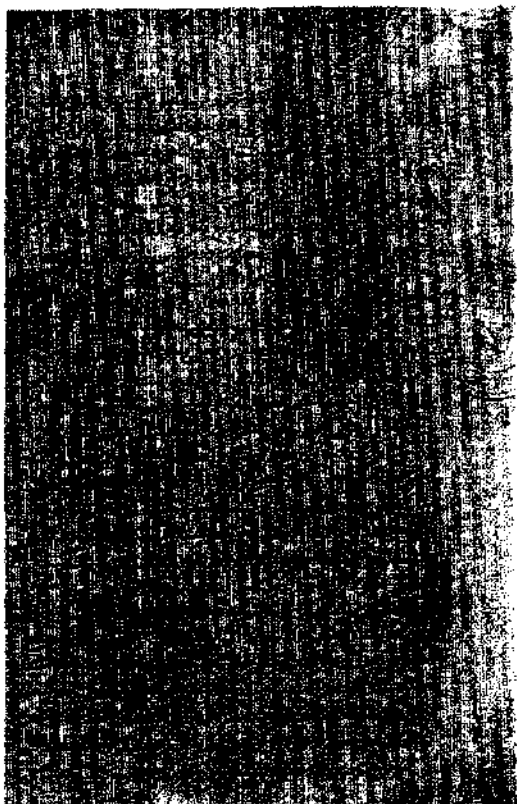
٥- صفحه اول نسخه و٥



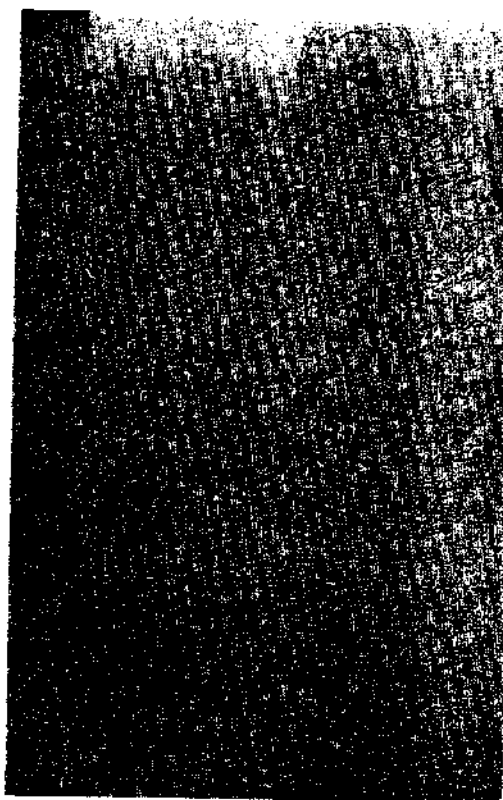
٧- آخرین صفحه موجود از نسخه وثقه



٧- صفحه اول نسخه وثقه



پس آخرین صفحه موجود از نسخه «ع»



پس اولین صفحه موجود از نسخه «ع»

تا جوی آب این خارجی تا جوی برین وجهه که بوسه بمان شوق
 و شرب خوانند تا بقیه وقت را و شد و شمعان
 و دینا و سه جبهه را و نه باطل و ضعیف کرد شد
 و از باره بقیه طراستی می آید که اگر ضعیف باز
 یا سه جبهه و ز قول بقیه آند آست ما را عفو کند
 که هر نفس به سختی سخت که نوشته آید هر چه بیل جواب
 بود بر بیل است او در مع این نفس بقیه بقیه
 نفس که در بزم مصطفی صلی الله علیه و آله سلم و در قیام
 و الحمد چنانکه در روز شب است از رحمت او و شفقت
 ایشان بلی نصیب باشیم و مومنانی که در حق
 عبودیت او و بعد از ما بر خوانند ما را و همه علی
 شعیب را بچای شیر باد و از نذر و جبهه
 آنچه ما کردیم بدای نفس بوسه این آجا از
 عجز و سستی لا بوالحسن تا از سستی او اخطا تا
 رستنا و لا فخر علینا اصلاً کما حکمت علی

الذین

صفحه ماقبل آخر نسخه جدید هند (رجوع شود به ص ۲۲-۲۵)

الذین من قبلنا زینبیا و لا فخر علینا مالا طافیه
 لسانه فاعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت و لا
 فانصرنا علی القوم الکافرین امین یا رب
 العالمین و ائمتنا الصالحین و استجیرنا
 و دعاء جمیع المؤمنین و المؤمنات برحمتک
 یا ارحم الراحمین .

ذکر الیقین

کن بقیه الغضایح از ارشاد جناب فاضل مرتضی شاعر شیرین
 معنی و معنی و من حضرت علی سید امیر حسن صاحب امامت
 بر کائنات الی یوم النشأ

بلیطه از حضرت ایدامه عبدالمذنب علیهما السلام علی الدعو علی حسن بن ایدامه شریف
 که با هم و کشوری علی الله من بر الهما و سر الله سید بهای الله با و الا فخر
 بنیای بستم بر سر الشافی ص ۱۲۰ عی بر مقام که کرم اختصار یافت

آخرین صفحه نسخه جدید هند (رجوع شود به ص ۲۲-۲۵)

سخنی چند با خواننده

سلام و رحمت و رزق و رحمة عليك و ممدود من القل شمس
و با آسنى ۷۱ سرود نصیحة سوي ارج من طيب سبك يارج
الا انما تاج الحمام بعد ما تومت و كانت قبل ذلك تهنج *

دوازدهم این المزمع درمک بهی بن عربی

کتاب نضی موسوم به «بعض مطالب التواضع فی نضی بعض ضائع الی کوافض»
تصنیف عبد الجلیل قزوینی نازی که در حدود سال ۵۶۰ هجری برشته نصیری در آمده
یکی از مهم ترین متون کلامی شیعه است که بزبان پادسی نگاشته شده و ردی است
بر کتاب «بعض ضائع الی کوافض» که یکی از ستیان ری برده شیعیان معاصر خود
نوشته و در آن اصول و فروع و افکار و کردار آنان را چاداسته از اساساً گرفته بود.
این کتاب علاوه بر جنبه دینی و کلامی، در ادبیات فارسی نیز اثر اهمیت و
امتیاز خاصی برخوردار است، چه در آن تنها مسائل علم کلام مورد بررسی و تعمق
فراتر گرفته، بلکه بسیاری از امور زندگی مردم آن روزگار از نشت و زیبا
و هنجار و ناهنجار منکس شده است. این کتاب در حقیقت آینه‌ای است از روش
زندگانی و افکار و کردار مردم دی و ایران مرکزی در سده ششم هجری، و
کارنامه‌ای است از تمدنیست و فرهنگ چند سده این مرز و بوم، چه تازه نیم قرن
از تألیف این کتاب گذشته بود که اقوام خودمختار و دیرانگر تاتار از دشتهای

چادر و رحمت و آسایش و نعمت بر تباد و سوا یلهره‌های آدام بنش ملایم و تر آرمش گشاد.
ندیده که دیگر سلام ما را پاشخ نمی گوئی، و جز نسیم خورشیدی خاک مزارت که صحر
آگین است و نصیحت ترا بهنام جان میرساند پاشخ دیگری از تویی شوم.
کیتران از آن زمان که تو به خاک رفتی نوحه سرایی میکنند، و حال آنکه پیش از آن نامه
سرایی می نمودی.

سخنی چند با خواننده

شصت و هفت

آسیای مرکزی صوب سرزمینهای آباد و مهابهای تمدن بشری این سوی عالم
سر ازیر شده، و در کوفه زمانی بود و بود ما را نایود ساختند. گر چه پیش از آنان
بیز قبائل دیرانگر دیگری نظیر غزان و خوارزمشاهیان و غیر آنان بر ما تاختند
و بنوبه خود را توانستند کشتند و نابود کردند.

بهر حال این کتاب دست اندکی پیش از آنکه این بلایا بر سر ما فرود آید
تألیف شده، در حسب معمول می‌بایست چون دیگر کتبهای علمی ما دستخوش
یوار و نابودی گردد، و با آنکه چند قرن در مصیبت قیبت بود و گمان میرفت که
نایود شده است، خوشبختانه از گرد حوادث روزگار مصون مانده و اکنون سالم
دست ما رسیده است.

در آن روز گارها و خصوصاً در سدهای پنجم و ششم و هفتم هجری پیروان
مذاهب و گروههای مختلف اسلامی با ظلم و زیان و متأسفانه در برخی از موارد
با شمشیر بنیان یکدیگر افتاده خون یکدیگر را میریختند، و گر چه اختلاف
فکری بر ای رسیدن براد دست رحمت است، ولی شدت تعصب و جهالت اختلاف
فکری را درمواود بسیاری جنگ و خونریزی میدل می نمود. در زمین ما بر
است انجیدانهای برد دستاکی و خونریزی که پندان ما از روی بی خردی برپا
نمودند. و اگر چنین فضائی آکنده از دشمنی و کینه توزی بر ما چیره نشده بود
بی شک آن سهولت حملات تاتار و مسلیبون از سر فوخر ما را ازبیا درمی آورد.
تألیف کتابهای کلامی و عقیدتی در آن چند سده افزونی یافت، و اینگونه
بر خوردهای فکری در مناطق کو تاگون در کجاست صوب، بهرود میگرفت. مسلمانان
در این آشنایی با سر خورده پیش با ملل غیر اسلامی کتابهایی در رد و ابطال ادیان
دیگر نظیر دین بهود و مسیحیت تألیف نمودند. این مباحثات در شهرها و مناطق
مسلمان نشین بین گروهها و فرق مختلف مسلمان در گیر بود.

بر واضح است که اختلاف عقیدتی تا آنجا که اصولی و دینیای حقی طلبی

۱- تاریخ الادب العربی، ص ۳۰۳، ۱۴۸ و ۱۴۹ (چاپ بیروت- ۱۳۹۲ هـ).

باشد سازنده و مفید است و محصول آن بسیاری از کتب ارزشمند کلامی است که از جمله اختراعات ما شمرده میشود ولی متأسفانه چنانکه گفته شد بسیاری از مردم حتی اهل فضل در این سه تہ تمسب و جهالت اختلافات فکری را دامن میزدند و تا آنجا که به خونریزی و قتل نفوس و آتش زدن و ویران کردن محلات منجر میگردد؛ و برای نمونه همین کتاب بعضی فضایل الی و افشای در پیش روی شماست و مطالبی از این قبیل که از زبان پیامبر بزرگوار رساحت نقل میگردد که: «یا علی! سیاهی من بعدی قوم» یقال لهم الی افشای فان لغیثهم فاقثمهم فاقثمهم کون...» نمونه دیگری از این قبیل کتب که در همان دوره یعنی نیمه دوم قرن ششم هجری تألیف شده کتابی است از سوزن سلجوقیان، ابن سلیمان واورده ای او در کتاب معروف خود در احقا الصدوره (ص ۳۹۲) می نویسد:

و دعا گوی را خرمی بود گفته است همیشه که مار که ن شود از دعا گردد، و افشای که که ن شود ملحد و باطنی گردد، و هرج فضاخ و قبیاح را فحشیان و خبیث عقیدت ایقان در کتابی مفرده آورده ام. و شمس الدین لائری این بیتها خوش گفته است:

خسرا حیدر جای باطنیان^۱ قم و کاشان و آبه و طبرش
آبروی چهار بار بداد و اندرین چار جای زن آتش
چس فراهان سوز و مسلحگاه تا چهارت ثوبل گسردش^۲
هر حال آنچه اکنون بر آنجا در خود اهمیت است آنگونه مطالبی است که معرفت علم و فرهنگ و اجتماع و تمدن و آداب و رسوم پدران ما است و آنگونه مطالب حقیقی که گذشت روزگار آنها را که نه نمیکند و الا تمسبات یا گفتارهای نادره ای که از این مؤلف یا آن نویسنده یا هر کس دیگری ناپسند است و در نظر

۱- نفی (چاپ حاضر) ص ۱۱۳-۱۱۲ و الا فضاخ فضل بن شاذان ص ۳۰-۳۰۲ و ص ۲۲۶
(از انتشارات دانشگاه تهران)، و تعلیقات نفی (چاپ حاضر) تعلیقه ۱۱ ص ۴۲-۵۰
۲- تعلیقات نفی (چاپ حاضر) ص ۱۳۰۹ ۳- در اینجا مقبره شاعر و شیخانه است.

ما هیچگونه وزنی ندارد و بی گمان در این دوره درین مسلمان کسی نیست که سخنی درباره مردم غیر مسلمان چنین حکم کند یا آرزو نماید که دین چارچای زن آتش.

حقایقی که از لایله صاحب این کتاب درباره پیران مذاهب مختلف اسلامی، آداب و رسوم آنان، شهرها، معابد، بازارها، کتابخانه ها، گروهبانان، مساجد و مجامع، جنگها و باورهای آن مردم نیست می آید، چیزی نیست که ارزش این کتاب را در نظر اهل تحقیق افزون می نماید، و الزامی به دیدهای مختلف می توان در این باره پژوهشهای گوناگونی انجام داد.

این جاب قبلاً در نظر دانشم شهن مقاله ای برخی از امتیازات و اختیارات این کتاب را بازگو نمایم ولی هر گاه ناگهان پدیدم و این از آن پیام رساندن کار چاپ این سه می باشد که یکی از ثمرات زینده کی پیش کت آن مرد بزرگ بود فرست نوشته چنین مقاله ای را پیش نیاورد.

در اینجا باید از مجاهدتهای خدایان استاد نقید خادروان پیدم در احیای این اثر عظیم یاد کنم. او که چنان یکی از شیفتگان دانش و عارفان علم بود بزرگ این کتاب را به بی انتقامه برد از اسی سال پیش بطور مستقیم زحمات خیلند روزی برای احیای این کتاب کشیده و اهل فضل خود از دیدن چاپی او که و چاپ کنونی این کتاب، اندهند از دینی که برای آن کفیده شده است. آگاهی عواطفه یافت. و باید متذکر شوم که سنگینی کار این کتاب بگونه ای بوده است که پیش از چاپ او آن و پیش از آنکه به نقد نقش و تصلیفات آن را منتشر کنند چاره سازی شده تا سرانجام منجر به عمل جراحی و در آوردن کلیه چپ و می کند و تا آخر عمر با یک کلیه فرست.

در این چاپ نیز با وجود ضعف بنیه و درد چشم در آن کان فریاد و ناله ای کشیدن ناشی از داشتن یک کلیه در طول دسالها اخیر، و با آنکه از دو سال پیش